



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

الابواب

عليه السلام
السير النبوية

مؤلفه
سيد حسيني

ترجمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه نهج البلاغه علامه جعفری

نویسنده:

محمد تقی جعفری تبریزی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۵۰	ترجمه نهج البلاغه علامه جعفری
۵۰	مشخصات کتاب
۵۰	اشاره
۵۲	ترجمه نهج البلاغه علامه جعفری
۵۲	مقدمه ناشر
۵۳	مقدمه
۵۳	اشاره
۶۲	یادآوری
۶۳	سید شریف رضی که بود؟
۶۷	مقدمه سید شریف رضی
۷۱	خطبه های علی علیه السلام
۷۱	اشاره
۷۲	۱
۷۲	اشاره
۷۲	اشاره
۷۳	آفرینش جهان
۷۵	آفرینش فرشتگان
۷۶	توصیفی از خلقت آدم
۷۷	برگزیدن پیامبران
۷۸	بعثت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله
۷۹	قرآن و احکام شرعیه
۸۰	ذکر حج خانه خدا
۸۱	۲

۸۱ اشاره

۸۱ اشاره

۸۳ آل محمد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟

۸۳ ردیف مقابل آل محمد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟

۸۳ ۳

۸۳ اشاره

۸۳ اشاره

۸۴ ارجح داشتن صبر

۸۷ مباحثه علی علیه السلام

۸۸ ۴

۸۹ ۵

۸۹ اشاره

۸۹ نهی از فتنه

۹۰ ۶

۹۱ ۷

۹۱ ۸

۹۲ ۹

۹۲ ۱۰

۹۲ ۱۱

۹۳ ۱۲

۹۳ ۱۳

۹۴ ۱۴

۹۵ ۱۵

۹۵ ۱۶

۹۵ اشاره

۹۵ اشاره

۹۶	و از این خطبه است و در آن مردم را به سه صنف تقسیم می کند	۱۷
۹۷		۱۸
۹۹	اشاره	۹۹
۹۹	سرزنش اهل رأی	۹۹
۹۹	حکم از آن قرآن است	۱۰۰
۱۰۰		۲۰
۱۰۱		۲۱
۱۰۱		۲۲
۱۰۲	اشاره	۱۰۲
۱۰۲	اشاره	۱۰۲
۱۰۲	توبیخ بیعت شکنان	۱۰۲
۱۰۲	خون عثمان	۱۰۳
۱۰۳	تهدید به جنگ	۱۰۳
۱۰۳		۲۳
۱۰۳	اشاره	۱۰۳
۱۰۳	تهدیب فقراء	۱۰۴
۱۰۴	تأدیب اغنیا	۲۴
۱۰۵		۲۵
۱۰۶		۲۶
۱۰۷	اشاره	۱۰۷
۱۰۷	عرب پیش از بعثت	۱۰۸
۱۰۸	بیان حال خود پیش از بیعت	۲۷
۱۰۸		

۱۰۸	اشاره	
۱۰۸	اشاره	
۱۰۸	فضیلت جهاد	
۱۰۹	تحریک مردم بر جهاد	
۱۱۰	دلتنگی از سستی مردم	
۱۱۱		۲۸
۱۱۲		۲۹
۱۱۳		۳۰
۱۱۴		۳۱
۱۱۴		۳۲
۱۱۴	اشاره	
۱۱۴	اشاره	
۱۱۴	معنی جور زمان	
۱۱۵	گروه های مردم	
۱۱۵	طلب کنندگان خدا	
۱۱۶	زهد ورزیدن در دنیا	
۱۱۶		۳۳
۱۱۶	اشاره	
۱۱۶	اشاره	
۱۱۷	حکمت مبعوث شدن پیامبر	
۱۱۷	فضل علی	
۱۱۷	سرزنش کسانی که بر او خروج کردند	
۱۱۸		۳۴
۱۱۸	اشاره	
۱۱۸	اشاره	
۱۱۹	طریق راستی	

۱۱۹	۳۵
۱۱۹	اشاره
۱۱۹	ستایش خداوند در بلاها
۱۲۰	سبب آشوب
۱۲۰	۳۶
۱۲۱	۳۷
۱۲۲	۳۸
۱۲۲	۳۹
۱۲۳	۴۰
۱۲۴	۴۱
۱۲۴	۴۲
۱۲۵	۴۳
۱۲۶	۴۴
۱۲۶	۴۵
۱۲۶	اشاره
۱۲۶	ستایش خداوند
۱۲۷	نکوهش دنیا
۱۲۷	۴۶
۱۲۷	۴۷
۱۲۸	۴۸
۱۲۸	۴۹
۱۲۹	۵۰
۱۳۰	۵۱
۱۳۰	۵۲
۱۳۰	اشاره
۱۳۰	اشاره

۱۳۱	ثواب پارسایان
۱۳۱	نعمت های خداوند
۱۳۲	۵۳
۱۳۲	۵۴
۱۳۳	۵۵
۱۳۳	۵۶
۱۳۴	۵۷
۱۳۵	۵۸
۱۳۵	۵۹
۱۳۶	۶۰
۱۳۶	۶۱
۱۳۶	۶۲
۱۳۷	۶۳
۱۳۷	۶۴
۱۳۹	۶۵
۱۴۰	۶۶
۱۴۱	۶۷
۱۴۲	۶۸
۱۴۲	۶۹
۱۴۳	۷۰
۱۴۳	۷۱
۱۴۴	۷۲
۱۴۴	اشاره
۱۴۴	صفات خداوند
۱۴۴	صفات پیامبر
۱۴۵	دعا برای پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۴۶	۷۳
۱۴۶	۷۴
۱۴۷	۷۵
۱۴۷	۷۶
۱۴۸	۷۷
۱۴۸	۷۸
۱۴۹	۷۹
۱۵۰	۸۰
۱۵۰	۸۱
۱۵۱	۸۲
۱۵۱	۸۳
۱۵۱	اشاره
۱۵۱	صفات خداوند جل شأنه
۱۵۲	وصیت به تقوا
۱۵۲	بر حذر داشتن از دنیا
۱۵۳	برانگیخته شدن و حیات پس از مرگ
۱۵۴	تنبیه مردم
۱۵۴	فضیلت متذکر ساختن انسان ها
۱۵۵	تذکر به انواع نعمت ها
۱۵۷	بر حذر داشتن از هول و خطر صراط
۱۵۸	سفارش به تقوا
۱۵۹	در توصیف خلقت انسان
۱۶۱	۸۴
۱۶۲	۸۵
۱۶۳	۸۶
۱۶۳	اشاره

۱۶۳	اشاره
۱۶۳	پند مردم
۱۶۵	۸۷
۱۶۵	اشاره
۱۶۵	اشاره
۱۶۷	صفات منحرفین
۱۶۷	دودمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۱۶۸	گمانی خطاکارانه
۱۶۹	۸۸
۱۷۰	۸۹
۱۷۱	۹۰
۱۷۳	۹۱
۱۷۳	اشاره
۱۷۳	اشاره
۱۷۳	در توصیف خداوندی
۱۷۴	توصیف خداوندی در قرآن
۱۷۷	و از جمله این خطبه است در توصیف آسمان
۱۷۸	و از جمله این خطبه است در توصیف فرشتگان
۱۸۱	و از جمله این خطبه است در توصیف زمین و فرو رفتن (اکثر نقاط آن) در آب
۱۸۶	نیایشی در همین خطبه
۱۸۷	۹۲
۱۸۷	۹۳
۱۸۹	۹۴
۱۸۹	اشاره
۱۸۹	خداوند متعال
۱۹۰	و از این خطبه است در توصیف پیامبران

- ۱۹۰ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخاندانش
- ۱۹۱ پند مردم
- ۱۹۱ ۹۵
- ۱۹۲ ۹۶
- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۲ خداوند متعال
- ۱۹۲ و از این خطبه جملاتی است درباره پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
- ۱۹۲ ۹۷
- ۱۹۲ اشاره
- ۱۹۲ یاران علی علیه السلام
- ۱۹۴ یاران رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
- ۱۹۵ ۹۸
- ۱۹۶ ۹۹
- ۱۹۷ ۱۰۰
- ۱۹۹ ۱۰۱
- ۲۰۰ ۱۰۲
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۰ روز قیامت
- ۲۰۰ آینده ای که در انتظار مردم است
- ۲۰۱ ۱۰۳
- ۲۰۱ اشاره
- ۲۰۱ در ترغیب مردم به پارسایی در دنیا
- ۲۰۲ صفت انسان عالم
- ۲۰۲ آخر الزمان
- ۲۰۳ ۱۰۴
- ۲۰۴ ۱۰۵

۲۰۴ اشاره

۲۰۴ رسول کریم

۲۰۴ درباره بنی امیه

۲۰۵ پند مردم

۲۰۶ ۱۰۶

۲۰۶ اشاره

۲۰۶ دین اسلام

۲۰۷ و از جمله این خطبه است در ذکر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۲۰۸ و از آن خطبه است خطاب به یارانش

۲۰۹ ۱۰۷

۲۰۹ ۱۰۸

۲۰۹ اشاره

۲۰۹ خداوند متعال

۲۱۰ در ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله

۲۱۰ فتنه بنی امیه

۲۱۲ ۱۰۹

۲۱۲ اشاره

۲۱۲ قدرت خداوندی

۲۱۳ فرشتگان با عظمت

۲۱۴ نافرمانی مردم

۲۱۶ قیامت

۲۱۷ زهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از جمله آن خطبه است در ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله

۲۱۸ اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۲۱۸ ۱۱۰

۲۱۸ اشاره

۲۱۸ اسلام

۲۱۹	فضیلت قرآن	۱۱۱
۲۱۹		۱۱۱
۲۲۳		۱۱۲
۲۲۳		۱۱۳
۲۲۵		۱۱۴
۲۲۸		۱۱۵
۲۳۰		۱۱۶
۲۳۱		۱۱۷
۲۳۱		۱۱۸
۲۳۱		۱۱۹
۲۳۳		۱۲۰
۲۳۳		۱۲۱
۲۳۵		۱۲۲
۲۳۷		۱۲۳
۲۳۸		۱۲۴
۲۳۹		۱۲۵
۲۴۱		۱۲۶
۲۴۲		۱۲۷
۲۴۴		۱۲۸
۲۴۴	اشاره	
۲۴۴	اشاره	
۲۴۴	از همین خطبه است که اتراک را توصیف می فرماید	
۲۴۵		۱۲۹
۲۴۶		۱۳۰
۲۴۷		۱۳۱
۲۴۸		۱۳۲

۲۴۸	اشاره
۲۴۸	ستایش خداوند
۲۴۹	پند مردم
۲۵۰	۱۳۳
۲۵۰	اشاره
۲۵۰	عظمت خداوندی
۲۵۰	قرآن
۲۵۰	رسول خدا صلی الله علیه و آله
۲۵۱	دنیا
۲۵۱	پند مردم
۲۵۲	۱۳۴
۲۵۲	۱۳۵
۲۵۳	۱۳۶
۲۵۳	۱۳۷
۲۵۳	اشاره
۲۵۳	طلحه و زبیر
۲۵۴	امر بیعت
۲۵۴	۱۳۸
۲۵۶	۱۳۹
۲۵۶	۱۴۰
۲۵۷	۱۴۱
۲۵۸	۱۴۲
۲۵۸	اشاره
۲۵۸	اشاره
۲۵۸	موارد نیکوکاری
۲۵۸	۱۴۳

۲۶۰	۱۴۴
۲۶۰	اشاره
۲۶۰	بعثت پیامبران
۲۶۱	فضیلت اهل بیت علیهم السلام
۲۶۱	گمراهان
۲۶۲	۱۴۵
۲۶۲	اشاره
۲۶۲	زوال دنیا
۲۶۲	سرزنش بدعت
۲۶۳	۱۴۶
۲۶۴	۱۴۷
۲۶۴	اشاره
۲۶۴	هدف از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۲۶۵	آینده
۲۶۶	پند مردم
۲۶۷	۱۴۸
۲۶۷	۱۴۹
۲۶۹	۱۵۰
۲۶۹	اشاره
۲۶۹	اشاره
۲۷۰	گمراهی و گمراهان
۲۷۰	۱۵۱
۲۷۰	اشاره
۲۷۰	خدا و رسول او
۲۷۱	پرهیز از فتنه
۲۷۳	۱۵۲

۲۷۳	اشاره
۲۷۳	اشاره
۲۷۴	پیشوایان دین
۲۷۵	۱۵۳
۲۷۵	اشاره
۲۷۵	در صفات انسان گمراه
۲۷۵	در صفت غفلت زدگان
۲۷۶	پند مردم
۲۷۷	۱۵۴
۲۷۹	۱۵۵
۲۷۹	اشاره
۲۷۹	حمد خدا و منزه دانستن او
۲۷۹	آفرینش شب پره
۲۸۱	۱۵۶
۲۸۱	اشاره
۲۸۱	خطاب به اهل بصره در جهت حوادث بزرگ
۲۸۱	توصیف ایمان
۲۸۲	حال اهل قبور در قیامت
۲۸۳	۱۵۷
۲۸۶	۱۵۸
۲۸۶	اشاره
۲۸۶	پیامبر و قرآن
۲۸۶	دولت بنی امیه
۲۸۷	۱۵۹
۲۸۷	۱۶۰
۲۸۷	اشاره

- ۲۸۷ عظمت خداوندی -
- ۲۸۸ حمد خداوندی
- ۲۸۹ امید چگونه می شود؟
- ۲۸۹ رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۲۹۰ موسی علیه السلام
- ۲۹۰ داوود علیه السلام
- ۲۹۰ عیسی علیه السلام
- ۲۹۱ رسول اعظم صلی الله علیه و آله
- ۲۹۳ ۱۶۱
- ۲۹۳ اشاره
- ۲۹۳ رسول خدا و خاندانش و پیروان دین او
- ۲۹۴ نصیحت به تقوا
- ۲۹۵ ۱۶۲
- ۲۹۶ ۱۶۳
- ۲۹۶ اشاره
- ۲۹۶ خالق کائنات
- ۲۹۷ ابداع مخلوقات
- ۲۹۸ ۱۶۴
- ۳۰۰ ۱۶۵
- ۳۰۰ اشاره
- ۳۰۰ آفرینش پرندگان
- ۳۰۱ طاووس
- ۳۰۳ آفریدگان کوچک
- ۳۰۴ از جمله این خطبه است در توصیف بهشت
- ۳۰۵ ۱۶۶
- ۳۰۵ اشاره

- ۳۰۵ تحریک بر الفت و انس ۱۶۷
- ۳۰۵ بنی امیّه ۱۶۸
- ۳۰۶ مردم در آخر الزّمان ۱۶۹
- ۳۰۶ اشاره ۱۷۰
- ۳۰۷ اشاره ۱۷۱
- ۳۰۸ اشاره ۱۷۲
- ۳۰۸ حقایقی که موجب اجتماع مسلمانان می باشد ۱۷۳
- ۳۰۹ مردم را به نفرت از دشمنانش وادار می نماید ۱۷۴
- ۳۱۰ اشاره ۱۷۵
- ۳۱۱ نیایش ۱۷۶
- ۳۱۱ دعوت برای جنگ ۱۷۷
- ۳۱۲ اشاره ۱۷۸
- ۳۱۲ اشاره ۱۷۹
- ۳۱۲ روز شورا ۱۸۰
- ۳۱۲ طلب پیروزی بر قریش ۱۸۱
- ۳۱۳ دربارهٔ اصحاب جمل ۱۸۲
- ۳۱۳ اشاره ۱۸۳
- ۳۱۳ رسول خدا ۱۸۴
- ۳۱۴ اوست شایستهٔ خلافت ۱۸۵
- ۳۱۵ آفرینش دنیا ۱۸۶
- ۳۱۶ اشاره ۱۸۷

۳۱۷	۱۷۵
۳۱۸	۱۷۶
۳۱۸	اشاره
۳۱۸	پند مردم
۳۱۹	فضیلت قرآن
۳۲۰	تحریک برای عمل
۳۲۱	پندهایی برای مردم
۳۲۲	تحریم بدعت ها
۳۲۳	قرآن
۳۲۴	انواع ستم
۳۲۴	لزوم اطاعت
۳۲۵	۱۷۷
۳۲۵	۱۷۸
۳۲۵	اشاره
۳۲۵	خدا و رسول او
۳۲۷	۱۷۹
۳۲۷	۱۸۰
۳۲۹	۱۸۱
۳۳۰	۱۸۲
۳۳۰	اشاره
۳۳۰	اشاره
۳۳۰	حمد خداوند و استعانت
۳۳۱	خداوند یگانه
۳۳۲	بازگشت به ستایش
۳۳۳	وصیت به تقوا
۳۳۶	۱۸۳

۳۳۶	اشاره
۳۳۶	خداوند متعال
۳۳۷	فضیلت قرآن
۳۳۸	وصیت به تقوا
۳۴۰	۱۸۴
۳۴۱	۱۸۵
۳۴۱	اشاره
۳۴۱	حمد خداوند متعال
۳۴۲	رسول اعظم صلی الله علیه و آله
۳۴۲	از جمله این خطبه است در توصیف آفرینش اقسامی از جانداران
۳۴۳	آفرینش آسمان و هستی
۳۴۴	آفرینش ملخ
۳۴۵	۱۸۶
۳۵۱	۱۸۷
۳۵۲	۱۸۸
۳۵۲	اشاره
۳۵۲	تقوا
۳۵۳	مرگ
۳۵۳	سرعت حرکت رو به فنا
۳۵۴	۱۸۹
۳۵۴	اشاره
۳۵۴	اقسام ایمان
۳۵۴	وجوب هجرت
۳۵۴	دشواری ایمان
۳۵۵	علم وصی
۳۵۵	۱۹۰

- ۳۵۵ اشاره
- ۳۵۵ ستایش خداوندی
- ۳۵۵ درود بر پیامبر
- ۳۵۶ پند برای تقوا
- ۳۵۸ ۱۹۱
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۵۹ رسول اعظم صلی الله علیه و آله
- ۳۵۹ توصیه بر زهد و تقوا
- ۳۶۱ ۱۹۲
- ۳۶۱ اشاره
- ۳۶۱ اشاره
- ۳۶۲ پیشتاز معصیت
- ۳۶۲ آزمایش خداوندی مخلوقات را
- ۳۶۳ توصیه به تجربه و عبرت گیری
- ۳۶۳ برحذر داشتن اولاد آدم علیه السلام از شیطان
- ۳۶۵ ترساندن مردم از کبر
- ۳۶۶ بر حذر داشتن مردم از اطاعت بزرگان متکبر
- ۳۶۷ عبرت اندوزی از گذشتگان
- ۳۶۸ فروتنی پیامبران
- ۳۶۹ کعبه مقدس
- ۳۷۱ بازگشت به بر حذر بودن
- ۳۷۲ فضایل واجبات
- ۳۷۲ تعصب در مال
- ۳۷۵ عبرت گیری از امت ها
- ۳۷۵ نعمت وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله

۳۷۶	سرزنش گنهکاران
۳۷۸	شجاعت و فضل او
۳۸۱	۱۹۳
۳۸۶	۱۹۴
۳۸۸	۱۹۵
۳۸۸	اشاره
۳۸۸	ستایش خداوندی
۳۸۸	شهادتین
۳۸۸	پند مردم
۳۹۰	۱۹۶
۳۹۰	اشاره
۳۹۰	مبعوث شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۳۹۰	پند برای پارسایی
۳۹۱	۱۹۷
۳۹۲	۱۹۸
۳۹۲	اشاره
۳۹۲	اشاره
۳۹۳	وصیت به تقوا
۳۹۴	فضیلت اسلام
۳۹۵	رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم
۳۹۶	قرآن کریم
۳۹۷	۱۹۹
۳۹۷	اشاره
۳۹۷	اشاره
۳۹۸	زکات
۳۹۹	امانت

۳۹۹	علم خداوند متعال
۳۹۹	۲۰۰
۴۰۰	۲۰۱
۴۰۰	۲۰۲
۴۰۱	۲۰۳
۴۰۲	۲۰۴
۴۰۳	۲۰۵
۴۰۴	۲۰۶
۴۰۵	۲۰۷
۴۰۵	۲۰۸
۴۰۶	۲۰۹
۴۰۷	۲۱۰
۴۰۷	اشاره
۴۰۷	اشاره
۴۰۷	منافقین
۴۰۸	خطاکاران
۴۰۹	اشتباه کنندگان
۴۰۹	راستگویان حافظ
۴۱۰	۲۱۱
۴۱۱	۲۱۲
۴۱۲	۲۱۳
۴۱۲	۲۱۴
۴۱۲	اشاره
۴۱۲	اشاره
۴۱۳	صفت علما
۴۱۳	اندرز برای تقوا

۴۱۴	۲۱۵
۴۱۵	۲۱۶
۴۱۵	اشاره
۴۱۵	اشاره
۴۱۶	حق حاکم و حق مردم
۴۱۹	۲۱۷
۴۲۰	۲۱۸
۴۲۰	۲۱۹
۴۲۱	۲۲۰
۴۲۱	۲۲۱
۴۲۶	۲۲۲
۴۲۸	۲۲۳
۴۳۱	۲۲۴
۴۳۲	۲۲۵
۴۳۴	۲۲۶
۴۳۵	۲۲۷
۴۳۶	۲۲۸
۴۳۷	۲۲۹
۴۳۷	۲۳۰
۴۳۷	اشاره
۴۳۷	اشاره
۴۳۷	فضیلت عمل
۴۳۸	امتیاز کوشش
۴۳۹	۲۳۱
۴۴۰	۲۳۲
۴۴۰	۲۳۳

۴۴۰	اشاره
۴۴۰	اشاره
۴۴۱	فساد روزگار
۴۴۱	۲۳۴
۴۴۲	۲۳۵
۴۴۲	۲۳۶
۴۴۳	۲۳۷
۴۴۳	۲۳۸
۴۴۴	۲۳۹
۴۴۵	۲۴۰
۴۴۵	۲۴۱
۴۴۷	نامه های علی علیه السلام
۴۴۷	اشاره
۴۴۸	۱
۴۴۹	۲
۴۴۹	۳
۴۵۱	۴
۴۵۲	۵
۴۵۲	۶
۴۵۳	۷
۴۵۳	۸
۴۵۴	۹
۴۵۵	۱۰
۴۵۷	۱۱
۴۵۸	۱۲
۴۵۹	۱۳

۴۵۹	۱۴
۴۶۰	۱۵
۴۶۱	۱۶
۴۶۱	۱۷
۴۶۳	۱۸
۴۶۳	۱۹
۴۶۴	۲۰
۴۶۴	۲۱
۴۶۵	۲۲
۴۶۶	۲۳
۴۶۶	۲۴
۴۶۸	۲۵
۴۷۰	۲۶
۴۷۲	۲۷
۴۷۵	۲۸
۴۷۹	۲۹
۴۸۰	۳۰
۴۸۱	۳۱
۴۸۱	اشاره
۴۹۱	به یاد مرگ
۴۹۲	مدارا در طلب
۴۹۳	وصایای متنوع
۴۹۷	نظری درباره زن
۴۹۸	دعا
۴۹۸	۳۲
۴۹۹	۳۳

۵۰۰	۳۴
۵۰۱	۳۵
۵۰۲	۳۶
۵۰۳	۳۷
۵۰۳	۳۸
۵۰۴	۳۹
۵۰۵	۴۰
۵۰۵	۴۱
۵۰۷	۴۲
۵۰۸	۴۳
۵۰۹	۴۴
۵۱۰	۴۵
۵۱۰	اشاره
۵۱۳	و قسمتی از این نامه است که با این قسمت پایان می یابد:
۵۱۵	۴۶
۵۱۵	۴۷
۵۱۷	۴۸
۵۱۸	۴۹
۵۱۸	۵۰
۵۱۹	۵۱
۵۲۱	۵۲
۵۲۱	۵۳
۵۴۴	۵۴
۵۴۵	۵۵
۵۴۶	۵۶
۵۴۷	۵۷

٥٤٧	٥٨
٥٤٨	٥٩
٥٤٩	٦٠
٥٥٠	٦١
٥٥٠	٦٢
٥٥٣	٦٣
٥٥٤	٦٤
٥٥٥	٦٥
٥٥٧	٦٦
٥٥٧	٦٧
٥٥٨	٦٨
٥٥٩	٦٩
٥٦١	٧٠
٥٦٢	٧١
٥٦٣	٧٢
٥٦٣	٧٣
٥٦٤	٧٤
٥٦٥	٧٥
٥٦٦	٧٦
٥٦٦	٧٧
٥٦٧	٧٨
٥٦٨	٧٩
٥٦٩	سخنان کوتاه على عليه السلام باب برگزیده سخنان امیر المؤمنین علیه السلام
٥٦٩	اشاره
٥٧٠	١
٥٧٠	٢

ΔΥ·	· 3
ΔΥ·	· 4
ΔΥ·	· 5
ΔΥ·	· 6
ΔΥ1	· 7
ΔΥ2	· 8
ΔΥ2	· 9
ΔΥ2	· 10
ΔΥ2	· 11
ΔΥ2	· 12
ΔΥ2	· 13
ΔΥ2	· 14
ΔΥ2	· 15
ΔΥ2	· 16
ΔΥ4	· 17
ΔΥ4	· 18
ΔΥ4	· 19
ΔΥ4	· 20
ΔΥ4	· 21
ΔΥ4	· 22
ΔΥ5	· 23
ΔΥ5	· 24
ΔΥ6	· 25
ΔΥ6	· 26
ΔΥ6	· 27
ΔΥ6	· 28

ΔΥϚ	29
ΔΥϚ	30
ΔΥϚ	31
ΔΥϑ	32
ΔΥϑ	33
ΔΑ0	34
ΔΑ0	35
ΔΑ0	36
ΔΑ0	37
ΔΑ0	38
ΔΑ0	39
ΔΑ2	40
ΔΑ2	41
ΔΑ2	42
ΔΑ2	43
ΔΑ3	44
ΔΑ3	45
ΔΑ3	46
ΔΑ3	47
ΔΑ3	48
ΔΑ3	49
ΔΑ5	50
ΔΑ5	51
ΔΑ5	52
ΔΑ5	53
ΔΑ5	54

ΔΛΔ	ΔΔ
ΔΛΔ	ΔΕ
ΔΛΕ	ΔΥ
ΔΛΕ	ΔΑ
ΔΛΥ	Δϑ
ΔΛΥ	Ε·
ΔΛΥ	Ε1
ΔΛΥ	Ε2
ΔΛΥ	Ε3
ΔΛΥ	Ε4
ΔΛΥ	Ε5
ΔΛΑ	Ε6
ΔΛΑ	Ε7
ΔΛΑ	Ε8
ΔΛΑ	Ε9
ΔΛϑ	Υ·
ΔΛϑ	Υ1
ΔΛϑ	Υ2
ΔΛϑ	Υ3
ΔΛϑ	Υ4
ΔΛϑ	Υ5
ΔΛϑ	Υ6
Δϑ1	Υ7
Δϑ1	Υ8
Δϑ2	Υ9
Δϑ2	Α·

১৯২	১১
১৯২	১২
১৯২	১৩
১৯৪	১৪
১৯৪	১৫
১৯৪	১৬
১৯৪	১৭
১৯৪	১৮
১৯৫	১৯
১৯৬	২০
১৯৬	২১
১৯৬	২২
১৯৬	২৩
১৯৭	২৪
১৯৭	২৫
১৯৭	২৬
১৯৭	২৭
১৯৭	২৮
১৯৯	২৯
১৯৯	৩০
১৯৯	৩১
১৯৯	৩২
২০০	৩৩
২০০	৩৪
২০১	৩৫
২০১	৩৬

၆.၁	၁၀၇
၆.၁	၁၀၈
၆.၂	၁၀၉
၆.၂	၁၁၀
၆.၂	၁၁၁
၆.၂	၁၁၂
၆.၂	၁၁၃
၆.၃	၁၁၄
၆.၃	၁၁၅
၆.၃	၁၁၆
၆.၃	၁၁၇
၆.၃	၁၁၈
၆.၄	၁၁၉
၆.၄	၁၂၀
၆.၄	၁၂၁
၆.၄	၁၂၂
၆.၅	၁၂၃
၆.၅	၁၂၄
၆.၅	၁၂၅
၆.၅	၁၂၆
၆.၆	၁၂၇
၆.၆	၁၂၈
၆.၆	၁၂၉
၆.၆	၁၃၀
၆.၇	၁၃၁
၆.၈	၁၃၂

၆၀၈	၁၃၃
၆၀၈	၁၃၄
၆၀၉	၁၃၅
၆၀၉	၁၃၆
၆၀၉	၁၃၇
၆၀၉	၁၃၈
၆၀၉	၁၃၉
၆၁၀	၁၄၀
၆၁၀	၁၄၁
၆၁၁	၁၄၂
၆၁၁	၁၄၃
၆၁၁	၁၄၄
၆၁၁	၁၄၅
၆၁၁	၁၄၆
၆၁၁	၁၄၇
၆၁၄	၁၄၈
၆၁၄	၁၄၉
၆၁၅	၁၅၀
၆၁၆	၁၅၁
၆၁၆	၁၅၂
၆၁၆	၁၅၃
၆၁၆	၁၅၄
၆၁၇	၁၅၅
၆၁၇	၁၅၆
၆၁၇	၁၅၇
၆၁၇	၁၅၈

၆၁၇	၁၅၅
၆၁၇	၁၆၀
၆၁၇	၁၆၁
၆၁၈	၁၆၂
၆၁၈	၁၆၃
၆၁၈	၁၆၄
၆၁၉	၁၆၅
၆၁၉	၁၆၆
၆၁၉	၁၆၇
၆၁၉	၁၆၈
၆၁၉	၁၆၉
၆၁၉	၁၇၀
၆၁၉	၁၇၁
၆၂၀	၁၇၂
၆၂၀	၁၇၃
၆၂၀	၁၇၄
၆၂၀	၁၇၅
၆၂၁	၁၇၆
၆၂၁	၁၇၇
၆၂၁	၁၇၈
၆၂၁	၁၇၉
၆၂၁	၁၈၀
၆၂၁	၁၈၁
၆၂၁	၁၈၂
၆၂၂	၁၈၃
၆၂၂	၁၈၄

۶۲۲	۱۸۵
۶۲۳	۱۸۶
۶۲۳	۱۸۷
۶۲۳	۱۸۸
۶۲۳	۱۸۹
۶۲۳	۱۹۰
۶۲۳	۱۹۱
۶۲۵	۱۹۲
۶۲۵	۱۹۳
۶۲۵	۱۹۴
۶۲۵	۱۹۵
۶۲۵	۱۹۶
۶۲۵	۱۹۷
۶۲۵	۱۹۸
۶۲۷	۱۹۹
۶۲۷	۲۰۰
۶۲۷	۲۰۱
۶۲۷	۲۰۲
۶۲۷	۲۰۳
۶۲۸	۲۰۴
۶۲۸	۲۰۵
۶۲۸	۲۰۶
۶۲۸	۲۰۷
۶۲۸	۲۰۸
۶۲۸	۲۰۹
۶۳۰	۲۱۰

۶۲۰	۲۱۱
۶۲۰	۲۱۲
۶۲۰	۲۱۳
۶۲۰	۲۱۴
۶۲۰	۲۱۵
۶۲۱	۲۱۶
۶۲۲	۲۱۷
۶۲۲	۲۱۸
۶۲۲	۲۱۹
۶۲۲	۲۲۰
۶۲۲	۲۲۱
۶۲۲	۲۲۲
۶۲۲	۲۲۳
۶۲۳	۲۲۴
۶۲۴	۲۲۵
۶۲۴	۲۲۶
۶۲۴	۲۲۷
۶۲۴	۲۲۸
۶۲۴	۲۲۹
۶۲۴	۲۳۰
۶۲۶	۲۳۱
۶۲۶	۲۳۲
۶۲۶	۲۳۳
۶۲۶	۲۳۴
۶۲۶	۲۳۵
۶۲۸	۲۳۶

۶۳۸	۲۳۷
۶۳۸	۲۳۸
۶۳۸	۲۳۹
۶۳۸	۲۴۰
۶۳۸	۲۴۱
۶۳۸	۲۴۲
۶۴۰	۲۴۳
۶۴۰	۲۴۴
۶۴۰	۲۴۵
۶۴۰	۲۴۶
۶۴۰	۲۴۷
۶۴۰	۲۴۸
۶۴۰	۲۴۹
۶۴۱	۲۵۰
۶۴۱	۲۵۱
۶۴۲	۲۵۲
۶۴۲	۲۵۳
۶۴۲	۲۵۴
۶۴۳	۲۵۵
۶۴۳	۲۵۶
۶۴۳	۲۵۷
۶۴۳	۲۵۸
۶۴۳	۲۵۹
۶۴۳	۲۶۰
۶۴۵	در این قسمت برخی از شگفتی های سخنان امیر المؤمنین علیه السلام را که احتیاج به تفسیر دارد، بیان می کنیم -
۶۴۵	اشاره

۶۴۶	۱
۶۴۶	۲
۶۴۶	۳
۶۴۷	۴
۶۴۸	۵
۶۴۸	۶
۶۴۸	۷
۶۴۹	۸
۶۴۹	۹
۶۵۰	۲۶۱
۶۵۰	۲۶۲
۶۵۱	۲۶۳
۶۵۱	۲۶۴
۶۵۱	۲۶۵
۶۵۱	۲۶۶
۶۵۱	۲۶۷
۶۵۱	۲۶۸
۶۵۳	۲۶۹
۶۵۳	۲۷۰
۶۵۴	۲۷۱
۶۵۴	۲۷۲
۶۵۴	۲۷۳
۶۵۴	۲۷۴
۶۵۵	۲۷۵
۶۵۵	۲۷۶
۶۵۵	۲۷۷

۶۵۵	۲۷۸
۶۵۵	۲۷۹
۶۵۵	۲۸۰
۶۵۷	۲۸۱
۶۵۷	۲۸۲
۶۵۷	۲۸۳
۶۵۷	۲۸۴
۶۵۷	۲۸۵
۶۵۷	۲۸۶
۶۵۷	۲۸۷
۶۵۸	۲۸۸
۶۵۸	۲۸۹
۶۵۹	۲۹۰
۶۵۹	۲۹۱
۶۶۰	۲۹۲
۶۶۰	۲۹۳
۶۶۰	۲۹۴
۶۶۰	۲۹۵
۶۶۰	۲۹۶
۶۶۰	۲۹۷
۶۶۰	۲۹۸
۶۶۲	۲۹۹
۶۶۲	۳۰۰
۶۶۲	۳۰۱
۶۶۲	۳۰۲
۶۶۲	۳۰۳

११२	३०४
११२	३०५
११३	३०६
११४	३०७
११४	३०८
११४	३०९
११४	३१०
११४	३११
११४	३१२
११६	३१३
११६	३१४
११६	३१५
११६	३१६
११६	३१७
११६	३१८
११८	३१९
११८	३२०
११८	३२१
११८	३२२
११९	३२३
११९	३२४
११९	३२५
११९	३२६
११९	३२७
११९	३२८
१२०	३२९

११०	३३०
११०	३३१
११०	३३२
११०	३३३
११०	३३४
११०	३३५
११२	३३६
११२	३३७
११२	३३८
११२	३३९
११२	३४०
११२	३४१
११२	३४२
११३	३४३
११४	३४४
११४	३४५
११४	३४६
११४	३४७
११४	३४८
११५	३४९
११५	३५०
११५	३५१
११५	३५२
११५	३५३
११७	३५४
११७	३५५

۶۷۷	۳۵۶
۶۷۷	۳۵۷
۶۷۷	۳۵۸
۶۷۸	۳۵۹
۶۷۸	۳۶۰
۶۷۸	۳۶۱
۶۷۸	۳۶۲
۶۷۸	۳۶۳
۶۷۸	۳۶۴
۶۷۸	۳۶۵
۶۸۰	۳۶۶
۶۸۰	۳۶۷
۶۸۰	۳۶۸
۶۸۱	۳۶۹
۶۸۱	۳۷۰
۶۸۱	۳۷۱
۶۸۲	۳۷۲
۶۸۲	۳۷۳
۶۸۳	۳۷۴
۶۸۳	۳۷۵
۶۸۳	۳۷۶
۶۸۴	۳۷۷
۶۸۴	۳۷۸
۶۸۴	۳۷۹
۶۸۴	۳۸۰
۶۸۵	۳۸۱

۶۸۵	۳۸۲
۶۸۵	۳۸۳
۶۸۵	۳۸۴
۶۸۵	۳۸۵
۶۸۵	۳۸۶
۶۸۷	۳۸۷
۶۸۷	۳۸۸
۶۸۷	۳۸۹
۶۸۷	۳۹۰
۶۸۷	۳۹۱
۶۸۷	۳۹۲
۶۸۹	۳۹۳
۶۸۹	۳۹۴
۶۸۹	۳۹۵
۶۸۹	۳۹۶
۶۸۹	۳۹۷
۶۸۹	۳۹۸
۶۹۰	۳۹۹
۶۹۱	۴۰۰
۶۹۱	۴۰۱
۶۹۱	۴۰۲
۶۹۱	۴۰۳
۶۹۱	۴۰۴
۶۹۱	۴۰۵
۶۹۳	۴۰۶
۶۹۳	۴۰۷

٤٩٣	٤٠٨
٤٩٣	٤٠٩
٤٩٣	٤١٠
٤٩٣	٤١١
٤٩٣	٤١٢
٤٩٤	٤١٣
٤٩٤	٤١٤
٤٩٥	٤١٥
٤٩٥	٤١٦
٤٩٦	٤١٧
٤٩٦	٤١٨
٤٩٦	٤١٩
٤٩٧	٤٢٠
٤٩٧	٤٢١
٤٩٧	٤٢٢
٤٩٧	٤٢٣
٤٩٨	٤٢٤
٤٩٨	٤٢٥
٤٩٨	٤٢٦
٤٩٨	٤٢٧
٤٩٨	٤٢٨
٤٩٨	٤٢٩
٧٠٠	٤٣٠
٧٠٠	٤٣١
٧٠٠	٤٣٢
٧٠٠	٤٣٣

Y.0	434
Y.2	435
Y.2	436
Y.2	437
Y.2	438
Y.2	439
Y.2	440
Y.2	441
Y.4	442
Y.4	443
Y.4	444
Y.4	445
Y.4	446
Y.4	447
Y.5	448
Y.6	449
Y.6	450
Y.6	451
Y.6	452
Y.6	453
Y.6	454
Y.6	455
Y.8	456
Y.8	457
Y.8	458
Y.8	459

۷-۸	۴۶۰
۷-۸	۴۶۱
۷-۸	۴۶۲
۷-۹	۴۶۳
۷۱۰	۴۶۴
۷۱۰	۴۶۵
۷۱۰	۴۶۶
۷۱۰	۴۶۷
۷۱۰	۴۶۸
۷۱۲	۴۶۹
۷۱۲	۴۷۰
۷۱۲	۴۷۱
۷۱۲	۴۷۲
۷۱۲	۴۷۳
۷۱۲	۴۷۴
۷۱۴	۴۷۵
۷۱۴	۴۷۶
۷۱۴	۴۷۷
۷۱۴	۴۷۸
۷۱۴	۴۷۹
۷۱۴	۴۸۰
۷۱۶	درباره مرکز

مشخصات کتاب

گردآورنده: شریف الرضی، محمد بن حسین

مترجم: جعفری تبریزی، محمد تقی

نویسنده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - 1380.

اهتمام: جعفری، علی

زبان: فارسی

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- خطبه ها

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- کلمات قصار

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- توقیعات

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. نهج البلاغه. شرح

سال نشر: 1380 هجری شمسی

رده بندی کنگره: BP38/041

رده بندی دیویی: 297/9515

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

هو العظیم در آغاز با استعانت از درگاه خداوند متّان، یکی از آثار ماندگار عالم ربانی، استاد علامه محمّد تقی جعفری قدس سرّه که ترجمه کامل نهج البلاغه (بدون تفسیر) بود، به همت دانشمند ادیب و فرزانه جناب آقای داریوش شاهین (دام الله توفیقاته) که تطبیق کامل ترجمه با متن عربی، ویرایش و پیرایش متن فارسی زیر نظر ایشان انجام شد و به اهتمام مؤسسه نشر کرامت (که به موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری تغییر نام یافته است)، آماده چاپ گردید.

مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه محمّد تقی جعفری با توجه به اهداف روشن خود و به منظور حفظ امانت در آثار و نظارت کامل بر چاپ آنها و گردآوری نقطه نظرات و رهنمودهای فضلا، اساتید، دانشمندان و دانش پژوهان به تدریج آثار منتشر شده را به صورت مجموعه آثار و آثار منتشر نشده، چاپ می نماید و در اختیار علاقه مندان قرار می دهد و در این راه از همیاری و پیشنهادهای همگان با سپاس خاصانه استقبال می کند.

این مؤسسه به زودی فهرست کاملی از برنامه های کوتاه مدت و بلند مدت خود را در زمینه آماده سازی و انتشار آثار آن علامه فرزانه منتشر خواهد کرد که در این مجموعه، اندیشه و آثار استاد فقید از ابعاد گوناگون توسط فرهیختگان مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته است.

در مجموع، امید است این مؤسسه بتواند به درخواست بزرگوارانی که در این مدت کوتاه ما را بر ادامه راه ایشان تأیید و تشویق نمودند، اطاعت گونه پاسخی مهر آمیز دهد.

همچنین این مؤسسه از عزیزان: جناب آقای سید مصطفی عالی نسب و جناب آقای حسن سیگاری دو تلمیذ و دو یار دیرین علامه جعفری که برای انتشار این کتاب لحظه ای ما را از تشویق و ترغیب دریغ نداشتند، تشکر خاص دارد.

انه ولی التوفیق مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری علی جعفری

مسلم است که با شناختهای معمولی هرگز نمی توان شخصیت علی بن ابیطالب علیهما السلام را دریافت. به ویژه اگر پژوهشگر در مواردی جویای عناصر و فعالیت‌های روحی آن بزرگوار باشد.

به عبارتی دیگر، حباب نمی تواند تمام مفهوم دریا باشد. حباب کجا و آن عظمت ژرف و شگفت انگیز کجا! به راستی، پدیده های ترکیبی و مفاهیم عالی انسانی درون شخصیتها با نظر به عظمت رشدی که دارند، بسیار پیچیده تر و ظریف تر از آن است که در انسانهای معمولی به وجود آید.

آمیزه ای از عدالت و محبت با وابستگی به خداوند متعال، از علی بن ابیطالب علیهما السلام شخصیتی ساخته است که در نادره دوران است. در جنگ صفین، لشگریان معاویه آب فرات را بر روی لشگریان علی علیه السلام می بندند و آنان را در معرض هلاکت قرار می دهند. با فرمان علی علیه السلام فرات به دست لشگریان علی بن ابیطالب علیهما السلام می افتد و یاران علی علیه السلام می خواهند در مقابل تخلف لشگریان معاویه از قانون، آب را به روی لشگریان او ببندند.

علی علیه السلام فرات را در اختیار آنان می گذارد و از بستن آب به روی لشگریان معاویه جلوگیری می کند، همان «معاویه» ای که دشمن دیرین و خونخوار اوست. در جای دیگر همین رفتار را با قاتل خود می کند. در تمام لحظات زندگی اش چنین شخصیت خاصی دارد.

به این قیاس، انسان از دیدگاه شخصیت علی علیه السلام موضوعی است که در مجرای سه پدیده متنوع مطرح است: محبوبیت، مشمول بودن به عدالت، وابستگی به خدا.

بر اساس تحقیقات همه جانبه ای که از آغاز ظهور اسلام تاکنون در باره شخصیت علی بن ابیطالب علیهما السلام - چه توسط مشاهده کنندگان معاصر او و چه بعدها توسط متفکران صاحب نظر اسلامی و دیگر ملل - صورت گرفته است، این حقیقت پذیرفته شده که:

«شخصیت علی علیه السلام چنان که در قلمرو مکتبهای الهی (غیر از نبوت) در ردیف پیامبرانی مانند ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله (صاحبان رسالت کلی) قرار دارد، در قلمرو پیشتازان کاروانیان انسانی که تکامل در انسانیت را هدف گیری نموده اند، در صف اول جا گرفته است.

«علی علیه السلام پیامبر نیست و خضوع و تسلیمش در برابر پیامبر اسلام و ایمان راستین او به خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله چیزی نیست که قابل کمترین تردید باشد».

شایستگی علی علیه السلام برای مقام نمایندگی رسالتهای کلی، نه تنها از سوی صاحب نظران جهان تشیع، بلکه از طرف همه فرقه ها و مذاهب اسلامی و غیر اسلامی بدون کمترین ابهامی ابراز شده است.

به این نمونه ها نگاه کنیم:

1 - شبلی شمیل که از پیشتازان مکتب مادگیری بود، می نویسد:

«پیشوا علی بن ابیطالب علیهما السلام، بزرگ بزرگان، یگانه نسخه ای است که نه شرق و نه غرب، نه در گذشته و نه در امروز، صورتی مطابق این نسخه ندیده است.»⁽¹⁾ 2 - جبران خلیل جبران یکی دیگر از نویسندگان و متفکران انسانی مسیحی غرب می نویسد:

«من معتقدم که فرزند ابیطالب نخستین عرب بود که با روح کلی رابطه

ص: 5

1 - - صوت العدالة الانسانية، جرج جرداق، ص 19 - چاپ اول.

برقرار نمود. او اولین شخصیت از عرب بود که لبانش نغمه روح کلی را در گوش مردمی طنین انداز نمود که پیش از او آن را نشنیده بودند... او از این دنیا رخت بر بست، در حالی که رسالت خود را به جهانیان رسانده بود. او چشم از این جهان پوشید مانند پیامبرانی که در جوامع بشری مبعوث می شدند که گنجایش آن پیامبران را نداشتند و به مردمی وارد می شدند که شایسته آن پیامبران نبودند و در زمانی ظهور می کردند که زمان آنان نبود. خدا را در این کار حکمتی است که خود دانایتر است.» (1) 3 - میخائیل نعیمه، نویسنده، صاحب نظر و متفکر انسانی مسیحی عرب می نویسد:

«هیچ مورخ و نویسنده ای هر اندازه هم که از امتیاز نبوغ و رادمردی برخوردار باشد، نمی تواند از انسان بزرگی مانند پیشوا علی علیه السلام يك چهره کلی در مجموعه ای که حتی هزار صفحه هم باشد، ترسیم نماید و دورانی پر از رویدادهای بزرگ، مانند دوران او، را توضیح دهد. تفکرات و اندیشه های آن ابرمرد عربی و گفتار و کرداری را که او میان خود و پروردگارش انجام داده است، نه گوش شنیده و نه چشمی دیده است.

تفکرها، ایده ها، گفتارها و کردارهای او خیلی بیش از آن بوده است که با دست و زبان و قلم وی بروز کرده و در تاریخ ثبت شده باشد.» (2) 4 - ایلیا پاولیچ پطروشفسکی استاد تاریخ دانشگاه لنینگراد می نویسد:

«علی پرورده محمد صلی الله علیه و آله و عمیقاً به وی و امر اسلام وفادار بود. علی تا سر حد شور و عشق پایبند دین بود. صادق و درستکار بود. در امور اخلاقی بسیار خرده گیر بود و از نام جویی و مال پرستی به دور، و بی تردید هم مردی سلحشور بود و هم شاعر، و تمام صفات لازمه اولیاء الله در وجودش جمع بود.» (3)

ص: 6

1- الإمام علی، عبد الفتاح عبد المقصود، ج اول، مقدمه ترجمه - چاپ اول.

2- صوت العدالة الانسانية، ص 7.

3- اسلام در ایران، پطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، صص 49 و 50.

«آیا انسان بزرگی مانند علی را می شناسی که حقیقت انسانی را به عقول و مشاعر بشری آشنا سازد؟ آن حقیقت انسانی که سرگذشتی چون ازل و آینده باقی چون ابدیت و ژرفایی بس عمیق دارد که هر يك از صاحبان عقول و نفوس بزرگ مطابق روش و طبع خود، آن را درك می کند و دیگر انسانهای عادی بدون این که خود بدانند در سایه آنان زندگی می کنند...»

آن حقیقت انسانی که اساس همه فلسفه های مثبت است در مقابل فلسفه های منفی. منظورم از آن فلسفه ها کاوش از مطلق است که عامل اساسی ثبات و پایداری انسانیت در وجود انسان است. کاوشی که اگر تا اعماق مطلق ادامه یابد. به یکی از چهره های حقیقت خواهد رسید».

«در این بحث و پیگیری، اندیشه و عقل و خیال و سایر فعالیت های ناشی از آنها دست به دست هم می دهند، سپس بر موقعیتها و عوامل و عموم تمایلات با داشتن معانی مختلف تطبیق می یابند. علی این مطلق را به طور مخصوص دریافته، سپس با عقل و قلبش درك کرده است که بالاترین قدرتها از پایداری و مقاومت روی آن مطلق ناشی می گردد.»

علی بدین سان تجسم یافته آن قدرت شگفت انگیز است که او را در پیروزیها و شکستها یکسان نشان می دهد، زیرا عامل ملاك او در پیروزیها و شکستها همان قدرت است که در میدان جنگ چه با چهره پیروزمند بیرون آید و چه با شکست رویه رو شود، و همچنین در میدان سیاست و هر میدان دیگری که برای تکاپوی زندگی تصور شود، یکسان است.» (1)6 - ابن سینا می نویسد:

«... به این دلیل بود که شریفترین انسان و عزیزترین انبیاء و خاتم رسولان صلی الله علیه و آله به مرکز حکمت و فلك حقیقت و خزانه عقل

ص: 7

(ای علی، چون مردمان در تکرار عبادت رنج برند، تو در ادراک معقول رنج ببر تا بر همه سبقت بگیری.) و این چنین خطاب جز در مورد او چون بزرگی راست نیامدی که او در میان خلق چنان بود که معقول در میان محسوس. لا جرم چون با دیده بصیرت عقل، مدرك اسرار گشت، همه حقایق را دریافت و به دیدن حکم داد. و برای این بود که گفت: اگر پرده برداشته شود، بر یقین من افزوده نگردد. هیچ دولت آدمی را زیادت از ادراک معقول نیست، بهشتی که به حقیقت آراسته باشد به انواع زنجبیل و سلسبیل، ادراک معقول است و دوزخ با عقاب و اشغال، متابعت اشغال جسمانی است که مردم در بند هوا افتند و در جحیم خیال بمانند. (1)7 - حسن بن یسار بصری که از مشهورترین علما و دانشمندان قرن اول هجری است، می نویسد:

علی بن ابیطالب ربّانی امت اسلامی و دارای عظمت و سابقه منحصر به فرد و نزدیکی با پیامبر اکرم. او هرگز از امر الهی غفلت نورزید و در راه دین هیچ ملامتی در او تأثیر نداشت. (2)8 - ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه که از مطلع ترین علمای تسنن و متفکر در فلسفه و کلام و صاحب نظر در تاریخ اسلام است، می نویسد:

«امتیازهای انسانی علی علیه السلام از لحاظ عظمت و جلال و شهرت در آن حدّ اعلاست که شرح کردن و بحث و تفصیل دادن آنها ناروا و بیهوده است.

... من چه بگویم در حق مردی که دشمنانش نتوانستند عظمتها و فضایل او را منکر شوند و همه آنان به برتری شخصیت او اعتراف کردند.

... من چه بگویم درباره مردی که همه فضیلتها به او منتهی می شود و هر

ص: 8

1- - معراجیه، ابن سینا، نقل از توفیق التطبيق، علی بن فضل الله الجیلانی - ص 56.

2- - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، مقدمه - ص 5.

مکتب و هر گروهی خود را به او منصوب می سازند. آری اوست رئیس همه فضیلتها.»(1)9 - جلال الدین محمد مولوی (مولانا) یکی از بزرگترین عرفا و متفکران و حکمای بشری که حقائق فراوانی را در جهان بینی و خدا شناسی و انسان شناسی در قالب شعری آورده است. این شعر معروف از اوست:

از علی آموز اخلاص عمل * شیر حق را دان منزّه از دغل در غزا بر پهلوانی دست یافت * زود شمشیری بر آورد و شتافت او خدو انداخت بر روی علی * افتخار هر نبی و هر ولی او خدو انداخت بر رویی که ماه * سجده آرد پیش او در سجده گاه در شجاعت شیر ربّانیستی * در مروّت خود که داند کیستی ای علی که جمله عقل و دیده ای * شمّه ای واگو از آنچه دیده ای تیغ حلمت جان ما را چاک کرد * آب علمت خاک ما را پاک کرد بازگو دانم که این اسرار هوست * زانکه بی شمشیر کشتن کار اوست بازگو ای باز عرش خوش شکار * تا چه «دیدی» این زمان از کردگار چشم تو ادراک غیب آموخته * چشمهای حاضران بر دوخته از تو بر من تافت چون داری نهان * می فشانی نور چون مه بی زبان چون تو بایی آن مدینه علم را * چون شعاعی آفتاب علم را باز باش ای باب رحمت تا ابد * بارگاه ما له کفوا احد(2)» 10 - محمّد ابو الفضل ابراهیم محقق بزرگ که شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را مورد تحقیق عالمانه قرار داده است، می نویسد:

«در شخصیت امام علی بن ابیطالب علیهما السلام آن قدر کمالات و عناصر پسندیده، و عظمتهای روحی و نورانیت تکاملی و شرافت عالی توأم با فطرت پاک و نفس محبوب خداوندی جمع شده است که در هیچ یک از

ص: 9

1- همان مأخذ، ج اول، صص 16 و 17 - چاپ مصر.

2- مثنوی، دفتر اول.

انسانهای بزرگ دیده نمی شود.»(1) 11 - محمد عبده بزرگترین روحانی و دانشمند عالم تسنن معاصر سید جمال الدین اسد آبادی می نویسد:

«هنگام مطالعه نهج البلاغه، گاهی يك عقل نورانی را می دیدم که شباهتی به مخلوق جسمانی نداشت. این عقل نورانی از گروه ارواح و مجردات الهی (ملکوتیان) جدا شده و به روح انسانی پیوسته، و آن روح انسانی را از پوشاکهای طبیعت تجرید نموده، تا ملکوت اعلا بالا برده و به عالم شهود و دیدار روشن ترین انوار نایل ساخته است.

و با این وصف شگفت انگیز، پس از رهایی از عوارض طبیعت در عالم قدس آرمیده است. و لحظات دیگری صدای گوینده حکمت را می شنیدم که واقعیات درست را به پیشتازان و زمامداران گوشزد می کرد و موقعیتهای تردیدآمیز را به آنان نشان می داد، و آنان را از لغزشهای اضطراب آور بر حذر می داشت و به دقایق سیاست و طرق کیاست راهنمایی می کرد و آنان را با مقام واقعی ریاست آشنا می ساخت و به عظمت تدبیر و سرنوشت شایسته بالا می برد.»(2) نگاهی که محمد صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام داشت، نگاه به يك مؤمن ساده نبود. نگاهی سرشار از اشارات خواننده شده بود.

مجموعه سخنانی که محمد صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرموده است، به روشنی اثبات می کند که علی علیه السلام در قلمرو مکتبهای الهی در ردیف اول رهبران است. از این رو، رسالت او به عنوان نمایندگی کل از رسالتهای کلی تاریخ، احتیاجی به گفتگو و تفصیل بیشتر ندارد.

این سخنان را بخوانیم:

1 - «ای علی، نسبت تو به من، مانند نسبت هارون به موسی است، مگر در نبوت که پس از من پیامبری نیست.»

ص: 10

1- - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، مقدمه به قلم ابو الفضل ابراهیم.

2- - شرح نهج البلاغه، محمد عبده، مقدمه به قلم محمد عبده - ص 7.

2 - «هر کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.» 3 - «به علی ناسزا نگویند، او شایسته و بی قرار ذات الهی است.» 4 - «پروردگار عالمیان درباره علی بن ابیطالب تعهدی نموده و فرموده است: علی پرچم هدایت، کانون نور ایمان، پیشوای اولیاء الله و نور برای هر کس که مرا اطاعت کند.» 5 - «علی امیر مردم با ایمان، پیشوای متقین و رهبر کمال یافتگان پاک به بهشت پروردگار عالمیان است. کسی که او را تکذیب کرد، رسوا و ساقط گشت.» 6 - «هر کس بخواهد به آدم علیه السلام در علمش بنگرد و به نوح علیه السلام در تقوایش و به ابراهیم علیه السلام در بردباری اش و به موسی علیه السلام در هیبتش و به عیسی علیه السلام در عبادتش، بنگرد به علی بن ابیطالب.» دو نکته بارز در شخصیت او هست که از دیدگاه خودش به خوبی می توان آنها را شناخت:

اول این که، علی علیه السلام يك راستگو و صادق محض بود. در سرتاسر زندگی اش، در کردار و گفتار و رفتارش جز صدق و راستی نمی توان یافت. طبیعت انسانی او در اوج کمال راستی و درستی قرار داشت. دوم این که، گروهی از پاک ترین مردم صدر اسلام تحت تعلیم شخصیت خاص علی علیه السلام قرار داشتند، که این تربیت یافتگان، خود هر يك سرآمد زمان خود شدند. کسانی مانند سلمان، ابوذر، مالک اشتر، عمار، میثم و... که عالی ترین مراحل رشد و کمال را در حوزه جاذبیت شخصیت علی علیه السلام پیمودند. فهرست هشتاد و يك تن از این نخبگان و برگزیدگان را می توان در تاریخ حیات آن بزرگ مرد تاریخ یافت.

... و سرانجام میراث مبارك و نابی که به تصدیق عالمان دین بی هیچ خدشه و عیب و نقص از او به امانت به دست ما رسیده، مجموعه گهربار نهج البلاغه اوست.

با اطمینان می توان گفت: بهترین نامی که بر مجموعه سخنان مبارکش در هر سه شکل

(خطبه ها، نامه ها، کلمات قصار و حکمت آموز) گذاشته شده، همین نهج البلاغه است، زیرا بلاغت در يك موضوع در لغت عربی به معنای وصول به مطلق، مربوط به آن موضوع است.

پس از کتاب خدا (قرآن مجید) سیر و سیاحت تا حدودی دقیق و همه جانبه در مجموعه نهج البلاغه، اثبات می کند که صاحب این سخنان به طور عموم با همه حقایق زندگی انسان در ارتباطهای چهارگانه، یعنی:

1 - ارتباط انسان با خویشتن، 2 - ارتباط انسان با خدا، 3 - ارتباط انسان با جهان هستی، 4 - ارتباط انسان با همنوع خود، آشنایی قلبی و عقلی تام و تمام داشته است.

این آشنایی فقط به وسیله مفاهیم و دریافت کلی و مطلق نبوده است، بلکه همان گونه که این سخنان مبارك نشان می دهد، به ویژه در وضعیتی که به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده یا در برنامه اداره جامعه بشری که به مالک اشتر فرموده است، به خوبی نشان می دهد که واقعیات عینی گذرا همانند اصول کلی و ثابت ارتباطهای چهارگانه در آن روح بزرگ در مقام شهود و درک بوده است.

تاکنون دیده نشده است که بشریت توانسته باشد در جایی پاسخهای حقیقی سؤالهای شش گانه اصلی را مانند پاسخهایی که در این مجموعه نورانی آمده است، بیابد.

این سؤاها از این قرارند:

1 - من کیستم؟ 2 - از کجا آمده ام؟ 3 - به کجا آمده ام؟ 4 - با کیستم؟ 5 - به کجا می روم؟ 6 - برای چه آمده بودم؟ ما هم موافق با یکی از علی شناسان می گوئیم:

ص: 12

آنچه که ما بین ذات علی بن ابیطالب علیهما السلام و خویشتن گذشته، و آنچه که ما بین خویشتن علی و خدا و هستی (در دو قلمرو آن چنان که هست و آن چنان که باید) خطور کرده است، و آنچه که علی علیه السلام درباره رسالتش برای بشریت منظور کرده بود، نه از زبان مبارك او بیرون تراوید، و نه این کتاب (نهج البلاغه) ظرفیت ارائه آن را داشته است.

به راستی، حکمت وجود چنین شخصیت والایی را فقط در مجموعه نورانی و پر فروغی که برای ارائه راههای کمال بشری به ودیعه گذاشته، تا حدودی می توان مشاهده کرد.

در پایان، از دانشمند و ادیب محترم جناب آقای داریوش شاهین که با کمال اخلاص در بازنگری تطبیقی و ویرایش این ترجمه يك سال بذل مساعی فرموده اند، تشکر و قدردانی می کنم. همچنین از آقای علی جعفری مدیریت محترم مؤسسه نشر کرامت که با همّت والا در آماده سازی این کتاب سعی و تلاش خستگی ناپذیر مبذول داشته است، تشکری به جا دارم، که اجرهم عند الله تعالی انشاء الله.

محمد تقی جعفری سوم آبان ماه 1377

یادآوری

مقدمه ای که از نظر شما عزیزان گذشت «علامه جعفری» بیست و دو روز پیش از رحلت به دنبال معالجات در کشورهای نروژ و انگلستان در همان ایام بیماری و معالجه نوشته و برای «مؤسسه کرامت» ارسال داشته و تأکید فرمودند، این مقدمه عیناً اول ترجمه کامل متن نهج البلاغه علی علیه السلام چاپ شود، که به دیده مطاع انجام شد.

جای بسی تأمل است که ایشان در تمام عمر، حتی در اوج شدت بیماری قلم بر زمین نگذاشت و مقهور رنج و درد نشد. امید که خداوند متعال رحمت واسعه خویش و برکات بی بدیل آن جهانش نیز بخشد.

نامش «ابو الحسن محمد بن ابی احمد» بود. به سال 359 (ه. ق) در بغداد از مادری پاك سرشت به نام «فاطمه» دختر «حسین بن ابی محمد اطروش» چشم به جهان گشود. دودمانش به «حسین بن علی بن ابیطالب» (درود بر او باد) می رسد. به زمان «بهاء الدوله ابو نصر بن بویه» می زیست و وی به او لقب «رضی ذی الحسین» و «شریف الاجل» داد. پدرش «حسین طاهر ابن موسی» ملقب به «طاهر ذی المناقب» بود، که در دولت «بنی عباس» و «آل بویه» از مقربان به شمار می آمد.

دولت وقت بر پدرش خشم گرفت و به سال 369 ه. ق پدر «رضی» دستگیر شد و در قلعه «فارس» به زندان افتاد. «سید شریف رضی» در آن زمان ده ساله بود. در همین سالها بود که به سرودن شعر پرداخت و بیست و یک ساله بود که به دلیل مقام شامخ علمی اش زمام کار پدرش را در دستگاه دولت «بنی عباس» و «آل بویه» به دست گرفت. بسیاری از مورخان اعتراف دارند که: چون از زندانی شدن پدرش رنج می برد، به شعر پناه برد و به حق شعرهایی که در سنین 10 تا 15 سالگی سروده است، شانه به شانه اشعار پر انسجام شاعران پیر کار می ساید. حتی در آن زمان که شعرهای مدح آمیز شاهان و بلند پایگان، جایزه ساز و صله آور بود، «سید شریف رضی» هرگز

جایزه وصله ای از کسی نمی پذیرفت و حتی وصله هایی را که - پس از رها شدن پدرش از زندان - برای پدرش می فرستادند، باز می گرداند و نمی پذیرفت. جدا از شعرهای مدح گونه «رضی»، شعرهایی عاشقانه و غزل وار از او در دست است. این شعرها از پاکی و نجابت بی مانندی برخوردار است، که دریایی رایحه روح پرور و دل افروز در آنها موج می زند. زندگی - با همه گونه گونگیهای تلخ و شیرینش - در شعرهای او جایی پر مفهوم داشته است.

«سید شریف رضی» در دوران کودکی و آغاز جوانی، در مکتب علامه ای مانند «شیخ مفید» افتخار شاگردی داشت. علاوه بر سرشت ذاتی و نبوغ خدادادی، علوم دینی را در حد کمال از استاد خویش آموخت، تا به آن جا که در سی سالگی «قرآن مجید» را از حفظ داشت و به شیوه ای خاص آن را می خواند و تفسیر می کرد.

غیر از مجموعه شعرهای زیبایش، آثار تألیفی مختلفی در زمینه «دین» از خود باقی گذاشته، که از آن جمله است:

«نهج البلاغه» امام «علی»، «مجازات الآثار النبویه»، «المتشابه فی القرآن»، «تلخیص البیان عن مجازات القرآن»، «الخصایص سیرة والده طاهر»، «اخبار قضاة بغداد»، «رسائل» (سه مجلد) و... در مورد تفسیر قرآن او، تنها در خبر آمده که تفسیر او بسیار پر نغز و دلنشین و جامع بوده است.

«سید شریف رضی»، خود در مورد «نهج البلاغه» امام «علی» (درود بر او باد) نوشته است:

«... در ایام جوانی به تألیف کتابی در خصایص ائمه علیهم السلام پرداختم که این کتاب شامل تاریخ زندگانی شرف آفرین و سخنان گوهر بار آنان بود. هدف خود را در دیباچه این کتاب ویراستم، تا به ویراستن و تدوین سرشت و شخصیت ذاتی «امیر مؤمنان» علیه السلام رسیدم، که مصائب توان فرسای ایام مانع از آن شد که اینکار خویش را به اتمام رسانم. آنچه در شخصیت و خصایص خاص امام «علی» علیه السلام ویراسته بودم، در چند باب آراستم و غیر از خطبه های بلند و نامه های مفصل، در آخرین فصل، سخنان کوتاه و پند آمیز آن امام را پیوست کردم. در آن زمان گروهی از دوستان صاحب نظر این فصل را بسیار پسندیدند و از من خواستند که این کتاب را شامل تمام سخنان بلاغت آمیز و فصیح، خطبه ها، نامه ها و پندهای گوهر بار امام «علی» علیه السلام باشد. می دانستند که سخنان بلیغ و فصیح «امیر مؤمنان» علیه السلام در قالب درس دین و اسلام اگر در کتابی تدوین گردد، در فرهنگ دین و

ادبیات عرب هرگز مانند نخواهد داشت. زیرا بر همه آشکار بود که هر کس طالب خطابه سرایی است، باید این شیوه را از خطبه های «علی» علیه السلام بیاموزد، تا شاید نام خطیب گیرد. حتی خطیبها ناچار در خطبه های خود از کلام و جملات و عبارات «امیر مؤمنان» علیه السلام بهره می گرفتند، تا سخن خویش را به کمال بیاریند. با این حال، هیچ کس به پایه او نرسید، زیرا که سخنان «علی» علیه السلام جاودانگی اش در این بود که به نحوی خاص از قرآن و کلمات «رسول خدا» الهام می یافت.

با این اندیشه و به دنبال این پاداش خیر، کار «نهج البلاغه» را آغاز کردم و کوشیدم فضایل خاص او را در این کار آشکار سازم، زیرا که به حق او در این راه هم گوی تعالی از همگان ربوده و آنچه در خطبه ها و نامه ها و سخنان پند آمیزش نهفته است، منحصر به فرد است. از این رو «نهج البلاغه» را در سه بخش آراستم: 1 - خطبه ها 2 - نامه ها 3 - سخنان کوتاه پند آمیز. هر يك را در بابی مستقل قرار دادم و فصل بندی کردم، تا اگر بر اثر شتابگری مطلبی از چشمم بگریزد، این سه فصل باعث شود که مطلب تازه یافته را در جای خودش قرار دهم. البته در این راه، رعایت تاریخ کلام و سخن و خطبه معمول نگردیده است... این کتاب را از آن رو «نهج البلاغه» نام نهادم، زیرا هم پاسنگوی نیاز هر دانشمند و دانش پژوه است، و هم نهایت آرزوی زاهدان بلاغت جو.

از درگاه خداوند متعال توفیق در امانت و درستی کار می طلبم و از لغزش دل پیش از لغزش زبان، و از خطای سخن پیش از خطای قدم، به او پناه می برم. ⁽¹⁾ «سید شریف رضی» بامداد یکشنبه ششم محرم 406 (ه ق) در 47 سالگی چشم از جهان فرو بست و در آن هنگام به آن درجه از شهرت و اعتبار رسیده بود که جمیع اعیان و اشراف و قاضیان و فرزندان و دانشمندان در تشییع جنازه اش شرکت جستند و «فخر الملک» وزیر «بهاء الدوله» بر او نماز گزارد. مدفن او در خانه اش، در کنار مسجد «انبارین» در «کرخ» می باشد. برادرش «سید مرتضی» از مرگ او چنان بی تاب و ناآرام شد که نتوانست بر جنازه اش نماز بخواند. برخی هم مزار او را در «مشهد موسی الکاظم» علیه السلام و یا «مشهد الحسین» علیه السلام در «کربلا» نوشته اند.

ص: 16

1- - دیباچه «سید شریف رضی» بر نهج البلاغه از «شرح ابن ابی الحدید» چاپ «مصر».

بسم الله الرحمن الرحيم بعد از حمد خداوند که سپاس را بهای نعماتش فرموده، و پناهگاه بلا یایش و وسیله بهشت جاویدانش و موجب فزونی احسانش، درود و سلام بر پیامبرش می فرستم که رسول رحمت است و رهبر تمام رهبران ملت و مشعل فروزان امت.

پیامبر برگزیده از دودمان بزرگواری است و خلاصه مهتری و بزرگی از کشتگاه شرف و پاکی، و شاخسار بزرگی و عزت. و بر خاندانش که چراغهای فروزانند و امتهای پاسدار، نشانه های روشن دینند و معیار فضل و فضیلت. درود و سلام خدا بر همه آنان باد، درودی سزاوار چنان بزرگواران و پاداش بزرگ برای کردار آن پاکان که در پاکیزگی همانند اصل و فرع آنان باشد. چنان که فجر روشنی بخشد و ستاره برآمده فرو شود.

در روزگار جوانی و شادابی شاخسار درخت زندگی به نگارش کتابی مشغول شدم و گرد آوری خصایص پیشوایان دین (درود بر آنان باد) را وجهه همت ساختم تا این کتاب گزیده ای از گلستان اخبار و جواهر کلام آنان باشد.

آنچه که مرا به این کار واداشت در آغاز کتاب نوشتم و آن را بر مطالب دیگر مقدم آوردم. از بخشی که پیرامون امیر المؤمنین علیه السلام فراغت یافتم. اما روزگار سازگار نشد و کار به تأخیر افتاد.

آنچه آماده بود در بخشهایی گنجاندم، و در هر باب چند فصل نهادم، فصل آخر به سخنانی کوتاه از امیر المؤمنین علیه السلام اختصاص یافت شامل: پندها، حکمتها، آداب و مثلهای شگفت، مگر خطبه های بلند و نامه های مفصل.

برخی از دوستان و برادران آنچه که در آن فصل بود پسندیدند و از دیدار آن معانی زیبا و روش مطلوب لذت بردند و شگفت زده شدند. آنان درخواست کردند تا کتابی تدوین کنم و برگزیده سخنان مولی امیر المؤمنین علیه السلام را در آن کتاب بگنجانم.

گفتارهایی از همه آداب و مجموعه ای گوناگون شامل: آداب و پندها، نامه ها، خطبه های بلند و کوتاه، زیرا می دانستند که چنین مجموعه ای در کمال فصاحت و بلاغت خواهد بود. بلاغت به زبان عربی بها می بخشد و برای کار دین و دنیا مفید است، اما تاکنون چنین بلاغتی نه در گفتاری گردآوری شده و نه یکجا در کتابی آمده است، زیرا امیر مؤمنان علیه السلام سرچشمه فصاحت و آبشخور بلاغت است.

آن حضرت کلام خویش را به فصاحت می آرید تا جمال مطلوب شود، و بلاغت در کلام می نشاند تا به کمال رسد. آن حضرت بود که نقاب از سیمای سخن برکشید تا ترسل زیبای آن را بنگرد. شیوه سخن را از او وام گرفتند، و کلیه خطیباها پا در جای پای او نهادند. واعظان نیز از خواندن کلام او نام و آوازه یافتند. با این همه، آن حضرت از همگان سبقت جست و دیگران هرگز به او نرسیدند. آن حضرت پیش بود و دیگران خزندگان عقب مانده در راه، زیرا در گفتارش رنگی از دانش الهی و رایحه ای از سخن نبوی است.

پس من پذیرفتم که این کار را آغاز کنم، زیرا می دانستم سودی بزرگ در آن است و نامی بلند در آن خواهد بود و اندوخته ای است برای روز جزا. از این رو کوشیدم تا جایی که توان داشتم باشم ارج و قدر این سخنان را در بازار فصاحت و در برابر دیدگان صرافان بلاغت آشکار سازم و برتریها و محاسن بسیار آن را که نهان است آشکار و عیان سازم، زیرا آن حضرت در میدان تک تاز است نسبت به دیگران برجسته. او یقین است و دیگران خبر. او عین است و دیگران اثر. آن حضرت دریایی است خروشان و اقیانوسی بی کران. مایل بودم بتوانم بگویم من شاخی از آن

درخت بار آورم و گلی از آن گلزار. مایل بودم مانند فرزدق بر خود ببالم و بر جریان عصر خویش بتازم که: بدانید تبار من این است، و چه کسی گوهری گرانبها تر از این دارد؟ دیدم که سخنان امام بر پایه سه مضمون است: خطبه و فرمان، نامه به این و آن، حکمت و اندرز. به یاری خداوند مشغول به کار شدم و اول خطبه های شگفت انگیز، سپس نامه های زیبا و آن گاه سخنان کوتاه حکمت آمیز را گردآوری کردم. برای هر يك بایي گشودم و بر هر باب برگه هایی (سفید) افزودم تا آنچه اکنون از نظرم افتاده، و در آینده در پیش رو آید، در آن اوراق بنویسم و اگر سخنی از او به دست رسید که گفتگو و سخنی است، یا پاسخ پرسشی است، یا خواهشی یا حسب حالی است که در آن سه باب نیست، در باب خاص خود جا دهم به نحوی که مناسب یا شبیه و مانند بقیه باشد.

اما بسا که در این انتخاب فصلهایی باشد که هماهنگ نباشد، یا سخنانی که یکدست نیست، زیرا قصد من از گردآوری، معانی و نکات بلند و نیکو بوده است، نه نظم و وابستگی آنها به هم.

از فضایل شگفتی که آن حضرت به آن ممتاز و در آن یگانه تاز میدان می باشد. این است که هرگاه کسی در سخن آن حضرت که درباره پرهیزکاری و مواعظ است تأمل کند و خود را از این جنبه دور نگه دارد که این سخن شخصی بزرگ و فرمانرواست که همه در برابرش سر فرود می آورند، آن وقت شك نمی کند که گوینده این سخن کسی است که جز در وادی زهد و پرهیزکاری گام نزده و هیچ کاری جز عبادت نداشته است. یقین می کند که این سخن کسی است که در گوشه خانه تنها و دور از اجتماع و یا در غاری بوده که جز صدای خودش را نمی شنیده و جز خودش را نمی دیده، و پیوسته به عبادت مشغول بوده است. و هرگز نمی پذیرد که این عبادتها سخن جنگاوری است که با تیغ برهنه به میدان جنگ با دلیران می رفت و جنگاوران نیرومند را بر زمین می افکند.

در عین حال، او پیشوای از دنیا گذشتگان است، که نمونه ای برایش یافت نشود. این فضیلت شگفت انگیز و این ویژگی عظیم تنها در آن حضرت است که صفتهای ضد یکدیگر را در خود فراهم کند، و ناهمگونها را با همدیگر همگون سازد.

بسیار در این باره با برادران گفتگو کردم. و آنان را به شگفت آوردم که جای حیرت و عبرت است و مقام به کار بردن فکرت.

اگر در خلال سخنان انتخاب شده لفظ مردد و یا معنی مکرری آمده است، عذر من در این

باره این است که در روایت‌های مربوط به سخنان آن حضرت اختلاف شدیدی است. گاه سخنی را در روایتی یافتیم و همان طور که بود آن را نقل کردم. سپس روایت دیگری به دستم رسید در همان موضوع که با روایت قبلی همخوانی نداشت. یا از نظر مطالب بیشتری که داشت و یا لفظ جالب تری که در آن به کار رفته بود، آن را نیز آوردم. چنین به نظر می‌آمد که این صورت را هم از آن رو آوردم تا پشتوانه انتخاب اول گردد و سخن گرانبها از دست نرود.

امکان هم داشته که در گردآوری اول، گفتاری انتخاب شده، زمانی بر آن گذشته و پاره‌هایی از آن دوباره نوشته شده، که چنین کاری از روی غفلت و سهو بوده و عمدی در کار نبوده است.

با این همه، ادعا نمی‌کنم که همه سخنان آن حضرت را گردآوری کرده‌ام و هر چه در گوشه و کنار یافت می‌شده، فراهم آورده و چیزی از دست نداده‌ام. شاید بعید نباشد آنچه که به دستم نرسیده بیش از اینها باشد و آنچه که به دستم رسیده کمتر از آن باشد که از دست رفته است. اما وظیفه من غیر از تلاش و جهد بسیار برای یافتن این گمشده‌ها نیست و در این خصوص از خداوند طلب هدایت و راهنمایی دارم.

پس از پایان یافتن کتاب چنین دیدم که نامش را نهج البلاغه بگذارم، زیرا این کتاب درهای بلاغت را بر روی بیننده می‌گشاید و آنچه را که می‌طلبد به او نزدیک می‌کند. این کتاب هم مورد نیاز دانشمندان است و هم دانشجویان و خواسته و نیاز زاهد و بلیغ در آن موجود و نمایان است.

در خلال آن سخنان زیبا و شیوا که در توحید و عدل خداست، و پاک دانستن خداوند از شباهت به خلق، می‌بینیم که سیراب‌کننده تشنگان و بردارنده پرده‌ها از روی تاریکی شبهات است.

از خداوند بزرگ طلب توفیق و برکناری از لغزش می‌کنم. و نیز از او می‌خواهم مرا در این راه یاری دهد و از خطای فکر پیش از خطای زبان، و از لغزش سخن پیش از لغزش قدم ایمن دارد. به او پناه می‌برم که او مرا کفایت می‌کند و نیکو نگهبان و کفایت‌کننده تنها اوست.

قسمت برگزیده خطبه های امیر المؤمنین علیه السلام و فرمانهای او که در آن، گزیده سخنان آن حضرت آمده و مانند خطبه هاست، گاه در مجلس خاص و در جنگهای معروف و پیشامدها ایراد شده است.

اشاره

1 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام ستایش و تعظیم خداوندی، آفرینش جهان، فرشتگان، توصیفی از خلقت آدم، برگزیده شدن پیامبران، بعثت خاتم الانبیاء، قرآن، انواع تکلیف، حج بیت الله الحرام.

اشاره

(1) سپاس خدای را که حق ستایشش بالاتر از حدّ ستایشگران است و نعمت هایش فوق اندیشه شمارشگران. حق جویان کوشا از ادای حقّش ناتوانند، و همّت های دور پرواز آدمیان از درک و احاطه به مقام شامخش نارسا، و حوزه اعلای ربوبی اش از نفوذ هشیاری هشیاران به دور است.

(2) صفات ذات پاکش به مقیاسات و حدود برنیاید و هیچ ترسیم و تصویری مشخص نسازد. اوصاف جلال و جمالش فراسوی زمان است و ماورای برهه های معدود و مدت های محدود. با قدرت متعالی اش هستی به مخلوقات بخشید. و بادهای جانفزا به رحمتش وزیدن گرفت و حرکات مضطرب زمین را با نصب کوه های سر بر افراشته تعدیل فرمود.

(3) آغاز و اساس دین معرفت خدا است و کمال معرفت او تصدیقش، و غایت تصدیق او توحیدش، و حد اعلای توحید او اخلاص به مقام کبریایی اش و نهایت اخلاص به او نفی صفات از ذات اقدسش می باشد.

(4) چون هر صفتی به دوگانگی با موصوفش گواه است و هر موصوفی به مغایرت با صفتش شاهد گویا.

(5) آن کس که خداوند سبحان را توصیف کند، همسان برای ذات بی همتایش سازد، و دویی در یگانگی اش در آورد و مقام والای احدیت را تجزیه نماید. پندار تجزیه در وحدت ذاتش نشان نادانی است که خدا را قابل اشاره انگارد و با آن اشاره محدودش سازد و چون معدودها به شمارشش در آورد.

(6) کسی که پرسید: خدا در چیست؟ خدا را در آن گنجانیده. و اگر خدای را روی چیزی توهم کند، آن را خالی از خدا پنداشته است. بر هستی او هیچ رویدادی سبقت نگرفته و نیستی بر هستی اش تقدم نداشته است.

(7) او با همه موجودات است، بدون پیوستگی. و غیر از همه موجودات است، بدون دوری و گسیختگی. اوست سازنده همه کاینات. بی نیاز از آن که خود حرکتی کند و ابزاری را وسیله کار خود نماید. اوست بینای مطلق بی احتیاج به دیدگاهی از مخلوقاتش. یگانه خداوندی که نیازی به دمساز ندارد، تا از جدایی اش وحشتی بر او عارض گردد.

آفرینش جهان

(8) بساط هستی را بی ماده پیشین بگسترانید و نخستین بنیاد خلقت را بی سابقه هستی بنا نهاد. در امر آفرینش، نه اندیشه و تدبیری به جولان آورد و نه تجربه و آزمایشی او را در خور بود. کاخ مجلل هستی را بدون حرکت و تحولی در ذات پاکش برافراشت و بی نیاز از آن که قوای مضطربی در درونش متمرکز شود، چراغ هستی را برافروخت.

(9) موجودات را در مجرای قانونی اوقات خود به جریان انداخت و حقایق گونه گونه را در عالی ترین نظم هماهنگ ساخت. هر يك از آن حقایق را به طبیعتی معین اختصاص داد و ملتزم به تعیین خود فرمود. او به همه مخلوقاتش پیش از آغاز وجودشان دانا، و به همه حدود و پایان جریان آن ها محیط، و به هویت و جوانب کل کاینات عالم و داناست.

(10) سپس خداوند سبحان جوّها را از هم شکافت و جوانب و ارتفاعات فضا را باز نمود. آب انبوه و پر موج و خروشان را که بر پشت باد تندوز و پر قدرتی قرار داده بود. در لابلای فضاهاى باز شده به جریان انداخت. با این تندوز آب را از جریان طبیعی باز داشت و آن گاه باد نیرومند را بر آب مسلط کرد و آب را در بر آن قرار داد. فضا در زیر باد پر قدرت باز و آب در روی باد، جهنده و جنبان گردید.

(11) سپس خداوند سبحان باد دیگری بیافرید که فرمانی جز به حرکت در آوردن آب نداشت. این باد دست به کار زد و تحريك آب را ادامه داد. جریان این باد را تند و منبعش را دور از مجرای طبیعی قرار داد.

(12) خداوند سبحان همان باد را به بر هم زدن آب انبوه و برانگیختن امواج دریاها دستور داد. و مانند مشک شیر که برای گرفتن کره جنبانده شود، آب را به حرکت و زیر و رو شدن در آورد. وزش باد بر آن آب چنان بود که در فضای خالی وزیدن بگیرد.

(13) آب در مقابل جریان باد مقاومتی از خود نشان نمی داد، آب را سخت به حرکت درآورد و اولش را به آخرش، و متحرکش را به ساکنش برگرداند. در این هنگام انبوهی از آب سر به بالا کشید و کف برآورد. خداوند سبحان آن کف را در فضایی باز و تهی بالا برد و آسمان های هفتگانه را بساخت.

(14) پایین ترین آسمان ها را از موجی مستقر بنا نهاد که حرکت انتقالی را به این سو و آن سو ندارد. و بالاترین آسمان ها را سقفی محفوظ در مرتفع ترین فضا قرار داد، بی ستونی که آن را بر پا دارد، و بدون میخ و طنابی که آن ها را به هم بپیوندند.

(15) آن گاه آسمان را با زینت و زیور ستارگان و روشنایی ها بیاراست و خورشید را با فروغ گسترده و ماه فروزان را با روشنایی اش در فلکی گردان و سقفی در دوران و صفحه ای منقوش با ستارگان به جریان انداخت.

(16) سپس خداوند سبحان آسمان های بلند را از هم باز کرد و میان آن ها را پر از انواعی از فرشتگان ساخت. برخی از فرشتگان سجده کنندگانی هستند که رکوعی ندارند. برخی دیگر برای رکوع خمیده اند و قامت برای قیام راست نمی کنند. گروهی از آنان صف کشیدگانی هستند که هرگز هیچ دگرگونی در وضع خود نمی دهند. تسبیح گویانی هستند که خستگی و فرسودگی راهی به آنان ندارد. نه بر چشمانشان خوابی پیروز می گردد و نه بر عقولشان اشتباهی. نه بر کالبدهایشان سستی روی می آورد و نه به آگاهی هایشان غفلت فراموشی.

(17) دسته ای از فرشتگان را امنای وحی و زبان گویا بر پیامبران قرار داد و دسته دیگری را وسایط اجرای فرمان قضا و امر ربوبی اش. جمعی از آنان را نگهبانان بندگانش فرمود و جمع دیگری را پاسبان درهای فردوس برینش.

(18) بعضی از آن فرشتگان پاهایی در سطوح پایین زمین دارند و گردن هایی بالاتر از مرتفع ترین آسمان ها و اعضای کالبدی گسترده تر از پهنه صفحات کیهان بیکران و دوش هایی همسان پایه های عرش. این موجودات مقدس در برابر عرش خداوندی از روی تعظیم چشم به پایین دوخته اند و در زیر عرش ربّانی به بال های خویشتن پیچیده اند.

(19) میان این فرشتگان و کاینات پایین تر، حجابی از عزت ملکوتی و پرده هایی از قدرت فوق طبیعی زده شده است. آنان هرگز خدا را با تصویر و ترسیم های محدود کننده نمی پندارند، و صفات ساخته ها را به مقام شامخش نسبت نمی دهند، و او را با تصور در جایگاه ها محدود نمی سازند و با امثال و نظایر اشاره به ذات اقدسش نمی کنند.

(20) سپس خداوند از خاک زمین مقداری ماده سخت و نرم و شیرین و شور را جمع نمود، آبی در آن پاشید و تصفیه اش کرد. آن گاه خاک تصفیه شده را با رطوبت آب به شکل گل چسبان در آورد و صورتی با اعضاء و جوانب گونه گون از آن گل چسبان بیافرید که با یکدیگر پیوستگی ها داشتند. و گسیختگی های این گل چسبنده را خشکانید، تا اجزای آن به هم پیوست، و تا وقت معین و برهه ای از زمان سخت و جامدش نگه داشت. با گذشت زمان، مدت مقرر سپری شد و آن گاه از روح خود در آن ماده دمید و به آن قطعه جامد تجسم و حیات انسانی بخشید.

(21) در این انسان نو ساخته ذهن ها و عقل ها به وجود آورد، تا آن ها را به کار بیندازد.

اندیشه ها در مغزش به جریان انداخت که در تنظیم حیات خویش و تصرف در جهان طبیعت دست به کار شود.

(22) اعضایی به او عنایت فرمود که به خدمت خویشتن در آورد. ابزارهایی در اختیارش گذاشت که با تسلط بر آن ها و به کار انداختن آن ها، زندگی خود را بپردازد و معرفتی به او عطا فرمود که حق را از باطل بازشناسد و آن ها را از یکدیگر تفکیک نماید. خداوند سبحان به این انسان نورسیده قوای چشایی و بویایی و نیروی تشخیص رنگ ها و اجناس در آمیخته از رنگ های مختلف را بذل نمود و بخشید و انواعی از همسان های قابل ائتلاف و اضداد تکاپوگر و اخلاط گونه گون از گرمی و سردی و رطوبت و خشکی را به وجود آورد.

(23) آن گاه خداوند سبحان ادای امانتی را که درباره آدم به فرشتگان سپرده و وصیتی را که به آن موجودات مقدس برای اعتقاد و انجام سجده به آدم و خضوع و تعظیم به او نموده بود، مطالبه کرد و فرمان سجده را صادر فرمود که: به آدم سجده کنید.

فرشتگان فرمان الهی را اطاعت و به آدم سجده کردند، مگر شیطان که تعصّب بر او چیره گشت و شقاوت مغلوبش ساخت و به منشأ آفرینش خود که آتش بود، بالید و تکبر ورزید و ماده خلقت آدم را که گل پاره ای بود، پست و خوار شمرد.

(24) خداوند متعال برای نشان دادن استحقاق شیطان به غضب ربّانی و تکمیل دوران آزمایش او و عمل به وعده خویش، مهلتی به شیطان داده و فرمود: تو ای شیطان، از جمله کسانی هستی که تا وقت معین به آنان مهلت داده شده است.

(25) امر خلقت آدم ابوالبشر پایان یافت و خداوند او را در جایگاهی که معیشتش را بی رنج و تلاش به دست می آورد، سکونت داد و محل زندگی او را ایمن نمود و او را از شیطان و خصومت نابکارانه اش بر حذر داشت. شیطان که دشمن آدم بود، به اقامتگاهی عالی که نصیب آدم شده بود و به آمیزش او با کمال یافتگان نیک کردار حسادت ورزید و فریض داد.

(26) پدر انسان ها یقین خود را به تردید و تصمیمش را به تزلزل و سستی که شیطان عاملش را به وجود آورده بود، فروخت. شادمانی بهشتی او تبدیل به ترس شد و فریب خوردنش به پشیمانی پایان یافت.

(27) سپس کردگار مهربان انبساطی به آدم بخشید و شکوفانش ساخت تا از غفلتی که بر او گذشت باز پس گردد، و توبه به درگاهش آورد. کلمه رحمتش را به آدم تعلیم نمود و بازگشت او را به بهشت وعده داد. آن گاه آدم را به این دنیا که جایگاه آزمایش و تکثیر فرزندانش بود، فرود آورد.

برگزیدن پیامبران

(28) خداوند سبحان در این کره خاکی، پیامبرانی از فرزندان آدم برگزید و از آنان برای سپردن وحی و امانت در تبلیغ رسالت پیمان گرفت. در آن هنگام که اکثر مردم تعهد الهی را نادیده انگاشتند و حق خداوندیش را به جای نیاوردند و شرکای موهوم در برابرش اتخاذ کردند، شیاطین با گستردن دام های حيله گری آنان را از معرفت ربّانی محروم ساختند و رابطه عبودیتشان را با معبود بی همتا از هم گسیختند.

(29) خداوند رسولانی را برانگیخت و پیامبرانش را پیایی به سوی آنان فرستاد تا مردم را به ادای پیمانی فطری که با آفریدگارشان بسته بودند، وادار نمایند و نعمت فراموش شده‌ او را به یادشان بیاورند و با تبلیغ دلایل روشن، وظیفهٔ رسالت را به جای آورند، و نیروهای مخفی عقول مردم را برانگیزانند و بارور بسازند، و آیات با عظمت الهی را که در هندسهٔ کلی هستی نقش بسته است به آنان بنمایانند:

(30) آسمان‌هایی برافراشته بالای سرشان و گهوارهٔ گستردهٔ زمین زیر پایشان، معیشت‌هایی که حیاتشان را تأمین نماید و اجل‌هایی که آنان را به کام نیستی بسپارد. سختی‌ها و ناگواری‌هایی که پیر و فرسوده‌شان سازد و رویدادهایی که آنان را در مجرای دگرگونی و فراز و نشیب‌ها قرار دهد.

(31) خداوند سبحان هرگز خلق خود را خالی و محروم از پیامبران و کتاب و حجّت و برهان لازم و رساننده به مقصود رها نساخته است. این پیامبران خدا ساخته پیروزمندانی بودند که نه کم بودند تا عددشان اخلالی به انجام مأموریتشان وارد کند، و نه فراوانی تکذیب‌کنندگان تبه‌کار از اجرای تصمیم الهی شان باز می‌داشت.

(32) سنّت الهی بر آن بود که نام پیامبران آینده را به گذشتگان ابراز کند و نام انبیای گذشته را به آیندگان معرفی نماید. قرون و اعصار به دنبال هم فرا رسیدند و به گذشته درخزیدند. نیاکان جای خود را به فرزندان باز گذاشتند.

بعثت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله

(33) تا آن‌گاه که خداوند سبحان «محمد رسول الله صلی الله علیه و آله» را که پیمان پذیرش پیامبری او را از همه پیامبران گرفته بود، برای انجام وعدهٔ خویش و اتمام اصل نبوت مبعوث نمود، پیامبری با علامات مشهور و ولادت شریف.

(34) در آن روزگاران که خداوند ذو الجلال خاتم الانبیاء را برانگیخت، مردم روی زمین مللی پراکنده و اقوامی با تمایلات متفرق، در پیچاپیچ طرق درهم و برهم سرگردان و حیرت زده بودند. گروهی از آنان خدا را تشبیه به مخلوقاتش می کردند و گروهی دیگر در اسماء مقدسش الحاد می ورزیدند. جمع دیگری با نام های الهی اشاره به موهومات و موجودات پست می نمودند. خداوند سبحان آنان را به وسیله پیامبر اکرم از گمراهی ها نجات داد و با موقعیت والایی که به او عنایت فرموده بود، آن گمشدگان را از سقوط به سیه چال جهالت رها ساخت.

(35) آن گاه که مأموریت الهی خاتم الانبیاء پایان یافت، خداوند ذو الجلال، دیدار خود را نصیص ساخت و او را به آن تقرب ربوبی که در انتظارش بود، نایل فرمود. با فراخواندن او از این دنیا به پیشگاه اقدس خود اکرامش نمود و برای او عالم برین را به جای دمسازی با ابتلائات و کشاکش حیات طبیعی برگزیده، سرانجام او را با نهایت اکرام به بارگاه ربوبی خویش برکشید.

(36) خاتم الانبیاء همه آن چه را که پیامبران گذشته در میان امت های خود می گذاشتند، در میان شما مسلمانان برنهاد. رسولان الهی که از مجرای طبیعت رخت بر بسته اند، هرگز امت خویش را مهمل و بدون گسترده راه روشن پیش پای مردم و بدون علایم محکم و دائم در دیدگاهشان رها نساخته اند.

قرآن و احکام شرعی

(37) علامت و طریقی واضح که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دسترس شما گذاشته است، کتاب پروردگار شما است. این پیام آسمانی همه مصالح و مفاسد حیات دنیوی و اخروی شما را بیان نموده است: حلال و حرام، فرایض و شایستگی ها، ناسخ و منسوخ، مباحات و واجبات، خاص و عام، داستان ها و اصول عبرت انگیز و امثال و حکم، مطلق و مقید، محکم و متشابه را توضیح داده، حقایق ابهام انگیز را تفسیر و مشکلاتش را روشن ساخته است.

(38) تحصیل علم و یقین به برخی از مطالب قرآنی، مطابق پیمانی که از بندگان گرفته شده لازم است و در برخی دیگر که اسرار و رموز قرآنی محسوب می شوند، مردم را به تنگنای لزوم معرفت آن ها مجبور ننموده است.

(39) گروهی از مسایل در کتاب آسمانی ثابت و نسخ آن در سنت روشن است.

دسته ای از مسایل وجود دارد که التزام به آن ها در سنت واجب و ترك آن ها در کتاب الهی مورد اختیار مقرر شده است. وجوب بعضی از تکالیف تا وقت معینی است که با سپری شدنش مرتفع می گردد. کتاب آسمانی انواع محرمات را از یکدیگر تفکیک نموده، به معصیت کبیره وعده آتش و به گناهان کوچک امید بخشش داده است. موضوعات دیگری در قرآن است که انجام دادن اندکی از آن ها مقبول و در وصول به نهایت آن ها، بندگان را آزاد گذاشته است.

ذکر حج خانه خدا

(40) شما را به حج خانه مقدس خداوندی که آن را قبله مردم قرار داده، موظف فرموده است تا چون جانداران که به چشمه زلال وارد می شوند، در حال تسلیم به آن معبد سترگ درآیند، و کبوتروار با وجد و شادمانی به آن حرم الهی پناهنده شوند. حکمت خداوندی در این مأموریت کمال بخش، سر فرود آوردن آزادانه مردم در برابر عظمت ربوبی و پذیرش عزت کبریایی او است.

(41) شنوندگانی از بندگان را برگزید که دعوت او را لبیک گویند و مشیت او را بپذیرند. این بندگان بهره ور از گوش شنوا می روند و در آن جایگاه مقدس که پیامبران الهی وظایف عبودیت به جای آورده اند، رو به معبود می ایستند و شباهتی به فرشتگان گردنده به گرد عرش کبریایی اش به خود می گیرند. در تجارتگاه عبادت خداوندی سودها می برند و به وعده گاه عفو و بخشایشش، شتابان روی می آورند.

(42) خداوند سبحان کعبه و وظایفش را شعاع جاودانی برای اسلام و جایگاه امن برای پناهندگانش مقرر فرموده است. در آن معبد والا، اعمالی را واجب و ادای حقتش را بر بندگانش لازم و ورود به آن معبد و دیدارش را به کسانی که توانایی دارند، حتمی نموده و فرموده است: «خداوند به کسانی که توانایی رهسپار شدن به بیت الله را دارند، حج خانه خود را واجب نموده است، کسی که با اعراض از این فرمان الهی کفر بورزد خداوند (نه تنها از او بلکه) از همه جهانیان بی نیاز است».

2

اشاره

2 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام پس از بازگشت از نبرد «صفین»

اشاره

(1) سپاس او را گویم که تتمیم نعمتش جویم و راه تسلیم به عزتش پویم و برای مصونیت از تباهی ها دست و دل از معصیتش شویم و از روی نیاز به کفایتش یاری از او خواهیم.

(2) کسی که او هدایتش کند، گمراه نگردد و آن که با مقام شامخش به خصومت برخیزد، نجات نپذیرد. و هر کس که او را کفایتش کند، احتیاج از او دوری گیرد.

سپاسش، برترین وزنه ها در میزان کمالات است و شایسته ترین اندوخته ها در قلمرو ارزش ها و خیرات باشد.

(3) من شهادت به یگانگی بی انباز آن معبود مطلق می دهم که جز او خدایی نیست.

شهادتی که خلوصش از آزمایش ها گذشته، و حقیقت نایش در دل و جان نشسته. تا مشیت ربوبی او بر بقای ما حکم کند. شهادت به یگانگی اش دستاویز ما است تا سر حد دیارش و ذخیره فناپذیر ما در راه پر هول و هراس از آنچه که در سر راه ما است. شهادت به وحدانیتش لازمه ایمان است و آغاز احسان و رضای خداوند رحمان و طرد شیطان.

ص: 32

(4) و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است. خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را به جامعه انسانی فرستاد، برای ابلاغ دینی مشهور در عقول و افکار، و با علایمی معروف در قرون و اعصار، با کتاب نوشته با قلم ربّانی، و نوری فروزان و پرتوی فراگیر جهان، و امری روشن و جداکننده صحت و بطلان. تا با آن رسالت الهی، تاریکی اشتباهات و ابهام‌ها را از مغز و دل مردمان بزداید و با دلایل روشن، حجت را بر آنان تمام کند و با آیات ربّانی از سقوط در پرتگاه بر حذرشان بدارد و با اخطار به کیفرهایی که دامنگیر تبهکاران می‌گردد، تهدیدشان نماید.

(5) این رسالت عظمی در دورانی و برای جامعه‌ای درخشیدن گرفت که طناب وحدت انگیز دین از هم گسیخته، پایه‌ها و ستون‌های یقین به لرزه درآمده، اصول بنیادین حقایق متلاشی، و واقعیت امر پراکنده بود. جامعه‌ای که راه‌های حرکت برای حرکت‌های رهایی بخش تنگ بود و باریک، و منابع و عقول و اندیشه‌های افرادش در مسیر حیات نابینا و تاریک. اثری از رشد و هدایت وجود نداشت و کوری و ظلمت همه جا و همه‌شؤون بشری را فراگرفته بود.

(6) نافرمانی به خدا شایع بود و یاری به شیطان رایج. ایمان در همه‌شؤون حیات شکست خورده و ستون‌های برپادارنده اش فرو ریخته، نشان‌ها و علائمش تیره و ناشناخته، راه‌های متروک، و جاده‌های محو و نابود گشته بود.

(7) در آن دوران که نور رسالت را برافروخت. مردم اطاعت از شیطان را پیشه خود نموده، راه‌های آن پلید نابکار را پیش گرفته، سیراب شدن خود را از چشمه‌های آن مطرود ابدی می‌جستند. علم‌های شیطانی به دوش گرفته، پرچم آن مردود بارگاه ربّانی را به اهتزاز در آورده بودند. در فتنه‌ها و شورش‌هایی غوطه‌ور بودند که با ناخن‌های خود، آنان را خرد کرده، با سم‌های ویرانگر آنان را کوبیده و همواره روی سر ناخن‌ها به انتظار برپا کردن اضطراب و بلوا ایستاده بود.

مردمی سرگردان و حیران و نادان‌هایی شورش زده در بهترین جایگاه و با بدترین همسایگان زندگی می‌کردند. محرومیت از خواب گوارا، خوابشان! اشک‌های سوزان بینوایی، سرمه‌های دیدگان‌شان! در سرزمینی که دانایش بند بر دهان بود و نادانش محترم و در امان.

آل محمد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟

(8) آنان دارندگان راز پیامبر و پشتیبان امر وی ظرف علم و مرجع قوانین و در بردارنده کتب رسالت و کوه های پا بر جای دین او هستند. پیامبر اکرم به وسیله آنان بود که خمیدگی پشت دین را راست و لرزش پهلوهای آن را مبدل به سکون و آرامش ساخت.

ردیف مقابل آل محمد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟

(9) آنان کسانی هستند که بذر تباهی ها و انحرافات را کاشتند و آن گاه کشتگاه خود را با دغل بازی ها و فریبکاری ها آبیاری کردند و سقوط و هلاکت از آن چیدند.

(آنان نفهمیدند که) هیچ کسی را از این امت، قیاس با آل محمد صلی الله علیه و آله نتوان کرد. و آنان را که نعمت ارشاد و هدایت آل محمد صلی الله علیه و آله از سقوط نجات داده است، نمی توان با آن پیشوایان الهی مساوی گرفت.

(10) آل محمد صلی الله علیه و آله ارکان اساسی دینند و ستون برپای دارنده یقین. (راه دیگری جز این نیست که:) افراط گران باید به سوی آنان برگردند و عقب ماندگان تقریطگر خود را به آنان برسانند. حق ولایت از مختصات آن کمال یافتگان است و وصیت پیامبر به اولویت آنان و وراثت رهبری، در آن شخصیت های خدا ساخته است. در این حال که مقام پیشوایی به انسان های شایسته واگذار شده، حق به اهلش برگشته و جایگاه خود را دریافته است.

3

اشاره

3 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام خطبه ای که به شششقیه معروف است.

اشاره

(1) هان ای مردم، سوگند به خدا، آن شخص جامعه خلافت را به تن کرد و او خود قطعا می دانست که موقعیت من نسبت به خلافت، موقعیت مرکز آسیاب به آسیاب است که به دور آن می گردد.

ص: 34

(2) سیل انبوه فضیلت های انسانی - الهی از قله های روح من به سوی انسان ها سرازیر می شود. ارتفاعات سر به ملکوت کشیده امتیازات من بلندتر از آن است که پرندگان دور پرواز بتوانند هوای پریدن روی آن ارتفاعات را در سر پورراندند. (در آن هنگام که خلافت در مسیر دیگری افتاد) پرده ای میان خود و زمامداری آویختم و روی از آن گردانیدم. چون در انتخاب یکی از دو راه اندیشیدم: یا می بایست با دستی خالی به مخالفانم حمله کنم و یا در برابر حادثه ای ظلمانی و پر ابهام شکیبایی پیشه گیرم. (چه حادثه ای؟! حادثه ای بس کوبنده که بزرگسال را فرتوت و کم سال را پیر و انسان با ایمان را تا به دیدار پروردگارش در رنج و مشقت فرو می برد.

ارجح داشتن صبر

(3) به حکم عقل سلیم بر آن شدم که صبر و تحمل را بر حمله با دست خالی ترجیح بدهم. من راه بردباری را پیش گرفتم، چونان بردباری چشمی که خس و خاشاک در آن فرورود و گلویی که استخوانی مجرایش را بگیرد. (چرا اضطراب سر تا پایم را نگیرد و اقیانوس درونم را نشوراند؟) می دیدم حقی که به من رسیده و از آن من است، به یغما می رود و از مجرای حقیقی اش منحرف می گردد.

تا آن گاه که روزگار شخص یکم سپری گشت و او راهی سرای آخرت گردید و خلافت را پس از خود به شخص دیگری سپرد.

(4) این رویداد تلخ شعر اعشی قیس را به یاد می آورد که می گوید:

روزی که با حیان برادر جابر در بهترین رفاه و آسایش غوطه ور در لذت بودم، کجا و امروز که با زاد و توشه ای ناچیز سوار بر شتر در پهنه بیابان ها گرفتارم، کجا؟! (5) شگفتا! با این که شخص یکم در دوران زندگیش انحلال خلافت و سلب آن را از خویشان می خواست، به شخص دیگری بست که پس از او زمام خلافت را به دست بگیرد. آن دو شخص پستان های خلافت را چه سخت و قاطعانه میان خود تقسیم کردند! (گویی چنین حادثه ای سرنوشت ساز جوامع در طول قرون و اعصار، نه به تأملی احتیاج داشت و نه به مشورتی!)

(6) شخص یکم رخت از این دنیا بر بست و امر زمامداری را در طبعی خشن قرار داد که دل ها را سخت مجروح می کرد و تماس با آن، خشونت ناگوار داشت. در چنان طبعی خشن که منصب زمامداری به آن تفویض شد. لغزش های فراوان به جریان می افتد و پوزش های مداوم به دنبالش. دمساز طبع درشتخو چونان سوار بر شتر چموش است که اگر افسارش را بکشد، بینی اش بریده شود و اگر رهایش کند، از اختیارش به در می رود.

(7) سوگند به پروردگار، مردم در چنین خلافت ناهنجار به مرکبی ناآرام و راهی خارج از جاده و سرعت در رنگ پذیری و حرکت در پهنای راه به جای سیر در خط مستقیم مبتلا گشتند. من به در ازای مدت و سختی مشقت در چنین وضعی تحمل ها نمودم، تا آن گاه که این شخص دوم هم راه خود را پیش گرفت و رهسپار سرای دیگر گشت و کار انتخاب خلیفه را در اختیار جمعی گذاشت که گمان می کرد من هم یکی از آنان هستم.

(8) پناه بر خدا، از چنین شورایی! من کی در برابر شخص اولشان در استحقاق خلافت مورد تردید بودم، که امروز با اعضای این شورا قرین شمرده شوم! (من بار دیگر راه شکیبایی را در پیش گرفتم و) خود را یکی از آن پرندهگان قرار دادم که اگر پایین می آمدند، من هم با آنان فرود می آمدم و اگر می پریدند، با جمع آنان به پرواز در می آمدم. مردی در آن شورا از روی کینه توزی، اعراض از حق نمود و دیگری به برادر زنش تمایل کرد، با اعراض دیگری که در دل داشت.

(9) شخص سوم از آن جمع در نتیجه شورا به خلافت برخاست. او در مسیر انباشتن شکم و خالی کردن آن بود و بالا کشیدن پهلوهای خویش. به همراه او فرزندان پدرش برخاستند و چونان شتر که علف های با طراوت بهاری را با احساس خوشی می خورد، مال خدا را با دهان پر می خوردند. سال ها بر این گذشت و پایان زندگی سومی هم فرارسید و رشته هایش پنبه شد و کردار او به حیاتش خاتمه داد و پرخوری به رویش انداخت.

(10) برای من روزی بس هیجان انگیز بود که انبوه مردم با ازدحامی سخت به رسم قحط زدگانی که به غذایی برسند، برای سپردن خلافت به دست من، از هر طرف هجوم آوردند. اشتیاق و شور مردم چنان از حد گذشت که دو فرزندم حسن و حسین کوبیده شدند و لباس دو پهلویم از هم شکافت. تسلیم عموم مردم در آن روز، اجتماع انبوه گله های گوسفند را به یاد می آورد که يك دل و يك آهنگ پیرامونم را گرفته بودند.

(11) هنگامی که به امر زمامداری برخاستم، گروهی عهد خود را شکستند. جمعی دیگر از راه منحرف گشتند و گروه دیگری هم ستمکاری را پیشهٔ خود کردند.

گویی آنان سخن خداوند را نشنیده بودند که فرموده است: «ما آن سرای ابدیت را برای کسانی قرار خواهیم داد که در روی زمین برتری بر دیگران نجویند و فساد به راه نیندازند، و عاقبت کارها به سود مردمی است که تقوا می ورزند.» (12) آری، به خدا سوگند، آنان کلام خدا را شنیده، گوش به آن فرا داده و درکش کرده بودند، ولی دنیا خود را در برابر دیدگان آنان بیاراست، تا در جاذبهٔ زینت و زیور دنیا خیره گشتند و خود را درباختند.

(13) سوگند به خدایی که دانه را شکافت و روح را آفرید، اگر گروهی برای یاری من آماده نبود و حجت خداوندی با وجود یاوران بر من تمام نمی گشت و پیمان الهی با دانایان دربارهٔ عدم تحمل پرخوری ستمکار و گرسنگی ستمدیده نبود، مهار این زمامداری را به دوشش می انداختم و انجام آن را مانند آغازش با پیالهٔ بی اعتنایی سیراب می کردم. در آن هنگام می فهمیدید که این دنیای شما در نزد من از اخلاط دماغ يك بز ناچیزتر است!

(14) می گویند: موقعی که سخنان امیر المؤمنین علیه السلام به این جا رسید، مردی از اهل عراق برخاست و نامه ای به او داد. آن حضرت که نامه را مطالعه کرد، ابن عباس گفت:

ای امیر المؤمنین، کاش سخنان را از همان جا که قطع فرمودی، ادامه می دادی.

(15) حضرت فرمود: هیئات، ای فرزند عباس، سخنانی که گفتم، شششقه ای بود که با هیجان برآمد و خاموش شد. ابن عباس می گوید: سوگند به خدا، هرگز به سخنی مانند این خطبه ناتمام امیر المؤمنین تأسف نخورده بودم، که آن پیشوای الهی مقصود خویش را از این خطبه به اتمام نرسانید.

4

4 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه از فصیح ترین سخنان امیر المؤمنین علیه السلام است. در این خطبه مردم را موعظه نموده، آنان را از گمراهی به هدایت می کشاند. گفته شده است: این خطبه را پس از کشته شدن طلحه و زبیر فرموده است.

(1) شما ای مردم، به وسیله ما دودمان محمد صلی الله علیه و آله از تاریکی های جهل و فساد رها گشتید و راه هدایت را در پیش گرفتید و گام بر فراز اعتلا نهادید. شب های تیره و تاریک جاهلیت را به وسیله تکاپوها و ارشادهای ما پشت سر گذاشتید، تا فروغ بامداد اسلام بر عقول و دل های شما درخشیدن گرفت.

(2) ناشنوا باد گوشه که نصایح رسا و سازنده را در نیابد! کسی که فریاد بلند گوشش را کوبیده و کر ساخته است، چگونه از صدای ضعیف تأثیر خواهد پذیرفت؟ پیوسته با خدایش باد دلی که از لرزش و هیجان محبت الهی و احساس عظمت خداوندی جدا نمی گردد! (3) من همواره انتظار بروز نتایج خیانتگری شما را می کشیدم و آثار فریب خوردگی شما را با فراستم دریافته بودم. پرده دین، مرا از دیدگان شما پوشیده، صدق تبت و صفای درونم حقیقت شما را بر من آشکار ساخته است.

(4) من نگهبانی شما را در راه های حق که در میان جاده های ضلالت کشیده شده است، به عهده گرفته ام. شما در این جاده های گمراهی به یکدیگر می رسید و رهبری ندارید. زمین ها را حفر می کنید و به آبی نمی رسید. امروز کلمات و رویدادهای گنگ و بی زبان را که تنها برای گوش های شنوا گویایی دارند، به سخن گفتن وادار می سازم.

(5) اندیشه کسی که از من تخلف کند، از دریافت حق و حقیقت به دور افتاده است. از آن هنگام که به دیدار حقیقت نایل آمده ام، شك و تردیدی در آن نداشته ام. هراس موسی علیه السلام برای ترس از خویشتن نبود، بلکه از آن بیمناک بود که مبادا پرچم پیروزی به دست نادانان بیفتد و دولت های ضلال بر مردم حکومت نمایند. ما امروز راه حق و باطل را تفکیک نمودیم و هر کسی راه خود را پی گرفت. کسی که اطمینان به آب دارد، سوز عطش طاقت از دستش بر نخواهد گرفت.

5

اشاره

5 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، عباس و ابو سفیان امیر المؤمنین علیه السلام را مخاطب قرار دادند که با او بیعت کنند (این گفتگو پس از تمام شدن بیعت با ابوبکر در سقیفه بوده است). در این خطبه از آشوب گری نهی می کند و درباره اخلاق و علم خود توضیحی می دهد.

نهی از فتنه

(1) ای مردم، امواج طوفانی فتنه ها را که حیات شما دریاوردان اقیانوس هستی را به تلاطم انداخته است، با کشتی های نجات بشکافید و پیش بروید. از راه عداوت و نفرت از یکدیگر برگردید، و طریق مهر و محبت پیش بگیرید. تاج های فریبای مباحات و افتخار به یکدیگر را از تارك خود بردارید و بر زمین نهید. آن کس به مقصود خویشتن نایل گشت که پر و بالی داشت و به پرواز درآمد، یا فاقد قدرت بود و از هجوم به مخاطرات خودداری کرد و آسوده گشت.

ص: 40

(2) این گونه زمامداری مانند آبی کثیف است که با مشقت بیاشامند و چونان لقمه ناگواری است که با خوردنش به غصه و اندوه گرفتار آیند. کسی که دست به چیدن میوه نارس ببرد. چونان کشاورزی است که در غیر زمین خود بکارد.

(3) اگر سخنی در حقیقت زمامداری بگویم، مدعیان مرا به حرص و طمع ریاست متهم خواهند ساخت! اگر سکوت کنم، خواهند گفت: علی از مرگ می ترسد! شگفتا! پس از تن در دادن به آن همه مخاطرات و تکاپوها در کارزارها، من از مرگ می ترسم؟! (4) سوگند به خدا، انس فرزند ابوطالب با مرگ، بیش از انس کودک شیرخوار است به پستان مادرش. سکوت من از روی علمی است پوشیده بر دیگران که اگر ابرازش کنم، مانند لرزش طناب آویخته در چاه های عمیق، به خود لرزیده در اضطراب فرو خواهید رفت.

6

6 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخنان را امیر المؤمنین علیه السلام در موقعی فرموده است که به آن حضرت گفتند که طلحه و زبیر را تعقیب ننماید. در این سخنان توضیحی درباره صفت خود می دهد که فریب فریبکاران را نمی خورد.

(1) سوگند به خدا، من مانند کفتار (آن حیوان احمق) نخواهم بود، که در طول بروز هشدارها بخوابد، تا جوینده اش پیدایش کند و صیادش بفریبد و به دامش اندازد.

(2) من همواره به کمک انسان حق طلب، اعراض کنندگان از حق را، و با انسان حق شنو که مطیع وظایف الهی است، گنهکار آشوبگر را خواهم کوفت تا آن گاه که واپسین روز حیاتم فرا رسد.

(3) سوگند به خدا، من از آن هنگام که خداوند متعال پیامبرش را به پیشگاه خود خوانده است تا به امروز همیشه از حق قانونی خود رانده شده ام و دیگران در قلمرو اختصاصی من به تاختن در آمده اند.

7

7 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه پیروان شیطان را سرزنش می نماید

(1) مردمی هستند که شیطان را تکیه گاه شوون زندگی خود قرار دادند و شیطان هم آنان را در پلیدی و فریبندگی شرکای خود نمود. این موجود پلید درون سینه های آنان تخم گذارد و جوجه در آورد و حرکت کرد و تدریجا در آغوش آنان نشست.

(2) آن مطرود ازل و ابد با چشمان آنان می نگرد و با زبان هایشان سخن می گوید.

نتیجه این شد که آنان را مرکبی برای راندن در لغزشگاه ها نمود و خطا و انحراف را در دیدگاه آنان بیاراست. در زندگی رفتار کسی را پیش گرفتند که شیطان او را در سلطه خود شریک نموده است و باطل را از زبانش بیرون بیاورد.

8

8 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه علی علیه السلام اشاره به ادعای پوچ زبیر نموده و او را برای بازگشت به بیعتی که با وی نموده است، دعوت می کند

زبیر گمان می کند با دستش بیعت نموده، با قلبش بیعت نکرده است. او با این انکار ادعای امر پنهانی می نماید. او باید برای این ادعا دلیل قابل معرفی بیاورد و اگر نتواند برای مدعای خود دلیلی بیاورد، باید به همان تعهدی که از آن بیرون رفته است، برگردد.

ص: 42

9 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی از علی علیه السلام در صفت خود و صفت دشمنانش، و گفته می شود که توصیفی درباره گردانندگان جنگ جمل فرموده است.

بازیگران کارزار جمل رعد و برق ها به راه انداختند و بالاخره با آن همه هیاهو و خروش شکست خوردند. ما برای تهدید دیگران رعد آسا نمی خروشیم، تا شکست دشمن، تهدید عملی برای آنان گردد، و تا باران سیل آور نبارانیم، سیلی به راه نمی اندازیم.

10 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام منظور وی در این خطبه شیطان و یا گروه شیطان صفت می باشد.

(1) آگاه شوید، که شیطان سواران و پیدگان خود را جلب و بسیج نموده است. من بیناییم را با خود دارم، هرگز امری را بر خود مشتبه نساخته ام و کسی نتوانسته است واقعیتی را بر من مشتبه بسازد.

(2) سوگند به خدا، حوضی برای آنان پر خواهیم کرد که ساقی آن خودم باشم، که اگر وارد آن حوض شوند نتوانند بیرون روند، و اگر از آن بگریزند نتوانند برگردند.

11 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام از سخنان امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ جمل به فرزندش محمد بن الحنفیه هنگامی که پرچم را به دست او داد.

فرزندم، اگر کوه ها از جای کنده شوند، تو پا بر جا باش. دندان ها را روی هم بفشار، جمجمه ات را به خدا بسپار، قدمت را روی زمین چونان میخ فرو رفته ثابت بدار، چشم به آخرین صفوف دشمن بدوز، و دیده از نیروها و بارقه های شمشیر آنان بپوش و خیره مباش، و بدان که پیروزی از نزد خداوند سبحان است.

12 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

هنگامی که خداوند امیر المؤمنین علیه السلام را بر اصحاب جمل پیروز ساخت، یکی از یارانش عرض کرد: دوست داشتم که برادرم فلان وضع کنونی ما را مشاهده می کرد و می دید که چگونه خداوند تو را بر دشمنانت پیروز ساخته است.

امیر المؤمنین علیه السلام به آن شخص فرمود: آیا میل و اراده برادرت با ما بود؟ عرض کرد:

- بلی.

فرمود:

- آری، برادرت با ما حضور داشت. در این لشکر و کارزار ما، گروه هایی حضور داشتند و شرکت کردند که هنوز در نهانگاه صلب مردان و یا رحم زنان قرار دارند و حتی دیده بر این دنیا نگشوده اند، و روزی فرا می رسد که زمان آنان را ناگهان و بی اختیار بیرون می آورد. ایمان به وسیله آنان تقویت می گردد.

13 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در سرزنش اهل بصره پس از حادثه جمل

(1) شما اهل «بصره»، لشکر زن و پیروان ناآگاه چهارپا (شتر) گشتید. آن حیوان نعره ای زد، پیرامونش را گرفتید و هنگامی که پی شد (پاهایش را قطع کردند)، پا به فرار گذاشتید.

(2) اخلاقتان پست، پیمانتان سست و شکسته و دینتان نفاق و آبی که می آشامید، شور است. کسی که در میان شما زندگی کند، در گرو گناه خویش است و کسی که از میان شما بیرون رود، رحمت پروردگارش او را دریافته است.

ص: 44

(3) چنین می بینم که مسجد شما مانند سینه کشتی روی دریاست که عذاب خداوندی بالا و پایینش را فرا گرفته است و هر کسی را که در آن است، غرق نموده است.

(4) (و در روایتی دیگر: سوگند به خدا، این شهر شما غرق می شود، تا آنجا که مسجد شما را می بینم مانند سینه کشتی یا شترمرغی است که روی سینه در دریا بنشیند.) (5) (و در روایتی دیگر: شهرهای شما دارای کثیف ترین زمین در شهرهای خداوندی است.) (6) نزدیک ترین شهر به آب و دورترین آن ها از آسمان است نه دهم شر در شهر شما است. کسی که در این سرزمین مانده است. زندانی گناه خویش است و آن که از این سر زمین بیرون رود، عفو الهی نصیبش گشته است.

آبادی شما را چنین می بینم که آب از همه سو آن را فرا گرفته، دیوارهای مسجد شما که مانند سینه پرنده ای در دریا دیده می شود، از شهر شما نمانده است.)

14

14 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی از امیر المؤمنین علیه السلام درباره بصره نشینان

زمین شما نزدیک به آب و دور از آسمان است. عقول شما سبک و رؤیاهای و آرزوهایتان بی اصل است. پس شما نشانه گاه هر تیرانداز و لقمه هر خورنده و شکار هر حمله کننده ای هستید.

ص: 45

15 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی درباره برگرداندن املاک مسلمانان که عثمان به اراده شخصی خود به دیگران بخشیده بود.

سوگند به خدا، اگر آن املاک را پیدا کنم، به مسلمانان بر می گردانم، اگر چه مهریه زنان قرار گرفته یا کنیزها با آن خریداری شده باشد. زیرا گشایش کارهای اجتماع در عدالت است و کسی که عدالت برای تنگی ایجاد کند، ستم برای او تنگتر خواهد بود.

اشاره

16 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخن را در آن هنگام فرمود که در مدینه با او بیعت کردند. در این سخن اطلاعی را که از سرنوشت احوال مردم دارد، خبر می دهد و مردم را به گروه هایی تقسیم می نماید.

اشاره

(1) تعهد خود را در گروه سخنی که می گویم قرار می دهم و ضمانت آن را به عهده می گیرم. کسی که اندرزها و وسایل تجربه، کفرهای پیش رویش را بر وی آشکار بسازد، خویشتن داری و تقوا او را از تجاوز و ارتکاب اشتباهات باز می دارد. آگاه باشید، آزمایشی که امروز شما را دربر گرفته، همانند آزمایش روزی است که خداوند پیامبرش را برانگیخته بود.

(2) سوگند به خدایی که پیامبر را به حق مبعوث فرموده است، شما گرفتار آشوب های فکری و عقیدتی گشته، در پرویزن حوادث برای تصفیه به هم خواهید خورد. و چونان محتوای دیگ جوشان، درهم و برهم خواهید گشت، تا پایین نشینانان صعود به بالا نمایند و بالانشینانان به پستی ها سقوط کنند.

(3) گروهی از شما که در گذشته تقصیر کار بودند، پیش بتازند و جمعی که در جامعه پیشتازانی بودند، خطاکار گردند. سوگند به خدا، کلمه ای را مخفی نداشته ام و هرگز دهان به دروغ باز نکرده ام. من از پیش به موقعیت کنونی و وضعی که امروز جامعه را فرا گرفته است، خبر داده شده ام.

(4) به شما هشدار می‌دهم: خطاهایی که مردم مرتکب می‌شوند، چونان اسب‌های چموشند، که خطاکاران سوار بر آن‌ها گشته، با افسارهایی از دست رفته در بیراهه‌ها و سنگلاخ‌ها می‌تازند. پایان این تاخت و تاز طغیانگرانه آتش است.

(5) آگاه باشید، اوصاف تقوا چونان مرکب‌هایی رامند، که انسان‌های متقی سوار بر آن‌ها گشته، زمام به دست، راهی بهشت الهی‌اند. حقی وجود دارد و باطلی و هر یک برای خود اهلی مخصوص دارد. اگر باطل در افزایش باشد، تازگی ندارد، زیرا هواخواهان باطل از قدیم در اکثریت‌اند و اگر در اقلیت باشد، (نقصی برای حق نیست) با این حال اجرایش امکان‌پذیر و قابل تحقق است. چه اندک است بازگشت آنچه که روی گردانیده، به گذشته خزیده است.

سید رضی گفته است: می‌گویم نکات عالی بلاغت و عظمتی که در این سخن کوتاه وجود دارد، بالاتر از هرگونه تحسین و توصیف است. لذتی که حکما و کمال‌یافتگان از تعجب در محتوای این سخن می‌برند، بیش از لذت درک نکات و حقایقی است که در آن وجود دارد. در این سخن به اضافه آنچه که گفتیم، مزایایی از فصاحت وجود دارد که هیچ‌زبانی یارای گفتنش را ندارد و هیچ‌انسانی نمی‌تواند اطلاعی از وسعت و عمق آن‌ها به دست بیاورد. آنچه را که می‌گویم، هیچ‌فردی جز کسانی که در فن بلاغت و نکته‌سنجی به مقام شایسته‌ای نایل شده به ریشه‌های اصلی آن نفوذ نموده‌اند، درک نمی‌کند. جز دانایان کسی قدرت تعقل این سخنان را ندارد.

و از این خطبه است و در آن مردم را به سه صنف تقسیم می‌کند

(6) آن کس که بهشت و دوزخ را پیش رو دارد، (از بازیچه‌ها و آرزوهای دور و دراز و بی‌تفاوتی‌ها) رویگردان است. (مردم بر سه گروهند): تکاپوگر پویا که نجات پیدا می‌کند و جوینده کندرو که برای او امیدی هست. تقصیرکننده تبه‌کار که سقوطش در آتش است. انحراف به راست و چپ (افراط و تفریط) گمراهی، و جاده اصلی راه وسط است.

(7) مسیر کتاب الهی و آثار رسالت از این جاده کشیده شده است. روزنه‌های نجات بخش سنت پیغمبر به این جاده باز می‌شود. و راه سرنوشت کمال انسانی به این جاده منتهی می‌گردد. آن مدعی که ادعایش اساسی ندارد، هلاکت در انتظار اوست. و کسی که افترا به واقعیات زند، به استقبال نومیدی و سقوط می‌شتابد.

آن کس که در برابر حق عرض اندام نماید، آینده‌ای جز نابودی ندارد. انسانی که به شناخت خویشتن نایل نگشته است، در پست‌ترین تاریکی نادانی غوطه‌ور است.

(8) اصل ریشه ای که بر تقوا روییده، هلاک نمی شود و زراعت قومی که در زمین تقوا کاشته شده، از تشنگی نخواهد خشکید. از خانه هایتان برای تشکیل اجتماعات ویرانگر بیرون نیایید و آشتی و الفت در میان خود به وجود بیاورید. توبه و بازگشت به سوی خدا در دسترس شماست. هیچ ستایشگری جز پروردگار خود را نستاید و هیچ سرزنش کننده ای جز نفس خود را توبیخ ننماید.

17

17 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در توصیف کسی است که در میان امت، بدون شایستگی متصدی منصب قضاوت می گردد. در این خطبه دو صنف از مردم مطرح می شوند که مبعوض ترین مردم در نزد خدایند.

(1) دو کس در نزد خدا مبعوض ترین مردمند. 1 - کسی که (رابطه خود را با خدا بریده و خدا او را به حال خود واگذاشته است). (آن خود محور خودرو) از راه اعتدال منحرف گشته است و با سخنان ضد اصل و دعوت به گمراهی دل خوش می دارد.

(2) (این صنف از مردم اصل شکن) وسیله ای برای برانگیختن آشوب و تشویق فتنه جویانند، و راه گم کردگانی منحرف از هدایت و ارشاد را مردان پیشین. (این نابخردان نابکار) هم در دوران زندگی خود عامل گمراهی و تباهی پیروان و سر سپردگانشان می باشند، و هم پس از آن که دیده از این جهان برمی بندند. اینان بار خطاها و انحراف دیگران را به دوش می کشند و گروگان خطاهای خویشتن اند.

(3) 2 - کسی است که انبوهی از نادانی ها را در خود جمع کرده، در میان نادانان امت برای فریفتن مردم به همه سو می شتابد. (این صنف کور دل ظلمت جو) در تاریکی آشوب ها و تشویق ها می تازد، و به آنچه که در پیمان صلح است، نایبنا است. انسان نماها عالمش می خوانند، با این که از علم بهره ای نبرده است. بامدادان که از خواب برمی خیزد، کاری جز روی هم انباشتن چیزهایی که اندکش بهتر از بسیاری است، ندارد. همین که (مانند حشرات پست) از گندیده ها سیراب گشت و بیهوده را روی هم انباشت، در میان مردم به قضاوت می نشیند و روشن ساختن حقایق را بر عهده می گیرد که بر دیگران مشتبه است.

ص: 48

(4) در آن هنگام که با یکی از مسایل ابهام آمیز رویاروی می گردد، برای روشن ساختن آن، افکار بیهوده و پوسیده اش را به میان می کشد و قاطعانه حکم می کند.

فهم و درك این نادان همانند آن مگس ناتوان است و مشکلات چونان تارهای عنكبوت، که مگس در آن تارها گرفتار می شود و راه خلاص ندارد. این (غوطه ور در جهل مرکب) احکامی را که صادر می کند، نمی داند آیا مطابق واقع است، یا به خطا رفته است. اگر حکمش مطابق واقع بوده باشد، از آن می ترسد که مرتکب خلاف واقع گشته باشد، و اگر به خطا رفته است، امید دارد که حکمش مطابق واقع از آب در آید.

(5) این متصدی (ناشایسته قضاوت) نادانی است گمگشته در جهالت های خود و همانند آن شب کور است که در تاریکی مسایل مشکل و ابهام آمیز فرو می رود و هیچ مسأله ای را با مبنای علمی، قاطعانه حل و فصل نمی کند. درك و عقل آن (غوطه ور در جهل مرکب) روایاتی را که مأخذ حکم و قضاوتند، می پراکند و می گذرد، همانند باد ناآگاه که گیاهان خشکیده را می پراکند و به راه خود می رود. سوگند به خدا، این نادان نه در حل مسایلی که به او وارد می شود، مورد اطمینان است و نه شایسته مدحی که مداحان درباره او سر می دهند، او درباره آنچه که انکار کرده است، دانشی را که بر خلاف انکار او باشد، سراغ ندارد.

(6) او (چنان در لابلای جهالت هایش پوشیده است که) هیچ رأی و نظری را برای دیگر صاحب نظران، جز درك شده خود، نمی بیند. در آن هنگام که در تاریکی و ابهام مسأله ای فرو ریخت و نادانی خویش را دریافت، جهل شناخته شده خود را از دیگران می پوشاند. از جور و ستم این اشغال کننده ناحق منصب قضاوت است که خون های به ناحق ریخته شده به فریاد و ناله در می آیند. وارث های تقسیم شده به باطل، شیون می نمایند.

(7) شکایت به خدا دارم از این گروه که نادان زندگی می کنند و گمراه می میرند. در نزد اینان (این نابخردان نابکار) کالایی کسادتر از کتاب الهی که شایسته خوانده شود (و تفسیر گردد) وجود ندارد و کالایی رایج تر و گرانبهاتر از کتاب الهی به شرط آن که از معانی واقعی خود تحریف شود، مطرح نیست. اینان (این شناوران در امواج جهل مرکب و اسیران هوا و خود خواهی ها) چیزی بد و ناشناخته تر از نیکویی ها و بهتر از بدی ها و ناشناخته ها سراغ ندارد.

18 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در سرزنش اختلاف علماء در فتواها در این خطبه عمل کنندگان به رأی بی مأخذ را سرزنش می نماید و احکام مربوط به امور دینی را به قرآن موکول می کند.

سرزنش اهل رأی

(1) هنگامی که در حکمی از احکام قضیه ای برای یکی از قضات مطرح می گردد، با رأی خود در آن قضیه حکم می کند. سپس عین همان قضیه به قاضی دیگری روی می آورد، این قاضی برخلاف حکم شخص اولی قضاوت می نماید. سپس قضات مزبور برای تشخیص واقعیت، نزد آن رهبر که آنان را به قضاوت نصب کرده است، جمع می شوند. آن رهبر همه آراء آنان را تصویب می نماید.

(2) در صورتی که خدای آنان یکی است، پیامبر آنان یکی است و کتابشان یکی است. آیا خداوند سبحان است که آنان را به اختلاف دستور داده است و آنان اطاعتش کرده اند! یا آنان را از اختلاف نهی نموده، و آنان مخالفتش کرده اند!

حکم از آن قرآن است

(3) یا خداوند سبحان دینی ناقص فرستاده و از آنان برای تکمیل دین کمک خواسته است! یا این قضات شرکای خداوندی در حکمند که آنان می توانند مطابق رأی خود بگویند و خداوند رضایت به حکم آنان بدهد! یا خداوند دینی کامل فرستاده است، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تبلیغ و ادای آن دین تقصیر نموده است! در صورتی که خداوند سبحان می گوید: «ما در قرآن هیچ تفریطی نکرده ایم» «و در قرآن برای همه چیز بیانی است» و خدا متذکر شده است که بعضی از آیات کتاب الهی، بعضی دیگر را تصدیق می نماید و در این کتاب اختلاف وجود ندارد.

(4) لذا خداوند سبحان فرموده است: و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا «اگر این قرآن از نزد غیر خدا نازل شده بود، اختلاف زیادی در آن پیدا می کردند.» ظاهر قرآن زیبا و شگفت انگیز است و باطن آن عمیق است.

شگفتی های قرآن فناپذیر است و معانی بی نظیرش را پایانی نیست و تاریکی ها بدون استمداد از آن مرتفع نخواهد گشت.

19

19 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

این سخن را امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که در منبر کوفه خطبه ای ایراد می فرمود، به اشعث بن قیس گفته است. در بعضی از سخنان امیر المؤمنین علیه السلام جمله ای آمده که اشعث به آن اعتراض نمود و گفت: یا امیر المؤمنین این جمله به ضرر توست نه به نفع تو.

امیر المؤمنین سر پایین انداخت، با گوشه چشم به اشعث نگریست و فرمود:

تو چه می دانی آنچه را که به ضرر من است یا به نفع من! لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد ای بافنده، پسر بافنده، ای منافق فرزند کافر! سوگند به خدا، يك بار ملت كفر تو را اسیر کرده است و بار دیگر اسلام تو را اسیر نموده است.

نگ هیچ يك از این دو اسارت را نه مالت مرتفع ساخت و نه شخصیت دارای ارزش انسانی تو. و آن مردی که شمشیر دشمن را به قوم خود راهنمایی کند و مرگ را به سوی بستگانش بکشاند، سزاوار است که نزدیکانش با او عداوت بورزند و بیگانگان از او در امان نباشند.

سید رضی شریف می گوید: مقصود امیر المؤمنین علیه السلام این است که اشعث يك بار در كفر اسیر شده است، و بار دیگر در اسلام، و این که می فرماید: «دل علی قومه السیف» مقصودش داستانی است که اشعث در «یمامه» با خالد بن ولید داشت:

اشعث قوم خود را می فریبد و خالد بر آنان هجوم می کند. پس از آن حادثه قوم اشعث او را عرف النار می نامیدند و این کلمه در نزد آنان اصطلاحی است برای حيله گر.

ص: 51

20 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه مردم را از غفلت دور می سازد و آنان را به لزوم پناهندگی به خدا هشدار می دهد.

(1) اگر شما می دیدید آنچه را که افراد نوع شما پس از عبور از دالان اسرار آمیز مرگ دیدند، شیون می کردید و به اضطراب می افتادید و به شنیدن حقایق تن در می دادید و اطاعت از حقایق می کردید. ولی آنچه که رهسپاران دیار خاموشان دیده اند، از دیدگان شما پوشیده است و به زودی این حجاب از جلو چشمان شما برطرف می گردد.

(2) اگر شما می خواستید دیده بگشایید و واقعیات را ببینید، وسایل بینایی در اختیار شما گذاشته شده است. اگر می خواستید گوش باز کنید و واقعیات را بشنوید، شنیدنی هایی که واقعیات را با گوش شما آشنا بسازد، طنین انداز گشته است. اگر می خواستید راه رشد و هدایت را در پیش بگیرید، این راه برای شما باز است. از روی حقیقت به شما می گویم: حوادث و حقایق عبرت انگیز برای شما آشکار است. (خود را به نادانی نزنید) شما از آنچه که باید خودداری کنید، جلوگیری شده اید. و از طرف خداوند متعال بعد از رسولان آسمانی کسی جز بشر تبلیغ نمی کند.

21 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه سخنی است جامع موعظه و حکمت

هدف نهایی حیات پیش روی شما است. آغاز ابدیت که ساعتی پایان ساعت ها است، شما را از پشت سر می راند. سبکبال شوید و به مقصد برسید. آنان که پیش از شما از این دنیا رخت بر بسته اند (برای محاسبه نهایی سرنوشت ابدیشان) به انتظار آنان که در آخرین صف کاروان بشریت در حرکتند، نشسته اند.

سید شریف رضی می گوید: اگر این سخن با هر کلامی جز کلام خدا و رسول او مقایسه شود، بر همه آن ها برتری دارد (و از نظر عظمت لفظ و مفاد جمله) بر همه آن ها سبقت خواهد گرفت و اما این که می فرماید: «تخففوا تلحقوا» تاکنون سخنی مختصرتر و پر معناتر از آن شنیده نشده است، سخنی است در نهایت ژرفایی و دارای سودمندترین ریشه های حکمت، و ما در کتاب «الخصائص» عظمت و ارزش و شرف جوهر این سخن را مورد تذکر قرار داده ایم.

اشاره

22 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

اشاره

این خطبه را هنگامی که خبر بیعت شکنان به او رسید، فرموده است.

در این خطبه کردار بیعت شکنان را توبیخ نموده و آنان را به خون عثمان ملزم و تهدید به جنگ می نماید.

توبیخ بیعت شکنان

(1) آگاه باشید، شیطان دست به تحریک حزب خود زده و خودباختگان سست عنصر را به سوی خود جلب نموده است تا ستم به آشیانه های خود برگردد. و باطل به حد نصابش برسد. سوگند به خدا، این (پست صفتان رذل سیرت) نه انحرافی از من دیده اند که آن را بر من بگیرند و نه میان من و خودشان عدالت را حاکم قرار داده اند.

خون عثمان

(2) (این نابخردان) حقی را از من مطالبه می کنند که خود رهاپش کرده اند. و خونی را از من می خواهند که خود آن را بر زمین ریخته اند. اگر من در ریختن خون عثمان با آنان شرکت ورزیده ام، سهمی از آن خون گر بیانگیر آن نابخردان است. و اگر خود متصدی کشتن عثمان بوده اند، قصاص قتل پایگیر خود آنان است.

(3) (این نادانان) بزرگترین دلیلی که اقامه می کنند، بر ضرر خود آنان تمام خواهد گشت. آنان از پستان مادری می مکند که آنان را از شیر خود بریده است. و بدعتی را زنده می کنند که مرده است. بیا ای رسوایی و نومیدی به سراغ این دعوت کننده بی شرم! شگفتا، دعوت کننده کیست! و چه دعوت وقیحی که از او پذیرفته شد! من به حجت خداوندی درباره آن نابکاران و به علم خداوندی در وضعی که دارند، رضایت می دهم.

ص: 53

(4) اگر از عدل و داد امتناع بورزند، لبه شمشیر بر آنان عرضه خواهم کرد.

این شمشیر دوی شفا بخش بیماری باطل گرایان است و یاور حق. شگفتا، پیام بر من فرستاده و مرا به میدان نبرد خوانده اند! (و ضمنا) مرا به تحمل و شکیبایی در برابر کارزار توصیه کرده اند! بمیرند و رامشگران بر ماتمشان بنشینند. من تاکنون در زندگی ام تهدید به جنگ نمی شدم. و از زد و خورد بیمی به خود راه نمی دادم. من بر مبنای یقین از پروردگارم، و بدون اشتباه در دینم حرکت می کنم.

23

اشاره

23 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه شامل است بر تهذیب فقرا به وسیله زهد و تأدیب اغنیا به وسیله مهر و شفقت.

تهذیب فقراء

(1) پس از حمد و ثنای خداوندی، همه امور تکوینی برای هر کسی مطابق قسمت الهی، زیاد یا کم نازل می شود، مانند فرود آمدن باران از آسمان بر روی زمین.

اگر کسی از شما افزایشی در دودمان و مال و نفس برادر مسلمان خود دید، آن امتیازها وسیله فتنه و تشویش او نباشد.

(2) زیرا انسان مسلمان مادامی که به پستی آشکار تن در ندهد، که اگر سخن از آن پستی به میان آید، ذلت و خواری احساس کند، و مردم رذل به وسیله آن اغواء و گمراه شوند، مانند آن قمار باز برنده ای است که در انتظار اولین برد از ابزار قمار خویش است، که سود برای او می آورد و ضرر را از او مرتفع می سازد.

ص: 54

(3) همچنین انسان مسلمان که بری از خیانت است، به انتظار یکی از دو نتیجه نیکو از عنایت خداوندی نشسته است. یا دعوت الهی او را به پیشگاه ربوبیش بخواند و آنچه خدا برای او آماده کرده است، بهتر از همه چیز است، و یا رزق خداوندی، که روزگار برمی گردد و رفاه و آسایش مالی و خانواده ای نصیبش می سازد و با این حال دین و شؤون شخصیتی اش هم محفوظ مانده است. مال و فرزندان کشتگاه دنیا است.

(4) و عمل صالح محصولی از کشتگاه دنیا برای آخرت است. گاهی خداوند متعال هر دو را نصیب گروه هایی می نماید. از سلطه و حکمت خداوندی آنچنان بر حذر باشید که خود او دستور داده است. و بیمی آمیخته با امید از او داشته باشید که پوزش نابجا نباشد. عمل را (خالصانه) بی ریا و بی شهرت پرستی به جای آورید، زیرا کسی که برای غیر خدا عمل کند، او را به همان کسی که از عمل خویش منظور داشته است، واگذار می کند.

(5) از خداوند مقامات عالی شهدا، و حیات با سعادت‌مندان و همراهی با پیامبران را مسألت می نماییم.

تأدیب اغنیا

(6) ای مردم، هیچ کسی از ارتباط با دودمان خود و از دفاع آنان با دست و زبانشان بی نیاز نیست، اگر چه مالدار باشد. دودمان آدمی بزرگترین حمایت کنندگان در دنبال او هستند. هیچ کسی چون دودمان آدمی پریشانی های او را مبدل به آسایش نمی کند. دودمان آدمی مهربانترین مردم در هنگام فرود آمدن حوادث سخت و ناگوار است. موقعی که خداوند برای يك انسان زبان راستین در میان مردم منعکس می کند، برای او بهتر از مالی است که دیگران از او ارث خواهند برد.

ص: 55

(7) آگاه باشید، هیچ يك از شما نباید از خویشاوندان خود که در فقر و پریشانی به سر می برند، منصرف شود از این که فقر و پریشانی او را با چیزی مرتفع بسازد که اگر آن را نگهداری کند، نخواهد افزود و اگر انفاقش کند، نخواهد کاست. کسی که دست کرامت خود را از دودمانش بر می دارد، يك دست او از آنان برداشته می شود و در مقابل دست های فراوانی از او برداشته خواهد گشت. هر که خوی نرم دارد، از محبت دائمی دودمانش برخوردار خواهد بود. سید شریف رضی گفته است: غفیره در این مورد به معنای فراوانی و کثرت است. عرب، جمع کثیر را جم غفیر و جماء غفیر می گوید. در بعضی از نسخه ها به جای غفیره «عفوۀ من اهل و مال» نقل شده است و عفوۀ ممتاز هر چیز را می گویند. گفته می شود: «اکلت عفوۀ الطّعام» یعنی ممتاز غذا را خوردم. و چه معنای نیکو و عالی است که امیر المؤمنین علیه السّلام از جمله «و من یقبض یدہ عن عشیرتہ...» اراده فرموده است، زیرا کسی که خیر و سود خود را از دودمانش دریغ می دارد، خیر و سود یکدست را از آنان مضایقه می کند. و هنگامی که به یاری آنان نیازمند باشد و به کمک دسته جمعی آنان محتاج گردد، از یاری او عقب می نشینند. و از شنیدن صدایش سنگینی در گوش احساس می کنند، در نتیجه از یاری دسته جمعی دست های فراوان، و پاهای زیاد و فشرده محروم می گردد.

24

24 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام این خطبه سخنی است جامع، در این خطبه جهاد با مخالف را تجویز نموده، مردم را به اطاعت خداوندی و رسیدن به ترقی در آن اطاعت، برای تضمین وصول به کمال دعوت می نماید.

به حیاتم سوگند، در جهاد با کسانی که مخالف حق و غوطه ور در گمراهی اند، نه رفتار تصتعی دارم و نه خود را ناتوان می بینم. ای بندگان خدا، برای خدا تقوا بورزید و از خدا به سوی خدا بگریزید و آن راه را پیش بگیرید که برای شما روشن و هموار ساخته است و با آن واقعیات قیام کنید که مربوط به شما است. در این صورت علی وصول به هدف والا را اگر در این زندگانی نمودار نگردد، در ابدیت برای شما تضمین می نماید.

25 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

این خطبه را در آن هنگام فرموده است که اخبار پی در پی به آن حضرت رسیده بود که یاران معاویه بر شهرها مسلط شده اند و دو والی از طرف آن حضرت در یمن (محل مأموریت خود را ترك کرده) و نزد امیر المؤمنین آمده بودند. این دو والی «عبد الله بن عباس» و «سعید بن نمران» بودند. (ترك محل مأموریت این دو نفر) هنگامی بود که «بسر بن ارطاة» بر آنان پیروز شده بود. امیر المؤمنین در حالی که از سنگینی کردن یارانش از جهاد و مخالفت با رأی آن بزرگوار، سخت دلتنگ بود، به منبر رفت و فرمود:

(1) برای من جز کوفه نیست که در سلطه من قرار گرفته است و قبض و بسط آن را در اختیار دارم. ای کوفه، اگر برای من چیزی نباشد جز تو، در حالی که بادهای برهم زنده در تو می وزد، خدا زشتت کند! در این جا گفته شاعر را مثال آورد:

سوگند به زندگانی پدر نیکوی تو ای عمرو، من بهره ای جز ته مانده ای اندک از این ظرف ندارم.

(2) سپس فرمود: خبر به من رسیده است که بسر بن ارطاة مشرف به یمن گشته است.

و سوگند به خدا، من اطمینان دارم که آنان به همین زودی دولت را از شما خواهند گرفت. (این تسلط) به جهت اجتماع و تشکل آنان در باطلشان و پراکندگی شما از حقتان می باشد.

(3) (این تسلط) به جهت نافرمانی شماست درباره پیشوایتان در حق، و اطاعت آنان از پیشوایشان در باطل، و ادای امانتی که به صاحب خود می نمایند و خیانتی که شما به صاحبان روا می دارید و به جهت اصلاح و تنظیم امور که آنان در شهرهای خود به وجود می آورند و فسادی که شما در شهرهایتان به راه می اندازید. اگر من یکی از شما را به يك كاسه چوبین امین بدانم و آن را به او بسپارم، بیم آن دارم که آن كاسه چوبی را با متعلقانش ببرد.

(4) بار خدایا، من این مردم را دچار ملامت کرده ام. آنان نیز مرا گرفتار ملالت نموده اند. من اینان را افسرده ساخته ام. آنان هم مرا افسرده و ناراحت کرده اند.

بهتر از آنان را به جای آنان بر من عنایت فرما، و بدتر از من را به جای من نصیب آنان بنما. بار خدایا، دل های آنان را بگداز و آب کن، چنان که نمک در آب منحل می شود. هشیار باشید، سوگند به خدا، دوست دارم که به جای شما هزار مرد سوار از قبیله بنی فراس بن غنم داشتم.

(5) در چنین موقعیتی (که من دارم)، اگر آنان را می خواندی، سوارانی از آنان مانند ابرهای تندرو تابستانی به کمک تو می شتافتند.

سپس آن حضرت از منبر پایین آمد. 1 - سید شریف رضی می گوید: ارمیه جمع رمی به معنای ابر است. مقصود از حمیم در این شعر تابستان می باشد. شاعر بدان جهت ابر تابستانی را بالخصوص متذکر شده است، که ابرهای تابستانی دارای حرکت سریع و سبکرو هستند، چون این ابرها آب ندارند. ابر موقعی آهسته حرکت می کند که پر از آب باشد، و این حالت غالباً در ابرهای زمستانی است. مقصود شاعر توصیف سرعت بنی فراس در موقع دعوت به نبرد و پناه دادن در موقع پناه خواستن است و دلیل این مطلب معنای مصرع اول بیت است.

26

اشاره

26 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه عرب را پیش از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توصیف می کند، سپس حال خود را پس از بیعت با او بیان می نماید.

عرب پیش از بعثت

(1) خداوند متعال، محمد صلی الله علیه و آله را تبلیغ کننده بر عالمیان و امین برای فرستادن قرآن و رسالت، مبعوث نمود. در آن حال شما گروه عرب، دارای بدترین دین بودید و در بدترین جامعه زندگی می کردید.

(2) در میان سنگ های سخت و مارهای ناشنوا سکنی داشتید. آب های تیره می آشامیدید، و غذای خشن می خوردید، و خون های یکدیگر را می ریختید، و از خویشاوندان خود قطع رابطه می نمودید. بت ها در میان شما (برای پرستش) نصب شده و گناهان و انحراف ها سخت به شما بسته بود.

ص: 58

(3) در آن موقع نگریستم، جز دودمان خودم کمکی نداشتم. از سپردن آنان به کام مرگ خودداری کردم. چشم بر روی خاشاکی در دیدگانم بستم و زهراب اندوه ها را آشامیدم. و بر فرو بردن خشم بردباری ها کردم و بر هضم رویدادهایی تلخ تر از طعم زهرآگین درخت علقم تحمل کردم.

(4) (آن عمرو بن العاص تبهکار در بیعتی که با معاویه کرده است،) شرط نموده که معاویه برای بیعت او قیمتی بپردازد. پیروز مباد دست این بیعت کننده خود فروش و رسوا! و پوچ باد امانت آن زورگویی که از چنان خود فروشی بیعت گرفته است! (ای یاران من) ساز و برگ و وسایل جنگ را آماده سازید و هر گونه نیازمندی های پیکار با دشمن را تهیه نمایید، زیرا شعله های جنگ زبانه می کشد. و روشنایی شعله های جنگ سر بر کشیده است. صبر و بردباری برای استقبال رویدادهای کارزار را دریابید، زیرا شکیبایی و تحمل، بهترین انگیزه برای پیروزی است.

27

اشاره

27 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

اشاره

این خطبه را هنگامی که خبر هجوم لشکریان معاویه به انبار به او رسید، و مردم از این خبر تحریک نشده بودند، برای تحریک مردم فرموده است. در این خطبه فضیلت جهاد را متذکر می شود و مردم را تحریک و دانش جنگی خود را مطرح می نماید. و نتایج ناگوار سستی در جهاد را به گردن آن مردم می اندازد.

فضیلت جهاد

(1) پس از حمد و ثنای خداوندی، جهاد (با دشمنان خدا) دری از درهای بهشت است، که (خداوند این در را) به روی خواص اولیاء خود باز کرده است. جهاد لباس تقوا و زره محکم الهی، و سپر با اطمینان او است. کسی که از روی اعراض جهاد را ترك کند، خداوند لباس ذلت بر او بپوشاند، و بلا و مصیبت او را فرا گیرد. و با حقارت و پستی در ذلت غوطه ور شود، و دلش مشوش گردد و هذیان ها سر دهد و در برابر حق که آن را ترك کرده است، شکست می خورد و حق بر او پیروز شود، و ذلت خود را بر وی تحمیل نماید و از انصاف و عدالت ممنوع گردد.

ص: 59

(2) آگاه باشید، من شما را شب و روز، مخفی و آشکار برای پیکار با این قوم دعوت نمودم، و به شما گفتم: پیش از آن که هجوم بیاورند، شما بر آنان پیشدستی کنید و بر آنان هجوم ببرید. سوگند به خدا، هیچ قومی در خانه خود مورد حمله و هجوم قرار نگرفت، مگر این که دلیل شد. شما تکلیف جهاد را به گردن یکدیگر انداختید، و از یکدیگر گسیختید و بی یاور گشتید تا در نتیجه غارتگری ها شما را متلاشی ساختند و بر وطن های شما مسلط شدند.

(3) این غامدی است که سوارانش به شهر انبار تاختند، و حسان بن حسان بکری را کشتند و سواران شما را از پادگان ها بیرون راندند. به من خبر رسیده است که مردانی از آن سپاهیان بر زن مسلمان و نیز زن غیر مسلمان که معاهده زندگی در جوامع اسلامی او را تأمین نموده است، هجوم برده، خلخال از پا و دستبند از دست آنان در آورده اند، گردن بندها و گوشواره های آنان را به یغما برده اند. این بینوایان در برابر آن غارتگران جز گفتن: «انا لله و انا الیه راجعون» و سوگند دادن آنان به رحم یا طلب رحم و دلسوزی چاره ای نداشته اند.

(4) آن گاه سپاهیان خونخوار با دست پر و کامیاب برگشته اند، نه زخمی بر یکی از آنان وارد شده و نه خونی از آنان ریخته است. اگر پس از چنین حادثه (دلخراش) مردی مسلمان از شدت تأسف بمیرد، مورد ملامت نخواهد بود، بلکه مرگ برای انسان مسلمان به جهت تأثر از این حادثه در نظر من امری است شایسته و با مورد.

(5) شگفتا، سوگند به خدا، اجتماع این قوم بر باطلشان و پراکندگی شما از حقتان، قلب را می میراند و اندوه را به درون آدمی می کشاند. زشتی و اندوه بر شما باد! زیرا نشانه تیرهای دشمن گشته اید، غارت می شوید و هجوم نمی برید. مورد حمله و کشتار قرار می گیرید و حمله نمی کنید. معصیت بر خدا می شود، شما رضایت می دهید.

(6) هنگامی که در روزهای گرم دستور حرکت به سوی دشمن می‌دهم، می‌گویید: این روزها هوا گرم و سوزان است. به ما مهلت بده، تا گرما شکسته شود. و هنگامی که در روزهای سرد دستور حرکت به سوی دشمن می‌دهم، می‌گویید: این موقع سرما شدید است، به ما مهلت بده تا سرما از ما دور شود. همه این بهانه جویی‌ها برای فرار از گرما و سرما است.

اگر شما از گرما و سرما گریزان باشید، به خدا سوگند، از شمشیر گریزاتر خواهید بود.

دلتنگی از سستی مردم

(7) ای نامردان مرد نما، رؤیاهای کودکان (در دلتان)، عقول زنان حجله نشین (در مغزتان)، ای کاش شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم! سوگند به خدا، این شناخت، پشیمانی (بر من) آورد و اندوه‌ها به دنبال داشت. خدا نابودتان کناد! قلبم را با خونابه پر کردید، و سینه‌ام را از خشم مالا مال نمودید، و غم‌های متوالی را جرعه پس از جرعه به من خوراندید، و رأی و نظرم را با نافرمانی و تنها گذاشتن من مختل ساختید.

(8) تا آن جا که قریش گفتند: فرزند ابیطالب مردی است دلاور، ولی فنون جنگ را نمی‌داند! خدا پدرشان را حفظ کناد! آیا در میان آنان کسی در امور جنگی با مهارت تر و با سابقه تر از من وجود دارد؟! من هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم، قیام به تکاپو در جنگ نمودم. هم اکنون سالیان عمرم از شصت تجاوز می‌کند. (ولی چه کنم) کسی که اطاعت نمی‌شود، رأی ندارد.

28 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخنان فصلی از خطبه ای است که با این جمله آغاز می شود: «ستایش خدای را که یأس بر رحمتش راه ندارد» در این خطبه یازده هشدار وجود دارد.

(1) پس از ستایش خداوندی، دنیا پشت گردانده و اعلام وداع می نماید. آخرت روی آورده و اشراف آگاهانه دارد.

(2) هشیار باشید، امروز تکاپو و فردا روز سبقت است، سبقت بر بهشت و پایان (عقب ماندگی) دوزخ. آیا بازگشت کننده ای از گناه خود پیش از فرارسیدن مرگش نیست؟ آیا کسی نیست که پیش از روز سخت و دردناکش برای خود کاری کند؟ (3) هشیار باشید، شما در این زندگانی، روزگار آرزو را می گذرانید که اجل را به دنبال دارد. کسی که در روزگار آرزو و پیش از آن که اجلش فرارسد، عمل نماید، عمل برای او سودمند خواهد بود و مرگی که به سراغش آمده است، ضرری برای او وارد نخواهد ساخت و آن کس که در روزگار آرزویش پیش از آن که اجلش فرارسد، تقصیر نماید، عملش خسارت بار و اجلش به ضررش تمام خواهد گشت.

(4) هشیار باشید، در هنگام خوشی و رغبت چنان عمل کنید که در موقع ترس و وحشت عمل می کنید. هشیار باشید، من ندیده ام مانند کسی را که جویای بهشت باشد و بخوابد و گریزان از آتش باشد و در خواب فرورود.

(5) هشیار باشید، کسی را که حق سودش نبخشد، باطل ضررش خواهد زد و کسی را که هدایت راستش نسازد، گمراهی به هلاکتش خواهد کشید.

(6) هشیار باشید، شما به کوچ از این دنیا مأمورید و به اندوختن زاد و توشه (برای این سفر بس طولانی) راهنمایی شده اید. وحشتناک ترین هراسی که درباره شما دارم، دو چیز است: پیروی از هوا و درازای آرزو. در این دنیا از خود دنیا توشه ای بردارید که فردا بتوانید موجودیت خود را (آنچنان که شایسته است) دارا باشید.

سید شریف رضی الله عنه گفته است: «می گویم: اگر در دنیا سخنی باشد که گردن های مردم را بگیرد و به سوی زهد و پارسایی در دنیا بکشاند، و آنان را به عمل آخرت وادار سازد، همین سخن است. این کلام برای قطع وابستگی به آرزوها و شعله ور ساختن شراره و عطر و بازداشتن (از آلودگی ها) کافی است. و از شگفت انگیزترین جملات این سخن این است که می گوید: «هشیار باشید امروز زمان تکاپو است و فردا روز سبقت، سبقت بر بهشت است و پایان (عقب ماندگی) دوزخ». در این جمله به اضافه عظمت لفظ و عظمت ارزش معنی و تمثیل راستین و واقعیت تشبیه، راز شگفت انگیز و معنای لطیف وجود دارد، و آن رازی است که در جمله «السبقة الجنة و الغاية النار» نهفته است.

امام دو لفظ مختلف «السبقة و النار» آورده است، زیرا مسابقه همواره درباره امری نیکو و هدف مطلوب صورت می گیرد و این نیکویی و مطلوبیت از صفات بهشت است. و این صفت در آتش نیست (پناه می برم به خدا از آتش) پس جایز نبود که برای آتش مسابقه را به کار ببرد، بلکه فرموده است: پایان کار (تبهکاران) آتش است، زیرا ممکن است پایان یک مسیر خوشایند برای سیر کننده به سوی آن نباشد و ممکن است برای وی خوشایند باشد، پس صحیح است که برای هر دو صورت با کلمه «غایت» تعبیر نماید. غایت در این مورد مانند منزلگه نهایی است. خداوند فرموده است:

«قل تمتعوا فإن مصيركم إلى النار» (بگو بهره مند شوید در این دنیا، زیرا منزلگه نهایی شما آتش است.) و در این مورد صحیح نیست که گفته شود: نتیجه مسابقه شما آتش است. در این نکته تأمل و دقت کن، زیرا باطنی شگفت انگیز و ژرفایی بس عمیق و لطیف دارد. هم چنین است اکثر سخنان امیر المؤمنین علیه السلام و در بعضی از نسخه ها چنین آمده است: و در روایت دیگر «و السبقة الجنة» به ضم سین. سبقة در لغت عرب نام آن چیزی است که به برنده در مسابقه می پردازند: مال و دیگر موضوعات مفید و دو معنی به هم دیگر نزدیکند، زیرا آن امتیاز که نصیب برنده می شود. پاداشی برای کار پسندیده است، نه کار ناپسندیده.

29

29 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه را پس از داستان حکمین (ابو موسی اشعری و عمرو بن عاص) پس از آن که «ضحاک بن قیس» (از پیروان معاویه) به کاروان حج تاخت و آن را غارت نمود، ایراد نموده است و در این خطبه به آنچه که در اطراف قلمرو زمامداری امیر المؤمنین روی می داد، اشاره نموده و پیروان خود را برای ایجاد نظم و اصلاح آن ها را تحریک فرموده است:

(1) ای مردمی که بدن هایتان در کنار یکدیگر، ولی هواهایتان گوناگون است، سخن شما سنگ های سخت را سست می کند و کارتان دشمنان را درباره شما به طمع می اندازد. وقتی که در مجالس می نشینید، از همه جا سخن می رانید و هنگامی که جنگ به سراغتان می آید، فریاد بر می آورید: ای جنگ از ما دور شو!

ص: 63

(2) دعوت و تحريك كسى كه شما را (به سوى حق و دفاع از آن) بخواند، ارزشى ندارد و آن كس كه زير شكنجۀ شما قرار بگيرد، هرگز دل راحتى نخواهد داشت.

(كارى جز اين نداريد كه در برابر دعوت من براى دفاع از حق) با سخنان گمراه كننده عذر مى تراشيد. از من خواستيد جنگ را به تأخير بيندازم، چونان بدهكارى كه از طلبكار خود تمديد مى خواهد.

(3) انسان ذليل و خوار از ورود ستم بر خود جلوگيرى نمى كند. حق بدون جديت قابل وصول نيست. (شگفتا!) كدامين خانه و وطن را جز خانه و وطن خود از اشغال بيگانگان ممنوع خواهيد ساخت و با كدامين رهبر پس از من، به ميدان نبرد وارد خواهيد شد. سوگند به خدا، فريب تباه كننده خورد كسى كه شما او را فريب داديد. سوگند به خدا، كسى كه شما را وسيلهٔ برد قرار داد، (بازنده ترين) نوميده كننده ترين سهم را برگزيد و كسى كه به وسيلهٔ شما به سوى دشمنش تير انداخت، تيرى شكسته و بى پيكان رها كرد.

(4) سوگند به خدا، اکنون ديگر نه گفتارتان را تصديق مى كنم و نه اميدى به يارى تان دارم و نه دشمن را به وسيلهٔ شما تهديد مى كنم. چه شده بر شما؟! چيست دواى دردهايتان، و چيست راه معالجهٔ بيمارى هايتان؟ قوم دشمن هم مردانى مانند شمايند.

آيا سخن بدون علم؟! آيا غفلت بدون خوددارى از آلودگى ها! آيا طمع و اميد براى رسيدن به حق (پيروى) بدون شايستگى؟! (يا طمع براى رسيدن به غير حق)؟!

30

30 خطبه اى است از آن حضرت عليه السلام در معنای قتل عثمان در اين سخن حکم بر له و عليه عثمان فرموده و مردم را در كارى كه كردند محكوم نموده و براءت ذمه خود را از خون عثمان بيان مى دارد.

(1) اگر من دستور كشتن عثمان را داده بودم، قاتل او من بودم و اگر از قتل او جلوگيرى مى كردم، ياورش بودم. ولى كسى كه به يارى او برخاست نمى تواند بگويد: من بهتر از آن كسى بودم كه او را رهايش ساخت و به مرگ سپرد.

(2) و كسى كه او را رهايش ساخت نمى تواند بگويد: كسى كه او را يارى نمود از من بهتر بود. من وضع عثمان را در چند جملهٔ مختصر براى شما جمع نموده و توضيح مى دهم: او خویشاوندان خود را بر ديگر مسلمانان مقدم داشت و اين يك تقديم و ترجيح بدى بود. و شما داد و فرياد كرديد و اضطراب به راه انداختيد و در اين داد و فرياد كار بدى مرتكب شديد.

ص: 64

(3) و برای خداست حکم عادلانه درباره عثمان که خویشاوندانش را بر مسلمین ترجیح داد و درباره شما که در کارهای او به داد و فریاد و اضطراب افتادید.

31

31 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام هنگامی که «عبد الله بن عباس» را به نزد زبیر فرستاد تا او را به اطاعتی که پیش از جنگ جمل با امیر المؤمنین داشت، برگرداند.

(1) با طلحه دیدار مکن، زیرا اگر او را ببینی، او را مانند گاوی خواهی یافت که شاخش را به روی گوشش کج کرده است. او همان بی باک بی خیال است که سوار حوادث دشوار و ناهنجار می گردد و می گوید: رام است. ولی با زبیر ملاقات کن، زیرا او طبیعتی نرم تر دارد.

(2) به او بگو: پسر دایی ات می گوید: در حجاز مرا شناختی و در عراق مرا انکار کردی! پس برای تو چه مانعی از آن اطاعت و بیعتی که با من داشتی پیش آمده است! 1 - سید شریف رضی گفته است: علی بن ابیطالب علیه السلام اولین کسی است که این جمله (فما عدا مما بدا) از او شنیده شده است.

32

اشاره

32 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

اشاره

امیر المؤمنین علیه السلام در این خطبه شیوع جور و جفا در زمان خود را توصیف می کند و مردم را بر پنج گروه تقسیم می نماید و سپس مردم را به اعراض از دنیا پرستی توصیه می کند.

معنی جور زمان

(1) ای مردم، ما در روزگاری منحرف و زمانی پر از کفران قرار گرفته ایم. روزگاری است که نیکوکار در آن بدکار شمرده می شود و ستمکار بر طغیان خود می افزاید.

در این روزگار از آنچه می دانیم سودی نمی بریم و درباره آنچه که نمی دانیم نمی پرسیم و از هیچ رویداد خطرناکی که ضربه مهلك فرود می آورد، بیمی نداریم تا بر سر ما فرود آید.

ص: 65

(2) مردم بر پنج گروه تقسیم می شوند: گروهی از آنان از فساد در روی زمین امتناع نمی ورزند، مگر به جهت پستی و ناتوانی شخصیت و کندی شمشیر و تهیدستی از مال دنیا. گروهی شمشیر کشیده و شرّ خود را آشکار ساخته و سوار و پیاده خود را بسیج نموده، نفس خود را (برای فساد در جامعه) مقید نموده و دین خود را نابود ساخته اند. برای به دست آوردن پیشیزی از مال دنیا به غنیمت ببرند و سوارانی به دنبالشان بیفتند و یا منبری به دست بیاورند که روی آن نشینند و برتری بر دیگران بجویند. و چه سوداگری بدی است که دنیا را به قیمت خود بینی و آن را عوض آنچه که در نزد خدا برای تو آماده است، تلقی کنی! (3) گروهی به وسیله عمل آخرت دنیا را طلب می کنند و آخرت را به وسیله عمل دنیا نمی جویند. شخصیتشان را (تصنّعی) پایین می گیرند و گام ها را کوچک بر می دارند و دامن جامه شان را کوتاه می کنند و خود را به امانت داری می آریند و پرده پوشی خداوندی را وسیله معصیت کاری خود قرار می دهند. گروهی هم احساس حقارت در شخصیت خویش است که آنان را از سلطه جویی دور می سازد و نداشتن وسیله (مانع از خودنمایی و جاه طلبی آنان) می گردد و (به طور جبر) آنان را به حال خود محدود می نماید. در نتیجه با نام قناعت خود را می آریند و با لباس مردم پارسا خود را زینت می بخشند در حالی که این ناتوانان هرگز نه در شبی و نه در روزی شایسته قناعت و پارسایی نیستند.

طلب کنندگان خدا

(4) گروهی دیگر می ماند که یاد سرنوشت نهایی، دیدگان آنان را از محرّمات فرو بسته و بیم روز رستاخیز اشک های آنان را سرازیر می نماید. برخی از آنان (از میان جاهلان) رمیده و مطرودند. برخی دیگر در حال ترس و کنده شدن (از میان مردم هواپرست) و دسته ای از آنان خاموش و ساکت هستند. گروهی دیگر از آنان با خدای خود دعای مخلصانه دارند و بعضی دیگر ماتم زده زجر کشیده اند.

(5) آنان انسان هایی هستند که تقیه از تبهکاران آنان را به گوشه گمنامی برده و خواری آنان را در بر گرفته است. آنان در دریایی از تلخی ها غوطه ورنند. دهان هایشان از سخن گفتن بسته و دل هایشان مجروح است. آنان جامعه خود را پندها دادند، تا خسته و مغلوب شدند تا آن جا که خوار گشتند و کشته شدند، تا عددشان کم شد.

زهد ورزیدن در دنیا

(6) ای مردم، دنیا باید در چشمان شما ناچیزتر از اجزای بی ارزش آن برگ هایی تلقی شود که فقط به درد دباغی می خورد. و بی ارزش تر از آن پشم های بز که در موقع چیدن موهای آن حیوان به زمین می افتد ارزیابی شود. از آنان که پیش از شما در گذشته اند، پند بگیرید، پیش از آن که آنان که پس از شما خواهند آمد، از شما پند بگیرند. این دنیا را در حالی که قابل سرزنش است، رها کنید، زیرا این دنیا کسانی را به دور انداخته است که مهربانتر از شما به این دنیا بوده اند.

شریف رضی الله عنه گفته است که می گویم: بعضی از کسانی که بهره ای از علم ندارند، این خطبه را به معاویه نسبت داده اند در حالی که این خطبه بدون شك از سخنان امیر المؤمنین علیه السلام است، آخر طلا كجا خاك كجا؟! شیرین كجا تلخ كجا؟! و این دلیل محکم و با مهارت و نقدی را که در بر دارد، گفتار انتقادی صاحب نظر (عمرو بن بحر الجاحظ) نیز اثبات می کند، زیرا جاحظ این خطبه را در کتاب «البيان والتبيين» آورده و کسی که این خطبه را به معاویه نسبت داده است متذکر شده. سپس سخنی در معنای آن گفته که محصول آن چنین است: (این سخن به سخنان علی علیه السلام شبیه تر و در گروه بندی مردم و توصیف آنان به مغلوبیت و خواری و تقیه و ترس به روش علی علیه السلام شایسته تر است) و می گوید: کی ما معاویه را دیدیم که حتی يك موقعی در سخنانش روش پارسایان و رفتارهای مردم عابد را بیاورد.

33

اشاره

33 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در موقعی که برای پیکار با اهل بصره بیرون می رفت. در این خطبه حکمت برانگیخته شدن پیامبران را بیان فرموده سپس فضیلت خود را یادآور می شود و کسانی را که بر او طغیان کرده اند، توبیخ می نماید.

اشاره

(1) عبد الله بن عباس رضی الله عنه می گوید: در ذی قار وارد شدم به امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که کفشش را وصله می کرد. به من فرمود ارزش این کفش چیست؟ گفتم: ارزشی ندارد. فرمود: سوگند به خدا، این کفش در نزد من محبوبتر از زمامداری بر شما است، مگر این که حقی را بر پا دارم یا باطلی را از بین ببرم. سپس بیرون آمد و خطبه ای برای مردم خواند.

ص: 67

(2) و فرمود: خداوند متعال محمد صلی الله علیه و آله را بر مردم مبعوث نمود در حالی که هیچ کسی از نژاد عرب کتابی نمی خواند و ادعای پیامبری نمی کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را (به سوی حیات پاکیزه) سوق داد تا این که آنان را در موقعیت اصلی خودشان (اسلام) مستقر ساخت. آنان را به زندگی نجات بخش رسانید، تا این که کجی ها و ضعف آنان را مبدل به قدرت و استقامت نمود و احوال و اوضاع آنان را که متزلزل بود، محکم و قابل اطمینان ساخت.

فضل علی

(3) سوگند به خدا، من در انبوه جمعی بودم که به لشکریان کفر هجوم بردیم تا این که همه آنان مغلوب شدند و پشت گردانند. من ناتوان نشده ام و ترسی ندارم و این مسیری که امروز پیش گرفته ام، مانند همان مسیری است که برای پیروزی اسلام پیش گرفته بودم. قطعاً باطل را می شکافم و حق را از پهلوی آن بیرون می آورم.

سرزنش کسانی که بر او خروج کردند

(4) قریش از من چه می خواهد؟ سوگند به خدا، در آن هنگام که قریش در کفر غوطه ور بودند، با آنان به پیکار برخاستم و امروز هم که منحرف شده و فساد به راه انداخته اند، باز با آنان پیکار خواهم کرد. من همان شخصی هستم که دیروز رویارویشان بودم، و امروز هم در برابرشان ایستاده ام. سوگند به خدا، قریش هیچ تنفّری و عامل انتقامی از ما ندارد مگر این که خداوند ما را بر آنان برگزیده است و ما آنان را در میان خود راه دادیم. مثل قریش چنان است که شاعر گذشته گفته است:

سوگند به زندگی ام، طول زندگی تو آشامیدن شیر خالص در صبحگاه بود و خوراک تو، پوست کنده شده معیوبی بود که با کره مخلوط می کردی و ما بودیم که اعتلا بر تو بخشیدیم در حالی که مقامی نداشتی و ارتفاعات کوه و اراضی را به پیرامون تو کشیدیم. (دو بیت عربی را شارحین نهج البلاغه کاملاً توضیح نداده اند، معنایی را که برای دو بیت آوردیم، قطعی نیست، لذا تأمل بیشتری شود.)

34 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه را پس از فراغت از غائله خوارج در تحریک و بسیج نمودن مردم برای نبرد با اهل شام ایراد فرموده است.

در این خطبه اظهار انزجار از مردم نموده و آنان را برای پیش گرفتن راه درستی و رستگاری پند می دهد.

(1) اُف بر شما ای مردم! از خطاب و توییح بر شما خسته شده ام. آیا در برابر سرای آخرت و سعادت ابدی رضایت به زندگی دنیوی داده و به پذیرش ذلت به جای عزت دل خوش کرده اید؟! هنگامی که شما را برای جهاد با دشمنانتان می خوانم، چشمانتان از اضطراب به جولان می افتد، گویی که در سكرات مرگ غوطه ورید و در مستی ناهشیاری فرو رفته اید. راه فهم سخنان من بر شما بسته می شود و شما در حیرت و تردید می افتید. گویا دل هایتان مختل است و از تعقل باز مانده اید.

(2) من هرگز اطمینانی به شما ندارم. شما آن رکن محکم و پایدار نیستید که بتوان بر شما تکیه نمود. و چنان یاران و آشنایان عزیزی نیستید که احتیاجی را بر طرف بسازید. مثل شما مثل همان شترانی است که ساربانشان گم شده است و از هر طرف که جمع آوری شوند، از طرف دیگر پراکنده می گردند.

(3) سوگند به خدا، شما جنگ افروزان بدی هستید. فریب حيله گری ها را می خورید و خود چاره جویی نمی کنید. از نیروها و ابعاد شما کاسته می شود، ناراحت و خشمگین نمی گردید. دشمنان در پیرامون شما نخوابیده اند، ولی شما در غفلت غوطه ورید. سوگند به خدا، کسانی که به پستی و خواری تن دادند، مغلوب گشتند.

(4) قسم به پروردگار، گمان من درباره شما چنین است که اگر کارزار شدت بگیرد، و امواج مرگ طوفان ها پدید آورد، مانند سری که دو نیم شود، از فرزند ابیطالب دور خواهید گشت.

سوگند به خدا، آن مردی که دشمن را بر خود مسلط بسازد که گوشت او را بخورد و استخوانش را نرم کند و پوست او را بکند، چنین شخصی سخت زبون است و دل او که عضلات سینه اش آن را احاطه کرده است. ناتوان و درمانده است. تو اگر می خواهی چنین باش. اما من، سوگند به خدا، با قدرتی که به وسیله شمشیر بر پراندن تارک دشمن و قطع بازوها و پاهای او دارم، سلطه را به دست دشمن نخواهم داد. (این است وظیفه من) این تلاش و تکاپوی اختیاری من است و مشیت قاهره خداوندی کار خود را دارد.

طریق راستی

(6) ای مردم، حقی که من بر شما دارم و حقی شما بر من دارید. اما حق شما بر من:

خیرخواهی درباره شما و تنظیم و فراوان نمودن بیت المال برای تهیه معیشت سالم برای شما. و تصدی بر تعلیم شما که از جهل نجات پیدا کنید و تأدیب شما که علم (همه سطوح شخصیت) شما را بسازد. و اما حق من بر شما: وفا به بیعتی است که با من کرده اید و خیرخواهی در حضور و غیاب و پاسخ مثبت در آن هنگام که شما را بخوانم و اطاعت از من موقعی که به شما دستوری بدهم.

35

اشاره

35 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه را امیر المؤمنین علیه السلام پس از داستان حکمیت و رسیدن نتیجه کار دو حکم به او، فرموده است و در این خطبه خدا را در برابر آزمایشی که می کند، سپاسگزاری نموده و سبب ابتلاء را بیان می فرماید.

ستایش خداوند در بلاها

(1) سپاس خدا راست، اگر چه روزگار حادثه ای بسیار سنگین و رویدادی بزرگ را پیش آورده است و شهادت می دهم که معبودی جز خدای یگانه وجود ندارد. او بی شریک است و خدایی با او نیست و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، درود خدا بر او و اولاد او باد.

ص: 70

(2) پس از سپاس و ستایش خداوندی، (بدانید) که نافرمانی و سرپیچی از نصیحت ناصح مهربان و عالم تجربه دیده موجب حسرت می گردد و پشیمانی به دنبال می آورد. من دستور خود را درباره حکمیت به شما داده بودم و نظریه خود را صاف و روشن برای شما گفته بودم.

(3) اگر بنا بود امری از «قصیر» اطاعت شود! شما در برابر دستور و نظریه من امتناع ورزیدید، مانند امتناع مخالفان ستمکار و طرد کنندگان حقیقت و گنهکاران، تا جایی که انسان خیرخواه درباره خیرخواهی خود به تردید افتاد. و آتش زنه از بیرون آوردن شراره امتناع ورزید. مثل من و شما چنان شد که برادر هوازی (درید بن صمه) گفته است: (من دستور خود را در منعرج اللوی به شما گفتم و شما نصیحت مرا درك نکردید مگر روز بعد، که کار از کار گذشته بود).

36

36 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام * تهدید اهل نهر روان

(1) من شما را از به خاک افتادن در اثنای این نهر (یا پیچ گاه آن) و در زمین های هموار این گودی می ترسانم (که به خاک و خون درغلتید) بدون دلیل روشنی از پروردگارتان و نه با حجتی آشکار که با شما باشد. این دنیای فانی شما را به هلاکت انداخت و قضا و قدر الهی (که مقدماتش را خودتان آماده کرده اید) شما را در دام خود گرفته است. من شما را از این حکمیت نهی کرده بودم.

(2) شما مانند طردکنندگان کتاب الهی دستور مرا پشت سر انداختید و از عمل به آن امتناع ورزیدید، تا آن که مرا مجبور کردید که نظرم را با خواسته شما تطبیق دهم. و شما مردمی سبک مغز و غوطه ور در رؤیاهای احمقانه اید. من ای مردم بی اصل، هرگز قصد شر و افساد برای شما نداشتم و برای شما ضرری نخواسته ام.

37 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی است از آن حضرت که شبیه به خطبه است. در این سخن فضایل خود را پس از حادثه نهروان بیان می دارد.

(1) من قیام به وظیفه نمودم، در آن هنگام که دیگران ناتوان شدند و شکست خوردند. و از افق بالاتری نگریستم، در آن هنگام که دیگران سر در لاک خود فرو برده بودند. و سخن با صراحت گفتم، در آن هنگام که تردّد و اضطراب آنان را در خود فرو برده بود. و راهم را با نور الهی پیش گرفتم، در آن هنگام که آنان را کد گشته و متوقف بودند.

(2) در آن موقع صدای من از صدای همه آنان پایین تر بود و در سبقت (در خیر و صلاح جامعه) بالاتر از آنان بودم. من با عنان کمالات به پرواز درآمدم و وسیله سبقت در اختیار من بود. همانند آن کوه بودم که بادهای تندوز از متزلزل ساختن آن ناتوان و طوفان ها از برکندن آن عاجز است. هیچ کسی توانایی عیب جویی در من نداشت، و هیچ گوینده ای نمی توانست طعنی بر من وارد آورد.

(3) انسان ضعیف و خوار در نزد من عزیز است، تا حق او را برای او بگیرم، و انسان قوی در نزد من ضعیف است، تا حق دیگران را از او بگیرم. ما به قضای خداوندی رضایت داده و امر او را تسلیم به او نموده ایم. آیا گمان می کنی من به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندم؟! (4) سوگند به خدا، من اولین کسی هستم که او را تصدیق کرده ام. پس اولین کسی نخواهم بود که به او دروغی ببندم. سپس من در وضع خود نگریستم. اطاعتم از تکلیف الهی (که به وسیله پیامبر برای من ابلاغ شده بود) بر بیعت با دیگران و یا جنگ با آنان سبقت گرفته بود و پیمان دیگری در گردنم بود.

38 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام و از سخنان آن حضرت است که در آن علت این که شبهه، شبهه نامیده می شود و بیان حال مردم در شبهه بیان شده است.

(1) علت این که شبهه، شبهه نامیده شده است، این است که شبیه به حق است. اما اولیاء الله در موقعیت های شبهه ناك با روشنایی یقین حرکت می کنند و راهنمای آنان خود راه هدایت است.

(2) و اما دشمنان خدا در آن شبهه ها دعوت به گمراهی می کنند و راهنمای آنان نابینایی است. با ترس از مرگ، هیچ کسی از مرگ نجات پیدا نمی کند و با دوست داشتن بقا هیچ کسی پایدار نمی ماند.

39 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه را موقعی که از جنگ «نعمان بن بشیر» یاور معاویه در «عین التمر» اطلاع یافت، ایراد فرمود. در این خطبه عذر خود را آشکار نموده و مردم را به یاری خود تحریک می فرماید.

(1) من به مردمی مبتلا شده ام که اگر امر کنم، اطاعت نمی کنند، و اگر دعوت کنم، اجابت نمی کنند. ای مردمی که اصالت ندارید، برای یاری پروردگارتان در انتظار چه کسی و کدام روزی و چه حادثه ای نشسته اید؟!.

(2) آیا هیچ دینی وجود ندارد که شما را جمع کند و هیچ غیرتی ندارید که شما را بر هجوم به دشمنانتان تحریک کند و به هیجان در آورد؟ در میان شما فریادزنان می ایستم و شما را به عنوان پناه ندا می دهم. نه گفتاری را از من می شنوید و نه امری را از من اطاعت می کنید، تا آن گاه که حوادث عواقب وخیم خود را نشان می دهد.

(3) نه به وسیله شما انتقام خونی گرفته می شود و نه به کمک شما می توان به مقصودی نایل شد. شما را به کمک برادرانتان خواندم، مانند شتر خسته و بیمار صدا درآوردید و مانند شتر لاغر و مجروح از حرکت باز ایستادید. سپس سپاهی از شما که کوچک و مضطرب و ناتوان بود، به حرکت درآمد. گویی به طرف مرگ در حالی که می نگرند، رانده می شوند.

شریف رضی گفته است: سخن آن حضرت که می فرماید: «متذائب» به معنای اضطراب است، و مأخوذ از این جمله است که می گویند: «تذائب الريح» یعنی باد در وزیدن مضطرب شد. و گرگ را «ذئب» می گویند، از همین جهت است که در راه رفتن با اضطراب می رود.

40

40 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی است از آن حضرت درباره خوارچ، وقتی که گفتار آنان را شنید که می گفتند: «حکمی نیست مگر از آن خدا»

(1) فرمود: این يك سخن حق است که از آن باطل اراده شده است. بلی، حکمی نیست مگر از آن خدا، ولی اینان می گویند: زمامداری و ریاست نیست مگر از آن خدا. وجود حاکم و زمامدار برای مردم ضروری است، چه حاکم نیکوکار چه بدکار، که اگر زمامدار بد کار و منحرف باشد، شخص با ایمان در زمامداری او عمل صالح خود را انجام می دهد.

(2) و شخص کافر برای دنیايش برخوردار می گردد. تا روزگار زندگی مؤمن و کافر (روزگار یا زمامداری بدکار و منحرف) سپری شود و خداوند به وسیله زمامدار منحرف غنایم را جمع و به وسیله او جهاد با دشمن را به راه می اندازد و راه ها به وسیله او امن می گردد و به وسیله او حق ضعیف از قوی گرفته می شود، تا نیکوکار راحت شود و مردم از شرّ تبهکار در امان باشند.

(3) و در روایت دیگر وقتی که امیر المؤمنین علیه السلام فریاد تحکیم آنان (لا حکم الا لله) را شنید، فرمود:

در انتظار حکم خدا درباره شما هستم. فرمود: اما در زمامداری شخص صالح، انسان با تقوا به اعمال صالحه خود مشغول می شود و در زمامداری منحرف انسان شقی برخوردار می گردد، تا مدت زمامداریش به سر آید و مرگش فرارسد.

41

41 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه از حيله گری نهی فرموده و مردم را از آن برحذر می دارد.

(1) ای مردم، وفا همراه صدق است و من هیچ سپری نگهدارنده تر از وفا (یا صدق) نمی بینم و کسی که بداند سرنوشت نهایی حیات او چیست، مکر نمی کند و ما در زمانی به سر می بریم که اکثر مردمش مکر را هوشیاری تلقی کرده اند و نادانان این مکر پردازی را به مهارت در چاره جویی نسبت می دهند.

(2) اینان در چه وضعی هستند! خدا آنان را بکشد! انسان آگاه به دگرگونی ها و تغییرات امور راه حيله گری را می بیند، ولی در مقابل او از امر و نهی خداوندی مانعی برای ارتکاب به حيله گری وجود دارد و در نتیجه آن حيله گری را در عین حال که قدرت بر اعمال آن دارد، رها می کند و کسی که هیچ تأثر و اجتنابی در دین ندارد، فرصت را برای حيله گری غنیمت می شمارد.

42

42 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه مردم را از تبعیت از هوا و درازی آرزو در دنیا می ترساند.

(1) ای مردم، شدیدترین خوف و هراسی که درباره شما دارم برای دو چیز است:

پیروی از هوا و درازی آرزو. اما پیروی از هوا آدمی را از برخورداری از حق باز می دارد و درازی آرزو آخرت را به فراموشی می سپارد.

ص: 75

(2) هشیار باشید، دنیا به شتاب می‌گذرد و نمانده است از دنیا مگر ته مانده ای در کاسه، مانند آن ته مانده ای که کسی آن را در کاسه ریخته باشد، و بدانید که آخرت روی آورده است و برای هر يك از دنیا و آخرت فرزندان است (علاقمندان است). شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا مباشید، زیرا هر فرزندی در روز قیامت به پدرش ملحق خواهد گشت.

(3) حقیقت این است که امروز دوران عمل است و حسابی در کار نیست (حساب محسوسی دیده نمی‌شود) و فردا موقع حساب است و عملی در کار نیست.

شریف رضی می‌گوید: حذاء به معنای حرکت سریع و با شتاب است و بعضی از راویان این کلمه را جذاء نقل کرده اند.

43

43 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی است از آن حضرت، موقعی که یاران او پیشنهاد آمادگی برای نبرد با اهل شام نمودند، پس از فرستادن «جریر بن عبد الله بجلی» به سوی معاویه برای گرفتن بیعت به علی بن ابیطالب علیه السلام، و معاویه بیعت آن حضرت را نپذیرفت.

(1) آماده شدن من برای نبرد با اهل شام در حالی که جریر در نزد آنان است، بستن درهای حجت بر روی اهل شام است. و منصرف نمودن اهل شام از خیر، اگر خیر را بخواهد. ولی من برای مأموریت جریر وقتی را تعیین نموده ام که پس از سپری شدن آن مدت معین، در نزد معاویه و اهل شام توقف نخواهد کرد، مگر این که فریب بخورد، یا مرتکب معصیت گردد.

(2) نظر من در این موقع شکیبایی است. شما در چنین وضعی مدارا کنید و من در این حال از بسیج کردن شما کراهت دارم.

(3) من بینی و چشم این امر را زدم و پشت و روی آن را گرداندم (همه سطوح و ابعاد غائله شام و کاخ نشین آن را بررسی و تحقیق نمودم) در نتیجه، جز اختیار انتخاب میان دو موضوع ندیدم: یا نبرد با آن طغیانگر فرعون صفت و یا کفر به آنچه که محمد صلی الله علیه و آله آورده است. در گذشته برای امت اسلامی زمامداری بود که حوادثی را به وجود آورد و مردم را درباره خود به گفتگوی با هیجان وادار کرد.

سپس مردم با او عداوت ورزیدند و تغییرات دادند.

44

44 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی است از آن حضرت، در آن هنگام که «مصقله بن هبیره شیبانی» به طرف معاویه فرار کرد. وی اسرای «بنی ناجیه» را از عامل امیر المؤمنین خریده و آزاد کرده بود، وقتی که آن حضرت مال را از او مطالبه کرد، او خیانت نمود و به شام فرار کرد.

خدا مصقله را زشت و دور از خیر کناد! کار بزرگان را انجام داد و مانند بردگان فرار کرد. او مدح کننده خود را به سخن گفتن وادار نکرده ساکتش کرد، و توصیف کننده خود را تصدیق نکرده و سرکوب کرد. اگر توقف می کرد، آنچه را که به ناحق گرفته بود، از او می گرفتیم و انتظار افزایش و فراوانی مال حلال او را می کشیدیم.

45

اشاره

45 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخنان بخشی از يك خطبه طولانی است که در روز عید فطر ایراد فرموده است، و در این خطبه خدا را ستایش نموده و دنیا را توبیخ می نماید.

ستایش خداوند

(1) سپاس خدای راست که رحمتش مایوس شدنی نیست و نعمتش فراگیر و بخشایشش ناامید نشدنی و پرستشش تکبر نورزیدنی است. خداوندی که رحمت او زایل نمی شود و نعمتش مفقود نمی گردد.

ص: 77

(2) دنیا جایگاهی است که فنا بر آن مقدر و خروج از آن برای اهلیش اجباری گشته است.

این دنیا بر مذاق فرزندانش شیرین و بر خیره شونداگانش سبز و با طراوت است. این دنیا برای جوینده اش شتابان است، و بر دل نظاره کننده اش مخلوط کننده و فریبا.

(3) از این دنیا با بهترین زاد و توشه که اندوخته اید، کوچ کنید، و بیش از حد کافی از این دنیا نخواهید، و بیش از آنچه که برای معاش زندگی لازم است مجوید.

46

46 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی است از آن حضرت، در موقع تصمیم برای حرکت به شام. این دعایی است که امیر المؤمنین علیه السلام در آن هنگام که پای در رکاب می گذاشت، خوانده است.

پروردگارا، از مشقت سفر و رنج بازگشت از سفر و از این که با منظره زشت اهل و مال و فرزند روبرو شوم، بر تو پناه می برم. خداوندا، تویی یار سفر من و تویی ناظر و نگهدارنده دودمان من، و هیچ کسی جز تو توانایی این هر دو (یار سفر و نگهدارنده دودمان) را ندارد. زیرا کسی که همراه مسافر است، نمی تواند نگهدارنده دودمان و جانشین باشد و کسی که جانشین است، همراه مسافر نتواند بود.

سید رضی می گوید: ابتداء این سخن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است و امیر المؤمنین علیه السلام دنباله آن را با بلیغ ترین کلام و کاملترین خاتمه به پایان رسانده است. این تتمیم و تکمیل از «و لا یجمعهما» شروع می شود.

47

47 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی است از آن حضرت درباره کوفه

می بینم تو را ای کوفه، که مانند چرم بازار عکاظ زیر پای حوادث گسترده و در زیر پای رویدادهای سخت و مشقت بار مالیده شده ای و سوار وقایع اضطراب انگیز گشته ای و من قطعا می دانم که هیچ ستمکار جباری درباره تو بدی نخواست مگر این که او را به عامل مشغول کننده ای مبتلا نمودی و به وسیله قاتلی نشانه تیر کشنده اش ساختی.

48 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام خطبه ای است از آن حضرت که در هنگام حرکت به سوی شام ایراد فرموده است و گفته شده است: این خطبه را در موقعی که از کوفه برای حرکت به سوی صفین بیرون آمده بود، در نخيله ایراد فرموده است.

(1) سپاس خدای راست که هر وقت که شب وارد شود و تاریکی های خود را بگستراند و سپاس خدای راست هر وقت که ستاره ای بدرخشد و غروب کند و سپاس خدای راست که احسانش هرگز مفقود نمی گردد و بخشش و اکرامش برای عوض و پاداش نیست.

(2) پس از حمد و ثنای خداوندی، من پیش قراولان سپاهیان خود را فرستادم و به آنان دستور دادم مسیر خود را از کنار فرات بگیرند و در آن جا منتظر باشند تا آن گاه که دستور من به آنان برسد. نظر من این است که از این فرات بگذرم و به جمعیت اندکی از شما که در آن طرف فرات هستند برسم، کسانی که در کنار شط دجله ساکنند. و آنان را بسیج کنم تا با شما به سوی دشمن حرکت کنند و آنان را کمک نیروی شما قرار بدهم.

شریف رضی گفته است: که مقصود امیر المؤمنین علیه السلام از کلمه ملطاط سمت حرکتی است که به سپاهیان دستور داد آن سمت را بگیرند که کنار فرات بود و ملطاط به ساحل دریا نیز گفته می شود. اصل معنای این کلمه زمین هموار است و مقصود آن حضرت از نطفه آب فرات است و این جمله از عبارات شگفت انگیز است.

49 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی است از آن حضرت، و در این سخن بعضی از صفات ربوبی و علم الهی را بیان فرموده است.

(1) سپاس خدای راست که به همه امور مخفی دانا است و همه نشان ها و آثار آشکار به وجود او رهنما. ذات پاکش بر چشم بیننده برنیاید. نه دیده کسی که او را نمی بیند، نفی و انکارش را بتواند، و نه قلب کسی که به وجودش ادعان دارد، بتواند او را ببیند.

(2) مقام عالی او از هر چیزی بالاتر است. و نزدیکی او بر همهٔ اشیاء از همه چیز نزدیکتر، نه علؤ مقام ذات اقدسش او را از مخلوقاتش دور ساخته است و نه نزدیکی او موجب تساوی با کائنات گشته است. عقول بشری را از توصیف و تعریف صفتش آگاه ننموده و از معرفت لازم دربارهٔ وجود و آثار و نشان های آشکارش محجوب فرموده است. او خداوندی است که نمودها و آثار هستی بر اقرار قلبی منکرش شهادت می دهد. خداوند با عظمت تر است از تخیلات پوچ و بی اساس تشبیه کنندگانش و والاتر است از اوهام باطل منکرانش، عظمتی بس والا.

50

50 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی است از آن حضرت، در این سخن بیان فتنه هایی است که موجب ویرانی عالم می گردد.

(1) جز این نیست که ابتدای بروز آشوب ها و فتنه ها، هواهایی است که مورد تبعیت قرار می گیرند و احکامی است که بدعت گذاشته می شوند. در این فتنه ها (یا هواها و احکامی که به طور بدعت طرح شده اند) با کتاب خدا مخالفت می شود و مردانی از مردان دیگر بر مبنایی غیر از دین خداوندی تبعیت می کنند.

(2) اگر باطل از در آمیختن با حق تفکیک و خالص شود، بر حق جویان پوشیده نمی ماند. و اگر حق از پوشش ها و آمیزش با باطل تفکیک و خالص شود، زبان های مردم معاند از قیل و قال دربارهٔ حق بریده می شود. ولی مشتی از حق و مشتی از باطل را می گیرند به طوری که در هم مخلوط می شوند. در این موقع است که شیطان بر پیروان خود مسلط می گردد و کسانی که از طرف خداوندی سابقهٔ نیکو به آنان داده شده است، نجات پیدا می کنند.

ص: 80

51 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام آن حضرت این خطبه را در آن هنگام فرموده است که یاران معاویه در صفین بر شط فرات مسلط شده بودند و سپاهیان علی علیه السلام را از آن آب ممنوع ساختند.

(1) آنان شما را به میدان نبرد طلبیده اند، یا به ذلت و خواری و از دست دادن موقعیت حیات خود تن در دهید، یا شمشیرها را از خون های آن نابکاران سیراب کنید، تا از آب سیراب شوید.

(2) مرگ و نابودی شما در آن زندگی است که از دشمن شکست بخورید و ذلیل شوید. زندگی فنا ناپذیر شما در آن مرگی است که با پیروزی بر دشمن از این جهان رخت بر بندید.

(3) آگاه باشید که معاویه مشتی گمراه منحرف را به دنبال خود انداخته و خبر واقعیات را بر آنان تاریک و مبهم ساخته است، تا آن جا که گلوهای خود را آماج تیر مرگ نموده اند.

اشاره

52 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام خطبه ای است از آن حضرت که مردم را به زهد ورزیدن در دنیا تشویق فرموده و پاداش خداوندی را بر پارسایان و نعمت های خداوندی را که به مخلوقاتش عطا نموده است بیان می دارد.

اشاره

(1) آگاه باشید، استمرار حیات دنیا هر لحظه ای قطع می شود و به گذشته می خزد و انقراض لحظات خود را اعلام می دارد و حقیقت اصلی آن که در پشت پرده است، ناشناخته می باشد (و یا آنچه که از دنیا خوشایند است، ناخوشایند می گردد). دنیا با سرعت شدید پشت به زندگان می نماید و ساکنان خود را به سوی فنا دفع می کند و همسایگانش را با آهنگ مرگ می راند. دنیا شیرینی خود را تلخ و صافی خود را تیره ساخته است.

(2) از این دنیا چیزی نمانده است، جز ته مانده‌آبی در ظرف دستشویی، یا چیزی جز جرعه‌آبی اندک که اگر تشنه‌ای آن را بمکد، سیراب نشود. ای بندگان خدا، تصمیم به کوچ از این دنیا بگیرید که فنا سرنوشت همه مردم آن است. و آرزوی بی اساس در این دنیا شما را مغلوب نسازد و کشتش زمان برای شما طولانی تلقی نگردد.

ثواب پارسایان

(3) سوگند به خدا، اگر مانند شتر بچه گم کرده بنالید و چونان کبوتری که یار مأنوس خود را از دست داده است، زاری کنید و مانند تارکان دنیا از خوف و خشیت فریاد برآورید و از اموال و فرزندان خود دل کنده برای طلب اعتلای منزلت و تقرب به بارگاه ربوبی، یا برای بخشوده شدن گناهی که کتاب های الهی آن را شمرده و رسولانش آن را حفظ کرده اند رو به خدا بروید، در برابر آن پاداشی که از خدا برای شما امید داریم و در برابر کیفر و عقابی که از آن بر شما می ترسم، اندک خواهد بود.

نعمت های خداوند

(4) و سوگند به خدا، اگر دل های شما ذوب شود و چشمان شما به جهت رغبت به لطف او یا به جهت بیم از عذاب او (به جای اشک) خون بریزد، سپس به مقدار بقاء دنیا در این دنیا عمر کنید، اعمال شما شایستگی برابری با نعمت های عظیم خداوند و هدایتی را که برای برخوردارى از ایمان به شما عنایت فرموده است، نخواهد داشت.

53 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در خطبه ای از آن حضرت درباره توصیف مشخصات قربانی آمده است

از جمله تمامیت شرایط قربانی بلندی و استقامت گوش آن و سالم بودن چشم آن است. پس اگر گوش و چشم قربانی سالم باشد، قربانی سالم و کامل است و اگر شاخ قربانی شکسته باشد و پای خود را به قربانگاه بکشد، کفایت می کند.

سید شریف رضی می گوید: منسک در این جا به معنای قربانگاه است.

54 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در این خطبه یاران خود را که در جنگ صفین مانع از نبرد با شامیان می گشتند، توصیف می فرماید

(1) مردم برای بیعت با من چنان ازدحام کردند که گویی مانند شتران تشنه در روز ورود به آب یکدیگر را می کوبند. شترانی تشنه که ساربانان آنان را به حال خود گذاشته و افسارهای آنان را رها ساخته باشد. تا آن جایی که گمان کردم مردم مرا خواهند کشت، یا بعضی از آنان بعضی دیگر را از پای در خواهند آورد.

(2) من این امر زمامداری را پشت و رو کردم، تا آن جا که تفکر در این موضوع خواب را از چشمانم منع کرد. هیچ چاره ای که برای من امکان داشت، نیافتم مگر این که یا با آن تبهکاران به نبرد برخیزم، یا آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله آورده است، منکر شوم. برای من گلاویزی جنگ و کارزار آسانتر است از گلاویزی با کیفر الهی بود و مرگ و شکست دنیا برای من از مرگ و سقوط در سرای آخرت آسانتر بود.

55 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام آن حضرت این سخنان را در آن موقع که در اجازه دادن برای آغاز کردن جنگ در صفین تأخیر نمود، فرموده است.

(1) این که می گوئید: همه این تأخیر در شروع جنگ برای احساس ناگواری مرگ است (به خطا رفته اید)، زیرا سوگند به خدا، هیچ باکی از آن ندارم که من به سوی مرگ بروم یا مرگ به سراغ من بیاید.

(2) و اما این که می گوئید: تأخیر در اقدام به نبرد ناشی از تردیدی است که درباره اهل شام دارم! سوگند به خدا، هیچ روزی جنگ را به تأخیر نینداختم، مگر به امید این که گروهی از مردم (فریب خورده) به من ملحق و به وسیله من هدایت شوند و با آن بینایی ضعیفی که دارند از روشنایی من بهره ور شوند. این (تأخیر در شروع جنگ که چنین نتیجه الهی را در بر داشته باشد) برای من محبوبتر از آن است که آن فریب خوردگان را در ضلالتی که غوطه ورنند، نابود بسازم، اگر چه در سرنوشت و مقصد نهایی با گناهان خود دمساز شوند.

56 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این سخن، اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را توصیف می فرماید و این سخن را در روز صفین موقعی که مردم را به صلح دستور داد فرموده است.

(1) ما در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را می کشتیم و این جنگ و کشتار با نزدیکترین اشخاص به ما، جز بر ایمان و تسلیم و حرکت ما در راه روشن و بردباری ما در برابر نیش های دردآگین و کوشش ما در جهاد با دشمن نمی افزود.

(2) در آن زمان مردی از ما و مردی از دشمن ما مانند دو نر (جنگی) سخت با یکدیگر گلاویز می گشتند، در حالی که از خود بی خود شده بودند، تا کدام يك از آن دو، کاسه مرگ را بر دیگری بچشانند. گاهی دشمن از ما ضربه می خورد و گاهی دیگر ما از دشمن ضربه می خوردیم. وقتی که خداوند صدق و خلوص ما را دید، دشمن ما را به ذلت و خواری نشانید و پیروزی را بر ما فرستاد.

(3) تا آن گاه که اسلام مانند شتری که گردن بر زمین بنهد و حالت تسلیم به خود بگیرد، استقرار یافت و در جایگاه های خود (عقول و دل های مسلمانان) جایگیر شد. سوگند به زندگیم، اگر ما در آن زمان وضع امروزی شما را داشتیم، ستونی برای دین قایم نمی گشت و برای ایمان شاخه ای سبز نمی گشت و سوگند به خدا، از این تقصیر در انجام وظیفه به جای شیر خون خواهید دوشید و در دنبالش ندامتی (بی فایده) است.

57

57 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی است از آن حضرت در توصیف مردی پلید، سپس بیانی در فضیلت خود

(1) پس از حمد و سپاس خداوندی، در میان شما پس از من مردی گلوگشاد و شکم برآمده ای قد علم خواهد کرد که هر چه را که پیدا کند خواهد خورد و هر چه را که پیدا نکند جستجو خواهد نمود. او را بکشید! و هرگز او را نخواهید کشت. او شما را به دشنام دادن به من و بیزاری از من دستور خواهد داد.

(2) (در صورت اجبار) به من دشنام بدهید، زیرا دشنام به من، مرا پاك می کند و برای شما موجب رهایی است. ولی اگر تبری و بیزاری از من را بر شما عرضه کند، از من تبری مجوید، زیرا من بر فطرت پاك اسلام متولد شده ام و پیش از همه به ایمان و هجرت نایل گشته ام.

ص: 85

58 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام آن حضرت این سخن را در موقعی فرموده است که خوارج از حکومت امیر المؤمنین علیه السلام کناره گیری نمودند و فریاد زدند: «حکمی نیست جز از آن خدا.»

(1) طوفان مرگزیای شما را بگیرد و داستان نگویی از شما در روی زمین نماند! آیا بعد از ایمانم به خدا و جهادی که در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده ام، به کفر خود شهادت بدهم!! اگر چنین شهادتی بدهم، گمراه شده و از هدایت شدگان نخواهم بود.

(2) بروید به سوی بدترین سرنوشت و عقبگرد کنید و برگردید (به جاهلیت حیوانی خود). بدانید پس از من يك ذلت و خواری فراگیر شما را احاطه خواهد کرد و شمشیری بران به دیدارتان خواهد آمد و استبدادی که ستمگران آن را در میان شما سنت اتخاذ خواهند کرد، به سراغتان خواهد آمد.

شریف رضی گفته است: این که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «و لا بقی منکم آبر» به سه شکل نقل می شود: یکی - همان طور که ما نقل کردیم «آبر» با راء به معنای اصلاح کننده نخل. دوم - «آثر» به معنای گوینده حدیث و حکایت کننده آن و این بهترین وجهی است در نظر من که نقل می شود. مانند این است که آن حضرت می گوید: «خبر دهنده ای از شما باقی نماند» سوم - «آبز» با زای نقطه دار به معنای جهنده و آبز به هلاک شونده نیز گفته می شود.

59 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخن را در هنگام تصمیم به جنگ خوارج، موقعی که به آن حضرت گفتند: خوارج از پل نهروان عبور کرده اند، فرموده است.

جایگاه هلاکت آنان نزد آب نهروان است سوگند به خدا از این مهلکه از آنان ده نفر رها نخواهد گشت و از شما ده نفر کشته نخواهد شد.

شریف رضی می گوید: مقصود آن حضرت از نطفه، آب نهر است و از نظر کنایه کلمه نطفه فصیح تر از آب است، اگرچه آب نهر بسیار و انبوه تر است و ما به این مطلب در گذشته در مورد مسأله ای شبیه همین مطلب اشاره کرده ایم.

60 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام هنگامی که همه خوارج کشته شدند، به آن حضرت گفته شد که یا امیر المؤمنین، همه خوارج کشته شدند.

فرمود، نه هرگز، سوگند به خدا از آنان نطفه‌هایی در پشت مردان و ارحام زنان وجود دارند. هر موقعی که از آنان شاخی بروز کرد، بریده می‌شود، تا این که آخرین افراد آنان دزدانی لخت‌کننده مردم می‌شوند.

61 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

پس از من با خوارج نجنگید، زیرا کسی که حق را بجوید و به خطا رود، مانند کسی نیست که خطا را بجوید و آن را دریابد.

سید شریف: یعنی معاویه و یارانش

62 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در آن هنگام که آن حضرت را از غافلگیر شدن برای قتل او هشدار دادند

(چنین فرمود:) قطعاً برای من از جانب خدا سپری است محکم. هنگامی که آخرین روز زندگی من فرا برسد، آن سپر از من باز و برکنار می‌گردد و مرا به دست مرگ می‌سپارد. در این هنگام نه تیر به خطا می‌رود و نه جراحت بهبود می‌یابد.

ص: 87

63 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام خطبه ای است که آن حضرت در آن مردم را از فتنه های دنیا بر حذر می دارد.

(1) آگاه باشید، دنیا جایگاهی است که نمی توان از عذاب و مجازات گناهان و فتنه ها و شرارت ها و شرورش سالم و در امان بود، مگر در خود همین دنیا و از هیچ رویدادی که در طبیعت این دنیا است، نمی توان نجات پیدا کرد.

(2) مردم در این دنیا با فتنه ها آزمایش می شوند. آنچه که از این دنیا برای این دنیا گرفته اند، از دستشان گرفته خواهد شد و سپس درباره هر چه گرفته اند، محاسبه خواهند شد و آنچه که از این دنیا برای غیر دنیا (آخرت) گرفته اند، رو به سوی آن رفته و در آن اندوخته خود اقامت خواهند نمود.

(3) این دنیا در نظر کسانی که دارای خرد هستند، مانند سایه در حال برگشت است، در همان هنگام که آن را در حال گسترش می بینی، رو به جمع شدن و زوال است و در همان هنگام که آن را رو به افزایش می بینی، رو به نقص و کاهش است.

64 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام خطبه ای است از آن حضرت در پیشدستی به اعمال صالحه.

(1) ای بندگان خدا، برای خدا تقوا بورزید و با اعمال خود به سرانجام حیات (که دست شما را از کار قطع خواهد کرد) سبقت بجویید. و آنچه را که برای شما پایدار خواهد ماند، در برابر آنچه که از شما جدا و رو به فنا خواهد رفت، بخرید.

(2) آماده کوچ شوید که شما برای حرکت به آینده ای (که زندگی شما را خاتمه خواهد داد) سخت تحریک می شوید. ای بندگان خدا، برای چشم بستن از این دنیا خود را مهیا کنید که مرگ بر شما سایه انداخته است. انسان هایی باشید که فریاد هشدار بر آنان زده شده و آنان بیدار گشته اند. و این حقیقت را فهمیده اند که دنیا جایگاه ابدی برای آنان نیست و به همین جهت زندگی دنیوی را از هم اکنون به مقدمه حیات ابدی تبدیل کرده اند. زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و به حال خود رها نکرده است.

(3) و میان هر يك از شما و بهشت یا دوزخ فاصله ای جز مرگ وجود ندارد که از راه می رسد (و آن فاصله از بین می رود). پایان مدت زندگی آدمی که گذشت لحظات از آن می کاهد و مرور ساعت ها آن را نابود می سازد، سزاوار کوتاهی است. و آن اجل پوشیده از چشم که جریان روز و شب آن را به سوی انسان می راند، در بازگرداندن انسان به جایگاه اصلی او شایسته سرعت است. و آن سرنوشت نهایی که یارستگاری را با خود خواهد آورد و یا تباهی و شقاوت را، سزاوار آماده کردن بهترین وسایل برای سعادت است.

(4) پس در این زندگانی آنچه را که به وسیله آن در فردای این روزهای زودگذر، نفس خود را به موقعیت مطلوب موفق خواهید نمود، به دست بیاورید. آری، آن بنده ای که تقوا به پروردگارش ورزید، از اندرز به خود بهره مند شد و خیر خواه خویشتن گشت و توبه و بازگشت به سوی خدایش را پیش انداخت و به شهوتش پیروز گشت. زیرا اجل آدمی از او پوشیده و آرزویش فریبنده و شیطان آماده اغوای او است، که معصیت را برای او می آراید تا مرتکبش گردد، و توبه را به حالت آرزو در درونش در می آورد تا آن را به تأخیر بیندازد.

(5) در آن هنگام که مرگ بر او تاختن بگیرد، درباره آن مرگ غافل تر از همه چیز است. چه حسرت و تأسف دردناکی که سراغ غوطه ور در غفلت را خواهد گرفت! عمر بر باد رفته اش حجتی بر ضرر او خواهد بود و پایان روزگارش به شقاوت خواهد رسید. از خداوند سبحان مسألت می داریم که ما و شما را از آن گروه قرار بدهد که نعمت های این دنیا او را در کاموری های طغیانگرانه فرو نمی برد، و هیچ هدفی او را در اطاعت پروردگارش مقصّر نمی سازد. و پس از مرگ هیچ ندامت و اندوهی وجودش را فرا نگیرد.

65 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه مباحثی لطیف از علم الهی آمده است.

(1) ستایش خدای راست که حالی از او به حال دیگرش سبقت نگرفته است، تا برای وجود و یا حال او آغازی پیش از پایش بوده باشد. و برای او ظاهری باشد پیش از آن که باطنی گردد. هر چه که غیر از آن ذات اقدس واحد نامیده شود، کم است و هر عزیزی جز او محقر و هر نیرومندی غیر از او ناتوان است.

(2) و هر مالکی سوای او مملوک، و هر عالمی جز او فراگیرنده که احتیاج به آموزش دارد. و هر قدرتمندی غیر از او، گاهی توانا و گاهی عاجز، و هر شنونده ای جز او از شنیدن صداهای لطیف کر، که در برابر صداهای قوی به اختلال شنوایی دچار می گردد. هر کسی غیر از او محروم از شنیدن صداهایی است که در فاصله دور به وجود می آید. هر بیننده ای جز او از دیدن رنگ های مخفی و اجسام لطیف و کوچکتر نابینا است. هر موجودی آشکار جز او، غیر باطن است و هر موجود باطنی غیر از او، غیر ظاهر.

(3) مخلوقات را نه برای شدت دادن به سلطه و اقتدار خود آفرید و نه به جهت بیم از حوادث کمین گرفته زمان و نه برای کمک جویی در برابر مخالفی که قد مخالفت با او برافراخته باشد. و نه برای به دست آوردن قدرت برای پیکار با شریک پر نخوت به کثرت نیرو و ضد گردنکشی که با اعتلاجویی رویاروی او ایستاده باشد.

(4) آنچه که از فرمان خلقت او پای به عرصه وجود نهاده است، مخلوقاتی تحت نظاره و سلطه اویند و بندگانی هستند ناتوان. خداوند سبحان در اشیاء حلول نکرده است تا گفته شود: خدا درون آن اشیاء است. و دور از آن اشیاء نیست که گفته شود: خدا از آن ها جدا و مجزا است.

(5) آفرینش آنچه که اقدام به خلقت آن نموده و تدبیر آنچه که به وجود آورده است، سنگینی و خستگی برای او نداشته و ناتوانی از ایجاد کائنات و به راه انداختن آن او را متوقف نساخته است و در اجرای قضا و گستردن نقشه هستی، اشتباهی بر او وارد نگشته است. بلکه کار او قضایی است متقن و علمی است محکم و امری است قطعی. خداوندی که مورد امید و آرزوی بندگان فرو رفته در عذاب و نکبت ها است و مورد بیم و هراس غوطه وران در نعمت ها.

66

66 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه در تعلیم جنگ و کارزار است و مشهور است

که این خطبه را در «لیلة الهیر» یا نخستین دیدار سپاهیان شام در صیفین فرموده است.

(1) ای گروه های سپاه مسلمین، خشیت خداوندی را شعار خود قرار بدهید و لباس آرامش بر خود پوشید و دندان ها روی هم بفشارید، زیرا فشار دندان ها روی هم شمشیر دشمن را در تارك از اثر می اندازد.

(2) و لباس جنگی (زره) را در بدن خود تکمیل نمایید و شمشیرها را پیش از کشیدن در غلاف های خود حرکت بدهید و نگاهتان از گوشه چشم باشد و نیزه و شمشیر را از راست و چپ بر دشمن بزنید و با لبه شمشیر ضربه وارد کنید و شمشیرها را با قدم های پیشرو به دشمن برسانید.

(3) و بدانید که کار شما در دیدگاه خداوندی است و شما با پسر عموی پیامبر در حرکت و تلاش هستید. حمله را تکرار و از فرار شرم کنید، زیرا فرار از جهاد ننگ برای نسل های آینده شما و آتشی است در روز حساب. و به رها کردن روح از کالبدتان رضایت دهید و دلخوش باشید و سبکبال به سوی مرگ حرکت نمایید.

ص: 91

(4) و بر شما باد توجه به این جایگاه انبوه متراکم سپاه دشمن و چادرهای مستحکم به وسیله طناب. بزیند وسط و متن آن خیمه را که شیطان در جانبی از آن کمین گرفته، و برای جستن به پیش، دستی به پیش و برای فرار، پایی به عقب گرفته است برای مقاومت و قصد شکستن دشمن هر چه سخت تر قصد پافشاری کنید، تا نور پر فروغ ملکوتی بر شما بتابد و شما یید انسان های برتر، و خدا با شما است و پادش اعمال شما را هرگز کم نخواهد کرد.

67

67 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

گفته اند: وقتی که اخبار سقیفه پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به آن حضرت رسید، فرمود:

انصار چه گفتند؟ خبر دادند که انصار گفتند: امیری از ما و امیری از شما باشد. آن حضرت فرمود:

(1) آیا به گروه انصار این طور استدلال و احتجاج نکردید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وصیت فرموده است که به نیکوکار انصار نیکی شود و از بدکارشان اغماض گردد؟ به آن حضرت گفتند: در این توصیه چه حجتی بر انصار وجود دارد؟ (2) آن حضرت فرمود: اگر زمامداری از آنان بود، وصیت درباره آنان نمی فرمود.

سپس فرمود: قریش چه گفت؟ به آن حضرت گفتند: قریش احتجاج و استدلال به این کرد که آنان شاخه هایی از درخت پیامبرند. حضرت فرمود: به درخت احتجاج کردند و میوه آن را ضایع و تباه نمودند.

ص: 92

68 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی است از آن حضرت هنگامی که مصر را به «محمد بن ابی بکر» واگذار فرمود و در مصر آشوبی بر پا شد و محمد کشته شد.

من می خواستم ولایت مصر را به هاشم بن عتبه واگذار کنم. اگر او را والی مصر کرده بودم، میدان را بر دشمنان کامجو خالی نمی کرد و فرصتی به آنان نمی داد.

سرزندی بر محمد بن ابی بکر نیست. او محبوب من بود من او را پرورده بودم.

69 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی است از آن حضرت که در سرزنش بعضی از یارانش فرموده است.

(1) ای مردم سست عنصر، چقدر و تا کی با شما مدارا کنم، آنچنان که با شترهایی که کوهان آنان کوفته شده مدارا می شود و آنچنان که با لباس های کهنه و پوسیده رفتار می شود که از هر طرف دوخته شود، از طرف دیگر دریده گردد.

(2) هر گاه که گروهی از سپاهیان شام به شما روی می آورد، هر مردی از شما در خانه خود را می بندد و مانند سوسمار به لانه خود می خزد و مانند کفتار به آشیانه اش می رود.

(3) سوگند به خدا، ذلیل شد کسی که شما به یاری او برخاستید. کسی که به وسیله شما تیر به دشمنش بیندازد، با تیر شکسته و بی پیکان با دشمن رویاروی شده است. سوگند به خدا، شما در صحنه میدان های آرام انبوه می نمایید، ولی در زیر پرچم های برافراشته در کارزار ذوب می شوید و اندک می گردید و من آنچه را که شما را اصلاح و کجی هایتان را راست می کند، می دانم.

(4) ولی هرگز با افساد خویشتن شما را اصلاح نخواهم کرد. خدا روی شما را خوار و پست و حظ و نصیب شما را تباه گرداند! آنچنان که باطل را می شناسید، آشنایی با حق ندارید و آنچنان که حق را از بین می برید، باطل را محو و نابود نمی سازید.

70

70 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در سحرگاه روزی که ضربت شهادت بر تارك مبارکش زده شد: فرموده است:

نشسته بودم که چشمم اختیار از دستم ربود و در رؤیا فرو رفتم. رسول خدا بر من ظاهر گشت و عرض کردم: ای پیامبر خدا، از امت تو چه کجی ها و خصومت و لجاجت ها دیده ام. پیامبر فرمود: بر آنان نفرین کن. گفتم: خداوندا، بهتر از آنان را به جای آنان به من عنایت فرما و برای آنان به جای من شری را جانشین بساز.

شریف رضی گفته است: مقصود امیر المؤمنین علیه السّلام از «اود» کجی و از «لد» خصومت است. و این از فصیح ترین سخنان است.

71

71 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام خطبه ای است از آن حضرت در سرزنش اهل عراق و در این خطبه آنان را به ترك جهاد و یاری که نزدیک بود کار صفین را تمام کند، سرزنش می نماید و پاسخ تهمت دروغ را (که با کمال وقاحت به آن حضرت می زدند) می فرماید.

(1) پس از حمد و سپاس خداوندی، ای اهل عراق شما مانند آن زن آستن هستید که جنین خود را حمل کند و هنگامی که دوران بارداری او به پایان برسد، کودک مرده ای بزاید و سرپرست او بمیرد و دوران بیوگیش طولانی گردد و دورترین خویشاوندانش او را در اختیار بگیرد.

ص: 94

(2) آگاه باشید، سوگند به خدا، من از روی اختیار به سوی شما نیامدم، بلکه به طرف شما رانده شدم. به من خبر رسیده است که می گوید: علی دروغ می گوید، خدا نابودتان کند! من به چه کسی دروغ بگویم؟ (3) به خدا؟! من اولین کسی هستم که به خدا ایمان آورده ام. یا به پیغمبرش؟! من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کرده ام. نه هرگز، سوگند به خدا. (من دروغ نمی گویم) ولی سخنانی که می گویم، از لهجه پیامبری است که شما از آن غایب بودید و از شایستگان آن گونه سخنان نبودید. مادر آن مدعی به ماتمش بنشیند.

(4) من معرفت و حکمت را بدون توقع قیمت و پاداش برای او در پیمانۀ درونش می ریزم، اگر ظرفیت داشته باشد. و شما در آینده خبر و نتیجه آن واقعیت ها را که به شما خبر داده ام و گمان های فاسد خود را خواهید دانست.

72

اشاره

72 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام آن حضرت در این خطبه درود به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به مردم تعلیم می دهد و در این خطبه بیانی است از صفات خداوند سبحان و صفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دعا برای او.

صفات خداوند

(2) خداوند، ای گسترده و رهاکننده گسترده ها (برای کار خود) و ای برپا دارنده آسمان های بلند و ای آفریننده دل ها - چه شقی و چه سعید - بر فطرت اصلی خود.

صفات پیامبر

درودهای شریف و برکات فزاینده خود را بر بنده و رسول محمد صلی الله علیه و آله بفرست که پایان دهنده گذشته است و گشاینده گره های پیچیده، پیامبری که حق را بر مبنای حق اعلان نمود.

ص: 95

(3) و جوشش ها و غلیان باطل ها را دفع و خاموش، و هیبت شدید و حملات گمراهی ها را محو و نابود ساخت. رسالتی را که بر عهده گرفت، با کمال قدرت پیش برد. به امر تو قیام کرد و در راه تحصیل رضای تو برشتافت. در تکاپو به پیش هرگز عقب نشست و در هیچ تصمیمی سستی نوزید.

(4) او بود دریافت کننده وحی الهی و نگهدارنده عهد ربّانی و حرکت کننده در مسیر اجرای دستور تو، تا آن گاه که نور الهی را ابلاغ و در پهنه هستی منتشر ساخت که جویندگان انوار خداوندی را به مقصدشان نایل ساخت و راه را بر گمشده در تاریکی های جاهلیت روشن نمود. هم به وسیله او بود که دل های فرو رفته در فتنه ها و گناهان هدایت گشت. پیامبری عزیز که پرچم ها و علایم رهنما را برپا داشت. و احکام نورانی خداوندی را ابلاغ و اجراء فرمود. او (بر حقایق و اسرار) امین و نگهبان علم مخفی تو بود و شاهد تو در روز حساب و مبعوث بر حق از طرف تو و فرستاده تو به سوی خلق.

دعا برای پیامبر صلی الله علیه و آله

(5) بارالها، عرصه وسیعی از سایه بی کرات را بر او بگستران و پاداشی از خیر فراوان از فضل و احسانت بر او عنایت فرما. خداوندا، بنایی را که (او برای نجات انسان ها) نهاده است، از همه بناهای بنیان گذاران بلندتر بدار. (یا در دیار ابدیت منزلت و مقام او را بالاتر از همه منزلت ها و مقامات بفرما). و مقام او را در پیشگاهت عزیز و مکرم فرما و نوری را که بر آن وجود پاک عنایت فرموده ای، تکمیل نما.

(6) و او را در برابر برانگیختنش (برای رسالت عظمی، پاداش لطف فرما و) شهادتش را مقبول و گفتارش را مورد رضایت و منطقتش را دادگرانه و سخنش را جداکننده حق از باطل قرار بده. پروردگارا، میان ما و او را در زندگی خوش و قرارگاه نعمت و بر آورده شدن آرزوهای مطلوب و خواسته های لذت بار و راحتی آسایش و نهایت آرامش و ارمغان های کرامتت جمع فرما.

73 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام این سخن را دربارهٔ مروان بن الحکم در بصره فرموده است.

(1) (گفته اند: مروان بن حکم در روز جمل اسیر گرفته شد. مروان از امام حسن و امام حسین علیهما السّلام دربارهٔ نجات خود از امیر المؤمنین علیه السّلام شفاعت خواست و گفتگو کردند. آن حضرت رهایش ساخت. آن دو امام به امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کردند: یا امیر المؤمنین، اجازه می فرمایید: مروان با شما بیعت کند؟) امیر المؤمنین فرمود:

(2) مگر او پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرده بود؟! برای من احتیاجی در بیعت او نیست. دست این نابکار دست یهودی است. اگر با دستش با من بیعت کند، به وسیله مقعدش حيله گری به راه می اندازد. بدانید که برای او ریاستی در پیش است به مقدار زمانی که سگ بینی خود را بلیسد و او است پدر چهار رییس، و امت اسلامی از او و فرزندانش روز سرخی خواهد دید.

74 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام این خطبه را در موقعی فرموده است که شورا تصمیم به بیعت با عثمان گرفته بود.

شما دانسته اید که من به این خلافت از همه شایسته ترم. و سوگند به خدا، من به تصمیم شما تسلیم خواهم شد، مادامی که امور مسلمانان سالم بماند و ظلم و جور در امور مسلمانان روی ندهد، مگر فقط برای من. این تحمل و شکیبایی به امید پاداش و فضل الهی و اعراض از آن آرایش ظاهری و پیرایش صوری خلافت است که شما دربارهٔ آن به رقابت افتاده اید.

75 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام سخنی است از آن حضرت هنگامی که اطلاع پیدا کرد که بنی امیه آن حضرت را به شرکت در خون عثمان متهم می کنند.

آیا علم بنی امیه درباره من آنان را از متهم ساختن من باز نمی دارد؟ آیا سرگذشت من موجب نمی شود که مردم نادان از تهمت زدن به من خودداری کنند؟ البته پندی که خدا به آنان داده است، از زبان من بلیغ تر و رساتر است. منم خصم احتجاج کننده بر آن مردم منحرف که از دین خارج شدند. و با کسانی که بیعت شکسته اند و در دین به تردید افتاده اند، خصومت می ورزم. همه امثال بر کتاب خداوندی عرضه می شوند و بندگان به آنچه که در سینه هایشان بروز می کند، مجازات و یا پاداش داده می شوند.

76 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام خطبه ای است از آن حضرت در تحریک بر عمل صالح

(1) خدا رحمت کند مردی را که حکمی را شنید، آن را فرا گرفت و پذیرفت، و به سوی رشد و کمال دعوت شد، دعوت را پذیرفت و به رشد و کمال نزدیک گشت، و دامن مربی هدایت کننده ای را گرفت و رستگار شد. پروردگارش را در نظر گرفت و از گناهش در هراس افتاد.

(2) با اخلاص در عمل و نیت پیش رفت و عمل صالح انجام داد و ذخیره سودمند اندوخت و از امور ممنوعه اجتناب ورزید. و هدفی را برای خود تعیین نمود و پاداشی احراز کرد. با هوایش به مبارزه برخاست و آرزویش را تکذیب کرد.

(3) بردباری را مرکب نجاتش قرار داد و تقوا را توشه پس از مرگش ساخت. راه روشنی را پیش گرفت و طریق واضح و آشکاری را ملتزم گشت. زندگی را با امکاناتش غنیمت شمرد. و به آن روز واپسین که به سراغش خواهد آمد، پیشدستی نمود و زادراهی از عمل خود برداشت.

77 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخن را موقعی فرموده است که «سعید بن العاص» آن حضرت را از حقیقت ممنوع نمود.

بنی امیه ارثی را که من از محمد صلی الله علیه و آله دارم، کم کم به من می دهند. و سوگند به خدا، اگر برای آنان زنده بمانم، آنان را از مقامی که غاصبانه به دست گرفته اند، ساقط و بر کنار می کنم، چنان که قصاب گوشت خاك آلوده را از دیگر گوشت های تمیز جدا می کند.

شریف رضی می گوید: دو کلمه آخر این سخن (الوذام التربة) «التراب الودمة» هم روایت شده است. شریف رضی می گوید: معنای این که آن حضرت می فرماید: لیفوقونی یعنی از مال اندکی می دهند مانند مقدار شیری که يك بار از شتر دوشیده شود و الوذام جمع و ذمه است و آن عبارت است از قطعه ای از شکمبه یا جگر که در خاك می افتد و آلوده می شود و در نتیجه از سایر گوشت ها کنار گذاشته می شود.

78 دعایی است از آن حضرت علیه السلام از سخنان آن حضرت است هنگامی که دعا می کرد.

(1) پروردگارا، بر من بیخشا آنچه را که درباره من از من داناتری. اگر بار دیگر به خطایی که کرده بودم، برگردم بار دیگر با بخشش خود بر من عنایت بفرما.

خداوندا، بر من بیخشا آنچه را که از نفس خود وعده کردم و تو درباره آن وعده از من وفا ندیدی.

(2) بارالها، بر من بیخشا آنچه را که به وسیله زبانم بر تو تقرّب جستم، سپس قلبم با کاری که زبانم کرده بود، مخالفت نمود. ای خدای من، بر من بیخشا اشاراتی را که با چشمانم نموده ام و الفاظ بی معنی و باطل را که گفته ام و امیال و تمنیاتی را که در دلم سرزده اند و لغزش هایی را که با زبانم مرتکب شده ام.

79 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام موقعی که امیر المؤمنین علیه السلام تصمیم به حرکت به سوی خوارج را گرفت، یکی از یاران آن حضرت عرض کرد: یا امیر المؤمنین، اگر در این موقع حرکت فرمایی می ترسم در مقصودت پیروز نگردی، (با نظر به ستاره شناسی) آن حضرت سخنان زیر را فرمودند:

(1) آیا گمان می بری تو آن ساعتی را که هر کس در آن ساعت حرکت کند ناگواری از او برطرف می شود، می دانی؟! و از حرکت در ساعتی که موجب احاطه ضرر بر انسان متحرک می شود، می ترسانی؟! (2) هر کس که تو را در این نظر تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده و از طلب کمک از خدا در رسیدن به محبوب و دفع ناخوشایند احساس بی نیازی نموده است. و تو با این دستوری که می دهی، علاقمند به این هستی که عمل کننده به دستور تو، تو را بستاید، نه پروردگارش را، زیرا تو به گمان خود او را به آن ساعتی هدایت کرده ای که در آن ساعت به سود رسیده و از ضرر در امان مانده است! سپس امیر المؤمنین علیه السلام رو به مردم نمود و فرمود:

(3) ای مردم، پرهیزید از آموزش نجوم (برای حکم در سرنوشت مردم) مگر به عنوان وسیله ای برای سمت یابی در خشکی و یا در دریا. زیرا علم نجوم انسان را به کفالت می کشاند و منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر و ساحر مانند کافر است و کافر در آتش است. به نام خداوندی حرکت کنید.

80 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام خطبه ای است که آن حضرت پس از اتمام جنگ جمل درباره زنان ایراد فرموده است

(1) ای مردم، ایمان زنان ناقص است. بر خورداری زنان از سهم الارث ناقص است.

عقول آنان ناقص است. دلیل نقصان ایمان زنان بازنشست آنان در روزهای قاعدگی از نماز و روزه است.

(2) دلیل نقصان عقول آنان تساوی شهادت دوزن با يك مرد است. دلیل نقصان بر خورداری آنان از سهم الارث این است که نصف سهم الارث مردان است. از زنان پلید بترسید و از خوبان آنان بر حذر باشید. در کارهای نیکو از زنان اطاعت مکنید، تا در کارهای زشت طمعی نوزند.

81 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در معنای زهد

(1) ای مردم، زهد کوتاه کردن آرزوها است. و شکر در هنگام بر خورداری از نعمت ها. و پرهیزکاری شدید در موقع رویارویی با محرمات. و اگر این مقام والای زهد از شما دور باشد، (اقلا) حرام بر شکیبایی شما پیروز نگردد.

(2) و سپاسگزاری تان را در هنگام بر خورداری از نعمت ها فراموش ننمایید. خداوند با حجت های آشکار و روشن و کتاب های آسمانی واضح که موارد عذر را بیان نموده است، جای پوشی برای شما نگذاشته است.

82 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در سرزنش دنیا

(1) چه توصیفی کنم درباره دنیایی که آغازش مشقت است و پایانش فنا. در حلالش حساب است، و در حرامش عقاب. هر کس که در این دنیا احساس بی نیازی کند، گمراه و مفتون گردد و اگر مبتلا به فقر شود، اندوهگین گردد.

(2) کسی که برای این دنیا به تلاش بیفتد، او را ترك گویند و کسی که درباره دنیا بی اعتنایی کند، دنیا به سراغ او آید و مطیعش گردد. کسی که از این دنیا وسیله بینایی جوید، او را بینا بسازد. و کسی که در او بنگرد و خیره شود، نابینایش نماید.

شریف رضی گفته است: اگر انسان اندیشمند در این جمله «من ابصر بها بصرته» بیندیشد، معنای شگفت انگیز و هدف اعلائی در آن می بیند که به نهایتش نمی توان رسید و عمقش را نمی توان دریافت. مخصوصاً اگر این جمله را با جمله بعدی در نظر بگیرید: «و من أبصر اليها أعمته»، زیرا تفاوتی میان «به وسیله آن ببیند» و «در او بنگرد» خواهد دید و شگفتی بسیار روشنی در این تفاوت خواهد یافت، درود و سلام خداوندی بر آن حضرت باد.

اشاره

83 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام و این خطبه ای شگفت انگیز است که «خطبه غرا» نامیده می شود و در این خطبه (به حقایق مهمی اشاره فرموده است): صفات خداوندی جل شأنه، سپس توصیه به تقوا نموده و مردم را از دنیا بر حذر داشته سپس درباره شؤن ورود به روز قیامت (بیاناتی می فرماید) آن گاه مردم را به آن مسائل و پدیده هایی که در زندگی در آن ها غوطه ورنند متوجه می سازد سپس فضیلت متذکر ساختن انسان ها را بیان می دارد.

صفات خداوند جل شأنه

(1) سپاس خدای راست که با قدرتش بر تمام هستی و به جریان انداختن آن، بالاتر از همه کاینات و با احسان ربوبی اش به همه اشیاء نزدیک است. بخشنده هر سود و امتیاز است، و بر طرف کننده هر حادثه بزرگ و تنگناهای حیات.

سپاسگزار او هستم و بر عواطف کرم خداوندیش و بر نعمت های کاملی که بر ما عنایت فرموده است.

(2) ایمان به آن ذات اقدس می آورم که موجود اول و بی سابقه است و هدایت از او می جویم که به من نزدیک است و هدایتیم از او است. یاری از او می طلبم که پیروز (مطلق) است و قادر (علی الاطلاق). توکل به او می نمایم که کفایت و یاری از او است. و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است. او را برای اجرای امر و ابلاغ نهایی حجت و ابراز تهدید به کیفرهایش فرستاد.

وصیت به تقوا

(3) ای بندگان خدا، شما را به تقوای خداوندی توصیه می کنم که مثل ها برای شما زده است و مدت زندگی شما را تعیین فرموده، لباس بر شما پوشانده و برای شما معاش فراوان ارزانی داشته و به محاسبه همه موجودیت و اعمال شما محیط و برای همه اعمال شما نتایجی را در کمین نهاده است. و شما را با نعمت های فراوان مورد عنایت قرار داده و با عطایای فراوان مشمول لطفش فرموده و با حجت ها و دلایل بلیغ شما را بر حذر داشته است.

(4) خداوند سبحان همه اجزاء و شؤون هستی و اعمال شما را حساب نموده و مدت های معینی را برای شما مقرر ساخته است. (همه این کرامت ها و الطاف و ابلاغ دلایل و حساب همه موجودیت شما) در این دنیا است که جایگاه آزمایش و سرای عبرت است. شما اولاد آدم در این دنیا در مجرای آزمایش قرار گرفته و درباره زندگی در این دنیا مورد محاسبه قرار خواهید گرفت.

بر حذر داشتن از دنیا

(5) آبخور این دنیا تیره و چشمه سازش گل آلود و دارای منظری فریباست، و بی اعتنایی به آزمایش های مهلك. فریبنده ای است در حال دگرگونی ها (یا مانع از دریافت حقیقت) و روشنایی است در معرض زوال سریع. و سایه ای است در حال برچیده شدن، و تکیه گاهی است مایل به سقوط.

(6) در آن هنگام که انسان گریزان برگردد و با این دنیا انس بگیرد و کسی که از روی نادانی انکارش کرده بود دل به آن بدهد و بر ظواهرش بیارامد، (ناگهان مانند اسبی که پاهایش را بلند کند و بر زمین بزند و سوار خود را بیندازد)، از او رم کند، و با دام هایی که سر راه او گسترده است، شکارش کند، و با تیرهای او را از پای درآورد. (در پایان کار) طناب های مرگ به دست و پایش پیچد و او را به خوابگاهی تنگ و تاریک و به منزلگهی وحشتناک و به دیدار موقعیتی (از سعادت یا شقاوت که بر خود انداخته است) و نتیجه عملش براند.

(7) به این ترتیب آیندگان به دنبال گذشتگان در حرکتند و مرگ از درو کردن زندگان باز نمی ایستد و آنان که به دنبال کاروان گذشتگان در حرکتند، از ارتکاب ناشایست ها خودداری نمی کنند، حرکات و رفتارشان را مشابه دیگران نموده، گله گله از این کهنه رباط رهسپار غایت پایان سرنوشت و مقصد نهایی فنا و زوالند.

برانگیخته شدن و حیات پس از مرگ

(8) آن گاه که امور خلقت انسانی به پایان رسید و روزگاران گذشت و میعاد برانگیخته شدن و سر برآوردن از زیر خاک های تیره نزدیک شد، خداوند مردم را از نهانگاه های قبرها و آشیانه های پرندگان و جایگاه های درندگان و پرتگاه های مهلك بیرون می آورد و آنان را شتابان برای اجرای امر خود و با سرعت برای تحقق بخشیدن به وعده خویش روانه می سازد.

(9) (همگان رهسپار جریان امر خداوندی) گروه گروه به راه می افتند، در حال سکوت و قیام وصف کشیده. (دیدة) بینایی واقع بین بر آنان نفوذ می نماید و دعوت کننده گوش آنان را شنوا می سازد. لباس خضوع بر تن دارند و فروتنی تسلیم و حقارت بر وجودشان مستولی است. چاره جویی ها و حيله پردازی ها تباه گشته و آرزوها بریده و دل ها از سرور خالی و هیجان ها فرو خورده شده است.

(10) صداها مخفی، عرق تا دهان فرو ریخته، و وحشت از گناهان بزرگ، و تندری در گوش ها از فریاد تند دعوت کننده (برای بازخواست درباره عمری که سپری کرده اند) برای شنیدن حکم قاطع میان حق و باطل و گرفتن نتیجه اعمال و سقوط در کیفر و وصول به پاداش.

تنبیه مردم

(11) انسان ها بندگانی هستند که با قدرت خداوندی پا به عرصه هستی نهاده و تحت اشراف ربوبی قرار گرفته اند. در حالی که فرشتگان موکل بر عبور مردم از پل مرگ در بالین آنان حاضر خواهند گشت، ارواحشان گرفته می شود و در درون گورها قرار گرفته می پوسند و تنها سر از خاک بر می آورند. آنان در برابر اعمالی که انجام داده اند، محاسبه می شوند و وضع آنان با حساب مشخص می گردد.

(12) به انسان ها در این دنیا برای پیدا کردن راه نجات مهلت داده شده و آنان به راه روشن ارشاد شده بودند. به آنان در این زندگانی مهلتی داده شده بود که می توانستند در آن مهلت، رضای خدا را جلب کنند تا از توبیخ او رها شوند.

(خداوند سبحان به وسیله حجت و برهان به حال انسان ها در این دنیا لطف فرموده بود) تا ظلمات شبهه و تردید از آنان مرتفع گشته و میدان تاخت و تاز برای سبقت در خیرات را برای آنان آماده، و تفکر برای رسیدن به بهترین مقاصد را به آنان عنایت فرموده بود. (خداوند سبحان به انسان ها) قدرت تحمل و شکیبایی جوینده روشنایی برای تحصیل سعادت را در مدت عمر و نوسانات مهلت ها عطا کرده است.

فضیلت متذکر ساختن انسان ها

(13) (این مطالب که گفتم) چه مثللهایی صحیح و مطابق واقع و پندهای شفا دهنده انحرافات و بیماری های درونی است، اگر در دل های پاک و گوش های شنوا و افکار جدی و عقول حسابگر وارد شود.

(14) به خدا تقوا بورزید، تقوای کسی که شنید و خشوع کرد، گناه اندوخت و اعتراف کرد، ترسید و عمل نمود، حذر کرد و به انجام اعمال نیکو مبادرت ورزید. به مقام یقین رسید و به نیکوکاری پرداخت، وسیلهٔ عبرت بر او عرضه شد، عبرت گرفت. بر حذر داشته شد، حذر نمود.

(15) از پلیدی‌ها ممنوع شد، ممنوعیت از آن‌ها را پذیرفت. دعوت حق را اجابت کرد و به سوی آن بازگشت و توجه به گناهان خود نمود. یا رجوع به عقل و فرمان حق نمود و توبه کرد. از رسولان الهی پیروی کرد و به رشد یافتگان پیوست. حقیقت به او نشان داده شد و او حق را دید. در طلب کمال بر شتافت و با گریز از پلیدی‌ها نجات یافت، پس ذخیره‌ای اندوخت و باطن خود را تزکیه کرد. و معاد خود را آباد ساخت و تکیه بر زاد و توشه نمود. (این همه تکاپو و سعی صمیمانه را) برای روز کوچ از این دنیا و مقصد نهایی راه الهی که در پیش داشت و حالت نیازی (که روزی به سراغش خواهد آمد) و موقعیت احتیاج شدیدی (که در پیش رو دارد) انجام داد. همهٔ اعمال صالحه را برای جایگاه ابدی خود پیشاپیش فرستاد.

(16) پس ای بندگان خدا، به خدا تقوا بورزید. در مسیر آن هدفی که شما را برای آن آفریده است و بر طبق همان تحذیر که دربارهٔ خود، متوجه شما ساخته است، از او بر حذر باشید. و برای به فعلیت رساندن وعده‌ای که به شما داده است، از شایستگی کسب کنید و برای پیش آمدن هول روزی که (با مشاهدهٔ اعمال خود) در وعده‌گاه خداوندی قرار خواهید گرفت، بر حذر باشید.

تذکر به انواع نعمت‌ها

(17) برای شما اولاد آدم گوش‌ها قرار داد، تا آنچه را که شنیدنش اهمیت دارد، بشنود، و دیدگانی قرار داد تا نابینایی‌هایش را برطرف بسازد و صورت اعضا را تنظیم فرمود تا اجزای اعضایش را تألیف نماید. و ترکیب اشکال و مدت عمر آن اعضا با کیفیت‌های مخصوص به خود، ملایم و هماهنگ باشد. انسان‌ها را با بدن‌هایی که با وسایل سودمند به حیات و دل‌هایی که جویندهٔ ارزاق خود می‌باشد (در جریان زندگی قرار داد). (فرزندان آدم) در این دنیا در نعمت با عظمت او و عوامل احساس و موانع تندرستی غوطه‌ورند.

(18) خداوند سبحان مقدار عمرها را مقدر فرموده و آن را از شما پوشیده است و برای شما وسایل عبرت را از آثار گذشتگان از بهره برداری ها از امتیازاتی که نصیبشان گشته بود و از باز بودن مهلت عمر تا مرگشان، باقی گذاشته است. (در هر حال که بودند) مرگ پیش از آن که آن گذشتگان به آرزوهای خود برسند، شتابان به سراغشان رفت و داس اجل رشته آرزوهایشان را قطع کرد. (غفلت عیش و عشرت چنان آنان را در خود برده بود که) در روزگار تندرستی برای آن سرنوشت نهایی آماده نگشته و از آغاز و بحبوحه حیات عبرت نگرفته بودند.

(19) آیا کسانی که در قدرت و طراوت جوانی به سر می برند، انتظاری جز خمیدگی قامت را در دوران پیری می کشند؟ آیا آنان که در خوشی های صحت و عافیت غوطه ورنند، جز انتظار ورود بیماری ها را دارند؟ آیا شناوران در امتداد بقاء انتظار دیگری جز لحظات فنا را می کشد؟ با نزدیک شدن زوال عمر و حرکت به دیار ابدیت با اضطراب دردناک و درد تلخ ناگواری ها و فرو دادن آب دهان با غصه و اندوه در گلو و نگریستن پناه جویانه به یاری اولاد و خویشان و آشنایان عزیز و نزدیکان همدم.

(20) آیا آن همه یاران و نزدیکان توانستند مرگ را از آن مسافر زیر خاک تیره دفع نمایند؟! و آیا آن گریه کنندگان توانستند سودی به حال آن راهرو تنها به دیار خاموشان برسانند؟! آن مسافر غریب در محل مردگان در گرو اعمال خود رها شد و در تنگنای خوابگاه تیره و تاریک تنها سر به خاک نهاد. حشرات زیر زمینی غذای لذیذی از پوست او دریافتند و پاره پاره اش کردند و طراوت بدن او را عوامل محو کننده پوساندند.

(21) و بادهای طوفانی آثار او را از بین برد و تعاقب روز و شب نشانه ها و نمودهای بارز او را محو ساخت. و بدن ها پس از شادابی و طراوتی که داشتند متلاشی و نابود شدند و استخوان ها قوت خود را از دست دادند و پوسیدند و ارواح در گرو بارهای سنگین به بقاء خود ادامه دادند، در حالی که به اخبار غیبی خود یقین دارند.

(22) دیگر از آن ارواح افزایش اعمال صالحه خواسته نمی شود و مهلتی به آن ارواح داده نمی شود تا از زشتی لغزش هایی که مرتکب شده اند، پوزش بخواهند و رضای حق را به التماس بجویند.

(23) آیا شما زندگان، فرزندان و پدران و برادران و خویشان آن در خاک رفتگان نیستید که از مثال های رفتار آنان پیروی می کنید و بر مسیر آنان سوار می شوید و در جاده ای که آن ها پیش گرفته بودند، قدم برمی دارید؟! (24) پس دل های شما را قساوت گرفته و آن ها را از برخورداری از حظ و نصیبی که (در این زندگانی باید به دست بیاورند) محروم ساخته و از رشدی که شایسته آن دل ها بوده است، برگردانده و به لهو و لعب مشغولشان نموده اید. دل های شما راهی را پیش گرفته اند که میدان حرکت اصلی آن ها نیست. گویی غیر از رشد و کمال برای آن دل ها در این زندگانی هدف گیری شده است و گویی رشد این دل ها در به دست آوردن خواسته های دنیوی آن هاست.

بر حذر داشتن از هول و خطر صراط

(25) و بدانید که عبور شما از صراط و جایگاه لغزش های ساقط کننده آن است. شما از لغزش گاه پر خطر صراط و مخاطرات متعاقب آن عبور خواهید کرد.

(26) ای بندگان خدا، به خدا تقوا بورزید، تقوای خردمندی که تفکر قلبش را به خود مشغول داشته و ترس بدنش را به زحمت انداخته و شب بیداری ها خواب ناچیزش را از بین برده و با بیداری به بامداد رسیده باشد. و امید او به رحمت و عنایت خداوندی روزگار گرمش را تشنه عنایات و رحمت های خداوندی نماید. زهد و پارسایی از شهوات او جلوگیری کرده و ذکر خداوندی سبقت بر زبانش نماید. خوف و هراس از پایان کار و ظهور نتایج آن را برای امن و آرامش آن موقع پیش بیندازد.

(27) و از موانع راه روشن و هدایت، اعراض و کناره گیری کند و برای رسیدن به روش مطلوب به سوی حیات ابدی معتدل ترین راه ها را برگزیند و عوامل کبر و غرور که او را از حق و حقیقت دور می سازد، از راه راست منحرفش نکند. امور مشکوک و مشتبه ناینایش نسازد (با این حرکت و تکاپو است که) شادی بشارت سعادت ابدی و آسایش در نعمت الهی را در آسوده ترین و ملایم ترین خواب و با امن ترین روزی (که در انتظارش می باشد) به دست آورده است.

(چنین انسانی است که) از گذرگاه موقت با وضعی پسندیده عبور نموده است و توشه پایان سرنوشت را سعادت‌مندان پیش انداخته و از ترس خداوندی به اعمال صالحه پیشدستی کرده است.

(28) این انسان آگاه در مهلتی که در زندگی نصیبش شده است، به سوی سعادت شتافته و رغبت در طلب نجات نموده و از پلیدی ها گریخته و در آموزش به تفکر درباره فردایش پرداخته و همواره به پیش رو نگریسته است. (برای لزوم معرفت و عمل انسان) عطا و پاداش بهشتی و ترس و کیفر و وبال آتش کافی است. انتقام خداوندی و یاری او و احتجاج و مخاصمه کتاب (برای تنظیم حیات هر انسان خردمند) کفایت می کند.

سفارش به تقوا

(29) من شما را به تقوای خداوندی توصیه می کنم که (با ابلاغ نتایج ناگوار اعمال زشت به وسیله پیامبران و براهین وجدانی) جای عذری نگذاشته است. و با طرق روشنی که پیش پای شما گسترده، احتجاج نموده است و شما را از دشمنی که در سینه هایتان نفوذی مخفی داشته و آهسته در گوش هایتان می دمد، بر حذر داشته است.

(30) (این دشمن اولاد آدم) شیطان است که گمراه می کند و به هلاکت می اندازد و وعده می دهد و فرزند آدم را در خیال آرزوها غوطه ور می سازد و زشتی های گناهان را می آراید و معاصی بزرگ و نابود کننده را در نظر انسان ها ناچیز می نماید. آن گاه که دم‌ساز و همنشین خود را فریفت و گروگان خود را محکم به گره بست، آراسته خود را انکار و آنچه را که ناچیز و پست جلوه داده بود، بزرگ و از آنچه که برای انسان امان تلقین کرده بود، بر حذر می دارد.

(31) یا این انسانی که خداوند او را در ظلمات رحم های مادران و غلاف های پوشاننده به وجود آورد. (آن گاه انسان مسیر تکوین خود را به این ترتیب پیش گرفت: نطفه ای در حال افزایش و متراکم از ذرات علقه ای پوشیده، جنین در رحم، شیرخوار، کودک، جوان، سپس برای او قلبی حافظ و زبانی گویا و چشمی بیننده داد تا از روی تجربه و عبرت بفهمد و با جلوگیری خویشتن از معصیت، از ارتکاب آن خودداری نماید.

(32) تا آن گاه که به حد اعتدال خود رسید و پیکرش راست شد. استکبار، وجودش را احاطه نمود و از مسیر حق رمیدن گرفت و بی پروا به خبط و خطا افتاد. با دلو هوا و هوس (برای زندگی خود) آب کشید. کوشش و حرکات مشقت بار برای دنیایش صرف کرد، برای تحصیل لذایذ عیش و طربش با تفکر خام درباره نیازهایش. (این غافل مست برای زندگی خود) مصیبتی را احتمال نمی دهد و محاسبه نمی کند و هیچ ترسی او را به خشوع وادار نمی سازد. (با این غفلت تباہ کننده) در فتنه و لغزش فریبنده خود دیده از این جهان بربست.

(33) در حالی که زمانی محدود و ناچیز در حیات لغزنده خود زندگی کرد، نتیجه ای از نعمت های خدادادی نگرفت و فریضه لازم را به جای نیاورد. و ناگهان اندوه ها و ناگواری های مرگ با این که هنوز سوار مرکب سرکش خودکامگی بود و راه شادی و خوشی را می نوردید، بر سرش تاختن گرفت. در این هنگام در حیرتی بی سابقه فرو می رود و در امواج متلاطم درد و شکنجه ها شب بیداری می کشد.

(34) (از این پس) انبوه دردها و بیماری ها بر سرش فرود می آیند و (او توانایی دفع آن ها را از دست داده) در میان برادری همتا و پدری مهربان و مادر و خواهری که وای مرگ آنان را به شیون درآورده و در اضطراب شدید به سینه های خود می کوبند.

(35) در این حال (این انسان که زندگیش لحظات نهایی خود را سپری می کند) فرورفته در سكرات رنج آور موت و شدايد، موجب قطع اميد و ناله ضعيف و دردناك و كشش سخت نفس های حال احتضار و رانده شدن مشقت بار از این دنیا. سپس آن تازه چشم پوشیده را (پس از طی آن ناگواری ها) با كمال یأس و انقطاع از این دنیا در كفن هایش پیچیدند و بی آن كه مقاومتی از خود نشان دهد، با كمال تسلیم و به آسانی كشیده شد و خسته و كوفته (چونان چاریایی كه از مسافرتی خسته و در مانده برگردد و بدون مهلت به سفری دیگر رهسپارش كنند) لاغر از بیماری، بر روی چوب های تابوت گذاشته شد.

(36) (این مسافر دیار ابدیت را) یاران و نزدیکان و فرزندان و انبوه شتابزده برادران بر دوش كشیدند و به سوی دیار غربت - دیار غربتی كه دیدارها در آن جا قطع می شود - و به سوی تنهایی و حشت انگیز (كه هیچ انسانی یارای همدمی با او را نخواهد داشت) بردند. تا آن گاه كه تشییع كندگانش برگشتند و آنان كه در فراقش اندوه و ناله ها سر داده بودند، دنبال كار خود را گرفتند. (در همان شب كه زیر خاك تیره دفن گشته است) برای پاسخ از سؤال بهت انگیز و گویای راز و آشكار ساختن لغزش های او در امتحان اعمالی كه در زندگی دنیوی مرتكب شده نشانده می شود. بالاتر از این ها بلای ورود در مایع جوشان عذاب الهی و سرنگون شدن در دوزخ و غوطه ور شدن در امواج سوزان آتش است، و سختی های نفسانی آن. نه هیچ سكون و استراحتی برای آن تبهكاران وجود دارد.

(37) و نه آرامشی كه بتواند عذاب را برطرف نماید و نه نیرویی مانع از هجوم آن همه دردها و ناگواری هاست. مرگی حاضر و برنده وجود ندارد كه بساط هستی اش را از عذاب اعمالش برهاند و نه حتی خوابی سبك (كه حداقل لحظاتی را بیارآمد). (این است داستان سرنوشت تبهكاران) میان انواعی از عذاب های كشنده و عذاب های متوالی. ما به خدا پناه می بریم.

(38) ای بندگان خدا، كجا هستند کسانی كه به آنان عمر داده شد، از نعمت ها برخوردار شدند. به آنان تعلیم داده شد و آنان فهمیدند. و کسانی كه مهلت داده شدند، آن فرصت را در غفلت و لهو و لعب سپری كردند. از نعمت تندرستی و سلامت برخوردار شدند. وظیفه خود را در برابر آن نعمت ها به فراموشی سپردند.

مهلت طولانی دریافتند. از طرف خالق به آنان زیبایی عطا شد و درباره عذاب نتایج اعمالشان تهدید گشتند. وعده بزرگی به آنان داده شد. ای بندگان خدا، از گناهان مهلك و عیوبی كه خدا را به سخط و غضب می آورد، بپرهیزید.

(39) ای دارندگان بینایی ها و شنوایی ها و عافیت و متاع دنیا، آیا هیچ پناهگاهی و خلاصی و ملجأ و تکیه گاهی وجود دارد، یا توانایی فرار یا مرجعی دیگر دارید، یا نه؟! (حال که نه پناهگاهی و خلاصی هست و نه ملجأ و تکیه گاهی و نه توانایی فرار) پس به کدامین مسیر منحرف می شوید و به کدامین سوی برمی گردید؟ یا به کدامین پشتیبان مغرور می شوید؟ جز این نیست که نصیب هر يك از شما از زمین، خوابگاهی به طول و عرض قامت شما است که گونه بر خاکش خواهید نهاد؟ (40) هم اکنون به خود بیابید ای بندگان خدا، که مهلت وسیع به شما داده شده و روح در طول زمان ارشاد آزاد و بدن ها در حال راحت و میدان تجمع برای زندگی و فرصت باقیمانده زندگی و استیناف اراده ها و مهلت برای توبه و اوقات وسیع است. پیش از کوتاهی زمان و تنگنای خوابگاه نهایی و ترس و جدایی روح از بدن و پیش از رسیدن غایبی که مورد انتظار است و پیش از مؤاخذه خداوند عزیز مقتدر.

شریف رضی گفته است: در روایت آمده است که هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام این خطبه را خواند، پوست ها در بدن ها جمع شد و چشم ها گریست و دل ها لرزید و بعضی از مردم این خطبه را غراء می نامند.

84

84 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام درباره عمرو بن العاص

(1) در شگفتم از فرزند آن زن نابکار! بر مردم شام تلقین باطل می کند که من دارای روحیه شوخ و مردی لهوگرا و بازی دوستم! کشتی گیری هستم کوشا که کار من بر زمین زدن مردان و تلاش بر آن است! این نابکار باطل گفته و سخن معصیت کارانه به زبان آورده است.

ص: 112

(2) آگاه باشید که بدترین سخن دروغ است. آن نابخرد سخنی می گوید، و گفتارش دروغ است، وعده می نماید و تخلف می کند. وقتی که از چیزی سؤال شود، از پاسخ آن بخل می ورزد و هنگامی که خود سؤال می کند، اصرار و لجاجت می نماید. خیانت به تعهد نموده و پیمان و روابط خویشاوندی را می شکنند. در آن هنگام که وارد کارزار می گردد، دستور دهنده و مدعی بزرگی است مادامی که شمشیرها در مجرای خود به کار نیفتاده باشند.

(3) وقتی که کارزار شروع شد و شجاعان طرفین با شمشیر بر سر یکدیگر تاختن گرفتند، بزرگ ترین حيله ای که به کار می بندد، بار کردن اسافل اعضایش در دیدگاه شجاع بزرگ و رادمرد است (که به این حيله خود را از مهلكه نجات می دهد). آگاه باشید، سوگند به خدا که یاد مرگ مرا از بازی باز می دارد و فراموشی آخرت، آن نابکار را از گفتار حق منع می کند. (آن مگار مقام پرست) بیعت با معاویه نکرد، مگر برای این که معاویه به او عطایی کند و رشوه ناچیزی به او بدهد.

85

85 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه از صفات جلال خداوندی هشت صفت ذکر شده است.

(1) و شهادت می دهم به این که جز خداوند یکتا خدایی نیست. او یگانه و بی شریک است. اوست آن موجود اول که چیزی پیش از او نیست و اوست موجود آخری که نهایت و غایتی ندارد. او هام بشری به وسیله توصیف از درک او ناتوان، و دل های آدمیان از تمرکز ذهنی برای تثبیت کیفیتی درباره آن ذات پاک عاجز است. برای تجزیه و تبعیض در ذات اقدس و صفات جلال او راهی نیست و چشمان و دل های بشری احاطه بر او ندارند.

(2) (و از جمله این خطبه:) ای بندگان خداوند، از عبرت های نافع پند بگیرید و از آیات روشن الهی عبرت بیندوزید و تهدیدهای رسا و بالغ ممنوعیت (از پلیدی ها) را بپذیرید و از ذکر و به یاد خدا بودن و مواعظ بهره مند شوید. گویی (یا چنان زندگی نمایید که احساس کنید) چنگال های مرگ در زندگی شما فرو رفته و علایق امیدها و آرزوها از شما بریده شده است.

(3) و ناراحت کننده ترین و شدیدترین حوادث پایان حیات بر سر شما تاختن گرفته و به عرصه محشر (که پیشگاه خداوندی است) وارد شده اید. روزی که برای هر انسانی فرشته ای موکل است که راننده ای است و شهادت دهنده ای. راننده ای است که او را به پیشگاه خداوندی می کشاند و شاهدهی است که بر همه شئون حیات دنیوی وی شهادت خواهد داد.

(4) (در توصیف بهشت): بهشت دارای درجاتی است یکی برتر از دیگری و دارای منازل است متفاوت. نعمت هایش قطع نشدنی است و کسی که در آن اقامت دارد، هرگز از آن کوچ نخواهد کرد. انسان هایی که حیات ابدی در آن خواهند داشت، پیر نخواهند گشت و ساکنش هرگز مبتلای ناگواری ها نخواهد بود.

86

اشاره

86 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام و در این خطبه بیانی است پیرامون صفات حقّ جلّ جلاله، سپس موعظه مردم درباره تقوا و مشورت.

اشاره

(1) (خداوند سبحان به پنهانی های درون مردم دانا و بر آنچه که در باطن های مردم می گذرد، آگاه است. احاطه (مطلق) به هر چیزی و غلبه (مطلق) بر هر موجود و قوت و سلطه (مطلقه) بر همه اشیاء از آن او است. پندی برای مردم:

پند مردم

(2) هر کس از شما که می خواهد عمل کند، باید در روزگار مهلتی که به او داده شده است، عمل نماید، پیش از آن که اجل او با سرعت به سراغش آید. و عمل کند در دوران فراغت خاطر پیش از فرارسیدن زمان اشتغالش. عمل کند در زمانی که به راحتی نفس می کشد پیش از آن که مجرای تنفسش گرفته شود. و برای سرنوشت نهایی و قدمی که باید در آغاز ابدیت بردارد، آماده شود. و از خانه ای که باید از آن کوچ کند، برای جایگاه اقامت (ابدی) خود توشه بردارد.

ص: 114

(3) ای مردم، خدا را، خدا را در نظر بگیرید (بترسید از خدا) درباره آنچه که از شما در حفظ و عمل به قرآن خواسته است و در مراعات عمل به حقوقی که نزد شما به ودیعت نهاده است، زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و به حال خودتان وانگذاشته و شما را در جهل و کوری رها ننموده است.

(4) خداوند عزیز همه آثار اعمال شما را (از خیر و شر) معین فرموده و همه اعمال شما را دانسته، و اجل های شما را ثبت نموده است. خداوند متعال قرآن را که (بیان کننده همه چیز است) برای شما فرستاده و پیامبر خود را در میان شما زمان هایی عمر داد، تا این که خداوند عزّ و جلّ در آن چه که از کتابش فرستاد، دینی را که برای خود پسندیده بود، برای پیامبر و شما تکمیل فرمود و با زبان رسولش آن اعمالی را که دوست داشت، اعلام فرمود.

(5) و آن اعمالی را که از آن ها کراهت داشت، برای شما اعلام فرمود. نواهی و اوامر خود را (به وسیله پیامبرش) ابلاغ فرمود و راه معذرت را بر شما بست. و حجّت را بر شما اتخاذ کرد. اخطار (از پلیدی ها) را پیش انداخت و درباره عذاب سختی که پیش روی شما است، تهدید فرمود. پس بقیّه روزگار عمرتان را دریابید و نفس خود را به تحمّل (تهدیب نفس و تقوا) در این روزگار وادار نمایید.

(6) این روزهای تحمّل در برابر آن روزهای فراوان که در غفلت فرورفته و از پند و اندرز اعراض نموده اید، اندک است. نفس خود را (به آنچه که می خواهد) رها نکنید، زیرا رهایی های نفس (به آنچه که می خواهد) شما را به راه های ستمکاران رهنمون می گردد. تملّق و چرب زبانی نکنید که شما را به ارتکاب معصیت می کشاند.

(7) ای بندگان خدا، خیرخواه ترین مردم درباره خویشتن، مطیع ترین مردم بر پروردگارش، و خائن ترین مردم درباره خویشتن، معصیت کارترین آنان به خدایش می باشد. زیانکار کسی است که زیان بر خود وارد آورد. شایسته غبطه و سودبرنده کسی است که دین او برای او سالم باشد. سعادت از آن کسی است که از دیگران برای خود وعظ و عبرت بگیرد. و شقی آن کسی است که از هوا و غرور خود فریب خورد.

(8) و بدانید که اندک ریا شرک است و همشینی با هواپرستان جایگاه فراموشی ایمان و حضور شیطان است. از دروغ اجتناب کنید، زیرا دروغ، بیگانه و دور از ایمان است. انسان راستگو بر کناره نجات و کرامت، و دروغگو در پرتگاهی از سقوط و پستی است.

(9) هرگز حسادت نوزید، زیرا حسد ایمان را می خورد، چنان که آتش هیزم را. با یکدیگر عداوت نوزید، زیرا عداوت تراشنده و (محو کننده) ایمان است. و بدانید آرزو عقل را پوشانده و ذکر خداوندی را به فراموشی می سپارد.

آرزو را تکذیب کنید، زیرا آرزو فریبنده و صاحبش فریب خورده است.

87

اشاره

87 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه صفات مردم متقی و رشد یافتگان در سبیل عرفان حقیقی به مقام والایی رسیده اند و صفات مردم فاسق و منحرف را بیان می فرماید و سپس به مقام عظیم خاندان عصمت اشاره می فرماید، و آن گاه حجت بودن خود را برای مردم توضیح می دهد و در پایان خطبه گمان خلاف واقع برخی از ظاهر بینان را درباره بنی امیه متذکر می شود.

اشاره

(1) ای بندگان خدا، از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند (سبحان) او را در شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید. (این انسان مورد عنایت خداوندی) لباسی از اندوه بر تن نمود و پوشاکی از بیم بر خود پوشید.

ص: 116

(2) نتیجه چنین شد که چراغ هدایت در دلش برافروخت و برای آن روزی که مانند مهمان بر او وارد خواهد شد، آماده گشت. پس دور را بر خود و نزدیک و سخت را بر خود آسان گرفت. (در عوامل عبرت و حکمت هستی) نگریست و به مقام بینایی رسید. به یاد خدا افتاد و به ذکر فراوان پرداخت. از نهری گوارا و شیرین سیراب شد که جایگاه های ورود به آن نهر را برای او تسهیل نمود.

(3) نخستین آب گوارا را آشامید و راهی روشن و هموار در پیش گرفت. پیراهن های شهوات را از خود برکنند. و از این بود که از صفت نابینایی و از شرکت در هوای اهل هوا کناره گرفت. (این انسان مورد عنایت خداوندی) کلیدهایی برای گشودن درهای هدایت و قفل هایی برای درهای هلاکت در گمراهی گشت.

(4) بینایی به راهش پیدا کرد و در مسیر خود به حرکت پرداخت، و نشان رستگاری خود را بر براهین روشن شناخت. و از فرورفتن در شهوات برگسیخت و از وسایل نجات به استوارترین آن ها و از طناب های نگهدارنده به محکم ترین آن ها چنگ زد، درجه یقین او همانند نور خورشید پر فروغ گشت و نفس خود را فقط برای خدا بر پا داشت، در بزرگترین امور از حل هر مشکلی که بر او وارد شود و برگرداندن هر فرعی به اصل خود.

(5) چراغی است در ظلمات و کشف کننده تاریکی ها و شبهات. کلیدی برای گشودن ابهام ها و برطرف کننده دشواری ها. او راهنمایی است در بیابان ها (ی بی سر و ته و مسائل حیات). سخن می گوید و آن را می فهماند. و سکوت می کند و سالم می ماند. اخلاص به خدا می ورزد و خداوند سبحان او را به مقام مخلصین نایل می سازد.

(6) (این رشد یافته) از معادن دین خداوندی و مانند میخ های محکم از عوامل نگهدارنده ارزش ها در زمین اوست. خود را بر عدل و دادگری ملزم نموده و نخستین عدل وی درباره خویشتن، نفی هوا و امیال از نفس خود می باشد. حق را توصیف و عمل بر حق می نماید. برای خیر (و کمال) هیچ نهایی را رها نمی کند، مگر این که در باطن قصد وصول به آن را دارد.

(7) و هیچ مورد گمان خیر و رشد را از دست نمی دهد، مگر این که قصد رسیدن به آن را دارد. کتاب الهی را بر مهار خود مسلط ساخته است، به همین جهت است که قرآن رهبر و پیشوای اوست. در هر جا که بار دستورات آن کتاب آسمانی حلول کند، در همان جا فرود می آید، و هر جایی که آن نامه ربوبی نزول کند، منزل می گزیند.

صفات منحرفین

(8) انسانی دیگر نیز وجود دارد که نام عالم به خود گرفته و عالم نیست. (این نابخرد) نادانی هایی را از نادانان و گمراهی هایی را از گمراهان کسب کرده.

دام هایی از طناب های فریبا و گفتار بی اساس پیش پای مردم گسترده است.

کتاب الهی را بر آراء (باطل خود) حمل و تأویل نموده، و حق را بر هواهای خویش برگردانده است. مردم را از حوادث یا خطاهای بزرگ ایمن نموده و گناهان بزرگ را بر آنان ناچیز جلوه می دهد.

(9) ادعا می کند که در شبهات توقف نموده و (مرتکب آن ها نمی شود) در حالی که در همان شبهات غوطه می خورد، و می گوید که از بدعت ها کناره گیری می کند، در صورتی که در میان بدعت ها آرمیده است. صورتش صورت انسانی است، ولی قلبی چون قلب حیوانی در درونش است. این نابکار در ورودی رشد و هدایت را نمی شناسد (که از آن وارد شود) و از رشد و هدایت پیروی نماید. نیز (این انسان نما) در ورودی نابینایی را نمی داند تا از ورود به آن امتناع بورزد و اوست مرده ای در میان زندگان.

دودمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

(10) پس به کجا می روید و به کدامین پستی ها بر می گردید؟ در حالی که علایم (راه راست) بر پا و آیات واضح و راهنمای روشن (بر سر راه) منصوب است. شما به کدامین گمراهی گردانده می شوید و چگونه در تاریکی ها غوطه ور می گردید؟ در حالی که دودمان پیامبرتان در میان شما است. آنان زمامداران حق و پیشتازان دین و زبان های صدقند. آنان را در بهترین و مناسب ترین مقام قرآنی که دارند، تلقی نمایید و وارد شوید به آنان مانند ورود شتران تشنه به چشمه سارهای گوارا.

(11) هان، ای مردم، این روایت را از خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله بگیرید که فرموده است:

«کسی که از ما می میرد، مرده نیست و کسی که از ما می پوسد پوسیده نیست».

پس آنچه را که نمی دانید نگوئید. زیرا بیشترین حق در آن هاست که شما انکار می کنید. معذور بدارید کسی را که شما بر او حجتی ندارید، و او منم. آیا من در میان شما به قرآن عمل نکردم؟ (12) و آیا در میان شما دودمان پاک پیامبر را (برای برخورداری از هدایتشان) به ودیعت نهادم؟ پرچم ایمان را در میان شما محکم نصب نمودم، و شما را به حدود حلال و حرام آگاه ساختم. و از دادگری خود لباس عافیت بر شما پوشاندم، و بساط نیکو از گفتار و کردارم برای شما گستردم، و اخلاق نیکوی خویشان را به شما ارائه نمودم. پس در آن موارد که بینش تان ژرفای آن را در نمی یابد و تفکرات از نفوذ در آن ناتوان است، رأی و نظر (نابجا) به کار نبرید.

گمانی خطاکارانه

(13) تا آن گاه که گمان کننده چنین پندارد که دنیا وابسته و در انحصار بنی امیه است، دنیا منافع خود را به آنان (گروه نابکار بنی امیه) می بخشد. و آنان را به امتیازات صاف خود وارد می نماید، و تازیانه و شمشیر این تبهکاران از این امت برداشته نخواهد گشت. گمان کننده چنین پندار بی اساسی دروغ می گوید. بلکه روزگار مراد آنان، چونان آب دهان یا چیز محقری از غذا است که پس از جویدن بیرون انداخته شود. آنان زمانی به این نحو از عیش لذت بار برخوردار می گردند، و سپس همه آن را بیرون خواهند انداخت.

88 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه علل هلاکت مردم را بیان می فرماید

(1) پس از حمد و ثنای خداوندی، خداوند سبحان هرگز جباران دورانی را شکست نداده است، مگر پس از مهلت و آسایشی که در آن غوطه ور بوده اند و استخوان شکسته هیچ يك از امتها را جبران نمروده است، مگر پس از قرار دادن آنان در تنگنای زندگی و آزمایش.

(2) برای شما مردم در مشقت و سختی هایی که رو به سوی آن ها می روید و در آن حوادث بزرگی که پشت سر گذاشته اید، عواملی برای تجربه و عبرت وجود دارد. (بدانید که) هر صاحب قلبی از خرد برخوردار نیست (چنان که) هر دارنده گوشه شنوا نبوده و هر ناظری بینا نیست.

(3) شگفتا و چرا از خطاکاری این فرقه ها با اختلاف استدلال هایی که در دین خود دارند، در شگفت نباشم. اینان نه از اثر پیامبری تبعیت می کنند، و نه از کردار وصی پیروی می نمایند. نه ایمان به غیبی می آورند، و نه از عیبی خودداری و عفت می ورزند.

(4) عمل در مشتبهات می کنند و سیر در شهوات. معروف (نیکو) در نظر آنان همان است که می پندارند و منکر چیزی است که (خود) آنان زشتش بدانند.

پناهگاهشان در مشکلات خودشان هستند. و مرجعشان در امور مهم، آراء و نظریاتی است که خود ابراز می دارند. گویی هر شخصی از آنان امام خویشتن است. هر شخصی چنین می پندارد که در نظریات خود به طناب های مورد اطمینان چنگ زده و دستاویزهای محکمی به دست آورده است!

89 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام خطبه ای است از آن حضرت درباره رسول اعظم صلّی الله علیه و آله و ابلاغ امیر المؤمنین علیه السّلام از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله به امت اسلامی

(1) خداوند متعال پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله را در دوران فترت (دوران انقطاع رسالت و وحی) فرستاد، در دورانی که خواب امت ها طولانی شده و فتنه ها قصد جدّی (برای به راه انداختن هرج و مرج و فساد) داشتند، و در دورانی که امور پراکنده و از هم گسیخته و آتش جنگ ها شعله ور بود.

(2) نور دنیا تیره شده، و تاریکی همه جا را احاطه نموده و دنیا چهره فریبای خود را آشکار ساخته بود. برگ ها (ی درخت حیات در دنیا) زرد و نومیدی از بارور شدن آن بر دل ها مسلط، و آب (رحمت) دنیا در آن دوران فروکش نموده بود. علم ها و مشعل های روشننگر هدایت از کار افتاده و علامات هلاک بروز کرده بود.

(3) دنیای آن روز چهره خشن و مودی به اهلش نشان می داد، و به روی جوینده اش عبوس و متنفر می نگریست. میوه دنیای آن روز فتنه، طعامش لاشه، پوشاکش ترس و هراس، و آنچه که مردم روی لباس بر خود می بستند، شمشیر بود.

(4) ای بندگان خدا، عبرت بگیرید. آن حالات را به یاد بیاورید که پدران و برادرانتان در گرو آن ها و بر مبنای آن ها مورد محاسبه قرار گرفتند. سوگند به حیاتم، دوران ها و زمان ها میان شما و آنان بسیار طول نکشیده است. و میان شما و آنان قرن ها فاصله نیفتاده است. و امروز شما از آن روز که در اصلاّب (پشت های) آنان بودید، دور نیستید.

(5) سوگند به خدا، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزی را به شما نشنوانید، مگر این که اکنون من آن را به شما می شنوانم. گوش های شما امروز غیر از (یا پست تر از) گوش های دیروز شما نیست و برای آن گذشتگان در آن زمان چشم هایی باز نشد، و دل هایی آماده درك نگشت، مگر این که در این زمان مثل همان (باز شدن چشم ها و آماده ساختن دل ها برای فهم) به شما نیز عطا شده است.

(6) و سوگند به خدا، شما پس از درگذشت آنان به چیزی بینا نشده اید که گذشتگان آن را نمی دانستند و شما برای تصاحب امتیازی برگزیده نشدید که آنان از آن محروم بوده اند. و قطعاً بلا و آزمایشی برای شما فرود آمده است که افسارش مضطرب (و غیر قابل گرفتن است) و شکم بندش سست است. ای مردم آنچه که فریب خوردگان در آن غوطه ورنند، شما را نفریید، زیرا امور فریبنده سایه ای است کشیده شده تا مدتی معین.

90

90 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه شامل بیان قدم آفریننده و عظمت مخلوقات او است، امیر المؤمنین علیه السلام این خطبه را با موعظه به پایان می رساند.

(1) سپاس آن خداوند را که بدون رؤیت شناخته شده و عالم هستی را بدون اندیشه آفریده و از ازل قائم به ذات و دائم بوده است. در حالی که نه آسمانی دارای برج ها وجود داشته است و نه حجاب هایی بسته، و نه شبی تاریک، و نه دریایی ساکن، و نه کوهی دارای راه هایی فراخ، و نه راهی پیچیده و کج، و نه زمینی گسترده برای قرار گرفتن و نه مخلوقی دارای قدرت (یا تکیه گاه).

ص: 122

(2) اوست خداوند ابداع کننده خلق و وارث آن، و اوست معبود خلق و رازق آن.

آفتاب و ماه در مسیر رضای او در حرکتند. هر تازه ای را کهنه می نمایند و هر دوری را نزدیک.

(3) ارزاق مخلوقاتش را تقسیم و آثار و اعمال و عدد نفوس آن ها را حساب فرموده است. و به خیانت چشم های آنان عالم و به آنچه که در سینه های خود مخفی نموده اند، آگاه است. او به قرارگاه و موقعیت گذرای آنان (که سکونتشان در آن موقعیت به طور ودیعه است) از گذرگاه ارحام مادران و ظهور در این دنیا تا آن گاه که غایت های آنان به پایان برسد، داناست.

(4) او آن خداوندی است که عذاب او در عین گسترش رحمتش، بر دشمنانش شدید و رحمت او بر دوستانش در عین شدت عذابش گسترده است. پیروز بر هر کسی است که در صدد غلبه بر او برآید، و هلاک کننده هر کسی است که به نزاع با او برخیزد. و ذلیل کننده هر کسی است که با او مخالفت نماید، و غلبه کننده بر هر کسی است که از در خصومت با او درآید. هر کس که توکل به او کند، کفایتش نماید. و هر کس که از او مسألت کند، عطایش فرماید. و هر کس به او قرض داد، ادایش فرماید. و هر کس که سپاسش را به جای آورد، پاداشش می دهد.

(5) ای بندگان خدا پیش از آن که نفس های شما با میزان عدل سنجیده شود، خود را بسنجید. و پیش از آن که نفس هایتان را به محاسبه درآورند، خودتان آن ها را به محاسبه درآورید. و پیش از آن که گلو تنگ شوید، نفس بزنید، و پیش از آن که با اکراه شدید به طرف سرنوشت رانده شوید، به اختیار خود حرکت کنید و مطیع باشید. و بدانید هر کسی که به خود اهمیتی ندهد (یا به خود یاری نکند) که از نفس خود واعظ و مانعی (از آلودگی ها) داشته باشد، برای او از غیر نفسش نه مانعی خواهد بود و نه پند دهنده ای.

91 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه به خطبه الاشباح معروف است و از با عظمت ترین خطبه های آن حضرت محسوب می گردد.

مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده است، و مقدمه این خطبه چنین بوده است که مردی آمد و گفت: یا امیر المؤمنین، خدای ما را برای ما آنچنان توصیف فرما که ما او را مانند مشاهده عینی ببینیم، تا در نتیجه بر محبت و معرفت خود به خدا بیفزاییم. امیر المؤمنین علیه السلام بر آشفت و ندا در داد که مردم برای نماز جمع شوند. مردم به قدری جمع شدند که مسجد پر شد. پس بالای منبر رفت، در حالی که غضبناک و رنگ مبارکش تغییر کرده بود. نخست حمد و ثنای خداوندی را به جای آورد و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد و سپس فرمود:

در توصیف خداوندی

(1) حمد خدای راست که ممنوع ساختن (مخلوقات از احسان خود) و جمود (بی عنایتی بر مخلوقات) چیزی بر او نمی افزاید. و بخشش و احسان بر مخلوقات، او را دچار فقر نمی سازد، زیرا هر بخشنده ای جز او نقصان می پذیرد، و هر منع کننده ای جز او مورد توبیخ است. و اوست که با فواید نعمت ها و فراوانی منافع (که به بندگانش عنایت می فرماید) احسان گری می نماید.

(2) خلائق مانند عیال اویند، روزی آنان را تضمین و توشه های آنان را مقدر فرموده و راه مشتاقان دیدارش و جویندگان الطافش را هموار نموده است. و بخشایش خداوند متعال به آنچه که مورد مسألت قرار گرفته، بیشتر از موردی نیست که از او مسألت نشده است.

(3) اولی است، که چیزی بر او سبقت نگرفته است که پیش از او موجودی باشد و آخری است، که چیزی بعد از او نیست که موجودی بعد از او باشد. خداوندی است که مردمک های چشمان را از دیدن و درک خود ممنوع نموده است. نه دهر و زمان بر خدا جریان داشته است که آن جریان حالات مختلفی برای او ایجاد کند. و نه در مکانی جایگزین بود که انتقال برای او امکان پذیر باشد.

و اگر خداوند سبحان هر آنچه را که معادن کوه ها بیرون می دهند (محتویات با ارزش معادن) و آنچه را که صدف های دریاها، مانند خنده دهان باز نموده (از خود بیرون می آورند) و از فلز سیم و زر (از معادن و کوه ها) و درّ منثور و دانه های مرجان از صدف های دریاها بیخشند، در جود و بخشایش او تأثیری نمی گذارد.

(4) و گسترش و وفور آنچه را که او دارا است، فانی نمی سازد و قطعاً از ذخایر قابل احسان آن قدر در نزد خدا وجود دارد که خواسته های مردم آن را تمام نمی کند، زیرا او بخشاینده ای است که بر آوردن سؤال (حاجت) مسألت کنندگان از او نگاهد. و مقاومت اصرار کنندگان در مسألت، او را وادار به بخل و امساک ننماید.

توصیف خداوندی در قرآن

(5) ای سؤال کننده، بنگر و بیندیش. تنها از توصیفات خداوندی که قرآن تو را به آن دلالت کرده است، پیروی نما. و از نور هدایت قرآنی، روشنایی به دست بیاور. و هر چیزی را که شیطان دانستن آن را بر تو تکلیف می نماید، از آن چیزها که نه برای تو فریضه ای در قرآن محسوب شده و نه در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدایت کننده اثری از آن وجود دارد، تو علم آن را به خداوند سبحان واگذار. این است نهایت حق خداوندی بر عهده تو.

(6) و بدان که انسان های راسخ در علم کسانی هستند که اقرار به همه غیب های پوشیده، آنان را از تجاوز از سدّها و حدودی که میان آنان و حقایق غیبی زده شده، بی نیاز ساخته است. پس خداوند متعال آنان را به جهت اعتراف به نادانی خود از وصول به آنچه احاطه علمی ندارند، مدح فرموده، و چشم پوشیدن و رها ساختن تعمق در آنچه را که خداوند آنان را به بحث از حقیقت آن تکلیف فرموده است، رسوخ نامیده است.

(7) (ای سؤال کننده) به همان حدّی که خداوند تحصیل علم آن را برای تو تجویز فرموده است، کفایت بورز و عظمت خداوند سبحان را با موازین عقلی خود اندازه گیری مکن، که این خطا تو را از گروه هلاک شدگان می نماید.

(8) اوست آن خداوند توانا که هنگامی که اوهام بشری قصد پیشرفت به سوی درک و شناخت نهایت قدرت او نماید و اندیشه مبرّا از خطرهای وسوسه ها بخواهد در اعماق غیوب ملکوت الهی با آن ذات اقدس ارتباط پیدا کند، و اگر دل ها با اشتیاق شدید و مخلوط به حیرت رهسپار کوی او گردند تا در ساخت کیفیت صفات خداوندی به حرکت و جریان بیفتند، و طرق عقول در نهایت دقت و ظرافت اراده نفوذ به مقامی نمایند که در آن مقام، شناخت صفات نمی توانند به علم به ذات خداوندی رهنمون گردند (همه آن اوهام و اندیشه ها و عقول و دل ها) را مردود می نماید.

(9) در حالی که در مهلکه های تاریکی های غیوب برای رهایی و راهیابی به مقام ربوبی حرکت می کنند، دست ردّ بر پیشانی خورده بر می گردند، در حالی که اعتراف به عدم امکان وصول به باطن معرفت خداوندی و به انحراف از طریق می نمایند. (حتّی) يك خاطرة (تصوری) از اندازه گیری جلال خداوندی به درون اندیشمندان خطور نمی کند.

(10) خلق را بر غیر مثالی که آن را تجسم بخشید و به غیر مقداری که با آن مقایسه و تطبیق نماید (مثال و مقداری) که از خالق معبودی پیش از او ساخته شده باشد، ابداع فرمود. خداوند سبحان برای ما از ملکوت قدرتش و از شگفتی های آثار گویای حکمتش، و از اعتراف خلق به احتیاج به آنچه که آن را با قوت ربوبی خود حفظ می نماید، به ضرورت قیام حجت برای شناخت خود راهنمایی فرموده است.

(11) (برای روشن ساختن حجت) حقایقی بدیع و حیرت انگیز که آثار صنعت و علایم حکمتش به وجود آورده آشکار شده. در نتیجه هر چه که آفریده است، برای (اثبات و عظمت) او حجت و دلیل گشته است. اگر چه مخلوق جامد و بی زبان باشد، به سبب تدبیری که (در ایجاد آن به کار رفته است) حجت خداوندی درباره آن خلق گویا و راهنمایی او برای اثبات ایجاد کننده ابداعی برپاست.

(12) (پروردگارا) شهادت می دهم به این که کسی که تو را به اعضای (متنوع و) متباین آفریده های تو و به اجزای پیوسته مفصل ها (جایگاه تلافی و وصل استخوان ها) و غیره) که با تدبیر حکمت تو پوشیده است، تشبیه نماید، باطن دلش را به معرفت تو نبسته است، و دلش را به یقین بر این که برای تو مثلی نیست نبیوسته است. و گویا (این نادان) بیزاری جستن پیروان (نابکار) را از پیشروان خود نشنیده است، که خواهند گفت: «سوگند به خدا، ما در گمراهی آشکار بودیم که شما را با پروردگار عالمیان برابر می کردیم.» (13) (خداوند) آنان که از تو منحرف گشتند دروغ گفتند که تو را به بت های خود تشبیه نمودند، و آرایش مخلوقات را به سبب توهمات خود به تو نسبت دادند، و به سبب خاطره ها و تصوّرات (بی اساس خود) تو را مانند تجزیه اشیا جسمانی تجزیه نمودند. و با قریحه های عقول خویش، تو را با مخلوق دارای قوای گوناگون سنجیدند (و اندازه گیری کردند). و شهادت می دهم به این که کسی که تو را با چیزی از مخلوقات مساوی دید، از تو عدول کرد و کسی که از تو عدول کند، به آیات روشن و شواهد گویای حجت های روشن تو کفر ورزیده است.

(ای خدای بزرگ) تویی آن خداوندی که در عقول (بشری) محدود نگشتی که در مجرای وزش تفکرات آن عقول پذیرای کیفیت شوی. (و) شهادت می دهم که تو ای خدای من) در جریانات فکری خاطره های آن عقول محاصره نگشته ای، تا محدود گردی و در موقعیت دگرگونی ها قرار بگیری.

(14) و از جمله همین خطبه است که فرمود: خداوند سبحان اندازه بر خلقش مقرر ساخت و آن را متین و محکم فرمود. و خلقش را مورد تدبیر قرار داد و تدبیر لطیفی درباره آن انجام داد، و به سوی مقصدش روانه ساخت. (هیچ يك از مخلوقاتش) از حدود موقعیت مقرر خود تجاوز ننمود، و به کمتر از وصول به غایت تعیین شده اش کفایت نکرد و دستور به حرکت مطابق اراده خداوندی را دشوار تلقی ننمود. (مخلوقات چگونه می توانند از دستور خداوندی سرپیچی کنند) در صورتی که همه امور فقط از مشیت خداوندی صادر شده اند.

(15) خداوندی که اصناف اشیاء را بدون این که جریان فکری به او رجوع نماید، انشاء (ایجاد بی سابقه هستی) فرمود. و بدون کمک گیری از قریحه غریزی که آن را درون خود داشته باشد، و بدون تجربه ای که از حوادث روزگاران استفاده نموده، و بدون شریکی که او را در ابداع امور شگفت انگیز اعانتی کرده باشد، دستگاه خلقت با امر او تمام گشت، و اطاعت او را اذعان و دعوت او را اجابت گفت.

(16) در انفاذ امر خداوندی نه توقف درنگ کننده ای مانع شد و نه مقاومت و سستی موجودی بهانه جو. کجی ها را از اشیاء راست کرد و حدود آن ها را هموار و روشن ساخت. و با قدرت خود میان امتداد آن اشیاء ملایمتی برقرار فرمود، و اسباب (بدن ها) را با نفوس آن ها به هم پیوست. و سپس آن ها را اجناسی گوناگون در حدود و اندازه ها (یا سرنوشت ها) و طبایع و اشکال قرار داد. مصنوعاتی از خلاقیت که ساخت آن ها را محکم گردانید و بر مبنای اراده خود، آن ها را آفرید و ابداع فرمود.

و از جمله این خطبه است در توصیف آسمان

(17) و خداوند سبحان، پستی و بلندی های سطوح آسمان را بدون قید و تعلیق تنظیم فرمود. و شکاف های پهنه باز آن را با همدیگر التیام داد. و میان آن ها و امثال آن ها را به وسیله روابط شبکه بندی فرمود. و سختی بالا رفتن و پایین آمدن از آسمان را برای فرشتگانی که امر خداوندی را پایین می آورند و فرشتگانی که اعمال خلق او را بالا می برند، منتفی ساخت. پس از آن که آسمان به صورت دودی بود، آن را ندا داد تا دستگیره های طناب های آن به هم پیوست.

(18) و درهای بسته و متکاثف آسمان را پس از انسداد آن باز نمود، و دیده بان هایی از ستارگان درخشان بر طرق و منافذ آن ها مقرر فرمود. و آسمان ها را در شکاف هوا با قدرت خویش از اضطراب نگه داشت. و به آن ها دستور داد که تسلیم امر او شوند. آفتاب آسمانی را نشان روشنگر روزش قرار داد. و ماه را آیتی از شب ها (که گاهگاهی) ناپدید می شود. خداوند متعال آن دورا در موقعیت های قانونی در مدارهای خود به جریان انداخت. او سیر آن دورا در طرق درجه های خود مقدر فرمود تا به وسیله آن دو، شب و روز را از یکدیگر متمایز نماید.

(19) و با وضع حرکت آن دو، عدد سال ها و حساب دانسته شود. سپس در فضای آسمان فلك را که مدار ستارگان است قرار داد، و زینت (زیبایی) آسمان را به آن مربوط ساخت. (عامل این زیبایی) ستارگانی پنهان از دیده ها که مانند در می باشند، و چراغ هایی است از ستارگان فروزان (که دیده می شوند). و به وسیله شهاب های نافذ، موجوداتی را که استراق سمع (مخفیانه گوش دادن) می نمایند، هدف قرار داد و ستارگان را در مجرای تسلیم از ثبات ستارگان ثابت و حرکت ستارگان سیار و نزول و صعود و نحس و سعد آن ها به جریان انداخت.

و از جمله این خطبه است در توصیف فرشتگان

(20) سپس خداوند سبحان برای اسکان در آسمان هایش و آبادی صفحه اعلای از ملکوتش خلقی بدیع (عالی و زیبا) از فرشتگانش آفرید، و به وسیله آن ها اماکن خالی پهنه باز آسمان را پر کرد و صفحات گشاده آن را با آن ها مملو ساخت. و در میان پهنه های (شکاف ها یا فاصله های) سطوح باز شده آسمان صدهای بلند تسبیح گویندگان از آن فرشتگان در صفحات قدس و پوشش حجاب ها و سرپرده عظمت و مجد طنین انداخت.

(21) و ماورای آن صدهای بلند که گوش‌ها با شنیدن آن، شنوایی را از دست می‌دهند، اشراقاتی از نور است که دیدگان از رؤیت آن باز داشته شوند، و در حدود آن نور متحیر و ناتوان بمانند. خداوند سبحان آن فرشتگان را در اشکال مختلف و اندازه‌های متفاوت آفرید، «دارای بال‌ها». آن فرشتگان جلال عزت خداوندی را تسبیح می‌گویند. آنان هیچ چیزی از صنع خداوندی را که در کارگاه آفرینش ظاهر گشته است، به خود نمی‌بندند.

(22) و ادعا ندارند که چیزی را که تنها خداوند آفریننده آن است، به همراه خداوند می‌آفرینند، «بلکه آنان بندگان اکرام شده خداوندی هستند»، که در گفتار به او سبقت نمی‌جویند و عمل به دستورش می‌نمایند. خداوند متعال آن فرشتگان را در آن جایگاه (صفحات مقدس ملکوتی) که هستند، امین وحی خود قرار داده و به وسیله آنان امانت‌های امر و نهی خود را بر رسولانش رسانده و آنان را از تردید در شبهات حفظ فرموده است.

(23) هیچ یک از آن فرشتگان از مسیر رضای خداوندی نمی‌لغزد و خداوند سبحان آنان را از فواید کمک خود یاری می‌نماید و تواضع و خضوع با وقار و اطمینان را به دل‌های آنان برای دریافت و درک وارد ساخته و برای آنان درهای تمجیدهای خود را آسان (باز) و منارهای واضح و راهنما را برای وصول به نشان‌های توحیدش برای آنان نصب فرمود.

(24) بارهای سنگین گناهان، آنان را سنگین‌نساخته، گذشت شب‌ها و روزها در آنان تأثیری نمی‌نماید. انگیزه‌های امیال و شک و تردیدها استحکام ایمان آنان را متزلزل و مختل نساخت. گمان‌ها و پندارها به دژهای محکم یقین آنان، ازدحام و هجوم نیاورد. و عوامل برافروزنده حسدها و کینه‌ها در میان آنان شعله آن صفات خبیثه را نیفروخت. و تحیر، آنچه را که از معرفت خداوندی در دل‌های آنان جایگیر شده، سلب نکرده است و آنچه که از عظمت و هیبت جلال خداوندی در لابلای سینه‌های آنان راه یافته، تثبیت شده است.

(25) وسوسه ها طمعی در راهیابی به آنان نداشته است تا با کثافت خود، فکر آنان را بکوبد. گروهی از آن فرشتگان در خلقت (یا طبیعت) ابرهای پر باران هستند و عده ای در کوه های بزرگ و مرتفع، و دسته ای در سیاهی ظلمت که راهی برای خروج از آن دیده نمی شود. گروهی دیگر از آن فرشتگان هستند که قدم های آنان حدود زمین پایین را شکافته است. پاهای آنان مانند پرچم های سفیدند که از شکاف های هوا نفوذ کرده اند.

(26) در زیر آن پاها که مانند پرچم های سفیدند، بادی است آرام و پاکیزه که آن ها را در آن حدود متناهی که پایان قرارگاه آن هاست، نگه داشته است. اشتغالات آن فرشتگان به عبادت خداوندی آنان را از همه چیز فارغ نموده و حقایق ایمان میان آنان و معرفت خدا را به هم پیوسته است. و یقین به وجود ذات اقدس ربوبی، آنان را با اشتیاق شدید به خدا از همه چیز منقطع ساخته است. رغبت ها و امیال آنان از آنچه که در نزد خدا است به آنچه که در نزد غیر خدا است تجاوز ننموده است. شیرینی معرفت ربوبی را چشیده شربت محبت خداوندی را با کاسه ای سیراب کننده نوشیده اند.

(27) در مغز دل های آنان رگ های خوف از خدا جایگیر شده، و استمرار در عبادت و استقامت پشتشان را منحنی نموده است. به طول انجامیدن رغبت و اشتیاق به خداوند ماده ناله و تضرع آنان را تمام نکرده، و عظمت تقرّب به بارگاه خداوندی ریسمان های خشوع را از گردن جان های آنان باز نموده است. عجب (خود بزرگ بینی و خود پسندی) بر آنان غلبه نکرده تا آنان عبادات گذشته را زیاد محسوب کنند، و احساس ناتوانی و ناچیزی در دریافت جلال خداوندی برای بزرگ بینی حسناتی که انجام می دهند، نصیبی نگذاشته. و به جهت امتداد طولانی تکاپو در عبادت، سستی ها بر وجود آنان راه نیافته است و از اشتیاق آن فرشتگان چیزی نکاسته است، تا از امید به پروردگارشان رویگردان شوند.

(28) طول مناجات با پروردگارشان اطراف زبان های؟؟؟ آنان را نخشکانیده، و اشتغالات دیگری آنان را مملوک خود نساخته است که صداهای بلند آنان را زمزمه های خفیف تضرع قطع نماید و شانه های آنان در صفوف عبادت مختلف نگشته است. و گردن های خود را به دست آوردن آسایش تقصیر در انجام دستور خداوندی خم نکرده اند. کندی غفلت ها بر قاطعیّت کوشش و تلاش آن فرشتگان نفوذی ندارد، و عوامل فریبنده شهوات دست به سوی همت های آنان نمی یازند.

(لطف) خداوند صاحب عرش را برای روز احتیاجشان ذخیره نموده اند.

(29) در هنگام انقطاع خلق و توجه آنان به مخلوقات، آن فرشتگان فقط خدا را مورد توجه و گرایش قرار داده اند. پایان غایت عبادت خداوندی را قطع نمی کنند (برای آن پایانی تعیین نمی کنند). علاقه شدید آن فرشتگان به التزام اطاعت خداوندی آنان را ارجاع نمی کند، مگر به موادی در دل های آنان که از رجاء و خوف خداوندی گسیخته نمی شوند. عوامل بیم آمیخته با اشتیاق از آنان قطع نمی شود، تا در تلاش و کوشش سست شوند.

(30) و حرص و آرزوهای دنیوی آنان را به اسارت نکشیده است، تا کوشش های منتج منافع دنیوی را بر کوشش و جدیت برای ابدیت مقدم بدانند. آن فرشتگان اعمال گذشته (انجام گرفته) خود را بزرگ نمی شمارند. و اگر اعمالشان را بزرگ بشمارند، امید آنان بیم و هراسشان را از بین می برد. غلبه و اغوای شیطان راهی به آنان ندارد، لذا اختلاف درباره پروردگارشان نمی نمایند.

(31) جدایی های ناروا آنان را از یکدیگر متفرق ننموده، و سنگینی و خیانت حسد بر آنان پیروز نگشته است. عوامل دگرگون کننده شك و پندار آنان را به گروه ها تقسیم نکرده و پستی همّت ها آنان را از یکدیگر جدا نساخته است. آن فرشتگان اسیران (وابستگان) ایمانند. نه لغزشی آنان را از طناب ایمان بریده است و نه انحراف و مسامحه و سستی. در طبقات آسمان (حتی به اندازه) محل پستی نیست مگر این که فرشته ای بر آن در حال سجده است. یا فرشته ای در حال سیر و حرکت سریع (در انجام دستور الهی). آن فرشتگان با امتداد طولانی اطاعت پروردگارشان بر علم خود می افزایند و به عزّت عظمت خداوندی در دل آنان افزوده می شود.

و از جمله این خطبه است در توصیف زمین و فرو رفتن (اکثر نقاط آن) در آب

(32) (بیشتر آن) زمین را در امواج متردد شدید و باصولت و دریاها پر آب و متراکم فرو برد. سطوح بالای امواج آن دریاها به یکدیگر بر می خوردند، و ارتفاعات آن امواج در حال تدافع در اهتزاز بودند. دریاها به سبب شدت آن امواج متلاطم مانند شتران نر در موقع هیجان با صدای مخصوص آن حالت، کف بر می آوردند.

آن گاه سرکشی آب متلاطم به جهت حمل سنگینی زمین فرو نشست و تسلیم شد، تا هنگامی که زمین سینه خود را در آب بگسترانید و هیجان تدافعی امواج آن فرو نشست و ساکن گشت.

(33) در این هنگام زمین با شانه های خود در آن آب مانند حیوانی که در خاک بغلتد، در غلتید و حالت تسلیم و افتادگی پیدا کرد. و آب پس از فریادهای امواجش ساکن و مقهور، و به وسیله دهنده ذلت که (بر دور دهانش زده شده) مطیع و اسیر گشت، و زمین غلتیده در میان موج عمیق و متراکم آب ساکن شد، آن گاه آب را از نخوت کبر و اعتلاء و فخر و بلندی تجاوزش برگرداند. زمین دهان آب را که سنگین و پر موج بود، بر بست. آب پس از آن همه سبکسری ها و جست و خیزهایش به سکوت گرایید. و پس از آن همه مباحثات و تبختر در جهش هایش بر زمین بیارمید.

(34) پس از آن که هیجان آب از زیر اطراف زمین ساکن گشت، خداوند سبحان کوه های بسیار بلند و سر به فلک کشیده را بر دوش های زمین حمل فرمود.

آب های چشمه سارهای از زمین بر آمده را از بالای بینی های زمین به جریان انداخت و آن آب ها را در دشت ها و پهنه بیابان ها و شکاف های زمین پراکنده ساخت و حرکات زمین را با سنگ های سنگینش، و به وسیله قله های مرتفع و بلند از صخره های بزرگ آن تعدیل فرمود. در نتیجه زمین به جهت کوه های جای گرفته در قطعات سطح آن و به جهت فرورفتن آن کوه ها در شکاف های بینی زمین، و سوار شدن آن کوه ها بر گردن های زمین های هموار و بلندی های (یا اصول) آن استقرار خود را دریافت.

(35) خداوند تبارک و تعالی میان فضا و زمین را باز و وسیع نمود، و هوا را وسیله تنفس برای ساکنان زمین قرار داد، و اهل زمین را از نهان گاه زمین بر آورد و آنان را با همه وسایل زندگی در روی زمین قرار داد. سپس خداوند سبحان سطوح بی آب و علف زمین را که آب های چشمه سارها به بلندی های آن سطوح نمی رسید، و جویبارهای رودخانه ها وسیله ای برای رسیدن به آن سطوح پیدا نمی کردند، رها نفرمود.

(36) و ابر نم دار برای آن سطوح مرتفع که مرده های آن ها را احیاء کند، و گیاهش را برویاند، خلق کرد. خداوند سبحان ابرها را پس از جدایی قطعاتش از یکدیگر و اختلاف پاره های لطیفش با همدیگر جمع و تألیف فرمود. تا آن گاه که پاره های ابری در آن به حرکت شدید در آمد و برق آن در طول امتداد اطرافش درخشید، و درخشش آن در میان قطعات ابر سفید و متراکمش خاموش نگشت.

(37) خداوند متعال آن ابر را در حالی که ریزان و قطعاتش به هم پیوسته بود، فرستاد و در وضعی که شاخه های آن (مانند خطوطی) آویزان بود، به زمین نزدیک شد. باد جنوبی وزید و وزش پی در پی آن ابر را به حرکت در آورد، و ریزش بارانش را شدید ساخت. هنگامی که ابر سینه خود را با قطعات آن بر زمین پیوست (مانند نشستن شتر با سینه خود بر زمین) و بار سنگینی را که با خود حمل کرده بود بر زمین نهاد، به وسیله بارش آن ابر، از خشکی های زمین گیاه و از مواضع بی گیاه کوه ها علف های تازه بر آورد. در این حال زمین با آرایش باغ هایش شکوفا گشت، و از پوشاک ظریفی از شکوفه های معطر و زیبا که بر تن کرده بود (آراسته شد).

(38) و از نظم پیوسته شکوفه ها و بوته های با طراوت که آن را می آراست، به خود بالیدن گرفت. خداوند سبحان با این (جریان عظیم) توشه (مادی و معنوی) برای مردم و روزی برای جانوران عنایت فرمود. در پهنه های زمین راه هایی باز کرد، و نشان روشنگر برای رهروان در جاده های طرق زمین نصب فرمود. پس از آن که خداوند عزّ و جلّ زمین را برای زندگی آماده ساخت و امر الهی خود را انفاذ فرمود.

(39) حضرت آدم علیه السلام را از میان خلقت برگزید و او را اولین نوع از خلقت انسانی قرار داد. او را در بهشتش ساکن نمود و روزی او را در آن جایگاه فراوان فرمود. و تهدید درباره آنچه را که (خوردن آن را) برای آدم علیه السلام ممنوع ساخته بود، مقدم داشت. و به او اعلام فرمود که: اقدام به آنچه نهی شده است، قرار گرفتن در معرض معصیت خداوندی و به خطر انداختن مقام و منزلت خویش است. پس حضرت آدم علیه السلام را از اقدام و ارتکاب ممنوع کرد. و این اقدام با علم سابق خداوندی تطابق نمود.

(40) خداوند سبحان حضرت آدم علیه السلام را پس از توبه بر زمین فرود آورد تا با نسل خود زمین را آباد، و به وسیله او حجّت را برای بندگانش اقامه کند. خداوند متعال بندگان خود را پس از گرفتن آدم علیه السلام از این دنیا از دلایلی که حجّت ربوبی را برای آنان تأکید و تثبیت کند، و میان آن بندگان و معرفت خداوندی را به هم پیوندد، خالی نگذاشت. بلکه به وسیله حجّت هایی از زبان های پیامبران برگزیده و حامل کنندگان امانت های رسالاتش با آنان تجدید تعهد می فرمود.

(این ابلاغ) قرن به دنبال قرن ادامه یافت.

(41) تا این که این ابلاغ و رسالت ها و حجّت خداوندی با پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله تتمیم شد، و عذر (حجّت) و تهدید او (درباره گنهکاران و معاصی) به نهایت رسید. و ارزاق مردم را مقدر فرموده، برای بعضی از آنان روزی فراوان و برای برخی دیگر روزی اندک قرار داد و آن ارزاق را بر مبنای تنگی و گشایش، تقسیم و عدالت فرمود، تا هر کس را که بخواهد، با رفاه و فراوانی آن ارزاق و دشواری و کمی آن ها آزمایش نماید. و به همین وسیله اغنیا و فقرا را از جهت شکرگزاری و تحمل در جریان امتحان قرار داد. سپس خداوند سبحان سختی های نیازمندی را با توسعه در ارزاق قرین ساخت.

(42) و به صحّت و سلامت آن ها، عوامل کوبنده آفات را نزدیک و گشایش های شادی های آن ها را مقارن غصّه های هلاکت و نابودی آن ها قرار داد. و خداوند تبارک و تعالی اجل (مدّت زندگی انسان ها) را آفرید و آن ها را بلند و کوتاه و مقدم و مؤخر تعیین فرمود. و اسباب و عوامل اجل ها را به مرگ پیوست، و مرگ را کشنده طناب های اجل ها و برنده ریسمان های محکم (که بنی آدم را پشت سر هم در مسیر مرگ قرار داده است) مقرر فرمود.

(43) اوست دانای راز از نهان گاه مخفی کنندگان در درون. و اوست دانای گفتگو کنندگان با صدای بسیار کم، و خاطرات اندوخته شده (محصول) گمان ها و بسته های عزم و تصمیم های یقین، و آنچه که دیدگان انسانی موقع نگرستن پنهانی انجام می دهد. و داناست به آنچه که مخفی گاه های دل ها در بر گرفته، و حجاب های غیوب آن را پوشانیده است، و به آنچه گوش ها سوراخ های خود را برای ربودن آن فرا داده است.

(44) خداوند سبحان داناست به محلّ سکونت تابستانی موران و محلّ سکونت زمستانی جنبندگان، و به طنین ناله مادران غمدیده (به سبب جدایی از فرزندان) و او داناست به صداهای آهسته قدم ها و محلّ رویدن و باز شدن میوه ها از مدخل غلاف های پرده های آن ها. و اوست که می داند مخفی گاه های درندگان را از غارهای کوه ها و از دره ها و رودخانه های آن ها. و می داند مخفی گاه پشه ها را در میان ساقه های درختان و پوست های آن ها.

(45) و جایگاه رویدن برگ ها را از شاخه ها. و می داند جایگاه فرود آمدن ذرات نطفه ها را از مسیر اصلاّب (آلات تناسل مردان) و می داند ابرهای تازه تشکّل یافته و به هم پیوسته را و ریزش قطره های باران از ابرهای متراکم را. او داناست به آنچه که گردبادها با دامن های خود می پاشند. و باران ها با سیل های خود آن ها را از بین می برند. و می داند فرورفتن و حرکات حشرات زمینی را در تلّهای ریگ ها و قرارگاه بالداران را در بلندی های قلّه های کوه ها.

(46) خداوند سبحان می داند ترانه ها و نغمه های پرندگان نغمه سرا را در تاریکی های آشیانه هایشان و آنچه را که صدف ها در بر گرفته و امواج دریا آن ها را دایگی نموده است. و می داند آنچه را که تاریکی شب آن را احاطه نموده، یا خورشید روشنگر روز بر آن تابیده و آنچه را که طبقات و سطوح تاریکی ها و جریانات نور بر آن متعاقبا می گذرند.

(47) و او می داند اثر و نشان هر قدمی را و حسّ هر حرکتی و نوسان هر کلمه ای را در ذهن گوینده و تحریک هر لبی را و قرارگاه هر آفریده ای را. و می داند وزن هر ذره ای را و صداهای بسیار ضعیف هر شخص مهممه کننده (با همّت) را. و می داند هر میوه درختی را بر روی زمین، یا برگ افتاده را و قرار گرفتن نطفه و جایگاه تمرکز خون و مضغه را.

(48) و خلقت جدید و ماده کشیده شده را (از منابع خود برای خلقت) (خداوند تبارک و تعالی به همه این امور و جریانات داناست). به خداوند سبحان در آفرینش این امور در کارگاه خلقت هیچ مشقتی نرسیده، و در نگهداری مخلوقاتی که آن ها را ابداع فرموده است، هیچ گونه عارضه ای (محاسبه نشده و خارج از علم و سلطه او) برای او روی نداده. و در اجرای امور و تدبیرهای مخلوقات هیچ گونه ملالت و ضعف و سستی بر او عارض نگشته است. بلکه علم او بر همه آن ها نافذ و محیط بوده، و عدد همه آن ها را شمارش نموده، و عدل و دادش بر همه آن ها گسترده شده، و فضل و احسان او همه آن ها را احاطه کرده است. در حالی که همه آن مخلوقات از وصول به حقیقت آنچه که او شایسته آن است، قاصرند.

نیایشی در همین خطبه

(49) بارخدا، تویی شایسته توصیف زیبا و کمیت فراوان از صفات جلال و جمال.

(دارای نعمت های فراوان). اگر آرزو شوی بهترین وجود (کمال بخشی) برای آرزو شدن و اگر امید بر تو بسته شود، بهترین وجودی برای امید بستن.

(50) خداوند، (از نعمت های ربوبی ات) به آنچه بر من گستردی و عنایت فرمودی، نمی توانم جز تو را بستایم و احدی جز تو را سپاس گویم. من سپاس و ستایشم را به منابع نومیدی و مواضع تهمت و تردید توجیه نمی کنم. بار پروردگارا، زبانم را از مدّاحی آدمیان و ثنا خوانی مخلوقات مورد تربیت و مملوک تو برگرداندی. بارالها، برای هر کسی که شخصی را ثنا و سپاس گوید، مزدی از پاداش است، یا نیکوکاری از عطا، و من از تو امید راهنمایی به ذخایر رحمت و خزانه های بخشش را دارم.

(51) ای خدای من، این موقعیت نیایش (که به من عنایت فرمودی) مقام کسی است که توحید ذات و صفات را که از آن توسل، در اختصاص تو می داند. و برای این ستایش ها و مدح ها جز تو کسی را سزاوار نمی بیند و من احتیاج به تو دارم که بینوایی مولود آن نیاز را جز فضل و احسان تو جبران نکند. و فقر و نیاز آن احتیاج را جز احسان وجود تو برطرف نسازد. (خداوند، کریم)، در این مقام (که نیایش با خودت را نصیب ما فرموده ای) رضایت را بر ما عطا فرما و ما را از دست دراز کردن به سوی جز خودت بی نیاز فرما و قطعاً تویی توانا بر همه چیز.

ص: 137

92 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام از سخنانی که آن حضرت در آن هنگام که مردم خواستند پس از کشته شدن عثمان با او بیعت کنند فرموده است.

(1) مرا رها کنید و از دیگری التماس کنید، زیرا ما به استقبال امری می رویم که جنبه ها و رنگ هایی دارد که دل ها بر آن تاب نیاورد و عقول بر آن ثبات نمی دارد. آفاق فضای آینده را ابر فرا گرفته و راه راست مشوّه و ناشناخته است.

(2) و بدانید: قطعا اگر پاسخ مثبت در این امر به شما بدهم، طبق آنچه که می دانم، با شما عمل خواهم کرد و به سخن هیچ گوینده و ملامت هیچ ملامت گری گوش نخواهم داد. و اگر مرا رها کنید، من مانند یکی از شما خواهم بود. و شاید من شنواتر و مطیع تر از همه شما به آن کسی خواهم بود که امر زمامداری خود را به او بسپارید. و من برای شما وزیر باشم، بهتر از آن است تا امیر شما باشم.

93 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام در این خطبه مردم را به فضیلت و علم خود آگاه می نماید و فتنه بنی امیه را بیان می فرماید.

(1) پس از حمد و ثنای خداوندی، ای مردم، من چشم فتنه را کندم، پس از آن که ظلمت آن فتنه به نوسان و اضطراب افتاد و شرّ بیماری «کلب» آن شدّت پیدا کرد. هیچ کس غیر از من جرأت نزدیک شدن به آن فتنه را نداشت.

(2) از من پرسید پیش از آن که مرا از دست بدهید (مرا گم کنید، من از میان شما بروم). سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، نخواهید پرسید از هیچ چیزی میان موجودیت کنونی تان تا روز قیامت، و نه درباره گروهی که صد کس را هدایت کند و صد کس را گمراه کند، مگر این که شما را اطلاع خواهم داد از دعوت و تبلیغ کننده اش، و راننده و محرکش و جایگاه فرود مراکب و بار و اثاث آن. و اطلاع می دهم به شما که از اهل آن مردم چه کسی کشته خواهد شد و چه کسی (با اجل طبیعی) خواهد مرد.

(3) و اگر شما مرا گم کنید و امور ناگوار و رویدادهای بسیار سخت بر شما فرود آید، کثیری از سؤال کنندگان سر پایین بیندازند و کثیری از مسئولین شکست بخورند، و این هنگامی است که جنگ و پیکاری که شما را در خود فرو برده است، خود را جمع کند و پوشاک پاهایش را بالا بزند، و دنیا برای شما تنگ گردد، و روزهای ابتلا و آزمایش را که بر شما می گذرد، بسیار طولانی احساس کنید. تا این که خداوند متعال برای باقی مانده نیکوکاران شما گشایش (پیروزی) نصیب فرماید.

(4) (بدانید) فتنه ها هنگامی که روی می آورند، مشتبه (عامل اشتباه) می باشند و وقتی که رو بر می گردانند، بیدار می سازند. در هنگام آمدن مورد انکار و ناشناس اند، و در موقع برگشت و روی گردان شدن شناخته می شوند. فتنه ها مانند بادهای می گردند، به شهری می رسند (در يك شهر وارد می شوند و می وزند) و از شهری بدون اصابت می گذرند.

(5) هشیار باشید، خوفناك ترین فتنه ها برای شما در نظر من، فتنه بنی امیه است.

زیرا فتنه ای است کور و تاریك و تاریك کننده: خصلت (یا نقشه اش) فراگیر و بلایش مخصوص (پیشوایان دین و انسان های با ایمان) و هر کس که در آن فتنه بینا باشد، بلا بر او فرود آید، و هر کس که در آن فتنه نابینا باشد، بلا او را گم می کند (به او نمی رسد).

(6) و سوگند به خدا، پس از من بنی امیّه را مالکان و رؤسای بدی برای خود خواهید یافت، مانند شتر بد خلق (در موقع دوشیدن) که با دهانش (دندان هایش) زخمی می کند و با دستش می زند و با پاهایش دفع می کند و از شیر دوشیدنش جلوگیری می نماید. بنی امیّه به همان وضعی که گفتم، با شما رفتار خواهند کرد تا کسی را از شما نگذارند، مگر این که سودی برای آنان داشته باشد و یا ضرری به آن ها نرسانند. و بلای آنان را از شما زایل نگردد تا موقعی که پیروزی (یا انتقام) یکی از شما بر آنان مانند پیروزی برده ای بر مالکش و تابعی بر متبوعش باشد.

(7) فتنه بنی امیّه به طور قبیح و وحشتناک و دسته دسته با وضع جاهلیت بر شما وارد می گردد. نه مناره هدایتی در آن وجود دارد و نه نشانه ای که دیده شود.

(8) ما خاندان پیامبر از آن فتنه در نجات هستیم و ما در آن فتنه دعوت کننده نیستیم.

سپس خداوند آن فتنه را از شما جدا (دفع) می کند، مانند جدا کردن پوست از گوشت. خداوند فتنه بنی امیّه را به وسیله کسی بر طرف می کند که آنان را ذلیل کند و با کمال خشونت آنان را براند و با کاسه تلخ آنان را سیراب نماید. جز شمشیر بر آنان چیزی ندهد، و نپوشاند بر آنان جز ترس را. در این هنگام قریش دوست خواهد داشت که دنیا و آنچه را در آن است (بدهد) و زمانی کوتاه - اگر چه به اندازه زمان ذبح یک شتر قربانی - مرا ببیند تا آنچه را که امروز مقداری از آن را می خواهم و آنان از انجام آن امتناع می ورزند، از آنان بپذیرم.

94

اشاره

94 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام در این خطبه خداوند سبحان را توصیف نموده، سپس فضیلت رسول خدا و دودمان او را توضیح می دهد و سپس مردم را موعظه می فرماید:

خداوند متعال

(1) پس مبارك است خداوندی که بلندی و دور پروازی های همّت ها به او نمی رسد و حدس هشیاری ها به مقام شامخ او نایل نگردد. خداوند اول که غایتی برای او نیست تا پایان یابد، و آخری برای او وجود ندارد تا منقرض شود.

ص: 140

(2) آنان (پیامبران) را در برترین ودیعتگاه به ودیعت نهاد و در بهترین قرارگاه تثبیت فرمود. اصلاّب شریفه آنان را به پاکترین ارحام منتقل ساخت. هر موقعی که یکی از آنان (رسالت خود را ابلاغ نموده و) درگذشت، برای تبلیغ دین خداوندی جانشینی از آنان قیام نمود.

رسول الله صلی الله علیه و آله و خاندانش

(3) تا آن گاه که کرامت خداوندی سبحانه و تعالی به محمد صلی الله علیه و آله منتهی گشت. آن وجود مقدس را از برترین معادن رویاننده و عزیزترین اصول و ریشه ها برای کاشتن بیرون آورد. از آن درختی که خداوند آن را بشکافته و پیامبرانش را از آن بیرون آورده و امنای خود را از آن برگزیده است.

(4) عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بهترین عترت هاست. و دودمانش بهترین دودمان ها. و درخشش بهترین درخت ها که در حرم روییده شده و به رشد رسیده است. در کرم و مجد و شرف برای آن درخت شاخه هایی است بلند و ثمری است بلند غیر قابل وصول. آن حضرت پیشوای کسی است که تقوا بورزد. و وسیله بینایی است برای کسی که هدایت یافته باشد.

(5) چراغی است که روشنایش درخشیده و ستاره ای است که نورش بارز و آشکار است. و آتش زنه ای است که لمعان آن برق تولید نموده است. سیرتش اعتدال، و سنتش رشد و کلام او جدا کننده حق و باطل، و حکم او عدل محض است.

خداوند سبحان او را در فاصله ای از پیامبران و در دوران لغزش جوامع از عمل و جهل و کودنی امت ها فرستاد.

(6) خداوند به شما رحمت کناد! عمل کنید در روشنایی آشکار. علایم طریق حق راست و روشن است. شما را به دار السلام (زندگی سالم و بهشت اخروی) دعوت می نماید و شما اکنون در خانه ای (دنیایی) هستید که می توانید خدا را (با اعمال و ثبات نیکوی خود) از خویشتن راضی کنید.

امروز مهلتی دارید و فراغتی، نامه های اعمالتان باز است (بسته نشده)، و قلم هایی که نامه های اعمال شما را می نویسند، در جریانند، و بدن ها سالم و صحیحند و زبان ها باز و آزاد و توبه پذیرفته می شود و اعمال مقبول می گردد.

95

95 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه فضیلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بیان می فرماید.

(1) خداوند سبحان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در حالی فرستاد که مردم در وادی حیرت گمراه و در آشوب مشوش و منحرف بودند. هواهای نفسانی آنان را در خود غوطه ور ساخته و کبر و نخوت در لغزشگاهشان انداخته بود. جاهلیت تاریک آنان را سبک سر و سبک روح (بی شخصیت) نموده بود.

(2) آنان در تزلزل و اضطراب (در واقعیات حیات) عمر را در حیرت می گذراندند و در گرفتاری ناشی از جهل. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خیر خواهی و پند و اندرز را درباره آنان به حدّ اعلا رساند. و به طریقه الهی حرکت فرمود و مردم را به حکمت و با موعظه حسنه دعوت فرمود.

96 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام پیرامون خداوند و رسول اکرم علیه السّلام

خداوند متعال

(1) حمد خدای راست، خداوند اول که چیزی پیش از او نبوده و آخری که چیزی بعد از او نباشد. ظاهری که چیزی فوق او وجود ندارد و باطنی که چیزی نزدیک تر از او نیست.

و از این خطبه جملاتی است درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

(2) قرارگاه او بهترین قرارگاه است و منشأ رویدن وجود آن حضرت، بهترین منشأها. در معادن کرامت و گهواره های پاک و سالم دل های نیکوکاران به سوی او گشته، و مهارهای بصیرت های مردم بینا به آن ها منعطف شده است.

(3) خداوند سبحان به برکت وجود او کینه ها را مدفون ساخت، و هیجان های شدید و عداوت ها و خصومت ها را به وسیله او خاموش فرمود. و به یمن وجود نازنین او انسان های جدا از هم را برادر ساخت. و به وسیله او همدستان کفار را متفرق نمود. پستی و خواری را از برکت او عزیز و با قدرت او عزت (نابجا) را ذلیل فرمود. سخنش آشکار کننده حق است و سکوت او زبانی است گویا.

97 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام درباره اصحاب خود و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله

یاران علی علیه السّلام

(1) اگر هم خداوند به ستمکار مهلت بدهد، گرفتن و کیفر خداوندی از او فوت نمی گردد و خداوند در گذرگاه ستمکار در کمین و در موضع ماده ای گلوگیر در مسیر فرو بردن آب دهان است. هشیار باشید، سوگند به آن خداوندی که جانم به دست قدرت او است، آن مردم بر شما پیروز خواهند گشت. نه از آن جهت که آنان به حق شایسته تر از شما هستند، بلکه به جهت سرعتی که آنان در تأیید و حمایت از باطل امیرشان دارند.

(2) و بی‌اعتنایی و کندی که شما در حق من (که امیر شما هستم) دارید. همهٔ اقوام و امم از ظلم امرای خود می‌ترسند و من از ظلم رعیت خود بیمناکم. شما را به جهاد بسیج کردم، به راه نیفتادید و سخنان (سازنده) به گوشتان خواندم، نشنیدید. و شما را نهانی و آشکار دعوت کردم، پاسخ مثبت ندادید. و شما را نصیحت نمودم، نپذیرفتید.

(3) (آیا می‌توان نظیر شما مردمی را دید که) در ظاهر مشهودید، ولی در حقیقت غایبید! در ظاهر مالکانید و در باطن بردگان. حکمت‌ها را برای شما می‌خوانم، از آن‌ها می‌گریزید! و با پند رسا شما را موعظت می‌نمایم، (بدون این که در شما تأثیر کند) هر یک راه خود را می‌گیرید و پراکنده می‌شوید. و شما را برای جهاد با طغیانگران تحریک می‌کنم، شما را می‌بینم که سختم به پایان نرسیده، مانند فرزندان سبأ پراکنده می‌شوید و به مجالس خود بر می‌گردید.

(4) و در مواعظی که برای شما نموده‌ام، با (مغالطه‌بازی) یکدیگر را فریب می‌دهید.

بامدادان اصلاحتان می‌نمایم، شامگاهان خمیده مانند پشت کمان به سوی من بر می‌گردید. و (به این ترتیب) اصلاح‌کننده ناتوان گشته و آنچه که می‌بایست اصلاح شود، غیر قابل انعطاف و گره خورده است.

(5) ای مردمی که بدن‌هایشان حاضر و عقولشان از خودشان غایب و تمایلاتشان مختلف اند، ای وسیلهٔ ابتلای امر ایشان، امیر شما خدا را اطاعت می‌کند و شما او را معصیت می‌نمایید. و امیر اهل شام خدا را نافرمانی می‌کند و آنان او را اطاعت می‌نمایند. سوگند به خدا، دوست داشتم معاویه دربارهٔ شما و یارانش با من معاملهٔ صرف می‌کرد، صرف دینار به درهم؛ ده نفر از شما را از من می‌گرفت و مردی از آنان را به من می‌داد.

(6) ای اهل کوفه، من از شما به سه خصلت و دو خصلت مبتلا شده ام:

ناشنوایانی گوش دار! لال هایی سخنگو! ناینیانی چشمدار! (دو خصلت نکوهیده دیگر که در شما است و مرا با آن دو مبتلا کرده اید: نه آزاد مردان راستین هستید در هنگام رویارویی با دشمنان. و نه برادران قابل اطمینان در موقع آزمایش.

(7) پست و به خاک آلوده باد دست هایتان. ای امثال شترانی که ساربان های آن ها غایب از آن هاست. هر وقت از طرفی جمع شوند، از طرف دیگر پراکنده می شوند. سوگند به خدا، گویی شما را می بینم (در گمانی که درباره شما دارم) که اگر جنگ شدت بگیرد و زد و خورد و پیکار گرم شود، (8) فرزند ابیطالب را از خود رها کنید، مانند رها کردن زن، نوزاد خود را در موقع زاییدن. و من یقیناً بر مبنای دلیل روشنی از پروردگارم و مسیر مستقیمی از پیامبرم حرکت می کنم، و من در طریق واضح قدم بر می دارم و آن را از میان طرق گوناگون پیدا می کنم و انتخاب می نمایم.

یاران رسول الله صلی الله علیه و آله

(9) بنگرید به دودمان پیامبرتان، و به جهتی که در حیات انتخاب کرده اند، ملتزم باشید و از اثر آنان پیروی کنید. آنان هرگز شما را از هدایت بیرون نخواهند کرد و هرگز شما را به ضلالت و هلاکت بر نخواهند گرداند. اگر اهل بیت پیامبرتان از طلب چیزی باز ایستادند، شما هم بایستید و اگر حرکت کردند، شما هم حرکت کنید. از آنان سبقت مگیرید، که گمراه می شوید. و از آنان عقب نمانید، که به هلاکت می افتید.

(10) من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیده ام. کسی را از شما نمی بینم که شبیه به آنان باشد.

اصحاب پیامبر ژولیده مو و غبار آلود شب را در حال سجده و قیام به صبح می رساندند. پیشانی ها و صورت های خود را متناوباً بر زمین می نهادند.

(11) آن رشد یافتگان در حال یادآوری معادشان مانند اخگر شعله ور می گشتند. از طول سجودی که انجام می دادند، میان چشمانشان برآمدگی مانند زانوهای بز نمودار می شد. در آن هنگام که خدا به یادشان آورده می شد، از چشمانشان چنان اشک می بارید که گریبان هایشان خیس می شد. و خود به اضطراب می افتادند. چنان که درخت در روزی که باد تند بوزد، به اضطراب می افتد. این همه بی قراری آنان به جهت ترس از کیفر بود و امید پاداش.

98

98 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این سخنان به ظلم بنی امیه اشاره می فرماید:

(1) و سوگند به خدا، تا آن گاه آل امیه به سلطه خود ادامه خواهند داد که حرامی از محرمات خدا را رها نکنند، مگر این که آنان را حلال کنند. و پیمانی را رها نکنند، مگر این که آن را نقض نمایند. و تا آن گاه که هیچ خانه بنا شده از گل و گچ (در شهرها و دهات) و خیمه های ساخته شده از پشم و مو و کرک (در بیابان ها) را رها نکنند، مگر این که ظلمشان وارد آن خانه ها و خیمه ها شود و سوء مدیریتشان موجب ناگوار بودن سکونت در آن ها گردد. تا آن هنگام که مردم به دو دسته گریان تقسیم شوند:

(2) مردمی گریان به دینشان، و مردمی گریان به دنیایشان. و تا آن زمان که پیروزی و انتقام یکی از شماها از یکی از آنان (بنی امیه) مانند پیروزی و انتقام بنده از مالکش باشد که در حضور مالک، اطاعتش می کند و در غیاب او بدگویی از وی می نماید. و تا وقتی که متحمل ترین شماها به مشقت، دارندگان بیشترین حسن ظن از شماها درباره خدا شود. (در چنان روزگاران) اگر خداوند عافیتی به شما عنایت فرمود، بپذیرید و اگر مبتلا به حوادث شدید، تحمل نمایید، زیرا «عاقبت از آن مردم با تقوا است».

ص: 146

99 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام خطبه ای است از آن حضرت در تشویق مردم به زهد و اجتناب از این دنیا

(1) خدا را سپاس می گزاریم به آنچه وقوع یافته است. و از او یاری می طلبیم در امر خود به آنچه که خواهد شد. و از آن خداوند سبحان، عافیت در ادیان را مسألت می داریم، چنان که عافیت در بدن ها را.

(2) ای بندگان خدا، شما را به اعراض از این دنیا توصیه می کنم که شما را رها خواهد ساخت، اگر چه شما نخواهید آن را رها کنید. همان دنیایی که اجسام شما را می پوساند، اگر چه شما اجسامتان را همیشه تازه می خواهید. جز این نیست که مثل شما و مثل دنیا مانند مسافرینی است که راهی را رفتند و سپری نمودند. و مانند آن مردمی که علامتی را دیدند و قصد وصول به آن را نمودند و به آن رسیدند.

(3) آن کس که مرکب به سوی غایتی (که تجاوز از آن نخواهد کرد) می راند، چه مدّتی حرکت خواهد کرد که به آن برسد. و چه مقدار خواهد بود پایداری کسی که برای وی روزی مقرر است، که از آن تجاوز نخواهد کرد. و در آن حال هم جوینده ای سریع برای وی موکل است که او را به طرف مرگ می راند. و برای وی در دنیا عامل ناراحت کننده ای وجود دارد تا او دنیا را با اکراه پشت سر گذارد.

(4) (ای مردم، حال که دنیا چنین است) پس برای به دست آوردن عزت و فخر دنیا به رقابت ناشایست پردازید، و به زینت و نعمت های دنیا دل خوش ننمایید، و از دشواری های و سختی هایش شیون به راه نیندازید، زیرا عزت و فخر دنیا رو به انقطاع و زینت و نعمت هایش رو به زوال، و دشواری ها و سختی های آن رو به فنا و نابودی است.

(5) و هر مدّتی در این دنیا رو به پایان است، و هر زنده ای در آن رو به فنا. آیا برای شما در آثار گذشتگان عامل جلوگیری از ارتکاب فساد وجود ندارد؟ و آیا در سرگذشت نیاکانتان اگر تعقل کنید عامل بینایی و عبرت نمی بینید؟ آیا نمی بینید که گذشتگان بر نمی گردند؟ (6) و (آیا نمی بینید که) جانشینانی که از آنان مانده اند، بقایبی ندارند؟ آیا نمی بینید اهل دنیا را که با احوال گوناگون، صبح را به شام می رسانند و شام را به صبح:

مرده ای که بر وی می گریند و دیگری تسلیت داده می شود. و یکی افتاده ای است مبتلا. گروهی بر بالین بیمار برای عیادت وی حاضر شده اند. یکی دیگر به جان خود می پیچد. جوینده ای را می بینید که دنیا را می جوید و مرگ در جستجوی اوست. و غافلی در غفلت غوطه می خورد که مورد غفلت نیست و باقی مانده به دنبال گذشته می گذرد و می رود.

(7) هشیار باشید، به یاد بیاورید در موقع ارتکاب اعمال زشت، مرگی را که نابود کننده لذت هاست و تیره کننده شهوات و قطع کننده آرزوها. و یاری بطلبید از خدا برای ادای حق واجب او و برای سپاس نعمت ها و احسان بشمارش.

100

100 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام این خطبه در توصیفی از رسول خدا و اهل بیت او علیهم السّلام است.

(1) حمد خدای راست که فضل خود را در میان مردم بگسترانید، و دست خود را برای بخشایش به آنان برگشاد. ستایش او را می گوئیم در همه امورش، و یاری از او می طلبیم برای ادای حقوقش، و شهادت می دهیم که جز او خدایی نیست و به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است.

ص: 148

(2) خداوند سبحان او را با امر خود برای اظهار حق و گویایی ذکرش فرستاد.

اورسالت را با کمال امانت ادا کرد و در حدّ (اعلای) رشد رخت از این دنیا بریست، و در میان ما پرچم حقّ را جانشین ساخت، که هر کس از آن پیشی گرفت، از دین خارج گشت، و هر کس از آن عقب افتاد، در هلاکت سقوط کرد، و هر کس که ملتزم پیروی از او گشت، به سعادت واقعی نایل آمد.

(3) متانت و درنگ در سخن خاصیت دلیل آن پرچم است. آن دلیل با تحمل و بردباری قیام می کند، و وقتی که قیام کرد، با سرعت به تکاپو می پردازد. هنگامی که شما گردن برای او فرود آورید و برای تعظیم موقعیت او با انگشتانتان به سوی او اشاره کردید، مرگ به سراغش آمده و او را می برد. پس از چشم بستن او از این دنیا تا زمانی که خدا بخواهد درنگ خواهید کرد، تا آن گاه که خداوند در میان شما کسی را ظاهر نماید که شما را جمع و پراکندگی شما را به تشکّل مبدّل نماید.

(4) پس علاقمند به زمامداری کسی نباشید که خود به آنچه که از وی می خواهید، روی نیاورد و ناامید از کسی که پشت گردانیده است، نیز نباشید. زیرا چه بسا که یکی از دو پای شخصی که پشت گردانیده است، بلغزد و پای دیگرش ثابت بماند.

(5) آگاه باشید، مثل اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله مثل ستارگان است. هر گاه ستاره ای از آنان غروب کند، ستاره ای دیگر طلوع نماید. چنان که می بینید فضل و اعمال خداوندی درباره شما تکمیل گشته و آنچه را که آرزو می کردید، به شما نشان داده است.

101 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این یکی از خطبه هایی است که شامل ملاحم (حوادث بزرگ در طوفان فتنه ها) است.

(1) حمد خدای راست که اول پیش از همه اول ها است. و آخر بعد از همه آخرها است.

و اولیت مطلقه او است که اول نداشتن او را ایجاب می نماید، و آخریت مطلقه او است که آخر نداشتن او را ایجاب می کند. و من شهادت می دهم به این که خدایی جز او نیست. شهادتی که نهان آدمی در آن با ظاهرش موافق و قلبش با زبانش متحد باشد.

(2) ای مردم، خصومت شما با (شخص) من، باعث تکذیب من نباشد. و نافرمانی با من، شما را متحیر و سر در گم ننماید. و در آن موقع که خبرهای شگفت انگیز (مانند اخبار غیبی) را از من می شنوید، به یکدیگر چشم نیندازید (چشمک نزنید). زیرا سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و انسان ها را آفرید، خبری که به شما می دهم، از پیامبر امی صلی الله علیه و آله است.

(3) نه آن تبلیغ کننده دروغ گفته است و نه شنونده (خود امیر المؤمنین علیه السلام) نادان بوده است. من چنان می بینم شخصی را که سخت گمراه است، که در شام عربده کشیده، و جایگاهی برای پرچم های خود در اطراف کوفه گرفته است. تا آن گاه که دهانش باز شود و مقاومت و قدرت و امتناعش سخت گردد، و گام های او بر زمین سنگینی کند. و در آن هنگام فتنه و آشوب، فرزندان خود را با دندان هایش بگزد، و جنگ با امواج خود، سر بکشد. و از روزهای آن دوران چهره ای خشن و عبوس آشکار گردد، و از شب هایش اثر زخم های آن ها بروز نماید.

(4) در آن هنگام که کاشته اش به کمال برسد و در حد کمال خود بایستد و ششقه های او به صدا در آید و اسلحه براق او درخشیدن بگیرد، در این موقع است که پرچم های فتنه های سخت و ناتوان کننده بسته و آماده شوند، و مانند شب تاریک و دریای متلاطم به حرکت درآیند و روی بیاورند.

(5) این مطالب را دریاب و چه بسا بادهای تندوز که کوفه را بدرد و بشکافد و بادهایی نیرومند و جهنده را از کوفه بگذرد، و در اندک زمانی دو گروه به یکدیگر بیچند (شاخ به شاخ شوند). آن کسی که (در آن آشوب) ایستاده است (نیرومند است) درو شود و درو شده (ضعیف) نابود گردد.

102

اشاره

102 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه هم در مجرای خطبه صد و یکم (در حوادث بزرگ و پر خطر) است. و در این خطبه ذکری از روز قیامت و احوال آینده مردم در آن روز است.

روز قیامت

(1) و آن روز (قیامت) روزی است که خداوند همه مخلوقات را که در اول و آخر آمده و در این دنیا زندگی کرده اند، برای بررسی حسابشان و جزای اعمالشان جمع می کند. انسان ها در آن روز در حال خضوع و قیامند. عرق تا دهانشان جاری گشته و زمین زیر پای آنان خواهد لرزید. در آن روز حال کسی که محلی برای گذاشتن پاهایش و گشایشی برای نفسش پیدا کند، بهتر از حال دیگران خواهد بود.

آینده ای که در انتظار مردم است

(2) (از جملات این خطبه است): فتنه هایی مانند ظلمت های متراکم شب تاریک که هیچ گروهی به مبارزه با آن ها قیام نکند و پرچمی از آن ها برنگردد. آن فتنه ها با وسایل و ابزار کامل به شما روی می آورند، راننده آن فتنه ها آن ها را تحریک می کند و کسی که سوار آن فتنه ها است، آن ها را در جریان تشدید می نماید.

ص: 151

- (3) اهل آن فتنه ها مردمی هستند که آزار و شرارتشان سخت و غنیمتی که از لباس و سلاح کشته شدگان می برند، اندک است. گروهی از جهادگران در راه خدا با آنان می جنگیدند که در نزد متکبران خوار و پست می نمایند. آن گروه در روی زمین مجهول و در آسمان معروفند.
- (4) وای بر تو ای بصره در آن موقع از سپاهی از نعمت های خداوندی! که نه گرد و غباری دارد و نه حسّ و حرکتی و به زودی اهل تو ای بصره، به مرگ سرخ و گرسنگی خاک آلود گرفتار خواهند گشت.

103

اشاره

103 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام

در ترغیب مردم به پارسایی در دنیا

(1) ای مردم، دنیا را از دید پارسایان در دنیا بنگرید که از آن اعراض نموده اند.

زیرا سوگند به خدا، این دنیا پس از اندک زمانی، ساکن آرام گرفته در آن را زایل می سازد. و خودکامه طغیانگر را که ایمن از آن است، در درد فرو می برد. آنچه که از این دنیا رویگردان شده و پشت به انسان نماید، بر نمی گردد. و دانسته نمی شود آنچه که خواهد آمد، تا مورد انتظار قرار بگیرد.

(2) شادی دنیا با اندوه آمیخته و قدرت مردان در آن رو به ناتوانی و سستی است. پس فریبتان ندهد فراوانی آنچه که در این دنیا برای شما خوشایند است. زیرا آنچه که از آن ها همراه شما خواهد بود، اندک است.

ص: 152

(3) خدا رحمت کند مردی را که اندیشید و عبرت اندوخت، و از عبرت اندوخته بینایی یافت. آنچه که از دنیا وجود دارد، پس از اندک زمانی گویی وجود نداشته است. و گویی آنچه که از آخرت وجود دارد، پس از اندک زمانی (پس از مرگ) ابدی است.

هر قابل شمارشی، پایان پذیر و هرچه مورد انتظار است، آینده و هر آینده ای، نزدیک و در حال رسیدن است.

صفت انسان عالم

(4) (و از جمله این خطبه است:) عالم کسی است که اندازه و ارزش خود را بشناسد.

همین برای نادانی مرد کافی است که ارزش خود را تشخیص ندهد. و قطعا از مبعوض ترین مردان در نزد خدا آن بنده ای است که خدا او را به خود او وا گذاشته است. این بنده (رها شده به حال خود) از راه حق متجاوز، و بدون رهبری که دلیل راه است، در حرکت است.

(5) اگر این بنده (رها شده به حال خود) به کشتکار دنیوی خوانده شود، به کار می افتد.

و اگر به کشتکار اخروی خوانده شود، کسل و افسرده می گردد. گویی آنچه که برای آن عمل کرده است (امور دنیوی)، برای او واجب، و آنچه که در آن سستی و کاهلی ورزیده است (امور اخروی)، از او ساقط است.

آخر الزمان

(6) (و از جمله این خطبه است:) و آن (آخر الزمان) زمانی است که نجات پیدا نمی کند در آن مگر هر مؤمنی که گمنام زندگی می کند. اگر در میان جمع حاضر باشد، شناخته نشود. و اگر غایب شود، جستجویش نکنند. آنان هستند چراغ های هدایت و علامت راهنما برای حرکت در شب (به سوی هدف های الهی). آنان نه در میان مردم برای افساد و به هم زدن آنان به حرکت می افتند، و نه فاش کننده منکراتی هستند که از مردم بروز می کند، و نه احمقانی هستند که سخنان لغو بگویند. آنان کسانی هستند که خداوند درهای رحمت خود را به روی آنان باز و شدت عذاب خود را از آنان مرتفع می نماید.

(7) ای مردم، زمانی برای شما فرا می رسد که اسلام در آن برگردانده می شود، همان گونه که ظرف با محتویاتش برگردانده می شود. ای مردم، خداوند شما را برکنار فرموده از آن که به شما ظلم کند، ولی شما را از آن که مبتلا و آزمایش کند، دور نساخته است. و خداوند (بزرگترین گوینده) فرموده است: «در این امر آیاتی است و ما آزمایش کننده ایم.»

104

104 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام * یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

(1) (پس از حمد و ثنای خداوندی) خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود در حالی که هیچ احدی از عرب نبود که کتابی بخواند، و نه کسی بود که ادعای نبوت و نزول وحی نماید.

(2) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (پس از بعثت) به یاری کسانی که او را اطاعت می کردند، با کسانی که او را نافرمانی می نمودند، به پیکار برخاست. آنان را به طرف رستگاری می راند. آن بزرگوار برای نجات آنان پیش از آن که قیامت (یا مرگشان) فرا رسد و ضعیف را ناتوان کند، و شکسته از کار بیفتد، پیشدستی می فرمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مأموریت خود برای اصلاح آن انسان ایستادگی می فرمود تا او را به هدف نهاییش برساند، مگر آن که تباه شده را که خیری در وی نبود، تا آن جا که رستگاری آنان را به آنان ارائه می فرمود. و به موقعیت خودشان می نشاندد. تا آسیابشان گردیدن گرفت و نیزه شان (سلاحشان) به کار افتاد.

(3) و سوگند به خدا، من از جمله رانندگان (طرد کنندگان) جاهلیت از جامعه بوده ام، تا آن گاه که آن لشکر جاهلیت همگی پشت گردانند، و در زیر ذلت سلطه مجتمع شدند. من اکنون ناتوان نشده ام و نمی ترسم و خیانتی نکرده ام و نه سست شده ام. و سوگند به خدا، قطعاً باطل را می شکافم، تا این که حق را از پهلوی آن درآورم.

ص: 154

105 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام درباره بعضی از صفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تهديد بنی امیه و موعظه مردم

رسول کریم

(1) تا این که خداوند متعال محمد صلی الله علیه و آله را شاهد و بشارت دهنده و تهديد کننده مبعوث فرمود. پیامبری که در دوران طفلی بهترین مردم و در دوران بزرگسالی نجیب ترین مردم و از حیث اخلاق پاک ترین پاکان و از حیث عطا سخی ترین اشخاصی بود که مورد توقع جود و احسان بوده اند.

درباره بنی امیه

(2) ای بنی امیه، دنیا برای شما در لذایذ خود شیرین نگشت، و توانایی مکیدن از پستان های آن را نداشتید. مگر در موقعی به آن رسیدید که مهارش در جولان و تنگ پالانش در اضطراب بود، در حالی که حرام آن در نزد اقوامی مانند درخت سدري بود پربار و بی خار و حالش دور از دسترس و غیر موجود.

(3) و سوگند به خدا، شما به آن دنیا رسیدید، در حالی که سایه ای گسترده تا مدتی معدود بود. شما دنیا را در حالی یافتید که زمین از معارض برای شما خالی، و دست های شما در روی زمین برای هر کاری باز و دست های رهبران از شما باز داشت شده و شمشیرتان بر آنان مسلط و شمشیر آنان از شما باز گرفته شده بود.

(4) آگاه باشید که برای هر خونی خونخواهی و برای هر حقی طلب کننده ای است. خونخواه خون های ما مانند حکم کننده ای درباره خویشان است. و آن خونخواه خداوندی است که هیچ مطلوبی او را ناتوان نسازد و هیچ فرار کننده ای نمی تواند از او فوت شود.

(5) سوگند یاد می کنم به خدا ای بنی امیه، به زودی خواهید دید که این دنیا و زمامداریش در دست کسانی غیر از شما و در خانه دشمنان خواهد بود.

آگاه باشید، بیناترین چشم ها چشمی است که نگاهش در خیر نفوذ کند.

آگاه باشید، شیواترین گوش ها گوشی است که تذکر را بشنود و آن را بپذیرد.

بند مردم

(6) ای مردم، از شعله چراغ واعظی که خود و عظمش را پذیرفته است فروغ بگیرد و از آب زلال چشمه ای بکشید که از تیرگی تصفیه شده باشد.

(7) ای بندگان خدا، تکیه به جهالت خویشان ننمایید، و مطیع هواهای خود نباشید. زیرا کسی که به چنین موقعیتی سقوط کند، به لبه رودخانه ای افتاده که سیل آن را برده است. (این شخص) هلاکت خود را به جهت رأیی که پس از رأیی به وجود می آورد، از محلی به محل دیگر به دوش خود می کشد. (آن نابخرد با آن حرکات نابکارانه) می خواهد بچسباند آنچه را که نمی چسبد، و نزدیک کند آنچه را که نزدیک نخواهد گشت.

(8) خدا را، خدا را در نظر بگیرید از این که شکایت پیش کسی ببرید که نتواند اندوه را از شما زایل کند، و نتواند با رأی خود چیزی را بشکند که برای شما محکم گشته است. حقیقت این است که بر عهده شخص پیشوا چیزی جز آن که از امر خدا متعهد شده است، نیست: ابلاغ موعظه، و نهایت کوشش در خیر خواهی، و احیای سنت، و بر پا داشتن حدود بر مستحقان آن ها، و اخراج و رساندن سهم ها و نصیب ها به صاحبانشان.

(9) پس ای مردم، پیشدستی کنید برای گرفتن علم پیش از آن که رویدنی آن بخشکد و پیش از آن که از استفاده علمی از دارندگان علم منصرف و به غوطه خوردن در حوادث و فتنه ها مشغول شوید. و مردم را از کار زشت نهی کنید و خود نیز از آن دور شوید، زیرا جز این نیست که شما مأمور شده اید به نهی کردن مردم، پس از آن که خود از ارتکاب امور زشت اجتناب کنید.

106

اشاره

106 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام و در این خطبه فضیلت اسلام را توضیح می دهد و ذکری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید و سپس اصحاب خود را توبیخ می نماید.

دین اسلام

(1) سپاس خدای راست که شرع اسلام را بنا نهاد، و قوانین آن را برای کسی که وارد آن شود، تسهیل نمود. و ارکان اسلام را در برابر کسی که در صدد غلبه بر آن برآید، عزیز (شکست ناپذیر) ساخت. و آن را برای کسی که خود را به آن وصل نمود موجب ایمنی قرار داد. و برای کسی که در آن داخل گشت عامل صلح و صفا. و برهان برای کسی که با اسلام سخن گفت. و شاهدهی برای کسی که درباره آن با دیگران به احتجاج پرداخت.

ص: 157

(2) خداوند، اسلام را نوری برای کسی که طلب روشنایی از آن نمود، قرار داد. و فهمی برای کسی که تعقل ورزید. و مغزی برای آن کسی که اندیشید. و علامت برای کسی که فراست و فهم لطیف به کار برد. و بینایی برای انسانی که دارای عزم و تصمیم (برای خیرات) است. و عبرت برای کسی که پند بپذیرد. و نجات برای تصدیق کننده و اطمینان برای کسی که توکل کند. و راحتی برای کسی که همه امور خود را به خدا بسپارد. و سپر برای کسی که شکبیا باشد.

(3) پس راه های اسلام روشن ترین راه ها و مدخل های آن واضح ترین مدخل ها است.

منار مشعل گاه آن بلندترین مشعل گاه ها است. جاده های آن درخشان و چراغ های آن فروزان است. میدان تکاپویش با کرامت، دارای غایتی رفیع و وسایل جامع برای سبقت (در تکاپو برای کمال). جایزه (پاداش سبقت) در آن مورد رقابت شدید است و سوارانش شریف می باشند.

(4) راه راست اسلام تصدیق اصول اولیه آن است. و اعمال صالحه منار (مشعل گاه) آن است. و مرگ پایان گرفتاری های مسلمان است. و دنیا میدان مسابقه او و قیامت موقع اجتماع همه وسایل مسابقه او و بهشت پاداشش.

و از جمله این خطبه است در ذکر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

(5) تا آن گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شعله ای از انوار دین مقدس اسلام را برای طالب و گیرنده نور برافروخت. و علامت ارشاد برای کسی که در حیرت و ضلالت متوقف شده است، روشن ساخت. (بار پروردگارا) آن پیامبر، امین و مأمون تو و شاهد تو در روز قیامت و مبعوث از جانب توست که نعمتی برای جهانیان است.

(6) و رسول بر حق تو که رحمتی است برای عالمیان. خداوندا، از عدالت خود برای آن بزرگوار حظی وافر عطا فرما. و پاداشی از خیر فراوان فضل خود به آن صاحب رسالت عنایت فرما. خداوندا، بنای او را بالاتر از بنای همه بناکنندگان قرار بده، و او را با بهترین الطاف میزبانی در بارگاهت اکرام بفرما. و مقام و منزلت او را شریف بگردان. و به او وسیله عنایت فرما و از عظمت و فضیلت برخوردارش ساز.

(7) و ما را در گروه او محشور فرما، بدون ابتلاء به رسوایی و بدون گرفتاری به ندامت و انحراف و عهد شکنی و گمراهی و گمراه کنندگی و غوطه وری در فتنه ها.

شریف رضی گفته است: این سخن در خطبه های گذشته آمده است. و ما به جهت وجود اختلاف در روایات، بار دوم در این جا آوردیم.

و از آن خطبه است خطاب به یاران

(8) و شما از کرامت خداوند متعال به درجه ای رسیده اید که (حتی) کنیزهای شما به آن جهت اکرام می شوند. و همسایگان شما احترام و مورد تعلق قرار می گیرند و کسانی شما را تعظیم می کنند که شما بر آنان برتری ندارید. و هیچ گونه نعمتی از شما برای آنان نرسیده است، و هیبتی از شما در دل های کسانی نشسته است که ترسی از قدرت شما ندارند و حاکمیتی از شما برای آنان وجود ندارد.

(9) و شما می بینید که عهدهای خداوندی شکسته می شود و شما غضبی نمی کنید، در حالی که شما از شکستن عهد پدرانتان استتکاف و امتناع می ورزید.

در گذشته امور خداوندی بر شما وارد می گشت و از شما صادر می شد و به سوی شما رجوع می نمود. اکنون ستمکاران را به مقام و منزلت خود مسلط ساختید و عنان های خود را در اختیار آنان گذاشتید و امور الهی را به دست آنان سپردید.

(10) آنان عمل به شبهه ها می کنند، و در شهوات حرکت می نمایند. و سوگند به خدا، اگر آنان شما را در زیر همه ستارگان پراکنده بسازند، خداوند شما را جمع خواهد کرد، برای بدترین روزی که برای آنان فرا خواهد رسید.

107 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام و از جمله سخنان آن حضرت است در بعضی از روزهای صفین

(1) من تاخت و تاز شما را در آغاز کارزار، و سپس برکنار شدن شما را از صفوفتان دیدم. دیدم که مردم خشن و پست و اعراب بادیه نشین شام شما را شکست می دادند. در حالی که شما جوانمردان عرب و بزرگان شرف و چهره های پیشرو و بلند قامتان بزرگوارید.

(2) (پس از اندک زمانی، وضع تغییر کرد) و اضطراب و خروش سینه ام شفا یافت. از این که دیدم در آخر کار، شما شامیان را از صفوفشان متفرّق و کنار می کردید، چنان که آنان شما را از صفوفشان متفرّق ساخته بودند. و آنان را از جایگاه های خود می راندید. چنان که آنان شما را رانده بودند. (کارزار را تشدید نمودید، کشتار اوج گرفت) کشتاری با تیرها و زدن با نیزه ها. (تا این که فرار را برقرار ترجیح دادند) و گروه اول در فرار سوار بر گروه دیگری می گشت، مانند شتران تشنه ای که از حوضچه های خود طرد و از آبشخورهایشان رانده شوند.

اشاره

108 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در بیان کارزارها و حوادث بزرگ در آن ها فرموده است.

خداوند متعال

(1) سپاس خدای راست که به وسیله مخلوقاتش بر خلاق تجلی نموده و با برهان روشنش بر دل های آنان آشکار گشته است. مخلوقات را بدون تفکر آفریده است، زیرا تفکرات شایسته نیست مگر برای موجوداتی که دارای وسایل تفکر می باشند. و خداوند در ذات خود دارای وسیله درک نیست. علم آن ذات اقدس به درون غیبی همه پوشیده ها نافذ و به امور پیچیده عقاید مخفی در دل ها محیط است.

(2) خداوند سبحان رسول گرامی را برگزید از درخت (نسل) پیامبران و چراغدان نور و پیشانی عظمت و مرکز مکه و چراغ های روشنگر تاریکی ها و سرچشمه های حکمت.

فتنه بنی امیه

(3) (و از جملات آن خطبه است): طیبی است که با طب خود سخت به دنبال نیازمندان به طبابت روحی می گردد. مرهم های شفابخش خود را محکم نموده و وسایل داغ کردن را گرم کرده. این طیب مداوای حافظان خود را در هر مورد که نیاز باشد، از دل های کور و گوش های کر و زبان های لال، با دواى تعبیه شده ای (برای بیمار) دارد. در جستجوی موارد غفلت و جایگاه های حیرت است که فروغی از انوار حکمت نگرفته و از آتش زنه های علوم تابناک شعله ای نیفروخته اند. آنان در میان این ظلمات مانند چهارپایانی چرنده و صخره های بسیار سختند.

(4) رازهای مخفی برای بینایان آشکار و جاده حق برای کسی که از آن جاده منحرف شده است واضح، و قیامت پرده از روی خود برداشته و علامت آن روز بزرگ برای کسی که دارای فراست نافذ است، ظاهر گشته است. چه شده است بر من که شما را می بینم: قالب هایی بی روح و ارواحی بی قالب و عبادت پیشگانی بی صلاح و بازرگانی بی سود و بیدار نمایانی خفته، و حاضرانی غایب، و نگاه کنندگانی نابینا، و گوش بازانی کر، و گویندگانی لال.

(5) (این فتنه که شما در آن قرار گرفته اید) پرچم گمراهی است که بر قطب خود ایستاده و دسته ها و گروه های آن در جوامع پراکنده است. این پرچم (فتنه) شما را با پیمانۀ خود تدریجاً خواهد گرفت. و شما را با دستش خواهد زد. رهبر پیشرو این پرچم (فتنه) از ملت اسلام خارج و مصرّ بر گمراهی است.

(6) و در چنان روزی (استحکام فتنه و پراکنده شدن دسته ها و گروه هایش در جوامع) از شما نخواهد ماند مگر ته مانده ای مانند ته مانده دیگ. بقیه ناچیزی در ظرف بار (که بیرون ریختنی است). آن فتنه شما را سخت می مالد، مانند پوست دباغی. و آرد می کند، مانند غلات درو شده. و انسان مؤمن را از میان شما برمی گزیند، مانند برگزیدن مرغ دانه درشت را از میان دانه های ریز.

(7) (ای مردم) این راه های مختلف شما را به کجا می برد؟ و تاریکی ها در کدامین بیابان ها سرگردانتان می سازد؟ و دروغ ها چگونه شما را می فریبد؟ و از کدامین راه بر شما تاختن می آورند؟ و به کدامین قصد از صراط مستقیم منحرف می شوید؟ برای هر مدتی (در هر حادثه و نوع زندگی) کتابی است، و برای هر غیابی برگشتی.

بشنوید حکمت را از شخصیت ربّانی که در میان شما است و دل هایتان را برای پذیرش از او حاضر کنید.

(8) و اگر شما را صدا کرد، بیدار شوید و هر طلایه داری به پیروان خود راست بگویید و پراکندگی آنان را جمع کند، و قوای مغزی خود را تمرکز بخشد. آن شخص ربّانی حقیقت امر را برای شما مانند مهره شکافت و مانند گرفتن صمغ از درخت، چیزی از دین را فروگذار نکرد. در این موقع (گم شدن در میان راه های منحرف) است که باطل مبانی خود را گرفت و جهل به مرکب های خود سوار شد. و طغیان و طغیان گر بزرگ و دعوت کننده به طرف حق اندک باشد.

(9) و روزگار مانند حیوان درنده حمله نمود. شتر باطل پس از خاموشی فریاد برآورد و مردم برای انجام گناه زشت دست به هم دادند. و به جهت داشتن دین و تقید به آن از یکدیگر هجرت نمودند (یعنی از انسان متدین فرار کردند). و به یکدیگر محبت بر مبنای دروغ ورزیدند. و به جهت داشتن صدق و تقید به آن (به انسان صادق) عداوت نمودند.

(10) در چنین موقعی است که فرزند موجب ناراحتی شدید، و باران موجب حرارت (مختل کننده هوا) می گردد. در این هنگام بر مردم پست افزوده می شود، و از انسان های با کرامت می کاهد. و مردم آن زمان گرگ هایی می گردند و سلاطینشان درندگان. و مردم متوسّط طعمه هایی برای آن درندگان، و فقرای آنان مردگانی و صدق محو می شود. و کذب با فراوانی به جریان می افتد. مردم آن زمان محبّت و وداد را در زبان به کار می برند، در حالی که با دل های خود با یکدیگر خصومت و مشاجره می ورزند. فسق و فجور نسب می گردد و عفت و پاکدامنی باعث شگفتی و دین اسلام مانند پوستین وارونه پوشیده می شود.

109

اشاره

109 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در بیان قدرت خداوندی و انحصار عظمت در او و امر قیامت.

قدرت خداوندی

(1) همه موجودات به مقام شامخ خداوندی خاشع هستند و قیام و جودی همه اشیاء به اوست. بی نیاز کننده هر نیازمندی و عزّت بخش هر ذلیلی اوست.

قوه هر ناتوانی و پناهگاه هر سوخته دلی اوست. کسی که سخنی گوید، سخنش را بشنود و هر کس خاموش باشد، راز درونیش را می داند. هر کس که زندگانی کند، روزیش بر اوست، و کسی که مرگش فرارسد، باز برگشتش به سوی اوست.

ص: 163

(2) (بار پروردگارا)، چشمان ظاهری تو را ندیده است، تا خبری از تو بدهد، بلکه وجود اقدسست پیش از توصیف کنندگان از خلاقیت بوده است. مخلوقات را برای دفع وحشت نیافریدی و آن‌ها را برای سودبردن به کار نینداختی. هر کس که تو او را طلب کنی، توانایی سبقت برای گریز از تو ندارد، و هر کس که تو او را گرفتی، قدرت فرار از تو را ندارد نیست. کسی که تو را معصیت کند از سلطه تو نگاهد، و کسی که اطاعتت کند بر ملک تو نیفزاید. کسی که از قضای تو به غضب درآید، نتواند امر تو را برگرداند. و کسی که از امر تو رویگردان شود، بی نیاز از تو نخواهد گشت.

(3) همه رازهای نهانی در نزد تو آشکار و هر غیبی در پیشگاه تو مشهود است.

خداوندا، تویی آن حقیقت ابدی که مدتی برای تو نیست و تویی نهایت همه هستی که هیچ گریزی از تو نیست. وعده گاه نهایی مخلوقات بارگاه توست، پس رهایی از سیطره مطلق تو نیست، مگر به سوی تو. اختیار هر جنبنده ای به دست توست، و سرنوشت همه نفوس به سوی تو. پاکیزه پروردگارا، چه با عظمت است شأن تو.

(4) پاک خداوندا، چه بزرگست آنچه که از مخلوقات تو می بینیم. و چه کوچک است هر بزرگی در جنب قدرت تو. و چه دهشتناک است آنچه که از ملکوت تو می بینیم.

و چه محقر است این ملکوت در برابر آن عظمت های قدرت تو که از ما پوشیده است. چه فراوان است نعمت های تو در این دنیا. و چه ناچیز است این نعمت های دنیوی در مقابل نعمت های اخروی.

فرشتگان با عظمت

(5) (از جمله این خطبه است:) فرشتگانی که در آسمان های خود اسکان فرمودی و از زمینت بالا بردی، آن فرشتگان داناترین مخلوقات به مقام ربوبی تو هستند. و بیمناک ترین موجودات از تو و نزدیک ترین مخلوقات به بارگاه قدس و کبریایت.

فرشتگان در مجاری تناسل مردها سکونت ننموده، و در ارحام زنان قرار نگرفته، و از قطره های آبی پست (نطفه) آفریده نشده اند. حوادث و گرفتاری های عالم طبیعت خللی بر آن‌ها وارد نساخته و آن‌ها را پراکنده ننموده است.

(6) و آن موجودات شریف با آن مقام و منزلتی که در نزد تو دارند و با آن که همه خواسته های آن ها متوجه و متمرکز مقام تو بوده، و آن اطاعت های فراوانی که برای تو انجام می دهند، و با این که غفلت آنان از امر تو کم است، با همه این اوصاف، اگر حقیقت نهایی عظمت تو را که از آن ها پوشیده است ببینند، اعمال خود را کوچک می شمارند. و به خودشان خرده گیری می نمایند و می فهمند که مطابق آنچه شایسته مقام ربوبی توست، تو را نپرستیده اند و به نحوی که حق اطاعت توست، تو را اطاعت ننموده اند.

نافرمانی مردم

(7) خداوندا، ای منزه از همه نقایص در خالقیت و معبودیت که مخلوقات را برای آزمایش نیکو آفریدی. خانه ای بس با عظمت به وجود آوردی (خانه آخرت) و خوانی بی دریغ در آن بگستریدی. و در آن خوان بی دریغ انواع آشامیدنی و خوردنی و همسران و خدمتکاران و کاخ های مجلل و چشمه سارها و مزارع (باغ ها) و میوه ها قرار دادی. خداوندا، سپس دعوت کننده ای فرستادی که مردم را به سوی آن سرای جاودانی دعوت نماید. مردم نه آن دعوت کننده را اجابت کردند.

و نه به آنچه که ترغیب فرمودی، رغبت نمودند و نه به آنچه که تشویقشان کردی، مشتاق شدند.

(8) آن مردم در این دنیا رو به خوردن لاشه ای بردند که با خوردنش رسوا گشتند و به محبت آن لاشه اتفاق نمودند. (آنان عاشق جیفه دنیا شدند) و هر کس که به چیزی عشق بورزد، بینایش را مختل و قلبش را بیمار نماید. (این عاشق که بینایی و دل را از دست داده است) با چشمی مختل می نگرد و با گوشی ناشنوا می شنود.

شهوات، عقل این عاشق خود باخته را ضایع و دنیا قلبش را می رانده است. نفسش و اله آن جیفه (یا دنیا) گشته، به بردگی آن جیفه در آمده و غلام (حلقه به گوش) کسی است که چیزی از آن را در اختیار دارد.

(9) و می گردد به هر طرفی که آن جیفه بگردد و روی آورد به هر سویی که آن موجود محقر روی آورد. آن لاشه خوار با هیچ عامل باز دارنده ای، از معصیت خدا باز نمی ایستد و برای ایمان به خدا و مشیت او از هیچ واعظی پند نمی گیرد، با این که گرفتار شدگان فریب خورده را می بیند که به هیچ وجه نمی توانند محصول تباهی های خود را برگردانند و برگردند. او می بیند که چگونه آنچه که آن سرمایه باختگان نمی دانستند بر سرشان فرود آمد.

(10) و آن جدایی از دنیا به سراغشان آمد که در فکرش نبودند و قدم به سوی آخرت بر وعده ای که داده شده بودند، نهادند. آنچه بر سرشان فرود آمد، برای آنان توصیف نشده بود. سكرات موت و حسرت فوت تاختن آورد و اعضای آنان را سست کرد و رنگ هایشان را تغییر داد. سپس مرگ بر فرورفتن در وجود آنان بیفزود و میان هر يك از آنان و سخنش فاصله انداخت. این عابر پل مرگ در میان خانواده اش با چشمش می نگرد و با گوشش می شنود. هنوز عقلش صحیح است و مغزش به حال خود باقی است. می اندیشد که عمر خود را در کجا فانی کرد و روزگارش را در چه چیزی سپری نمود.

(11) به یاد می آورد اموالی را که جمع کرده و از چگونگی موارد طلب آن اموال چشم پوشیده. از موارد حلال روشن و از موارد مشتبه نتایج جمع آوری آن اموال را می بیند که گریبانگیرش شده و هم اکنون در صدد مفارقت از آن هاست، که آن اموال به بازماندگان پس از او متعلق می شود و آنان از آن بهره مند می گردند و برخوردار می شوند.

(12) گوارایی آن اندوخته ها نصیب دیگران می گردد و بار سنگینش به دوش اوست، در حالی که گروه های آن مرد به آن اموال بسته است. او از پشیمانی ظهور واقعیات و نتایج کردار و گفتار و اندیشه هایش دست به دندان می گرد و اعراض می کند از آنچه که در روزگار عمرش رغبت به آن داشت. و آرزو می کند کسی که درباره اندوخته ها به او رشک می برد و حسادت می کرد، آن اندوخته ها را حیازت می کرد نه او.

(13) (او در این تخیلات و تفکرات مشغول است) که مرگ نفوذ خود را در بدن او ادامه می دهد، تا این که زبانش در گراییدن به خاموشی، به گوشش ملحق می گردد. اکنون در میان خاندانش قرار گرفته. نه با زبانش سخنی می گوید و نه با گوشش صدایی را می شنود. چشم برای نگاه در روی اعضای خاندانش می گرداند. حرکات زبان آنان را می بیند، ولی موج سخانشان را نمی شنود.

(14) سپس مرگ بر فراگیری همه وجود او می افزاید، بینایش گرفته می شود چنان که شنوایش گرفته شده بود. در این حال است که روح از بدن او خارج می گردد و لاشه ای در میان خانواده اش می افتد. اعضای خانواده از نزدیکی به او وحشت نموده از او دوری می جویند. نه پاسخی به گریه کننده ای دارد و نه جوابی به کسی که او را بخواند. سپس او را برداشته، به آخرین منزلگهش در زمین برده و به عملش می سپارند و از دیدارش منقطع می گردند.

قیامت

(15) تا آن گاه که حکم مقرر درباره بندگان به پایان برسد و امور خلقت به تقدیرات نهایش و آخر مخلوقات به اول آن ها ملحق گردد و امر خداوندی طبق اراده او برای تجدید مخلوقاتش صادر شود. آسمان را به اهتزاز درآورد و آن را بشکافد و زمین را به حرکت درآورد و آن را بلرزاند. و کوه ها را از جا کنده، آن ها را متلاشی سازد. بعضی از آن کوه ها بعضی دیگر را از هیبت و جلال و وحشت از سطوت او بکوبد و هر کسی را که در زیر زمین است، بیرون بیاورد.

(16) و پس از پوساندن آنان تجدیدشان نماید و پس از پراکندگی، آنان را جمع کند.

سپس آنان را از یکدیگر جدا کند، برای سؤال از اعمال مخفی و کردارهای پنهانی که انجام داده اند و آنان را دو گروه کند. به گروهی از آنان انعام فرماید و از گروه دیگر انتقام بکشد. اما مردم مطیع را به مجاورت خود پاداششان می دهد و برای آنان در سرای ابدیش جاودانگی می بخشد.

(17) جایگاهی که وارد شوندگان از آن جا کوچ نکنند، و حالاتشان دگرگون نگردد، و خوف و هراس ها هجوم به آنان نیاورد. و بیماری ها به سراغشان نیاید، و مخاطرات بر آنان عارض نگردد. و سفرها برای حرکت آماده شان ننماید. و اما معصیت کاران، خداوند آنان را به بدترین جایگاه فرود آورده، دست های آنان را به گردنشان بسته و پیشانی آنان را به پاهایشان نزدیک می نماید.

(18) و پیراهن های قطران و لباس هایی از آتش به آنان پوشانند، در عذابی که حرارتش بسیار سخت است، و در جایگاهی که درش بر ساکنانش بسته، در آتشی با هجوم شدید و با صدا، و در شعله ای مرتفع با صدایی بس هولناک. آن کس که در چنان عذابی گرفتار شود، کوچ نتواند کرد و اسیرش با دادن فدیة آزاد نگردد. و بند و زنجیرهایی که به آن تبهکاران بسته شده، گسیخته نشود. مدتی معین برای اقامت در آن عذابخانه نیست که به سر آید و برای آن مردم اجلی مشخص نیست که فرارسد و زندگیشان پایان پذیرد.

زهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از جمله آن خطبه است در ذکر پیامبر صلی الله علیه و آله

(19) آن رسول گرامی دنیا را محقر و ناچیز نمود (یا آن را حقیر و ناچیز دید) و بی اعتنایی و اهانت به آن کرد و دانست که خداوند به علت برگزیدگی او دنیا را از او دور نموده و آن را به علت تحقیر به دیگران گسترده است. لذا از ته دل از دنیا اعراض فرمود، و یاد آن را از نفس خود محو نمود. و دوست داشت که زینت آن از چشمش غایب شود تا از آن زینت دنیوی پوشاک فخر و مباهات برای خود اتخاذ نکند، یا امید اقامت همیشگی در دنیا (یا در آن زینت ها) نداشته باشد.

(20) آن بزرگوار مردم را از طرف پروردگارش تبلیغ کرد و عذر خواهی را از آنان زایل ساخت. و امت خود را در حالی که از عواقب معصیت کاری تهدید می کرد، نصیحت فرمود. و در حالی که آنان را بشارت به پاداش اطاعت خداوندی می داد، دعوت به بهشت می نمود، و در حال بر حذر داشتن مردم از نتایج کارهای زشت، آنان را از آتش دوزخ می ترساند.

(21) ماییم درخت (پربار) نبوت و محل فرود رسالت و جایگاه تردد فرشتگان و معادن علم و منابع جوشان حکم. یار و دوست دار ما در انتظار رحمت از خدا است، و دشمن ما و کسی که با ما کینه توزی دارد، در انتظار غضب الهی است.

110

اشاره

110 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در ارکان دین

اسلام

(1) بهترین وسیله ای که توسل کنندگان به خداوند سبحانه و تعالی انتخاب نموده اند، ایمان به او، و به فرستاده او، و جهاد در راه اوست. زیرا جهاد در راه خدا مقام اعلای اسلام است، و کلمه اخلاص است که مبنای فطرت اصلی انسان بر آن است.

(2) و بر پا داشتن نماز است که اصل دین است و پرداخت زکات است که فریضه واجب است. و روزه ماه رمضان که سپری از عذاب است. و حج بیت الله و عمره در آن که فقر را منتفی و گناه را می شوید.

(3) و صله رحم مال را می افزایشد، و اجل را به تأخیر می اندازد. و صدقه پنهانی که کفاره گناه است. و صدقه آشکار که مرگ زشت و سخت را دفع می نماید. و انجام کارهای نیکو که از سقوطهای پست جلوگیری می کند.

ص: 169

(4) در ذکر خداوندی حرکت کنید که بهترین ذکر است. و علاقه پیدا کنید به آنچه که خداوند متّقیان را وعده فرموده است، زیرا وعده خداوندی راست ترین وعده ها است. و اقتدا کنید به هدایت پیامبران زیرا در برترین هدایت ها است. و بپذیرید سنّت پیامبران را زیرا هدایت کننده ترین سنّت ها است.

فضیلت قرآن

(5) و قرآن را بیاموزید، زیرا بهترین گفتار است. در آن قرآن تدبّر و تفقّه نمایید، زیرا بهار دل ها است. و از نور قرآن شفا بطلبید که قرآن شفای سینه ها است. و آن را نیکو تلاوت کنید زیرا سود بخش ترین سرگذشت ها است.

(6) و قطعی است که عالمی که به غیر عملش عمل می کند مانند جاهلی است متحیّر که از جهلش رها نمی شود و بیدار نمی گردد. حجت علیه او از جاهل بزرگتر است، و حسرت و تأسف از او جدایی ناپذیرتر و در نزد خدا برای ملامت شایسته تر.

111

111 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در توبیخ دنیا

(1) پس از حمد و سپاس خداوندی، من شما را از دنیا بر حذر می دارم، زیرا این دنیا شیرین و سبز و خرم است و با شهوات پیچیده است. و خود را در نزد جویندگانش با لذایذ گذران خود محبوب کرده است، و با اندک آراستگی، شگفتی مردم را به خود جلب کرده. خود را با آرزوها زیور و با فریایی ها زینت نموده است.

ص: 170

(2) نه برای شادی هایش دوامی است و نه از مصیبتش کسی را امنی. سخت فریبنده است و ضرر بار. در دگرگونی و زوال دایمی بوده، و رو به تمامی و فنا است.

خورنده ای است مهلك. حال این دنیا چنین است. هنگامی که آرزوی علاقمندان به آن و خشنودی به آن، به انتهای خود رسید، تجاوز از فرموده خداوند سبحان در قرآن مجید نمی کند که «مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که از آسمان فرستادیم، پس رویدنی زمین با آن در آمیخت و سپس آن رویدنی متلاشی و خرد شد که بادها آن را پراکنده می کند، و خداوند بر همه چیز توانا است».

(3) هیچ انسانی از این دنیا شادمان نگشت، مگر این که اشکی به دنبالش فرارسید و به هیچ احدی با سود و خیرات و شادی های خود روی نشان نداد، مگر این که با ضررهایی که به او وارد کرد، پشت به او گردانید (و راه خود را پیش می گیرد). این دنیا بارانی اندک از رفاه بر کسی نبارید، مگر این که رگباری از ابر بلا و ناگواری ها بر او فرو ریخت.

(4) شایسته دنیا است (وضع آنچه است) که اگر بامدادان به کسی یاری کند، شامگاهان قیافه زشت و خصومت به او بنماید، و اگر طرفی از این دنیا گوارا و شیرین شود، طرف دیگر آن تلخ و ناگوار خواهد بود. هیچ شخصی از طراوت و عیش و عشرت دنیا برخوردار نگردد، مگر این که از مصیبت هایش خستگی و مشقت بر او حمل کند. و هیچ انسانی را در بال امن خود به شامگاه نرساند، مگر این که بامدادان بر پره های وحشت آور خود (که هر چیز و هر کس به آن سوار شود می افتد - اگر بتواند سوار شود) قرار بدهد.

(5) این دنیایی بسیار فریبنده است هر چه در آن است، فریب و هر چه بر روی آن است، رو به فنا است. در هیچ يك از زاد و توشه این دنیا خیری نیست مگر تقوا. و هر کس که از این دنیا (لذا یذ و مطالب دنیا) اندکی گرفت، بسیاری از عوامل امن و اطمینان (از نتایج ناگوار) را به دست آورد. و هر کس که به تکاثر از امتیازات این دنیا مبتلا گشت، بر عوامل هلاکت خویشتن افزود، و در اندک زمانی از وی جدا گشت. چه بسا کسی که وثوق به این دنیا داشت، دردهای آن او را فرا گرفت، و چه بسا کسی را که به آن اطمینان نموده بود، به خاک هلاکت انداخت. و چه بسا چشمگیران با حشمت را که پست گردانید و دارای کبر و نخوتی را که به ذلت و خواری برگرداند.

(6) سلطه و اقتدارش در گردش (تناوبی) است، و عیش آن تیره، و گوارایش ناگوار، و شیرینش تلخ، و طعام آن زهرآگین، و طناب های آن پوسیده، و زنده اش در معرض مرگ، و تندرستش در معرض بیماری، و ملک آن ربوده شده، و عزیزش مغلوب، و مالدارش مبتلای نکبت، و اموال همسایه اش غارت شده.

(7) آیا شما در خانه های کسانی پیش از خود قرار نگرفته اید که عمرهای آنان از شما طولانی تر و آثارشان پایدارتر و آرزوهایشان دورتر و عددشان از شما بیشتر و سپاهیانشان از شما انبوه تر بوده است؟ دنیا را در حدّ شگفت آوری پرستیدند (یا تسلیم محض آن شدند) و آن را به طور عجیبی بر همه چیز مقدم داشتند.

(8) سپس بدون زاد و توشه ای که آنان را به مقصد برساند و بدون مرکبی که سفر را سپری نماید از این دنیا کوچ کردند. آیا تاکنون این خبر به شما رسیده است که دنیا با پذیرش فدیة ای، سخاوت از خود نشان داده، و نفسی از کاروان منزلگه مرگ را آزاد کرده باشد؟ یا کمکی به آن نموده یا صحبت نیکویی با آنان داشته است؟ بلکه این دنیا حوادث سنگین بر دوششان نهاد و با مصایب کوبنده ناتوانشان ساخت، و با گرفتاری های شدید متزلزلشان نمود، و صورت های آنان را بر روی بینی هایشان به خاک مالید. و آنان را زیر پای خود لگدمال کرد و کمک به تسلط حوادث جانکاه بر آنان نمود.

(9) و شما ناسازگاری دنیا را با کسی که به آن نزدیک شود و آن را مقدم بدارد و تکیه جاودانی بر آن نماید، دیده اید. در آن هنگام که آنان از دنیا برای جدایی ابدی کوچ کردند، آیا این دنیا توشه ای جز گرسنگی به آنان داد؟! یا آنان را جز در تنگی، در موقعیتی دیگر قرار داد؟! یا برای آنان جز تاریکی روشنایی به وجود آورد؟! یا جز پشیمانی در عاقبت امرشان نتیجه ای داد؟!

(10) آیا این دنیا را مقدّم می‌دارید (بر کمال و رشد معنوی) یا به این دنیا اطمینان می‌نمایید؟! آیا به این دنیا حرص می‌ورزید؟! این دنیا سرای بدی است برای کسی که آن را مّتهم نسازد و بر حذر از آن نباشد. پس بدانید - و شما می‌دانید - که بالاخره این دنیا را رها خواهید کرد و از آن کوچ خواهید نمود.

(11) پند بگیرید از (عاقبت زندگی) آنان که گفتند: «کیست از ما نیرومندتر». آنان به گورهای خود برده شدند، بدون این که در حالت سواری دعوت شوند. و به قبرها فرود آمدند، بدون این که مهمان خوانده شوند. و از برای آنان از زمین قبرها و از خاک کفن‌ها و از پوسیده‌ها همسایگان ساخته شد. همسایگانی که هیچ خواننده‌ای را پاسخ نگویند و هیچ تعدّی را از خود منع نکنند، و توجّهی به ناله‌کننده ندارند. اگر بارانی (روی قبرشان و جسدشان) بیارد، شاد نگردند و اگر خشکسالی روی آورد، نومیدی ندارند، با همند و تنها.

(12) همسایگانی هستند دور از هم. نزدیک به همند، ولی یکدیگر را دیدار نمی‌کنند.

پهلوی هم خوابیده‌اند، انسی با هم ندارند. بردبارانی هستند که کینه‌هایشان زایل شده، و نادان‌هایی هستند که عداوت‌هایشان مرده است. ترسی از مصیبتشان نیست، و امیدی به دفاعشان. پشت زمین را به شکم زمین تبدیل، و تنگی را به جای وسعت، و غربت را به جای انس با خویشان، و ظلمت را به جای نور گرفتند.

(13) همان‌گونه که از این دنیا مفارقت کردند، به این دنیا آمده بودند. پا برهنه و عریان به همراه اعمال خود از این دنیا به حیات ابدی و سرایی پایدار کوچ کردند. همان‌گونه که خداوند سبحانه و تعالی فرموده است: «همان‌گونه که آغاز خلقت را شروع کردیم، آن را بر می‌گردانیم. وعده‌ای است که ما داده‌ایم و ما قطعاً این کار را انجام خواهیم داد.»

112 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام حضرت در این خطبه ملك الموت و گرفتن او جان آدمی را، و ناتوانی مخلوقات را از توصیف خداوندی بیان می فرماید.

(1) آیا احساس می کنی که ملك الموت (عزرائیل علیه السلام) را که به منزلی داخل می شود؟ آیا او را می بینی که روح کسی را می گیرد؟ بلکه آیا درك می کنی که فرشته مرگ چگونه روح جنین را در شکم مادرش می گیرد؟ (2) آیا فرشته مرگ است که از بعضی از اعضای ما در داخل به بطن او می گردد، یا این روح است که با اذن پروردگارش آن ملك را اجابت می کند؟ یا آن ملك با آن جنین در اعضای درون مادرش ساکن است؟ چگونه توصیف می کند خدایش را کسی که از توصیف مخلوقی مانند خودش ناتوان است!

113 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در سرزنش دنیا

(1) و من شما را از دنیا بر حذر می دارم، زیرا این دنیا شایسته استقرار برای سکونت نیست. و خانه ای نیست که بتوان امید عامل حیات (دایمی) به آن بست. آراسته با نمودهای فریابش، و فریبنده با آرایش بی اساسش.

سرایبی است موهون و محقر در نزد پروردگارش که حلالش را با حرامش و خیرش را با شرّ و زندگی اش را با مرگ و شیرینش را با تلخش درآمیخته است.

(2) خداوند متعال این دنیا را برای اولیاء خود صاف (و بدون مشکلات) مقرر فرموده.

و برای دشمنانش امساک از آن ننموده است. خیر این دنیا ناچیز است، و شر آن همیشه حاضر. جمع شده اش رو به فناست، و ملکش ربوده شدنی، و آبادش رو به ویرانی. پس چیست نفع آن خانه ای که از بنیادش شکسته می شود. و چه منفعتی است در عمری که در این دنیا مانند فنای زاد و توشه اش رو به زوال است. و چه سودی است در امتداد آن مدت که مانند قطع شدن حرکت به پایان می رسد.

(3) ای مردم، آنچه را که خداوند بر شما مقرر فرموده است، مطلب و مطلوب خود تلقی کنید، و از ادای حق خداوندی آنچه را که از شما خواسته است، مسألت نمایید. و دعوت مرگ را پیش از آن که شما را (برای عبور از پل زندگی) بخوانند، به گوش های خود بشنوانید. دل های پارسایان در این دنیا می گیرند اگرچه بخندند، و اندوه آنان سخت می شود اگرچه شادمان باشند. خصومت آنان با نفس های اماره شان فراوان است، اگرچه به آنچه به آنان روزی شده باشد مورد غبطه باشند.

(4) ذکر فرا رسیدن پایان زندگی ها از دل هایتان ناپدید و آرزوهای بی اساس و دروغین در قلوبتان حاضر است. در نتیجه، دنیا شما را پیش از آخرت مالک شده است. و دنیای زودگذر شما را به سوی خود برنده تر از آخرت گشته است. و جز این نیست که شما بر مبنای دین خداوندی، برادران یکدیگرید. میان شما جدایی نینداخته است مگر پلیدی درون ها و بدی تبت هایتان. به این جهت است که به کمک هم نمی شتابید و خیر خواه یکدیگر نیستید و به همدیگر نمی بخشید و مهر نمی ورزید.

(5) چه شده به شما که از اندکی از دنیا که می یابید شادمان می شوید. ولی بسیاری از آخرت که از آن محروم می گردید، شما را اندوهگین نمی سازد! چه شده است که در اگر اندکی از دنیا از شما فوت می شود، پریشان می گردید، تا آن جا که در صورت های شما نمودار می شود. و تحمل شما درباره چیزی از دنیا که از شما دور شده است کم می گردد. گویی این دنیا اقامتگاه ابدی است و متاع آن برای شما پایدار خواهد ماند.

(6) و هیچ يك از شما را رویارویی با برادرش برای اظهار عیب او جلوگیری نمی کند، مگر ترس از آن که او هم با اظهار عیبی مانند عیب او رود رو شود. دست اتحاد به هم دادید که آخرت را رها کنید و به دنیای زودگذر محبت بورزید، و دین هر يك از شما برای يك بار لیسیدن آن با زبان شده است. (این کارهای شما) مانند کار کسی است که از عمل خود آسوده و رضایت مولایش را به دست آورده است.

114

114 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در آن پنجهایی است برای مردم

(1) حمد خدای راست که حمد را به نعمت ها و نعمت ها را به سپاس پیوسته است. به نعمت های خداوندی همانگونه حمد می نمایم که به بلایش. و کمک از او می خواهیم برای (اصلاح) این نفس های کندرو در جایی که دستور به سرعت داده شده است و شتابنده به سوی آنچه که از آن نهی شده است. و طلب مغفرت می نمایم از آن ذات اقدس درباره آنچه علمش احاطه نموده و در کتابش ثبت کرده است. علمی کامل و کتابی که هیچ چیزی را رها نکرده مگر آن که آن را نوشته است.

(2) و ایمان به او می آوریم ایمان کسی که غیب ها را دیده و به آنچه وعده شده آگاه گشته است. ایمانی که اخلاصش شرك را نفی نماید و یقینش شك را. و شهادت می دهیم به این که معبودی جز خدا وجود ندارد، یگانه ای که شریکی برای او نیست. و شهادت می دهیم به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست. دو شهادتی که بلند می کند سخن (پاکیزه) را و بالا می برد عمل را. سبک نشود آن ترازو که شهادتین در آن نهاده شود و سنگین نشود ترازویی که از آن برداشته شود.

ص: 176

(3) ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم که تنها توشه معاد است و تنها وسیله پناهندگی به خدا. توشه ای است رساننده به مقصد و وسیله پناهی است واصل کننده به هدف مطلوب. دعوت نموده است به سوی آن تقوا شنونده ترین دعوت کنندگان. و پذیرفته است آن را بهترین پذیرندگان. پس دعوت کننده اش آن را شنواید و پذیرنده اش به هدف نایل گشت.

(4) ای بندگان خدا، قطعی است که تقوای الهی اولیاء خدا را از ارتکاب محرماتش باز داشت، و خوف الهی را به دل های آنان ملازم نمود تا آنان را به بیداری در شب وادار کرد و به تشنگی در روزهای گرم. آنان آسایش در آخرت را با قبول مشقت در دنیا به دست آوردند. و سیرابی (از چشمه سارهای ابدیت را) با قبول تشنگی (در این دنیای گذران). هم آنان مدت عمر را نزدیک تلقی نمودند و در نتیجه پیشدستی به عمل نمودند و آرزو را تکذیب کردند و پایان روزگار عمر را که مرگ است دیدند.

(5) سپس (ای بندگان خدا) این دنیا خانه فنا و زحمت است و جایگاه دگرگونی ها و عبرت گیری ها. و از جریان دنیا در مسیر فنا کردن است که تیر در کمان کرده است.

تیرهایش به خطا نمی رود و جراحی هایش مرهم نمی پذیرد. زنده را با تیر مرگ می زند و تندرستی را با بیماری و نجات یافته (از سختی را) با هلاکت و مشقت و شدید.

(6) خورنده ای است که هرگز سیر نشود، و آشامنده ای است که هرگز سیراب نگردد. و از مشقت های این دنیا است که انسان جمع می کند آنچه را که نخواهد خورد و می سازد بنایی را که در آن سکونت نخواهد کرد. سپس از این دنیا رهسپار بارگاه الهی می گردد، در حالی که نه مالی را با خود حمل می کند و نه بنایی را منتقل می سازد. و از دگرگونی های دنیا است که انسانی را می بینی که روزی مورد ترحم بود، روز دیگر مورد غبطه گشته است. و کسی که روزی مورد غبطه بوده است روز دیگر شایسته ترحم می گردد. تعاقب این دو حالت نیست مگر از انتقال نعمتی و فرود آمدن سختی و بینوایی.

(7) و از موارد عبرت گیری از این دنیا این که آدمی نزدیک به وصل به آرزویش می گردد، در آن حال حضور مرگش آرزو را از او قطع می کند. پس نه آرزویی دریافت می شود و نه آنچه آرزو شده او را رها می سازد. پس پاك پروردگارا، چه اندك است سرور دنیا و تشنگی آور است سراب بودنش. و گرم است سایه آن، نه آینده به این دنیا بر می گردد و نه گذشته بار دیگر به این دنیا رجوع می نماید. پس پاك پروردگارا، چه نزدیک است زنده به مرده که به او ملحق خواهد گشت. و چه دور است مرده از زنده که از او منقطع شده است.

(8) قطعی است که هیچ چیزی بدتر از شرّ نیست مگر کيفر آن. و هیچ چیزی بهتر از خیر نیست مگر پاداش آن. و هر چیزی از دنیا شنیدنش با عظمت تر از دیدن آن است. و هر چیزی از آخرت دیدنش با عظمت تر از شنیدن آن است. پس کفایت کند شما را از دیدن امور دنیوی شنیدنش و از غیب، خبری که از آن داده می شود. و بدانید قطعا آنچه که از دنیا بکاهد و بر آخرت بیفزاید بهتر از آن است که از آخرت بکاهد و بر دنیا بیفزاید.

(9) پس چه بسا کاسته شده ای که سودمند است. و چه بسا افزوده شده ای که زیانبار است. آنچه که به آن مأمور شده اید وسیع تر از آن است که از آن جلوگیری شده اید.

و آنچه که برای شما حلال شده است بیشتر از آن است که برای شما حرام گشته است. پس رها کنید اندك را برای وصول به بسیار و ترك کنید آنچه را که تنگ است برای به دست آوردن آنچه که وسیع است.

(10) خداوند متعال روزی شما را تعهد نموده است و شما به عمل کردن مأمورید. پس نباشد طلب کردن چیزی که برای شما تضمین شده است، شایسته تر از (کوشش) درباره عملی که برای شما مقرر گشته است. با این حال سوگند به خدا، شك بر شما عارض گشته و یقین شما مختل شده است، تا آن جا که گویی آنچه برای شما تضمین شده است، بر شما مقرر گشته است (که آن را باید به جای بیاورید) و آنچه که بر شما مقرر شده است، از شما ساقط گشته است.

(11) حال که چنین است، به عمل پیشدستی کنید، و از فرارسیدن ناگهانی مرگ بر حذر باشید، زیرا امیدی که به برگشت عمر نیست، به برگشت روزی وجود دارد. آن قسمت از روزی که امروز از دست رفته است، امیدی هست که بر روزی فردا افزوده شود. ولی آن مدت از عمر که دیروز سپری شده است، امیدی به برگشت آن در امروز نیست. امید به چیزی شایسته است که می آید و یأس از چیزی درست است که گذشته است. (ای بندگان خدا) برای خدا تقوا بورزید، تقوایی که شایسته اوست و نروید از این دنیا مگر در حالی که مسلمانید.

115

115 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام مسألت باران از خدا

(1) خداوندا، نباتات کوه های ما از خشکسالی افسردند و خشکیدند و خاک تیره روی زمین ما را از بی آبی پوشانده است. حیوانات ما سخت تشنه اند و در جایگاه های استراحت خود حیرت زده. همانند زنان بچه مرده می نالند و از رفت و برگشت با لب تشنه در چراگاه ها و آبشخورها در ملالند.

(2) پروردگارا، بر ناله ناله کنندگان و سوزش دلسوختگان عنایتی و بر این جانداران در مسیر حرکت ها و مدخل آسایشگاه هایشان ترحمی فرما. بار خدایا، ما در حالی رو به سوی تو آوردیم که شترهای لاغر ما از قحطی آب و علف به همراه ما در حرکتند. (و هنگامی به رحمت و اسعه تو روی آوردیم) که ابرها با علامت بارش باران نهال امید در درون ما کاشتند، ولی این نهال را به ثمر نرسانده از فضای ما دور شدند. بارالها، تنها تویی امید غوطه وران در سختی ها و کفایت کننده التماس کنندگان از بارگاہت.

(3) (آفریدگارا) تو را می خوانیم در موقعی که نومیدی مردم را در خود فرو برده، و ابرها از باریدن ممنوع گشته، و چرندگان به هلاکت افتاده اند. از تو مسألت می داریم ما را به نتایج اعمال ناشایستمان مؤاخذه منما و ما را به سبب گناهانمان گرفتار مفرما. خداوندا، رحیما، رحمت و اسعه ات را به وسیله ابری بر ما بگستران که باز شود و بر ما بیارد، و بهاری ثمربخش در زمین ما بشکفاند، و با رویدنی های زیبا چشمان ما را بنوازد - بارشی تند و انبوه - تا آنچه را که در روی زمین ما مرده است زنده گرداند و آنچه را که از آن فوت شده است جبران نماید.

ص: 179

(4) خداوند، کریم (از کرم و لطف بی چونت) ما را چنان مورد لطف و عنایت قرار بده که زمین مرده احیاء گردد و تشنه ها سیراب شوند. بارشی فراگیر و تمام، پاکیزه و مبارک و گوارا و باعث فراوانی. گیاهش روینده و شاخه هایش ثمربخش و برگ هایش زیبا و با طراوت. تا بندگان ناتوان را به وسیله این نعمت عظمای نیرومند و پر نشاط و شهرهای تو را که خشکسالی رمق از آن ها گرفته است احیاء فرمایی.

(5) بار پروردگارا، باران رحمت را چنان بگستران که نباتات بلندی های زمین ما سرسبز و خرم شوند. و بر نشیب های زمین ما سرازیر گردد و با آن بارش رحمت محیط ما پر حاصل شود. و میوه ها سر بر آورند، و جانداران بار دیگر طعم زندگی را در یابند. و اثر این رحمت ربّانی تو بر همه آنان هم که از ما بدورند برسد و اراضی و مردم پیرامون ما از آن رحمت حیات بخش تو کمک بگیرند.

(6) خداوند، از برکات گسترده و عطاهای بزرگ خود بر بندگان بینوا و حیواناتی که به حال خود رها گشته اند عنایتی فرما. و بارانی طراوت بخش برای ما نازل فرما.

بارانی چنان انبوه و شدید که قطره هایش به یکدیگر فشار آورند و هر یکی دیگری را به جلو راند. برقی که از ابرش بجهد، فریبا نباشد و ابری که در پهنة فضا گسترده است خالی از باران و قطعاتش گسیخته از هم مباد - ابری پر باران - نه باران هایی نرم همراه با بادهایی خنک باشد که به جهت سر بر آوردن رویدنی ها بندگان و جانداران و زمین های قحطی زده از نعمتی فراوان برخوردار، و به برکت آن موجودات در مشقت افتاده احیاء گردند. زیرا تویی که باران را پس از آن که مردم در نومیدی فرورفتند نازل نموده و رحمت را بر آنان می گسترانی و تویی ولی نعمت ها و ستوده در همه صفات و افعال.

تفسیر بعضی از کلمات غیر متداول در این نیایش از سید رضی: سید شریف (که خدا از او راضی باد) گفته است: این که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: انصاح جبالنا یعنی کوه های ما از خشکسالی شکافته شد، گفته می شود: انصاح الثوب یعنی لباس شکافت، و نیز گفته می شود: انصاح النبت و صاح و صوح، هنگامی که همه گیاه خشک شود، همه این کلمات به یک معناست. و این که فرموده است: «و هامت دوابنا» یعنی تشنه شده است حیوان ما، و هیام به معنای عطش است. و این که فرموده است: «حدابیر السنین»، حدابیر جمع حدبار است، به معنای شتر ماده ای است که راه رفتن او را لاغر کرده است.

امیر المؤمنین علیه السلام سالی را که قحطی آن را فرا گرفته است، به آن شتر لاغر تشبیه نموده است. «ذو الرمة» گفته است: شترهایی لاغر که نمی نشینند و آسایشی ندارند و جایی برای زندگی ندارند جز زمین فرورفته و خراب و یا شهری بی آب و علف که ما آن ها را به آن شهر می رانیم.

و این که فرموده است «و لا قزع ربابها» القزع به معنای قطعه هایی گسیخته از ابر است. و این که فرموده است: «و لا شقان ذهابها» تقدیرش چنین است: «و لا ذات شقان ذهابها» و شقان به معنای باد خنک و الذهاب به معنای باران های نرم است. کلمه ذات را که آن حضرت حذف فرموده است، برای این است که شنونده آن را می داند.

116 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام امیر المؤمنین علیه السّلام در این خطبه یاران خود را اندرز می دهد

(1) خداوند سبحان پیامبر را برای دعوت به سوی حق و شاهد بر خلق فرستاد. آن برگزیده محبوب، رسالت هایی را که از پروردگارش گرفته بود، بدون ضعف و تقصیر به مردم تبلیغ فرمود، و در راه خدا با دشمنان خدا بدون سستی و عذر خواهی غیر موجه جهاد نمود. او پیشوای هر انسانی است که تقوا بورزد و بینایی کسی که در مسیر هدایت قرار بگیرد.

(2) و از جمله این خطبه است: اگر می دانستید آنچه را که می دانم و غیب آن از شما پوشیده است، در آن هنگام از آسایشگاه های خود بیرون می رفتید و در این راه و در آن راه بهت زده می گشتید. به اعمال خود گریه می کردید و بر سر و سینه خود می زدید. و اموال خود را بدون نگاهبان و کسی که برای حفظ آن جانشین شما باشد رها می کردید و هر کس از شما را نفس خود مشغول می نمود و به کسی دیگر توجهی نداشت.

(3) ولی آنچه را که به شما تذکر داده شده بود به فراموشی سپردید و از آنچه که شما را از آن بیمناک کرده بودند، خاطر جمع شدید. در نتیجه رأی شما از مغزتان گم شد، و امر شما بر شما پراکنده گشت. بسیار دوست می دارم خداوند بین من و شما جدایی بیندازد، و مرا به مردمی ملحق بسازد که برای من شایسته تر از شما باشند.

(4) سوگند به خدا - مردمانی مبارک رأی، دارای بردباری متین، گویندگان بر حق، دوری گزیدگان از ستم برای حرکت در راه سبقت بگیرند، و در صراط مستقیم به سرعت حرکت کنند. مردمانی که در کسب توشه برای آخرت ابدی خود و کرامت گوارای آن حیات فناپذیر پیروز گشتند. آگاه باشید، به خدا سوگند، آن فرزند ثقیف متکبر و رویگردان از حق و عدالت بر شما مسلط می گردد، محصولات شما را می خورد، و پیه شما را آب می کند، بیار آنچه را که داری ای پدر جعل!

ص: 181

117 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام امیر المؤمنین علیه السّلام در این خطبه کسانی را که به مال و جان بخل می ورزند توبیخ می نماید

شما مردم (نابکار) نه مالی را در راه خداوندی که آن را به شما عطا فرموده است، بخشیدید و نه جان خود را در راه خالق آن به مخاطره انداختید. به وسیله نعمت هایی که خداوند به شما داده است، به بندگان او اظهار شرف و حیثیت می کنید.

در صورتی که خدا را در میان بندگان اکرام و اطاعت نمی کنید. عبرت بگیرید از این که در منزلگاه های اقوام و ملل پیش از خود فرود آمده و منزل کرده اید. و عبرت بگیرید از این که از نزدیک ترین برادران خود منقطع خواهید گشت.

118 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام درباره یاران صالحش

شما باید یاران حق و برادران یکدیگر در دین. و سپرهای نگهدارنده در روز سخت. و کمک من هستید در برابر مردم. به وسیله شما می زنم مردم رویگردان (از حق) را و امید می دارم اطاعت کسانی را که رو به حق می آورند. پس مرا در خیرخواهی خالی از خیانت کمک کنید که از شبهه و ابهام سالم باشد. سوگند به خدا، من شایسته ترین مردم بر مردم هستم.

119 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام این خطبه را موقعی فرموده است که مردم را جمع نمود و آنان را تحریک بر جهاد فرمود و آنان مدتی طولانی سکوت کردند.

(1) پس حضرت چنین فرمود: چیست حال شما؟ در چه وضعی قرار گرفته اید؟ آیا شما گنگ هستید؟ گروهی از آنان گفتند: یا امیر المؤمنین علیه السّلام، اگر حرکت کنید ما با شما حرکت خواهیم کرد.

(2) پس فرمود: در چه وضعی قرار گرفتید؟ ای مردمی که هرگز موفق به رشد و صلاح نشوید و به حیات معتدل هدایت نگردید. آیا در مثل چنین موقعیتی سزاوار است که من بیرون بروم؟ و جز این نیست که در این موقعیت مردی از دلاوران و سلحشوران شما که من به او رضایت بدهم باید با سپاه بیرون برود. و شایسته نیست که من ارتش و شهر و بیت المال و وصول مالیات زمین و امور قضایی مسلمانان و نظر در حقوق کسانی را که حقوق خود را طلب می کنند رها کنم و سپس در گروهی از لشکریان به دنبال گروهی دیگر راه بیفتم. در نتیجه مانند تیری بی پر در تیردان خالی بجنبم.

(3) و جز این نیست که من قطب آسیایم که آسیاب دور من می گردد و من باید به جای خود باشم. پس اگر من از آسیاب کنار بروم، حرکت دورانی آن متحیر گردد و سنگ زیرین آن (یا آن دوستی که در زیر آسیاب پهن می کنند تا ریزه های آرد بر زمین نریزد) به اضطراب بیفتد. سوگند به خدا، این است رأی ناشایست.

(4) و به خدا سوگند، اگر در موقع رویارویی با دشمن امید شهادت نداشتم - که در آن رویارویی مرگ برای من مقدر باشد - مرکبم را حاضر می کردم، سپس از شما مردم جدا می گشتم. دیگر به جستجوی شما نبودم، مادامی که بادهای جنوبی و شمالی به وزیدن خود ادامه می دهند. شما مردمی هستید طعنه زننده، عیبجو، کناره گیرنده از حق و ترسو.

(5) شما با کثرتی که در عدد دارید هماهنگی دل هایتان بسیار اندک است. من شما را به حرکت در راهی روشن وادار کردم که در آن راه به هلاکت نیفتد، جز کسی که خود را به هلاکت می اندازد. هر کس در جاده الهی حرکت کرد، مسیرش رو به بهشت است و هر کس از آن جاده بلغزد، مسیرش رو به آتش است.

120 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در این خطبه فضیلت خود را بیان نموده و مردم را موعظه می نماید

(1) سوگند به خدا، من برای تبلیغ رسالت های خداوندی و اتمام وعده ها و کلمات تعلیم شده ام و در نزد ما اهل بیت است ابواب حکم و روشنایی همه امور. بدانید که طرق دین یکی و راه های آن در مجرای اعتدال است. هر کس راه های دین را پیش بگیرد و در آن مسیر گام بردارد، به حقیقت و حمایت گران آن ملحق گردد و به غنیمت برسد. و هر کس که توقف کند و از حرکت در آن راه ها امتناع بورزد گمراه گردد و عاقبت کار پشیمان شود.

(2) برای روزی عمل کنید که ذخیره ها برای آن روز اندوخته می شود و درونی ها در آن روز آشکار می گردد و هر کسی که عقل فعلی و حاضر او نتواند سودی به حال او داشته باشد، عقلی که از او برکنار و غایب است، از سودبخشی برای او ناتوان تر خواهد بود. و بپرهیزید از آتشی که حرارتش سخت است و ژرفای آن دور و زینتش آهن و آشامیدنی آن زردایی است (بس ناگوار). آگاه باشید زبان صالحی که خداوند برای يك انسان عنایت فرماید تا انسان آن زبان صالح را در ایجاد سعادت برای مردم به کار ببرد، برای او بهتر است از مالی که آن را برای کسی ارث بگذارد که سپاسش را به جای نیاورد.

121 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام پس از واقعه لیلۃ الهمیر

(1) مردی از یاران آن حضرت برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین علیه السّلام ما را نخست از پذیرش حکمیت نهی فرمودی، سپس ما را به آن دستور دادی. ما نفهمیدیم که کدام دستور شما درست تر است. امیر المؤمنین علیه السّلام یکی از دو دست مبارك را بر دیگری زد و سپس فرمود:

(2) این است مجازات کسی که رأی محکم را رها کند. آگاه باشید، سوگند به خدا، اگر در آن هنگام که شما را تکلیف به کاری کردم، شما را به پذیرش و عمل به آنچه که ناگوار بود و خدا در آن امر ناگوار خیر قرار داده بود، وادار می کردم، اگر در راهی که من ارائه کردم استقامت می ورزیدید، شما را ارشاد می نمودم و اگر از آن راه منحرف می شدید، شما را به راه راست برمی گرداندم و پا بر جا می نمودم، و اگر امتناع می کردید، وضع شما را تدارک می کردم، این کاری بود محکم.

(3) ولی این اقدامات به وسیله چه کسی؟ و برای چه کسی؟ می خواهم بیماری های جامعه را به وسیله شما مداوا کنم، در حالی که درد من شمايید. (کار من و شما) مانند کسی است که می خواهد خاری را که در عضوی فرو رفته به وسیله خاری (از پایش) درآورد، در حالی که می داند که میل خار به خار است.

(4) خداوند، طیبیان این درد سخت به ملال افتادند و کشندگان آب با طناب ها از چاه ها خسته و در مانده گشتند. کجا رفتند آن قومی که دعوت به اسلام شدند. آن را پذیرفتند، قرآن را خواندند و با کمال قدرت و استقامت عمل کردند. به جهاد با دشمنان تحریک شدند، همانند اشتیاق شتران شیرده به فرزندان شان، به هیجان درآمدند، شمشیرها از نیام ها کشیدند (و در اشاعه اسلام) دسته دسته وصف به صف روی به اطراف زمین نمودند.

(5) بعضی از آنان رفتند و برخی دیگر زنده ماندند. آن در خاک رفتگان یا (آن انسان های رشد یافته) نه از زندگان بشارتی درمی یابند و نه درباره مردگان تسلیتی داده می شوند. آنان مردمانی بودند که از گریه از خوف خدا اثری در چشمانشان بود و از زیادی روزه لاغری در شکم هایشان، و از اشتغال دایمی به دعا دارای لبانی خشک بودند و از شب بیداری ها صورتی با رنگ زرد داشتند و بر چهره های آنان غباری چون غبار خشوع کنندگان بود.

(6) آنان بودند برادران من که رخت از این کهنه رباط بر بستند و رفتند. پس شایسته است که تشنه دیدار آنان باشیم. و از حسرت دمسازی آنان و تأسف بر جدایی آنان دست‌ها با دندان بگزیم. قطعی است که شیطان راه‌های خود را برای شما هموار می‌سازد و می‌خواهد عقاید دینی پذیرفته شده شما را یکی پس از دیگری باز کند، و پراکندگی را برای شما جانشین جمعیت و الفت بسازد. و از پراکندگی آشوب و فتنه حاصل بدارد. پس ای مردم از وسوسه‌ها و تبهکاری‌های شیطان رویگردان شوید، و بپذیرید نصیحت را از کسانی که نصیحت را به شما تقدیم می‌دارند و آن‌پندها را برای خود با تعقل و اندیشه دریابید.

122

122 خطبه‌ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه را برای خوارج فرمودند موقعی که به لشکرگاه آنان رفتند، در حالی که آنان اصرار به انکار حکومت داشتند.

(1) آیا همه شما در صفین بودید؟ پاسخ دادند: بعضی از ما حاضر بودند و بعضی دیگر حضور نداشتند.

فرمود: پس به دو قسمت تقسیم شوید، آنان که در صفین حضور داشتند گروهی باشند و کسانی که در آنجا نبودند گروهی دیگر، تا این که با هر یک از دو گروه سخن مناسب آن را بگوییم.

(2) آن‌گاه مردم را صدا کرده فرمود: از سخن گفتن خودداری کنید و به مطلب من گوش فرا بدهید و با دل‌هایتان با من رویاروی شوید. آن‌گاه ما از هر کسی شهادت خواستیم، او آن‌چه را که در آن مورد می‌داند، بگوید.

ص: 186

(3) سپس آنان را با سخنی طولانی مخاطب قرار داده فرمود: آیا وقتی که سپاهیان معاویه قرآن ها را از روی مکر بازی و غافلگیر کردن و حيله گری و نیرنگ بازی بلند کردند، شما نبودید که گفتید: آنان (سپاهیان معاویه) برادران ما هستند و دعوت ما را به اسلام پذیرفته اند. آنان از ما قطع نظر کردن از گذشته را می خواهند و آنان به کتاب خداوند سبحان پناه برده اند! پس رأی صحیح این است که از آنان بپذیریم و از تنگنایی که در آن قرار گرفته اند نجاتشان بدهیم؟!.

(4) من آن موقع در پاسخ شما گفتم: این نیرنگ بازی که به راه انداخته اند ظاهرش ایمان است و باطنش عداوت. اولش رحمت است و آخرش ندامت. بر موقعیت و وضع خودتان پا بر جا باشید، و راهی را که پیش گرفته اید ادامه بدهید، و برای جهاد با آن نابکاران دندان روی دندان بفشارید، و هیچ التفاتی به نعره نعره زنی ننمایید که اگر اجابت شود گمراه خواهد کرد. و اگر به حال خود رها شود و پاسخش داده نشود، پست و ذلیل خواهد گشت. با همه این اصرار که من برای ردّ مسأله حکمیت داشتم، کاری که آن نابکاران می خواستند انجام شد، و من دیدم شما بودید که این کار نابخردانه و فساد انگیز را در اختیار آنان گذاشتید.

(5) و سوگند به خدا، پذیرش حکمیت در حالی که من از آن خودداری می کردم، برای من واجب نبود، تا احکام الزامی آن مرا ملزم نماید و در صورت مخالفت، خدا گناه ترك واجب را بر عهده من بگذارد. و سوگند به خدا، اگر حکمیت را می پذیرفتم، باز بر حق بودم و لازم بود که از من پیروی شود و قطعاً کتاب خداوندی با من است، از موقعی که با آن دمساز شده ام، از آن جدا نگشته ام.

(6) ما در گذشته با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و کشتار بر پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان ما دور می زد، و ما در برابر هر مصیبت و شدتی جز افزایش ایمان و ادامه حرکت در مسیر حق و تسلیم به امر خداوندی و شکیبایی بر سوزش زخم ها چیزی نداشتیم.

(7) ولی ما امروز با برادران اسلامی خود می جنگیم به جهت لغزش و انحراف و شبهه و تأویلی که بر آنان روی داده است و اگر ما به خصلتی امید داشته باشیم که پراکندگی ما را جمع کند و به وسیله آن خصلت به مهر و محبت میان خود نزدیک شویم، ما به میل می کنیم و از غیر آن خصلت خودداری می نماییم.

123

123 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در میدان جنگ صفین به یاران خود فرموده است

(1) هر کس از شما در خود قوت قلب و قدرت سلحشوری در میدان جنگ، موقع رویارویی با دشمن احساس کرد، و از یکی از برادرانش ترس و زبونی مشاهده نمود، با آن دلیری و شجاعت که به وسیله آن بر برادرانش برتری یافته است از وی دفاع کند، همان گونه که از خود دفاع می نماید.

(2) اگر خداوند می خواست آن ناتوان را همانند آن شجاع قرار می داد. قطعی است که مرگ آن پدیده جوینده سریع و جدی است که هیچ اقامت کننده ای در محلی از او فوت نمی شود. و نه فرارکننده آن را ناتوان می سازد. با کرامت ترین مرگ، کشته شدن در راه خداست.

(3) و سوگند به آن خدایی که جان فرزند ابیطالب به دست اوست، هزار ضربه شمشیر برای من آسان تر است از آن مرگ در رختخواب که در اطاعت خداوندی نباشم.

(و از جمله این خطبه مبارکه است) گویی به شما می نگرم، مانند سر و صدای سوسمارها که در حرکت سریع به هم می خورند، ازدحام و غوغا می کنید. نه يك حق الهی را می گیرید و نه ذلتی را از خود دور می نمایید.

ص: 188

(4) شما در انتخاب راه آخرت رها و آزادید. پس نجات از آن کسی است که دل به دریا زد و در جهاد غوطه ور شد. و هلاک از آن کسی است که توقف نمود و از حرکت در راه آخرت باز ماند.

124

124 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در تحریک یارانش به جهاد

(1) در صف آرای و حمله بر دشمن، زره پوش را بر بی زره مقدم بدارید، و دندان ها را بر هم بفشارید. زیرا در موقع وارد کردن نیزه ها بر بدن دشمن این حالت بهتر می تواند شمشیرها را از فرق سر برگرداند و بیچد، زیرا این حرکت و پیچیدن، زخم را کاری تر، و شکاف را عمیق تر می سازد. و پلک ها را روی هم گذارید، و چشم را نیم بسته نگهدارید، زیرا این حالت دل را محکم تر و آرام تر می سازد.

صداها را بخوابانید، زیرا بهترین عامل برای برطرف ساختن زبونی و شکست، بی سر و صدا بودن در میدان کارزار است.

(2) و بیرق را به این سو و آن سو نکشانید و پیرامون آن را خلوت نکنید و بیرق را فقط به دست دلاوران و مردان غیور و رزم آورانی بسپارید که دارای حمیت و غیرت برای حفظ وابستگان نیازمند به حفظ و نگهداری می باشند. زیرا کسانی که تحمل فرود آمدن حوادث سخت و کوبنده را دارند کسانی هستند که دور پرچم های خود می گردند. و به محافظت راست و چپ و پس و پیش آن ها به طور کاملاً جدی می پردازند. آنان از بیرق ها عقب تر نمی افتند تا آن ها را تسلیم دشمن نمایند، و از آن ها پیش نمی افتند تا آن ها را تنها بگذارند.

(3) هر مردی باید همتای خود را در رزمگاه کفایت کند و برادر خود را با جان خود مواسات نماید، و همتای رزمی خود را به برادرش نسپارد، تا در نتیجه همتای خود و همتای برادرش به عهده او باشند. و سوگند به خدا، اگر شما از شمشیر این دنیا فرار کنید، توانایی سالم ماندن از شمشیر آخرت را ندارید. و شما سروران عرب و بزرگ ترین برجستگانید. قطعی است که غضب خداوندی و ذلت و پستی پایدار و ننگ و عار جاودان در فرار از دشمن است.

ص: 189

(4) و آن کس که از جهاد بگریزد، بر طول عمر خود نمی افزاید، و ما بین او و روزی که مرگش فرا خواهد رسید، ممنوعیتی ایجاد نخواهد گشت. کیست آن رهسپار کوی لقاء الله که چون تشنه ای تلاش کند و به آب برسد. بهشت زیر نیزه های بلند است.

امروز خبرها مورد امتحان قرار می گیرد (اعمال و نیت های مردم در این روز مبارزه و جنگ آزمایش می شود).

(5) سوگند به خدا، من به رویارویی با دشمنانم مشتاق ترم از اشتیاق آنان به وطن های خود. پروردگارا، اگر آن تبهکاران حق را رد کردند، جمعشان را پراکنده ساز و کلمه (نظر و عقیده) باطلشان را متفرق فرما. آنان را به نتیجه خطاهایشان که هلاکت است بسپار. آنان مواضع خود را از دست نخواهند داد، مگر با ضربه های پی در پی نیزه ها که ضربه خورده را به تنفس های بلند وادار کند (یا از وسعت شکاف جراحت های آنان باد عبور کند).

(6) (آنان مواضع خود را از دست نخواهند داد) مگر با ضربتی که تارك آنان را بشکافد و استخوان های آنان را بیندازد. و بازوها و قدم های آنان را از تن جدا کند و بر خاک بیفکند. (و نیز جای خود را تغییر نخواهند داد) مگر با هجوم سپاهییانی پس از سپاهیان و مگر با کوبیدن آنان با لشکری پس از لشکری که از همه جهات جمع شده و انبوه شده اند، مگر این که لشکرهایی پی در پی به شهرهای آنان کشیده شوند، تا آن که اسب ها سَمّهای خود را بر آخرین خطوط سرزمینشان بکوبند و همه اطراف مراتع و چراگاه هایشان را زیر لگد خود بگیرند.

125

125 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در مسأله حکمیت، بعد از آن که نتیجه آن را شنید

(1) ما هرگز اشخاص را (برای قضیه مورد نزاع) حکم قرار ندادیم، و جز این نیست که ما قرآن را حکم نمودیم. این قرآن (که به صورت کتاب مدون در پیش روی ما است) خطی است نوشته شده که از دو طرف در میان دو جلد قرار گرفته است و این خطوط نوشته شده زبانی ندارد که سخن بگوید، و چاره ای جز این نیست که باید مفسّر و ترجمانی باشد که قرآن را تفسیر کند و توضیح بدهد. همانا این مردم اند که به عنوان درك مقاصد قرآن، سخن می گویند.

ص: 190

(2) در آن هنگام که مردم ما را برای حکم قرار دادن قرآن در میان ما دعوت کردند، ما آن گروه نبودیم که از قرآن (کتاب خداوند سبحان) رویگردان شویم. در حالی که خداوند سبحان فرموده است: (اگر در چیزی با یکدیگر تنازع داشتید، آن را به خدا و رسولش ارجاع نمایید). ارجاع مورد نزاع به خدا، این است که مطابق کتاب خدا حکم نماییم و ارجاع آن به رسول خدا این است که به سنت او تمسک کنیم. پس اگر با تمسک به کتاب الله حکم صادقانه شود، شایسته ترین مردم به درک و پذیرش آن حکم صادق ما هستیم. و اگر مطابق سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم شود، باز ما شایسته ترین و سزاوارترین مردم به درک و پذیرش و عمل به آن هستیم.

(3) و اما این که می گوئید: چرا ما بین خود و آنان مدتی را برای حکمیت فاصله قرار دادی؟ جز این نیست که من این تأخیر را بدان جهت روا دیدم که کسی که نادان به حقیقت امر است، آگاه شود و اطلاع حاصل کند و کسی که عالم به حقیقت امر است، در دفاع از حق و اجرای آن مستحکم تر گردد. و باشد که خداوند در این آرامش (و سکوت) امر این امت را اصلاح نماید و گلوی آن گرفته نشود تا در نتیجه پیش از آشکار شدن حق با شتابزدگی منحرف شود و از آغاز گمراهی مطیع ضلالت شود.

(4) قطعی است که با فضیلت ترین مردم نزد خداوند کسی است که برای او عمل به حق اگرچه موجب کاهش (ظاهری) و سختی باشد، محبوب تر از باطل بوده است، اگرچه آن باطل برای او فایده را جلب کند و موجب افزایش وی گردد. پس از کدامین جهت کدامین عامل به حیرت و سرگردانی افتاده اید! و از کدامین سمت بر شما چیره شدند! آماده شوید برای حرکت برای مبارزه و جهاد با مردمی که از راه حق سرگردانند و حق را نمی بینند و تحت تأثیر شدید ستم قرار گرفته اند که از آن بر نمی گردند. دور از کتاب الله و فهم آن هستند و اعراض کنندگان از راه راست.

شما دارای آن استحکام و مقاومت (در راه حق و دفاع از باطل نیستید) که بتوان به شما تمسک کرد. و شما آن یاران عزت بخش نیستید که بتوان به شما چنگی زد.

(5) شما آتش افروزان خوار و پستی برای جنگ هستید. اف باد بر شما، من از شما سختی و اذیت دیده ام. روزی شما را با صدای بلند می خوانم و روزی دیگر آهسته و به طور نجوا با شما سخن می گویم. شما نه آزاد مردانی صادقید در موقعی که شما را ندا می کنم و نه برادران رازدار و مورد اطمینانید در موقع نجوا (سخن آهسته گفتن).

126

126 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخنان را در هنگامی فرمود که در تقسیم بیت المال به طور مساوی مورد توبیخ قرار گرفت.

(1) آیا شما به من امر می کنید که در قلمرو زمامداری خود با ستمکاری پیروز شوم! سوگند به خدا هرگز چنین کاری نمی کنم مادامی که شب و روز پشت سر هم می آیند و می روند، و مادامی که ستاره ای به دنبال ستاره ای حرکت می کند. اگر مال از آن من بود، همه مردم را در تقسیم آن مساوی می گرفتم، چه رسد به این که مال قطعا مال خدا است.

(2) آگاه باشید، که عطای مال در غیر موردش افراط در خرج و اسراف است و این افراطگری و اسراف صاحبش را در دنیا بالا می برد و در آخرت ساقطش می نماید.

و در میان مردم عزیز می دارد و در نزد خدا پست و خوارش می سازد. و هیچ کسی مال خود را در مصرف ناحق و برای کسانی که شایستگی آن مال را ندارند، صرف نمی کند، مگر این که خداوند او را از سپاسگزاری همان مردم محروم می نماید. و محبت آنان برای کسی دیگر برقرار می گردد و اگر روزی پایش در حوادث روزگار بلغزد و به کمک آنان نیازمند شود، همان مردم بدترین دوست و لثیم ترین رفیق محسوب می گردند.

ص: 192

127 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این سخنان بعضی از احکام دین را بیان و اعتراض خوارج را مردود و حکم حکمین را تقض می فرماید.

(1) اگر شما از پذیرش حق امتناع می ورزید، و چیزی را قبول نمی کنید جز این را که من مرتکب خطا، و گمراه گشته ام! پس چرا امت محمد صلی الله علیه و آله را به حساب گمراهی من گمراه تلقی می کنید! و با خطای من آنان را مؤاخذه نموده و با گناهان من امت را تکفیر می کنید! (2) شمشیرها بر گردن هایتان بسته (در هر جا که دلتان بخواهد) - موارد صحیح و ناصحیح - آن ها را به کار می برید! و گناهکار را به بی گناه مخلوط می نمایید! و شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله زانی محصن را کشت و سپس بر او نماز گزارد، سپس خاندانش را وارثش قرار داد و قاتل را کشت و میراث او را به خاندانش به ارث گذاشت و دست دزد را قطع کرد و زانی غیر محصن را تازیانه زد.

(3) سپس سهمشان را از غنیمت به آن دو پرداخت و آن دو با زن هایی که مسلمان بودند ازدواج کردند، و حق خداوندی را در مورد آنان اقامه فرمود، و اقامه حق الهی مانع از برخورداری آنان از سهمی که از اسلام داشتند، نگشت. و نام های آنان را از میان اهل اسلام خارج نقرمود.

ص: 193

(4) سپس شما بدترین مردمید. و شما کسانی هستید که شیطان به وسیله شما به هدف هایش می زند، و فریب خوردگان را به وادی گمراهی می کشاند. و درباره من دو گروه از مردم به هلاکت می افتند: دوست افراطگر که محبت او را به سوی غیر حق (باطل) می کشاند، و دشمن تقریطگر که عداوت با من، او را هم به سوی غیر حق (باطل) می کشاند. و بهترین مردم از نظر تشخیص و وضع روحی درباره من صنف متوسط و معتدل است که افراط و تقریط نمی کند، شما طرف این گونه مردم را بگیرید و همواره با سواد اعظم (متن جمعیت) باشید، زیرا دست خدا با جمعیت است و از جدایی و پراکندگی بپرهیزید.

(5) زیرا کسی که از مردم کناره گرفت و تنها گشت، او از آن شیطان خواهد بود، چنان که گوسفندی که از گله کناره گرفت و تنها شد، نصیب گرگ می گردد. آگاه باشید، هر کس که مردم را به شعار خوارج دعوت کند او را بکشید، اگرچه زیر این عمامه من باشد. زیرا جز این نیست که آن دو شخص حکم شدند برای آن که احیاء کنند آنچه را قرآن احیا کرده و بمیرانند آنچه را که قرآن میرانده است و احیای آنچه که قرآن احیا کرده است، عبارت است از اجتماع و اتفاق کلمه همه مسلمانان درباره آن و میراندن آن عبارت است از جدایی و پراکندگی از آن.

(6) پس اگر قرآن ما را به سوی آنان بکشد، ما از آنان تبعیت خواهیم کرد و اگر آنان را به طرف ما بکشد از ما تبعیت خواهند کرد. ای مردمی که پدر مباد شما را! من برای شما شری نیاوردم و شما را در کار خودتان فریب ندادم و امر را بر شما مشتبه نکردم! (7) جز این نیست که رأی اکثریت (یا چشمگیران) شما بر این قضیه قرار گرفته که ما دو مرد را انتخاب کنیم، و ما از آن دو پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند. آن دو مرد از قرآن تجاوز نموده گمراه شدند و حق را رها کردند با این که آن را می دیدند.

هوای آنان با ظلم بود و با همان هوا حرکت کردند و ما پیش از آن که آن دو حکم اقدام به کار حکمیت نمایند، استثناء کرده بودیم و گفته بودیم در حکمیت به مقتضای عدالت و نیت حق رفتار کنند و در صورتی که رأی باطل صادر کنند و حکم ظالمانه نمایند، رأی و حکم آن دو پذیرفته نخواهد گشت.

128 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه حضرت از فتنه های بصره خبر می دهد

(1) ای احنف، گویی آن مرد را می بینم با لشکری در حرکت است که برای آن نه غباری است و نه بانگی. نه آوازی از جوییدن لگام های اسبانش بر می آید و نه صدایی از هیجان آن ها، زمین را با قدم های خود آن چنان زیر و رو کنند که گویی قدم های شتر مرغان است.

(شریف رضی گفته است: امیر المؤمنین علیه السلام در این توصیفات به صاحب زنج اشاره می کند) سپس فرمود: وای بر آن کوچه های آبادان و خانه های نگارینتان که بال هایی مانند بال های کرکسان و ناودان هایی همانند خرطوم های فیل دارند. از آن لشکریان کسانی هستند که به کشته شدگان آنان ناله ای سر داده نمی شود و از آن که ناپدید گشته است جستجویی صورت نمی گیرد. من دنیا را بر رویش انداختم و حقیقت آن را شناختم و بر مبنای آنچه که هست با آن ارتباط برقرار نمودم و با چشمی که باید در آن نگرست در او نظاره کردم.

از همین خطبه است که اترک را توصیف می فرماید

(2) گویی می بینم آنان را صورت هایی دارند، مانند سپرهایی تو در تو. آنان ابریشم و دیبا می پوشند. اسب های گزیده یدک می کشند. در آن مکان چنان کشتاری شود که مجروح از روی کشته شده عبور کند و فرار کننده لشکریانش کمتر از اسیران آن ها باشد. یکی از یاران آن حضرت عرض کرد: آیا به شما علم غیب داده شده است؟ (3) آن حضرت خندید و به آن مرد که از قبیله کلب بود چنین فرمود: ای کلبی، این که گفتم علم غیب نیست بلکه علمی است که از صاحب علم (پیامبر اکرم) فرا گرفته ام.

و جز این نیست که علم غیب، علم به قیامت است و به آن امور که خداوند سبحان در فرموده خود شمرده است: «خدا است که علم قیامت در نزد او است، و اوست که باران را فرو می فرستد، و می داند آنچه را که در ارحام است و هیچ کسی نمی داند آنچه را که فردا خواهد اندوخت و کسی نمی داند که در کدامین زمین خواهد مرد.»

(4) پس خداوند سبحان است که آنچه را که در ارحام است می داند - مرد یا زن زشت یا زیبا، سخی یا بخیل، شقی یا سعید - و همچنین خدا می داند کسی را که هیزم آتش دوزخ خواهد شد یا در بهشت با پیامبران همدم خواهد گشت. این است آن علم غیب که کسی جز خدا آن را نمی داند. و جز این ها علمی است که خداوند آن را به پیامبرش تعلیم فرموده و آن بزرگوار هم به من تعلیم فرموده است و در حق من دعا کرده است که سینه من پذیرای آن شود و دلم آن را دریابد.

129

129 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در ذکر پیمانها و ابزار سنجشها

(1) ای بندگان خدا، در این دنیا شما و هر آنچه که از این دنیا آرزو می کنید اقامتی موقت دارید. وام دارید مورد مطالبه، مدت عمر شما رو به کاهش است و هر عملی که انجام می دهید در مجرای ضبط. بسا تلاشگری که تباه گردید و تکاپوگری که در خسارت افتاد. شما در زمانی قرار گرفته اید که بر اعراض مردم از خیر و روی آوردن آنان به شرّ می افزاید. (همچنان) طمع شیطان برای گمراه ساختن مردم رو به زیادت است. هم اکنون روزگار تقویت شدن وسایل آن خبیث نابکار برای تباه ساختن فرزندان آدم است، و فراگیر شدن نیرنگ بازی و سلطه او بر شکارش.

(2) نظری به هر طرف از مردم که خواهی بینداز. آیا خواهی دید جز فقیری که با فقر و تنگدستی سخت دست به گریبان است، یا دولتمندی که نعمت خداوندی را مبدل به کفر نموده، یا بخیلی که بخل و امتناع از ایفای حق خداوندی را فراوانی ثروت تلقی نموده است، یا گردنکشی که در گوشش از شنیدن پندهای سازنده سنگینی است؟

ص: 196

(3) کجا رفتند اخیار و مردم نیکوکار شما؟ و کجا ایند آزادگان و رادمردان شما و کجا رفتند آنان که در داد و ستدهای خود نهایت پرهیزکاری را داشتند و در راه و روش های خود از پاکیزگی ها برخوردار بودند. آیا نه چنان است که آنان از این دنیای پست رخت بر بستند و از این گذرگاه موقت و تیره در گذشتند. و شما در میان جمعی از مردم پست و دون صفت مانند که به جهت پستی آنان و لزوم اعراض از ذکرشان، لب ها برای توییح آنان به هم نمی خورند.

(4) «پس ما از آن خداییم و به سوی او بر می گردیم.» فساد شایع گشته است، نه منکری برای فساد است که زشتی ها را تغییر دهد، و نه بازدارنده ای از پلیدی ها (که از ارتکاب آن ها جلوگیری نماید). (شگفتا) با این حال، می خواهید در عالم قدس به همسایگی خداوندی نایل گردید. و از عزیزترین اولیای خداوندی در نزد او باشید. نه، هرگز. خدا را درباره بهشتی (که به نیکوکاران عنایت خواهد فرمود) نمی توان فریب داد و هرگز به رضایت های خداوندی بدون اطاعت او نمی توان نایل گشت. لعنت خدا بر آن کسانی باد که به نیکی ها امر می کنند و خود آن را ترك می نمایند. از منکر و زشتی ها نهی می نمایند و خود مرتکب آن ها می شوند.

130

130 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام به ابو ذر رحمة الله علیه در آن هنگام که به ربنده تبعید شد

(1) ای اباذر، قطعاً تو برای خدا خشمگین گشتی، پس به آن خداوند امیدوار باش که برای او غضب کردی. این مردم برای دنیای خود از تو بیمناک گشتند، و تو برای دین خود از آنان به ترس افتادی. پس ای اباذر، رها کن برای آنان آنچه را که برای داشتن آن از تو بیمناک شدند. و بگریز از آنان به جهت آن دین که از آنان درباره آن به ترس و وحشت افتادی.

(2) چه بسیار است نیاز آن قوم به جلوگیری تو از ناشایسته های آنان. و چه بسیار است بی نیازی تو از آنچه تو را از آن منع نمودند. و به زودی خواهی فهمید کیست فردا کسی که از این کشاکش سود خواهد برد و کسی که بیش از دیگران مورد رشک قرار خواهد گرفت. و اگر آسمان ها و زمین ها بر روی بنده ای بسته شود، سپس آن بنده به خداوند سبحان تقوا بورزد، خداوند برای او از آسمان ها و زمین های بسته شده گریزگاهی باز می کند.

(3) ای اباذر، هیچ کسی و هیچ چیزی جز حق با تو مأنوس نباشد و هیچ کسی و هیچ چیزی تو را جز باطل به وحشت نیندازد. اگر دنیای آنان را می پذیرفتی، دوستت می داشتند.

و اگر مقداری از دنیای آنان را به خود اختصاص می دادی، تو را امین می پنداشتند.

131

131 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این سخن مطالبه حکومت را که داشته است تبیین نموده و پیشوای حق را توصیف می فرماید.

(1) ای مردم غوطه ور در اختلاف، و ای دل های پراکنده از هم، ای مردمی که بدن هایشان حاضر و آشکار و عقولشان غایب، هر چه شما را به سوی حق می کشانم، شما از آن گریزانید همانند فرار بزغاله ها از غرش شیر. هیهات که به وسیله شما بتوانم ظلمت را از چهره عدالت بر کنار نمایم، یا کجی (عارض) بر حق را راست کنم.

(2) پروردگارا، تو می دانی که مطالبه و اقدام ما برای به دست آوردن حکومت نه برای تلاش و رقابت در میدان سلطه گری بوده و نه برای خواستن زیادتی از مال دنیا.

بلکه همه هدف ما ورود به نشانه های دین تو و اظهار اصلاح در شهرهای تو بوده است. باشد که بندگان ستمدیده تو امن و امان یابند، و آن کیفرها و احکام تو که از اجرا باز ایستاده است، به جریان بیفتند.

(3) خداوندا، من اولین کسی هستم که به سوی تو برگشته و حق را شنیده و آن را پذیرفته ام. کسی در نمازگزاردن از من سبقت نگرفته است، مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله. و شما دانسته اید که نباید يك انسان بخیل بر نوامیس و نفوس و اموال و احکام و زمامداری مسلمین ولایت داشته باشد که حریص به اموال آنان باشد. و نباید شئون حیاتی مسلمانان به ولایت جاهل واگذار شود، که آنان را با نادانی خود گمراه بسازد. و نیز نباید والی مسلمانان جفاکار باشد که آنان را از روی جفا از حقوق خویش محروم نماید.

(4) و نباید ولایت مسلمین به کسی سپرده شود که در ادای حقوق مالی بعضی را بر بعضی دیگر ترجیح بدهد. و نباید زمامداری مسلمین را در اختیار کسی گذاشت که در حکم رشوه بگیرد و حقوق مردم را ضایع کند و آن را چنان که باید، ادا نکند (از اجرای احکام خداوندی خودداری کند). همچنین نباید والی مسلمین سنت را متوقف بسازد و امت اسلامی را از این راه به هلاکت بیندازد.

132

اشاره

132 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام مردم را موعظه فرموده و آنان را در دنیا به پارسایی دعوت می فرماید

ستایش خداوند

(1) سپاس خدای را که بر آنچه که از بندگانش می گیرد و بر آنچه که به آنان می دهد. و سپاس خدای را بر آن خیرات که به بندگانش عطا می فرماید و بر آن آزمایش های سخت که بندگان را به آن ها مبتلا می سازد. دانا است به هر امر پنهان و حضور و احاطه دارد بر هر راز نهانی. عالم به هر چیزی است که سینه ها مخفی می دارد و چشم ها به آن خائنه (مخفیانه) می نگرد. و شهادت می دهیم به این که خدایی غیر از او نیست. و این که محمد صلی الله علیه و آله برگزیده و فرستاده او است. شهادتی که درون آدمی در آن موافق آشکار باشد و قلبش مطابق زبان.

ص: 199

(2) از این خطبه است: به خدا سوگند که حقیقتی است جدی نه بازی، و حق است نه دروغ. و نیست این حقیقت مگر مرگ که نداکننده آن، ندای خود را بر همه شنونده و راننده آن را که سرود حرکت می خواند، به شتاب انداخته است. انبوه مردم که پیرامون تورا بگیرند، فریبت ندهد. در حالی که پیش از خود دیده ای آن کس را که مال و منال دنیا را اندوخت و از کم شدن آن ترسید، و به جهت آرزوی دراز و بعید شمردن مرگ، از عواقب امور خود را در امان دید.

(3) چگونه مرگ بر او فرود آمد و او را از وطنش برگرفت و از جایگاه امنش برکنار نمود. و او را در تابوت مرگ برداشتند و مردها در حالی که جنازه او را بر دوش های خود حمل می نمودند، با انگشتانشان تابوت را می گرفتند و آن را به نوبت به یکدیگر تحویل می دادند.

(4) آیا ندیدید کسانی را که آرزوهای دور و دراز در سر داشتند، و کاخ های محکم می ساختند، و اموال کثیر جمع می کردند، چگونه خانه های آنان مبدل به گورها گشت، و اندوخته هایشان نابود شد. اموالشان به وارثانشان منتقل گشت. و زن هایشان را اقوام دیگر گرفتند. آنان نه بر کارها و پاداش نیکو افزودند و نه از خطا و معصیت معذرت خواستند.

(5) پس هر کس تقوا را با قلب خود دریافت، سبقت در خیر و کمال گرفت و به نتیجه علمش نایل گشت. (حال که چنین کوششی در خور تقوا و وصول به نتیجه آن است) پس بکوشید و عملی را که شایسته ورود به بهشت است انجام بدهید. زیرا دنیا برای شما اقامتگاه آفریده نشده است، بلکه دنیا برای شما گذرگاهی خلق شده است که اعمال نیکو را از این دنیا برای جایگاه اقامت ابدی توشه بردارید. پس در این دنیای گذرگاه با شتاب هر چه بیشتر به عمل و تکاپو پردازید، و مرکب ها را برای کوچ و گذر از این دنیا آماده بسازید.

اشاره

133 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در این خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام خداوند متعال را تعظیم و قرآن را متذکر می شود و مردم را پند می دهد.

عظمت خداوندی

(1) دنیا و آخرت اطاعت او کردند و آسمان ها و زمین ها کلیدهای (وجود و جریان) خود را به او سپردند. و درختان سرسبز و با طراوت هر صبحگاه و شامگاه به او سجده کردند. و از شاخه های سبز خود آتش های سرخ بر افروختند و میوه های رسیده با مشیت ها و اوامر او آماده خورده شدن گشتند.

قرآن

(2) از جمله این خطبه است: و کتاب خداوندی اینک در میان شما است. گوینده ای است که زبانش عاجز نمی شود، و خانه ای است که ارکانش ویران نمی گردد و عزّتی است که یارانش شکست نمی خورند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله

(3) از جمله این خطبه است: خداوند او را در دورانی خالی از پیامبران و در دوران اختلاف در عقاید و سخنان فرستاد و او را در آخر پیامبران قرار داد و وحی را با نبوت او ختم فرمود، و او در راه خدا با کسانی که از خدا رویگردان و از او منحرف بودند، جهاد کرد.

ص: 201

(4) از جمله این خطبه است: جز این نیست که دنیا دیدگاه نهایی انسان نابینا است. او بعد از این دنیا و بالاتر از آن را نمی بیند. ولی شخص بینا کسی است که نگاهش از این دنیا به اعماق آن نفوذ می کند و بعد از آن و بالاتر از آن را می بیند، و می داند که قرارگاه ابدی در ورای آن است. پس شخص بینا از آن بر می خیزد و حرکت می کند، و نابینا به سوی آن حرکت می نماید و آن را مقصد نهایی تلقی می کند. آدم بینا از این دنیا توشه بر می گیرد و راهی آخرت می گردد، و نابینا توشه را برای همین دنیا می اندوزد.

پند مردم

(5) از جمله این خطبه است: و بدانید که هیچ چیزی در این دنیا وجود ندارد مگر این که صاحبش از آن سیر می شود. (و با تکرار و استمرارش) به ملالت خاطر دچار می گردد، مگر از زندگی، زیرا شخص زنده راحتی را در مرگ نمی بیند. و جز این نیست که بیم از مرگ به منزله حکمت است که حیات قلب مرده است. و بینایی است برای چشم نابینا و شنوایی است برای گوش کر و سیرایی است برای تشنه.

(6) و در این حکمت است همه بی نیازی و سلامت. (قرآن) کتاب خداوندی است که با آن می بینید، و با آن سخن می گوید، و با آن می شنوید. و بعضی از آیات قرآنی بعضی دیگر را توضیح می دهد، و بعضی از آن (به تفسیر و تأویل) بعضی دیگر شهادت می دهد. در بیان الهیات هیچ اختلافی در میان آیاتش نیست، و کسی را که با قرآن همدم باشد، از خدا منحرف نسازد.

(7) کینه توزی را مبنای زندگی خود قرار دادید. سبزه بر روی خاک آلوده روید. در اظهار دوستی در محبت آرزوها به یکدیگر صفا نشان دادید و در کسب اموال با یکدیگر خصومت ورزیدید. شیطان پلید شما را فریب داد و غرور شما را گمراه ساخت. و از خدا درباره نفس خود و نفس های شما یاری می طلبم.

134 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام این سخنان را در موقعی فرموده است که عمر بن خطّاب برای رفتن به جنگ روم با آن حضرت مشورت نمود

(1) خداوند متعال به عهده گرفته است که اهل این دین را با تقویت جامعه و حفظ احترام آنان حمایت نماید. خداوندی که مسلمین را یاری فرمود، در حالی که آنان اندک بودند و کسی به یاری آنان بر نمی خاست، و از آنان دفاع فرمود، در حالی که از هیچ طرفی مورد دفاع نبودند. همان خداوند زنده است و هرگز نمی میرد.

(2) هرگاه خود به سوی دشمن حرکت کنی و رویاروی خصم قرار گیری و شکست بخوری، برای مسلمانان پناهی در هیچ جایی از شهرهایشان نخواهد ماند. و بعد از تو مرجعی برای آنان نیست که به او رجوع کنند. پس مردی دلاور به طرف دشمن بفرست و کسانی را به همراه او بسیج کن که آزمایش شده و سختی ها دیده و خیرخواه باشند. اگر خداوند تو را بر دشمن پیروز ساخت، این مقصود تو است و اگر به این مقصود نرسیدی، باز تکیه گاه و پناهگاه مسلمین خواهی بود.

135 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام

آن حضرت این سخن را موقعی فرمود که میان او و عثمان مشاجره ای شد، مغیره بن الاخنس به عثمان گفت: من او را کفایت می کنم (من از عهده علی علیه السّلام بر می آیم). آن حضرت فرمود:

(1) ای پسر لعین بی اصل و بریده. و ای درختی که نه ریشه ای دارد و نه شاخه ای. تو در حمایت از عثمان از عهده من بر می آیی؟ سوگند به خدا، خداوند، عزیز نکرده است کسی را که تو یاورش باشی. و بر پای نمی ایستد کسی که تو او را بر پای بداری. از میان ما بیرون شو! خداوند فاصله میان ما و تو را دور فرماید! (خیر را از تو سلب کند) سپس (برای مقاصد خود) از هیچ کوششی دریغ مدار، خداوند خیر و عنایتش را از تو بگیرد، اگر زنده بمانی!

136 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در امر بیعت

بیعت شما با من يك حادثه ناگهانی نبود. و کار و تلاش و هدف من در حیات غیر از کار و خواسته های شما است. زیرا من شما را برای خدا می خواهم، و شما مرا برای خودتان می خواهید. ای مردم، مرا برای اصلاح نفوس خودتان یاری کنید. و سوگند به خدا، داد مظلوم را از ظالمش می ستانم و افسار ستمکارش را می گیرم و او را تا چشمه سار حق می کشانم، اگرچه او نخواهد.

137

اشاره

137 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در وضع طلحه و زبیر و بیعت آن دو با آن حضرت

طلحه و زبیر

(1) سوگند به خدا، آنان منکری (امر ناشایستی) را نتوانسته اند به من نسبت بدهند.

آنان ما بین من و خودشان انصاف نکردند و آنان حقی را طلب می کنند که خود، آن را رها ساخته اند، و خونی را مطالبه می نمایند که خود، آن را ریخته اند. اگر من (بر فرض محال) در عدم ایفای حق و ریختن خون شریک آنان بوده ام، آنان قطعاً سهمی از آن داشته اند، و اگر پایمال کننده حق و ریزنده خون، آنان بودند، قرار گرفتن تحت تعقیب و مطالبه به جز آنان هیچ احدی را نشاید. و نخستین عدالت آنان این است که درباره خود (یا علیه خود) حکم نکنند. قطعی است که من با بصیرت خود در این زندگانی حرکت می کنم، امری را به کسی مشتبه نساخته ام و هیچ امری هم برای من مشتبه نشده است.

ص: 204

(2) و این گروه که (با طلحه و زبیر برای شعله ور ساختن آتش جنگ) به راه افتاده اند، ستمکارند. در میان این اقوام ظالم، هم لجن است و هم زهر عقرب و هم شبهه تاریک در آن نهفته است. و حقیقت امر آشکار است، و باطل از اصلش برطرف شده است. و زبانش از تحریک برای برپا کردن شرّ بریده است. و سوگند به خدا، برای آن نابکاران حوضی را پر خواهیم ساخت (جنگی را بر پا خواهیم کرد) که آب آن را خودم کشیده ام. آنان از آن حوض سیراب بر نخواهند گشت و آب گوارایی از آن نخواهند آشامید.

امر بیعت

(3) و از جمله همین کلام است: برای بیعت با من، مانند شتران ماده که به سوی بچه های خود روی بیاورند، به من روی آوردید. می گفتید: بیعت، بیعت. دستم را برای امتناع از بیعت می بستم. شما باز می کردید، و دستم را پس می کشیدم شما آن را به سوی خود برای بیعت جذب می کردید.

(4) خداوندا، آن دو نفر (طلحه و زبیر) رابطه ضروری خود را با من قطع نمودند و به من ظلم کردند و بیعت با من را شکستند و مردم را علیه من تحریک کردند و شوراندند.

خداوندا، باز کن آنچه را که بستند، و محکم مفرما آنچه را که برقرار نمودند. و برای آنان در آنچه آرزو کردند و عمل نمودند، بدی و ناگواری ارایه فرما. من پیش از جنگ از آن دو عهد شکن خواستم برگردند و حق را بپذیرند، و پیش از بروز پیکار تحمل نمودم (باشد که از راه انحراف برگردند) ولی قدر این نعمت الهی را ندانستند.

و عافیت را (که به سراغشان آمده بود) برگرداندند.

138

138 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه به حوادث فتنه آمیز و آشوب انگیز اشاره می فرماید

(1) آن پیشتاز الهی، مردمی را که از مسیر نورانی (انبیاء علیهم السلام) منحرف شده و از هوا پیروی می نمایند به سوی هدایت (که راه پیامبران است) برمی گرداند، در آن هنگام که آن مردم هدایت را به هوا و هوس خود ارجاع می نمایند، و آراء و نظریات مخالف با قرآن را به سوی قرآن برمی گرداند، در آن هنگام که آن مردم قرآن را به آراء و نظریات فاسد خود برمی گرداند.

ص: 205

(2) تا این که جنگ با شما بر پا شود، و دندان های خود را (مانند درندگان) نشان بدهد، پستان هایش پر از شیر نماید و عاقبتش تلخ و زهر آگین.

آگاه باشید، فردا (بی که در پیش دارید) حوادثی را با خود می آورد که آن ها را نمی شناسید. در آن زمان، حاکم که جزو این طایفه طغیانگر نیست کارگزاران آنان را به زشتی کردار هایشان مؤاخذه کند. زمین قطعات جگرش را برای او بیرون بیندازد، و همه کلیدهای خود را با کمال تسلیم در اختیار آن پیشتاز الهی گذارد. در این موقع است که چگونگی عدالت در رفتار با انسان ها را برای شما ارائه می دهد و کتاب و سنت از بین رفته را احیاء می نماید.

(3) از جمله این خطبه است که می فرماید: گویا می بینم (آن شخص «سفیانی») یا «عبد الملک بن مروان» در شام فریاد برآورده و پرچم های خود را در اطراف کوفه به حرکت تند درآورده است. این فتنه گر همانند ناقه بد خلق که با دندان های گزنده به هر سو روی می آورد، به نواحی کوفه حمله برد. زمین را با سرهای بریده فرش کند. کام برای ریشه کن کردن مردم مانند یک دژنده باز کند. قدم هایش بر زمین سنگین باشد، تا دور دست ها جولان نماید، و حملاتش شدید باشد.

(4) سوگند به خدا، شما را در اطراف روی زمین بپراکند، تا آن جا که از شما جز مقدار اندکی نماند - به مقدار سرمه در چشم - روزگار بدینسان بر شما بگذرد تا آن گاه که عقول غایب شده عرب به خود آنان برگردد. (ای مردم، از سنت های محکم پیامبر و) از آثار کاملاً روشن او تبعیت کنید و به پیمان او که مدتی زیاد از آن نگذشته است، وفا کنید. و بدانید که شیطان راه های خود را سهل و هموار می کند که به دنبال او بروید و از او پیروی کنید.

139 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در موقع شورا

هیچ کسی پیش از من برای پذیرش دعوت حق و صلۀ رحم و احسان و کرامت شتاب نمی کند. سخنم را بشنوید و منطقم را دریابید، شاید که پس از این روز ببینید: درباره امر زمامداری شمشیرها کشیده شود، و پیمان ها شکسته شود، تا آن جا که برخی از شما پیشتازان اهل گمراهی باشید و پیروان اهل جهالت.

140

140 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این کلام مبارك در نهی از غیبت کردن (بدگویی و فاش ساختن گناه شخصی که انسان مخفیانه مرتکب آن شده است) می باشد.

(1) و جز این نیست که برای کسانی که از معصیت و ارتکاب خطا محفوظ و سالم هستند، سزاوار است که کسانی را که مرتکب گناهان و معصیت می شوند مورد ترحم قرار بدهند و شکرگزاری در برابر این که توانسته اند از آلودگی به گناه در امان باشند بر آنان غالب شود و مانع عیب جوئی و عیب گوئی از مبتلایان به گناه گردد. (حال که چنین است، یعنی لازم است که مردمان سالم محفوظ از گناه و خطا عیب جوئی و عیب گوئی نکنند) پس به طریق اولی نباید کسانی که خود مبتلاء و آلوده به عیوب هستند، انحرافات و گناهان دیگران را افشاء کنند و بازگو نمایند.

(2) آیا این عیب جوئی نمی بیند پرده پوشی خداوندی را درباره گناهان خود او، که بزرگ تر است از آن خطایی که آن انسان مرتکب خطا، مبتلا به آن شده است؟ آن عیب گیر چگونه آن گرفتار را سرزنش می کند، در صورتی که خود او نیز همانند آن معصیت را مرتکب شده است! و اگر هم مانند آن گناه را مرتکب نشده باشد، در غیر از آن مورد، خدا را نافرمانی کرده است که بزرگ تر از آن معصیت بوده است. و سوگند به خدا، اگر آن عیب جو خدا را با گناه بزرگ نافرمانی نکرده و گناهی کوچک انجام داده باشد، جرأت او به ابراز عیب مردم گناهی بزرگ تر است.

(3) ای بنده خدا، در اظهار عیب هیچ کس درباره گناهی که مرتکب شده است، شتاب مکن، زیرا شاید برای او بخشیده شده باشد. و برای خود درباره معصیت کوچک احساس امان مکن، شاید برای همان معصیت کوچک معذب خواهی گشت. پس هر کسی از شما که به عیب دیگری اطلاع پیدا کرده است، به جهت اطلاعی که از عیب خود دارد، از ابراز آن خودداری نماید. و شکر و سپاسگزاری برای محفوظ ماندن از خطا او را از توجه به آنچه که دیگری به او مبتلا شده است، منصرف بسازد.

141

141 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در نهی از شنیدن غیبت و در فرق بین حق و باطل

- (1) ای مردم، هر کس درباره برادر مؤمن خود استحکام دینی و درستی راه را احراز کرده باشد، هرگز در حق او قال و مقال مردان را نشنود. بدانید که گاهی تیرانداز تیر را می اندازد و آن به خطا می رود. و اگر سخنی که گفته شده است باطل است، تباه و از بین رفتنی است، و خداوند شنوا و شاهد است. آگاه باشید نیست میان حق و باطل مگر چهار انگشت.
- (2) از آن حضرت سؤال شد که معنای جمله فوق چیست؟ آن حضرت انگشتان مبارك را جمع فرموده، ما بین گوش و چشم نهاد، سپس فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی: دیدم.

ص: 208

142 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام آن حضرت این سخنان را درباره نیکویی در غیر مورد آن فرموده است

(1) و برای کسی که نیکویی را در غیر مورد شایسته، به غیر اهلش انجام بدهد، بهره ای در آن نیکوکاری نیست، مگر سپاسگزاری مردمان پست، و شکرگزاری اشرار و سخن نادانان مادامی که احسان و نیکوکاری او به آنان استمرار دارد. چه دست بازی دارد آن کسی که برای انفاق در راه خدا بخیل است!

موارد نیکوکاری

(2) پس هر کسی که خدا به او مالی داد، به نزدیکان خود پردازد و مهمان نوازی کند، و اسیر را آزاد کند و زجر دیده را با آن مال نوازش بدهد، و از آن مال به مستمند بدهد و وام و امداران را پردازد، و برای تحصیل شایستگی پاداش، نفس خود را برای ادای حقوق و مقاومت در برابر مصایب بزرگ دنیا به صبر و شکیبایی و ادا کند، زیرا موفقیت و وصول به این خصلت ها، شرف کرامت های دنیا است و دریافت فضایل سرای ابدی، انشاء الله.

143 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در طلب باران و در این خطبه بندگان خدا را به وجوب پناه جویی به رحمت خداوندی، هنگامی که رحمت باران از آنان قطع شده باشد، آگاه می سازد.

(1) آگاه باشید، زمینی که شما را بر روی خود حمل می کند و آسمانی که بر شما سایه می اندازد، مطیع پروردگار شما هستند و تلاش مستمر آن ها که برکت خود را به شما می رسانند، نه برای دلسوزی درباره شما است، و نه برای توسل و تقرب به شما، و نه برای امید خیر از شما، بلکه آسمان و زمین مأمور رساندن منفعت برای شما گشته اند و اطاعت امر می نمایند و آن دو برای برآوردن حدود مصالح شما برپا داشته شده اند، و به این مأموریت تن در داده اند.

(2) خداوند سبحان بندگان خود را در هنگام ارتکاب اعمال زشت مبتلا می سازد به کاهش میوه ها، و حبس برکات، و بستن در خزانة های خیرات، تا کسی که بخواهد، به طرف خدا برگردد و گناهکار دل از گناه برکنند. و کسی که می خواهد، به یاد خدا بیفتد، و کسی که می خواهد، به جهت نهمی از لغزش ها، از آن ها امتناع بورزد.

(3) و خداوند سبحان توبه را سبب فراوانی روزی و رحمت بر مخلوقات خود قرار داده فرموده است: [با آنان گفتم (حضرت نوح علیه السلام): طلب بخشایش کنید، از پروردگارتان، زیرا او بسیار بخشاینده است. آسمان را برای شما پر باران نماید (روزی شما را فراوان می سازد) و به وسیله اموال و فرزندان شما را یاری کند. و برای شما باغ ها و چشمه سارها قرار دهد. (سوره نوح، آیات 10 تا 12) پس خدا رحمت کند کسی را که روی به توبه آورد و طلب عفو از گناهان خود نماید (و با احساس و انجام تکالیف و ایفای حقوق مقرره) آماده پیشواز از مرگ باشد.

(4) خداوندا، ما از زیر پوشش ها (مساکن) و آشیانه های خود بیرون آمدیم و در حالی که چارپایان و فرزندان ما همگی در اضطراب و ناله و فریاد بودند، به سوی تو پناه آوردیم. (پروردگارا) در این تلاش و پناهندگی طمع در رحمت تو داریم و امید در کرامت نعمت تو بسته ایم. و از عذاب و نعمت تو ترسانیم. خداوندا، ما را از بارانت سیراب فرما، و ما را از ناامیدان از لطف و عنایتت قرار مده، و ما را با خشکسالی ها هلاک مفرما، و ما را به کردار زشت نابخردان مؤاخذه مفرما، ای خداوند ارحم الراحمین.

(5) خداوندا، ما به سوی تو آمده ایم و از رویدادی شکوه داریم که بر مقام شامخ تو پوشیده نیست. (پروردگارا) پناه به تو آورده ایم از تنگنای سخت و دشوار و بی بارانی ها که خشکسالی به وجود آورده است، و از حوادث بسیار سخت و ناگوار که ما را ناتوان ساخته. و فتنه ها و آشوب های بسیار دشوار که ما را به ستوه آورده است. خداوندا، از تو مسألت داریم که ما را مأیوس برمگردانی و ما را در حالی که از شدت اندوه زبان در دهان هایمان از حرکت افتاده است، نومیدمان مفرما.

(6) بارالها، ما را به گناہانی که مرتکب شده ایم مؤاخذه مفرما. و ما را با کردارهایمان محاسبه مفرما. خداوندا، باران و برکت و روزی و رحمت را بر ما بگستران، و ما را با آب شیرین و گوارا و سیراب کننده و رویاننده سیراب فرما، که آن رویدنی ها را که از دست ما رفته است. بار دیگر زنده کند. و آنچه را که مرده است احیاء نماید. آب گوارایی که سودمند باشد، و دارای محصولی فراوان، دشت های هموار را با آن سیراب فرمایی و در دره ها و پستی های زمین سیل جاری کنی، و درختان را پر برگ و قیمت ها را ارزان فرمایی. قطعا تو بر همه چیز توانایی.

144

اشاره

144 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

بعث پیامبران

(1) خداوند سبحان پیامبران خود را با وحیی که در اختصاص آنان قرار داده بود، فرستاد و آنان را حجت خود برای مردم تعیین نمود، تا مردم به جهت نبودن وسیله ای برای عذر، حجت بر خدا نداشته باشند. لذا آنان را با زبانی راستگو به راه حق دعوت فرمود. خداوند متعال (با آزمایش ها) در این دنیا درون مردم را آشکار می سازد، نه از آن جهت که اسرار نهانی آنان را که پوشیده است، نمی داند و از آنچه که در دل های آنان مخفی است، آگاهی ندارد، بلکه برای آن است که آنان را در مجرای آزمایش قرار بدهد، تا کسی که عمل صالح انجام می دهد (در عرصه وجود) بروز کند. (و کسی که عمل ناصالح مرتکب می گردد، مستحق کیفر شود) و در نتیجه پاداش جزای عمل صالح و کیفر عقاب عمل ناصالح تحقق یابد.

ص: 211

(2) کجا هستند کسانی که گمان می کنند آنان هستند که در علم راسخ اند، نه ما؟ گمانی که دروغ و تعدی بر حق ما است. خداوند سبحان ما را بلند و آنان را پست قرار داده و برای ما عطا فرموده و آنان را محروم ساخته است و ما را به عالم حق و حقیقت داخل و آنان را خارج نموده است. به وسیله ما هدایت از خدا التماس می شود، و ظلمت و تاریکی مرتفع می گردد. قطعی است که امامان از قریشند که در این شعبه از هاشم کاشته شده اند، و امامت برای غیر آنان شایسته نیست، و زمامداران از غیر آل هاشم شایستگی ندارند.

گمراهان

(3) از جمله این خطبه است: دنیای گذران را مقدم داشتند و آخرت باقی را رها کردند.

شریت زلال حیات با ایمان را کنار گذاشتند، و آب ناگوار و مخلوط با کثافت را نوشیدند. گویی به تبهکاری از آنان می نگرم که همدم کار زشت گردیده و با آن الفتی پیدا کرده است، و با آن کار زشت انس گرفته و با آن هماهنگ گشته است، تا موهای سرش با آن ناشایستی ها سفید شده، و اخلاش رنگ آن منکر را گرفته است. این گمراه بی پروا با دهان کف برآورده مانند موج انبوهی که باکی از آنچه که غرق می کند ندارد، روی می آورد، یا همانند آتش که در گیاهان خشکیده می افتد و بی پروا از آنچه که می سوزاند، زیانه می کشد.

(4) کجا هستند (و یا چه شدند) آن عقول که از انوار هدایت روشنی ها کسب کرده اند؟ و کجا هستند آن دیده های دیده ور که به نشانه های تقوا می نگرند؟ کجا هستند آن دل هایی که به خدا بخشیده شده اند، و پیمان به اطاعت خداوندی بسته اند، آنان به متاع ناچیز دنیا هجوم آوردند و برای به دست آوردن حرام به ستیزه برخاستند و پرچم (نشانه) بهشت و دوزخ برای آنان برافراشته شد. آنان روی از بهشت برگرداندند، و با کردارهای زشتی که انجام داده بودند. به آتش روی آوردند.

پروردگارشان دعوت کرد، از آن دعوت رمیدند و پشت گرداندند و شیطان آنان را خواند، اجابتش کردند و به آن روی آوردند.

145 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

زوال دنیا

(1) ای مردم، جز این نیست که شما در این دنیا هدف تیره‌ای مرگید. با هر جرعه ای که از این دنیا می نوشید، اندوهی است گلوگیر. و در هر لقمه ای که از آن می خورید، ناگواری هایی است شدید. به هیچ نعمتی از این دنیا دست نمی یابید، مگر با از دست دادن نعمتی دیگر، و هیچ کسی از شما روزی عمر نمی کند، مگر این که يك روز از مدت عمر او از بین می رود.

(2) و بر خوردنی هیچ کسی از شما افزوده نمی شود، مگر این که از روزی پیشین او نابود گردد. و اثری از وی زنده نمی شود، مگر این که اثری از او بمیرد. و برای او هیچ تازه ای بروز نمی کند مگر این که تازه ای از او کهنه شود. و برای او چیزی تازه نروید، مگر این که درو شده ای از وی بر زمین بیفتد. اصول اولیه سپری شده است، ما شاخه های آن ها هستیم. برای هیچ فرعی بقایی بعد از فناپی اصل نیست.

سرزنش بدعت

(3) از جمله این خطبه است: و هیچ بدعتی به وجود نیامده است، مگر این که با به وجود آمدن آن سنتی متروک گشته است. پس پرهیزید از بدعت ها و ملتزم حرکت در راه راست باشید. شایسته ترین کارها آن است که در گذرگاه زمان ثبات و اصالت بیشتری داشته است، و ناشایسته ترین کارها آن است که در برابر آن حقایق ریشه دار و اصیل بروز کند.

ص: 213

146 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این کلام مبارک را در پاسخ عمر بن خطاب که با آن حضرت برای حرکت به جنگ با فارس مشورت کرده بود، فرموده است:

(1) پیروزی و شکست این دین الهی با زیادی و کمی نبوده است، و این همان دین خداوندی است که خود آن را پیروز ساخت و لشکریان او کمک و یاری نمودند تا رسید به آن جا که رسید و طلوع کرد همان گونه که طلوع کرد و ما در مسیر وعده خداوندی هستیم.

(2) و خداوند وعده خود را به جای می آورد و سپاهش را یاری می نماید، و موقعیت کسی که زمامداری جامعه را در دست دارد، موقعیت طناب در دانه ها (ی ارزشمند) است که آن ها را جمع می نماید و پهلوی هم قرار می دهد. پس اگر آن طناب بریده شود، دانه ها پراکنده شود و از بین برود و سپس همه آن ها با یکدیگر جمع نمی گردد. اگرچه عدد عرب امروز کم است، ولی به جهت ایمان راستین به اسلام زیادند، و با اتحادی که دارند عزیزند. تو قطب و محور باش و آسیاب عرب را بگردان و آتش جنگ را به دور از خود شعله ور ساز.

(3) تو اگر از این سرزمین حرکت کنی، عرب از اطراف و اکناف این زمین از تو سرپیچی کنند و پیمان ها بشکنند تا آن جا که آن اختلالات مرزی که پشت سر توبه وجود می آید، با اهمیت تر و سخت تر از آن پیکار خواهد گشت که در پیش رو داری.

(4) اگر عجم ها فردا در تو بنگرند خواهند گفت: «این است اصل و (رییس) عرب، پس اگر او را بریدید و از بین بردید، راحت خواهید گشت.» و این تخیل و تلقین باعث تشدید جسارت و هجوم و طمع غلبه آنان بر تو خواهد بود.

(5) و اما این که گفتی: «دشمن برای جنگ با مسلمانان حرکت کرده است.» خداوند سبحان به حرکت و حمله آنان بر مسلمین ناخشنودتر از تو است. و خداوند متعال برای رفع آنچه که کراهت دارد توانا تر است. و اما آنچه که درباره آنان متذکر شدی، ما در گذشته با کثرت سپاه و قوه نمی جنگیدیم، بلکه ما تنها با یاری و کمک خداوندی جهاد می کردیم.

147

اشاره

147 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

هدف از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

(1) پس خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را بر حق مبعوث فرمود، تا بندگان خود را از پرستش بت ها نجات داده و به عبادت خود وادار نماید. و از اطاعت شیطان رها نموده و به اطاعت خود نایل بسازد، و به وسیله قرآنی که آن را تبیین و استوار فرموده است. تا بندگان با پروردگارشان آشنا شوند، پس از آن که او را نمی شناختند و از او بیگانه بودند و به وجود او اقرار نمایند، بعد از آن که او را منکر شده بودند و اثبات کنند او را پس از آن که انکارش نموده بودند.

(2) پس خداوند سبحان در کتاب خود برای آنان تجلی کرد بدون این که او را ببینند به وسیله ارائه قدرتش و بیمناک ساختن از قدرت و سطوتش و با نشان دادن این که چگونه به وسیله کیفرهای اعمال زشت اقوام گذشته آنان را نابود ساخت و با عذاب های سخت مزارع هستی آنان را درو کرد و از بین برد.

ص: 215

(3) و قطعی است که پس از من روزگاری برای شما روی خواهد آورد که چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ بستن به خدا و رسولش نخواهد بود. و در نزد اهل آن زمان، کالایی کسادتر از قرآن وجود نخواهد داشت، اگر حق خواندن آن ادا شود. و متاعی با رونق تر از کتاب الهی نخواهد بود، اگر از معانی و حقایق خود منحرف شود. و در آن روزگار هیچ چیزی ناشناخته تر از معروف (یا زشت تر از نیکو) و شناخته تر از ناشناخته (یا نیکوتر از زشتی) ها وجود نخواهد داشت.

(4) در آن زمان، آنان که به کتاب الهی معتقد بودند و آن را با خود داشتند، آن را دور خواهند انداخت و حافظانش آن را فراموش خواهند کرد (یا خود را به فراموشکاری خواهند زد). در آن موقع، کتاب و مدافعان و معتقدان و عمل کنندگان به آن مطرود و مهجور از جامعه گشته و دو همدم در یک مسیر خواهند بود، که هیچ کسی پناه به آن دو نخواهد داد. در آن روزگار کتاب خداوندی و معتقدان و عمل کنندگان به آن، در میان مردم خواهند بود، ولی از آنان نخواهند بود، و با آنان دیده خواهند شد ولی با آنان نیستند. زیرا گمراهی با هدایت توافق و هماهنگی ندارند.

اگرچه کنار یکدیگر دیده شوند.

(5) در آن هنگام مردم به پراکندگی و جدایی از یکدیگر، متفق می شوند. و برای به دست آوردن اتفاق و اجتماع از یکدیگر جدا و پراکنده اند. گویی آنان هستند که پیشوایان قرآنند، نه این که قرآن پیشوای آنان باشد. نمانده است از قرآن در میان آنان مگر نامی از قرآن. و نمی شناسند از آن کتاب الهی مگر خط و حروف نوشته شده آن. و آنان پیش از آن زمان عذاب هایی بر مردمان صالح وارد کردند. و سخنان راست آنان را افتراء به خدا تلقی کردند و (آن نابکاران) کیفر گناه را برای کار نیک و دارای ثواب قرار دادند.

(6) و جز این نیست که کسانی که پیش از شما به هلاکت رسیدند، به جهت آمال و آرزوهای دور و درازی بود که در سر داشتند و ناپدید شدن مرگ از دیدگاهشان تا آن گاه که آنچه به آنان وعده داده شده بود، بر سرشان تاخت. آن موعودی که پوزش خواهی از آن مردود است و توبه در آن هنگام بی اثر، و حادثه کوبنده و عذاب سخت وارد شده است.

پند مردم

(7) ای مردم، کسی که از خدا پند و خیر خویش را مسألت نماید، موفق گردد. و هر کسی که کلام خدا را برای خود راهنما اتخاذ کند، به آن طریقه ای که محکم تر و راست تر است هدایت شود. زیرا کسی که به همسایگی خدا نایل گردد، در امن و آسایش غوطه ور شود و کسی که با او از در خصومت درآید، ترسان و هراسناک گردد. و به طور قطع، شایسته نیست هر کس که عظمت خداوندی را شناخت، به مقام شامخ او تکبر بورزد، زیرا عظمت و بلندی کسانی که عظمت ربوبی را می دانند، در آن است که در برابر او تواضع کنند و سلامت کسانی که می دانند قدرت او چیست، در آن است که تسلیم او شوند.

(8) پس هرگز از حق گریزان مباشید آن چنان که انسان دارای مزاج صحیح از مبتلا به بیماری گری می گریزد. و آدم تندرست از مریض. و بدانید شما حقیقت رشد و کمال را نخواهید شناخت، مگر این که کسی را که آن را ترک کرده است، بشناسید. و پیمان کتاب را اتخاذ نخواهید کرد، مگر این که به حال کسی که آن را شکسته است آگاه شوید، و تمسک به قرآن نخواهید کرد مگر این که بشناسید کسی را که آن را پشت سر انداخته است.

(9) پس بطلبید آن را (حق، رشد، پیمان کتاب و برخورداری از آن را) از نزد اهل آن ها زیرا آنان هستند باعث حیات علم و مرگ نادانی، و آنان هستند که حکمشان (در باره واقعیات) خبر از علمشان می دهد، و سکوتشان از گفتارشان، و آشکارشان از نهانشان. نه با دین مخالفت می ورزند و نه در دین اختلافی با یکدیگر دارند. پس دین در میان آنان شاهی است راستگو و ساکتی است گویا.

148 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام این سخنان را آن حضرت درباره اهل بصره فرمود

(1) هر يك از آن دو نفر (طلحه و زبیر) امید حیازت خلافت برای خود دارد و آن را به طرف خود می کشاند، نه به طرف رفیقش. آن دو با هیچ طنابی خود را به خداوند نمی پیوندند و با هیچ وسیله و سببی به سوی او کشیده نمی شوند. هر يك از آن دو کینه رفیق را در درون خود دارد، و زود باشد که پرده ای که روی این کینه کشیده شده است، بر کنار گردد.

(2) سوگند به خدا، اگر به آنچه که می خواهند برسند، قطعاً یکی دیگری را از پای در خواهد آورد، و (یا) این یکی آن دیگری را ساقط خواهد نمود. اینک گروه ستمکار از جا برخاسته است.

(3) پس کجا هستند کسانی که قیام برای خدا کنند؟ طرق حق و باطل برای آنان و درباره آنان بیان شده است، و خبر از بایستگی ها و شایستگی ها پیشتر برای آنان گفته شده است. برای هر گمراهی علتی است، و برای هر پیمان شکنی شبهه ای است. سوگند به خدا، من از آن اشخاص نخواهم بود که سینه زدن و شیون و گریه گریه کنندگان برای مرگ کسی را بشنوند و سپس عبرت و پندی نگیرند.

149 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام این سخنان را حضرت پیش از شهادتش فرموده است

(1) ای مردم، هر کس از آنچه فرار می کند (مرگ) در حال فرار آن را خواهد دید.

و افسین روز عمر آدمی که پایان حیات او است به طرف آن رانده می شود. گریز از مرگ دریافت آن است. بسا روزهایی که در کاوش از راز نهانی این امر، پشت سر گذاشتم. خداوند سبحان نخواست مگر پوشیده داشتن آن را. هیهات! علم به حقیقت این امر نهفته است و برای هیچ کس آشکار نخواهد گشت.

(2) اما وصیت من به شما: پس هرگز به خدا شریک قرار ندهید. و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ضایع نکنید. این دو ستون را برپا دارید. و این دو چراغ را روشن نگاهدارید. با عمل به این دو تکلیف اساسی برای شما سرزنی متوجه نیست مادامی که متفرق نشوید. هر انسانی از شما به مقدار توانایی اش تکلیف شده و باید برای ادای آن بکوشد. و به مردم نادان تخفیف داده شده است. (خداوند متعال در مراعات قدرت برای تکلیف، بندگان خود را مورد ترحم قرار داده است) پروردگاری است مهربان و دینی است محکم و مستقیم و امامی است دانا. من تا دیروز با شما بودم و امروز عبرتی برای شما هستم. و فردا از شما جدا می شوم.

خداوند مرا و شما را ببخشاید.

(3) اگر پایم در این لغزشگاه برجای ماند که به زندگی ام ادامه خواهم داد، و اگر پایم در این ورطه بلغزد، (ورخت از این دنیا برنندم، موجب شگفتی نیست) زیرا زندگی ما در سایه های شاخسارها و محل وزش باد و زیر سایه ابری بود که تراکم انبوهش در فضا از بین رفت، و نشانه های آن از روی زمین محو گشت. (عوامل بقای حیات ما همانند سایه ها و بادها و ابرهایی است که در حرکت رو به فنا است).

(4) و جز این نیست که من همسایه ای بودم که روزگاری بدنم مجاورت با شما داشت. و به همین زودی بدنی خالی از روح، از من خواهید یافت. که پس از حرکت ساکن شده است و بعد از گویایی خاموش. باشد که آرامش (ابدی) و از حرکت افتادن چشمان و سکون اعضای بدنم پندی برای شما باشد، زیرا موعظه این آرامش و بی اراده افتادن برای کسانی که بخواهند عبرت بگیرند، از سخن و منطق رسا و گفتار شنیدنی مؤثرتر است. وداع من با شما وداع مردی است که انتظار دیدار را دارد. فردا روزگاری را که من میان شما سپری کرده ام خواهید دید. در آن روزهای آینده نهانی های من برای شما آشکار می گردد. و خواهید شناخت مرا پس از آن که جای من در جامعه شما خالی گشت و کسی دیگر به جای من نشست.

150 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام آن حضرت در این خطبه اشاره به فتنه ها فرموده و مردم گمراه را توصیف می نماید

(1) آن گمراهان برای حرکت در مسیرهای گمراهی و رها کردن طرق رشد و کمال به راست و چپ زدند. شتاب نکنید درباره رسیدن به چیزی که آماده و در صدد وصول به شما است. و دیر تلقی نکنید آنچه را که فردا از راه می رسد. پس چه بسا شتابزده برای به دست آوردن چیزی می شتابد که اگر آن را دریابد، آرزو خواهد کرد که ای کاش آن را در نمی یافت و چه نزدیک است امروز به بامداد فردا.

(2) ای قوم من، اینک آغاز زمان ورود هر آنچه که وعده شده، است و نزدیک شدن ظهور چیزی که آن را نمی شناسید. آگاه باشید، کسی که از ما است، در موقع بروز آن فتنه ها، با چراغی روشن حرکت خواهد کرد، و پیروی از آرمان های صلحاء خواهد نمود. تا در آن فتنه گره ای را باز کند و برده ای را آزاد نماید و جمع گمراهان (یا انحرافات) را متفرق سازد و صلحاء و رادمردان (یا سنت های شایسته) را که از یکدیگر جدا شده اند، جمع نماید.

(3) پنهان از مردم تلاش نماید و قیافه شناس در قیافه آن بزرگ، اثر و نمود تلاش را نبیند، اگرچه دقت نظر داشته باشد. سپس در آن فتنه ها، گروهی (در هوش و فهم و اراده) چنان تیز شوند که آهنگر شمشیر را تیز نماید.

چشمان آنان با نور قرآن روشن شود، و طنین انداز شود تفسیر قرآن در گوش هایشان، و از کاسه حکمت در شامگاه بنوشند، پس از آن که در صبحگاه آن را سرکشیده اند.

(4) از جمله این خطبه است: زمان آن فتنه جویان و فتنه گران طولانی می گردد، تا آن گاه که رسوایی آن به کمال رسد، و مستوجب تغییرات گردند تا آن گاه که مدت پایان یابد. و جمعی از مردم به فتنه گروند و در آن بیارامند، و دست از باردار ساختن جنگ با فتنه گران بر دارند. اینان کسانی بودند که با صبر و شکیبایی که در راه حق داشتند، متنی بر خدا نگذاشتند. و این را که جان های خود را در مسیر حق بذل کرده بودند، بزرگ نشمرده بودند، تا آن گاه که عامل قضای خداوندی، با پایان یافتن مدت آزمایش موافقت نمود. بصیرت های خود را بر شمشیرهایشان حمل کردند، و با اطاعت از امر راهنماییشان به پروردگار نزدیک شدند.

(5) تا آن گاه که خداوند رسول خدا را از این دنیا برگرفت، جمعی به عقب برگشتند، و گمراهی، آنان را منحرف ساخت و به کسانی که خود انتخاب کردند، تکیه نمودند، و با بیگانگان انس و الفت گرفتند. و دوری گزیدند از آنچه که مأمور به محبت به آن بودند، و بناء را از اساس محکم آن برکنند و در غیر محل حقیقی اش برنهادند.

آنان معادن هر خطایی بودند و پناهگاه های همه کسانی که فتنه جو و آشوبگرند.

آنان همانند فرعونیان در وادی حیرت سرگردان بودند و در غفلت مستی فرو رفته در غفلت. برخی از آنان از آخرت بریده به دنیا گرویده و به آن تکیه کرده، و برخی دیگر از دین جدا گشته و حالت خصومت با دین خود گرفته.

151

اشاره

151 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه، مردم را از فتنه ها برحذر می دارد

خدا و رسول او

(1) و ستایش می کنم خدا را و از او یاری می جویم برای دور کردن و طرد شیطان و برای اجتناب از طناب ها و وسایل حيله گری های آن پلید. و شهادت می دهم بر این که خداوندی جز آن خدای یگانه نیست. و شهادت می دهم به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده و پسندیده و برگزیده او است. هیچ کسی در فضیلت با او برابری نتواند کرد و فقدانش قابل جبران نخواهد بود.

ص: 221

(2) جوامع بشری بعد از گمراهی تاریک و جهالتی که بر همه غالب بود و خشونت بسیار سخت، به وسیلهٔ او روشن گشت. در آن هنگام مردم محرمات را حلال می شمردند، و انسان حکیم را پست و خوار می نمودند. در دورانی بی خبر از علم و معرفت و دور از دین و فرهنگ زندگی می کردند و بر کفر و تباهی می مردند.

پرهیز از فتنه

(3) سپس شما طایفهٔ عرب نشانه گاه بلاها و گرفتاری ها هستید که نزدیک شده است. بترسید از مستی های نعمت، و بر حذر باشید از سختی های عذاب و انتقام، و قدم ثابت نمایید در تاریکی های غبار شبهه و انحرافات فتنه در هنگام بروز باطن و ظهور پنهانی و برپا گشتن قطب و گردیدن آسیای آن. فتنه از راه های پنهانی به حرکت در می آید و به رسوایی و شناعت و زشتی آشکار منتهی می گردد. نشو و نمای فتنه مانند نشو و نمای جوان زیبا و دلربا است، و آثار آن، همانند آثار سنگ ها است (که اگر به جایی زده شود باقی می ماند). ستمکاران فتنه را با عهد و پیمان هایی که با یکدیگر می بندند، به یکدیگر واگذار می کنند.

(4) اولین شخص یا اشخاص فتنه گر فرماندهٔ آخرین اشخاص فتنه جو است. و آخرین آنان، از اولین آنان پیروی می کند. آن فتنه انگیزان دربارهٔ دنیای پست با یکدیگر به رقابت بر می خیزند و مانند سگان بر سر این مردار متعفن، با هم به ستیزه می پردازند. و در اندک زمان، پیرو از پیشرو برائت خواهد جست و فرمانبر از فرمانده.

(5) آنان با عداوت و کینه توزی از یکدیگر جدا می شوند و همدیگر را با لعنت دیدار می کنند. سپس طلایه فتنه اضطراب انگیز و شکننده و خرنده (از راه) می رسد.

پس دل هایی که پیش از آن با استقامت بودند، می لغزند و مردانی پس از سلامت نفس گمراه می گردند. در آن هنگام که فتنه هجوم بیاورد، هوا و خواهش ها مختلف شود، و آراء و نظریات در موقع بروز آن مشتبه گردد. هر کس که به آن فتنه نزدیک شود، او را می برد و می شکند و کسی را که در آن تلاش می کند، محو و نابود می سازد.

(6) مردمان در آن فتنه همانند خران وحشی در گله با دندان هایشان یکدیگر را بیزارند. و در آن فتنه طناب بسته اسلام مضطرب و حقیقت امر تاریک و مبهم می گردد. در آن آشوب، حکمت، فروکش می کند، و ظلمت به سخن گفتن در می آید. آن فتنه، بادیه نشینان را با تیشه و وسیله تراش می ساید و می تراشد، و با سینه خود آنان را می کوبد و نرم می کند. تک روان در غبار آن فتنه ها تباه شوند، و سواران در راه آن به هلاکت افتند، یا قضای تلخ درآید، و خون های گرم بدوشد و خراب کند منار (نشان ها و علایم) دین را و یقین محکم را بشکند.

(7) مردم هوشیار و با کیاست از آن فرار کنند و مردم پلید به تدبیر و مدیریت آن برخیزند. رعد و برق بسیار به راه بیندازد و به شدت عرض اندام نماید.

خویشاوندی ها در آن فتنه از هم بگسلد، و بر مبنای آن از اسلام دوری گزیده شود. آن کس که از آن فتنه برائت جوید، بیمار است و آن کس که بخواهد با آن حرکت نماید، ماندگار است.

(8) انسان های با ایمان در آن زمان، یا کشته شدگانی هستند که خونشان به هدر رفته است و یا ترسندگانی که جویای پناهند. آنان را با پیمان سوگند و ایمان نمایی بفرینند. پس نباشید شما از نشانه های فتنه و علایم بدعت ها، و ملتزم شوید به آنچه که طناب جماعت (حقیقی) مسلمانان به آن بسته و ارکان اطاعت خداوندی بر آن بنا نهاده شده است و به بارگاه خدا، ستمدیده وارد شوید و ستمکار وارد نشوید.

(9) و پرهیزید از حرکت در راه هایی که شیطان هموار نموده و خصومت در آن، تمرکز یابد و داخل نکنید به شکم هایتان لقمه های حرام را زیرا شما در دیدگاه آن خداوندی هستید که معصیت را برای شما حرام و راه های اطاعت را برای شما سهل و هموار فرموده است.

152 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه درباره صفات خداوند جلّ جلاله و صفات پیشوایان دین است

(1) سپاس خداوندی راست که با آفرینش مخلوقات، دلالت به هستی خود نمود و با حدوث مستمر کاینات، راهنمایی به ازلیت خود فرمود. و با همانند قرار دادن مخلوقات با یکدیگر، به بی مانند بودن خود هدایت فرمود. نه احساس ها و درك ها او را دریابند، و نه پرده ها او را بپوشانند، زیرا سازنده از ساخته شده جدا، و تحدید کننده غیر از تحدید شده، و پرورنده غیر از پرورده شده است.

(2) او یگانه ای است، نه به معنای عدد. آفریننده است، بدون حرکت و خستگی. و شنوا است، بدون نیاز به وسیله آن. و بینا است، بدون باز کردن و بستن چشم. او شاهد و حاضر است، نه با چسبیدن جسمانی. و دور از اشیاء است، بدون برقراری فاصله. آشکار است، نه قابل دیدن با چشم. و باطن و مخفی است، نه از جهت ظرافت و رقت وجود. دور از اشیاء است (نه با برقراری فاصله بلکه) به جهت غلبه و پیروزی مطلق بر آن ها. و اشیاء از او دورند به جهت خضوع و تسلیم مطلق و برگشت به سوی او.

(3) کسی که آن ذات پاك را توصیف کند، او را محدود نموده. و هر کس که او را محدود کند، او را به شمارش درآورده. و هر کس که او را به شمارش درآورد، ازلیت او را ابطال نموده است. و هر کس بگوید او چگونه است، توصیفش کرده.

و هر کس بگوید: در کجا است (یا در جایی است) او را در مکانی قرار داده است. آن ذات اقدس عالم بود، آن گاه که معلومی نبود. و پرورنده بود، آن گاه که پرورده ای نبود. و توانا بود، آن گاه که موضوعی برای اجرای قدرت موجود نبود.

(4) خورشید فروزان (امامت) سرکشید و فروغی تابناک درخشید و ستاره روشن خلافت الهی روشن و نمایان گشت. معتدل شد آنچه کج بود. خداوند گروهی را به گروهی و روزگاری را به روزگاری تبدیل فرمود. و ما در انتظار دگرگونی هایی بودیم، همانگونه که قحطی زده به انتظار باران بنشیند.

(5) و جز این نیست که پیشوایان (الهی) تدبیر کنندگان و مدیران الهی مخلوقات او و عارفان آنان می باشند و کسی به بهشت داخل نمی شود، مگر این که پیشوایان الهی را بشناسد و آنان نیز او را بشناسند. و کسی به دوزخ داخل نگردد، مگر این که آنان را منکر شود و آنان نیز او را منکر گردند.

(6) قطعاً خداوند متعال شما را به اسلام مخصوص فرمود و شما را برای خود برگزید، زیرا اسلام، اسمی از سلامت و مجمع کرامت است. خداوند متعال طریق خود را برای شما برگزید، و آشکار ساخت دلایل و راهنماهای خود را از علم آشکار و حکمت های باطن که شگفتی های آن پایان نیابد و حقایق اعجاب انگیز آن تمام نشود. و در آن قرارداد جایگاه های رویدن نعمت ها و چراغ های روشنگر تاریکی ها را.

(7) درهای خیرات جز با کلیدهای او گشوده نشود. و تاریکی ها جز با چراغ های آن، از بین نرود. خداوند سبحان حمایت نمود هر کس را که پناه به او برد و مراعات آن را به عهده خود گرفت. ذات اقدس ربوبی شفای هر کس را که شفا خواهد، و کفایت هر کس را که کفایت طلب کند، در آن قرار داد.

153 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

در صفات انسان گمراه

(1) انسان گمراه در مهلتی از جانب خدا به سر می برد. هوا و میلش با غفلت زدگان است. بامدادان که سر از خواب بردارد، دمساز گنهکاران است. نه راه راست برای حرکت پیش می گیرد و نه از پیشوایی راهنما پیروی می نماید.

در صفت غفلت زدگان

(2) از جمله سخنان آن حضرت است: تا آن گاه که خداوند توانا از روی جزای گناه آنان پرده بردارد، و آنان را از حجاب های غفلتشان بیرون بیاورد. در این هنگام است که با اموری رویاروی شوند که پشت به آن ها داشتند، و پشت گردانند به آنچه که رو به آن ها کرده بودند. غفلت زدگان از آنچه که به عنوان مطلوب دریافته بودند، سودی نبردند و از آن امور که خود را نیازمند آن ها می دانستند به نفعی نرسیدند.

(3) من خودم را و شما را از موقعیت غفلت زدگی برحذر می دارم. پس هر کس برای خود به وسیله خویشتن منتفع گردد. جز این نیست که انسان بینا کسی است که بشنود و در آن بیندیشد، و نظر کند و بینا شود و از تجارب دنیا بهره گیرد. سپس در راه راست و روشن حرکت کند و از سقوط در سیه چال ها، و از گمراهی در کژ راه ها بپرهیزد. و گمگشتگان وادی معصیت را به وسیله کجروی در مسیر حق، یا تحریف و اخلال در گفتار، یا به وسیله ترس و هراس در صدق و صفا بر ضرر خود کمک نکند.

ص: 226

(4) پس بیدار شو ای شنونده و به خود آی از آن مستی که تو را از تور بوده و از غفلتی که تو را در خود فرو برده است. و از شتاب و حرص و آز در امور دنیوی (بیش از نیازهای ضروری) کم کن، و خوب بیندیش در آنچه که با زبان پیامبر امی صلی الله علیه و آله به تو رسیده است، اموری که چاره و گریز از آن ها امکان پذیر نیست.

مخالف باش با هر کسی که مخالفت کند با آنچه که از پیامبر به تو رسیده و روی به بیگانه دارد.

(5) او را رها کن تا روزگار خود را با آنچه که برای خود پسندیده است، سپری کند.

فخر و مباهات را بگذار و کبرت را ساقط نما. گوری را (که آخرین منزلگه حیات طبیعی تو است) به یاد بیاور، زیرا که بالاخره گذارت به همان خاک تیره خواهد افتاد. و همان گونه که دیگران را جزا داده ای، مجازات کارهای خود را خواهی دید. همان را درو خواهی کرد که کشته ای. با آنچه که امروز برای آینده اندوخته ای، رویاروی خواهی گشت. برای گامی که خواهی برداشت، راه هموار کن و توشه برای آن روز که به انتظارت است، از پیش بفرست. ای شنونده، برحذر باش و برحذر باش ای غوطه ور در غفلت، بکوش و بکوش. «و هیچ کس تو را مانند خداوند خبیر و آگاه، مطلع از حقایق نخواهد ساخت.» (6) از حتمی ترین دستورات خداوندی در قرآن حکیم که بر مبنای آن ها پاداش می دهد و عذاب می کند و ملائک رضایت و خشنودی او است اینست هیچ بنده ای اگر چه خویشتن را به تلاش وادارد و عمل خود را خالص نماید، سودی نخواهد داشت اگر از این دنیا بیرون رود و خدای خود را با یکی از خصالت های ذیل که از آن ها توبه نکرده است دیدار نماید: شرک به خدا بورزد در آن عبادات که خدا برای او مقرر فرموده است. تسکین (تشفی) پیدا کند و غضب خود را بخواباند با کشتن نفسی. عیب کسی را به خاطر کاری که انجام داده است، بر زبان راند. یا با بدعتی که در دینش گذارد، برآورده شدن حاجتی را از مردم بخواهد.

(7) با دورویی با مردم ارتباط برقرار می نماید. در میان مردم با دوزبان رفتار می کند. تعقل کن این پند را، زیرا هر مثلی، دلیلی است برای مثل و شبیه خود، همت و هدف چهارپایان سیر کردن شکم است. و قطعی است که هدف جدی درندگان دشمنی با غیر خویشتن. همت و کوشش زنان آراستن زندگی دنیوی و فساد در آن است. مردم با ایمان، فروتن و متواضعند. مردم با ایمان خوف و رجا درباره خدا دارند. مردم با ایمان از خداوند بیمناکند.

154

154 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه فضایل اهل بیت پیامبر را بیان می فرماید

(1) انسان عاقل با چشم دل، غایت و هدف نهایی خود را می بیند، و فراز و نشیب و پایین و بالای زندگی خود را می شناسد. دعوت کننده (در عرصه هستی) دعوت به سوی حق نموده، و مسؤول تزکیه نفوس انسان ها، کار خود را انجام داد. پس اجابت کنید دعوت کننده را و پیروی کنید از پیشوایان.

(2) آنان در دریاهاى فتنه ها و آشوب ها غوطه ور گشته و به بدعت ها گراییده و اصول و قوانین را رها کردند. مردم با ایمان افسردند و پژمردند و خاموش گشتند، و گمراهان و تکذیب کنندگان دهان باز کردند (و به حرکت درآمدند).

ماییم حافظ اسلام و یاران پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله. و ماییم خزانه داران معارف الهی، و درهای ورود به خانه های علم و ایمان. به خانه ها وارد نمی شوند، مگر از درهای آن ها، پس هرکس از غیر درهای خانه ها وارد شود، دزد نامیده می شود.

ص: 228

(3) از جمله این خطبه است: عظمت ها و محتویات حقیقی قرآن در میان آن هاست و آنان هستند خزینه های خداوند رحمان. اگر سخن گویند، راست گویند و اگر سکوت کنند (گویندگان) به آنان سبقت نگیرند. هر طلایه داری باید به مردم خود راست بگوید، و عقل خود را به کار بیندازد، و از اهل آخرت باشد. زیرا از عالم آخرت آمده و به سوی آن برمی گردد. کسی که با بینایی دلش می نگرد و با بصیرت عمل می کند، آغاز کارش این است که باید بداند آیا عمل او به ضرر اوست، یا به نفع او. اگر به سود اوست، حرکت خود را ادامه بدهد و اگر به زیان اوست، از حرکت در مسیری که به زیان او می انجامد، باز ایستد.

(4) زیرا کسی که بدون علم حرکت می کند، مانند کسی است که بیراهه می رود. چنین شخصی هر اندازه که از راه واضح دور شود، از هدفی که به آن نیازمند است دورتر می گردد. و آن کس که به علم عمل کند، مانند کسی است که در راه آشکار و روشن حرکت می نماید. آن کس که بینا است بنگرد و ببیند آیا او واقعا در حال حرکت به پیش است، یا گردنده به عقب.

(5) و بدان برای هر ظاهری باطنی است بر مثال خود. آنچه که ظاهرش پاک است، باطنش نیز پاک است و آنچه که ظاهرش پلید است باطنش نیز پلید است. پیامبر صادق صلی الله علیه و آله فرموده است: «خداوند دوست می دارد بنده را در حالی که دشمن می دارد عمل او را و عمل او را دوست می دارد و بدنش را دشمن می دارد».

(6) و بدان برای هر عملی گیاهی است، و هیچ گیاهی از آب بی نیاز نیست. و آب ها مختلفند. آن آب که پاک باشد سیراب کردنش، کشتش پاک و میوه آن شیرین خواهد بود. و آنچه که سیراب شدن آن پلید باشد، کشتش پلید و میوه اش تلخ خواهد بود.

155 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه شگفت انگیز بودن خلقت شب پره (خفّاش) را بیان می فرماید.

حمد خدا و منزه دانستن او

(1) ستایش خدای راست که توصیفات از وصول به باطن معرفت او ناتوان است و عظمتش، عقول انسان ها را از رسیدن به ذات اقدسش طرد نموده است، تا حدّی که راهی برای رسیدن به غایت ملکوت او در نیافته است.

(2) اوست خداوند حق و آشکار، حقیقی تر و آشکارتر از آنچه که چشم ها آن را می بینند. عقول بشری با تعیین حدود توصیفی به شناخت او نمی رسد تا (آن ذات اقدس با تشبیه به مخلوقات او) مشبّه گردد. و او هام انسان ها با اندازه گیری ها، او را نتوانند تبیین کنند تا مجسمش سازند. مخلوقات را آفرید بدون تطابق مثالی و نه بر مبنای مشورت مشاور و کمک یار و یاور. امر خلقت با دستور او تمام گشت و اذعان به اطاعتش نمود. دستگاه خلقت، امر خداوندی را اجابت کرد و از خود دفع نکرد، و گردن نهاد و مقاومتی از خود نشان نداد.

آفرینش شب پره

(3) و از لطایف صنعت و شگفتی های خلقت او که به ما ارائه فرموده است، دقایقی از حکمت در این شب پره ها است که روشنایی انبساط دهنده همه اشیا آن ها را منقبض می نماید. و تاریکی منقبض کننده همه زنده ها آن ها را منبسط می سازد.

(جای شگفتی است) که چشمان شب پره ها ناتوان است از استفاده از نور آفتاب روشنگر که آن ها را در طرق زندگی راهنمایی کند. و با وضوح دلالت خورشید با آنچه که می داند و می خواهد، ارتباط برقرار کند.

(4) و آن‌ها را به وسیله درخشش نور آفتاب از حرکت و گذشتن در انبوه تابش آن، منع نموده است. و آن‌ها را در نهانگاهشان مخفی می‌دارد که از حرکت در روشنایی‌های آفتاب باز می‌مانند. شب پره در هنگام روز پلك‌ها را بر روی حلقه‌های چشمش می‌اندازد. شب هنگام برای او روشنایی است که به راهنمایی آن برای پیدا کردن روزهای خود به حرکت درمی‌آید.

(5) چشمان شب پره را تاریکی شب از تلاش در راه آنچه که می‌خواهد، باز نمی‌دارد. و از حرکت در ظلمات شب، به جهت تاریکی آن امتناعی ندارد.

بامدادان که خورشید جهان افروز برای زمین نشینان نقاب از چهره بر می‌دارد، و روشنایی‌های روزانه آن (حتی) بر لانه‌های سوسمار تابیدن می‌گیرد، شب پره مژه‌ها بر لبه‌های چشم برنهد، و به معاش اندوخته خود در تاریکی‌های شب، روی می‌آورد. پس پاکیزه پروردگاری که شب را برای شب پره روز و زمان تحصیل معاش، و روز را برای آن، موقع آرامش و استراحت قرار داد.

(6) پاکیزه پروردگاری که برای شب پره بال‌هایی از گوشش آفرید که در هنگام احتیاج به پرواز با آن بال‌ها به پرواز درمی‌آید. گویی آن بال‌ها پاره‌ای از گوش‌های انسان است که نه پر دارد و نه رگ. ولی تو، جای رگ‌ها را در آن‌ها آشکار می‌بینی. برای شب پره‌ها دو بال است نه آنچنان رقیق و نازک که شکافته شوند و نه آن قدر سخت تا سنگینی کنند. شب پره‌ها می‌پرند و کودکان آن‌ها، چسبیده و پناهنده به آن‌ها می‌باشند. اگر مادران بیفتند (فرود آیند) کودکان نیز با آن‌ها می‌افتند. و اگر به پرواز درآیند کودکان نیز با مادران خود همراهند. کودکان از مادران جدا نمی‌گردند، تا ارکان جسمانی آن‌ها محکم گردد. و بال‌های آن‌ها توانایی حمل و پراندن آن‌ها را داشته باشند (و تا آن‌گاه که) طرق معیشت خود را بشناسند و به مصالح خویشتن پی ببرند. پس پاك و منزّه است آفریننده همه کائنات بدون مثالی که پیش از خلقت آن‌ها با ابداع خداوندی، سابقه‌ای داشته باشد.

156 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام

خطاب به اهل بصره در جهت حوادث بزرگ

(1) در آن هنگام هر کس بتواند نفس خود را برای خداوند عزّ و جل اختصاص بدهد، کوتاهی نرزد. پس اگر شما مرا اطاعت کنید، من شما را به خواست خداوند به بهشت رهنمون می گردم. اگرچه این تلاش دارای مشقّت سخت و طعم تلخی است.

(2) و اما فلان کس، رأی زنان او را گرفت و خصومتی در سینه اش چونان کوره آهنگران به غلیان افتاد. اگر از آن زن خواسته می شد که آنچه را که درباره من روا داشت، در حق دیگری به جریان می انداخت، انجام نمی داد. با این حال، حرمتی که داشت، به حال خود باقی است و حساب با خدا است.

توصیف ایمان

(3) ایمان راهی است دارای مسیر (یا روشی) روشن، چراغش روشن تر و روشنگرتر. با ایمان است که می توان دلیل برای اعمال صالحه ارائه داد. و با اعمال صالح است که به ایمان می توان دلیل آورد. و با ایمان است که علم آباد می شود. و با علم است که بیم از مرگ به وجود می آید. و با مرگ دنیا به پایان می رسد. و با دنیا است که آخرت احراز می گردد.

(4) و با فرا رسیدن قیامت، بهشت به (مردم با تقوا) نزدیک می شود. و دوزخ به گمراهان، و قطعی است که برای مخلوقات جایگاه قراری جز روز رستاخیز نیست. آنان در میدان قیامت شتابان به سوی غایت نهایی در حرکت خواهند بود.

(5) مخلوقات از قرارگاه قبرها برخاسته، و رهسپار سرنوشت های نهایی خود می گردند. برای هر جایگاهی (از بهشت و دوزخ) مردمی است که آن را تبدیل نمی کنند و از آن منتقل نمی گردند.

(6) قطعی است که امر به معروف و نهی از منکر دو خلق از اخلاق خداوندی است. و این دو صفت و فعالیت نه مرگی را نزدیک می کنند و نه از روزی کسی می کاهند. تمسک کنید به کتاب خداوندی. زیرا این کتاب طنابی است محکم و نوری است آشکار و شفایی است سودمند. و سیراب کننده ای است برطرف کننده تشنگی. نگهبان برای کسی است که به او تمسک جوید.

و نجات برای کسی است که به آن درآویزد. کجی را راه به آن نیست تا راستش گردانند. از حق و حقیقت نمی لغزد، تا به سوی حق برگردانده شود. فراوانی ورود قرآن به گوش آن را کهنه نمی گردانند. هر کس به این کتاب الهی قائل شد، راست گفت و راست گردید و هر کس به آن عمل کرد، بر دیگران سبقت جست.

(7) در این موقع مردی از جای برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین درباره فتنه ما را آگاه فرما و آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره فتنه سؤال نموده اید؟ آن حضرت فرمود:

(8) هنگامی که خداوند سبحان این آیه (الم أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا أمنا و هم لا یفتنون) را نازل فرمود، من دانستم مادامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما است، فتنه بر ما نازل نمی گردد. پس گفتم یا رسول الله، چیست آن فتنه ای که خدا آن را به شما خبر داده است؟ فرمود: یا علی، بعد از من، امت من دچار فتنه می گردند.

(9) عرض کردم: یا رسول الله، آیا در جنگ احد هنگامی که جمعی از مسلمانان شهید شدند و من از شهادت بی نصیب ماندم، و این پیشامد برای من سخت شد، مگر به من فرمودی: تو را به شهادت در آینده بشارت باد؟ فرمود: بلی، چنین است. در آن هنگام (در موقع شهادت) چگونه تحمل خواهی کرد؟ عرض کردم یا رسول الله، چنین حادثه ای بزرگ جای صبر و شکیبایی نیست بلکه از موارد بشارت و شکر است.

(10) و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی، این قوم در آینده دچار فتنه در اموال می گردند و درباره دینی که پذیرفته اند، به خدا منت می گذارند و رحمت او را آرزو می کنند. و از غضب او خود را در امن و امان می بینند و حرام او را حلال تلقی می کنند، به وسیله شبهه های دروغین و هواهای غافلگیر. شراب را به عنوان آب جو حلال می شمارند. و رشوه پلید را هدیه می نامند و حلالش می پندارند.

ربا خواری می کنند و نام آن را خرید و فروش می گذارند. عرض کردم یا رسول الله، در چنان موقعی، آنان را در چه منزلتی قرار بدهم، به منزله مرتدان یا به منزله فتنه و آشوب زدگان؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ فرمودند: به منزله فتنه و آشوب زدگان.

157

157 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه، مردم را به تقوا تحریک و تشویق می فرماید

(1) ستایش خدای راست که حمد را کلید ذکر خود قرار داد و سببی برای افزایش فضل و احسانش، و راهنمایی برای نعمت ها و عظمتش.

ص: 234

(2) بندگان خدا، روزگار بر آیندگان چنان می گذرد که بر گذشتگان. آنچه که از زمان پشت گرداند، بر نمی گردد. و آنچه که در جویبار زمان است، ابدی و سرمدی نخواهد ماند. پایان کار روزگار همانند آغاز آن است و امور آن شبیه یکدیگر.

علامت ها و نشانه های آن با ظهور پی در پی نمودار می گردد. قطعی است که قیامت شما را همچنان به سوی خود می راند، چونان که شتردار، شتر ماده بی شیر و بچه او را، پس هر کس که خود را برای غیر خویشتن مشغول بدارد، در تاریکی ها متحیر ماند. و در مهلکه ها آشفته و مشوش گردد. و شیاطین مسلط بر او، او را در طغیانگری ها بکشند (یاری نمایند). و زشتی اعمال او را برای او بیاریند. بهشت نهایت سرنوشت سبقت جویان (بر خیرات) است. و آتش سرنوشت تفریطگران (در خطا و انحراف).

(3) بدانید ای بندگان خدا، تقوا جایگاه حفاظتی بسیار با ارزش برای حفظ نفس از آلودگی ها است. و فسق و خطاکاری جایگاه حفاظتی است پست که فاسقان و خطاکاران را از سقوط جلوگیری نکند، و پناهنده به آن را پناه ندهد. آگاه باشید، تنها به وسیله تقوا است که نیش های (زهر آلود) گناهان بر نفس قطع می گردد. و تنها به وسیله یقین است که غایت نهایی (هدف اعلا) دریافت می شود.

(4) ای بندگان خدا، خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره عزیزترین نفوس و محبوب ترین آن ها برای شما. زیرا خداوند متعال راه حق را برای شما آشکار و طرق آن را نورانی فرموده است. (مسیر این راه) یا به شقاوت لازمه اعمال زشت منتهی می گردد و یا به سعادت دائمی. (حال که چنین است) در این روزگاران که رو به زوال می رود، برای روزهای ابدیت توشه بگیرید. شما انسان ها به ذخیره سازی توشه و به کوچ از این دیار فانی مأمور هستید.

(5) و برای حرکت (در مسیر رو به ابدیت) تحریک شده اید. جز این نیست که شما همانند سوارانی هستید که توقف (موقت) دارید. و نمی دانید چه زمانی به شما دستور حرکت داده خواهد شد. آگاه باشید، کسی که برای آخرت آفریده شده است، چه کاری با دنیا دارد، و چه کاری با مال دارد که به زودی از وی گرفته می شود. و نتایج (ناشایست) و حسابش در گردش خواهد ماند. بندگان خدا، آن خیری که خدا وعده داده است، ترك كردنش شایسته نیست و رغبت به آن شری که از آن نهی فرموده است جایز نیست.

(6) بندگان خدا، برحذر باشید از آن روز که کردارها در آن بررسی می شود، و زلزله (یا اضطراب) در آن فراوان است، و کودکان در آن روز پیر می شوند، بدانید ای بندگان خدا، از نفوس شما برای شما مراقبانی و از اعضایتان نگهبانانی است.

برای شما از نفوس شما حافظانی راستین گماشته شده است که اعمال شما را و شماره نفس هایتان را ثبت می کنند، نه تاریکی شب شما را از آن ها مخفی می دارد، و نه دری محکم شما را از آن ها می پوشاند. و قطعی است که فردا به امروز نزدیک است.

(7) امروز با آنچه که در آن است می گذرد و فردا که به آن ملحق خواهد گشت از راه می رسد. (فردا چنان نزدیک است که) گویی هر فردی از شما به جایگاه تنهایی خود در زمین رسیده، و در آن گودال که برای او تعیین شده آرمیده است. و که چه خانه تنهایی! و چه منزل وحشتناکی! و چه جدا افتاده از جمعی که منزل در غربت گرفته است! گویی آن فریاد (بانگ) نهایی برآمده است.

(8) و ساعت قیامت شما را در خود فرو برده و برای داوری نهایی درباره شما، از گور خود برخاسته اید. تخیلات و گفتار و تفکرات باطل از شما دور شده. و عذر تراشی ها و بهانه آوری ها از طرف شما ناپود گشته. و حقایق برای شما قابل دریافت و پذیرش شده. و همه شئون عدالت سرنوشت شما را به جایگاه خود رسانده است. پس با عبرت ها پند بگیرید و با تغییرات، تجربه بیندوزید و از تبلیغ ها بهره مند شوید.

158 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه مردم را بر فضیلت حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و قرآن آگاه می سازد. سپس حال دولت بنی امیه را بیان می فرماید

پیامبر و قرآن

(1) خداوند، پیامبر عظیم الشان اسلام را در دوران انقطاع وحی و رسولان و در امتداد خواب امت ها در تاریکی (جهالت ها) فرستاد. در آن هنگام اصول و قوانین حیات سعادت‌مندانه انسان ها (دین) شکسته بود. آن رسول گرامی با تصدیق آنچه (کتاب های الهی آورده بود) که پیش رو داشت، و با نوری که از آن پیروی می شود، برای آن مردم آمد. آن است قرآن، او را به سخن گفتن وادار کنید و هرگز (با شما) سخن نخواهد گفت.

(2) ولی من برای شما از قرآن خبر می دهم. آگاه باشید در این کتاب الهی است علم هر آنچه که خواهد آمد و حدیث هر آنچه که گذشته است و دواى درد شما و نظم آنچه که در میان شما باید باشد.

دولت بنی امیه

(3) از جمله این خطبه است: در آن موقع خانه ای در ده و چادری در بیابان نمی ماند، مگر این که ستمکاران (بنی امیه) اندوهی در آن نشانند. و کینه و بدبختی و تیره روزی به آن وارد کنند. در چنان روزگاری برای آنان نه عذر آورنده ای در آسمان می ماند و نه یاورى در زمین. شما کسی (یا کسانی) را برای امر زمامداری برگزیدید که شایسته آن نبودند. و این امر مهم را به آن چشمه ساری که از آن او نبود، کشیدند.

(4) زود باشد که خداوند از کسی که ظلم کرده است، انتقام بکشد درباره خوراک و آشامیدنی که با ستم به خود اختصاص داده است، به وسیله خوراکی های تلخ و شرنگ بار و آشامیدنی های چون صبر تلخ زهرآگین، و با لباس باطنی خوف و وحشت، و با لباس شمشیر که از رو است. آل امیه مرکب هایی هستند که بار گناهان می کشند و شترانی که توشه معاصی حمل می کنند.

(5) سوگند می خورم، بار دیگر سوگند می خورم که بنی امیه همانند خلط سینه که بیرون می اندازند، خلافت را بعد از من بیرون خواهند انداخت. سپس هرگز آن را نخواهند چشید و طعمش را نخواهند یافت، مادامی که شب و روز پی در پی هم خواهند آمد.

159

159 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه نیکی ارتباط زمامداری خود را با مردم جامعه خود توضیح می دهد.

من به طور قطع در همسایگی با شما بهترین ارتباطات را برگزیدم. (مانند چوپان دلسوز) به دنبال شما افتادم و تمام کوشش را (برای اصلاح حال و سعادت دنیوی و اخروی شما) به کار انداختم. و شما را از زنجیرهای ذلت و از حلقه های ظلم آزاد کردم. این تلاش و تکاپو (به اضافه احساس برین تکلیف خداوندی) برای سپاسگزاری در برابر نیکویی اندکی بود که از شما مشاهده نمودم. در حالی که چشم پوشی کردم از آن منکرات فراوان شما که چشم آن را دیده، و بدن با آن تماس داشته است.

160

اشاره

160 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

عظمت خداوندی

(1) فرمان او بر مبنای قضا و حکمت، و رضای او موجب امان و رحمت است. حکم او بر مبنای علم، و منشأ عفو او حلم است.

ص: 238

(2) خداوندا، سپاس تو راست، بر هر چه که بگیری و عنایت فرمایی، و در برابر هر بهبود و ابتلائی (که به بندگانت روا می داری)، سپاسی که رضایت بخش ترین و محبوب ترین حمد برای تو و برترین حمد نزد تو باشد. سپاسی که همه کائنات تو را پر کند و به آنچه که تو خواسته ای برسد. حمدی که از تو پوشیده نشود و از مقام ربوبی ات کوتاه نیاید.

(3) سپاسی که عدد آن پایان نپذیرد و امتداد و افزایش فانی نگیرد. خداوندا، ما حقیقت عظمت تو را نمی دانیم. و لکن این قدر می دانیم که تویی دارای حیات (حقیقی) و قایم به ذات و برپا دارنده کائنات، نه خوابی سبک تو را گیرد و نه خوابی سنگین. هیچ نظری (اندیشه ای) راه به تو ندارد، و هیچ بینایی تو را در نمی یابد. تویی که دیدگان را می بینی و اعمال را شمارش می کنی. و تویی که پیشانی ها (یا موی پیشانی ها) ی گردنکشان و پاهای آنان را گرفته ای. چیست آنچه از مخلوقات که ما می بینیم و از قدرت تو درباره آن در شگفتی فرو می رویم. و عظمت سلطه و توانایی تو را توصیف می نمایم، در حالی که آن حقایقی که از ما پوشیده و دیدگان ما از دیدگان آن کوتاه است و عقول ما به آن نرسیده متوقف می گردد، و پرده های غیب که میان ما و آن ها است، با عظمت تر است.

(4) پس هر کس که دل را از همه چیز خالی بدارد و اندیشه را به جریان بیندازد تا بداند که عرش خود را چگونه برپا داشته و مخلوقات را چگونه آفریدی و آسمان هایت را در فضا چگونه معلق نگه داشتی، و چگونه زمینت را بر موج آب گسترده ای، با چشم خیره و عقل سرگشته و گوش واله و فکر حیرت زده بازپس می گردد.

(5) از جمله این خطبه است: (آن فرورفته در غفلت) با گمان بی اساس خود ادعا می کند که امیدوار به خدا است. سوگند به خداوند بزرگ، او دروغ می گوید. (اگر چنان است که ادعا می کند) چرا امید او در عملش نمودار نیست؟ زیرا هر کس که امیدوار باشد، امید او در عملش شناخته می شود، و هر امیدی به جز امید به خداوند متعال، آلوده و هر ترسی غیر از ترس از خداوند بی اساس است، مگر خوف از خدا که حق است و دارای عامل واقعی است. او در امور بزرگ به خدا امیدوار می گردد و در امور کوچک به بندگان او. هیبت و اهمیتی که به بنده می دهد، به خدا منظور نمی دارد. چه علتی دارد که خداوند (که بزرگ است سپاس او) مورد کوتاهی واقع گردد، در حالی که درباره بندگان آن کوتاهی روا دیده نمی شود! (6) آیا می ترسی در امیدی که برای او ادعا می کنی دروغگو باشی؟ یا خدا را برای امید بستن سزاوار نمی بینی؟ و بدینسان اگر از یکی از بندگان خدا بترسد، برای دفع خوف خود چاره می جوید. ولی در برابر خوف از خدا بی اعتنائی می ورزد! به این ترتیب ترس از بندگان را نقد تلقی می کند، و خوف از خدا را وعده ای که امیدی برای وفا به آن نیست. و چنین است وضع کسی که دنیا در چشمانش بزرگ جلوه کند، و موقعیت آن در دلش با عظمت گردد. دنیا را بر خدا مقدم می دارد، و روبه آن می آورد و کمر بندگی آن را به میان می بندد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله

(7) زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت پیروی، برای تو کفایت می کند. و با دقت در حیات آن برگزیده خداوندی دلیل برای نکوهش عیوب و زشتی و فراوانی رسوایی ها و بدی های آن وجود دارد، که گستره پهنای زمین برای آن وجود مقدس در نور دیده شد. و جوانب آن برای دیگران صاف و هموار گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیرخواری از زمین بریده شد و از زر و زیورهای آن برکنار گشت.

موسی علیه السلام

(8) و اگر بخواهی دومین مثل، موسی کلیم الله علیه السلام را بیاورم. آن گاه که عرض کرد: خداوند، به آن خیری که برای من فرستادی محتاجم. سوگند به خدا، او از خدا جز نانی که بخورد، چیزی سؤال نکرده بود، زیرا آن حضرت از سبزی زمین می خورد تا آن جا که رنگ سبزی به جهت لاغری بدن و نازکی پوست او دیده می شد.

داوود علیه السلام

(9) و اگر بخواهی سومین مثل، داوود علیه السلام صاحب مزامیر و قاری بهشتیان را بیاورم که با دست خود زنبیل از برگ های خرما می بافت. سپس به هم نشینانش می گفت: کیست که فروش این ها (زنبیل ها) را به عهده بگیرد؟ آن حضرت از قیمت بافته های خود، نان جو می خورد.

عیسی علیه السلام

(10) و اگر بخواهی درباره عیسی بن مریم علیه السلام به تو بگویم. آن حضرت از سنگ بالش برای خود داشت. و لباس خشن می پوشید و غذای ناگوار تناول می فرمود. و خورش نان او گرسنگی، و چراغ شبانگاهی او مهتاب، و سایبانش در زمستان، مشرق و مغرب زمین بود. میوه و ریحانش گیاهانی بود که زمین برای چهارپایان می رویانید. برای او همسری نبود که وسیله تشویش خاطر او شود و فرزندی نبود که اندوهگینش سازد، و مالی نبود که او را به خود مشغول بدارد. طمعی در چیزی نداشت که او را پست و خوار گرداند، مرکبش پاهایش و خدمتکار او دست هایش بود.

(11) پیروی کن از پیامبرت که پاک و پاکیزه تر از همه مخلوقات خدا بود. برای هر کس که بخواهد پیروی (از کمالات) نماید، در آن وجود مقدس است عالی ترین کمال برای تبعیت، و بهترین نسبت برای هرکسی که انتساب به او را بخواهد. و محبوب ترین بندگان در نزد خدا کسی است که از پیامبرش تبعیت کند و دنبال کار او را بگیرد.

از دنیا برای خوردن به اندکی قناعت فرمود. گوشه چشمی برای تمایل به دنیا نیفکند. او لاغرترین مردم دنیا بود با تهی گاه خالی و گرسنه ترین مردم دنیا با شکمی کم غذا. همه دنیا بر آن انسان کامل عرضه شد، آن را نپذیرفت.

(12) (وقتی) دانست که خداوند سبحان چیزی را دشمن داشته، آن را دشمن داشت، و چیزی را تحقیر نموده، آن را پست شمرد و چیزی را ناچیز دانسته، آن را ناچیز دانست. و اگر در ما جز این نبود که دوست بداریم آنچه را که خدا و رسولش دشمن می دارد و تعظیم کنیم چیزی را که خدا و رسولش آن را ناچیز می داند، کفایت می کند برای ارائه مخالفت و جدایی از خداوند سبحان. آن برگزیده خدا صلی الله علیه و آله روی زمین می نشست و غذا می خورد و مانند بندگان می نشست، و با دست خود، کفش خود را پینه می دوخت، و لباسش را به دست خود وصله می زد. و گاهی الاغ برهنه سوار می شد، و کسی را پشت سر خود سوار می فرمود.

(13) گاهی که می دید پرده ای صورتگری و نقاشی شده از در خانه اش آویخته است (خطاب) به زنش می فرمود: آن پرده را از جلوی چشم دور کن، زیرا وقتی که بر آن می نگرم، دنیا و زر و زیورهایش را به یاد می آورم. او از ته دل از دنیا اعراض نمود و یاد آن را از نفسش می راند. لذا دوست داشت که زینت دنیا را از دیدگانش دور بدارد. و از دنیا برای خود لباس فاخر اتخاذ نکند و دنیا را پایدار تلقی ننماید. و به عنوان اقامتگاه، به آن دل نبندد و امیدوار نگردد. لذا دنیا را از نفس خود بیرون راند و آن را از دل خویشتن برکنار فرمود و از دیدگاه خود ناپدید ساخت. چنین است که هر کس چیزی را دشمن داشت، نظر به آن و یادآوری آن را نیز دشمن می دارد.

(14) در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اثبات بدی ها و عیوب دنیا برای تو دلیل وجود دارد. زیرا او و نزدیکترین اشخاصش در این دنیا سیر نشدند و همه زر و زیورهای دنیا با وجود تقرب بزرگی که به خدا داشت از او دور گشت. آن کس که نظر می کند، با عقل خود بنگرد، ببیند که آیا خداوندی که توفیق اعراض از دنیا و زر و زیور آن را به پیامبرش عنایت فرمود (مفهوم این امر) اکرام آن حضرت بود، یا اهانتی بر او روا داشته بود! اگر آن شخص بگوید: خدا به پیامبرش اهانت نموده بود، سوگند به خدای بزرگ دروغ گفته و بهتان زده است.

اگر بگوید: خداوند پیامبرش را با آن توفیق اعراض از دنیا اکرام فرموده است، پس بدانند که خداوند کسی را که دنیا را برای او گسترش داد اهانت نمود، و اکرام کرد نزدیکترین مردم به خودش (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) را که دنیا و زر و زیور آن را از وی دور نمود.

(15) پس هر کس بخواهد (برای تحصیل سعادت) از کسی پیروی نماید، پس تبعیت نماید از پیامبر خداوند. و از دنبال او حرکت کند و هر کجا که او وارد شود، قدم بگذارد. و اگر چنین نکند از هلاکت در امان نخواهد ماند. زیرا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نشانه ای برای قیامت قرار داد و بشارت دهنده به بهشت و ترساننده از عذاب.

(آن بزرگ بزرگان) با شکمی تهی از دنیا بیرون رفت و با شخصیتی سالم به سرای آخرت وارد شد. سنگی روی سنگ گذاشت تا راه خود را به ابدیت پیش گرفت، و دعوت خدایش را لبیک گفت.

(16) چه با عظمت است منت خداوندی برای ما که پیشتازی برای ما احسان فرمود تا از او پیروی کنیم و حاکمی برای ما قرار داد که پای جای پای او گذاریم. سوگند به خدا، این لباس خود را چندان دادم وصله کنند که از وصله کننده اش خجالت کشیدم.

گوینده ای به من گفت: آیا این لباس را دور نمی اندازی؟ پاسخ دادم: دور شو از من، که در بامداد مورد ستایش قرار می گیرد کاروانی که شبانگاه راه رفته است.

161 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در توصیف پیامبر و اهل بیت و پیروان دین او و در این خطبه مردم را برای تقوا موعظه می فرماید.

رسول خدا و خاندانش و پیروان دین او

(1) خداوند جل شأنه، پیامبر را با نور روشنایی بخش و برهان آشکار و روش نمایان و کتاب راهنما مبعوث فرمود. خاندانش بهترین خاندان و درخت او بهترین درخت، شاخه های آن معتدل و میوه هایش در دسترس برای همه است.

زادگاهش مکه و هجرتش به مدینه بود. نام او در مدینه بلند شد و از همان جا صدایش گسترش یافت.

(2) خداوند آن حضرت را با حجّت کافی و موعظه شفافبخش و دعوت تدارك کننده فرستاد. خداوند به وسیله آن بزرگوار، شرایع مجهول را آشکار و بدعت هایی را که در دین الهی داخل شده بود، ریشه کن و احکام گسیخته را تبیین فرمود. پس هر کس غیر از اسلام، دینی را بجوید، شقاوتش محقق و طناب پیوند دهنده او با خدا قطع و سقوطش بزرگ و بازگشت و سرنوشتش به اندوه طولانی و عذاب شدید خواهد بود. و من توکل به خدا می کنم، توکل بازگشت به سوی او. و هدایت راهی را از او مسألت می کنم که منتهی به بهشت و رساننده به محل رغبت او باشد.

(3) ای بندگان خدا، شما را به تقوای خداوندی و اطاعت او توصیه می‌کنم. زیرا تنها تقوا است که نجات دهنده در فردا (قیامت) است و رهایی بخش در ابدیت.

(خداوند سبحان مردم را از مخالفت و نافرمانی) چنان که باید ترسانید و تهدید نمود، و ترغیب و تشویق فراوان (به پیروی از مشیتش) فرمود. دنیا و قطع شدن آن را از شما و زوال و انتقال آن را توصیف نمود. پس روی گردان شوید از آنچه که در این دنیا شما را به شگفتی و می‌دارد، زیرا آنچه که از دنیا با شما خواهد بود، اندک است.

(4) این دنیا نزدیک‌ترین خانه به غضب خداوندی و دورترین خانه از رضای پروردگاری است. ای بندگان خدا، چشم بپوشید از اندوه‌ها و اشتغالات این دنیا.

زیرا یقین دارید که دنیا از شما و شما از دنیا جدا خواهید گشت و می‌دانید که حالات آن دائما در حال دگرگونی است. پس، از این دنیا بر حذر باشید مانند بیمناک بودن شخص مهربان و خیرخواه درباره‌ی خویشتن و مانند شخص کوشا و تلاشگر.

(5) عبرت بگیرید با آنچه دیدید از انسان‌هایی که پیش از شما به خاک افتادند، و اعضای بدنشان از یکدیگر جدا شد و از بین رفت، و چشمان و گوش‌های آنان زایل گشت، و شرف و عزتشان بر باد فنا رفت. شادی‌ها و نعمت‌ها از آنان برید.

نزدیکی فرزندان به گم شدن آنان منتهی شد. و هم صحبت بودن همسران به جدایی از آنان کشید. (دیگر) نه به یکدیگر فخر می‌فروشدند و نه تناسل می‌کنند و نه با یکدیگر دیداری دارند و نه با هم به گفتگو می‌نشینند.

(6) ای بندگان خدا، بر حذر باشید مانند بر حذر بودن کسی که بر نفسش پیروز است و مانع شهوت رانی و ناظر به وسیله‌ی عقلش. زیرا حقیقت آشکار است و نشان بر پا و راه هموار و مستقیم است.

162 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخن را در پاسخ یکی از یارانش فرمود که از او پرسیده بود: چگونه قوم شما، شما را از این مقام که شایسته ترین مردم به آن بودید، دفع و برکنار نمودند؟ پس گفت:

(1) ای برادر اسدی، تو مردی مضطرب هستی که گفتارت را نسنجیده رها می کنی. با این حال برای توست رابطه خویشاوندی و حق پاسخ برای سؤال. اکنون که پرسیدی، بدان.

(2) اما این که حق ما را درباره مقام پیشوایی خودسرانه از ما گرفتند، در حالی که ما، هم از نظر نسب بالاتر از دیگران هستیم و هم از جهت تعلق و ارتباط به آن حضرت، این استبداد از روی مرغوب و مطلوب بودن حاکمیت بود که نفوس جمعی از شدت حرص به آن بخل ورزیدند، و نفوس جمعی دیگر درباره آن، سخاوت و اعراض نمودند. داور مطلق خدا است. و بازگشت همه در قیامت به سوی او است.

رها کن آن غوغا و داد و بیداد را که در همه جا طنین انداخت. داستانی غیر از داستان گذشتگان را پیش بیاور.

(3) اکنون بیا و حادثه چشمگیر را درباره فرزند ابوسفیان بنگر. (که این معاویه چه ادعایی به راه انداخته است!) روزگار مرا پس از آن که به گریه انداخته بود، خندانید. جای شگفتی نیست، چه حادثه بزرگی که تعجب را به نهایت می رساند و کجروی را فراوان می نماید. آن قوم در صدد برآمدند نور خداوندی را از چراغش خاموش کنند و آب حیات جوشانش را از منبع آن ببندند! و آنان در میان من و خودشان شربت آلوده را قرار دادند.

(4) اگر از ما و از آنان مشقت های فتنه و بلوا مرتفع گردد، آنان را به حق ناب و می دارم. و اگر روزگار از آنچه که من می خواهم مانع گردد (وضع من شبیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله است) که خداوند درباره او فرمود: نفس خود را از روی حسرت و تأسف درباره آنان از بین ببر، زیرا خداوند به کردار آنان عالم است.

163

اشاره

163 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

خالق کائنات

(1) ستایش خدای راست، آفریننده بندگان و گستراننده عرصه های زمین و به جریان اندازنده آب ها در پستی ها و درّه ها و رویاننده گیاهان. برای اولیّت او آغازی نیست و برای ازلیّت او انقراضی نه. اوست اول و پایدار و پاینده بی مدّت. پیشانی ها در مقابل او بر زمین سوده می شود و لب ها به توحید او گویا. اشیاء را در هنگام خلقت متعیّن ساخت تا از همانندهای خود جدا شوند.

(2) او هام بشری تواند او را با حدود و حرکات و با اعضاء و ابزار اندازه گیری کند. برای او «کی» زمانی نتوان گفت و مدتی که با «تا» مشخص گردد، نتوان تصور نمود. او آشکار است ولی نتوان گفت (ظهورش) از چیست و او باطن است ولی نتوان گفت در چیست؟ او کالبدی جسمانی نیست که فانی گردد و در چیزی مخفی نشده است که چیزی او را در برگردد و بپوشاند.

ص: 247

(3) نزدیکی او با اشیاء با چسبندگی نیست و دوری او از آن‌ها با مفارقت و جدایی نمی‌باشد. از بندگان او کمترین نگاه برای او پنهان نیست و تکرار هیچ لفظی برای او خفایی ندارد، نه نزدیک شدن به يك بلندی (پناه گرفتن پشت بلندی‌ها) و نه باز نهادن گامی در شب تاریک، و نه در سکون شبانگاهی، که ماه روشن در سایه آن حرکت می‌کند، و آفتاب نورانی در حال غروب و نمودار شدن پس از آن، در دگرگونی زمان‌ها و روزگاران، از روی آوردن شبی که می‌آید و روزی که بر می‌گردد، پیش از هر نهایت و مدتی و پیش از هر شمارشی و تعدادی.

(4) آن ذات اقدس با عظمت تر است از آن صفات محدود کننده به وسیله اندازه‌ها و نهایت قطرها، که محدودکنندگان به او نسبت می‌دهند. و (بالا تر است) از اتخاذ مسکن‌ها و جایگیر شدن در قرارگاه‌ها. زیرا حد و اندازه برای مخلوقات او زده شده و منسوب به غیر آن مقام اعلای ربوبی است.

ابداع مخلوقات

(5) خداوند سبحان اشیاء را از ریشه‌های ازلی و مبادی اولیه‌ای که ابدی باشد نیافریده است. بلکه مخلوق را آفرید و حد آن را برپا داشت. هرچه را صورتگری کرد با نیکوترین وجه تصویر فرمود. هیچ چیزی از مخلوقات را قدرت امتناع و سرپیچی از فرمان او نیست. و نه از اطاعت کائنات، سودی به آن موجود برین عاید می‌گردد. علم خداوندی به مردگان گذشته همانند علم اوست به زنده‌های باقی. و علم او به آسمان‌های بلند همان گونه است که به زمین‌های پایین.

(6) از جمله این خطبه است: ای مخلوقی که با اعضای معتدل آفریده شده ای و ای ابداع شده ای که در تاریکی های ارحام و لابلای پرده ها مورد عنایت بودی. در آغاز وجودت، از جوهری کشیده شده از گل بودی که در قرارگاهی محکم نهاده شدی تا قدر معین و مدتی قسمت شده. مخفی در درون مادرت بودی و جنبشی داشتی. نه توانایی پاسخ دادن به خواندن داشتی و نه ندایی را می شنیدی. سپس از آن قرارگاه بیرون رانده شدی به خانه ای که نه آن را دیده بودی و نه راه های منافع آن را می شناختی.

(7) (ای انسان)، چه کسی تو را به جذب غذا از پستان مادرت راهنمایی کرد و جایگاه های خواستن و اراده ات را به تو ارائه نمود؟ هیئات، آن کسی که از درك صفات موجوداتی که دارای شکل و ابزار و وسایل می باشند، عاجز است، قطعاً از دریافت صفات خالقش ناتوان تر و از رسیدن به درك او به وسیله حدود مخلوقات دورتر می باشد.

164

164 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام هنگامی که مردم دور او جمع شدند و به علت ناراحتی که از عثمان داشتند از آن حضرت خواستند که درباره مردم با وی صحبت فرماید و رضایت مردم را از او طلب کند. آن حضرت نزد عثمان رفت و به او فرمود:

(1) مردم پشت سر من قرار گرفته و مرا به عنوان سفیر (میانجی) میان تو و خودشان نزد تو فرستاده اند. سوگند به خدا نمی دانم به تو چه بگویم؟ من چیزی (در این باره) نمی دانم که تو آن را نمی دانی. و من تو را به چیزی راهنمایی نمی کنم که آن را نمی شناسی.

تو می دانی آنچه را که ما می دانیم. ما به چیزی جلوتر از تو سبقت نداریم که درباره آن به تو اطلاع بدهیم، و به چیزی به تنهایی اختصاص نداشتیم که آن را به تو ابلاغ نماییم. تو دیدی همان گونه که ما دیدیم و شنیدی همچنان که ما شنیدیم.

ص: 249

(2) و با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همصحبیت بودی، همان گونه که ما بودیم. نه فرزند ابو قحافه (ابو بکر) برای عمل به حق شایسته تر از تو بود و نه پسر خطّاب (عمر). و تو به رسول الله صلی الله علیه و آله از نظر رگ های خویشاوندی نزدیکتر هستی. و از داماد بودن به رسول خدا تو بهره مند گشته ای، نه آن دو. پس خدا را در نظر بگیر. خدا را، دربارهٔ جانت. زیرا در این صورت تو (در این حادثه که پیش آمده است) نابینایی را به بینایی مبدل نمی سازی و چنان نیست که به وسیلهٔ آموزش، جهل تو مرتفع گردد.

راه ها واضح است و نشانه های دین برپاست.

(3) بدان، برترین بندگان خدا در نزد خداوند سبحان، امامی است عادل، که هدایت شده و مردم به وسیلهٔ او هدایت شوند. سنّت معلوم را برپا بدارد و بدعت مجهول را بمیراند. و قطعی است که سنّت ها روشن و روشنگرند، و برای آن ها نشانه ها است. و بدعت ها آشکارند و برای آن ها (نیز) نشانه هایی است. و بدترین مردم در نزد خدا امامی است ستمکار که گمراه است، و مردم به وسیلهٔ او گمراه می شوند. که سنت گرفته شده از منبعش را بکشد، و زنده کند بدعت کنار گذاشته شده را.

(4) و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: روز قیامت پیشوای ستمکار آورده می شود، در حالی که نه یار و یاور دارد و نه کسی که از طرف او پوزش بطلبد.

این ستمکار در آتش دوزخ انداخته می شود. او در آن جا مانند آسیاب دور خود می گردد، سپس او را به ته دوزخ می بندند. و من تو را به خدا سوگند می دهم که کوشش کن پیشوای مقتول این امت نباشی. در گذشته گفته می شد در این امت زمامداری کشته می شود و در کشت و کشتار تا روز قیامت گشوده می گردد. و همین حادثه امور این امت را بر خودشان مشتبه خواهد ساخت و فتنه ها و آشوب ها در میان آنان گسترده خواهد گشت.

(5) امت در میان تشویش ها و گرفتاری ها به اضطراب افتاده و در هم خواهند آمیخت.

هرگز مانند چارپای بی اختیار مباش که مروان بن حکم تو را هر کجا بخواهد براند، در این موقعیت که سالیان زندگی تو متراکم و عمر تو رو به پایان می رود.

عثمان به او گفت: «با مردم صحبت کن که به من مدتی مهلت بدهند تا ظلم هایی که بر آنان وارد شده است، بر طرف کرده و جبران نمایم. امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود: «آنچه که در مدینه است، برای آن مدتی لازم نیست و آنچه که دور از مدینه است مدت مهلتش وصول امر توبه آن است».

165

اشاره

165 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه، شگفت انگیز بودن خلقت طاووس را بیان می فرماید

آفرینش پرندگان

(1) خداوند سبحان مخلوقات را از زنده و غیر زنده و ساکن و دارای حرکات، ابداع فرمود. و شواهدی روشن را برای شناساندن لطف و عظمت قدرت خود، اقامه فرمود، تا آن جا که عقول انسانی در حالی که توجه به لطف صنعت و عظمت قدرت او می نمایند، تسلیم او گشته و اعتراف می کنند. و فریاد دلایل وحدانیت او بر گوش های ما طنین می اندازد.

(2) (از دلایل وحدانیت او است) آفرینش صور گونه گون پرندگانی که آن ها را در شکاف های زمین (به شکل لانه ها) و شکاف های کوه های روی زمین و در بلندی های آن ها مسکن داد. (پرندگانی که) دارای بال هایی مختلف و اشکال متنوع اند. (جاندارانی) که در زمام تسخیر قانون در حرکتند و بال های خود را برای پریدن در طرق باز هوای پهناور و فضای باز می گسترانند. خداوند آن پرندگان را با سابقه نیستی در صورت های شگفت انگیز نمایان به وجود آورد و آن ها را با پیوند سر استخوان ها که پوشیده شده به گوشت و پوستند، ترکیب فرمود.

ص: 251

(3) و بعضی از مرغان را به جهت سنگینی جثه از پرواز سریع در هوا باز داشت، و با پرواز بال های باز، آن ها را نزدیک زمین به حرکت در هوا وا داشت. خداوند آن پرندگان را با اختلافی که در رنگ ها دارند، با لطف قدرت و صنعت دقیق خود، منظم فرمود. برخی از آن ها در غالب يك رنگ مشخص غوطه ورنند که با هیچ رنگی غیر از همان که در آن غوطه ور هستند مخلوط نمی باشد، و بعضی دیگر از آن ها در رنگی غوطه ور هستند، که غیر از آن رنگی است که دور گردن دارند.

طاووس

(4) و از شگفت انگیزترین آن ها از جهت آفرینش، طاووس است که خداوند آن را در محکم ترین هماهنگی اعضاء آفرید و رنگ های آن را در زیباترین نظم قرار داد.

در خلقت طاووس بالی قرار داد که استخوان های آن سر به هم دارند و دمی که کشش آن را طولانی فرمود. هنگامی که به طرف ماده خود برود، آن دم در هم جمع شده را باز می نماید و آن را بلند و برافراشته می سازد، که گویی آن دم، بادبان کشتی «داری» است که کشتی بانس آن را کشیده باشد. این حیوان به رنگ های خود می نازد، و دم خود را با تبخر به این طرف و آن طرف حرکت می دهد.

(5) و مانند خروس عمل جنسی انجام می دهد و با آلت تناسل خود جماع می کند، مانند عمل حیوانات نر که در عمل جنسی نیرومند هستند. من در این بیان تو را به مشاهده عینی حواله می کنم، نه مانند کسی که به سند ضعیف ارجاع نماید. و اگر وضع عمل جنسی طاووس همان گونه باشد که بعضی گمان کرده اند که این حیوان ماده خود را به وسیله اشکی آبستن می کند که چشمانش بر می آورد و در گوشه چشمانش می ماند. و ماده این حیوان آن را می لیسد و پس از آن تخم می گذارد، نه این که از راه تلقیح نر آبستن شود بلکه از اشک خارج شده از چشم آبستن شده، این گمان شگفت آورتر از افسانه «منقار گذاشتن نر به منقار ماده» برای تلقیح که بعضی ها ابراز نموده اند، نیست.

(6) (اگر خوب بنگری) نای های پر آن همانند شانه هایی از نقره است و آن دایره های شگفت انگیز مانند خورشیدهایی است که بر آن ها روئیده است، همانند طلای خالص و قطعه های زبرجد. اگر بخواهی این حیوان زیبا را به آنچه که زمین می رویاند تشبیه کنی، باید بگویی: گل هایی است بهاری که از محلّهای مختلف چیده شده است.

(7) و اگر بخواهی آن را به لباس ها تشبیه نمایی، مانند حلّه های آراسته یا مانند جامه های زیبا از برد یمانی است. و اگر به زیورها تشبیهش کنی، مانند نگین های رنگارنگ انگشتری ها است که دور تا دور آن را نقره مزین گرفته است. راه رفتن این حیوان، شادمان و خرامان و با حالت تکبّر است. دم و بال های خود را با دقت و کاوش می نگرد، و با مشاهده پیراهن نگارین و الوان زیبای خود خنده سر می دهد.

(8) و در آن هنگام که به پاهایش می نگرد، صدایی ناله مانند برمی آورد و چونان جاننداری که پناه جویی خود را آشکار می کند، فریاد او به صدق احساس دردش گواهی می دهد. زیرا پاهایی سیاه رنگ و زشت و نازک دارد مانند پاهای خروس خلاسی (1) و از تیزی استخوان ساق او خاری خرد روئیده و در پشت گردن این حیوان کاکلی سبز رنگ با نقشی زیبا و نگارین سر زده است.

(9) نقطه آغازین گردنش مانند ابریقی است کشیده و جایگاه فرورفتنش تا به شکم مانند رنگ و سمة یمانی سبز مایل به سیاهی است، یا مانند ابریشمی که بر روی آینه صیقلی پوشانده شده است. و گویی خود را با يك مقنعه سیاه پوشانده. و به قدری تازه و با طراوت و درخشان است که گویی سبزی تند و شادابی به او در آمیخته است. و در شکاف گوش این حیوان خطی است مانند باریکه نوک قلم در رنگ گل بابونه که با سفیدی خود در میان سیاهی محل می درخشد. و کمتر رنگی است که طاووس نصیبی از آن نداشته باشد.

ص: 253

1- - نوعی خروس که از مرغان هندی و فارسی متولد می شود و از طرف ساق پای آن خاری که پنهان است، می روید. نقل از منهاج البراعة مرحوم محقق خوبی، ج 10، ص 62.

(10) طاووس مانند شکوفه هایی است که نه باران های بهاری آن ها را پرورانده است، و نه تابش آفتاب تابستانی. گاهی پره های خود را می ریزد و از لباسش برهنه می گردد و پرهایش پیاپی می ریزند (و بار دیگر می رویند) و آن پرها مانند ریزش برگ های شاخه ها فرو می ریزند. سپس بدون فاصله شروع به رویدن می نمایند تا آن گاه که به وضع و شکل گذشته پیش از ریخته شدن برگردند. چنان که رنگی با رنگ سابق تفاوتی نداشته باشد و هیچ رنگی در غیر مکان خود قرار نگیرد. و اگر مویی از موهای نای های طاووس را به دقت بنگری، گاهی نوعی از سرخی گلگونه و گاه دیگر سبزی زبرجدی و گاهی هم زردی طلای خالص را می بینی.

(11) پس چگونه نیروهای عمیق هشیاری ها می تواند به توصیف این منظره برسد، یا قریحه و فهم عقول آن را دریابد، یا گفتار وصف کنندگان آن را توصیف نماید.

و کمترین اجزاء این حیوان، اوهام انسان را از درکش و زبان ها را از بیانش ناتوان ساخته است. پاکیزه پروردگاری که عقول آدمیان را از توصیف مخلوقی که آن را برای چشم ها آشکار ساخته است، مغلوب فرموده است. لذا عقول مردم آن را در حالی درک می کند که مخلوقی است محدود و تکوین یافته و ترکیب پیدا کرده و از رنگ های متنوع رنگ آمیزی شده است. و زبان ها از تلخیص صفت آن حیوان، ناتوان شده و از ادای خصوصیات آن باز مانده است.

آفریدگان کوچک

(12) پاك است خداوندی که در آفرینش، از پاهای مورچه و مگس گرفته تا خیلی بالاتر از آن دو: ماهی و فیل را مستحکم آفریده است. و وعده نموده خداوند متعال که هیچ موجودی را که روح در آن دمیده است (از وضع مقرر خود) دگرگونی نباشد، جز این که مرگ را وعده گاه نهایی و فنا را پایان کار او قرار داده است.

(13) اگر چشم دل بیندازی به سوی آنچه که از بهشت برای تو توصیف می شود، نفس تو از شگفتی ها و زیبایی ها و خواستنی ها و لذایذ دنیا و زر و زیور مناظر آن که در این دنیا نمودار گشته است، اعراض می کند و رویگردان می شود.

(14) و فکر تو در جنبش درختانی که ریشه های آن ها در تپه های مشک بر کرانه چشمه سارها فرو رفته است متحیر می ماند، و در آویخته شدن خوشه های مروارید با طراوت در شاخه های بزرگ و کوچک آن ها و ظهور آن میوه های گوناگون در غلاف ها و پوشش غنچه های آن ها. آن میوه ها بدون مشقت چیده می شوند و بر طبق آرزوی چپنده ها در دسترس قرار می گیرند و دور و بر ساکنان بهشت در پیرامون قصرهای آن می گردند، با عسل های صاف و خمرهای زلال و تصفیه شده.

(15) اهل بهشت قومی هستند که کرامت خداوندی برای آنان ادامه پیدا می کند، تا در قرارگاه ابدی جای گیرند و از جا به جا شدن در سفرها (از تحولات) راحت شوند. اگر ای شنونده، دل خود را به وصول به آن مناظر زیبا و شگفت انگیز که رو به تو خواهند آورد، مشغول بداری، جانت از بدن مفارقت می کند به جهت اشتیاق به بهشت و مناظرش، و از این مجلس که نشسته ای برخیزی و به همسایگی اهل گورستان بروی برای شتاب به آن بهشت. خداوند ما و شما را به رحمت واسعه خود از جمله کسانی قرار بدهد که از دل برای منازل نیکوکاران می کوشند.

166 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

تحريك بر الفت و انس

(1) باید خردسالان از بزرگسالان پیروی کند و بزرگسالان به خردسالان محبت بورزد. و مباشید مانند جفاکاران خشن جاهلیت: که نه تفقهی در دین داشتند و نه درباره خدا تعقلی. (با ظاهری آراسته به انسانیت و باطنی همانند حیوانات شرّ).

مانند تخمی که در جایگاه تخم گذاری شتر مرغ است، شکستن آن گناه است و اگر به حال خود گذاشته شود، ممکن است آنچه که در درون تخم است شرّ باشد.

بنی امیه

(2) از جمله این خطبه است: آل امیه پس از اجتماع و الفت متفرّق می گردند و از اصلشان پراکنده می شوند. برخی از آنان چنگ به شاخی می زنند که به هر طرف میل کند با آن شاخ حرکت نمایند. خداوند متعال آنان را برای يك روز شرّ برای بنی امیه جمع می کند. چونان ابرهای پاییزی که مجتمع می شوند. خداوند آنان را متشکل می سازد مانند ابرهای متراکم، سپس خداوند سبحان برای آنان درهایی باز می کند که از جایگاه تراکم و هیجان خود مانند سیل دو باغ مردم سبأ، به حرکت در می آیند. به طوری که در برابر آن نه تپه ای بر جای بماند و نه تلی.

(3) نه کوه متصل به هم و فشرده می تواند مانع جریان آن سیل گردد و نه زمین بلند سنگلاخ. خداوند سبحان آنان را درون دره های خود بپراکند، سپس در چشمه سارهای زمین به حرکت درآورد. خداوند به وسیله آنان، حقوق قومی را از قوم دیگر می گیرد و گروهی را در سرزمین گروهی دیگر سکونت می دهد. و سوگند به خدا، آنچه که در دست بنی امیه است، بعد از اعتلاء و تسلط ذوب خواهد شد، چنان که دنبه در آتش ذوب می گردد.

ص: 256

(4) ای مردم، اگر از یاری حق پای به عقب نمی گذاشتید و در توهین به باطل سست نمی گشتید، کسی که مثل شما نیست، طمع در زورگویی به شما نداشت و کسی که (امروز) بر شما نیرومند شده، قدرت و قوه پیدا نمی کرد. لکن شما گمراه گشتید، به گمراهی و سرگردانی بنی اسرائیل.

(5) و سوگند به جانم، سرگردانی شما پس از من چند برابر خواهد گشت. این افزونی گمراهی برای این است که شما حق را پشت سر گذاشتید و از نزدیک بریدید و با دور پیوستید. و بدانید اگر شما از کسی پیروی می کردید که شما را به سوی حق دعوت می کند و شما را بر طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توجیه و تحریک می نماید، از کجروی بی نیاز می گشتید و بار سنگین (خطاها) را از دوش خود می انداختید.

167

167 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در اوایل خلافتش فرموده است

(1) خداوند سبحان کتاب راهنما را فرستاد و خیر و شر را در آن تبیین فرمود. مسیر خیر را پیش بگیرید تا هدایت شوید و از سمت شرّ اعراض کنید و در راه معتدل و صواب گام بردارید.

(2) واجبات را مراعات کنید، واجبات را. آن ها را برای خدا ادا کنید، تا شما را رهسپار بهشت نماید.

ص: 257

(3) خداوند متعال حرام فرمود پدیده های آشکار را، و حلال فرمود اشیاء بدون نقص را، و احترام مسلمان را بر همه حرمت ها برتری داد و حقوق مسلمانان را در جایگاه های انعقاد به اخلاص و توحید به هم پیوست.

(4) پس مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش سالم باشند، مگر در مسیر حق. و اذیت و آزار مسلم صحیح نیست مگر به جهت وجوب.

(5) پیشدستی کنید برای آمادگی به استقبال امری که فراگیر همه و در بر گیرنده هر يك از شما با کیفیت مخصوص به شما است، این امر همان مرگ است. مردم را (با سرنوشت حتمی مرگ) پیش چشمانتان می بینید و قیامت شما را از پشت به سوی خود می راند. سبک شوید برسید. جز این نیست که گذشتگان در انتظار آیندگانند.

(6) برای خدا تقوا بورزید، زیرا شما درباره بندگان و شهرها و اراضی و جانداران مسؤولید. خدا را اطاعت کنید و او را نافرمانی نکنید و وقتی که خیر را دیدید، آن را بگیرید و هنگامی که شر را دیدید، از آن اعراض کنید.

168

168 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخن را پس از آن که برای خلافت با آن حضرت بیعت کردند، در پاسخ بعضی از یارانش که به او پیشنهاد کردند: اگر جمعی از آنان را که مردم را علیه عثمان شوراندند، کیفر می دادی (برای پیشرفت کار خلافت مناسب تر بود) فرمود:

(1) ای برادران، من به آنچه که شما می دانید جاهل نیستم، ولی چگونه نیرویی آماده سازم برای کیفر دادن به آنان، در صورتی که گروهی که مردم را علیه عثمان شوراندند، از سیطره و شوکتی برخوردارند که بر ما مسلطند، نه ما بر آنان.

ص: 258

(2) می بینید که بندگان شما و اکثر مردم معمولی با آنان جوشیده و اعراب شما به آنان گرویده اند و آنان در لابلای جمع شما هستند و هر چه بخواهند با تلخی های آن، بر شما وارد می سازند.

(3) با این حال، آیا امکان و توانایی به دست آوردن آنچه را که می خواهید در اختیار دارید؟ این يك حادثه از مانده های جاهلیت است، و برای این مردم ریشه و حامیان فراوانی است.

(4) مردم در این حادثه اگر به غلیان بیفتند و مورد تحقیق و تحلیل قرار بگیرند، دارای عقایدی گوناگونند: گروهی از آنان موافق نظر شمایند. گروه دوم نظری غیر از نظریه شما دارند و جمعی دیگر نه بر این عقیده اند و نه بر آن عقیده.

(5) شما صبر کنید و فرصت بدهید تا مردم آرام شوند و دل ها در موقعیت های خود جایگیر شوند و حقوق به آسانی قابل استیفاء شود. سکوت کنید در وظیفه ای که من باید انجام بدهم و منتظر باشید برای دستور من که به شما خواهد رسید و کاری انجام ندهید که نیرویی را متزلزل سازد و قدرتی را از بین ببرد و سستی و ذلت به بار آورد.

(6) و تا آنجا که بتوانم از شعله ور ساختن آتش جنگ خودداری خواهم کرد. و آنگاه که چاره ای ندیدم، دواى آخرین، داغ کردن است.

169

اشاره

169 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام آن حضرت این خطبه را در موقعی که اصحاب جمل به سوی بصره می رفتند بیان نموده است

حقایقی که موجب اجتماع مسلمانان می باشد

(1) خداوند سبحان پیامبری راهنما با کتاب گویا و دینی قائم برانگیخت. کسی جز تبهکار ساقط و منحرف از آن راهنما گمراه نگردد.

ص: 259

(2) و قطعی است که بدعت های ضد دین که شباهت ساختگی به دین دارند، عوامل تباهی انسان هایند، مگر آنچه که خداوند مردم را از آنها حفظ نماید.

(3) و جز این نیست که تنها سلطه و حمایت خداوندی است که نگهبان شؤون حیات شما است. پس اطاعت کنید آن ذات اقدس را بدون استحقاق سرزنش (به جهت ریا یا نفاق) و بدون اکراه به آن.

(4) سوگند به خدا، یا باید خدا را از صمیم قلب اطاعت کنید و بدعت ها را از میان خود بردارید و یا در انتظار باشید که خداوند عظمت و قدرت اسلام را از شما به دیگران منتقل نماید. سپس آن را هرگز به شما بر نمی گرداند تا این حکومت و دولت به مردمی غیر از شما برگردد و در میان آنان مستقر شود.

مردم را به نفرت از دشمنانش وادار می نماید

(5) همانا اینان برای خصومت با زمامداری من، با اجتماع انبوهی برخاسته اند و من مادامی که از مختل شدن زندگی و نظم جامعه شما نترسم، صبر خواهم کرد.

(6) اگر آن نابخردان بر رأی سست و بی پایه خود اصرار بورزند، نظم مسلمانان از هم می پاشد. جز این نیست که حرص و آزی که آنان بر این دنیا از خود نشان می دهند، علتی جز حسادت بر کسی که خداوند آن را در اختصاص او قرار داده است، ندارد.

آنان به این تبهکاری اقدام کرده اند که امور مسلمین را درباره زمامداری به عقب برگردانند.

(7) حقی که شما بر گردن ما دارید، عمل به کتاب خداوند و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و قیام به حق او و ادای آن و برپا داشتن سنت او است.

170 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در لزوم پیروی از حق در موقع قیام دلیل

(1) با این سخنان با فردی از عرب صحبت فرمود، که جمعی از بصره او را موقعی که آن حضرت به بصره نزدیک شده بود، به حضور آن حضرت فرستاده بودند، تا نظر مبارك امیر المؤمنین علیه السّلام برای آنان درباره اصحاب جمل معلوم شود و شبهه از دل های آنان برطرف گردد. آن بزرگوار وضع خود را در رابطه با اصحاب جمل چنان توضیح داد که آن مرد عرب بر حق بودن آن حضرت را در مقابل آنان فهمید. سپس حضرت به آن عرب فرمود: بیعت کن با من. عرب چنین پاسخ داد: من فرستاده قومی هستم و کاری انجام نمی دهم تا این که به سوی آنان برگردم.

(2) آن امام المتقین چنین فرمود: اگر آن کسانی که پشت سر تو قرار گرفته اند، تو را به عنوان طلایه داری که جاهای نزول باران را پیدا کند فرستاده بودند.

و تو بر می گشتی و جاهای گیاهان و آب را به آنان اطلاع می دادی و آنان با تو مخالفت کرده، به سوی نقاط بی آب و خشک حرکت می کردند، چه می کردی؟ (3) گفت: آنان را رها می کردم و رو به جایی می رفتم که رویدنی ها و آب دارد.

حضرت فرمود: بنابراین، دستت را دراز کن و با من بیعت نما.

(4) آن مرد عرب گفت: سوگند به خدا، بعد از قیام دلیل نتوانستم از بیعت امیر المؤمنین خودداری نمایم. پس با او بیعت کردم. (این مرد معروف به کلیب جری بود.)

ص: 261

171 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این نیایش را در آن هنگام که تصمیم به رویارویی با قوم شامیان در صفین گرفته بود انجام داد.

نیایش

(1) پروردگارا، ای خدای سقف بلند آسمان و فضای محفوظ که شب و روز پشت سر هم در آن فرو می روند و خورشید و ماه در آن جریان دارند و ستارگان سیار به طور متوالی در آن حرکت می کنند. ای خداوندی که ساکنان آن را گروهی از فرشتگان قرار دادی که از عبادت تو خسته نمی شوند.

(2) و ای خداوندی که این زمین را قرارگاه انسان ها نمودی و جایگاهی برای خزندگان و چارپایان، و هر آنچه که قابل شمارش نیست، چه آنچه که دیده می شود و چه آن اشیاء که دیده نمی شوند.

(3) و ای خداوندی که کوه های محکم و پابرجا را مانند میخ های تعدیل کننده حرکات زمین و تکیه گاه برای مخلوقات قرار دادی. خداوندا، اگر ما را بر دشمنان پیروز ساختی، ما را از ظلم و تعدی برکنار فرما و برای پیروی از حق موفق فرما. و اگر آنان را بر ما غالب فرمودی، شهادت را نصیب ما فرما و از فتنه و آشوب ما را محفوظ بدار.

دعوت برای جنگ

(4) کجاست وارسته مردی از حافظان اصول انسانی و ارزش ها که از سقوط مردم جامعه خویش جلوگیری کند و آنکه در هنگام نزول سختی ها با غیرت و مردانگی برای مرتفع ساختن آن شداید در حوادث فرورود؟ ای مردم، ننگ و عار را پشت سر دارید و بهشت را پیش رویتان.

اشاره

172 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام ستایش خداوندی

اشاره

(1) حمد و ستایش خداوندی راست که هیچ آسمانی، آسمان دیگری را از او نمی پوشاند و نه هیچ زمینی، زمین دیگری را.

روز شورا

(2) در آن روز گوینده ای گفت: ای فرزند ابیطالب، تو به این امر (خلافت) حریص و مشتاقی.

من به او پاسخ دادم: شما قطعاً حریص تر و دورتر از این مقام الهی هستید و من مخصوص تر و نزدیک ترم.

(3) جز این نیست که من حقی را مطالبه کردم که از آن من است و شما میان من و حقم مانع شده اید و روی مرا از آن بازمی گردانید. هنگامی که آن (نادان نابخرد) را در جمع حضار با دلیل کوبنده به جای خود نشاندم، بازماند، (و بیدار شد) گویی مبهوت شد و توانایی پاسخ دادن به مرا نداشت.

طلب پیروزی بر قریش

(4) خداوندا، از تو مسألت دارم مرا بر قریش و کسی که آنان را یاری کند پیروز فرما، زیرا آنان حق خویشاوندی مرا بریدند و برای ستیزه گری با من درباره امری که حق من بود، دست اتحاد به هم دادند، سپس گفتند: خاصیت حق این است که می توانی آن را بگیری و می توانی آن را رها کنی.

ص: 263

(5) اصحاب جمل از موقعیت قانونی خود تعدی نمودند و بیرون آمدند و حرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مانند کنیزی که برای خرید می کشانند، به سوی بصره کشانند! (آن دو شیخ «طلحه و زبیر») زنان خود را در خانه های خویش محفوظ داشتند و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که آن حضرت در خانه خویش محفوظ نگاه داشته بود، بر خود و دیگران آشکار کردند.

(6) در جمع لشکری که مردی از آن نبود مگر اینکه الزام به اطاعت از من داده و با کمال اختیار و بدون اکراه با من بیعت کرده بود. آنان در بصره به حاکمی که از طرف من تعیین شده است (عثمان بن حنیف) و به متصدیان بیت المال مسلمین و دیگران هجوم بردند، گروهی را با شکنجه و گروه دیگری را با حیله گری کشتند.

(7) سوگند به خدا، اگر از مسلمانان تنها یک فرد را از روی عمد و بدون ارتکاب جرم می کشتند، کشتن همه آن لشکریان برای من حلال بود، زیرا آنان حاضر بودند، و آن جنایت را منکر نشدند و نه با زبان از مقتول مظلوم دفاع کردند و نه با دست. صرف نظر از اینکه آن تبهاران مسلمانان را به شماره عده ای از لشکریان که به آنان هجوم آوردند، به قتل رساندند.

173

اشاره

173 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و در این که چه کسی شایسته خلافت است و در حقارت دنیا

رسول خدا

(1) امین وحی او، و خاتم رسولان او بود و بشارت دهنده رحمت او و تهدید کننده از عذاب او.

ص: 264

(2) ای مردم، شایسته ترین انسان ها به امر خلافت، نیرومندترین مردم بر این امر است و داناترین آنان به مشیت خداوندی درباره آن. اگر کسی در موضوع خلافت پس از ثبوت آن، شر و فساد برانگیزد، باید او را وادار به توبه و بازگشت نمود و اگر امتناع بورزد، باید با او به پیکار برخاست.

(3) و سوگند به جانم، اگر بنا شود که زمامداری بدون حضور و اجتماع همه مردم، تحقق نیابد، هرگز راهی بر چنین اجتماع و حضور همه بدون استثناء وجود ندارد. آنچه که امکان پذیر است این است که انسان های شایسته از عموم مردم که توانایی حضور در انتخاب زمامدار را دارند، با نظری که می دهند، به کسانی که غایبند، یقین تکلیف می کنند. پس از این گزینش، نه آن کسی که حاضر است می تواند از نظر خود برگردد و نه کسی که غایب بوده است، می تواند زمامدار دیگری را مطرح کند (مگر این که به خطا رود و راه انحراف پیش گیرد).

(4) آگاه باشید، من با دو نفر جنگ خواهم کرد: مردی که چیزی را ادعا کند که شایسته آن نیست و مردی که از ادای حقی (امانتی) که به عهده دارد، امتناع بورزد.

(5) ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی توصیه می کنم، زیرا وصیت به تقوا بهترین وصیتی است که مردم درباره یکدیگر انجام می دهند و شایسته ترین عواقب امور (پایان همه امور زندگی) است در نزد خدا.

(6) اکنون، جنگ میان شما و اهل قبله آغاز شده است و پرچم این جنگ را نباید بر دوش بگیرد مگر کسی که بینا به امور و شکیبیا و به موارد حق دانا باشد. پس حرکت کنید به سوی آنچه مأموریت دارید و توقف کنید در جایی که نهی از اقدام شده اید.

(7) در هیچ مسأله ای عجله نکنید تا تحقیق کامل درباره آن نموده باشید، زیرا برای ما در هر امری که آن را ناخوش دارید، امکان تغییراتی است.

آفرینش دنیا

(8) آگاه باشید، این دنیایی که شما همواره آن را آرزو می کنید و رغبت و میل به آن دارید و این دنیا هم شما را گاهی خشنود و گاهی ناخشنود می دارد، خانه جاودانی برای شما نیست و نه آن منزلی است که برای آن آفریده شده اید و نه جایگاهی است که به آن دعوت شده اید.

(9) قطعی است که این دنیا برای شما پایدار نیست و شما هم برای آن پایدار نیستید.

این دنیا اگرچه شما را فریب داده است، با این حال شما را از شر خود نیز برحذر داشته است.

(10) پس فریبکاری دنیا را در برابر تهدیدی که شما را نموده است رها کنید و عوامل طمع آن را در مقابل ترسندنتان از خود دور کنید. در این دنیا به آن سرای ابدی سبقت جوید که به سوی آن دعوت شده اید. و با دل های خود از این دنیای ناپایدار روی گردان شوید. و هیچ يك از شما ناله نکند چونان کنیزی که از دنیای او چیزی سلب شده باشد. نعمت خداوندی را به وسیله صبر بر اطاعت خداوندی و التزام به آنچه که خداوند در کتابش شما را به آن ملزم ساخته است تتمیم نمایید.

ص: 266

(11) آگاه باشید، چیزی که از دنیا از دست می دهید ضرری به شما وارد نخواهد کرد، مادامی که رکن دینتان را حفظ کرده باشید. نیز آگاه باشید که اگر دینتان را ضایع کنید، هر آنچه که از امور دنیوی خود حفظ کنید، سودی برای شما نخواهد داشت. خداوند دل های ما و شما را به سوی خود جذب نماید و به ما و شما صبر عنایت فرماید.

174

174 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در توضیح هویت طلحه بن عبید الله این سخنان را در موقعی که خبر حرکت طلحه و زبیر به سوی بصره برای جنگ به آن حضرت رسید، بیان فرموده است.

(1) من از آن هنگام که پروردگارم به پیروزی وعده ام داده است، نه به وسیله جنگ تهدید شده ام و نه از ضربت شمشیر هراسی به خود راه داده ام.

(2) سوگند به خدا، آن مرد (طلحه) با کوشش جدی به بهانه خونخواهی عثمان، عجله برای سفر به بصره ننموده است مگر به جهت اینکه خون عثمان را از او مطالبه نکنند، زیرا او بود که به کشتن عثمان مورد ظن بود. و در میان حمله کنندگان برای قتل عثمان حریص تر از وی کسی نبود. طلحه با این دسیسه بازی ها (و فریاد و عثمانا) و حرکت سریع به بصره به بهانه مطالبه خون عثمان، می خواهد برای مشتبه ساختن (مردم ناآگاه) درباره حادثه ای که خود، گرداننده (یا از گردانندگان) آن بوده است مغالطه راه بیندازد و مردم را دچار شک و تردید بسازد! (3) و سوگند به خدا، این مرد (طلحه) درباره عثمان هیچ يك از سه کاری را که برای او امکان داشت، انجام نداد: 1 - اگر فرزند عفان (عثمان) ظالم بود - همانگونه که طلحه در آن موقع گمان می کرد، لازم بود که قاتلان عثمان را (مستقیماً) یاری می کرد و یاری کنندگان او را دور می ساخت.

ص: 267

(4) 2 - و اگر عثمان مظلوم بود، ضرورت داشت که دشمنان و قاتلان عثمان را از او دور می ساخت و عذر مشروع او را می پذیرفت و به مردم بیان می کرد.

(5) 3 - و اگر درباره هر دو خصمت (ظالم یا مظلوم بودن) عثمان تردید داشت، سزاوار بود که خود را از معرکه کنار بکشد و در گوشه ای سکوت کند و مردم را در جریان عثمان به حال خود بگذارد.

(6) طلحه هیچ يك از این سه کار را نکرد و اقدام به امری کرد که علت آن شناخته نشده و عذر صحیحی را دربر نداشت.

175

175 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه مردم را پند فرموده و خویشاوندی خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله تذکر داده است.

(1) ای مردمی که مورد غفلت نیستند و ای رها کنندگان دستورات الهی که مسؤولند.

(2) چه شده است که شما را از خدا گریزان و به سوی غیر خدا راغب می بینم. گویی آن چهارپایانید که شبان، آن ها را شبانگاه به چراگاهی آلوده به وبا و آبشخوری دردخیز ببرد! و جز این نیست که به آن چهارپایان (مانند گوسفندان) تا مدتی علف خورنده می شود در حالی که آن ها نمی دانند مقصود از آن تغذیه و فربه ساختن آن ها چیست.

ص: 268

(3) اگر به آن ها نیکویی شود، يك روز خود را همه روزگار عمر خود پندارند و سير شدنشان را همه مرام و مقصدشان. سوگند به خدا، اگر بخواهم درباره خروج و دخول و همه شؤون زندگی به هر يك از شما خبر می دهم. و لکن می ترسم درباره من به جهت مقایسه با رسول خدا صلی الله علیه و آله کفر بورزید.

(4) آگاه باشید، من این گونه اسرار را به کسی که مورد اطمینان است، ابلاغ می نمایم و سوگند به خدایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر حق انتخاب نمود و او را بر تمام مخلوقات برگزید، سخن نمی گویم مگر راست.

(5) آن رسول گرامی وقوع همه آن اسرار را برای من تعهد فرموده است، همچنین به من خبر داده است هلاکت هر کسی را که هلاکت خواهد گشت و نجات هر کس را که نجات خواهد یافت و هم چنین سرنوشت امر زمامداری را نیز برای من اعلام فرموده است. (رسول خدا صلی الله علیه و آله) هیچ چیز را که بر سر من خواهد گذشت رها نکرد مگر این که به گوشم فرو خواند و برای من اعلام نمود.

(6) ای مردم، سوگند به خدا، من هرگز شما را به اطاعتی تحریک نمی کنم، مگر این که خودم در عمل به آن از شما سبقت می گیرم و شما را از معصیتی نهی نمی کنم مگر این که خودم پیش از شما، از آن اجتناب می نمایم.

176

اشاره

176 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه، مردم را پند می دهد و عظمت قرآن را تبیین و از بدعت گذاری نهی می فرماید.

پند مردم

(1) از بیان خداوندی بهره بردارید و مواظب الهی را قبول کنید و خیرخواهی مقام ربوبی را بپذیرید. زیرا خدا با آیات و بیانات روشن، عذر خود را (در صورت مجازات به جهت معاصی) آشکار ساخته است. و برای شما حجت و برهان اتخاذ نموده و از کردارها آنچه را که دوست دارد و آنچه را که از آن کراهت دارد تبیین نموده است تا از آن پیروی کنید و از این اجتناب نمایید.

ص: 269

(2) زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: پیرامون بهشت را ناگواری ها و پیرامون آتش را شهوات فرا گرفته است. و بدانید خداوند را در هیچ چیز نمی توان اطاعت کرد مگر با زحمت، و در هیچ چیز نمی توان خدا را معصیت کرد مگر با میل و رغبت.

(3) پس خداوند رحمت کند کسی را که شهوت خود را مهار کند و هوای نفس را ریشه کن سازد، زیرا هوای این نفس را کندن، بسیار دشوار است و این نفس همواره به مقتضای هوا طلبی خود میل به معصیتی دارد.

(4) و بدانید ای بندگان خدا، انسان با ایمان به صبح و شام وارد نشود مگر اینکه نفس او در نزد او مورد بدگمانی باشد. و همواره از نفس خویشتن عیب جویی نماید. و بر خرده گیری از نفسش بیفزاید. مانند کسانی باشید که پیش از شما سبقت گرفتند و گذشتند و از دنیا مانند کوچ کننده شدند و مانند کسانی که دنیا را منزل به منزل در نور دیدند و از دیدگاه شما حرکت کردند و مقصد نهایی را پیش گرفتند.

فضیلت قرآن

(5) و این را بدانید که این قرآن، آن نصیحت دهنده خیر خواه است که فریب نمی دهد و آن راهنما است که گمراه نمی کند و آن گوینده حدیث است که دروغ نمی گوید.

(6) و هیچ کس با این قرآن همنشین نشد مگر این که زیادت یا نقصانی نصیب او ساخت: افزایش در هدایت یا کاهش از نابینایی، و بدانید برای هیچ کس پس از فراگیری قرآن و عمل به آن نیازی نباشد و برای هیچ احدی بدون قرآن، بی نیازی امکان ندارد.

(7) برای دردهای خود از قرآن شفا بطلبید و در مشقت‌ها از آن یاری بخواهید، زیرا درمان بزرگترین دردها که کفر و نفاق و انحراف و گمراهی است، در آن است.

پس از خدا مسألت نمایید و با محبت او به او توجه نمایید و چیزی با وجود او از مخلوقات او نخواهید. قطعی است که بندگان خدا به وسیله چیزی مانند قرآن به خدا روی نیاورده اند.

(8) و بدانید قرآن است شفاعت کننده پذیرفته شده و گوینده تصدیق شده. و هر کس که روز قیامت قرآن شفاعت او را کند، شفاعت قرآن برای او پذیرفته شود. و کسی که در روز رستاخیز قرآن بدی او را گوید، گواهی قرآن بر علیه او مورد تصدیق قرار گیرد.

(9) در روز معاد، ندا دهنده بانگ برآورد: «هر کس در گرو کشته خویش و محصول آن است، جز آنان که از محتوای قرآن عمل خود را اندوختند» پس شما (حیات خویشتن را) با قرآن و پیروی از آن کشتکاری کنید. و از پروردگار خود از طریق قرآن راهنمایی بخواهید و از این کتاب الهی برای خود خیرخواهی بطلبید. و آراء خود را (که هماهنگی با قرآن ندارد) متهم بسازید و تمایلات بی اساس خود را در مقابل این کتاب الهی آلوده تلقی نمایید.

تحریرك برای عمل

(10) اهتمام بورزید به کار، برخیزید برای کار، سپس کار را ناتمام نگذارید و به پایان برسانید. و در تصمیمی که گرفتید استقامت بورزید، استقامت. شکیا باشید، شکیا. پرهیزکاری پیشه کنید، پرهیزکاری. قطعاً برای شما هدفی است نهایی. تا وصول به آن تکاپو کنید. حتمی است که برای شما نشانه ای است. با آن نشانه هدایت شوید.

(11) و بی تردید برای اسلام مقصدی است (اعلا). تا وصول به آن مقصد بکوشید و از پای ننشینید. با ادای حقوقی که خداوند برای شما مقرر داشته و با عمل به وظایفی که برای شما تبیین فرموده است، به درگاه خدا بروید. من شاهد شما هستم و در روز قیامت حجت به سود شما خواهم آورد.

پندهایی برای مردم

(12) آگاه باشید، قدر پیشین واقع شده و قضای گذشته در جریان تحقق است و تحقیقا من از وعده خداوندی و حجت او سخن می گویم.

(13) خداوند متعال فرموده است: کسانی که گفتند: پروردگار ما «الله» است و سپس در تحقق بخشیدن به این اعتقاد برین (توحید ناب) استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند (و به آنان می گویند) که مترسید و اندوهگین مباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده آن به شما داده شد.

(14) شما که گفتید بزرگترین اعتقاد الهی را پذیرفته اید، حال بر عمل به کتابش و به راه روشن و طریق شایسته عبادت او استقامت بورزید، سپس از این طریق منحرف نشوید و بدعت در آن مگذارید و با آن مخالفت نکنید.

(15) زیرا منحرفان، از الطاف و عنایات خداوندی در روز قیامت بریده اند.

سپس پرهیزید از اضطراب اخلاق و دگرگون ساختن آن. زبان را یکی کنید و هر انسانی زبان خود را حفظ کند، زیرا این زبان برای صاحبش سرکش و متمرّد است.

(16) سوگند به خدا، من بنده ای را نمی بینم که تقوا ورزیدن سودی به حال او داشته باشد مگر این که زبان خود را حفظ کند. قطعی است که زبان شخص با ایمان در پشت قلب او و قلب منافق پشت زبان اوست.

(17) زیرا هنگامی که مؤمن بخواهد سخنی بگوید، نخست درباره آن در نفس (و شخصیت) خود می اندیشد، اگر خیر و صلاح باشد، آن را آشکار می کند و اگر شر و فساد در آن باشد آن سخن را می پوشاند. قطعی است که شخص منافق هر چه به زبانش آید - بدون این که بداند به نفع او یا به ضرر اوست - آن را ابراز می کند.

(18) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ایمان هیچ بنده ای تکمیل نمی شود مگر اینکه قلب او در مسیر حق استقامت داشته باشد و قلب او از استقامت محروم است تا زبانش در مسیر حق استوار گردد.» (19) هر کس از شما بتواند به دیدار خداوند متعال نایل گردد، با دستی پاک از خون های مسلمانان و اموال آنان و با زبانی سالم از اهانت به نوامیس آنان، به سوی چنین دیدار حرکت نماید.

تحریم بدعت ها

(20) و بدانید ای بندگان خدا، شخص با ایمان چیزی را در سال حاضر حلال می شمارد که در سال اول هم آن را حلال شمرده بود و حرام می داند در امسال، چیزی را که در سال اول هم آن را حرام می دانست و آنچه که مردم بدون سابقه شرعی ایجاد کرده اند، آنچه را که برای شما تحریم شده بود، حلال نمی کند، زیرا حلال همان است که خداوند آن را حلال نموده و حرام همان است که خدا آن را تحریم فرموده است.

ص: 273

(21) شما امور (حیات فردی و اجتماعی) را تجربه نموده و تحقیق و کاوش دقیق برای تفکیک حق و باطل از یکدیگر انجام داده اید و با آگاه ساختن شما به سرگذشت گذشتگان، شما را پند و اندرز داده اند و برای شما مثل ها زده اند. و شما به يك امر روشن دعوت شده اید، پس ناشنوی حقیقی کسی است که آن نصایح را نشنود و ناینای واقعی کسی است که خود را از بینایی به آن حقایق تجربه شده و نصایح محروم بسازد.

(22) و کسی که خداوند به وسیله آزمایش و تجارب، نفعی به او نرساند، از هیچ اندرزی سود نمی برد و نتیجه تقصیر او از پیش رویش برآید، تا بشناسد آنچه را که انکار کرده بود و انکار کند آنچه را که شناخته بود.

(23) جز این نیست که مردم بر دو صفتند: پیرو قانون شرع، یا بدعت گزار و پیرو بدعت که با او هیچ برهان قانونی و روشنایی دلیل از خداوند وجود ندارد.

قرآن

(24) قطعی است که خداوند سبحان هیچ کسی را پندی مانند مواعظی که در قرآن آورده نداده است، زیرا قرآن است طناب نجات بخش و سبب امین الهی، در این کتاب آسمانی است بهار قلب و سرچشمه های علم. و جز قرآن برای قلب جلایی نیست. با این وصف که قرآن دارای آن است، آنان که به وسیله این نامه حیات بخش الهی نایل به حق و حقیقت می شدند، درگذشتند و آنان که ماندند، یا آن را فراموش کردند و یا خود را به فراموشی زدند.

(25) پس هر وقت که خیری را دیدید، برای تحقق بخشیدن به آن کمک کنید و هنگامی که شرّی را دیدید، از آن بگریزید، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «ای فرزند آدم، عمل به خیر کن و از شر بپرهیز، با عمل به این دستور است که تو انسانی با کرامت و مقتصد (معتدل در تکاپو) خواهی بود.»

(26) آگاه باشید، ظلم بر سه قسم است: ظلمی که بخشوده نشود، و ظلمی که رها نگردد، و ظلمی که قابل بخشش باشد و مورد تعقیب قرار نگیرد. اما ظلمی که بخشوده نشود، شرك و رزیدن به خدا است.

(27) خداوند فرموده است: «قطعاً خداوند شرك به او را عفو نخواهد کرد.» و اما ظلمی که قابل گذشت و مغفرت است، ظلم بنده که درباره خویشتن است، در مورد ارتکاب بعضی از زشتی ها.

(28) و اما ظلمی که رهایی ندارد، ظلمی است که بندگان خدا به یکدیگر روا می دارند.

قصاص و مجازات در این مورد سخت است، زیرا این قصاص زخمی نمودن با کارد و زدن با تازیانه نیست، بلکه آن مجازات چیزی است که امثال این امور در قیاس با آن ناچیز است.

(29) پس پرهیزید از رنگارنگ شدن در دین خداوندی، زیرا اجتماع و هماهنگی درباره حق که آن را ناگوار می دانید بهتر است از پراکندگی در باطلی که آن را دوست دارید. و قطعی است که خداوند سبحان خیری را به وسیله پراکندگی به کسی نداده است، نه از گذشتگان و نه از باقیمانندگان.

لزوم اطاعت

(30) ای مردم، خوشا به حال کسی که توجه به عیوب خویشتن و چاره جویی آن ها، او را از اشتغال به عیوب دیگران مشغول بدارد. و خوش باد به حال کسی که در خانه خود قرار یافت و روزی خود را خورد و به اطاعت پروردگارش مشغول گشت. و به خطای خویشتن گریست، در نتیجه به کار با خویشتن پرداخت و مردم از تراحم وی راحت شدند و آسایش یافتند.

177 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در معنای دو داور

(1) رأی مردم چشمگیر شما بر انتخاب دو مرد (برای حکمیت) قرار گرفت. ما از آن دو نفر تعهد گرفتیم که ملتزم به دستورات قرآن و به آن تسلیم شوند و از آن تجاوز نکنند. و زبان های آنان با قرآن باشد و دل هایشان پیرو دستور آن. آن دو نفر از قرآن منحرف و گمراه گشتند و حق را رها کردند، در حالی که آن را می دیدند. هوای آنان، ستم را پیشه کرد و رأیشان کژ راه را پیش گرفت.

(2) و پیش از آنکه تصمیم به حکمیت ناروا بگیرند و رأی باطل صادر کنند، ما شرط کردیم که حکم بر مبنای عدل کنند و عمل به حق نمایند و رأی نادرست و حکم ظالمانه صادر نکنند. و ما به آن حجت و برهان روشن که در دست داریم برای خود مطمئن هستیم، در حالی که آن دو مرد با راه حق مخالفت ورزیدند و چیزی ناشناخته آوردند که ضد حکم الهی بود.

اشاره

178 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در شهادت و تقوا. و گفته شده است امیر المؤمنین علیه السلام این خطبه را پس از کشته شدن عثمان در اول دوران خلافتش ایراد فرموده است.

خدا و رسول او

(1) او خداوندی است که هیچ کاری و هیچ امری او را از چیزی باز ندارد، هیچ زمانی او را دگرگون نسازد و هیچ مکانی او را در بر نگیرد. و هیچ زبانی او را توصیف نتواند. و هیچ عددی از قطره های آب از علم او غایب نیست و نه ستارگان آسمان و نه خاکریزه هایی که باد آن ها را به هوا می برد و نه حرکت مورچه ای بر روی سنگی (در تاریکی) و نه جایگاه آسایش مورچه ای کوچک در شب تاریک.

(2) او می داند جایگاه هایی را که برگ ها در آن ها می افتند و حرکات نهانی مردمک های دیدگان را. و من شهادت می دهم به این که جز او خدایی نیست و همتایی برای او وجود ندارد. شك درباره وجود او شایسته نیست و دین او قابل پوشیدن و کفر ورزیدن نباشد. و اینکه هستی را با قدرت خداوندی خود ایجاد فرموده است، بدیهی است. این شهادت کسی است که نیتش صادق و باطنش صاف و یقینش خالص و خیرات او در میزان اعمالش سنگین باشد.

(3) و شهادت می دهم به اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و رسول برگزیده او از میان همه خلایق و انتخاب شده برای شرح حقایق دین او و مخصوص به تشریفات کرامت او و منتخب برای ابلاغ عظمت های رسالت او است. علایم هدایت به وسیله او روشن گشته و سیاهی های گمراهی به وسیله او آشکار شده است.

(4) ای مردم، این دنیا آرزو کننده خود (دنیا) را و کسی را که در آن بیارامد، می فریبد. و کسی را که برای تحصیل آن به رقابت برخاسته است، عزیز نمی دارد تا درباره او رقابت بورزد. دنیا بر آن کسی است که درباره آن پیروز شده است، غلبه می نماید.

(5) سوگند به خدا، هیچ قومی دارای فراوانی نعمت و طراوت عیش نبوده که خداوند آن را از دست آن قوم بگیرد، مگر به واسطه گناهایی که مرتکب گشتند، زیرا خداوند سبحان هیچ ستمی بر بندگان روا نمی دارد.

(6) اگر مردم در آن هنگام که سختی ها بر آنان فرود می آید و نعمت ها از آنان زایل می گردد، به پروردگارشان با نیت راستین و اشتیاق شدیدی از دل هایشان بنالند و التماس کنند، خداوند متعال هر آنچه را که از آنان گریزان شده است، به آنان برمی گرداند و هر فاسدی را که به آنان روی آورده است اصلاح می نماید.

(7) و من برای شما از آن می ترسم که در جاهلیت غوطه ور شوید. در گذشته مسائلی پیش آمد که تمایل خود را به آن ها نشان دادید. شما در نتیجه آن تمایل نزد من پسندیده نبودید. و اگر وضع شایسته شما برای شما برگردد، قطعاً شما از سعادت‌مندان خواهید بود. و بر من تکلیفی جز کوشش نیست. و اگر بخواهم بگویم، می گویم: خدا آنچه را که گذشته، عفو فرموده است.

179

179 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

این سخن را در پاسخ «ذعلب یمانی» که پرسیده بود: یا امیر المؤمنین علیه السلام آیا خدایت را دیده ای؟ فرموده است که: آیا چیزی را که ندیده باشم می پرستم؟ ذعلب گفت: چگونه خدا را می بینی؟ (1) فرمود: چشم های انسانی او را با مشاهده عینی نمی بیند. بلکه دل هایی هستند که او را با حقایق ایمان درمی یابند. او نزدیک به تمامی اشیاء است نه با اتصال جسمانی، و دور از اشیاء است نه با جدایی از آن ها. سخن می گوید نه با سابقه اندیشه، اراده می کند نه با اهتمام، سازنده است نه به وسیله عضو.

(2) لطیف است نه با صفت پنهانی، بزرگ است نه جفاکار. بینا است نه با حواس.

دارای رحمت است نه با رقت قلب. سرها در برابر عظمتش فرو افتاده و دل ها از خوف او مضطرب می گردد.

180

180 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در توبیخ کسانی از یارانش که از اطاعت او سرپیچی کردند

(1) ستایش می کنم خدا را در برابر هر چیزی که قضایش به آن متعلق گشته و به هر فعلی که مقدر فرموده و مرا به شما مبتلا ساخته است، ای گروهی که هنگامی که امر کنم اطاعت نمی کنید و هر موقع که دعوت کنم اجابت نمی نمایید.

ص: 278

(2) اگر مهلت به شما داده شود، در تخیلات و سخنان بیهوده فرو می روید و اگر با شما بجنگند، سست و زبون می گردید. و اگر مردم به يك پیشوا تسلیم شوند، زبان به طعنه می گشایید. و اگر به يك اقدام و کار دشوار ناچار گردید، عقب نشینی می کنید.

(3) ای مردم بی اصل، (1) برای پیروزی و جهاد برای به دست آوردن حقتان در انتظار چه چیزی بسر می برید؟ آیا در انتظار مرگید، یا برای خویشتن ذلت و خواری می خواهید؟ سوگند به خدا، در آن هنگام که روز مرگم فرا رسد، میان من و شما جدایی اندازد.

و در حالی که من از همنشینی با شما در زندگی ناراحتم و با داشتن مثل شما مردم سست عنصر، بهره ای از افزایش قدرت ندارم. راستی شما چگونه مردمی هستید! (4) آیا دینی که شما را جمع و متحد سازد، وجود ندارد! آیا غیرتی نیست که شما را به تلاش اندازد! آیا شگفت انگیز نیست که معاویه، اجامر و اوایش را می خواند! همان مردم فرومایه بدون این که مخارجی برای معاویه و توقعی به بخشش و عطای او داشته باشند، از وی پیروی می کنند. و من شما را می خوانم، با این که یادگاری از اسلام هستید و از این دین برخوردارید و بقایای مسلمانان صدر اسلامید، و مخارج و عطاها برای شما مقرر می دارم، از دور من پراکنده می شوید و بنای اختلاف را می گذارید! (5) (شگفتا که) از طرف من آنچه که عامل خشنودی است به شما می رسد، و شما خشنود نمی شوید! و اگر از طرف من چیزی که عامل مشقت و سختی (مانند دستور جهاد) باشد، به شما ابلاغ می گردد، اتفاق کلمه و اجتماع بر آن ندارید.

اکنون محبوب ترین چیزی که ممکن است من آرزو کنم، مرگ است.

(6) من قرآن را به شما تعلیم دادم و با احتجاج و برهان، برای شما راه رشد و هدایت را باز کردم. آنچه را که منکر بودید به شما شناساندم و برای شما آنچه را که ناگوار می نمود و آن را انداخته بودید گوارا ساختم.

ص: 279

1- - عبارت چنین است: لا- ابا لغیرکم (ای مردمی که مردمی جز شما بی پدر، یعنی بی اصل و بی غیرتند) در صورتی که امام مردم مخاطب خود را توییخ می فرماید، در این عبارت رگه ای از دلسوزی نیز برای آن مردم ارائه می فرماید.

(7) (آری، این راهنمایی‌ها و تربیت‌ها اثر داشت) اگر امکان داشت که کور می‌دید یا خواب رفته بیدار بود!! این قوم که حاکم آنان معاویه و مربی آنان پسر زن زناکار، عمرو عاص باشد - قطعاً درباره خدا - به نادانی نزدیک است.

181

181 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

برای مردی از یارانش که او را فرستاده بود برای به دست آوردن اطلاع از وضع گروهی از لشکریان کوفه، که تصمیم گرفته بودند به گروه خوارج بپیوندند، در حالی که از امیر المؤمنین علیه السلام می‌ترسیدند. هنگامی که آن مرد برگشت، امیر المؤمنین علیه السلام به آن مرد فرمود: آیا آنان احساس امن کردند و بر جای خود نشستند، یا ترسیدند و کوچ کردند و رفتند؟ آن مرد پاسخ داد: بلکه یا امیر المؤمنین کوچ کردند و رفتند. حضرت فرمود:

نابود شوند و از رحمت خدا دور شوند، همانسان که قوم ثمود نابود گشت.

بدانید اگر نیزه‌ها بر آنان بالا می‌رفت و شمشیرها بر تارک آنان فرو می‌آمد، از کرده خود پشیمان می‌گشتند. امروز شیطان آنان را از جامعه مسلمین جدا کرد و فردا از آنان بیزاری خواهد جست و از آنان بر کنار خواهد گشت. برای آنان کفایت می‌کند خروج از هدایت و سرنگونی در گمراهی و کوری و ممنوعیت از حق و سرکشی در گمراهی.

ص: 280

182 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

نقل شده است از «نوف بکالی» که: امیر المؤمنین علیه السلام این خطبه را در کوفه در حالی که روی سنگ هایی ایستاده بود که «جعدة بن هبیره مخزومی» برای او نصب کرده بود و برای ما خواند، در حالی که لباسی از پشم پوشیده و دوال شمشیرش از لیف خرما بود و نعلینی از لیف در پاهایش و علامت سجده در پیشانی داشت، مانند سفتی زانوی شتر. آن حضرت فرمود:

حمد خداوند و استعانت

(1) ستایش خداوندی راست که سرنوشت مخلوقات و عواقب امر عالم هستی به سوی اوست. ستایشش می کنیم در برابر احسان با عظمت و برهان روشن و روشنگرش، و فضیلت و کرامت فزاینده اش. ستایشی که حق او را به جای آورد و شکرش را ادا کند و به پاداشش نزدیک و به فزونی های نیکویش شایسته نماید.

(2) از او کمک می جوئیم، همانند جوینده ای که امیدوار به فضل و احسان اوست.

آرزو کننده و وصول به نفع و برطرف کردن ضرر به وسیله لطف و بنده نوازی آن مقام ربوبی، اقرار کننده به کرامت و اذعان کننده به ارتباط بندگی با او به وسیله عمل و سخن. ما به او ایمان می آوریم، چونان ایمان کسی که امید به او دارد با یقین، و به سوی او بازگشت کرده است با ایمان، و تسلیم و خاضع در برابر اوست، در حال اذعان.

(3) و اخلاص به او می ورزد با اعتقاد به یگانگی او، و تعظیم می کند او را در حال تمجید (از الوهیت او) و پناهنده به اوست با کمال رغبت و اجتهاد.

(4) خداوند سبحان زاییده نشده است تا در عزت وجود شریک باشد. و زاییده است تا هلاک شود و کسی از او ارث ببرد.

(5) نه وقت و زمان به او تقدّمی دارد و نه افزایش و کاهش بر او وارد گردد. بلکه خداوند سبحان با علامات تدبیر محکم و قضاء قطعی که به ما ارائه می کند، به عقول ما ظاهر و آشکار می شود.

(6) از شواهد گویای خلقت اوست، آفرینش آسمان ها بدون ستون و برپا بدون تکیه گاه. خداوند آن ها را خواند، آن ها مطیع و با اذعان و بدون تأخیر اجابتش نمودند. و اگر اقرار به خدایی او نمی کردند و اذعان به تسلیم، اختیاری در برابر او نداشتند، آن ها را جایگاه عرش خود قرار نمی داد و نه مسکن برای فرشتگانش و نه مقام اعلا برای صعود کلمات پاکیزه و عمل صالح مخلوقاتش.

(7) ستارگان آسمانها را نشانه هایی قرار داد که سرگشته در بیابان های پهناور و اقطار زمین به وسیله آن ها راه خود را پیدا کند. تاریکی های شدید شب تاریک مانع از نفوذ روشنایی آن ها نمی باشد و پرده های سیاه شب های فرورفته در ظلمت نمی تواند از گسترش نور ماه در آسمان ها جلوگیری نماید. پس، پاك است پروردگار، خداوندی که مخفی نیست از او سیاهی تیره و تار و نه سیاهی شب آرام، نه در زمین های پست و نه در بلندی های آن که به یکدیگر نزدیکند.

(8) و نه صدای تندر که در کرانه های آسمان برخیزد و نه آنچه که در هنگام برق زدن از ابر متلاشی گردد. و نه افتادن برگی که در موقع طلوع و غروب ستارگان به سبب بادهای تندوز و بارش باران از آسمان صورت می گیرد. و می داند جایگاه سقوط قطره باران و قرارگاهش را و محلی که مورچه دانه را می کشد و چگونگی کشیدن دانه مورچه و کشیدن آن را، و آنچه که غذای مگس را کفایت کند و آنچه که زن در شکم خود آن را حمل می کند.

بازگشت به ستایش

(9) و ستایش خدای را که پیش از آن که کرسی یا عرش یا آسمان و زمینی یا جن یا انسی پای به عرصه هستی بگذارند، وجود داشت.

(10) با هیچ توهمی درک نشود و با هیچ فهمی قابل اندازه گیری و متعین نگردد و هیچ سؤال کننده ای او را به خود مشغول ندارد و هیچ عطایی چیزی را از او نکاهد. او با چشم حسی ننگرد و با مکانی محدود نشود و جفت و همتایی ندارد و در امر خلقت به وسیله و صنعت نیازی ندارد. درک او به وسیله حواس نیست و با مردم او را قیاس نتوان کرد.

(11) خداوندی که سخن با موسی به میان آورد و از آیات خود عظمتی را به آن حضرت ارائه فرمود، بدون اعضاء و ابزار و بدون نطق و بدون لب و دهان و گوشت پاره های کمک صوت و لفظ.

(12) اگر ای کسی که در توصیف پروردگارت خود را به زحمت و تصنع وادار کرده ای، راست می گویی، جبرئیل و میکائیل و سپاه فرشتگان مقرب را که در منزلگاه های قدس با قامت خمیده و عقول ناتوان از تعریف بهترین خلق کنندگان در عبادتند، توصیف کن.

(13) جز این نیست که آنچه به وسیلهٔ صفات درك می شود، دارای اشکال و ابزار و آلات می باشد و هنگامی که پیک اجل بر درش فرا رسد، زندگیش پایان یابد. پس معبودی جز او نیست که با نور خود همهٔ ظلمت ها را روشن ساخت و با تاریکی که مقرر فرمود، همهٔ روشنی ها را تاریک ساخت.

وصیت به تقوا

(14) ای بندگان خداوندی، شما را به تقوای خدایی که لباس بر شما پوشاند و معیشت را برای شما فراهم فرمود، توصیه می کنم. اگر کسی می توانست نردبانی برای جاودانگی پیدا کند یا برای دفع مرگ راهی پیش گیرد، قطعا این شخص، سلیمان بن داوود علیه السلام بود. که ملك جن و انس برای او مسخر بود با منصب پیامبری و تقرّب بزرگ به خدا.

(15) او هنگامی که روزی خود را تمام کرد و مدت عمرش را به پایان رساند، کمان های فنا تیرهای مرگ را به طرف او نشانه گرفت. شهر از وی خالی گشت و مساکن از وجود او تهی شد و از کار افتاد و گروهی دیگر آن میراث ها را به ارث بردند. (ای مردم) عبرت گیری و تجربه از قرون گذشته بر شما است.

(16) کجا رفتند عمالقه و فرزندان عمالقه! کجا رفتند فراعنه! کجا هستند گردانندگان شهرهای رس که پیامبران را کشتند و سنت های رسولان الهی را خاموش و بدعت های جباران را زنده ساختند!

(17) کجا هستند آنان که با لشکریان حرکت کردند و هزاران سپاهی را مغلوب نمودند و سربازان جنگی آماده کردند و شهرها بنا کردند!
(18) و از جمله همین خطبه است: آن انسان کامل وارسته (که به احتمال قوی حضرت بقیة اللہ عیج می باشد) سپری از حکمت پوشید و جمیع آداب حکمت را فرا گرفت، از روی آوردن به آن و تحصیل معرفت، و اشتغال به علم و عمل به آن. حکمت را برای نفس خویشتن همان گمشده ای تلقی کرد که آن را می جست و نیازی برای خویشتن می دانست که آن را طلب می کرد. آن انسان کامل غربت اختیار می کند، هنگامی که اسلام غریب بماند، مانند شتری که دم بر زمین نهد و سینه از ناتوانی بر زمین گذارد. آن انسان که یادگاری از بقایای حجت خدا و جانشینی از جانشینان پیامبرانش می باشد.

(19) سپس آن حضرت فرمود: ای مردم، من همه آن موعظه ها را که پیامبران به امت های خود نموده بودند، برای شما ابلاغ کردم و آنچه را که جانشینان آنان پس از رحلت انبیا از این دنیا به مردم رسانده بودند، برای شما ادا کردم. و با این تازیانه ام شما را تأدیب نمودم ولی شما استقامت در راه دین نورزیدند. من با نصایح و عوامل بازدارنده، شما را از معاصی و انحرافات باز داشتم، شما نظم و انتظام نپذیرفتید.

(20) شما را به خدا، آیا انتظار دارید که پیشوایی جز من طریق هدایت را برای شما هموار سازد و شما را به راه راست الهی ارشاد نماید؟! آگاه باشید، آنچه که از دنیا روی آورده بود پشت کرده و آنچه که پشت کرده بود، روی آورده است. بندگان صالح خداوندی عزم کوچ از این دنیا نمودند. و اندکی از این دنیا را که پایدار نیست در برابر زیادی از آخرت که فناپذیر است، فروختند.

(21) آن برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد ضرر نکردند که امروز زنده نیستند تا غصه‌ها بخورند و شرنگ جانگزای اندوه را بیاشامند. سوگند به خدا، آن عزیزان آغشته در خون خود به دیدار خدا شتافتند، و خداوند پاداش آنان را عنایت فرمود و آنان را پس از سپری کردن دوران ترس و وحشت، در سرای امن جاودانی جای داد.

کجا رفتند آن برادران من که راه مستقیم کمال را پیش گرفتند و رهسپار کوی حق گشتند.

(22) کجا است عمار؟ کوا بن تیهان؟ ذو الشهادتین کجا رفته است؟ و کجا رفتند امثال آنان از برادرانشان که پیمان وفاداری تا مرگ بسته بودند و سرهای آنان به ارمغان نزد طاغوت و طاغوتیان فاجر برده شد؟ (23) نوف بکالی می گوید: سپس دستش را به محاسن شریف و کریمش زد و گریه طولانی نمود و فرمود: آه، افسوس بر آن برادرانم که قرآن را تلاوت کردند و در عمل به آن استقامت ورزیدند و در تکالیف اندیشیدند و آنها را انجام دادند. سنت را احیاء کردند و بدعت را نابود ساختند. دعوت به جهاد شدند، آن را اجابت کردند و به فرماندهشان اطمینان پیدا کردند و از او پیروی نمودند.

(24) سپس با بلندترین صدایش ندا درداد: جهاد، جهاد، ای بندگان خدا.

بدانید من همین امروز سپاه را برای جهاد با دشمن آماده می کنم. پس اگر کسی می خواهد به سوی خداوند حرکت کند، بیرون آید و به سپاه ملحق گردد.

(25) نوف می گوید: پس از این خطبه، ده هزار نفر از سپاهیان را تحت فرماندهی حسین علیه السلام قرار داد و ده هزار سپاهی برای قیس بن سعد بن عباده و ده هزار سپاهی برای ابو ایوب انصاری و برای فرماندهان دیگر تعداد مختلفی از سپاهیان را قرار داد و تصمیم به حرکت به صفین گرفت. جمعه همان هفته نرسیده بود که ابن ملجم ملعون او را زد و در نتیجه سپاهیان برگشتند و ما مانند گوسفندانی بودیم که چوپانشان را گم کرده اند و گریه ها از هر طرف می خواهند آن ها را برابند.

183

اشاره

183 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در قدرت خداوندی و در فضیلت قرآن و وصیت به تقوا

خداوند متعال

(1) ستایش خدای راست که شناخته شده است بدون دیده شدن، و آفریننده است بدون تلاش و کوشش. مخلوقات را با قدرت خود آفرید و همه مالکان و فرمانروایان را با عزت ربوبی، بنده خود ساخت و با جود و کرامتی که دارد همه عظماء را تحت سیادت خود قرار داد.

(2) او، همان خداوند است که مخلوقاتش را در دنیا ساکن نمود و رسولان خود را به دو گروه جنّ و انس فرستاد تا پرده های ظلمانی دنیا را از جلو چشمان آنان بردارند. و از آسیب های دنیا بر حذرشان بدارند و از دنیا مثل ها برای آنان بیان کنند و بر عیوب آنان، بینایشان سازند و به آن مردم ملاک ها و اصول معتبر را در موقع رویارویی و تصرف در تندرستی ها و بیماری های دنیا و حلال و حرام آن بفهمانند.

ص: 287

(3) به آنان بفهمانند که خداوند چه پاداشی برای مردم مطیع و چه مجازاتی برای مردم گنهکار، از بهشت و دوزخ و کرامت و اهانت آماده فرموده است. ستایش می‌کنم خدا را برای تقرب به او همان گونه که خود از مردم ستایشش را خواسته است و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده و برای هر اندازه‌ای مدتی محدود، و برای هر مدتی قرار ثابت.

فضیلت قرآن

(4) از جمله همین خطبه است که می‌فرماید: قرآن، امرکننده و نهی‌کننده، ساکت و گویا و حجت خداوندی بر مخلوقاتش است. از آنان برای اعتقاد و عمل به این قرآن پیمان گرفته و نفوس آنان را در گرو آن گذاشته.

(5) نور (هدایت) را با این کتاب تمام نموده و دین خود را به وسیله آن کامل فرموده است. خداوند سبحان روح پیامبرش صلی الله علیه و آله را گرفت در حالی که از تبیین احکام هدایت به وسیله قرآن برای مخلوقاتش فارغ گشت. خداوند پاک را به وسیله این کتاب الهی همان گونه تعظیم کردند که خداوند سبحان خویشتن را تعظیم فرموده است، زیرا خداوند ذو الجلال چیزی از دینش را از شما پنهان نساخته و چیزی را که از آن خشنود و یا ناخشنود است رها نکرده مگر این که نشانه آشکاری را برای آن قرار داده و آیه محکمی برای آن مشخص فرموده است که از آنچه کراهت دارد نهی می‌نماید و به آنچه که خشنود است، دعوت می‌کند. پس رضایت و غضب او در همه حال (گذشته و آینده) یکی است.

(6) و بدانید خداوند متعال برای شما درباره چیزی که درباره پیشینیان ناخشنود بوده است، هرگز رضایت نخواهد داشت و درباره چیزی برای شما غضب نخواهد کرد که برای مردم پیش از شما برای آن رضایت داشته است. جز این نیست که شما در پی نشانه آشکاری حرکت می‌کنید و سخنی را بازگو می‌کنید که مردانی پیش از شما آن را گفته‌اند.

(7) خداوند سبحان مخارج دنیای شما را کفایت کرده و شما را به سپاسگزاری تحریک فرموده و ذکر خداوندی را برای زبان های شما واجب نموده است.

وصیت به تقوا

(8) و شما را به تقوا وصیت فرموده و آن را نهایت رضا و غایت مطلوب خود از مخلوقاتش قرار داده است. پس تقوا بورزید برای خدا که در دیدگاه او هستید و پیشانی های شما به دست اوست و همه دگرگونی ها و تحرکات شما در قبضه قدرت او است.

(9) هر چه را پنهان بدارید او می داند و هر چه را آشکار کنید آن را می نویسد. برای نوشتن آنچه که اظهار می کنید، فرشتگان عزیزی را برای ثبت آنها موکل فرموده است، که هیچ حقی را اسقاط نمی کنند و هیچ باطلی را اثبات نمی نمایند.

(10) و بدانید که هر کس برای خداوند تقوا بورزد (1) خداوند برای او راه نجات از فتنه ها را قرار می دهد و نوری رها سازنده از تاریکی ها را. و خداوند انسان با تقوا را در آن موقعیت که نفسش آن را می خواهد جاودان می دارد و او را در جایگاه کرامت در نزد خود در مقامی که برای پیشگاه خود ساخته است فرود می آورد. سایه آن پیشگاه با عظمت عرش اوست و نور آن جلوه ای از جمالش.

زائران آن، فرشتگان خداوندی و رسولان او. پس پیشدستی کنید به معاد و سبقت بجوید به سوی عبور از این دنیا. همه مردم در معرض آنند که آرزوهای آنان قطع شود و اجل کمین زمان بر سرشان تاختن گیرد و در توبه و بازگشت بر رویشان بسته شود.

(11) شما انسان های امروز در همان موقعیت گذشتگان قرار دارید که آرزوی برگشت به این زندگانی را داشتند که با شنیدن کلمه هراس انگیز «کلا» (نه هرگز) به راه خود رو به زیر خاک تیره برای ورود به معاد و ابدیت ادامه دادند و رفتند. شما رهگذران گذرگاهی از آن خانه اید که منزلگه جاودانی شما نبود. برای شما اعلان کوچ از آن خانه داده شد و برای تهیه توشه از آن خانه مأمور گشته اید. و بدانید برای این پوست نازک شما تحملی بر آتش نیست، پس به نفوس خود رحم کنید، زیرا شما نفوس خود را در ناگواری های دنیا آزموده اید (و بی طاقتی آن را در مقابل مصائب دیده اید).

ص: 289

(12) آیا تاکنون بی تابی و ناله خود را در نتیجه خاری که بر عضوی از شما بخلد و افتادنی که عضوی از شما را خون آلود نماید، و گرمای تندی که آن را بسوزاند، دیده اید؟ (مسلم دیده اید و ناگواری این امور را می دانید) چه رسد به اینکه میان دو طبقه از آتش، همخوابه سنگ آتشین و همدم شیطان قرار بگیرید. آیا می دانید هنگامی که مالک دوزخ بر آتش جهنم خشمگین شود، پاره ای از آن آتش پاره دیگر را بشکند و آن را هضم نماید. و موقعی که بر آن آتش نهیب بزند، مواد آتشین از اضطراب میان درهای دوزخ برجهند؟ (13) ای کهنسال فرتوت، که پیری و سستی در وجودت در هم آمیخته، چگونه خواهد گشت حال تو موقعی که طوق های آتشین دور استخوان های گردنت بپیچد و زنجیرهای گرانباری در اعضای تو جایگیر شوند تا بازوان تو را نابود سازند.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید، ای گروه بندگان در این حال که در نعمت تندرستی غوطه ورید، پیش از آن که بیماری به سراغتان آید، و در این حال که در گشایش و آسایش به سر می برید پیش از آن که تنگناهای زندگی شما را در خود فرو برد. پس بکوشید در آزادسازی گردن هایتان پیش از آن که با زنجیرهای گرو بسته شود.

(14) شباهنگام چشمانتان را بیدار بدارید و شکم هایتان را خالی نگهدارید. گام ها در راه خیرات بردارید و اموالتان را در مصارف مستمندان انفاق کنید. از خواسته های بدن های مادی بگیرید و از آنها برای پیشبرد تکاملی نفوستان بهره ها بردارید و با علاقه به ابدان خود، درباره اعتلای نفوس خود بخل نورزید.

(15) خداوند سبحان فرموده است: «اگر خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری فرموده و قدم های شما را (در صراط مستقیم) ثابت خواهد فرمود» (1) و فرموده است: «کیست که خداوند را قرض حسن بدهد و خداوند چند برای او بیفزاید و برای اوست پاداش عالی» (2). خداوند از شما برای رفع پستی از خود و یا برای جبران کمی، قرض نخواسته است. از شما یاری خواسته در حالی که سپاهیان آسمان ها و زمین در فرمان اوست و اوست عزیز و حکیم.

ص: 290

1- - سورة محمد، آیه 7

2- - سورة حدید، آیه 11

(16) از شما قرض خواسته است در حالی که «همه خزاین آسمان ها و زمین از آن خدا است، و او است بی نیاز و شایسته حمد و ستایش.» (1) و جز این نیست که خداوند اراده کرده است که شما را آزمایش کند تا آن کس که عملش نیکو و نیکوتر است (در عرصه هستی) بروز کند. (2) با اعمال نیکوی خود (در میدان زندگی) پیشدستی کنید، باشد که در بارگاه خداوندی با آن همسایگان خداوندی دمساز باشید.

(17) که رسولان خود را همدم آنان نموده و فرشتگان را به زیارتشان وادار کرده و گوش های آنان را شریف تر از آن نموده است تا صداهای اهتزاز آتش را برای ابد بشنوند. و بدن های آنان را چنان حفظ فرموده است که هرگز دچار سختی و خستگی نگردند. چنان نعمت عظمی فضل خداوندی است، آن را به کسی که بخواهد عنایت فرماید و خداوند دارای فضل بزرگ است. (3)

(18) می گویم آنچه را که می شنوید و خدا است که از او برای نفس خود و نفوس شما یاری می طلبم (4) و او است کفایت کننده موجودیت من و بهترین تکیه گاه هستی ما. (5)

184

184 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخن را به «برج بن مسهر طائی» فرمود، موقعی که گفت: «حکمی نیست مگر از آن خداوندی» و آن حضرت این سخن «برج» را می شنید و او از خوارج بود.

ساکت شو ای دندان افتاده! خدا زشتت کناد! سوگند به خدا حق آشکار شد، در حالی که شخصیت تو در آن پست و محقر بود و صدایت مخفی، تا آنگاه که باطل نعره زد و تو ناگهان مانند شاخ بز سر بر آوردی!

ص: 291

1- - مضمون آیه در چند مورد از قرآن آمده است - ماده خزائن، ماده حمد و ماده غنی

2- - سوره هود، آیه 7 و سوره ملک، آیه 2

3- - سوره جمعه، آیه 4

4- - سوره زمر، آیه 38

5- - سوره آل عمران، آیه 173

185 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه مبارکه خدا را ستایش نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله را ثنا می گوید و آفرینشی از حیوان را توصیف می فرماید.

حمد خداوند متعال

(1) ستایش خدای راست که حواس ظاهری او را نتواند درك نماید و دیدگاه های جهان طبیعت نتواند او را در بر بگیرد، و دیده های نظاره گر نتواند او را ببیند و پرده ها او را نپوشاند. با حدوث خلق، دلالت به قدم خود دارد (همان گونه) که با حدوث مخلوقات، دلالت بر وجود خود می نماید و از مشابَهتی که میان مخلوقاتش برقرار نموده دلالت بر نداشتن شبیه کرده است.

(2) خداوندی که در وعده خود صادق است و بالاتر و بی نیازتر از آن که ستمی بر بندگان روا بدارد. شأن او است عدالت در میان بندگان و دادگری بر آنان در حکمش. با حدوث اشیاء به ازلیت خود استشهاد نموده و با نشان ناتوانی که به آن اشیاء زده است، توانایی خود را اثبات فرموده و با مضطر ساختن آن اشیاء به زوال و فنا، دوام و ابدیت خود را آشکار فرمود. یگانه ای است نه به مفهوم شمارش عددی، دائمی است نه به معنای امتداد پایان پذیر، و وجود او پایداری است بی نیاز از تکیه گاه.

(3) اذهان بشری او را در می یابد نه با ادراکات تصویری معمولی، و همه دید به وجود و قدرت او شهادت می دهند بدون حضور عینی جسمانی در آن ها. او هام آدمیان احاطه بر آن ذات اقدس نتواند، بلکه خداوند به وسیله عقول مردم به عقول و دل های مردم تجلی کرد و به وسیله عقول اثبات کرد که اندیشه ها و تعقل ها از درك آن ذات اقدس ناتوانند و با عقول و با دل های سلیم مدعیان درك با تعقل را به محاکمه کشید که اعتراف به ناتوانی خود از احاطه بر آن وجود اقدس نمایند.

(4) بزرگی خداوند از مقوله کمیت نیست که حدود و گسترش‌ها او را بزرگ جسمانی نماید و عظمت او نیز با امتدادها و کشش‌هایی که در حدود نهایی پایان می‌یابد و دارای عظمت تجسمی هستند، نمی‌باشد، بلکه عظمت و بزرگی آن ذات اقدس با شأن و سلطه و احاطه او است.

رسول اعظم صلی الله علیه و آله

(5) و شهادت می‌دهم به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول برگزیده خدا و امین مورد رضایت او است. درود خدا بر او و فرزندان‌ش باد. خداوند آن رسول گرامی را به جهت لزوم بیان حجت و دلیل بر مردم (برای پذیرش دین) و آغاز طلوع پیروزی و روشن ساختن مسیر و روش فرستاد. آن برگزیده خداوندی رسالت خود را با شکستن انبوه جمعیت کفار تبلیغ فرمود و مردم را به حرکت در راه راست و واضح وادار نموده و پرچم‌های هدایت‌کننده و منار روشن را (برای ورود مردم به مسیر دین خداوند) بر پای داشت و طناب‌های اسلام را محکم و دستاویزهای ایمان را قابل وثوق و اعتماد و استناد قرار داد.

از جمله این خطبه است در توصیف آفرینش اقسامی از جانداران

(6) اگر انسان‌ها در عظمت خداوند و بزرگی نعمت او می‌اندیشیدند قطعاً به راه راست (که از آن منحرف شده‌اند) برمی‌گشتند. ولی دل‌ها بیمار است و دیده‌ها مختل. آیا نمی‌نگرید به جاندار کوچکی از مخلوقاتش که چگونه خلقت او را محکم و ترکیبش را متقن نموده و برای او گوش و چشم باز کرده و استخوان و پوست آفریده است.

(7) در مورچه بنگرید با آن جثه کوچکش و لطافت و شکل و اندامش، لطافتی که به دشواری با دیدن از راه چشم و اندیشه می‌توان آن را درک کرد که چگونه در زمینش حرکت می‌کند و به پیدا کردن روزی خود علاقمند است، دانه را به لانه اش می‌برد و در جایگاهش آماده استفاده می‌سازد.

(8) دانه را در موسم گرما برای تغذی در موسم سرما و در روزهای توانایی برای اوقات ناتوانی اش جمع می کند. روزی این جاندار ضعیف تحت کفالت خداوندی است و او مطابق نیازهایش، موفق به معاش خود می باشد. خداوند احسانگر غفلت از وی ندارد و ذات اقدس حسابگر آن ناتوان را محروم نمی دارد، اگرچه در روی سنگ خشک و فرورفته که در جای خود حرکتی ندارد، باشد. و توای انسان، اگر در دستگاه گوارش و جهاز هاضمه آن حیوان از همه جهات آن بنگری، به بالا و پایین و اطراف دنده های محیط به شکم آن و به آنچه که در سر او است از چشمان و گوش هایش، از آفرینش آن حیوان در شگفتی فرو می روی و از توصیف آن خسته می شوی! (9) پس بزرگ است آن خداوندی که آن جاندار ناتوان را بر دست ها و پاهایش قائم ساخت و بر ارکان تشکیل دهنده اش بنا نهاد. خدا در آفرینش آن حیوان، هیچ آفریننده ای را شریک نکرده و در این کار هیچ قدرتمندی یاریش ننموده است.

(10) و اگر در همه طرق اندیشه خود تلاش کنی تا به اهداف و غایات خلقت آن جاندار بررسی، دلیل تو را راهنمایی نخواهد کرد مگر به اینکه آفریننده مورچه همان خالق است که نخل را آفریده است، زیرا تفصیل دقیق همه اشیاء و مشکلات و دشواری های اختلاف ساختمان هر جاندار با جاندار دیگر، هم چنین تمام مخلوقات با عظمت یا لطیف، سنگین یا سبک، و نیرومند یا ناتوان، همه در کارگاه خلقت یکسان می باشند.

آفرینش آسمان و هستی

(11) و هم چنین است آفرینش آسمان و فضا و بادها و آب. پس بنگر به آفتاب و ماه و نباتات و درخت و سنگ و اختلاف این شب و روز و شکافتن دریاها و فراوانی کوه ها و امتداد قله ها و اختلاف لغات و زبان ها.

(12) پس وای بر کسی که خداوند تقدیر کننده و خالق را حکیم را انکار کند. (منکرانی که) گمان کردند این موجودات با عظمت مانند گیاهانی هستند خودرو که زارعی آن ها را نگاشته است و برای صور و اشکال گونه گونه آن ها سازنده ای نیست. آن تبهکاران برای ادعای خود به دلیلی تکیه نکردند و به آنچه که در عالم پندار خود حفظ نمودند، حجتی ارائه ندادند. آیا ساختمانی بدون سازنده و جنایتی بدون جنایت کننده امکان پذیر است؟

آفرینش ملخ

(13) اگر بخواهی درباره ملخ بگویم که برای او دو چشم قرمز آفرید و دو حدقه مانند ماه در چشمان آن روشن ساخت و برای آن جانور گوش پنهانی قرار داد و دهانی معتدل و حسّی قوی و دندان هایی که با آن ها می برد و دو دست و دو پا همانند داس که زراعت را با آن ها قطع می کند.

(14) کشاورزان در زراعتشان از آن حیوان می ترسند و نمی توانند آن را دفع کنند، اگرچه همه آنان هجوم دسته جمعی نمایند، تا آن گاه که با جهش های خود وارد کشتگاه شود و خواسته های خود را اشباع نمایند. در حالی که تمامی خلقت آن جاندار به اندازه يك انگشت لاغر نیست.

(15) پس بزرگ و مقدس است خداوندی که «همه آنچه که در آسمان ها و زمین است چه از روی اختیار و چه از روی کراهت سجده به بارگاهش می نمایند و گونه و صورت به خاک خضوع می مانند.» و به آن پیشگاه اطاعت می نمایند خواه از روی تسلیم و خواه بر مبنای ضعف و ناتوانی، و زمام اختیار از جهت بیم و هراس به آن مقام شامخ می سپارند.

(16) پس پرنده ها مسخر امر او هستند. پرها و نفس های (دم های) آن ها را شمرده و پاهای بعضی از آن پرندگان (پرندگان دریایی) را بر رطوبت (آب ها) قرار داده و پاهای گروهی دیگر را که در خشکی زندگی می کنند، بر زمین خشک، روزی های آن جانداران را مقدر و اجناس و انواع آن ها را برشمرده است.

(17) این یکی کلاغ است و این دیگری عقاب. این یکی کبوتر است و این دیگری شتر مرغ. هر پرنده ای را به نامش خوانده و روزی آن را کفالت فرموده است. و ابر سنگین باردار را در فضا ایجاد نمود و باران متصل را از آن نازل نمود و قسمت هر جا را از باران معین فرمود. زمین را پس از خشکی آن، به وسیله باران مرطوب ساخت و رویدنی آن را پس از آن خشکی بیرون آورد.

186

186 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه در توحید است و حقایقی از اصول علوم الهی را در بر گرفته است که در خطبه های دیگر دیده نمی شود.

(1) هر کس که خدا را با کیفیت توصیف کرد، توحید او را در نیافت، و هر کس که برای او مثالی آورد، راهی به حقیقت او ندارد و کسی که او را تشبیه به چیزی نمود، واقعیت او را قصد نکرده است. هر کس که اشاره ای به عنوان نمود و توهّمش کرد، بی نیازی مطلق او را درک نکرده. هر چیزی که ذات (ماهیتش) شناخته شده، ساخته شده است و هر چیزی که قیامش در غیر و به غیر خدا است معلول است.

(2) او کار می کند بدون توسل به تصرف در آلت. تقدیر کننده است نه با به حرکت در آوردن اندیشه. بی نیاز است نه با سودجویی و سودیابی. اوقات (زمان) با او همسازی ندارد و وسایل و ابزار او را کمک و یاری ننماید. هستی او سبقت بر زمان ها دارد و وجودش بر عدم، و ازلیش بر ابتداء.

ص: 296

(3) با به وجود آوردن مشاعر (انواع و عوامل ادراکات) برای مخلوقات معلوم می شود که جایگاه و آلت درک و شعور برای او وجود ندارد و از تضادی که میان اشیاء قرار داده فهمیده می شود که ضدّی برای او نیست و با پیوندی و تقارنی که در میان موجودات قرار داده است، معلوم می شود که قرینی برای او وجود ندارد.

(4) نور را با ظلمت، و وضوح را با ابهام، و خشکی را با رطوبت، و گرمی را با سردی به تضاد انداخت. هم آن خالق یکتا است که میان اشیاء متباین سازگاری برقرار فرمود و ناسازگارها را با یکدیگر پیوند داد. موجودات دور از یکدیگر را به هم نزدیک، و اشیاء نزدیک به هم را از یکدیگر دور ساخت.

(5) حدّی فراگیرش نشود و شمارشی او را قابل محاسبه نسازد و جز این نیست که ابزار و ادوات و آلات (خواه از مقوله حواس و تفکرات باشد و خواه از سنخ جسم و جسمانیات) امور مشابه خود را اندازه گیری می کنند. قابلیت آن امور به دخول کلماتی مانند «منذ» «از آن زمان که» بر آن ها، مانع از قدیم بودن آن ها است، هم چنان که دخول کلماتی مانند «قد» (تحقیقا چنین بود) مانع از ازلیت آن ها است، و کلمه «لو لا» (اگر چنین یا چنان نبود) آن ها را از کمال بر کنار نمود.

(6) با ایجاد آن حقایق است که خالق آن ها به عقول انسان ها تجلّی کرد و به جهت خواص محدود و مادی آن امور است که فوق دیدن با چشم ها است. سکون و حرکت به آن ذات اقدس جریان ندارد و چگونه چیزی می تواند بر او جریان داشته باشد، در صورتی که خالق جریان آن امور خداوند ذو الجلال است و چگونه امکان دارد چیزی به خدا باز گردد، در صورتی که خدا است که وجود او را تحقق داده و آشکار فرموده است. و چگونه ممکن است رویدادی در آن وجود واجب رخ دهد، در صورتی که خدا است که آن را به وجود آورده است.

(7) اگر چنین جریاناتی درباره خدا قابل تصور باشد، ذات او متفاوت گردد و هویت او تجزیه پذیرد. و معنای او از ازلیت ممتنع می گردد و برای او پشت سری باشد، زیرا برای او پیش رویی وجود داشته است و جویای تمام و کمال گردد، زیرا نقص لازمه او گشته است.

(8) در نتیجه، علامت مصنوع (ساخته شده) در او پدیدار می شود و دلیل و وسیله وصول به غیر خود گردد، پس از آن که مدلول و مقصد نهایی بود. خداوند سبحان با قدرت امتناع و غنای مطلق که از همه کاینات دارد بالاتر از آن است که آنچه در غیر او تأثیر می کند، در او تأثیری داشته باشد. خداوندی که تغییر نپذیرد و زوال و فنا را راهی به او نیست و ناپدید و غایب نگردد. چیزی را نزاییده است تا خود فرزند گردد و زاییده نشده است تا محدود گردد.

(9) بزرگ تر از آن است که برای خود فرزندی اتخاذ کند و پاك است از همخوابگی با زن ها. او هام آدمیان به مقام شامخ ذاتش نرسد تا او را اندازه گیری کند و هشیاری ها و ذکاوت ها و توانایی توهم او را ندارند تا تصورش نمایند. حواس عوامل انتقال صور به اذهان بشری او را دریافت نتواند تا احساسش کنند. دست ها قدرت اتصال به او ندارند تا لمسش نمایند.

(10) آن ذات اقدس در هیچ حالی تغیر راه به او ندارد و در تنوع احوال گونه گون تبدیل نیابد. شب ها و روزها او را نپوشاند و روشنایی و تاریکی او را دگرگون نسازد و با هیچ گونه جزئی از اجزاء توصیف نگردد.

نه با اجزاء اندام و اعضاء و نه با نمودی از نمودها و نه با مغایرت و پاره ها.

(11) برای آن وجود اعلا- نه حدّ و نهایی است و نه برای دوام وجود او انقطاع و غایتی. و نتوان گفت اشیاء او را در بر گرفته است تا او را بلند کنند تا پست نمایند، یا چیزی او را بر خود حمل کند که گاهی به طرف کج شود یا معتدل بر روی آن قرار بگیرد.

(12) نه در اشیاء داخل است و نه از آنها خارج. او خبر می دهد نه با زبان و پاره گوشت هایی که مربوط به زبان برای سخن گفتن است و می شنود نه با شکاف های گوش ها و دیگر وسایل شنیدن. سخن می گوید بدون تلفظ. همه چیز را می داند بدون نیاز به حافظه. اراده می کند، نه با اشتیاق درونی.

(13) دوست می دارد و راضی می گردد بدون رقت و ظرافت دل. دشمن می دارد و خشم و غضب نماید بدون مشقت. اگر بخواهد چیزی را به عالم هستی وارد کند، به آن می گوید: «باش» آن چیز فوراً گام به عرصه وجود گذارد بدون اینکه صدایی از او سرزند و ضربه ای به هوا وارد آورد و یانداپی کند تا شنیده شود و جز این نیست که سخن آن ذات پاک کاری است که آن را انشاء (ایجاد) نموده و تحقق به آن بخشیده است که پیش از ایجاد خداوندی، موجود نبوده است و اگر آن سخن قدیم بود همانا خدای دوم بود! (14) گفته نمی شود به وجود آمده است پس از آن که نبود، تا صفات موجودات حادث بر او جاری شود و میان خدا و آن ها تفاوتی نباشد و بر آن ها برتری نداشته باشد، در نتیجه صانع و مصنوع مساوی شوند و ایجاد شده با ایجاد کننده همانند گردند.

(15) مخلوقات را آفرید بدون اینکه بر مبنای مثالی که غیر او ساخته باشد، انجام بدهد. خداوند سبحان برای آفرینش مخلوقات از هیچ کس کمک نگرفته است.

زمین را ایجاد کرد، و آن را نگه داشت بدون این که او را به خود مشغول بدارد و بی آن که زمین سکون و قراری داشته باشد آن را استوار فرمود و بدون پایه ها آن را بر پا داشت و بدون ستون ها آن را برافراشت و از کجی و ناهمواری حفظش فرمود و آن را از سقوط و تضارب و انفجار جلوگیری نمود.

(16) میخ های آن (کوه ها) را برای تعدیل حرکت آن محکم و پیرامون آن ها سدّها ساخت و چشمه سارهای آن را به جریان انداخت و رودخانه ها و درّه هایش را شکافت. از آنچه که ساخت، سست نشد و از آنچه که نیرویش داد، ناتوان نگردید. اوست که با سلطه و عظمت خود بر روی زمین آشکار و با علم و معرفتی که به همه ابعاد آن ها دارد، در درون آن ها است. او با جلال و عزّت خود از همه چیز آن برتر است.

(17) اگر چیزی را طلب کند هیچ چیزی او را ناتوان نکند و هیچ چیزی توانایی امتناع در مقابل اراده و طلب او ندارد، تا به خدا غلبه کند. چیزی نمی تواند با سرعت در حرکت از آن ذات اقدس سبقت گیرد و به هیچ دارنده مال نیازمند نیست، تا آن دارا خدا را روزی دهد.

(18) همه کائنات بر او خضوع کرده و با کمال بینوایی در برابر عظمت او پست و ناتوان است و از سلطه مطلقه او قدرت گریز به سوی جز او ندارد، تا بتواند از سود و زیان که در سلطه او است، امتناع بورزد. هیچ چیزی مثل (معادل) او نیست تا با او برابری کند و نظیری برای او نیست تا با او مساوی شود.

او است که همه اشیاء را پس از هستی آن ها نابود می کند تا موجودش مانند معدومش گردد.

(19) فنا و زوال دنیا پس از به وجود آمدن آن، شگفت انگیزتر از ایجاد و اختراع بی سابقه هستی آن ها نیست. چگونه جای شگفتی باشد در صورتی که اگر همه حیوانات این دنیا از پرندگان و چهار پایان و همه آن جانداران که در آغل ها یا چراگاه ها هستند، هم چنین اصناف انواع گوناگون و اجناس آن ها از گروه های کودکان و هشیار آن ها برای ایجاد يك پشه اجتماع کنند.

(20) توانایی آن را ندارند و نخواهند فهمید که چگونه است راه برای به وجود آوردن آن. و عقول در شناخت این راه متحیر و گمراه خواهد ماند. همه آن جانداران (که در صدد به وجود آوردن آن حیوان ناچیز به تلاش افتاده اند) نیروهای آن ها ناتوان می گردد و به پایان می رسد و در مانده و رانده بر می گردند، در حالی که مغلوبیت خود را در این تلاش می فهمند و به ناتوانی از به وجود آوردن آن اعتراف می کنند و اذعان به عجز از نابود کردن آن می نمایند.

(21) خداوند سبحان بعد از فنای دنیا به بقاء در وحدت خود بدون این که چیزی با او باشد ادامه خواهد داد، همان گونه که پیش از آغاز آفرینش بوده است: بدون وقت و مکان و بدون هنگام و زمان.

(22) در این صورت مدت ها و اوقات معدوم می گردند و سال ها و ساعت ها از بین می روند. پس چیزی وجود نخواهد داشت جز خداوند واحد و پیروز مطلق که سرنوشت و بازگشت همه امور به سوی اوست.

(23) همان گونه که مخلوقات در آغاز خلقت توانایی سرکشی نداشتند، در هنگام فناء و نابودی نیز قدرت امتناع برای آن ها وجود نداشت. و اگر کاینات قدرت بر امتناع از زوال و فناء داشتند، بقای آن ها دائمی بود.

(24) ساختن هیچ چیزی از آن ها به مشقتش نینداخت و آفرینش هیچ يك از مخلوقات برای او سنگینی نداشت. خداوند متعال موجودات را نیافریده است برای شدت بخشیدن به سلطه خود، و یا به جهت بیم زوال و نقصان، و نه برای طلب یاری از آن موجودات برای غلبه بر همانندی که در صدد پیروزی با کثرت بر او برآید، و نه برای طلب افزایش به وسیله آن ها در ملك خود، و نه برای سلطه بر شريك در شرکتش از راه افزایش قدرت، و نه به جهت وحشتی که برای او به وجود آمده بود، تا بخواهد با آفریده هایش انس بگیرد.

(25) سپس خداوند متعال همه مخلوقاتش را پس از به وجود آوردن آن ها، فانی می سازد نه به جهت ملالت و آزرده خاطر شدن از گرداندن و اداره عالم هستی و نه برای راحتی که به او برسد و نه از آن جهت که چیزی از آن موجودات به او سنگینی نماید. طول بقای عالم خلقت او را آزرده نسازد که باعث شود آن را به سرعت نابود نماید.

(26) بلکه خداوند سبحان با لطف خود جهان هستی را تدبیر فرمود و با امر خود آن را ننگه داشت و با قدرت خود موجودات را تحکیم نمود، سپس بعد از فنای کائنات، آن ها را بدون نیاز به آن ها و نه برای طلب کمک از آن ها، به عالم وجود برمی گرداند و نه به جهت تغییر حالت از وحشت به انس، و نه از حالت جهل و نابینایی به موضع علم و طلب، و نه از موقعیت فقر و احتیاج به بی نیازی و فراوانی، و نه از ذلت و پستی به سوی عزت و قدرت.

187

187 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه در بیان رویدادهای ناگوار است

(1) آگاه باشید، پدر و مادرم فدای آن عده از پاکان باد که نام های آنان در آسمان معروف و در زمین مجهول است. هشیار باشید، در انتظار رویگردان شدن امور از شما، و گسیخته شدن عوامل پیوندها و گذاشتن مردم کوچک بر سر کارهای بزرگ. در این هنگام است که ضربت شمشیر بر مؤمن، آسان تر از به دست آوردن يك درهم از راه حلال می باشد. در چنان وضعی است که کسی که چیزی به او عطا می شود، پاداشی با عظمت تر از کسی خواهد داشت که چیزی عطا می کند.

ص: 302

(2) این رویدادها در زمانی است که مست خواهید شد، نه به جهت میگزاری، بلکه از فراوانی نعمت ها. سوگند خواهید خورد بدون آن که اضطراری داشته باشید و دروغ خواهید گفت، بدون گرفتاری به مشقت. این نابخاری ها زمانی به وقوع خواهد پیوست که بلاء و آشوب ها شما را چنان بگذرد که جهاز شتر پشت شتر را.

در طوفان این فتنه ها چه مشقت های طولانی که نصیبتان خواهد گشت و چه دور و دراز است امیدی که به رهایی از آن فتنه ها بسته آید.

(3) ای مردم، این مهارها را رها سازید که بارهای سنگین خطاهای اندوخته با دست خود را به مرکب های آن مهارها حمل کرده آید. و بین خود و پیشوای خود شکاف ایجاد نکنید که بعدها کردارهای منحرف خود را توییح نمایید. و از روی غفلت و نادانی هجوم نبرید بر آتش شعله ور فتنه، و دور شوید از طرق آشوبگری ها و راه را برای عبور آن ها باز کنید. سوگند به جانم، انسان مؤمن در زبانه آتش فتنه هلاک می شود و غیر مسلمان در آن سالم می ماند.

(4) جز این نیست که مثل من میان شما مانند چراغ در تاریکی است. آن کس که به حیظه روشنائی آن داخل شود، از نور آن برخوردار گردد. بشنوید ای مردم و بپذیرید و گوش های دل را نزدیک کنید و بفهمید.

188

اشاره

188 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در توصیه بر اموری

تقوا

(1) ای مردم، شما را توصیه می کنم به تقوای الهی و کثرت ستایش خداوند برای عطایایی که به شما نازل نموده و نعمت هایی که بر شما عنایت فرموده و آزمایشی که در نزد شما است. چه فراوان نعمت هایی که خداوند آن ها را به شما اختصاص داده و رحمت هایی که شما را مشمول آن ها فرموده است و با این حال شما مرتکب زشتی های آشکار شدید و خداوند شما (اعمال زشت شما) را پوشانید، و شما خود را در معرض گرفتاری به نتایج گناهان خود قرار دادید، ولی خداوند به شما مهلت داد.

ص: 303

(2) و شما را توصیه می‌کنم که به یاد مرگ باشید و غفلت از آن را کم کنید. شما چگونه غفلت می‌ورزید از چیزی که هرگز از شما غافل نیست. و به کسی (1) طمع بسته‌اید که مهلتی به شما نخواهد داد. برای پندگیری، مشاهدهٔ مردگانی که از جلو چشمان شما راهی زیر خاک شدند، و اعظ کفایت کننده‌ای است. آنان به گورهای خود حمل شدند بدون این که به اختیار خود سوار مرکب مرگ شوند، و در قبرهای خود فرود آمدند بدون این که میل و آزادی در این نزول داشته باشند.

(چنان از این دنیا ناپدید شدند) که گویی آنان نبودند که آباد کنندگان این دنیا بودند و گویی سرای آخرت خانهٔ همیشگی آنان بوده است.

(3) از آنچه که وطن اتخاذ کرده بودند، به وحشت افتادند و در آنچه که وحشت می‌کردند وطن گزیدند. آنان به آنچه از آن جدا می‌شدند اشتغال ورزیدند، و تباه کردند آخرتی را که به سوی آن حرکت کردند، آنان نه می‌توانند از کار زشتی که مرتکب شده‌اند، جدا شوند و نه می‌توانند بر نیکی‌هایی که انجام دادند بیفزایند. انس به دنیا گرفتند، دنیا آنان را فریب داد و تکیه بر آن نمودند، آنان را بر زمین زد.

سرعت حرکت رو به فنا

(4) سبقت جوید ای مردم - خدا شما را رحمت کند - به آن جایگاه‌های خود که مأمور به آباد کردن آن‌ها شده و ترغیب به ورود و به سوی آن‌ها دعوت شده‌اید.

(5) نعمت‌های خداوندی را که به شما عنایت فرموده است با تحمل بر اطاعت و اجتناب از معصیت او متمیم نمایید، زیرا فردایی (که از راه می‌رسد) نزدیک است. چه شتابان می‌گذرد ساعت‌ها در روز و روزها در ماه و چه سریع سپری می‌شود ماه‌ها در سال، و سال‌ها در عمر!

ص: 304

189 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در ایمان و وجوب هجرت

اقسام ایمان

(1) قسمی از ایمان آن است که در دل ها ثابت می شود و استقرار می یابد و قسمتی دیگر از ایمان میان دل ها و سینه ها است تا مدتی معلوم، عاریتی و ناپایدار. پس اگر از شخصی بیزاری دارید، صبر کنید تا مرگش فرا رسد، در این هنگام است که حدّ برائت (بیزار بودن و بیزار نبودن) تحقق پیدا می کند.

وجوب هجرت

(2) هجرت به همان هویت و مطلوبیت اول که داشت، باقی است، برای خداوند سبحان هیچ نیازی به مردم روی زمین وجود ندارد، خواه آنان که هجرت خود را مخفی بدارند یا آنان که آن را آشکار بسازند. عنوان هجرت بر هیچ کس تطبیق نشود جز بر کسی که حجت در روی زمین را بشناسد. پس اگر کسی حجت را شناخت و به او اقرار نمود، مهاجر است. عنوان استضعاف (قصور حجت شناسی) بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را دریافته است، صدق نمی کند.

دشواری ایمان

(3) قطعی است که امر ما (اهل بیت) سخت است و بس دشوار، آن را تحمل نمی کند مگر مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان آزمایش نموده است و حدیث ما را جز دل های امین و عقول و خردهای متین نگاه نمی دارد.

(4) ای مردم، از من بپرسید پیش از آن که مرا از دست بدهید. قطعی است که من به طرق آسمان از طرق زمین دانانترم، پیش از آن که فتنه ای مانند شتر بی صاحب پای خود را بلند نموده مهار خود را زیر پا بگذارد و عقول قوم خود را تباه سازد.

190

اشاره

190 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه، خدا را ستایش می کند و به پیامبر خدا درود می فرستد و مردم را به تقوا پند می دهد.

ستایش خداوندی

(1) ستایش می کنم خدا را برای سپاس به احسانش و یاری می جویم از او به انجام تکالیف حقوقش، خداوندی که سرباز (لشکرش) عزیز، و شکوه و بزرگیش با عظمت است.

درود بر پیامبر

(2) و شهادت می دهم به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست. مردم را به اطاعت او دعوت کرد و در راه اعتلای دین او بر دشمنان او در میدان جهاد پیروز گشت.

اجتماع تبهکاران بر تکذیب او، و کوشش برای خاموش کردن نور او، او را از دعوت و جهاد برنگرداند.

ص: 306

(3) به تقوای الهی چنگ بزنید، زیرا برای تقوا طنابی است که دستگیره آن محکم و پناهگاهی است که بلندی آن، بالاتر از دسترس است. پیشدستی کنید برای استقبال مرگ و سختی های آن، و پیش از آن که پیک اجل بر سر شما تاختن بیاورد، آماده شوید. پیش از فرود آمدن آن، برای پذیرش مهیا شوید، زیرا غایت و پایان دنیا قیامت است و برای کسی که بهره از خرد دارد، مرگ و رهسپار شدن به قیامت برای پند دادن کفایت می کند، و برای نادان مایه عبرت است.

(4) پیش از رسیدن به غایت (قیامت) اموری در جریان است مانند تنگی گورها و شدت ناامیدی و وحشت، اشراف بر سرنوشت آینده در مدخل ابدیت و ترس های موجب فریاد و جزع و در هم پیچیدگی دنده های پهلو و ناشنوایی گوش ها و تاریکی گودی گور و هراس از وعده عذاب و اندوه و استحکام قبر با سنگ هایی که در پوشانیدن جسد به کار می رود.

(5) پس خدا را در نظر بگیرید، بندگان خدا، خدا را، زیرا دنیا شما را از راهی می گذراند و شما و قیامت به یک ریسمان بسته اید. گویی آن روز نهایی با علامت های خود فرا رسیده و شما را در صراط خود قرار داده است.

(6) و با مقدمات خود نزدیک شده است و گویی با زلزله هایش مشرف گشته و سنگینی های سینه خود را مانند شتر خوابانده و دنیا از مردم خود گسیخته و از آغوش خود آنان را بیرون نموده است. سرعت فرا رسیدن آخرت چنان می نماید که گویی روزی بود که گذشت، یا یک ماه بود و به پایان رسید. تازه اش کهنه شد و فربش لاغر گشت.

(7) در موقعیت تنگ و اضطراب انگیز قرار گرفتند و در برابر امور در هم و بر هم و بزرگ و آتشی که تند است با تأثیری شدید و نهیبی بلند و شعله ای درخشان و صدایی منکر. آتش آن روشن است و خاموشی آن بعید، تمام است شعله زایی آن و مهیب است وعده آن. عمق آن ناپیدا و اطرافش تاریک و دیگ هایش داغ، فعالیت های این آتش فوضیحت بار است.

(8) «و آنان که تقوا ورزیدند، گروه گروه رهسپار بهشت شدند» در امنیت از عذاب و انقطاع از ملامت. آنان از آتش بر کنار گشتند و در جایگاه امن و آرامش قرار یافتند و به آن منزلگه ابدی و قرارگاه جاودانی خشنود گشتند.

(9) اینان کسانی بودند که اعمالشان پاکیزه و چشمانشان (از ترس خطاها) گریان بود. شب تاریک به جهت بیداری های با خشوع و استغفار در زندگی دنیوی برای آنان روز بود و روزشان به جهت وحشت از ارتکاب زشتی ها و انقطاع از پیشگاه خداوندی شب ظلمانی.

خداوند بهشت را برای آنان منزلگه نهایی و ثواب را پاداش قرار داد که سزاوارش بودند و شایسته همنشین با بهشتیان، در ملکی ابدی و نعمت هایی پایدار.

(10) ای بندگان خدا، مراعات کنید آنچه را که با رعایت آن به سعادت نایل خواهید گشت و با ضایع کردن آن، تبهکاران شما در خسارت خواهند افتاد. با اعمال صالحه خود به استقبال اجل های خود پیشدستی کنید، زیرا شما در گرو کارهایی هستید که در گذشته اندوخته اید و جزا داده خواهید شد به آنچه که پیش انداخته اید.

(11) تصور کنید که مرگ وحشتناک بر سر شما تاخته است، نه توانایی برگشتی دارید که به آن نایل گردید و نه لغزشی ناکرده گرفته شود. خداوند ما را و شما را در راه اطاعت خود و رسولش به کار بیندازد و با فضل و رحمتش ما و شما را عفو فرماید.

(12) در زمین خود آرام بگیرید و دست ها و شمشیرهایتان را با سخنان بی پایه زبانتان به حرکت در نیاورید، و درباره چیزی که خداوند آن را برای شما به تعجیل نخواست است شتابزده نباشید.

(13) زیرا کسی از شما که با معرفت حق خدا و حق رسول خدا و اهل بیتش در رختخوابش چشم از این دنیا بپوشد، از این دنیا شهید رفته و پاداش او بر خدا است و چنین شخصی مستحق ثواب نبی است که برای انجام عمل صالح نموده و همان نیت جانشین کشیدن شمشیر (در میدان جهاد) است (پس عجله نکنید)، زیرا برای هر چیزی مدتی و پایانی است.

191

اشاره

191 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه، خدا را ستایش می کند و به پیامبرش درود می فرستد و مردم به پارسایی و تقوا توصیه می فرماید

اشاره

(1) ستایش خدای راست که ستایش او در میان مخلوقات آشکار است و لشکریانش پیروز و عظمتش بسیار بالا. او را می ستایم به نعمت های متراکم و بخشش های با عظمتش.

ص: 309

(2) خداوندی که حلم او بزرگ است و با این حلم است که بندگان را عفو می نماید.

و در هر چه که حکم کند عدالت فرماید و می داند آنچه را که می گذرد و آنچه را که گذشته است. ایجاد کننده مخلوقات با علم خود و ابداع کننده آن ها با حکمش است، بدون پیروی و آموزش از کسی و بدون تبعیت از مثل ساخته صانعی حکیم و بدون ارتکاب خطا، و بدون حضور صاحب نظران که با همدیگر به مشورت پردازند.

رسول اعظم صلی الله علیه و آله

(3) و شهادت می دهم به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است. خداوند او را مبعوث به رسالت فرمود در حالی که مردم آن دوران غوطه ور در جهالت و گمراهی بودند و در اسارت فراز و نشیب امواج حیرت. آنان در مهار فرمان هلاکت به این سو و آن سو کشیده می شدند و بر دل های آنان قفل های گناهان بسته بود.

توصیه بر زهد و تقوا

(4) ای بندگان خدا، شما را به تقوای خداوندی توصیه می کنم، زیرا تقوا حق خداوندی بر ذمه شما است و بیان کننده حق شما بر خدا. برای توفیق یافتن به تقوا از خدا یاری بجوید و برای ارتباط عبودیت با خدا از تقوا استمداد کنید، زیرا تقوا امروز نگه دارنده و سپری در برابر آلودگی ها است و فردا راهی است به سوی بهشت. مسیر تقوا روشن است و رونده آن راه، برنده سود و امانتدار آن حافظ آن از نابودی است.

(5) همواره تقوا خود را بر اقوام و ملل گذشته و پوسیده در زیر خاک ها عرضه نموده است، زیرا فردا همه آنان به نتایج آن صفت سازنده نیازمند خواهند بود - در آن هنگام که خداوند آنچه را که ایجاد کرده بود، برگرداند و آنچه را که داده بود بازگیرد و از احسانی که فرموده بود، سؤال کند - پس چه اندکند کسانی که تقوا را قبول کنند و آنچه را که شایسته تقوا است به آن عمل کنند.

(6) آنان در شمارش در اقلیتند و آنان هستند که خداوند سبحان در کتاب عزیزش توصیف نموده است، آن جا که می فرماید: «و اندکند بندگان شکر گزار من». پس با کمال سرعت گوش به نتایج با عظمت تقوا بدهید و با جدیت هر چه تمامتر روی به تقوا آورید و آن را به جای هر چه گذشته است، به عنوان عمل صالح عوض بگیرید و این صفت شایسته را که موافق حق و حقیقت است در مقابل آنچه که مخالف است دریابید.

(7) به وسیله تقوا خودتان را از خوابتان بیدار بسازید و روز خود را به پایان برسانید و آن را به دل هایتان قابل پذیرش و اشعار بدارید و گناهانتان را به وسیله تقوا بشویید و درون را از لوث معاصی پاک بسازید و بیماری هایتان را با این دوا درمان کنید و با همین صفت به پیشواز مرگ بروید و از وخامت عاقبت کسانی که تقوا را ضایع کردند عبرت بگیرید و مبادا که پیروان مطیع تقوا از شما پند و عبرت بگیرند.

(8) تقوا را از آلودگی ها حفظ کنید تا به وسیله آن محفوظ و مصون از انحرافات شوید. پاک از دنیا، و مشتاق آخرت گردید. و کسی را که تقوا بلند کرده ساقط نکنید و کسی را که دنیا او را بالا برده بالا نبرید.

(9) و به ابر برق زنده دنیا ننگرید و در انتظار آن نباشید که برای شما بارانی بیارد، و گوش به کسی که برای دنیا سخن می گوید فرانهید و کسی را که برای دنیاگرایی فریاد می زند اجابت نکنید. با روشنائی که دنیا ارائه می دهد، طلب روشنی ننمایید و به آنچه که دارای ارزش های دنیوی است مفتون و شیفته نگردید، زیرا برقی که ابرش نشان می دهد خالی است و سخنش دروغ، و اموالش به طور کامل گرفته خواهد شد و ارزش هایش به یغما خواهد رفت.

(10) آگاه باشید، این دنیا مانند زنی است نابکار که خود را بر مردان عرضه کند (و سپس امتناع کند) و چهارپایی است سرکش و ستیزه گر و دروغگویی است خیانت پیشه. دائماً در حال انکار و کفر ورزی و معاندی است متمرد، دارای تمایل زیاد و اضطراب و دگرگونی فراوان.

(11) حال دائمی این دنیا تحول است و جایی که پای گذارد، لرزان و عزت آن ذلت است و جدی آن شوخی، و بلندی آن پایین. جایگاهی است که هر چه به آدمی بدهد، گرفته خواهد شد و به یغما خواهد رفت و غارت خواهد گشت و به هلاکت خواهد رسید. مردم این دنیا روی پا ایستاده اند در حال رانده شدن و ملحق شدن به گذشتگان و جدایی از پیوستگان. مردم این دنیا در روش ها و مسلک های آن در حیرت به سر می برند و فراریان از سختی هایش عاجزند و جویندگان خواسته های دنیوی نا امیدند و مأیوس. دنیا مردم خود را از مصیبت ها و گرفتاری ها و مرگ و میرها حفظ نمی کند. منزلگاه هایی که برای استقرار خود انتخاب می کنند، آنان را از خود طرد می کند و تحولات و فراز و نشیب های دنیا آنان را ناتوان می سازد.

(12) (مردم در این دنیا گروه هایی هستند): یا نجات یافته ای است مانند مجروحی در میدان جنگ که پا به فرار گذاشته است، یا گوشتی بریده، یا لنگی که ذبح شده، یا خونی که ریخته شده. یا دست با دندان گزیده، یا کسی که از تصمیمش برگشته، در حالی که چاره پشت گردانده و او غافلگیر شده «خلاصی و نجات ناپدید شده».

(13) دور است و دور! آنچه گذشته از بین رفته است و آنچه از دست رفته، گذشته ای است که برگشت ندارد. و جهان بر مبنای قانونی خود گذشت. «برای آنان نه آسمان و زمین گریست و نه به آنان مهلتی داده شد».

192

اشاره

192 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه، قاصعه نامیده می شود. این خطبه توبیخ شیطان را (که لعنت خدا بر او باد) به جهت تکبر و امتناعش از سجده به حضرت آدم علیه السلام در بر دارد. و این که شیطان اولین موجودی بود که تعصب و حسادت را آشکار کرد. در این خطبه است بر حذر داشتن مردم از حرکت در راه شیطان.

اشاره

(1) ستایش خدای راست که عزت و کبریاء مطلق از آن او است. خداوند این دو مقام عالی را تنها برای خود برگزیده و هیچ کس شایسته آن دو نمی باشد. خداوند سبحان آن دو صفت را برای دیگران حوزه و حرم ممنوع قرار داد و برای جلال خود برگزید.

ص: 312

(2) خداوند متعال لعنت را بر کسی از بندگانش قرار داد که در دو صفت عزت و کبریا با او بر سر نزاع برای شرکت در آید. سپس فرشتگان مقرب خود را (در اطاعت امر خداوندی درباره سجده به آدم علیه السلام) مورد آزمایش قرار داد تا فروتنان متواضع از متکبران خودخواه از آن فرشتگان از هم تفکیک شوند. پس خداوند سبحان فرمود: «من بشر را از گل می آفرینم، هنگامی که آن را تنظیم نمودم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید» همه فرشتگان به سجده افتادند مگر شیطان که تعصب سد راه او شد و در منشاء خلقتش (که آتش بود) به آدم علیه السلام فخر نمود.

(3) آن دشمن خدا، پیشوای متعصبان و مقدم ترین متکبرین است که پایه عصیبت را بنا نهاد و در مقام جبروتی با خدا به نزاع افتاد و لباس عزت مصنوعی پوشید و لباس خضوع و بندگی را در آورد.

(4) آیا نمی بینید که خداوند به جهت تکبری که شیطان کرد چگونه کوچکش نمود و چگونه به جهت بلندگرایی، ساقطش کرد و او را در دنیا از مقام بندگیش راند و در سرای آخرت آتش دوزخ را برای او آماده کرد.

آزمایش خداوندی مخلوقات را

(5) و اگر خداوند می خواست که آدم علیه السلام را از نوری بیافریند که روشنایی آن دیده ها را بریابد و زیبایی آن عقول آدمیان را خیره بسازد و او را چنان معطر نماید که نفس ها را بوی خوش و عطر او بگیرد، می توانست آدم را چنین بیافریند. اگر خداوند آن حضرت را چنین می آفرید، گردن ها در مقابل او خم می شدند و آزمایش فرشتگان به وسیله خلقت آن حضرت سبک می گشت.

(6) ولی خداوند سبحان مخلوقات خود را با بعضی از امور که اصل آن را نمی دانند، برای تمایز خوب از بد امتحان می نماید. هم چنین به وسیله دستورات آزمایشی تکبر را از آنان نفی و غرور و خودخواهی را از آنان دور می سازد.

توصیه به تجربه و عبرت گیری

(7) عبرت بگیرید که از کاری که خداوند درباره شیطان انجام داد، زیرا عمل طولانی و کوشش جدی او را به جهت تکبر در يك ساعت (زمانی اندك) پوچ ساخت، در حالی که خداوند را شش هزار سال عبادت کرده بود، معلوم نیست که این مدت از سال های دنیا بود یا از سال های آخرت.

(8) کیست که بعد از شیطان، مانند معصیت شیطان را مرتکب شود و در پیشگاه خداوند سالم بماند؟! نه، هرگز خداوند سبحان بشری را به بهشت داخل نمی کند با داشتن گناهی که ملکی (شیطان) را به همان جهت از بهشت بیرون کرد. قطعی است که حکم خداوندی درباره اهل آسمان و زمین یکسان است و میان خداوند و هیچ يك از مخلوقاتش رخصت و محبتی برای تجویز ورود به منطقه ای که آن را برای جهانیان تحریم فرموده، نیست.

بر حذر داشتن اولاد آدم علیه السلام از شیطان

(9) بترسید ای بندگان خدا از دشمن خدا از این که بیماری خود را به شما سرایت دهد و از این که با بانگ خویش شما را منحرف بسازد و سواران و پیاده های خود را به سوی شما تحریک نماید.

(10) سوگند به جانم، شیطان تیر تهدید را به طرف شما راست کرده و آن را برای شما سخت کشیده و از فاصله نزدیک به شما تیراندازی نموده است. اوست که گفته است: «پروردگار من، به این سبب که تو مرا اغوا کردی (فریب دادی!!!) من هم در روی زمین برای فرزندان آدم (گناهان را) می آریم و همه آنان را فریب می دهیم» (این نابکار در اسناد اغوا به خدا) دور از واقع را به خدا نسبت داد و با پنداری خلاف حقیقت تیر به خلأ انداخت. شیطان را در این نابکاری، مردم رشک و حسد و دمسازان تعصب و سواران کبر و جاهلیت تصدیق نمودند.

(11) تا آنگاه که مردمی از شما که گریزان از شیطان بودند، گردن به فریبکاری او نهادند و طمعی که برای جلب شما داشت محکم گشت. با دگرگونی حال، رازهای پنهان در صحنه آشکار زندگی سر بر آورد و او سلطه خود را بر شما مستولی ساخت و با لشکریانش با سرعت به سوی شما تاختن آورد، در نتیجه شما را در مغاره های ذلت و پستی فرود آوردند و در هلاکت گاه های نابودی وارد کردند، با نیزه ها که در چشم هایتان فرو کردند، با جراحی های شدید که بر شما وارد نمودند و بریدن گلوها و در درهم کوفتن سوراخ های بینی شما و کشاندن شما به کشتارگاه های شما و با راندن شما با مهارهای وصل شده به بینی هایتان به سوی آتشی که برای شما آماده شده است.

(12) در نتیجه این ملعون به دین شما جراحی وارد کرد و در دنیای شما آتشی افروخت شدیدتر از آنان که با آنان عداوت دارید و بر آنان در حالت حمله و هجوم بسر می برید. پس تند و تیز به مبارزه با او برخیزید و برای راندن او نهایت کوشش را به کار ببرید. سوگند به عظمت خداوندی، شیطان به اصل نسب شما (که حضرت آدم علیه السلام است) فخر فروشی و به حیثیت شما اهانت کرد و نسب شما را پست خواند و سوارانش را به سوی شما جلب نمود و با پیادگانش سر راه شما را گرفت. در هر جایی که به شکار شما دست می برند و بند بند انگشتانتان را می زنند.

(13) با هیچ چاره ای از حمله آنان جلوگیری نمی توانید کرد و با هیچ عزم و تصمیمی توانایی دفع آن ها را ندارید. در منطقه ذلت و حلقه تنگنایی و عرصه مرگ و جولان گاه بلا گرفتارید. خاموش کنید آن آتش های عصبیت و کینه های جاهلیت را که در دل هایتان مخفی است، زیرا آن عصبیت در شخص مسلمان از وسوسه های شیطان و نخوت ها و افسارها و دمیدن ها و تلقینات او است.

(14) تواضع و فروتنی را بر سر نهید و تکبر و نخوت را زیر پا محو و نابود بسازید و خودپرستی و خودستایی را از گردن هایتان در آورید. فروتنی را ما بین خود و دشمنان شیطان و لشکریان او سنگری قرار بدهید، زیرا برای او از هر امّتی سپاهیان و یاران و پیادگان و سوارانی است و مانند قایل مباحثید که به فرزند مادرش (برادرش هابیل) تکبر ورزید بدون فضیلتی که خدا به او داده باشد، جز این که او خود را بزرگ پنداشت، زیرا حسد او را به عداوت با برادرش واداشت و تعصب در دل او آتش غضب را شعله ور ساخت و شیطان در بینی او از باد کبر دمید که پشیمانی را به دنبال داشت و گناهان قاتلان را تا روز رستاخیز به گردن او الزام نمود.

ترساندن مردم از کبر

(15) آگاه باشید که در ستمگری از حد گذشتید و در روی زمین فساد به راه انداختید.

در این نابکاری های نابخردانه خود را رویاروی خدا قرار دادید و برای پیکار با مؤمنین به مبارزه پرداختید.

(16) بترسید از خدا، بترسید درباره کبر تعصب و افتخار جاهلیت! زیرا آن دو مولد عداوت است و عامل دمیدن های شیطانی که اقوام و امت های گذشته و قرون از بین رفته را به وسیله آن ها فریب داد تا این که آنان در تاریکی های جهالت و در سیه چال های گمراهی شیطان شناختند در حالی که در رانده شدن به وسیله آن مطرود، مطیع و رام بودند. شیطان کاری را در پیش گرفته، که دل های مردم در تبعیت از آن مشابه یکدیگر گشتند و قرن ها پس از قرن ها از آن کار تبعیت نمودند و از تکبری پیروی کردند که سینه ها به جهت آن تنگ شدند.

بر حذر داشتن مردم از اطاعت بزرگان متکبر

(17) آگاه شوید، بر حذر و بیمناک باشید از اطاعت آقایان و بزرگان خود - کسانی که از ارزش های واقعی حیثیت خود را بالاتر تلقی کردند و بالاتر از نسب خود سر بلند نمودند. زشتی کار خود را به خدا نسبت دادند! و درباره آنچه که خداوند با آنان انجام داده است، انکار ورزیدند. این همه (خطاکاری ها) را در رویارویی جاهلانه و متکبرانه با قضاء خداوندی و پیروزی جستن بر نعمت های او مرتکب شدند.

(18) این خودخواهان خودکامه، بر پا دارنده پایه عصیبتند و ستون های فتنه و آشوب و شمشیرهای انتساب خویش به جاهلیت، پس به خدا تقوا بورزید و با نعمت های او تضاد نورزید و حاسدان آن فضل و احسان مباحثید که به شما عنایت فرموده است.

(19) و اطاعت نکنید آن مدعیان اسلام را که با صفای درونی خود تیرگی های آنان را آشامیدید و با تندرستی های خود بیماری های آنان را درهم آمیختید و باطل آنان را در حقتان داخل نمودید. آنان هستند پایه و بنیان فسق و همداستان های منکرین حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام بر حق.

(20) شیطان، آنان را مرکب های گمراهی برای تاختن اتخاذ کرد و لشکریانی که به وسیله آنان به مردم حمله می کند و ترجمان هایی که با زبان های آنان سخن می گوید، تا عقول شما را برابند (یا برده خود سازند) و برای داخل شدن در چشمان شما تا چیزی را نبینید و دمیدن در گوش های شما تا چیزی را نشنوید.

او شما را نشانه تیر خود قرار داده و محل کوبیدن پا و گرفتن دستش.

عبرت اندوزی از گذشتگان

(21) عبرت بگیریید و تجربه بیندوزید از آنچه که پیش از شما متکبران امت ها را گرفتار ساخت از غضب خداوندی و حملات و عذاب ها و کیفرهای سخت او. و پند بگیریید از خاک آلوده شدن (با جایگاه های) صورت ها و مواضع نهادن پهلوهای آنان. و به خدا پناه ببرید به خدا از اسباب تولید کبر همان گونه که از حوادث کوبنده روزگار به او پناهنده می گردید.

(22) اگر بنا بود خداوند به بعضی از بندگانش رخصت بدهد که به او کبر بورزند، قطعاً به پیامبران و اولیاء خاص خود اجازه می داد و لکن خداوند سبحان زشتی تکبر و خودپسندی را برای آنان ناپسند دانست و فروتنی را برای آنان پسندید، پس آنان گونه های خود را بر زمین چسبانیدند و صورت هایشان را به خاک مالیدند.

(23) و بال های خود را برای مؤمنین از روی تواضع گسترده، آنان مردمانی مستضعف بودند که با گرسنگی و انواع فقر آنان را آزمایش کرد و به مشقت و سختی مبتلا فرمود، در رویدادهای وحشتناک امتحان نمود و با ناگواری ها تصفیه شان نمود. از روی نادانی به موارد فتنه و آزمایش در موقعیت بی نیازی ملاک خشنودی و ناخشنودی خداوندی را مال و اولاد تلقی نکنید.

(24) خداوند سبحان و با عظمت چنین فرموده است: «آیا گمان می‌کنند این که ما به وسیله مال و فرزندان آنان را کمک می‌نماییم، و آنان را در وصول به خیرات سرعت می‌دهیم؟ (نه چنین است) آنان نمی‌فهمند»، زیرا خداوند سبحان آزمایش می‌کند بندگان مستکبر خود را که در نزد خویشان بزرگ و چشمگیرند!! به وسیله دوستان خود که در چشمان آن مستکبران بینوایانند.

فروتنی پیامبران

(25) حضرت موسی بن عمران علیه السلام با برادرش هارون به فرعون وارد شدند در حالی که لباسی از پشم داشتند و عصایی به دست. آن دو بزرگوار به فرعون شرط کردند که اگر اسلام را بپذیرد، ملکی که در اختیار دارد برای او باقی بماند و عزتش پایدار.

(26) فرعون مستکبر (به قوم خود) چنین گفت: «آیا تعجب نمی‌کنید از این که این دو نفر با حال فقر و ذلتی که دارند، برای من شرطی پیشنهاد می‌کنند که اگر آن را بپذیرم (اسلام را قبول کردم) عزتم پایدار و ملکم باقی بماند؟ آیا برای ادعای چنین مقامی شایسته نبود که دستبندهای طلا بر دست داشتند؟» این سخن باطل فرعون ناشی از با عظمت دانستن طلا و اندوختن آن و پست شمردن پشم و پوشیدن آن بوده است.

(27) اگر خداوند سبحان می‌خواست برای آن پیامبرانی که مبعوث فرمود، خزانه‌های طلا و معادن طلای ناب را باز کند و هم چنین به آنان کشتگاه‌های باغ‌ها را عطا فرماید و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین‌ها را با آنان همراه و همدم نماید، می‌توانست. اگر خداوند سبحان به انبیای خود، چنین امتیازاتی می‌داد، آزمایش ساقط می‌شد و پاداش باطل می‌گشت و اخبار پیامبران از بین می‌رفت و برای کسانی که دستورات خداوندی را پذیرفته بودند، پاداش‌های مردمی که از آزمایش‌ها سربلند بیرون آمده بودند، واجب نمی‌گشت و مردم با ایمان شایستگی پاداش انسان‌های احسانگر را نداشتند و الفاظ (چه زشت و چه زیبا) معانی حقیقی خود را ارائه نمی‌دادند.

(28) و لکن خداوند سبحان رسولان خود را در تصمیم هایی که برای ابلاغ دین خداوندی می گرفتند نیرومند ساخته و در پدیده های ظاهری که با چشمان حسی دیده می شوند، ناتوان نموده بود، با قناعتی که دل ها را پر می کرد و چشم ها را بی نیاز می ساخت و با فقر و نیازمندی که آزار آن چشم ها و گوش ها را پر می ساخت.

(29) و اگر پیامبران نیرومندانی بودند که کسی و یا مقامی نمی توانست قصد سوئی به آنان داشته باشد و دارای عزتی بودند که مورد ظلم قرار نمی گرفتند و ملکی داشتند که گردن های مردان به آن دراز می گشت و جهاز مرکب ها برای حرکت به سوی آن بسته می شد، این نیرومندی ها ایجاب می کرد که مردم از پیامبران به آسانی بپذیرند و در برابر آنان استکبار نورزند. و به آنان به جهت ترس مشرف و غالب، ایمان بیاورند، یا از جهت رغبت، (به منفعت) به آن پیامبران بگردند.

(30) در این صورت نیت ها (و هدفگیری ها) در ایمان آوردن به پیامبران، مشترك و مخلوط به دو پدیده جلب سود و دفع زیان می گشت و اعمال نیکوی آن مردم تجزیه می شد به سودجویی و گریز از ضرر، و اجابت دعوت انبیاء. و لیکن خداوند سبحان خواست که پیروی از رسولان او و تصدیق کتاب های او و خشوع به مقام ربوبی او و تمکین به امر او و تسلیم محض به اطاعت او، اموری خاص آن ذات اقدس باشد و با هیچ چیزی خارج از آن امور، آلوده نگردد. و هر اندازه ابتلاء و آزمایش بزرگتر باشد پاداش و جزاء با عظمت تر می باشد.

کعبه مقدس

(31) مگر نمی بینید که خداوند سبحان فرزندان آدم علیه السلام را از اولین افراد آنان تا آخرین آنان از این دنیا به وسیله سنگ هایی آزمایش کرده است که نه ضرری دارند و نه منفعتی و نه می بینند و نه می شنوند. این سنگ ها را خانه محرم (بیت الله الحرام) قرار داده که برای مردم جایگاه قیام و عبادت است. سپس خداوند متعال این بیت (کعبه) را در سنگلاخ ترین قطعه ای از زمین و کمترین آبادی های دنیا از حیث مصالح ساختمانی و تنگترین دره ها از جهت وسعت قرار داد، در میان کوه هایی خشن و ریگ هایی نرم و چشمه هایی کم آب و آبادی هایی از هم گسیخته که در آن سرزمین نه شتری فربه می شود و نه اسبی و گوسفندی.

(32) سپس خداوند متعال فرزندان حضرت آدم علیه السلام را امر فرمود که اطراف بدن های خود را به طرف او بگردانند. با این دستور، کعبه جایگاهی برای سود بردن فرزندان آدم علیه السلام از سفرهای خود و آخرین منزلگه برای باراندازی آنان است.

میوه های عالی (یا باطن) دل ها از بیابان های خشک و بی آب و علف و دور از کعبه و دره های عمیق واقع در میان کوه ها و از جزیره های از هم گسیخته دریاها به سوی مکه مشتاقانه حرکت می کنند تا دوش های خود را در نهایت خضوع حرکت بدهند، تهلیل می کنند (لا اله الا الله می گویند) و بر قدم هایشان در حالت ژولیده و خاك آلود برای آن می دونند.

(33) در حالی که پیراهن های خود را به پشت انداخته و بارها کردن موها به حال خود در حال احرام، زیبایی خلقت خود را مشوه نموده اند (برهم زده اند) برای برآمدن از عهده ابتلایی عظیم و امتحانی شدید و آزمایشی آشکار و تصفیة کامل. خداوند عمل حج را سبب نزول رحمت خود قرار داده و موجب وصول به بهشت برینش.

(34) و اگر خداوند سبحان خانه محترم و مشاعر (جایگاه های خاص عبادت) با عظمت خود را در میان باغ ها و رودخانه ها و زمین هموار و صاف و درختستان با میوه های دسترس و منازل متصل به یکدیگر و آبادی های پیوسته به هم و میان گندمزار و باغ های سبز و با طراوت و کشتگاه هایی که پیرامون آن باغ ها کشیده شده و زمین های گسترده پر باران و گلستان ها و زراعت های تر و تازه و شکوفا و راه های آباد قرار می داد، پاداش چنین عمل با اهمیتی به جهت ناچیزی ابتلاء کوچک می گشت.

(35) و اگر بنیادی که مکه را بر آن نهاده و سنگ هایی که دیوارهای خانه خدا به وسیله آن ها بالا رفته است از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنایی ساخته شده بود، ورود و گلاویزی شك و تردید را در سینه ها سبك و آسان می ساخت و تلاش شیطان را برای گمراه کردن مردم با ایمان از دل ها ساقط می کرد (زیرا احتیاجی به آن نمی ماند) و اضطراب تردید را از مردم منتفی می ساخت.

(36) و لکن خداوند متعال بندگانش را با انواع شداید آزمایش می کند و به انواع مجاهدت ها متعبد می سازد و به اقسام ناملايمات مبتلا می نماید، برای بیرون راندن تکبر از دل ها و برقرار ساختن خضوع و تسلیم در نفوس آنان، و این آزمایش ها و ابتلاءها را درهایی باز برای فضل و احسان و وسایل آماده برای عفو و بخشش قرار می دهد.

بازگشت به بر حذر بودن

(37) بر حذر باشید از خدا، بترسید از خدا، درباره نتایج دنیوی ظلم و وخامت اخروی آن و بدی عاقبت کبر، زیرا کبر دام بزرگ و گسترده شیطان و ابزار بزرگ حيله های او است که همانند زهرهای کشنده که در بدن انسان ها نفوذ می کند، در دل های مردان وارد می گردد. شیطان در کارهای خود علیه فرزندان آدم هرگز.

ناتوان نشود و کسی را از روی خطا رها نکند، نه عالمی را به جهت علمش و نه بینوایی را که لباس فقر پوشیده است.

(38) و خداوند متعال بندگان با ایمان خود را از فریبکاری های شیطان محفوظ و مصون می دارد به وسیله نمازها و زکات دادن ها و تحمل مشقت به وسیله روزه گرفتن در روزهای مقرر (رمضان مبارك) و برای ایجاد آرامش در اعضای آنان و برای خاشع نمودن چشمان و رام کردن نفس ها و تواضع دل ها و از بین بردن تکبر در وجود آنان.

(39) و به جهت مالیدن چهره های نازنین به خاک از روی تواضع و چسباندن اعضای شریف بر زمین برای احساس حقارت در بارگاه الهی و چسبیدن شکم ها به پشت ها به جهت روزه داری برای دریافت ذلت، به اضافه این امتیاز در زکات که محصولات مفید زمین و غیر آن صرف مستمندان و فقرا می گردد.

(40) بنگرید در این کارها (که به عنوان دستورات خداوندی انجام می دهید) که چگونه شاخ ها و دیگر جوانه های فخر را که در درون آدمی سر می کشند، ریشه کن می کند و از سربرآوردن نمودهای خودپسندی جلوگیری می نماید.

(41) من (در سرگذشت انسان ها) نگریستم و کسی را از عالمیان ندیدم که به چیزی تعصب بورزد مگر این که مستند به علتی باشد که می تواند نادان ها را به اشتباه بیندازد، یا مستند به يك دليل (ظاهری) باشد که عقول مردم احمق را به بازی بگیرد مگر شما، زیرا شما به امری تعصب می ورزید که برای آن هیچ سبب و علتی دیده نمی شود.

(42) شیطان که برای آدم علیه السلام تعصب به خرج داد، به جهت اصل خلقتش بود که با تمسک به آن در اصل آفرینش آدم علیه السلام طعنه زد و گفت: من از آتش هستم و تواز گل.

تعصب در مال

(43) و اما توانگران از خودکامگان امت ها، آنان به موقعیت هایی که نعمت های خداوندی نصیبشان کرده بود، تعصب ورزیدند و گفتند: «اموال و اولاد ما بیشتر از دیگران است و ما عذاب نخواهیم گشت.» (44) پس اگر ناچار از تعصب هستید، عصیت خود را برای اخلاق نیکو و کردارهای پسندیده و امور زیبا قرار بدهید که خاندان های اصیل و بزرگمنش عرب و رؤسای قبایل به آن موصوف بودند: تعصب به داشتن اخلاق مرغوب عقلا، و آرمان های بزرگ و درجات بالای ارزش ها و آثار پسندیده که از خود به یادگار می گذاشتند.

(45) پس تعصب بورزید به خصلت ها و عادات پسندیده مانند حمایت و حفظ حقوق همسایگی و وفا به پیمان و اطاعت نیکوکار و مخالفت با خودخواهی و فرا گرفتن فضل و فضیلت و بزرگ شمردن معصیت قتل نفس، و انصاف به خلق و فرو بردن غضب و پرهیز از فساد در روی زمین.

(46) بترسید از آن عذاب هایی که بر اقوام و مللی پیش از شما در نتیجه اعمال زشت و کارهای ناشایست فرود آمد. حالات آنان را در نیکی ها و بدی ها متذکر شوید و بترسید از این که همانند آنان باشید.

(47) و هنگامی که در حالات نیک و بد آنان اندیشیدید، اموری را عهده دار شوید که عزت را ملتزم وضع زندگی آنان ساخت و دشمنانشان را دور ساخت و عافیت و آسایش را بر آنان گسترش داد و نعمت را برای آنان مطیع ساخت و کرامت انسانی طناب خود را برای همه آنان وصل نمود، و آن: اجتناب از جدایی و پراکندگی بود و التزام به انس و الفت و یکدیگر را به آن توصیه نمودن. و از هر کاری که پشت آنان را شکست و قدریشان را به ناتوانی مبدل ساخت (عوامل شکست و ناتوانی آن اقوام و ملل) پرهیزید.

(48) و از کینه ها و عداوت هایی که در دل هایشان جای گرفته بود و خصومت هایی که در سینه ها موج می زد و از پشت به همدیگر کردن نفوس و دست از کمک و تعاون با یکدیگر کشیدن پرهیزید. و بیندیشید در حالات مردمان با ایمان که پیش از شما از این دنیا گذشته اند که چگونه زندگی را در حال تصفیه و ابتلا سپری کردند.

(49) مگر آنان سنگین بارترین مردم و جهادگرتترین بندگان در هنگام بلا و مشقت پذیرترین اهل دنیا در تنگناهای حالات زندگی نبودند. فراغت و طواغیت، آنان را به بردگی خود گرفتند و عذاب بدی به آنان دادند و تلخی ها را جرعه جرعه به آنان نوشاندند. روزگار آنان به این منوال در ذلت هلاکت بار و در فشار سخت مغلوبیت سپری می شد، نه چاره ای برای حفظ و نگهداری خویشتن از آن همه گرفتاری ها داشتند و نه راهی برای دفاع از خویشتن.

(50) تا آن گاه که خداوند سبحان بردباری جدی آنان را در اذیت ها و آزارهایی که در راه محبت او می دیدند و نیز این که ناگواری ها را از بیم و هراس از مقام ربوبی تحمل می کردند، دید و به آنان از تنگناهای بلا فرجی عطا نمود و به جای ذلت و خواری عزت و در عوض ترس، امن و امان عنایت فرمود، در نتیجه پادشاهان و فرمانروایان و پیشوایان و پشتتازانی گشتند و کرامت خداوندی به درجه ای نصیب آنان گشت که حتی آنان را در آرزوهای خود هم نمی دیدند.

(51) پس بنگرید به وضع آنان تا آن گاه که مردمشان اجتماع داشتند و تمایلاتشان با هم بود دارای دل های معتدل بودند و دست های تکیه به هم داده و شمشیرهای به یاری هم کشیده شده و بینایی های تیزبین و تصمیم های متحد.

(52) آیا آنان با چنین عواملی، سرورانی در پهنه زمین و سلاطینی برگردان های عالمیان نبودند؟ حال بنگرید به سرنوشت آنان در آخر کارشان، در آن هنگام که جدایی میان آنان افتاد و انس و الفت به پراکندگی تبدیل گشت و اختلاف کلمه و اختلاف دل ها وارد جمع آنان گشت و در نتیجه به تیره های مختلف تقسیم شدند و در حال ستیزه گری با یکدیگر پراکنده شدند، خداوند لباس کرامتش را از پیکرشان بیرون آورد و طراوت و فراوانی نعمتش را از آنان سلب نمود. حال داستان های اخبار آنان در میان شما برای عبرت گیری انسان های پند آموز مانده است.

(53) تجربه و عبرت بیندوزید از حال فرزندان اسماعیل و اسحاق و اسراییل علیهم السّلام که احوال شما به احوال آنان سخت متناسب است و چه شبیه به یکدیگر است مثل ها (امثال صفات شما با آنان).

(54) در وضع زندگی آنان بیندیشید، در حال تفرقه و پراکندگی. آن شب ها که کسری ها و قیصرها مالکین آنان بودند و آنان را از مساکن و مزارع و مراتعی که داشتند و از دریای عراق (دجله و فرات) دور می ساختند و هم چنین آنان را از اماکن سرسبز و خرم به بیابان های بی آب و علف و جایگاه های وزش باد و تنگنای معیشت می راندند.

(55) و آنان را در احتیاج و فقرها می کردند و دمساز شتران پشت ریش و پشمین (بابی پشم). آنان ذلیل ترین امت ها بودند از حیث خانه و کاشانه و خشک ترین قرارگاه. به حمایت هیچ دعوتی که بتوانند به آن چنگ بزنند پناهی نداشتند و نه امیدی به سایه الفتی داشتند که به عزت آن تکیه کنند. احوال در اضطراب، و قدرت ها مختلف، و کثرت پراکنده، در بلایی شدید و طبقاتی از نادانی! دخترانی که در میان آن قوم زنده به گور می شدند و بت هایی که پرستش می شدند و ارحام و خویشاوندانی که از هم می بریدند و غارت ها و چپاولگرهایی از هر طرف به راه می افتاد.

نعمت وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله

(56) بنگرید به موارد نعمت هایی که خداوند به وسیله برانگیختن رسولی به آنان عنایت فرمود. اطاعت آن مردم را به دینی که آورده جلب و محکم ساخت، و انس و الفت آنان را به دعوت خود جمع فرمود. در این هنگام نعمت با کرامت خود را برای آنان بگستراند و نهرهای نعمت هایش را بر آنان به جریان انداخت و دین اسلام آنان را به فواید و نتایج برکات آن دین جمع نمود. پس در نعمت آن ملت (دین) غوطه ور گشتند و در طراوت عیش آن ملت شادمان گشتند.

(57) امور زندگانی در سایهٔ يك سلطهٔ پیروز برای آنان اعتدال یافت و موقعیت آنان در جانب عزت پیروز جایگیر گشت، و امور زندگی در مراتب بالایی از ملك ثابت به سوی آنان میل کرد. آن گاه آنان فرمانروایان جهانیان گشتند و پادشاهانی در پهنهٔ زمین. حال امور کسانی را که مالك شده اند که روزگاری بر آنان (مسلمانان) مالك بودند و احکام را در میان جمعی انفاذ می کنند که در میان خود آنان مقرر و اجراء می کردند. دیگر نیزه ای از آنان را برای شناخت تیزی و کندی و قدرت آن آزمایش نکردند و سنگی از آنان را برای شکستن نکوبیدند.

سرزنش گنهکاران

(58) آگاه باشید که دست هایتان را از طناب اطاعت کشیدید و پناهگاه خداوندی را که برای شما نهاده بود با احکام جاهلیت شکافتید. خداوند سبحان به جمعیت این امت احسان نمود و به برکت آن طناب الفت و وحدتی که برای پیوند آنان بسته بود حرکت کردند و در پناه حمایت آن، آرامش گرفتند. این الفت و وحدتی است که هیچ يك از مخلوقات ارزش آن را نمی داند، زیرا از هر ارزشی بالاتر و از هر مهمی با عظمت تر است.

(59) و بدانید شما بعد از هجرت (به سوی کمال) به شیوهٔ اعراب بدوی پیوستید و پس از برادری و هم پیمانی، به احزاب مختلف مبدل گشتید. از اسلام به جز اسم آن، تعلقی ندارید و از ایمان نمی شناسید مگر صورتی از آن را.

(60) می گوئید: آتش را می پذیریم ولی ننگ را بر خود نمی گیریم! گویا شما می خواهید اسلام را به رویش واژگون کنید تا حرمت آن بشکند و پیمان آن را که خداوند برای شما قانون آن را در روی زمین وضع نموده و میان مردم وسیلهٔ امن برای شما قرار داده است نقض کنید!

(61) و قطعى است كه اگر شما به سوى غير اسلام بگراييد، اهل كفر با شما خواهند جنگيد. سپس نه جبرييل و نه ميكائيل كمك خواهند كرد و نه مهاجرين و انصار، مگر با كشيدين شمشير و ضربه زدن به يكديگر تا خداوند ميان شما حكم كند.

(62) و شما در گذشتهگان نمونه هاى را از غضب خداوند و كيفرهاى كو بنده و حوادث نابود كننده و روزگارها و وقايع شديد و مهلك مى دانيد. پس تهديد خداوندى را از روى نادانى به گرفتارى خود در دست قدرت مى دانيد. پس تهديد خداوندى را از روى به گرفتارى خود در دست قدرت او و ناچيز انگاشتن كيفر او و احتمال ندادن غضب او دير تلقى نكنيد.

(63) زيرا خداوند سبحان مردم قرن گذشته را كه پيش از شما زندگى کرده اند، لعنت نكرده است مگر به آن جهت كه امر به معروف و نهى از منكر را ترك كردند. پس خداوند لعنت کرده ابلهان را به جهت ارتكاب گناهان و خردمندان را در نتیجه نهى نكردن گنهكاران از ارتكاب معاصى.

(64) آگاه باشيد كه شما رابطه خود را با اسلام قطع نموديد و حدود آن را معطل كرديد و احكامش را از بين برديد. آگاه باشيد خداوند به من دستور داده به جهاد با اهل ستم و نقض بيعت و پيمان و با آنان كه در روى زمين فساد به راه مى اندازند. اما عهدشكنان، پس با آنان جنگيدم و با آنان كه از حق منحرف شده اند مجاهدت كردم، و اما گمراهانى كه از دين منحرف شدند، ناتوانشان ساختم. اما شيطان ردهه (ذو الثديه ريس خوارج نهروان يا يكي از فرزندان شيطان¹) پس فريادى كار او را ساخت كه اضطراب قلب و صدای سينه اش شنیده شد. تتمه اى از ستمكاران مانده است.

ص: 328

(65) و اگر خداوند برای حمله به آنان اجازه دهد، دولت را از آنان باز می گیرم، مگر عده ای که در اطراف زمین متفرق شوند.

شجاعت و فضل او

(66) من بودم که در دوران کوچکی، بزرگان و اقویای عرب را بر زمین زدم و شاخ های بالا آمده ربیعه و مضر را شکاندم. شما موقعیت و رابطه مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت خویشاوندی نزدیک و مقام و منزلت اختصاصی می دانید (و می دانید که) آغوش تربیت می گرفت در حالی که بچه ای کوچک بودم، مرا به سینه خود می چسباند و در رختخوابش جای می داد و جسد مبارکش را بر من مس می فرمود و عطر بدن شریفش را به مشام من می رساند.

(67) و گاهی چیزی را می جوید و آن را به من می خوراند. آن حضرت هیچ دروغی در سخن از من نشنید و خطایی در کاری از من نیافت. و خداوند متعال آن وجود نازنین را از موقعی که از شیر باز شد، شب و روز با یکی از بزرگ ترین فرشتگانش همراه فرمود که آن حضرت را در مسیر اکتساب صفات شریف و اتصاف به بهترین اخلاق دنیا قرار دهد.

(68) من همواره به دنبال او بودم همان گونه که بچه شتر به دنبال مادرش می رود.

آن برگزیده خداوندی در هر روزی که می گذشت، پرچمی (علمی) از اخلاق برای من می افراشت و دستور می داد که تبعیت از او نمایم و در هر سال در کوه حرا مجاور می گشت، من او را می دیدم و کسی جز من او را نمی دید. در آن روز اسلام و مسلمانی در هیچ خانه ای نبود غیر از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه و من سومین آنان بودم. نور وحی و رسالت را می دیدم و عطر پیامبری را استشمام می کردم.

(69) من ناله شیطان را در آن هنگام که وحی به آن حضرت نازل شد، شنیدم.

عرض کردم یا رسول الله چیست این ناله؟ فرمود: ناله شیطان است که به جهت ناامیدی از این که عبادت شود سر داده است. تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی آنچه را که من می بینم، ولی تو پیامبر نیستی، بلکه تو وزیر من هستی و تو در مسیر خیر قرار گرفته ای.

(70) و من با آن حضرت صلی الله علیه و آله بودم در آن موقع که قریش به نزد آن حضرت آمدند، و به او گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله تو ادعای بزرگی به راه انداخته ای، چنان ادعایی که پدران و دیگر دودمانت مطرح نکردند، ما چیزی از تو مسألت می کنیم و اگر به ما پاسخ دادی و آن را به ما ارائه نمودی، می فهمیم که تو پیامبر و فرستاده خداوندی و اگر پاسخ ما را ندادی می فهمیم که تو قطعاً ساحر و دروغگویی.

(71) آن حضرت فرمود: سؤال شما چیست؟ آنان گفتند: بخوان این درخت را تا از ریشه هایش کنده شود (و مجموع اجزایش) بیاید و در مقابل بایستد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بر همه چیز توانا است، آیا اگر خداوند این کار را برای شما کرد، ایمان می آورید و به «حق» شهادت می دهید؟ (72) گفتند: آری. آن حضرت فرمود: من به زودی آنچه را می خواهید به شما نشان می دهم در حالی که می دانم شما به سوی خیر باز نخواهید گشت.

و در میان شما کسی است که در چاه انداخته می شود و کسی است که احزاب تشکیل می دهد.

(73) سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای درخت، به خدا و روز قیامت ایمان داری و می دانی که من رسول خدا هستم، با ریشه هایت از زمین در آی و با اذن خداوندی در برابر من بایست.

(74) سوگند به آن خدایی که او را بر حق برانگیخته است، آن درخت با ریشه هایش از جای کنده شد و به طرف رسول خدا حرکت کرد در حالی که صدایی مانند صدای وزش باد و به هم خوردن بال های پرنده داشت، مانند پرندگان در حالی که پرمی زد، آمد و در مقابل آن حضرت ایستاد و شاخه بالایش را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گسترد و بعضی از شاخه هایش را هم روی شانه من انداخت و من در آن حال در طرف راست آن حضرت ایستاده بودم.

(75) هنگامی که قوم قریش این معجزه را دیدند از روی خود بزرگ بینی و تکبر، چنین گفتند: امر کن نیمی از این درخت بیاید و نیم دیگر بماند.

حضرت به این خواسته آنان عمل کرد و به درخت امر فرمود. نیمی از آن درخت به طور شگفت انگیزتری از حالت اول و با صدایی شدیدتر به طرف پیامبر روی آورد و نزدیک بود به پیامبر خدا بیچد. بار دیگر آن مردم از روی کفر و گردنکشی گفتند: دستور بده این نیمه درخت برگردد به آن نیمه اش (تا به صورت اولیه اش برگردد). رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود. نیمه درخت بر روی همان نیمه اول برگشت.

(76) من گفتم: «لا اله الا الله» (نیست خدایی مگر الله). من اولین مؤمن به تو هستم و من اولین کسی هستم که اقرار کرد به این که آنچه را که درخت امروز انجام داد، به امر خداوند تعالی و برای تصدیق نبوت و تجلیل و تعظیم سخن تو بود.

(77) در این هنگام همه آن قوم گفتند: (این شخص، پیامبر نیست) بلکه ساحری است دروغگو که سحرش شگفت انگیز است و در این کار سبک دست (تر دست). و آیا کسی جز این شخص [مقصودشان من (علی بن ابیطالب) بودم] وجود دارد که این ادعا و کار تو را تصدیق کند؟ و قطعی است، من از قومی هستم که سرزنش هیچ سرزنش کننده ای آنان را در راه خدا از کار باز نمی دارد. چهره آنان چهره با عظمت ترین راستگویان است و سخن آنان سخن نیکوکاران شب بیدار، و هدایتگران روز.

(78) آنان هستند تمسک کنندگان به قرآن، که سنت های خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را احیاء می کنند. نه تکبر می ورزند و نه بلندگرایانند و نه مردم را به زنجیر می کشند و نه فساد در روی زمین به راه می اندازند. دل های آنان در بهشت است و بدن های آنان در کار و کوشش.

193

193 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه مردمان با تقوا را توصیف می فرماید.

روایت شده است که یکی از یاران امیر المؤمنین علیه السلام که همام نامیده می شد و مردی پارسا بود، به آن حضرت عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السلام مردم با تقوا را برای من توصیف فرما، چنان که گویی آنان را می بینم. آن حضرت در پاسخ دادن، سنگینی می کرد. سپس فرمود:

ای همام تقوا بورز خدا را و نیکویی کن، زیرا «خداوند با کسانی است که تقوا ورزیدند و با کسانی است که احسان می ورزند». همام به این سخن کوتاه قناعت نورزید، تا این که امیر المؤمنین علیه السلام تصمیم به برآوردن خواسته او نمود، خدا را ستایش و سپاس گفت و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد، سپس چنین فرمود:

(1) پس از حمد و ثنا و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خداوند سبحان و متعال هنگامی که مخلوقات را آفرید، از اطاعت آنان بی نیاز بود و از معصیت آنان در امان، زیرا گناه هر کس که او را گناه کرد، ضرری بر او نرساند و اطاعت کسی که او را اطاعت می کند نفعی برای او ندارد. خداوند معاش مردم را میان آنان تقسیم نمود و آنان را در دنیا در موقعیت های خود قرار داد.

ص: 332

(2) مردم با تقوا در میان آن مردم اهل فضیلت ها هستند: منطق آنان درست و صحیح، پوشاکشان بر مبنای اقتصاد، حرکتشان بر اساس فروتنی است. چشمان خود را از آنچه که به آنان تحریم فرموده است پوشیدند و گوش های خود را به آن علم که برای آنان سودمند است فرا دادند.

(3) نفوس انسان های متقی در موقع بلا همان گونه است که در حالات آسایش.

و اگر نبود اجلی (پایان زندگی معین) که خدا برای آنان مقرر فرموده است، ارواح آنان در اجساد آنان به جهت اشتیاق به پاداش و بیم از کیفر يك چشم بر هم زدن هم قرار نمی یافت. خالق کائنات در نفوس آنان بزرگ و جز خدا در چشم آنان کوچک گشته است. مثل بهشت و آنان چونان است که آن را دیده اند و در مقام والای آن بهشت در نعمت غوطه ورنند، و مثل دوزخ و آنان چونان است که آن را دیده اند و در میان آن در عذابند.

(4) دل هایشان اندوهگین است و مردم از شرشان در امان هستند. بدن هایشان لاغر است و احتیاجاتشان سبک و نفوس آنان پاک و پاکیزه. روزگاری کوتاه که صبر و تحمل کردند، آسایش طولانی در پی داشت. این تجارت سودآوری بود که خداوند برای مردم با تقوا امکان پذیر ساخت.

(5) دنیا روی به آن تقوا پیشه گان آورد، ولی آنان رهایش کردند و اعتنایی به آن ننمودند. دنیا آنان را به اسارت کشید. آنان با دست کشیدن از جهان، خود را نجات دادند. شباهنگام راست برپا می ایستند و اجزاء قرآن را به بهترین وجه تلاوت می نمایند. نفوس خود را با آیات قرآنی اندوهگین می سازند و دوی درد خود را با آن کتاب الهی تحصیل می نمایند.

(6) در آن هنگام که از آیه ای می گذرند که خداوند بندگانش را در آن تشویق فرموده است، از جهت آرزو تکیه به آن می کنند و نفوسشان از روی اشتیاق برای اطلاع به آن سر می کشد و گمان می کنند آن بهشت موعود در جلوی چشمانشان قرار گرفته است. و در آن موقع که از آیه ای ترساننده عبور می کنند، گوش های دلشان را به آن فرا می دهند و گمان می برند تنفس های آتشین دوزخ و صدای برافروخته شدن آن در اعماق گوش هایشان می باشد. متقیان (در عبادت) تا کمرهایشان خم می شوند و پیشانی و دست ها و زانوها و جوانب پاهای خود را بر خاک می گسترند و از خداوند رهایی گردن های خود را از آتش مسألت می دارند.

(7) اما در هنگام روز، این کمال یافتگان سالک، بردباران (خردمندان) دانشوران و نیکوکاران با تقوا هستند که به چوب تیر تراشیده شده می مانند. وقتی که ناظری به آنان بنگرد، گمان می برد که مریضند، در صورتی که برای این مردم مرضی وجود ندارد، و می گوید: این مردم دچار خبط و اختلال مغزی شده اند! (8) (آری) حقیقت بزرگی درون آنان را به هم آمیخته است، از اعمال خود رضایت به اندک نمی دهند و زیادی اعمال را هم زیاد نمی دانند. آنان نفوس خود را متهم می سازند و از اعمال خود هراسان هستند. در آن هنگام که از یکی از این دلباختگان کمال تعریف و تمجید شود، از آنچه که درباره اش گفته می شود، می ترسد.

(9) لذا در برابر تعظیم کننده می گوید: من به نفس خود از دیگران داناترم و پروردگار من به نفس من داناتر از من است. بارخدایا، مرا درباره آنچه که به من می گویند، مؤاخذه مفرما، و مرا از آن که می گویند، برتر فرما و آنچه را که درباره من نمی دانند، برای من ببخش و عفو فرما.

(10) از علامت های هر يك از این مردم ترکیه شده این است که در او قوت در دین می بینی و احتیاط با نرمش و ایمان در یقین و اشتیاق برای علم، و علمی با شکیبایی و اقتصاد در داشتن پول و ثروت، و خشوع در عبادت و خوشحالی و رفتار نیک در حال فقر، و صبر در سختی و طلب روزی حلال و نشاط در هدایت و دوری از طمع.

(11) کارهای نیکو را به جای می آورد، در حالی که بیمناک است. روز را به شب می رساند، در حالی که همت او شکرگزاری است و شب را به بامداد می رساند و همش به یاد خدا بودن است. در حال بیم شب را می گذراند و بامداد که شادمان سر از خواب بر می دارد، بیمناک از غفلتی است که از آن بر حذر شده است و شادمان به رحمت و احسانی که به او رسیده است. اگر نفس او در آنچه از آن کراهت دارد، سخت گیری کند، نیاز نفس را در آنچه می خواهد (نفس) ادا نمی کند.

(12) روشنایی چشم انسان با تقوا در حقیقتی است که زوال و فنا راهی به آن ندارد و پارسایی و امتناعش درباره چیزی است که زوال و نابودی بر سرش تاختن خواهد آورد. بردباری را با علم درمی آمیزد و قول را با عمل. آرزویش نزدیک است، لغزشش اندک، قلبش تسلیم محض خداوند سبحان، نفسش قانع (گریزان از تکاثر و اسراف) خوراکش کم و در امر (کارهای دنیا) سهل گیر است. دین او محفوظ است و شهوتش مرده و غضبش فرو خورده است.

(13) (همواره) خیر از او مورد آرزو است و مردم از شر او ایمن هستند. اگر در جمع غافلان باشد، از گروه یادآوران محسوب می شود و اگر در میان یادآوران باشد، از غافلان شمرده نمی شود. از کسی که به او ستم کرده است می گذرد و او را عفو می کند و به کسی که او را محروم سازد بخشش می کند و با کسی که از وی ببرد، پیوند خود را حفظ می کند. از گفتن سخن ناشایست دوری می گزیند. گفتارش نرم و معتدل است و زشتی از او ناپدید.

(14) احسان وی همواره حاضر و بالفعل است. (همواره) خیر او بر مردم روی آور است و شرّ او از آنان رویگردان. در مقابل حوادث اضطراب انگیز و لرزاننده با وقار و پابرجاست و در ناگواری ها شکایا و در موقع آسایش سپاسگزار.

(15) بر کسی که با او عداوت بورزد، تعدّی و تجاوز نکند و درباره کسی که او را دوست دارد، مرتکب گناه نمی گردد. اعتراف به حق می کند پیش از آن که برای اثبات آن حق، شهادت داده شود. آنچه را که حفظ آن را به عهده گرفته است، ضایع نسازد و آنچه را که به یادش آورده شده است فراموش نمی کند و با لقب های زشت و ناشایست به مردم اهانت نمی نماید. هرگز ضرری به همسایه وارد نمی آورد و در هنگام ابتلای مردم به ناگواری ها، آنان را شماتت نمی کند. در باطل داخل نگردد و از حق خارج نشود. اگر سکوت کند، سکوت اندوهگینش نسازد.

(16) و اگر بخندد صدایش بلند نمی شود و اگر ستمی بر او روا شود، شکیبایی پیشه سازد، تا آن گاه که خداوند از آن ستمکار انتقام بگیرد. نفس او به جهت زهد و خویشتن داری در مشقت است و مردم از او در آسایش هستند. نفس خود را برای سرای آخرتش به مشقت می اندازد و مردم را از نفس خود راحت می سازد.

(17) اگر از کسی که از وی کناره گیری کرده است دوری گزیند، بر مبنای پارسایی و پاکی از آلودگی ها است و نزدیکی وی با کسی که به او نزدیک است، از روی نرمش و رحمت است. نه دوری او از کسی مبتنی بر کبر و خود بزرگ بینی است و نه نزدیکی او به کسی از راه حيله پردازى و فریبکاری است.

(18) روایت کننده این کلام مبارك می گوید: وقتی که همام این سخن را شنید فریادی کشید و با همان فریاد، جان از کالبد وی رها گشت. سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آگاه باشید، سوگند به خدا، من از بیان این جملات در توصیف مردم با تقوا به این مرد بیمناک بودم (لذا اولاً آن حضرت از توصیف مزبور خودداری فرمود. بعد با تذکر يك جمله منحصر، خواست آن مرد قانع شود، ولی او نپذیرفت) سپس فرمود: آیا اندرزه های کامل و رسا در کسانی که شایسته شنیدن و پذیرش آن ها هستند، چنین اثر می گذارد؟

(19) شخصی گفت: یا امیر المؤمنین چرا علم به این حقایق، در شما چنین تأثیر نمی گذارد؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو، برای اجل هر کسی وقت معینی است که از آن تجاوز نمی کند و سببی (برای پایان یافتن زندگی او است) که از آن نمی گذرد. ساکت باش، چنین سؤالی را تکرار مکن، زیرا شیطان است که آن را به زبان تو دمید.

194

194 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام در این خطبه منافقین را توصیف می فرماید

(1) ستایش می کنیم خدا را برای توفیق اطاعت که به ما عنایت فرمود و ما را از معصیت برکنار فرمود، و تمامی احسان را از او و چنگ زدن به طناب او را مسألت می نماییم. و شهادت می دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است، آن بزرگوار در راه وصول به رضوان الله به هرگونه تلاش و تکاپوی شدید فرو رفت و در این راه هر غصه ای را آشامید.

(2) تا آن جا که نزدیکان او رنگ عوض کردند و دگرگون گشتند و آنان که از او دور بودند، علیه او برخاستند. عرب مهارهای خود را از وی برتافت و برای جنگ با او، تازیانه بر شکم های مرکب های جنگی خود زد (بسیار سخت شتافت) تا عداوت و خصومت خود را از دورترین مکان ها و دورترین کاشانه ها به او نشان دهد.

(3) ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی توصیه می کنم و از اهل نفاق برحذر می دارم، زیرا آنان هستند گمراهان و گمراه کنندگان و لغزندگان و عوامل لغزش.

دائماً در حال رنگ عوض کردن و غوطه خوردن در آشوب ها می باشند و هدف آنان قرار دادن شما در سختی ها و حوادث سنگین است و برای شما از هر طرف کمین می گیرند.

ص: 337

(4) دل های آنان بیمار است و چهره های آنان پاك نما. کار آنان حرکت های مخفیانه است و برای اضرار، در پنهانی ها می خزند. وصفشان دارو است و سخنشان وعده شفا می دهد و کارشان درد علاج ناپذیر است.

(5) حاسدان رفاه و آسایش مردم و تقویت کننده بلا و مصیبت و نومید کنندگان امیدواران هستند. در هر راهی (که در حیات اجتماعی برای سعادت انسان ها کشیده شده است) افتاده ای را بر خاک هلاکت افکنده اند. و برای منحرف ساختن هر قلبی به سوی خویش وسیله ای آماده دارند، و برای هر اندوهی اشک ها در اختیار. تبادل در مدح و تعریف یکدیگر دارند و برای انتظار پاداش دادن به یکدیگرند. اگر سؤالی کنند، اصرار ورزند و اگر کسی را ملامت کنند، اسرار او را فاش سازند و اگر حکم کنند، اسراف بورزند. برای هر حقی باطلی آماده دارند و برای هر واقعیت راست، عاملی برای انحراف، و برای هر زنده ای کشته ای، و برای هر دری کلیدی در آستین، و برای هر تاریکی چراغی مهیا.

(6) برای وصول به آنچه که طمع در آن دارند، اظهار نومیدی و استغناء از آن نمایند تا بازارهای خود را بر پای دارند و کالاهای خود را به فروش برسانند. سخن می گویند، تا مردم را به اشتباه بیندازند، و توصیف می کنند و باطل را با آن می آریند و یا حق را با آن تیره و زشت می سازند.

راه برای وصول به ضلالت را آسان می سازند و راه تنگ (برای خروج از آن ضلالت) را کج و پیچیده می نمایند. آنان هستند گروه شیطان و شدیدترین نقطه آتش ها، «آنان حزب شیطانند، بدانید حزب شیطانند که زیانکارانند».

195 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه خدا را می ستایید و به پیامبر خدا درود می فرستد و مردم را پند می دهد.

ستایش خداوندی

(1) ستایش خدای راست که از آثار سلطه مطلقه و جلال کبریایی اش آشکار فرمود آنچه را که دیدگان عقول انسان ها را از شگفتی های قدرت خود متحیر ساخت و خاطره های مهمه های (امواج صوتی بسیار ضعیف که کلماتش قابل تشخیص نباشد) نفوس را از شناخت کنه صفاتش بر کنار ساخت.

شهادتین

(2) و شهادت می دهم به این که خدایی جز خداوند (واجب الوجود یگانه) نیست، شهادتی ناشی از ایمان و یقین و اخلاص و اعتقاد و شهادت می دهم به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است. خداوند او را در موقعی فرستاد که نشانه های هدایت کهنه گشته و مسیرهای روشن دین محو شده بود. او برای حق قیام و آن را آشکار ساخت و مردم را به رشد هدایت نمود و امر به اعتدال فرمود. درود خدا بر او و فرزندانش باد.

پند مردم

(3) و بدانید ای بندگان خدا، او شما را بیهوده نیافریده و شما را به حال خود رها نساخته است. می داند مقدار نعمتش را که به شما عنایت نموده و احسان خود را به شما حساب فرموده است. پس از او طلب گشایش کنید و توفیق به حرکت در مسیر او را از او مسألت نمایید. از مقام ربوبی او بخواهید و عنایت الهی را از او بطلبید.

(4) زیرا هیچ حجابی شما را از خدا نبریده و هیچ دری برای ورود به پیشگاهش برای شما بسته نشده است و قطعاً او موجود است در هر مکان و در هر زمان و وقتی. او با همهٔ انس و جن است. نه بخشیدن رخنه ای به مال و قدرت او وارد آورد و نه عطایی از او بکاهد و نه هیچ سؤال کننده ای آنچه را که او در ملك دارد، تمام کند و هیچ کسی نتواند عطاهاى او را به پایان برساند و هیچ شخصی نتواند او را از شخص دیگری برگرداند. و هیچ صدایی توانایی مشغول ساختن آن ذات اقدس را از صدای دیگر ندارد.

(5) و هیچ بخششی او را از سلب بخشش مانع نگردد و مشغول نکند او را غضبی از رحمتی (چنان که) هیچ رحمتی به کسی او را از عقاب دیگری باز نمی دارد.

پنهانی امور مخفی، آن ها را از ظهور در علم خداوندی پوشیده نمی دارد، (هم چنان که) پدیده های آشکار او را از امور پنهانی بر کنار نمی سازد. خداوند سبحان در عین حال نزدیک است و دور، و در همان حال که بالا است با همه کس است، و ظاهر است و باطن، و باطن است و آشکار. حساب مخلوقات با او است و خود مورد محاسبه نیست.

(6) خلاق را نه از روی تفکر و چاره اندیشی آفرید و نه از روی ناتوانی از آنان یاری خواست.

(7) ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی توصیه می کنم، زیرا تقوا است که مهار حقیقی از آلودگی ها و انحرافات است و استحکام بخش (حیات معقول) انسان ها. پس به وسایل محکم آن چنگ بزنید. و به حقایق آن تمسک کنید. تقوا شما را به زندگی با رفاه و آسایش بر می گرداند که (امروز) برای شما ناپدید می نماید و شما را به وطن های وسیع که فوق ماده و مادیات است و جایگاه های امن و مقامات عزت رهنمون می گردد، در روزی که چشم ها باز و خیره می ماند، (8) و همه جا تاریک شده و رمه شتران باردار (با ارزش در موقع زندگی) بی صاحب رها شده است.

(9) در آن هنگام در صور دمیده می شود. هر دلی از جا می رود و هر زبان گویایی لال می شود و کوه های بلند و سرکشیده و ثابت و محکم، پست و درهم ریخته می گردند، در آن روز سنگ های سخت آن کوه ها، مانند سرابی لرزان و جایگاه های مورد بهره برداری آن کوه ها (مانند منازلی که در آن ها ساخته می شود) به زمینی خالی و هموار مبدل می گردد. در آن روز شفاعت کننده ای نیست که شفاعت کند (بدون اذن خداوندی) و نه یار نزدیکی به انسان که سودی بخشد و نه عذری که گرفتاری را برطرف نماید.

196

اشاره

196 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

مبعوث شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

(1) خداوند سبحان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت. در آن هنگام نه نشانه ای از دین برپا بود و نه چراغی روشنگر و نه طریق و مسیری واضح.

پند برای پارسایی

(2) ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی توصیه می کنم و شما را از دنیا بر حذر می دارم، زیرا این دنیا خانه ای است که باید از آن برون رفت و جایگاه تیرگی هاست. ساکنش کوچ کننده است و قرار گرفته در آن جدا شونده از آن. این دنیا مردمش را چونان کشتی که در معرض فراز و نشیب امواج است و بر لبه گرداب ها که بادهای تندوز در پهنه دریا آن را به تکاپو وامی دارد (در آن هنگام که کشتی بان دست از مقاومت در برابر حمله های بی امان امواج بر می دارد و ساکنان کشتی را به چنگال اجل می سپارد) برخی از کشتی نشینان را در دریا غرق نموده، آنان را به هلاکت می رساند.

(3) و از آنان کسی است که از لابلای امواج نجات پیدا می کند. بادهای دریایی با دامن های خود، او را از پهلوی به پهلوی دیگر می غلتاند و در فراز و نشیب های هولناک امواج قرار می دهد. آن کس که در آن مهلکه بمیرد، قابل برگشت نیست و آن کس که از آن نجات پیدا کند بالاخره سرنوشت نهایی اش مرگ خواهد بود.

ص: 341

(4) ای بندگان خدا، هم اکنون بدانید (یا عمل کنید) (و لحظات عمر را غنیمت بشمارید) در حالی که زبان ها برای گفتن آزاد است و بدن ها برای کوشش تندرست و اعضای بدن نرم و قابل انعطاف (برای حرکت در وصول به مقاصد) و طریق برای بازگشت به خیرات باز و میدان برای تکاپو پهن و وسیع، پیش از فوت فرصت و ورود مرگ به خود بقبولانید فرود آمدن مرگ را و در انتظار ورودش نباشید.

197

197 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این سخن، مردم را به فضیلت خود به جهت قبول سخن و امر و نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه می سازد.

(1) از یاران امانتدار و نگهداران اسرار محمد صلی الله علیه و آله، به طور قطع می دانند که من حتی ساعتی فرمان خدا و فرمان رسول خدا را ردّ نکرده ام. من در مواردی با جانم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یاری جدی نمودم که دلاوران در آن موارد به عقب برمی گشتند و گام ها پس می گردیدند. این شجاعت و دلیری همان است که خداوند به من عنایت فرموده و به وسیله آن مرا تکریم نموده است.

(2) رسول خدا صلی الله علیه و آله جان به جان آفرین تسلیم کرد در حالی که سر آن حضرت روی سینه ام بود. و نفس مبارک او در دست من (رو به ملکوت الهی) به جریان افتاد.

در این هنگام دستم را برای تبرک به صورت کشیدم. غسل پیامبر صلی الله علیه و آله را به طور مستقیم انجام دادم و فرشتگان در آن حال یاران من بودند. خانه و پیرامون آن ناله می کردند.

ص: 342

(3) گروهی (از فرشتگان) فرود می آمدند و گروهی بالا می رفتند، و گوش من از صدای آنان خالی نبود. آنان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نماز می خواندند تا آن گاه که آن حضرت را در قبر مبارکش دفن کردیم.

(4) کیست برای او شایسته تر از من، چه زنده و چه مرده. بر مبنای بینایی های خود، حرکت جدی نمایید و در جهاد با دشمنان صدق نیت داشته باشید. سوگند به آن خداوندی که جز او خدایی نیست، قطعاً من بر جاده حق حرکت می کنم و یقیناً آنان در لغزشگاه باطلند.

می گویم آنچه را که می شنوید و از خداوند سبحان طلب مغفرت می کنم برای خود و شما.

198

اشاره

198 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام مردم را آگاه می سازد به احاطه علم خداوندی به جزئیات، سپس مردم را به تقوا تحریک می نماید و برتری اسلام و قرآن را بیان می دارد.

اشاره

(1) خداوند سبحان صدای بلند حیوانات وحشی را در بیابان ها می داند (و می داند) گناهان بندگان را در پنهانی ها و تردد ماهیان را در دریاها و ژرف و بر هم خوردن آب را به وسیله بادهای تندوز و شهادت می دهد به این که محمد صلی الله علیه و آله برگزیده خدا و آورنده وحی او و فرستاده رحمت او است.

ص: 343

(2) پس از حمد و ثنای خداوندی، من توصیه می‌کنم شما را به تقوای خداوندی که آفرینش شما را آغاز کرد و به سوی او است برگشت شما، و از او است توفیق برای وصول به مطلوبتان، و به سوی او است نهایت رغبت شما و به پیشگاه او است راه صحیح و نشانه گاه‌های پناهندگی شما.

(3) زیرا تقوای خداوندی برای شما دوی درد دل‌ها است و چشم برای کوری دل‌ها و شفای بیماری‌های جسد‌ها و اصلاح فساد سینه‌ها و پاکی آلودگی نفوس و روشنایی پرده‌های چشمان.

(4) و عامل اطمینان از خوف و وحشت دل‌هایتان و روشنایی سیاهی تاریکی درون شما است. پس قرار بدهید اطاعت خداوندی را لباس باطنی، نه لباس ظاهری آن تا داخل در اعماق جان باشد، نه شعار نمایانتان، نافذ و راه یافته در میان استخوان‌های دنده‌ها و حکمران مشرف بر تمامی امور و چشمه ساری گوارا برای هنگام ورود و شفیع برای نیل به مطلوبتان و سپری برای روز ترس و وحشت در اعماق قبرها و آرامشی برای طول وحشت و آسایشی برای اندوه و محنت منازلی که در پیش دارید.

(5) زیرا اطاعت خداوندی نگهدارنده است از مهلکه‌های محیط بر شما و از موقعیت‌هایی که در انتظار است و از گرمی آتش‌های شعله‌ور. پس هر کس تقوا را پیشه ساخت، سختی‌ها از وی دور و ناپدید شد پس از آن که نزدیک بود، و امور برای او شیرین شد پس از تلخی‌هایش، امواج از وی باز شد پس از حمله انبوهش، و دشواری‌ها برای او آسان گشت پس از مشقت‌هایی که در آن‌ها بود.

(6) کرامت بر او باریدن گرفت پس از آن که از وی بریده بود. و رحمت خداوندی با لطف و محبت به او روی آورد پس از فرار و نفرت از وی و چشمه سارهای نعمت ها برای او شکافت و روان گشت بعد از فروکش کردن و نایاب شدن آنها، و باران برکت پس از کم شدن آن بر او باریدن گرفت.

(7) پس تقوا بورزید برای خدا که شما را با پند خود منفعت داد و با رسالت پیامبرش شما را نصیحت نمود و با نعمتش به شما احسان فرمود. نفس خود را برای عبادت خداوندی رام و مطیع بسازید و حرکت کنید به سوی خداوندی با اطاعتی که شایسته او است.

فضیلت اسلام

(8) سپس این اسلام آن دین خداوندی است که برای خود برگزید و ساخت و تعبیه کرد و با نظاره بر آن، به جریان انداخت و شایسته ترین بندگان خود را برای تبلیغ آن دین به بندگان انتخاب فرمود، و ستون هایش را بر محبت خود بنا نهاد. ادیان جعلی دیگر را با عزت و عظمت این دین، ذلیل ساخت.

(9) ملل و اقوام در برابر بلندی آن در پستی قرار گرفتند و با کرامتی که دین اسلام دارا بود، دشمنان آن را ناچیز قرار داد و با یاری که برای رواج آن دین عنایت فرمود، دشمنان معاند آن را سوا ساخت و با رکن محکم آن، ارکان گمراهی را ویران نمود. و کسی را که تشنه سعادت دنیوی و اخروی است از حوض های آن سیراب فرمود و آبگیرهای آن را برای کسانی که بخواهند از آن ها سیراب شوند، پر و مالا مال نمود.

(10) سپس خداوند سبحان طناب آن دین را چنان محکم ساخت که نه گسیخته شدن راهی به آن دارد و نه باز شدن به حلقه هایی که آن را در بر گرفته است و نه ویرانی بر پایه اش نفوذ کند نه نابودی به ستون هایش و (همچنان اسلام دینی است که) درختش از جا کنده نشود و مدتش پایان نپذیرد و قوانینش کهنه و فرسوده و محو نگردد و شاخه هایش بریده نشود. راه هایش تنگ و تاریک نباشد و آسانی هایش (راه های هموارش) سخت و ناهموار نگردد. تاریکی، راهی به روشنایی این دین ندارد و کجی را راهی به راستی آن نیست. چوبش (عامل قوامش) انعطاف ناپذیر است و راهش دشواری ندارد. چراغ های این دین را خاموشی نیست و شیرینی اش از تلخی به دور است. خداوند سبحان پایه های آن را بر حق مستحکم ساخت و اساس آن را جاویدان نمود.

(11) این دین منابع چشمه سارهایی است بس انبوه و چراغ هایی است دارای انوار تابان و نشانه هایی است کانون نور. روشنگری که رهروان کوی حق به روشنایی آن ها حرکت می کنند و پرچم های راهنمایی است که روندگان راه های کشیده شده میان کوه ها با هدایت آن ها حرکت کنند و آبشخورهایی است که کسانی را که وارد آن ها شوند سیرابشان نمایند.

(12) خداوند متعال نهایت رضایت خود و بالاترین ستون های دین خود و والاترین مقام اطاعتش را در این دین نهاده است. این دین در نزد خدا دارای ارکانی محکم و بنیانی مرتفع و برهانی روشنگر و مشعل های نوربخش و دارای سلطه و قدرتی عزیز است و کانون بلند نورش مشرف و فراگیر، و تعارض و ستیزه گری با آن، امکان ناپذیر است. پس این دین را عزیز و شریف بدانید و بپذیرید و حق آن را به آن ادا کنید و آن را در موارد و محل های حقیقی آن جایگیر بسازید.

رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

(13) سپس خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را بر حق به پیامبری مبعوث فرمود در حالی که دنیا رو به پایان بود و آخرت برای احاطه و اشراف روی آورده و شکوفایی دنیا پس از روشنایی آن رو به تاریکی نهاده بود.

(14) و آن دنیا برای اهل خود با شدت و مشقت ها رویاروی شده، زمانش رو به زوال و شرایط فنا و نابودی آن نزدیک گشته بود. (بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) هنگامی بود که دنیا از اهلش در حال بریدن و حلقه های اتصال مردم در حال جدا شدن از یکدیگر بود و اسباب و علل آن در حال گسیختن، و پرچم های راهنمایی دنیا در آن دوران در حال افسردگی و محو شدن، و ظاهر شدن پدیده های زشت و کوتاه شدن امتداد (زندگی) در آن بود.

(15) خداوند سبحان، در چنین دورانی، پیامبر خود را مأمور ابلاغ رسالتش فرمود و کرامتی برای امتش و بهاری برای اهل زمانش و عظمتی برای یارانش و شرفی برای یاورانش قرار داد.

قرآن کریم

(16) سپس خداوند متعال کتابی روشن و روشنگر را بر او فرو فرستاد که چراغ هایش خاموش نشود و کانون نوری است که شعله هایش فرو نشیند و دریایی که ژرفای آن درک نگردد و راه راستی که رهروش گمراه نشود و شعاعی که روشنایی آن به تاریکی نگراید.

(17) و جدا کننده حق و باطل از یکدیگر است که برهانش هرگز راکد نگردد. بیان صریحی که ارکانش ویران نشود و شفا و تندرستی که هراسی از بیماری ها به دنبال ندارد و عزتی که یارانش هرگز مغلوب نگردند، و حقی که کمک کنندگانش هرگز ذلیل نشوند. قرآن معدن ایمان است و متن آن، و سرچشمه های علم است و دریا های آن، و باغ های دادگری است و غدیرهای (گودی هایی که آب در آن جا جمع می شود) آن.

(18) و پایه های اساسی اسلام است و بنیان آن، و بیابان های حق است و گودی ها و دژه های آن، و دریایی است که کشندگان آب نتوانند آب آن را تا آخر بکشند، و چشمه هایی که برندگان آب نمی توانند آن را بخشکانند. و سرچشمه هایی است که وارد شونندگان به آن ها نتوانند از آنها بکاهند. منزلگاه هایی است که مسافران راه آنها گم نشوند. و نشانه هایی است که سیرکنندگان در مسیر حق از دیدن آن ها نابینا نگردند و تلّ و تپه هایی است که حرکت کنندگان در راه خداوندی تجاوز از آن نکنند.

(19) خداوند متعال قرآن را سیراب کننده تشنگی دانشمندان قرار داده است و بهاری بر دل های فقهاء و راه هایی واضح برای طرق صالحان، و دوايي است که با داشتن آن دردی نمی ماند و نوری که با وجود آن ظلمتی به حیات انسان ها راه ندارد. و طنابی است که دستگیره آن محکم است و پناهگاهی که بلندی های آن قابل دستبرد نمی باشد. قرآن عزت و شرفی است برای کسی که آن را (برای حیات معقول خود) یاور اتخاذ کرده است و امان است برای کسی که وارد آن شود و هدایتی است برای شخصی که از آن پیروی نماید. و عذر است برای آن انسان که خود را به آن نسبت بدهد و دلیلی است روشن برای کسی که در سخن گفتن به آن استناد کند و شاهی است (راستین) برای آن انسان که به وسیله آن احتجاج کند.

(20) و عامل پیروزی است برای شخصی که با آن استدلال نماید و رهبر (شایسته) برای کسی که از آن برخوردار گردد و برنده کسی که از آن بهره گیرد و نشان برای آن انسان که با هشیاری و فراست در آن بنگرد و سپری نگهدارنده برای شخصی که به عنوان سلاح از آن کمک بگیرد و دانش برای کسی که آن را دریابد و بپذیرد و حدیث برای کسی که آن را روایت کند و حکم است برای شخصی که حکم کند.

199

اشاره

199 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام با این سخنان به یاران خود توصیه می فرمود

اشاره

(1) به امر نماز ملتزم شوید و در حفظ آن بکوشید و این (فریضه با اهميت) را فراوان به جای بیاورید و با این عبادت بزرگ به خدا نزدیک شوید، زیرا «نماز برای مردم با ایمان واجب متعین است.» (2) آیا پاسخ دوزخیان را نمی شنوید که وقتی از آنان سؤال می شود: «چه چیز شما را به دوزخ کشاند؟» اهل جهنم می گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم» قطعی است که نماز گناهان را از گردن گنهکاران مانند برگ از درختان می ریزد و گناهان را از گردن ها باز می کند، همان گونه که مهارها از گردن حیوانات باز می شود.

ص: 348

(3) رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را به چشمه آب گرم تشبیه فرموده است، که مقابل در خانه مردی در جریان باشد و آن مرد در هر روز و شب پنج مرتبه در آن شستشو نماید (با این شستشوی مکرر چه کثافت و چرکی در بدن او باقی خواهد ماند). (4) مردانی از مؤمنان، حق نماز را شناختند که نه زر و زیور مال دنیا آنان را به خود مشغول می دارد و نه آنچه که باعث چشم روشنی می شود از مال و فرزند.

(5) خداوند سبحان می فرماید: «آنان مردانی هستند که نه تجارت آنان را از به یاد خدا بودن و برپاداشتن نماز و دادن زکات مشغول می کند و نه خرید و نه فروش.» رسول خدا صلی الله علیه و آله با این که به بهشت بشارت داده شده بود. باز خود را به زحمت می انداخت، به جهت فرموده خداوند سبحان: «امر کن خانواده ات را به نماز و تحمل کن در به پا داشتن آن.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دودمانش را به نماز دستور می داد و در اقامه نماز سختی ها را تحمل می فرمود.

زکات

(6) سپس زکات با نماز برای مسلمانان وسیله تقرب به خدا قرار داده شده است. هر کس زکات را با رضایت خاطر بدهد، کفاره ای برای گناهان او شود و مانع و سپری از آتش.

(7) کسی که زکات مالش را داد، نفس خود را به دنبال آن نفرستد (چشمش به دنبال آنچه که داده نباشد) و اشتیاق خود را به آن مال که به عنوان حق مقرر ادا کرده است، زیاد نکند، زیرا هر کس زکات را بدون خشنودی نفس ادا کند و امید به آن داشته باشد که به عوضی بهتر از آن برسد، چنین شخصی به سنت اسلام نادان است و پاداش حقیقی را از دست داده، دارای عملی گمراه است و پشیمانی دراز.

(8) سپس (شما را توصیه می‌کنم) به ادای امانت. کسی که امین نباشد و امانت را برنگرداند، خسارت خواهد دید. امانت، آن حقیقت بزرگی است که به آسمان‌های برافراشته و زمین‌های گسترده و کوه‌های مرتفع و برپا داشته در زمین عرضه شد و این موجودات با این که طولانی تر و پهن تر و عالی تر از آن‌ها چیزی وجود ندارد، (9) از قبول آن امتناع نمودند و اگر چیزی به جهت زیادی طول و عرض و قوه و عزت از پذیرش امانت امتناع می‌کرد، قطعاً آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها برای امتناع شایسته تر بودند. با این حال این موجودات از عذاب تخلف از قانون امانت ترسیدند و فهمیدند آنچه را که ضعیف تر از آن‌ها که همین انسان است، آن را نفهمید «انسان ستمکار نادان است.»

علم خداوند متعال

(10) برای خداوند سبحان و متعال، هیچ چیزی از آنچه که بندگان در شب‌ها و روزهایشان در آن اختلاف دارند، پنهان نیست. آگاهی لطیف و احاطه علمی به آن دارد. اعضای شما شهود خداوندی هستند و اندام‌هایتان لشکریانش و وجدان‌هایتان چشمانش و خلوت‌های شما برای او آشکار است.

200

200 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام درباره معاویه

سوگند به خدا، معاویه داهی تر و هشیارتر و زیرک تر از من نیست، ولی او عهد می‌شکند و مرتکب فسق می‌گردد و اگر زشتی پیمان شکنی نبود، از داهی ترین مردم بودم، ولی برای هر پیمان شکنی فجور (گناهی) است و هر گناهی، موجب تیرگی قلب می‌گردد. و برای هر عهدشکنی در روز قیامت پرچمی است که با آن شناخته می‌شود. سوگند به خدا، نه با حيله گری می‌توانند مرا اغفال کنند و نه با سخت گیری می‌توانند عاجز نمایند.

ص: 350

201 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام مردم را به پیش گرفتن راه روشن در حرکت پند می دهد

(1) ای مردم، در راه هدایت به جهت کمی اهل آن وحشت نکنید، زیرا مردم بر سر سفره ای جمع شده اند که سیر شدن از آن کوتاه و گرسنگی به آن دراز است.

(2) ای مردم، مخلوقات را خشنودی و ناخشنودی دسته بندی می کند. جز این نیست که شتر ثمود را يك مرد پی زد و خداوند متعال عذاب را بر همه قوم ثمود تعمیم داد، زیرا عموم آنان بر کار ثمود رضایت داشتند.

خداوند سبحان درباره آنان چنین فرمود: «آنان شتر را کشتند و از این گناه پشیمان گشتند». طولی نکشید که زمینی که در آن سکونت داشتند به جهت زلزله ای سخت صدایی کرد و آنان را در خود فرو برد، مانند آهن تقطیده در زمین بسیار نرم.

(3) ای مردم، هر کس راه روشن را پیش گیرد، به آب برسد و هر کس راهی مخالف راه راست درنوردد، در بیابان بی سر و ته گمراه گردد.

202 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام از آن حضرت روایت شده که این سخن را در هنگام دفن سرور زن ها فاطمه علیها السلام، مانند مناجات با رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد قبر آن حضرت فرموده است.

(1) درود بر تو ای رسول خدا، از من و از دختر تو که در همسایگی تو به خاک فرود آمد و برای رسیدن به تو شتابان حرکت کرد.

(2) ای رسول خدا، در فقدان دختر نازنینت شکیبایی از دستم رفته و تحملی برایم نمانده است، ولی پیرو سختی جدایی از تو و شدت مصیبت از دست دادن تو، که با عظمت تر از این مصیبت بود، تسلیتی برای من وجود دارد. من جسد مبارک تو را با دست خودم در قبر نهادم و نفس مبارک تو در آن موقع که سر مقدست ما بین گلو و سینه من قرار داشت از بدن شریفیت بیرون رفت «ما از آن خداییم و ما به سوی او برمی گردیم.» (3) (ای رسول خدا)، امانت برگردانده شد و آن روح مقدس که چند روزی در گرو بدن بود، گرفته شد! پس از این، اندوهم ابدی است و شبم با بیداری خواهد گذشت.

تا آن گاه که خداوند متعال همان جایگاه را که اکنون تو در آن اقامت نموده ای، برای من برگزیند.

(4) ای پیامبر عزیز، به زودی دخترت خبر اجتماع امت تو را برای از بین بردن حقوقش به تو خواهد داد. تا عمق مصائبی که به او وارد شده است، از وی سؤال فرما و سرگذشتش را بپرس. (این همه مصیبت ها بر او روا داشته شد) با این که از رحلت تو و تعهدی که برای دوست داشتن خاندانت از مردم گرفته بودی، زمانی دراز نگذشته و هنوز نام مبارک تو و قضایای تو از زبان ها قطع نشده است. درود بر شما، درود و داع کننده ای که وداعش نه از روی اعراض است و نه از ملالت خاطر. پس اگر برگردم، نه به جهت خستگی از تنگدلی است، و اگر بر سر قبر اقامت گزینم، نه به جهت بدگمانی به آن وعده ای است که خداوند به صبر کنندگان فرموده است.

203

203 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در توصیه مردم به پارسایی و اعراض از دنیا و تشویق آنان به آخرت

(1) ای مردم، جز این نیست که دنیا گذرگاهی است ناپایدار، و آخرت اقامتگاهی است برقرار. از گذرگاه خود بگیریید برای اقامتگاه پایدار. و پاره نکنید پرده های خود را در نزد خداوندی که اسرار شما را می داند. و دل های خود را از دنیا بیرون کنید پیش از آن که بدن هایتان از دنیا خارج شود. شما در این دنیا در عرصه آزمایش قرار گرفته و برای غیر این دنیا آفریده شده اید.

ص: 352

(2) قطعی است که وقتی انسان از این دنیا رفت، مردم می گویند: «چه مالی از خود بر جای گذاشت؟» و فرشتگان می گویند: «چه عملی را برای آخرت اندوخت و پیش انداخت؟» خدا را، درباره سرنوشت پدرانان ببندیشید! مقداری برای آینده ببندوزید، تا به سود شما ذخیره گردد و همه دارایی خود را در این دنیا نگذارید که به ضرر شما تمام شود.

204

204 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام اوقات بسیاری یاران خود را با این سخن مبارك می خواند

(1) آماده شوید، و وسایل سفر را تهیه کنید. خدا به شما رحمت کند، در جمع شما صلاهی کوچ زده شده است. اقامت در این دنیا را اندک بسازید و به سوی آخرت برگردید با شایسته ترین توشه، زیرا رویاروی شما گردنه سخت و مشقت باری است و منزلگاه هایی وحشتناک و هول انگیز که از ورود و توقف در آنها ناچارید.

(2) و بدانید که دیده گاهای مرگ برای شما نزدیک است. مرگ در رابطه با شما چنان است که گویی چنگال های خود را در شما فرو برده و حوادث شدید و دشواری های ترسناک شما را احاطه کرده است. پس علایق خود را از دنیا قطع کنید و بر توشه تقوا تکیه کنید.

ص: 353

205 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

این سخنان را خطاب به طلحه و زبیر پس از بیعت آن دو با ایشان به خلافت فرمود. این سخن موقعی بود که آن دو نفر علی علیه السلام را به جهت مشورت نکردن و یاری نخواستن از آن دو نفر در امور خلافت خطاب و ملامت کرده بودند.

(1) شما به امری ناچیز، نارضایتی از خود ارائه نمودید و چیزهای زیادی را به تأخیر انداختید. چرا به من نمی گوید که شما در چه چیزی حق داشتید که من آن را از شما دفع نمودم. یا در کدامین قسمت، خودم را بر شما مقدم داشتم. یا کدامین حق بود که مسلمانان دفاع از آن و احقاق آن را پیش من آوردند و من از به جای آوردن آن ناتوان گشتم یا به آن نادان بودم، یا در شناخت و اجرای آن به خطا رفته ام! (2) سوگند به خدا، مرا به خلافت رغبتی و در زمامداری بر شما نیازی نبود، ولی این شما بودید که مرا به پذیرش آن دعوت نمودید و مرا به قبولی آن وادار کردید. در آن هنگام که خلافت به من رسید در کتاب خداوندی نگریستم و از آنچه که برای ما قرار داده و دستور به حکم کردن بر آن فرموده است، پیروی نمودم، هم چنین از آنچه که پیامبر سنت قرار داده است، تبعیت کردم.

(3) در این پیروی و اطاعت، نیازی به رأی شما (طلحه و زبیر) و کسان دیگر نداشتم و هیچ حکمی مطرح نشد که من به آن جاهل باشم، تا با شما و سایر برادران مسلمانم مشورت نمایم. و اگر چنین نیازی پیش می آمد، از مشورت با شما و دیگران روی نمی گرداندم. و اما آنچه که درباره تساوی حقوق میان شما و دیگر مسلمانان قرار می دهم.

(4) این حکمی است که ناشی از رأی شخصی من نیست و با تکیه به هوای من نمی باشد، بلکه من و شما این حکم تساوی را از آنچه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده است دریافتیم.

(5) به همین جهت است که احتیاجی به شما و غیر از شما در تقسیمی نداشتم که خداوند مقرر فرموده و از آن فارغ شده و حکمش را درباره آن امضاء فرموده است. سوگند به خدا، برای شما و غیر شما حقی بر من نیست که لازم باشد خشنودی شما را در آن جلب نمایم. خداوند سبحان دل های ما و شما را به سوی حق برگرداند و به ما و شما صبر و شکیبایی عنایت فرماید.

(6) سپس فرمود: خدا رحمت کند مردی را که حقی را ببیند و به آن کمک نماید یا ستمی را ببیند و آن را منتفی بسازد و یاور حق باشد تا آن را به صاحبش برساند.

206

206 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخن را موقعی فرمود که شنیده بود گروهی از یارانش اهل شام را در روزهای جنگ صفین دشنام می دادند.

(1) من ناراحت می شوم از این که شما مردمی ناسزاگو باشید، ولی اگر شما کردارهای آنان را توصیف کنید و حالاتشان را به یاد بیاورید، در سخن گفتن راه راست را انتخاب می کنید و برای معذور شدن شما کاری رساتر و صحیح تر را انجام می دهید. به جای ناسزا گفتن، با خدا چنین نیایش کنید:

(2) «خداوندا، خون های ما و خون های آنان را از ریخته شدن حفظ فرما و ما بین ما و آنان را اصلاح فرما و آنان را از گمراهی که در آن غوطه ور شده اند، به راه راست هدایت فرما، تا بشناسد حق و حقیقت را کسی که به آن نادان است و برگردد از گمراهی و تجاوز، کسی که میل و اشتیاق به آن دارد.

ص: 355

207 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام این سخن را موقعی فرمود که حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام فرزند آن بزرگوار در یکی از روزهای جنگ صفین با شتاب برای ورود به کارزار حرکت می کرد.

این جوان را از من بگیرید و نگهدارید تا (با شهادتش) شکستی بر من وارد نسازد، زیرا من از مرگ این دو جوان امتناع می ورزم تا نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله در روی زمین قطع نشود.

سید شریف رضی گفته است: سخن آن حضرت علیه السّلام که می فرماید: «این جوان را از من بگیرید و نگهدارید» از عالی ترین و فصیح ترین سخنان است.

208 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام این سخن مبارك را موقعی که اصحاب او در قضیه حکمین اختلاف ورزیدند فرمود

(1) ای مردم، نظر من با شما یکی بود همانطور که می خواستم، تا این که جنگ شما را خسته و ناتوان کرد. سوگند به خدا، این جنگ برخی از افراد شما را از شما گرفت و بعضی دیگر را رها کرد. در حالی که همین جنگ دشمن شما را ناتوان تر ساخته است.

(2) من تا دیروز امیر و فرمانده شما بودم، و امروز فرمانبر شده ام! و دیروز نهی کننده بودم، امروز نهی می شوم. و شما ماندن در این زندگی را دوست می دارید و بر من نیست که شما را به آنچه از آن کراهت دارید، وادار سازم.

209 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخن را در بصره فرمود، هنگامی که برای عیادت «علاء بن زیاد الحارثی» (که از یاران او بود) به خانه او وارد شد. هنگامی که بزرگی خانه او را دید، فرمود:

(1) چه کاری به بزرگی و فراخی این خانه در دنیا داری، در حالی که تو در آخرت به آن نیازمندتر خواهی بود. آری، اگر بخواهی با این خانه بزرگ توشه برای آخرت ذخیره کنی، در این خانه مهمان را بنوازی و پیوند با خویشانت را محکم تر کنی و حقوق آن را به مصارف خود ادا کنی، با این شرایط است که برای آخرت خود زاد و توشه تحصیل نموده ای.

(2) علاء بن زیاد عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السلام، از برادرم عاصم بن زیاد به تو شکایت دارم. آن حضرت فرمود: «برای چه؟» علاء عرض کرد: «عبایی پوشیده و از دنیا برکنار شده است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: او را نزد من بیاور.» وقتی که عاصم به خدمت آن حضرت رسید، حضرت فرمود:

(3) ای دشمنك خویشتن، شیطان تو را گیج و متحیر ساخته است. چرا به خانواده و فرزندان رحم نکردی! آیا گمان می کنی خداوند مواد پاکیزه را برای تو حلال کرده است، و با این حال، کراهت دارد از این که از آن مواد پاکیزه برداری و برخوردار شوی؟ تو نزد خدا پست تر از این هستی.

(4) عاصم عرض کرد: یا امیر المؤمنین، این وضع تو است، با لباسی خشن و غذایی ناچیز! (آیا نباید ما همه از شما تبعیت کنیم؟)

(5) آن حضرت فرمود: وای بر تو! من مثل تو نیستم، زیرا خداوند بر پیشوایان عدالت مقرر فرموده است که شأن و اندازه خود را در حد مردم ناتوان تنظیم نمایند تا بینوایی مستمندان آنان را گرفتار درد و اندوه مهلك نسازد.

210

اشاره

210 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام کسی از آن حضرت درباره احادیث بی اساس و از اخبار مورد اختلاف که در دسترس مردم است، پرسید. آن حضرت فرمود:

اشاره

(1) اخباری که در دسترس مردم قرار گرفته است، حقی است و باطلی، و راستی است و دروغی، ناسخی است و منسوخی، عامی است و خاصی، محکمی است و متشابهی، مستند به حافظه راستین است و توهمی.

(2) در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احادیث دروغ به آن حضرت بستند تا آن که اقدام به خواندن خطبه فرمود و در آن خطبه چنین فرمود: «هر کس از روی عمد به من دروغی را نسبت بدهد جایگاه او آتش دوزخ باد.» (3) و جز این نیست که حدیث را چهار صنف از مردم برای تو می آورند و برای آنان پنجمی نیست.

منافقین

(4) 1 - مردی که منافق است، ایمان را اظهار می کند و خود را به طور ساختگی به اسلام می پیوندد، نه احساس گناه می کند و نه احساس سختی (در اظهارات خلاف واقع خود). آن نابکار از روی عمد به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندد. اگر مردم بدانند که او منافقی است دروغگو از وی (حدیث) نپذیرند و سخن او را قبول نکنند.

ص: 358

(5) ولی مردم درباره آن شخص می گویند: یار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. او را دیده و از او حدیث شنیده و با سرعت از آن حضرت گرفته است. به همین جهت سخن او را می گیرند. خداوند متعال از مختصات منافقین آنچه را که واقعیت آنان را بیان کند، خبر داد و آنان را هم چنان که می بایست توصیف فرمود. سپس آنان پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ماندند و به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش با زور و بهتان نزدیک شدند.

(6) آن گمراهان و دعوت کنندگان به آتش، مقامات چشمگیر جامعه را به آنان سپردند و آنان را فرمانروایان بر گردن های مردم قرار دادند، و به وسیله آنان دنیا را خوردند. و جز این نیست که مردم از پادشاهان (وقدرتمندان) و دنیا تبعیت می کنند، مگر کسی که خدا او را حفظ فرماید. این است یکی از آنان که حدیث را برای تو می آورد و نقل می کند.

خطاکاران

(7) 2 - کسی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی شنیده و آن را به طور کامل به حافظه خود نسپرده است، لذا در نقل آن خطا کرده است. ولی دروغ عمدی به پیامبر نبسته است، آن حدیث را در دست دارد و آن را روایت می کند و به آن عمل می کند و می گوید:

(8) من این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام. اگر مسلمانان بدانند که این شخص، در حدیثی که نقل می کند، دچار خطا و اشتباه عمدی شده است، از وی قبول نمی کنند و اگر خود او هم بداند که اشتباه کرده است، حدیث را رد می کند.

(9) 3 - مردی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را شنیده است که آن حضرت به آن امر فرموده، سپس از آن نهی کرده است و او از حکم دوم اطلاعی ندارد. یا نهی از چیزی را از آن بزرگوار شنیده ولی امری را که آن حضرت پس از نهی به آن چیز فرموده است نمی داند، منسوخ (حکم اول) را حفظ کرده ولی ناسخ (حکم دوم) را حفظ ننموده است. و اگر آورنده حدیث می دانست که آن منسوخ شده است، آن را دور می انداخت و اگر مسلمانان در موقع شنیدن حدیث از او می دانستند که آن منسوخ شده است، آن را رد می کردند.

راستگویان حافظ

(10) 4 - کسی است که نه به خدا دروغ بسته است و نه به رسول او، او به جهت ترس از خدا و بزرگداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ را دشمن می دارد و اشتباهی هم مرتکب نشده است و همان گونه که حدیث را شنیده است، نقل می کند.

(11) نه بر آن حدیث افزوده، و نه از آن کم کرده است. او ناسخ را شنیده و به آن عمل نموده و منسوخ را حفظ کرده و از آن اجتناب نموده است، خاص و عام و محکم و متشابه را شناخته و هر چیزی را در موضع خاص آن قرار داده است.

(12) و گاهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی صادر می گشت که دارای دو وجه (دورویه) بود: سخنی خاص و سخنی عام، و کسی که مقصود خداوند سبحان و رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی دانست، آن را می شنید و بدون این که معنا و مقصود و هدف از آن را بداند، آن را توجیه می کرد.

(13) و همهٔ یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنان نبودند که (همه چیز را) از آن حضرت بپرسند و بفهمند. حتی گاهی دوست می داشتند يك عرب یا غریب تازه واردی از راه برسد و از آن حضرت بپرسد و آنان نیز پاسخ آن حضرت را بشنوند. و برای من از این چیزها پیش نمی آمد، مگر این که از آن حضرت می پرسیدم و آن را حفظ می کردم. این ها وجوه و علل اختلافات مردم دربارهٔ روایات است.

211

211 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در شگفت انگیز بودن ساختار عالم هستی

(1) و از نشانه های قدرت جبروتی و عظمت دقایق صنعت خداوندی است که از (کف های) آب دریای دارای امواج بلند و متراکم که بر هم می خوردند و صدایی هولناک داشتند، خشکی و جماد را می ساخت. سپس طبقاتی از آن به وجود آورد و آن ها را پس از آن که بسته بودند به صورت هفت آسمان از هم باز کرد.

آن آسمان ها با امر خداوندی به وسیلهٔ یکدیگر محکم و متشکل گشتند و در حدّ خود قرار گرفتند.

(2) و زمین را بر دریایی سبز و روان ایستانید، دریایی مطیع فرمان و تسلیم امر خداوندی که به هیبت جلال خداوندی گردن نهاد و آب جاری با خشیت از فرمان او ساکن گشت. خداوند سبحان صخره های سخت و بزرگ زمین را آفرید و تپه ها و قلّه های آن صخره ها و کوه ها را به وجود آورد و همهٔ آن ها را در جایگاه های معین خود قرار داد و قرارگاه های خاص آن موجودات را برای آن ها ملزم فرمود. سرهای آن ها به هوا بلند گشت و ریشه ها و پایه های آن ها را در آبی قرار داد (که میان اجزاء زمین) وجود دارد. پس کوه ها و قلّه های آن ها را از زمین بلند ساخت.

ص: 361

(3) و پایه های کوه ها را در پهنه نقطه های زمین و مواضعی که در آن ها پابرجای هستند قرار داد. قله های آن کوه ها را مرتفع و طولانی ساخت و آن ها را برای زمین تکیه گاه هایی مانند ستون هایی (که حرکات آن را تنظیم کنند) قرار داد و آن کوه ها را مانند میخ هایی برای زمین تثبیت فرمود تا در هنگام حرکت خود ساکنانش را نلرزاند یا آنچه را که حمل می کند نریزد، یا از مواضع قانونی خود دگرگون نشود.

(4) پس پاك است خداوندی که زمین را پس از تموجات آب هایش نگهداشت و با پایان دادن به دوران رطوبتش، آن را خشك نمود و سپس آن را برای مخلوقاتش گهواره قرار داد و برای آنان مانند فرش بگستراند. بر روی دریایی متراکم و راکد بدون جریان و ایستاده بدون حرکت. بادهای تندوز، آن را حرکت می دهد و برمی گرداند و ابر آن را (دریا را) مانند مشك می جنباند. در این جریان پندی است برای کسی که از مقام شامخ ربوبی بر حذر و بیمناك است.

212

212 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام هنگامی که یاران خود را به جهاد با اهل شام، تحریك می فرمود.

(1) خداوندا، هر بنده ای از بندگانت که سخن عادلانه ما را شنید - که تجاویزی در آن نیست و اصلاح کننده است و افساد کننده در دین و دنیا نیست - و پس از شنیدن آن جز تمرد از یاری تو و درنگ کردن از عزیز داشتن دین تو راهی در پیش نگرفت (و کاری نکرد).

(2) ما تو را علیه چنین شخصی به شهادت می گیریم ای بزرگترین شاهد ها در ادای شهادت، و به شهادت می گیریم هر آنچه را که در زمین و آسمان هایت ساکن فرموده ای. با این حال (ای خدای بزرگ) تویی که ما را از یاری آن اعراض کننده بی نیاز فرمایی و او را به جهت گناهِش مسؤول و مأخوذ فرمایی.

ص: 362

213 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در تمجید و تعظیم خداوند متعال

(1) سپاس خدای راست که بالاتر است از همانندی با مخلوقات، و برتر از گفتار توصیف کنندگان، آشکار با شگفتی های تدبیرش برای انسان های نگرنده و (صاحب نظر)، و باطن با جلال و عزّتش از فکر غوطه وران در وهم (و خیال) به دور است. دانای مطلق است بدون اندوختن و تحصیل و بدون افزایش.

(2) و با علم ذاتی بی نیاز از علم اکتسابی، آفریننده با اندازه گیری متنن برای همه کائنات بدون اندیشه و مفاهیم و قضایای درونی. خداوندی که تاریکی ها او را نپوشاند و روشنی از روشنایی ها نگیرد. نه شبی بر او بگذرد و نه روزی. نه ادراک او با دیدن به وسیله چشم است و نه علم او را به وسیله شنیدن و دریافت خبر.

(3) و از جمله همین خطبه است در ذکر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: خداوند آن حضرت را با نور فرستاد و در گزیدن بر همه مقدم داشت و شکاف ها را به وسیله او ترمیم فرمود. و او را به مردم قدرتمند پیروز فرمود. و دشواری را به وسیله او آسان و سختی های راه را به وسیله او هموار فرمود تا گمراهی را از راست و چپ برطرف ساخت.

اشاره

214 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه توصیف می کند حقیقت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را و توصیف می کند علما را و به تقوا اندرز می دهد.

اشاره

(1) و شهادت می دهد که خداوند عادل است با عدالت محض و حاکم است با تفکیک محض بین حق و باطل، و شهادت می دهد به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او و سرور همه بندگان او است. هرگاه که خداوند مخلوقات را به دو گروه تقسیم فرمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بهترین آن دو گروه قرار داد. هیچ بدکاری را در نسب آن حضرت قرار نداد و هیچ فاسقی در آن شرکت نکرد.

(2) آگاه باشید، خداوند سبحان برای خیر، اهلی شایسته قرار داد و برای حق ستون هایی و برای اطاعت و طرق آن نگهبانانی. و برای شما است در هنگام هر اطاعت، یاری از طرف خداوند سبحان. آن نگهبانان با زبان هایشان حقیقت را می گویند و دل ها را استحکام می بخشند. در یاری خداوندی برای کسی که از او بی نیازی بخوهد، کفایتی، و برای کسی که شفا می جوید شفای است.

صفت علما

(3) و بدانید، قطعی است که بندگان خدا که علم او را حافظند، علم مأخوذ از مقام الهی را به طور شایسته حفظ و مراعات می کنند و چشمه سارهای آن علم را استخراج می کنند و آن ها را به جریان می اندازند، با ولایت الهی به هم می پیوندند و با محبت با یکدیگر ملاقات می کنند و از کاسه اندیشه و معرفت یکدیگر را سیراب می نمایند و از چشمه سارهای محبت و معرفت یکدیگر سیراب بیرون می آیند. هیچ شك و اضطرابی به سراغ آنان نرود و بدگویی پشت سر یکدیگر راهی به آنان ندارد.

(4) خداوند متعال استعداد کمالات مزبور را در خلقت و اخلاق آنان چنین تعبیه فرموده است (که برای به فعلیت رساندن آن ها دچار سختی ها نمی گردند). آنان بر مبنای همین کمالات یکدیگر را دوست می دارند. مثل برتری آنان بر دیگران مانند برتری بذرها (تخم های کاشتی) بر یکدیگر است که خوب های آن ها را برای کشت برمی گزینند و بدهای آن ها را دور می اندازند، بذرهای نیکو را جداسازی از ناشایست ها متمایز می سازد و آزمایش صاف و پاکش را در می آورد.

اندرز برای تقوا

(5) هر انسانی باید کرامت و خیر را با پذیرش آن استقبال کند و از هر حادثه کوبنده پیش از آنکه وارد شود بر حذر باشد. و هر کسی باید بنگرد در کوتاهی روزها و اقامت اندک در منزلگاهی که (با سرعت) آن را به منزلگاه دیگر تبدیل خواهد کرد. پس عمل کند به منظور آمادگی برای جایگاهی که روبه آن دارد و حقایق روشنی که به سرنوشت نهایی اش در آن جا خواهد رسید.

(6) پس خوشا به حال کسی که دلی سالم و پاک از آلودگی دارد. اطاعت می کند هدایت کننده اش را، اجتناب می کند از هلاک کننده اش، و راه سلامت را پیش می گیرد با بینایی کسی که او را بینا می سازد و با اطاعت هدایت کننده ای که او را دستور دهد. و پیشدستی به هدایت و ارشاد کند پیش از آن که درهائش بسته شود و علل و عواملش قطع گردد و روبه توبه برد و گناه را محو نماید. این است کسی که در مسیر هدایت قرار گرفته و به راه روشن هدایت شده است.

215

215 دعایی است از آن حضرت علیه السلام آن حضرت با جملات زیر به طور فراوان نیایش با خدا می نمود

(1) سپاس خدای راست که زندگی ام را به بامداد رسانید، در حالی که نه بیمارم نمود و نه آفتی بر رگ هایم وارد شد. و نه به جهت بدترین عملم گرفتار گشتم و نه نسل من بریده شد و نه از دینم برگشتم و نه به انکار پروردگارم برخاستم و نه از ایمانم دچار وحشت گشتم. و نه عقلم دچار اختلال شد و نه با غذایی که پیش از من امت ها را احاطه کرد، معذب شده ام.

(2) شب را به بامداد رساندم در حالی که بنده ای ستمکار به خویشتم.

(پروردگارا): من حاجتی بر تو ندارم و من نمی توانم چیزی جز آنچه که تو به من عطا کرده ای بگیرم و نمی توانم خود را نگهداری و صیانت کنم جز آنچه تو مرا صیانت کنی.

(3) پروردگارا، به تو پناه می برم از آن که در بی نیازی مطلق تو، نیازمند گردم، یا با هدایت تو گمراه شوم، یا با سلطه مطلقه تو مظلوم و مغلوب شوم، و یا با آن که امر (عالم هستی) از آن تو است، من ذلیل و خوار گردم.

ص: 365

(4) پروردگارا، جان من نخستین حقیقت شریفی باشد که از من خواهی گرفت و اولین امانت تو باشد که در نزد من است و تو آن را برمی گردانی.

(5) خداوندا، ما به تو پناه می بریم از این که از سخن تو رویگردان شویم یا این که از دین تو به جهت فتنه انگیزی نابکاران رویگردان گردیم. یا هواهای ما در برابر هدایتی که از طرف تو برای ما آمده است، بر ما هجوم بیاورد.

216

اشاره

216 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه را در صفین فرموده است:

اشاره

(1) پس از حمد و ثنای خداوندی، خداوند سبحان حقی را برای من به عهده شما قرار داده است، این حق زمامداری است که من بر شما دارم. و مانند حقی که من بر شما دارم، شما نیز بر عهده من حقی دارید. حق، گسترده ترین اشیاء است در توصیف، و محدودترین و تنگ ترین اشیاء است در موقع اجرای منصفانه. حق چیزی است که به نفع کسی به جریان نمی افتد، مگر این که روزی دیگر به ضرر او سراغش را خواهد گرفت (و بالعکس) و به ضرر کسی جاری نمی شود مگر این که روزی دیگر به سود او به جریان می افتد.

(2) و اگر بنا بود که حق همواره به سود کسی جاری گردد نه بر ضرر او، چنین وضعی درباره حق فقط به طور خالص برای خدا منحصر بود، زیرا او است پیروز مطلق بر بندگان و به جهت دادگری مطلق او در همه مواردی که انواع قضای (حکم) او در آن ها به جریان می افتد. و لکن خداوند سبحان برای بندگان خود چنین مقرر فرموده است که او را اطاعت کنند و پاداش آنان را از روی احسان افزایش ثواب قرار داده و گسترش پاداش به آنان به آن جهت است که خداوند شایسته افزودن و گستردن آن است.

ص: 366

(3) سپس خداوند سبحان از حقوق مقرر خود، حقوقی را برای بعضی از مردم بر بعضی دیگر از مردم الزام فرموده است که در ابعاد خود با یکدیگر تقابل (تأثیر و تأثر) دارند. هر حقی در مقابل حقی است، که هر حقی تکلیفی را ایجاد می کند و هر تکلیفی حقی را، و هیچ يك از این امور بدون دیگری تحقق پیدا نمی کند.

(4) و با عظمت ترین حقوق الهی، حق حاکم بر مردم و حق مردم بر حاکم است. این حقی الزامی است که خداوند سبحان از هر يك از آن دو بر دیگری مقرر فرمود و آن را نظام تشکیل و پیوند آنان و موجب عزت دینشان قرار داد.

(5) هرگز امور مردم جامعه بدون صلاحیت حاکم، اصلاح نشود و امور والیان جامعه بدون نظام صحیح مردم اصلاح نگردد. پس در آن هنگام که مردم جامعه حق در حاکم را به حاکم ادا کردند و زمامدار نیز حق مردم را به آنان ادا کرد، حق در میان آنان عزیز گردد و مسیرهای روشن دین هموار، و نشانه های عدالت معتدل و برپا، و سنت ها در مجرای خود به جریان می افتند.

(6) در نتیجه زمان اصلاح می شود و بقای حکومت مورد امید، و طمع و آرز دشمنان از تسلط بر جامعه مأیوس و ساقط می گردد.

(7) و در آن هنگام که رعیت بر حاکم غالب شود، یا حاکم بر رعیت ظلم و تعدی روا دارد، کلمه جامع آن دو مختلف گردد و پراکندگی در جامعه نفوذ کند و علامت های ستم آشکار شود، فریبکاری در دین فراوان و طرق سنت ها رها گردد. در این موقع است که عمل بر طبق هوا و هوس صورت گیرد و احکام الهی متوقف شود و اختلالات و بیماری های نفسانی رو به فراوانی گذارد.

(8) در نتیجه اگر حقی با عظمت به جای آورده نشود، یا باطلی بزرگ به وجود بیاید، هیچ وحشتی (از این دو تبهکاری) دیده نشود، در این هنگام است که نیکوکاران خوار و پست، و اشرار، عزیز شمرده شوند و نتایج ناگواری که خداوند در اثر کردارهای ناشایست نصیب بندگان می نماید، بزرگ گردد.

(9) پس ای مردم، بر شما باد خیراندیشی و خیرخواهی در اجرای حقوق درباره یکدیگر و کمک و یآوری بر ادای آن ها. و هیچ کس نمی تواند به حقیقت آن اطاعتی که شایسته خداوند سبحان است، نایل گردد، هر چند اشتیاق او برای تحصیل خشنودی خداوندی شدید و تلاش و کوشش او در عمل طولانی باشد.

(10) و لکن آنچه از حقوق خداوندی که بر بندگان واجب است، خیر اندیشی و خیرخواهی به قدر طاقت و همیاری برای برپاداشتن حق در میانشان می باشد. و هیچ انسانی، هر اندازه هم دارای مقامی بزرگ در حق و فضیلت و پیشرو در دین باشد، بی نیاز از کمک و یاری شدن در عمل به آن حقی که خداوند بر او مقرر فرموده است، نمی باشد.

(11) (و هم چنین) هیچ انسانی هر اندازه هم که مردم او را حقیر و پست شمارند و چشمان آنان او را به خواری بنگرند، پست تر از آن نیست که انسان ها را در ادای حق یاری کند یا خود او شایسته یاری باشد.

(12) در این موقع مردی از یاران حضرت، با سخنی طولانی، پاسخی به آن حضرت داد و در آن سخن درود و شکر فراوانی به آن حضرت عرض نمود و متذکر شد که آن بزرگوار هر دستوری دهد خواهد شنید و آن را اطاعت خواهد کرد. آن حضرت در پاسخ آن مرد چنین فرمود:

(13) قطعی است، برای کسی که جلال خداوند سبحان در جان او و موقعیت آن مقام ربوبی در دلش بزرگ باشد، سزاوار است که هرچه جز خداوند بزرگ است، نزد وی در مقابل عظمت ربوبی کوچک باشد و سزاوارترین مردم برای چنین موضعی به طور حتم کسی است که نعمت خداوندی برای او بزرگ و احسان او برای آن کس لطیف است.

(14) زیرا نعمت خداوندی بر هیچ کس با عظمت نشده است، مگر این که بر بزرگی حق او بر آن شخص افزوده است. و قطعی است که از زشت ترین حالات زمامداران در نزد مردمان صالح این است که مردم درباره آنان گمان فخر فروشی و غرور ورزی داشته باشند و وضع شخصیتی آنان بر کبر مبتنی گردد. من اکراه دارم از این که در ذهن شما این گمان خطور کند که من مدح و تمجید و شنیدن درود را دوست می دارم! (15) خدا را سپاس می گویم که من چنین نیستم و اگر هم این گونه تملق بازی ها را دوست داشتم، آن را به جهت خضوع و حقارت در برابر خداوند سبحان به خود نمی گرفتم، زیرا عظمت و علو کبریایی تنها شایسته آن موجود اقدس است.

(16) بسا انسان ها که شیرین می یابند درود و شکرگزاری را پس از ابتلاء و مجاهدت.

مرا در مقابل وظیفه ای که انجام می دهم، سپاس خوشایند ننمایید، زیرا آزاد ساختن شخصیت از چنگال تمایلات و روانه کردن آن به سوی خداوند و به سوی شما سپاسگزاری ندارد. من جز این کاری نمی کنم که به مقتضای تکلیف انسانی - الهی ام، حقوق حیات فردی و اجتماعی را که از به جای آوردنش فارغ نشده ام، ادا می کنم و وظایف واجبی را که بایستی به آن ها عمل کنم، انجام می دهم.

(17) گفتگویتان با من مانند گفتگو با جباران روزگار و ساختگی (فریبنده) نباشد و در برابر من از تسلیم و خویشتن داری که در برابر اقویای پر خاشگر دارید پرهیزید.

با قیافه ساختگی و ظاهر سازی با من آمیزش نکنید. گمان مبرید هنگامی که سخن حق به من گفته می شود برای من سنگینی خواهد کرد و یا خودم را از آن حق بالاتر قرار خواهم داد.

(18) زیرا آن کس که وقتی حق به او گفته شود یا عدالت به او عرضه شود، از شنیدن و پذیرفتن آن ها سنگینی احساس کند، عمل به آن دو برای او سنگین تر خواهد بود. هرگز از ارائه گفتار حق به من یا مشورت با من برای اجرای حق خویشتن داری نکنید، من بالاتر از آن نیستم که خطا کنم و در کاری که انجام می دهم از ارتکاب خطا در امان نمی باشم، مگر آن که خداوندی که مالک تر از من به من است، کفایت کند.

(19) پس جز این نیست که من و شما بندگان مملوک خداوندی هستیم که جز او پروردگاری نیست. مالکیتی مطلق که بر جان و نفس ما دارد، ما آن مالکیت را نداریم. خداوندی که ما را از موقعیتی که در آن بودیم، بیرون آورد به موضعی که صلاح را نصیب ما ساخت. پس خداوند سبحان گمراهی ما را به هدایت مبدل ساخت و پس از نابینایی بیش به ما عنایت فرمود.

217

217 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در تظلم و شکایت از قریش

(1) پروردگارا، من از تو برای مقابله با قبیله قریش و از کسانی که مردم قریشی را یاری کردند، یاری می جویم، زیرا آنان پیوند خویشاوندی را با من قطع کردند و درباره نزاع و خصومت برای گرفتن حقی که من بر آن از دیگران شایسته تر بودم اتفاق نمودند.

(2) و گفتند: آگاه باش، تو می توانی (یا می توانستی) حق را به دست بیاوری و اگر کسی دیگر این حق را به دست بیاورد تو باید از آن ممنوع گردی. یا با تحمل اندوه، شکیبایی پیشه کن و یا با تأسف در حسرت بمیر! پس درباره وضع خویشان نگریستم. برای من نه یاری بود و نه دفاع کننده ای و نه یآوری. مگر دودمان خودم. پس آنان را از مرگ نگهداری کردم. پس چشمم را در حالی که خار در آن فرو رفته بود، روی هم گذاشتم و آب دهانم را در حال گرفتگی گلو از غصه فرو دادم. و صبر کردم در خوردن غضب، صبوری که برای ذائقه تلخ تر از حنظل بود و برای قلب دردآورتر از لبه شمشیر.

سید رضی که خدا از وی راضی باد، گفته است: این سخن در اثنای خطبه ای در گذشته آمده است، این که در این جا هم آن را ذکر کردم به جهت اختلاف دو روایت می باشد.

ص: 370

218 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در بیان لشکریان اصحاب جمل که برای جنگ با آن حضرت، به بصره می رفتند

آنان بر سر کارگزاران من و نگهبانان بیت المال مسلمانان تاختند که اختیار آن در دست من بود و بر اهل شهری هجوم بردند که همه آنان در اطاعت و بیعت من بودند. آراء و نظریات آنان را متفرق نموده، علیه من افساد نمودند و به شیعیان من حمله کردند، گروهی از آنان را با حيله گری کشتند و گروهی دیگر با تحمل شدید، شمشیر در دست فشردند و به دفاع جدی برخاستند و شمشیرها زدند تا با صدق نیت و گفتار و کردار به دیدار خدا شتافتند.

219 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در آن هنگام که در روز جنگ جمل از کنار جنازه «طلحة بن عبد الله» و «عبد الرحمن بن عتاب بن اسید» می گذشت که در آن روز کشته شده بودند

ابو محمد در این مکان غریب افتاده است. آگاه باشید، سوگند به خدا، من نمی خواستم قریش در زیر درخشش ستارگان کشته شده بیفتند و من قصاص کشته شدگان در بصره و پیرامون آن را از فرزندان عبد مناف (از طرف مادر) بگیرم و بزرگان قبیله بنی جمح از دست من بگریزند. آنان برای امری (حکومت) گردن کشیدند که شایسته اش نبودند و گردن هایشان نرسیده به آن امر شکسته شد.

220 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام در توصیف سالک راه خداوند سبحان فرموده است:

عقل خود را زنده کرد و نفس اماره خود را کشت تا این که اعضای بزرگ و نیرومند او باریک شد و درشتی و خشونت او لطیف گشت و بارقه روشنی که درخشش زیادی دارد، درون او درخشید، پس راه را روشن نمود و با آن روشنائی سلوک در راه را پیش گرفت و درهایی گوناگون او را پیش راندند تا به در سلامت (از آفات راه) رسید و قدم به سرای اقامت جاودانه نهاد و قدم های او با آرامش بدنش در قرارگاه امن و آسایش، ثابت گشت. (این سعادت جاودانی) در نتیجه اشتغال قلبش به ذکر خدا و خشنود ساختن پروردگارش نصیبش گشت.

221 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام این سخن را بعد از خواندن «الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر» بیان فرمودند:

(1) شگفتا، چه مقصدی دور و چه دیداری که مورد غفلت است و چه خطری است هولناک! (مردم ناآگاه) شهرها و آبادی ها را از آن مردگان که می توانستند یادآورانی باشند و هم اکنون زیر خاک ها رفته اند، خالی دیدند و از جایگاه (فاصله ای) دور به آنان دست بردند! آیا آن غفلت زدگان به جایگاه های افتادن (گورهای) پدرانشان افتخار می کنند؟ (2) یا به شماره فراوان مردگان می بالند؟ بدن هایی از آن در خاک رفتگان را بیرون می آورند و برمی گردانند که با خاک هم آغوش گشته اند و تلاش و کوشش هایی را می خواهند برگردانند که در سکوت جاودانی فرو رفته اند. اگر آن گذشتگان مورد عبرت و پندآموزی قرار بگیرند، شایسته تر از آن است که مورد افتخار محسوب شوند و اگر به جهت دقت در سرگذشت آنان به موضعی پایین تر فرود آیند، خردمندانه تر از آن است که به وسیله آنان، برای خود مقام عزت و جلال برگزینند.

(3) این غفلت زدگان با چشمانی مختل و معیوب در آن گذشتگان نگر هستند و در شناخت سرگذشت آنان، غوطه در جهالت خوردند! اگر از عرصه‌ها (پهنه‌ها) ی آن شهر ویران شده و سرزمین‌های خالی از سکنه، از احوال آنان می‌پرسیدند، (4) آنان چنین پاسخ می‌دادند که آن مسافران دیار خاموشان از روی زمین گمراه رفتند و شما در دنبال آنان، در حالی که نادانانی بیش نیستید، در حرکتید. پا روی تارک‌های آنان می‌گذارید و رویدنی‌ها در بدن‌های پوسیده آنان می‌رویید و در آنچه که آنان انداختند می‌چرید و در آنچه که خراب کرده‌اند منزل می‌کنید.

و جز این نیست که روزگار میان شما و آنان بر شما گریان و نوحه سراسر است.

(5) آنان پیشروانی برای مقصدی هستند که شما روی به آن دارید و جلوروندگانی هستند برای سرچشمه‌هایی که به سوی آن در حرکتید. آنان کسانی بودند که از درجات و پایه‌های عزت و مایه‌های افتخار برخوردار بودند، پادشاهانی بودند و رعایایی.

(6) راهی در لابلای عالم برزخ پیش گرفتند و رفتند. زمین در آن جا بر آنان مسلط گشت و از گوشت‌های آنان خورد و از خون‌هایشان آشامید. پس در شکاف‌های گورهایشان بدون توانایی برای حیات بی‌جان ماندند و در زیر خاک‌ها پنهان گشتند، چنان که توانایی ظهور در عرصه هستی را از دست دادند.

ورود حوادث هولناک، آنان را به وحشت نیندازد و ناهنجاری احوال، آنان را اندوهگین نسازد. ترس از لرزش‌های زمین آنان را دور هم جمع نکند.

(7) گوش به آوازهای بلند و کوبنده ندهند. آنان ناپدید شدگانی هستند که انتظارشان کشیده نمی‌شود و حاضرانی هستند که اجسامشان در دیدگاه‌ها نیست. جز این نیست که آنان دور هم جمع بودند و پراکنده شدند و الفت با یکدیگر داشتند و از یکدیگر جدا گشتند. نه از طول زمان بود و نه از دوری فاصله که اخبارشان پوشیده شد و از بین رفت و سرزمینشان خاموش گشت، بلکه جامی به آنان نوشاندند که گویایی آنان به گنگی (لال شدن) مبدل گشت و شنوایشان به کری و حرکاتشان به سکون. اگر کسی بخواهد درباره وضع آنان يك توصیف ارتجالی (بدون تفکر قبلی) نماید (می‌تواند بگوید) این در خاک رفتگان، افتاده و در خواب فرو رفته‌اند.

(8) همسایگانی هستند که انسی با همدیگر ندارند و دوستانی هستند که به دیدار هم نایل نمی گردند. ریسمان های شناسایی و الفت ما بین آنان پوسیده و اسباب برادری میان آنان بریده است. با این که همه در يك عرصه دور هم جمعند، تنها هستند و در جدایی از یکدیگر بسر می برند در صورتی که دوستان همدیگر بودند، نه بامدادی برای شب می شناسند و نه شبی برای روز.

(9) هر يك از روز و شب که در آن از این دنیا کوچ کردند، برای آنان ابدی گشت.

خطرهای خانه ای را که قدم بر آن گذاشتند، هولناک تر از آن مشاهده کردند که می ترسیدند و نشانه های آن خانه را با عظمت تر از آن دیدند که حساب می کردند. هر يك از دو پایان سرنوشت (سعادت یا شقاوت) برای آنان تا حد نتایج خوف و رجا به طول انجامید. اگر آنان می توانستند آنچه را که دیدند بازگو کنند، البته از توصیف آنچه که مشاهده نموده و عینا دیده بودند، ناتوان می ماندند.

(10) اگرچه آثار آن مسافران دیار ابدیت از نظرها ناپدید گشته و اخبارشان قطع گردیده، با این حال دیدگان عبرت بین به سوی آنان متوجه شده و گوش های شنوای عقول درباره آنان حقایقی را شنیده است. آن چشم از دنیا بستگان بدون این که لفظی به زبان بیاورند، سخن ها گفتند.

(11) آنان چنین گفتند: صورت های زیبا در زیر خاک زشت گردید و بدن های نرم و نازپرورده در مغاک تیره محو شد و لباس پوسیدن بر تن کردیم و تنگی خوابگاه ما را در مشقت انداخت. وحشت را از یکدیگر به ارث بردیم و ویران شد روی بدن های ما منازل خاک خاموش.

(12) پس زیبایی های بدن های ما محو گشت و شناخته شده های چهره های ما، دگرگون و ناشناخته گردید و ماندن ما در جایگاه های وحشت طولانی شد. ما نه از اندوه رهایی یافتیم و نه از تنگناها گشایشی. اگر وضع آنان را با عقل خود تجسم نمایی یا پرده پوشیده از آنان برداشته شود (خواهی دید): رطوبت گوش های آنان به وسیله حشرات خشکید و گوش هایشان کر شد.

(13) و چشمانشان با خاک سرمه کشید و با آن پوشیده شد و زبان ها در دهان های آنان پس از تیزی و فصاحتی که داشتند، بریده شد و دل ها در سینه هایشان پس از بیداری خاموش و راکد گشت و هر يك از اعضای آنان را پوسیدگی تازه ای، زشت (و زشت تر) گردانید.

(14) و راه های ورود آفت را بر آن اعضا هموار نمود. تسلیم محض دگرگونی های خاک گشتند، نه دستانی که از آن رو به فناها دفاع کند و نه دل هایی که بر آن ناله و شیون راه بیندازد. (آری، اگر با دیده بصیرت بنگری) دل هایی با اندوه و چشمانی را که خار در آن ها رفته خواهی دید. برای آنان در هر وضع ناگوار، حالتی است ثابت و فرو رفتن در مشقتی است که برطرف نمی گردد. و خاک بسا بدن عزیز و دارای رنگ زیبا را در خود فرو برد که در این دنیا تغذیه از نعمت های گوارا نمود و ناز پرورده شرف و عزت بود.

(15) کسی که در ساعت اندوه برای چاره جویی و اشتغال به شادی ها روی می آورد و اگر مصیبتی به او وارد می شد، پناه به تسلیت می برد، (این چاره جویی ها) با اشتیاق بسیار شدید به طراوت زندگی و لهو و لعب و ترس از دست رفتن آن بوده است.

(16) در آن هنگام که در سایه عیش شاداب غفلت انگیز به دنیا می خندید و دنیا هم به او لبخند می زد یا خنده (تمسخر ارائه می نمود) ناگهان زمانه، خار (شرنگ زای خود را) در او فرو برد و روزگار قوایش را در هم شکست. عوامل مرگ از نزدیک به او نظاره کردند. در این هنگام اندوهی درون او را فرا گرفت که آن را نمی شناخت، اندوهی پنهانی که تا آن لحظات آن را در نیافته بود.

(17) و در بدن او سستی های بیماری ها بروز کرد، در حالی که با تندرستی خود در نهایت انس و الفت بود. در این حال، هراسناک به دستور پزشکان، مانند آرام ساختن گرمی با سردی و تحریک سردی به وسیله گرمی روی آورد. سردی را فرو نشانده گرمی را تحریک نمود و گرمی را تحریک نکرد مگر این که سردی سرکشید. (این مداواها) و در هم آمیختن آن مواد (گرم و سرد) معتدل نساخت (مزاج او را) مگر این که موجب افزایش عوامل بیماری او گشت تا آن گاه که پرستارش خسته شد.

(18) و طبیبش در مانده گشت و دودمانش در توصیف بیماری او ناتوان گشتند و از پاسخ کسانی که از بیماری و حال او می پرسیدند، عاجز ماندند و اختلاف نظر پیدا کردند در نزد بیمار از ناگواری خبری که آن را مخفی می داشتند. گوینده ای از آنان که در بالینش بودند (یا اطلاعی از او داشتند) می گفت: او همان طور است که می بینید، دیگری آرزوی برگشت بهبود برای او داشت و سومی توصیه برای شکیبایی و صبر برای از دست دادن او می نمود و اندوه و مصیبت گذشتگان پیش از او را به حاضرین یادآور می گشت.

(19) در همان هنگام که بر بال حرکت و جدایی از دنیا و از دست دادن دوستان و آشنایان نشسته بود، پدیده دیگری از اندوه هایش بر وجودش تاخت و وسایل هوشیاری و ذکاوتش را در حیرت فرو برد و رطوبت زبانش خشکیدن گرفت.

(20) بسا پاسخ های مهمی که (برای سؤالات) می شناخت، و از رد آن ها ناتوان گشت و صدایی که برای دلش دردناک بود، شنید ولی خود را به کری زد، صدایی از بزرگی که در زندگی او را تعظیم می کرد و یا کوچکی که ترحم به او داشت. قطعی است که برای مرگ سختی هایی است که مشقت بارتر از آن است که بتوان آن ها را کاملاً توصیف کرد یا این که با عقول مردم دنیا قابل فهم و سنجش باشد.

222 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخن را در موقع خواندن آیه مبارکه «یسبح له فیها بالغدو و الاصل رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله» (تسبیح می کنند خدا را در آن خانه ها، مردانی در بامداد و شامگاه، مردانی که نه تجارت آنان را از ذکر خداوندی مشغول می دارد و نه خرید و فروش) فرمود.

(1) قطعی است که خداوند سبحان، ذکر را عامل صیقل کردن دل ها قرار داده است که به وسیله آن پس از سنگینی گوش بشنوند و پس از کوری بینا گردند و پس از نافرمانی و عناد ورزیدن اطاعت کنند. همواره چنین بوده است که برای خداوند متعال که عزیز است نعمت های او، زمانی بعد از زمانی.

(2) و در مدت های متناوب، بندگانی است که خداوند در اندیشه های آنان رازها می گوید و در عقول و دل های آنان سخن می گوید. آن رهروان کوی حق با نور بیداری در چشم ها و گوش ها و دل هایشان کسب روشنایی نمودند. مردم را به روزهای خداوندی یادآور می شوند و آنان را از مقام ربوبی بیمناک می سازند. آن راه یافتگان به منزله راهنمایان در بیابان ها هستند.

(3) هرکسی که راه راست را انتخاب کند، او را برای گزینش مزبور سپاس گویند و از افتادن در هلاکت برحذرش دارند. و بدین سان چراغ هایی در آن تاریکی ها بودند و راهنمایانی در آن مشکلات.

(4) و برای ذکر خداوندی، برزندگانی هستند که ذکر را به جای دنیا گرفتند، نه تجارتي آنان را از خدا غافل کرد و نه خرید و فروشی. روزگار زندگی را با ذکر خداوندی سپری می کنند و فریاد برای نهی و جلوگیری از حرام های خداوندی در گوش های غفلت زدگان می زنند. دستور به عدالت و انصاف می دهند و خود به همان دستور عمل می کنند و از زشتی ها نهی می کنند و خود از آن ها اجتناب می نمایند. گویی دنیا را به سوی آخرت درنوردیدند و در آن سرای ابدیت قرار یافتند.

(5) و پشت سر این دنیا را مشاهده کردند. (حال آنان چنان است که) گویی بر حقایق پنهانی اهل برزخ در طول اقامت در آنجا مطلع گشته و قیامت وعده های خود را برای آنان محقق ساخته. و پرده از روی آنها برای مردم دنیا برداشته اند، چنان که گویی آنان چیزی را می بینند که مردم دیگر نمی بینند، و چیزی را می شنوند که دیگران نمی شنوند.

(6) اگر آنان را در مقامات پسندیده و مجالسی که دور هم جمعند در عالم تعقل مجسم کنی در حالی که دفترهای اعمال خود را باز کرده و برای محاسبه خویشتن نشسته اند (خواهی دید) آنان به محاسبه خویشتن پرداخته اند برای هر عمل کوچک و بزرگی که دستور به آن داده شده و در انجام آن تقصیر نموده اند.

(7) یا هر عملی که از آن نهی شده اند، ولی درباره آن تفریط نموده و مسامحه کرده و سنگینی وبال خود را بر پشت خود حمل کرده و از برداشتن و کشیدن بار آن وبال، ناتوان گشته اند. پس با صدای بلند و اندوهبار گریه کنند و با فغان و ناله پاسخ یکدیگر را می دهند. ناله از پشیمانی و اقرار به تقصیر به پروردگارشان سر داده اند. (آری) اگر در عالم تعقل مجسم کنی، نشانه های هدایت را خواهی دید.

(8) و (خواهی دید) چراغ های روشنگر تاریکی را که فرشتگان دور آنان جمع شده و آرامش بر آنان فرود آمده و درهای آسمان به روی آنان گشوده و جایگاه های کرامت در مقامی برای آنان آماده گشته است، که خداوند در آن جا بر آنان مطلع و از کوشش آنان راضی است و مقامشان را پسندیده است.

(9) آن سعادت‌مندان سرای آخرت با دعا به بارگاه خداوند عطر جانفزای بخشش خداوندی را استشمام می کنند. در گرو احتیاج به لطف و احسان خداوندی، اسیران خضوع به عظمت ربانی اند. امتداد اندوه، دل های آنان را و طول گریه، چشمانشان را مجروح نموده است.

(10) برای هر در خواهش به بارگاه الهی، دستی است کوبنده از آنان، از خداوندی مسألت می نمایند که در پیشگاه با عظمت او وسعت هیچ کرامتی تنگ نمی گردد و هیچ رغبت کننده از بارگاه جلالش نومید برنگردد.

(11) پس نفس خودت را برای خودت مورد محاسبه قرار بده، زیرا برای نفوس دیگر حسابگری جز تو وجود دارد.

223

223 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخن مبارك را در موقع تلاوت آیه شریفه «یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم» (1) (ای انسان، چه چیزی تو را در برابر خدا فریبت داد؟! [1](#)) بیان فرمود. این انسان فریب خورده در پاسخ به مسؤولیت خود، بی اساس ترین و باطل ترین حجت را دارد، همین مغرور است که بی اعتبارترین عذر را برای وضع خود می تراشد، شدیدترین جهالت درباره خویشتن گریبانش را سخت گرفته است.

ص: 379

(2) ای انسان، چه چیزی تو را به گناهی که مرتکب می شوی، جسور کرده است! و چیست سبب فریب خوردگی ات در برابر پروردگارت! به جهت چیست که با هلاک ساختن نفس خود، انس و الفت پیدا کرده ای؟ آیا از درد گناهت بهبود نخواهی یافت! آیا از خواب گرانی که همه مشاعرت را ربوده است بیدار نخواهی گشت! آیا به خویشتن رحمی نخواهی کرد، همان رحمی که بر دیگران می نمایی! چه بسا کسی را می بینی که در گرمای شدید آفتاب در زحمت است، برای او سایبان تهیه می کنی. یا مبتلا به دردی را می بینی که درد بدن او را گذاخته است، از راه دلسوزی برای او گریه می کنی.

(3) (ای جاهل به خویشتن) چه باعث شده است که به درد خود صبر نموده ای و تحمل می ورزی! و چه چیزی تو را درباره نفس خویش که عزیزترین نفوس برای تو است، تسلیت داده است (که هرگز به فکرش نیستی). چرا بیم شیخون زدن يك مصیبت تو را بیدار نمی کند، در حالی که با گناهایی که به درگاه خدا مرتکب شده ای، خود را در مراتب غضب های او به هلاکت انداخته ای.

(4) پس با يك تصمیم، بیماری سستی و بی خیالی خودت را که در دلت راه یافته است، مداوا کن. (آری، معالجه کن) با بیداری، خواب غفلتی را که چشمت را فرا گرفته است. مطیع خدا باش و با ذکر او انس بگیر. آن حالت را در نظر مجسم کن که از خدا روی گردانده ای و خداوند روی به تو دارد و تو را به بخشش خود می خواند و تو را با فضل و احسانش می پوشاند، در حالی که تو از او روی گردان شده، به دیگری روی آورده ای.

(5) پس با عظمت است آن خداوند قوی در حد اعلای کرامت. و چه شکسته و ناتوانی تو ای انسان ضعیف. (با این حال) باعث جرئت تو بر معصیت آن خداوند بزرگ چیست! در حالی که تو در پناه پوشش او قرار گرفته ای و در عرصه وسیع فضیلتش در حرکت و گردش هستی.

(6) آن ذات اقدس (با این حال) نه از احساسش به تو جلوگیری کرده است و نه پرده‌تو را دریده است. بلکه هرگز از لطف و عنایت او خالی نیستی، حتی يك چشم بر هم زدن، چه با بخشیدن نعمتی که برای تو به وجود می آورد، یا زشتی ای که بر تو می پوشاند، یا بلایی که از تو برمی گرداند.

(7) با این حال چه گمان می کنی درباره این خداوند، اگر اطاعتش کنی. و سوگند به خدا، اگر این صفت تمرد و عصیان را برای شخصی انجام می دادی که در قوه با تو مساوی و در قدرت با تو برابر بود، قطعاً تو خود اولین کسی بودی که به جهت اخلاق قابل توبیخ و اعمال زشتت علیه خود حکم می کردی و خود را محکوم می ساختی. من حقیقت را می گویم:

(8) این دنیا نیست که تو را فریب داده است، بلکه این تویی که به وسیله دنیا خود را فریفته ای. دنیا موعظه ها و قضایای عبرت انگیز را بر تو روشن ساخته و بدون کمترین اختلاف برای تو اعلان نموده است.

(9) و این دنیا در وعده ای که درباره فرود آمدن بلا به بدن تو و کاهش در قوت تو، به تو می دهد، راستگوتر و باوفاتر از آن است که به تو دروغ بگوید یا تو را بفریبد.

بسا خیرخواهی که درباره تو و برای تو خیراندیشی و خیرخواهی می کند، و نزد تو متهم است، و بسا راستگویی که خبر دنیا را به تو راست می گوید، ولی از طرف تو تکذیب شده است.

(10) و اگر تو آن خبردهنده و یادآورنده را در سرزمین ویران شده و خالی اش می دیدی، قطعاً آن را در نیکی یادآوری و ابلاغ پند به منزله يك انسان می دیدی که مهربان به تو و پاسدار و نگهبان تو می باشد. چه خانه خوبی است این دنیا برای کسی که به خانه (حقیقی) بودن آن خشنود نباشد و چه محل خوبی است برای کسی که آن را برای خود محل وطن اتخاذ نکرده است. یقینی است که سعادت‌مندان دنیا در ابدیت کسانی هستند که امروز از آن گریزانند.

(11) در آن هنگام که زمین، لرزه بزرگ را بگیرد و قیامت با حوادث بزرگش محقق گردد و هر کس به عملی که کرده، ملحق شود و به هر معبودی آن که عبادتش نموده است، برسد و اهل هر اطاعتی به مطاع خود نایل آید، در آن روز در سنجش عدالت و قسط خداوندی يك نگاه در هوا و صدای آرام حرکت قدم در زمین به نتیجه و جزای خود نرسد، مگر بر مبنای حق خود. در آن روز چه حجت هایی که بی اساس و باطل خواهد بود و چه وسایل مورد تمسک برای عذر که بریده خواهد گشت.

(12) (حال که سرنوشت نهایی چنین است) در شوون خود چنان بکوش که بتواند عذر تو را مقبول و حجت تو را ثابت نماید و بگیر آنچه را که برای تو جاودانی است از آنچه که برای آن نخواهی ماند. برای سفر خود آماده باش و بیدار و بین که برق نجات از کجا درخشیدن می گیرد و با آماده کردن مرکب سفر، آماده کوچ از این دنیا باش.

224

224 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این سخن بیزاری از ظلم می جوید

(1) سوگند به خدا، اگر شب را در حال بیداری روی خار سعدان به صبح برسانم، یا بسته در زنجیرهای آهنین و سنگین بار کشیده شوم، برای من بهتر از آن است که خدا و رسول او را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که بر بعضی از بندگان ظلم روا داشته ام و چیز بی ارزشی از پس مانده های کاه و علف دنیا را غصب نموده باشم. چگونه ظلم روا بدارم به کسی، به خاطر نفسی که برگشت آن به سرعت برای پوسیدن است و قرار گرفتنش در خاک طولانی.

ص: 382

(2) سوگند به خدا، عقیل را دیدم گرفتار فقر. به سراغم آمد و از گندم بیت المال يك صاع (1) طلب بخشش نمود. کودکش را دیدم از سختی فقر با موهایی ژولیده و رنگ هایی غبار آلود که گویی نیل به صورت های آنان کشیده شده. برای تأکید به خواسته خود چندین بار مراجعه کرد و سخنش را تکرار نمود.

(3) گوش به سخنش فرا دادم. او گمان کرد که دینم را به او خواهم فروخت و راهی را که پیش گرفته ام ترك نموده، از وی پیروی خواهم کرد. آهنی را برای او داغ کردم و سپس آن را به چشمش نزدیک کردم تا عبرت بگیرد. از درد آن فریادی کشید چونان فریادی که بیمار از شدت درد بر آورد. نزدیک بود از تأثیر گرمی آن آهن تفتیده بسوزد.

(4) به او گفتم: ای عقیل، زنان نوحه گر به ماتمت بنشینند! آیا از آهنی تفتیده که يك انسان معمولی آن را داغ کرده ناله می کنی و مرا به آتشی می کشی که خدای آن آتش با غضب خود آن را شعله ور ساخته است. ای عقیل تو از اذیت آتش دنیوی ناله سر می دهی، من از آتش اخروی دوزخ ناله نکنم؟ (5) شگفت انگیزتر از داستان عقیل، کار آن شخص بود که شبانگاه با ظرفی پوشیده به دیدار ما آمد. معجونی در آن ظرف آورده بود. من آن را نمی خواستم، گویی با آب مسموم دهان مار آمیخته شده بود یا زهر کشنده ای که از مار بیرون آید.

(6) به او گفتم: این که آورده ای چیست؟ آیا صله است، یا زکات یا صدقه ای؟ این امور برای ما خاندان پیامبر حرام است.

ص: 383

(7) آن مرد گفت: نه این (آن) است و نه آن یکی، بلکه هدیه ای است. به او گفتم:

مادرت به ماتمت بنشیند، از راه دین (و با نقاب دینی) آمده ای مرا بفریبی! مغزت مختل است، یا دیوانه ای، یا هذیان می گویی.

(8) سوگند به خدا، اگر تمامی اقالیم هفتگانه دنیا با آنچه زیر آسمان های آن ها است به من داده شود تا خدا را با ظلمی به جهت کشیدن پوست جویی از دهان مورچه ای معصیت کنم، هرگز چنین خطایی را مرتکب نگردم. و قطعی است که این دنیای شما در نزد من پست تر است از برگه در دهان ملخی که آن را می جود و می شکند. علی را چه کار با نعمت های دنیوی که فانی می شود و لذتی که پایدار نخواهد ماند. پناه می بریم به خدا از به خواب رفتن عقل و زشتی لغزش ها، و همواره یاری از او می طلبیم.

225

225 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این نیایش به خدا روی می آورد که آن حضرت را بی نیاز فرماید

پروردگارا، آبرویم را با بی نیازی از دیگران حفظ فرما و مقام شخصیتی مرا با فقر و فلاکت، مبتذل و پست مفرما، تا روزی از جویندگان روزی تو مسألت نمایم و عواطف از مردمی شرور از مخلوقات تو بطلبم و به ستایش کسی که به من عطایی کرده است گرفتار آیم. و به توبیخ کسی که عطایش را از من ممنوع نموده است مبتلا گردم. در حالی که تو فوق همه این مردم هستی و اختیار تام عطا و منع به دست تو است: «تو بر همه چیز توانایی.»

ص: 384

226 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در برانگیختن نفرت مردم از دنیا

(1) این دنیا خانه ای است پیچیده در بلا و معروف به فریبکاری، حالات متنوع آن دوامی ندارد و ساکنانش سالم از حوادث آن نباشند.

(2) (در این دنیا) احوال گوناگون است و تغییرات دگرگون کننده در جریان.

عیش در آن مورد توبیخ و امان در آن معدوم است. جز این نیست که اهل این دنیا نشانه گاه هایی برای نشانه شدن هستند که نصب و هدف گیری شده اند. دنیا با تیرهای خود آنان را نشانه می رود و با مرگی که همواره در حال سرازیر شدن به سوی آن مردم است، آنان را می میراند.

(3) و بدانید ای بندگان خداوندی، شما و آن موقعیت که شما در آن قرار گرفته اید همان راه را در پیش دارید که آنان که پیش از شما از این دنیا گذشته اند، درنوردیدند و رفتند، از آن کسانی که عمری طولانی تر از شما داشتند و سرزمینی آبادتر و آثاری با عظمت تر. صداهای آنان خاموش گشت و بادهای کبر و غرورشان فرونشست و بدن هایشان در زیر خاک ها پوسیدن گرفت و سرزمین هایشان خالی و آثارشان از روی زمین محو گشت.

(4) آن در خاک رفتگان، کاخ های محکم و بالش های پیراسته را تبدیل به صخره ها و سنگ های متکی به هم کردند و گورهای هموار شده که جایگاه دربرگیرنده بدن های مردگان در آن ها بود. قبرهایی که ارکان آن ها برای خرابی بنا شده و بنایش با خاک محکم گشته.

ص: 385

(5) جایگاه های آن گورها به هم نزدیک است، ولی ساکنان آن ها با یکدیگر غریب و بیگانه، میان اهل يك محله که از یکدیگر وحشت دارند و اهل فراغتی که مشغول به احوال برزخند. با وطن ها انس نمی گیرند و با همسایگان پیوند همسایگی ندارند با این که بسیار نزدیک به هم هستند و قرب همسایگی دارند.

(6) چگونه میان آنان دیداری صورت خواهد گرفت در حالی که پوسیدگی با سینه سنگین خود، بدن های آنان را آرد کرده و سنگ و خاك آنان را خورده است.

(7) گویی شما هم به سوی همان سرنوشت می روید که آنان رفتند و همان خوابگاه که آنان را در بر گرفته است، شما را هم گرو خواهد گرفت و همان زمین امانتدار که گذشتگان را جای داده، شما را هم در آغوش خود جای خواهد داد. حال شما چگونه خواهد بود موقعی که کارها و شؤون حیات دنیوی و برزخی شما به پایان برسد و قبرها باز شود و مردگان بیرون آیند. «در این هنگام است که هر کسی آنچه را که جلوتر از مرگ خود فرستاده است، خواهد یافت و به سوی خدا که مولای بر حق آنان است برگردانده می شوند و آن افتراء (شرك) که در زندگی دنیوی به خدا می زدند، گم گشت. (1)

227

227 دعایی است از آن حضرت علیه السلام در این دعا به خدا پناه می برد که او را به رشد و کمال هدایت فرماید (1) بارالها، تویی مأنوس ترین انس گیرندگان بر دوستان و حاضرترین آنان برای کفایت به کسانی که توکل بر تو می نمایند. آنان را در درونشان شاهدهی و بر آنان در وجدان های باطنی شان مطلعی و تویی که به مقدار بینایی های آنان دانایی.

ص: 386

(2) پس رازهای نهانی آنان برای تو آشکار است و دل هایشان به سوی تو شیفته و بی قرار. اگر غربت آنان را به وحشت بیندازد، ذکر تو اینیشان گردد و اگر مصیبت های روزگار بر سرشان تاختن آورد، پناهندگی به تو جویند، زیرا می دانند که زمام همه امور به دست تو است و صدور آن ها از مقام قضای تو.

(3) خداوند، اگر از سؤال کردن خود ناتوان باشم یا به آنچه که از تو طلب می کنم، نابینا شوم، مرا به مصالح خویشتم راهنمایی و دلم را به سوی موارد رشدم بگردان. این الطاف از هدایت های تو ناشناخته نیست و از کفایت هایی که برای مخلوقات می نمایی شگفت انگیز نمی باشد.

(4) بارپروردگارا، با عفو و لطف الهی ات با من مدارا فرما و با دادگری خود با من معامله مفرما.

228

228 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام مقصود آن حضرت از این سخن یکی از یاران او است

(1) از آن خدا است پاداش آزمایش فلان، کجی را راست کرد و بیماری را مداوا نمود، سنت را پیا داشت و فتنه و شورش را به پس از خویشان انداخت. از این دنیا با لباس پاک رفت، با عیبی اندک. به نیکی زمامداری نایل گشت و از شرش سبقت گرفت.

(2) ادا کرد به خدا اطاعت او را، و تقوا ورزید بر حق. از دنیا رفت و مردم را در طرق گوناگون رها کرد، به طوری که گمراه با آن طرق هدایت نگردد و هدایت یافته به مرحله والای یقین نرسد.

ص: 387

229 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در توصیف بیعتی که برای خلافت با او نمودند

شریف رضی گفته است: مثل این سخن در گذشته با الفاظی مختلف گذشته است. شما مردم دستم را باز کردید که با من بیعت کنید، من دستم را نگه داشتم (از پذیرش بیعت خویشتن داری کردم). دستم را کشیدید، من آن را برگرداندم. سپس بر من هجوم آوردید، مانند هجوم شتران تشنه روز ورود به جایگاه آب. بند نعلینم قطع شد و ناتوان زیر پا ماند، و شادی مردم در بیعت با من به حدی رسید که نوجوان از خوشحالی شکفت و کهنسال با رعشه و ناتوانی خود را برای بیعت کشاند و بیمار به سوی بیعت با تحمل زحمت آمد و دختر جوان با سرعت (برای حضور در جایگاه بیعت) دوید.

230

اشاره

230 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام مطالبی دیگر

اشاره

(1) قطعی است که تقوای الهی کلید رستگاری است، و ذخیره برای قیامت، و آزادی از هر عادت ثابت، و نجات از هر گونه هلاکت. به وسیله تقوا است که هر جوینده به مقصود خود رسد و هر گریزان نجات پیدا کند و با این صفت شریف است که برای هر آرمان توفیق وصول حاصل آید.

فضیلت عمل

(2) پس عمل کنید، زیرا عمل به پیشگاه خداوندی صعود می کند و توبه سودمند است و دعا شنیده می شود در موقعی که حال آرام است و قلم ها در جریان.

پیشدستی کنید به اعمال در گذرگاه عمری که رو به کاهش است یا بیماری ای که گرفتار کند، یا مرگی که رباینده باشد.

ص: 388

(3) زیرا مرگ ویران کننده لذات شما است و تیره کننده شهوات و دور کننده مقاصد شما. مرگ، دیدار کننده ای است ناخوشایند. متصلی به انسان است که مغلوب نمی گردد و کشنده ای (کینه ورزی) است که نتوان جستجویش کرد.

(4) طناب هایش را به شما پیچانده است و غائله های مشقت بارش شما را در بر گرفته است و پیکان هایش را به طرف شما راست کرده و قهر و غضبش بر شما بزرگ است و عداوتش را پیایی بر شما وارد می سازد، و خطایش درباره شما اندک است. نزدیک است تیرگی های سایه هایش شما را احاطه کند و سختی های آسیب ها و بی هوشی های جان کندن و درد احتضار و پرده های تاریک مرگ، شما را دربر گیرد و طعم ناخوشایند آن ذائقه شما را سخت بیازارد.

(5) گویی مرگ ناگهان بر سر شما تاختن آورده، گوینده شما را ساکت کرده و جمعتان را پراکنده و آثارتان را محو ساخته و آبادی های شما را ویران نموده و از کار انداخته و وارثان شما را برانگیخته تا ارث شما را که بر جای مانده تقسیم کنند. آن کوچ کننده در میان آشنایی خاص که برای او سودی ندارد و خویشاوند اندوهگین که نمی تواند از مشقتی برای رهگذر پل زندگی و مرگ جلوگیری کند و شماتت کننده ای که برای آن مسافر دیار خاموشان ناله ای نمی کند.

امتیاز کوشش

(6) ملتزم شوید به کوشش و تلاش و آمادگی و مهیا شدن و توشه گیری در منزل توشه و ذخیره سازی. نفریبد شما را زندگی دنیوی چنان که پیش از شما امت های گذشته و مردم قرون از بین رفته را فریب داد. آنان که شیر دنیا را دوشیدند و تلخی فریبکاری آن را چشیدند. مواد مفیدش را نابود و تازه هایش را کهنه کردند.

(7) پس از آنان، خانه هایشان مبدل به گورها گشت و اموالشان میراث. کسی را که به آنان وارد شد نشناختند و به کسی که برای آنان گریست توجهی نداشتند و به کسی که آنان را صدا کند پاسخ نمی دهند. برحذر باشید از دنیا، زیرا این دنیا سخت مکر پرداز است و مغرور کننده و فریبا، روزی دهنده است روزی ممتنع (یا چیزی می دهد از چیزی دیگر جلوگیری می کند) می پوشاند و می کند. آسایشش دوامی ندارد و مشقتش پایان نپذیرد و بلایش متوقف نگردد.

(8) و از جمله این خطبه است در توصیف پارسایان: مردمی از اهل دنیا بودند که (به جهت استغناء روحی) گویی از اهل دنیا نبودند و بلکه اصلاً از دنیا نبودند.

عمل کردند در آن، به آنچه که بینا بودند و پیشدستی کردند برای تأمین خود از آنچه که می ترسیدند. بدن های آنان در عرصه دنیا در کوشش و حرکت بود، ولی در حقیقت در میان مردم آخرت زندگی می کردند. آنان اهل دنیا را می بینند که مرگ بدن ها (و مهار شهوات و هوا و هوس) را بزرگ می شمارند، در حالی که اهل آخرت مرگ دل های مردم زنده را بزرگ می شمارند.

231

231 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این خطبه را در «ذی قار» هنگامی که رو به بصره می رفت فرموده است و «واقدی» آن را در کتاب «جمل» آورده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنچه را که به او امر شده بود تبیین نمود و رسالت های پروردگارش را تبلیغ فرمود. خداوند متعال به وسیله آن حضرت شکاف ها را ترمیم و پراکندگی ها را جمع فرمود. جدایی هایی را که میان خویشاوندان افتاده بود، پس از آن که دشمنی سخت در سینه ها و کینه ها شعله ور در دل ها افتاده بود، مبدل به پیوند و الفت فرمود.

232 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام این سخن را به «عبد اللّٰه بن زمعه» فرمود که از شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام بود و در روزگار خلافت نزد آن حضرت آمد و مالی از او طلب کرد.

قطعی است که این مال (بیت المال مسلمین) نه مال من است و نه مال تو، و جز این نیست که از غنیمت و محصول جهاد آنان، اگر تو در جهادی که آنان کرده اند شرکت داشتی، برای تو هم مانند آنان سهمی مقرر بود. و در غیر این صورت، اندوخته دستشان به دهان دیگران نمی رسد.

اشاره

233 خطبه ای است از آن حضرت علیه السّلام پس از آن که یکی از مردم اقدام به سخن گفتن کرد و ناتوان گشت و آن در فضیلت اهل بیت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و فساد زمان است.

اشاره

(1) آگاه باشید، زبان پاره ای از انسان است، هنگامی که زبان امتناع کند (بند آید) از سخن گفتن ناتوان گردد و موقعی که زبان به فعالیت بیفتد، سخن گفتن مهلت به آن ندهد. و قطعی است، ماییم فرمانروایان کلام که ریشه ها و رگ های آن در ما روئیده و شاخه هایش بر ما خمیده است.

(2) و بدانید، خدا به شما رحمت کند، شما در روزگاری زندگی می کنید که گوینده حق اندک و زبان برای راستگویی کند است، و کسی که ملتزم به حق است خوار شمرده می شود. مردم این زمان، گرفتار گناهند و چرب زبانی و تملق در میانشان شایع است. جوانشان بد خلق و خشن است و پیرشان گنهگار، عالیشان منافق و قاری (زاهدشان) در محبت ریاکار. کوچک ایشان بزرگشان را تعظیم نمی کند و توانگرشان فقیر را در معیشت یاری نمی کند.

234

234 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

«ذعلب یمانی» از «احمد بن قتیبه» از «عبد الله بن یزید»، از «مالک بن دحیه» نقل می کند:

نزد امیر المؤمنین علیه السلام بودیم که سخن از اختلاف مردم به میان آمد، آن حضرت فرمود:

(1) جز این نیست که مردم را ارکان اولیة گلی که از آن آفریده شده اند، از یکدیگر جدا کرده است. توضیح این که مردم پیش از خلقت، پاره ای از زمین شوره و شیرین و سخت و نرم بودند. آنان به اندازه نزدیکی ماده اولیة خلقتشان (زمین) به یکدیگر و به قدر اختلافی که در نسبت با آن زمین داشته اند، همسان می باشند.

(2) پس آن که خوش منظر است، عقلش ناقص است و آن که قامت کشیده دارد کوتاه همت است. کسی که دارای عمل پاکیزه است چهره ای زشت دارد و آن که قامتی کوتاه دارد، زیرک و هشیار است. انسانی که طبیعتش احسانگر است، تصنع کردنش ناخوشایند است. و آن کس که قلبش سرگشته است، تعقلش آشفته است و آدم خوش زبان دارای دلی آهنین است.

ص: 392

235 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخن را موقعی فرمودند که مشغول غسل و آماده کردن جنازه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دفن بودند.

(1) پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، با رحلت تو از این دنیا چیزی قطع شد که با مرگ هیچ کس قطع نشده بود، قطع شد پیامبری و پایان یافت خبرهای آسمانی.

(2) (مصیبت فراق تو چنان بزرگ است) که تسلیت برای تو اختصاص یافت تا آنجا که دیگر مصیبت دیدگان درباره مصیبت های خود تسلی یافتند. و ناگواری فراق تو فراگیر همه مردم گشت تا آنجا که همه آنان در برابر آن مساوی گشتند.

(3) و اگر امر به صبر و نهی از بی تابی فرموده بودی، آب چشمان را در گریه بر تو تمام می کردیم. و درد جدایی تویی دوا می گشت و اندوه همپیمان همیشگی ما بود (و با این حال ای نجات بخش انسان ها) این ها درباره سختی تحمل فراق تو اندک بودند. ولی مرگ، آن سرنوشت نیست که کسی توانایی تغییر آن را داشته باشد و بتواند آن را دفع نماید. پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، ما را در نزد پروردگارت به یادآور و ما را در خاطر داشته باش.

236 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام داستان آنچه که بر آن حضرت پس از هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت تا به آن حضرت ملحق شد.

همواره اخبار و آثار و حوادثی را که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ارتباط پیدا می کرد، تعقیب می کردم تا به عرج رسیدم.

سید شریف رضی الله عنه در سخنی طولانی می گوید: این جمله امیر المؤمنین علیه السلام «فأطأ ذكره» از آن گونه سخنان است که علی علیه السلام آن را به نهایت اختصار و فصاحت رسانده است. آن حضرت با جمله مزبور اراده فرموده است که خبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آغاز بیرون آمدنم از محل سکونتم تا به این محل به من می رسید.

237 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در سرعت به عمل

(1) پس عمل کنید حال که در مهلت و امتداد بقاء هستید و ناچه های اعمال گشوده و در توبه باز است، و آن کس که از خیر رویگردان شده است به خیر دعوت می شود و انسان بدکار امید رجوع از تبهکاری وجود دارد، پیش از آن که عمل را کد شود و مهلت ها قطع شود و مدت زندگی به پایان برسد و در توبه بسته شود و فرشتگان (موکل) به بالا بروند.

(2) (آن مرد در این دنیا به حقیقت نایل آمده است که) از خویشتن برای خویشتن (به وسیله تلاش و تکاپو در اعمال صالحه) ذخیره کند، و از زنده برای مرده، و از دنیای فانی برای آخرت باقی، و از رونده برای پاینده توشه گیرد، مردی که از خدا ترسید در طول عمر تا پایان زندگی، و مهلتی که برای عملش به او داده شد.

(3) مردی که نفس خود را با مهارش و گردن آن را با افسارش مطیع نمود و با آن افسار نفس خود را از گناهان خدا نگاه داشت و آن را به اطاعت خداوندی کشاند.

238 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام این سخن در وضع حکمین (ابو موسی اشعری و عمرو عاص) و توبیخ اهل شام است. (1) تندخویانی خشن و بردگانی پست، جمع شدگانی از هر طرف و چیده شدگانی از هر مخلوط (1) از کسانی که لازم بود فقه بیاموزند و تأدیب شوند و تعلیم گردند و تمرین نمایند و تحت مدیریت (دینی و اخلاقی) قرار گیرند و دست آنان گرفته شود. آنان نه از مهاجرینند و نه از انصار و نه از آن کسانی هستند که نشستند در خانه و حفظ ایمان را برگزیدند.

ص: 394

(2) آگاه باشید که مردم کسی را برای خود انتخاب کردند که به آنچه دوست دارند از همه نزدیکتر است. و شما کسی را برای خود برگزیدید که نزدیکترین مردم است به آنچه که از آن کراهت دارید. و جز این نیست که دیدید دیروز عبد الله بن قیس (ابو موسی اشعری) به شما می گفت:

(3) «در این حادثه فتنه ای است که برپا شده است، پس زه های کمان ها را قطع و شمشیرها را در غلاف کنید.» اگر در این راستگو باشد، پس به خطا رفته است که بدون اکراه و اجبار حرکت کرده و به سپاهیان عراق پیوسته (در این فتنه شرکت کرده است) و اگر دروغگو است او گنهکار و متهم است.

(4) (ای مردم) عبد الله بن عباس را به سینه عمرو بن عاص بزنید (برای حکمیت در مقابل او قرار بدهید) مهلت روزها و تمامی حدود و سرحدات اسلام را احاطه کنید و آن ها را از دست ندهید. مگر نمی بینید شهرهای شما به وسیله دشمنان مورد حمله قرار گرفته است و در خانه ها، دودمان ها هدف قرار گرفته اند.

239

239 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام در این خطبه آل محمد علیهم السلام را متذکر می شود

(1) آل محمد صلی الله علیه و آله حیات علمند و مرگ جهل و نادانی. بردباری آنان خبر از علم آنان می دهد، و ظاهرشان از باطنشان، و سکوت (پرمعنای آنان) از حکمت های سخن آنان. آنان مخالفتی با حق ندارند و درباره حق اختلاف نمی ورزند.

ص: 395

(2) و آنان هستند ستون های اسلام و خاصگان حق که شایسته چنگ زدن می باشند.

به وسیله آنان است که حق به حد و اندازه خود رسیده و باطل از جایگاه خود کنار رفته و زبانش از رویدنگاهش بریده است.

(3) (آل محمد علیهم السلام) دین را با عقل دَرَاك و پذیرش تعقل نموده اند، نه تعقل مستند به شنیدن و نقل، زیرا راویان علم فراوانند و رعایت کنندگانش اندک.

240

240 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام

این سخنان را به «عبد الله بن عباس» فرمود در موقعی که نامه ای از عثمان در حال محاصره به آن حضرت رسید. در این نامه عثمان از آن حضرت خواسته بود که از «مدینه» به طرف «ینبع» که در آن جا مالی داشت حرکت کند تا فریاد انسان ها برای قرار دادن خلافت به نام آن حضرت کم شود. این خواسته عثمان اولین مرتبه نبود، بلکه پیش از آن نیز از حضرت چنین خواهشی کرده بود.

ای فرزند عباس، عثمان جز این نمی خواهد که مرا شتری آبکش با دلو بزرگ قرار دهد. می گوید: بیا و برگرد. به من پیام فرستاده بود که از مدینه خارج شوم، سپس پیامی فرستاد که برگرد و بیا به مدینه. حالا پیامی دیگر فرستاده است که از مدینه بیرون بروم! سوگند به خدا، آن قدر از عثمان دفاع کردم که می ترسم گنهکار شوم.

241

241 خطبه ای است از آن حضرت علیه السلام با این سخن یاران خود را به جهاد تحریک می فرمود

(1) خداوند سبحان شکر خود را بر عهده شما نهاده است و امر خود را به شما واگذار نموده و در میدان محدود دنیا مهلتی به شما عنایت فرموده است که در سبقت به خیر رقابت بورزید. پس بند کمر را محکم ببندید و دامن به بالا زنید که تصمیم جدی با رفاه و آسایش نسازد.

ص: 396

(2) چه بسا که خواب، تصمیم ها و امور حیاتی را که در روز باید انجام بگیرد در هم می شکنند و چه بسا که تاریکی ها (آسایش شب ها) تذکرات همت های عالی را (که بدون آن ها کاری صورت نمی گیرد) محو می کند.

[و درود و سلام بسیار بر سید ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر امی و بر خاندانش که چراغ های شب های تاریکند و دستاویز محکم و استوار.]

ص: 397

قسمت برگزیده از نامه های مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام و پیام های آن حضرت به دشمنان و کارگزاران شهرهایش و از جمله همین قسمت است، آنچه از عهدنامه ها به کارکنان و وصیت هایش برای دودمان و یارانش برگزیده شده است.

1 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به اهل کوفه در موقع حرکت از مدینه به بصره

(1) این نامه از بنده خدا علی زمامدار مؤمنان است به اهل کوفه، جلوه گاه کرامت انصار و بلندی مقام عرب:

(2) پس از حمد خداوندی و درود بر پیامبر عظیم الشان و فرزندان طیب و طاهر او، من از داستان عثمان برای شما خیر و اطلاعی می دهم که شنیدنش مانند دیدنش باشد. مردم طعنه بر او زدند و من مردی از مهاجرین بودم که رضایت و خوشی او را به طور فراوان می خواستم و کمتر سرزنشش می کردم. کمترین رفتار طلحه و زبیر تاختن بر آن مرد بود و نرمترین تحریکشان، شدت و خشونت درباره او بود.

(3) و از عایشه درباره عثمان حرکت ناگهانی غضب آلود بود. گروهی بر او هجوم آوردند و او را کشتند و مردم با من بیعت کردند بدون این که اکراه و اجبار شوند، بلکه بیعت آنان بر کمال رضایت و اختیار استوار بود.

(4) و بدانید سرزمین هجرت (مدینه) مردمش را از خود به دور انداخت و مردم همه از آن سرزمین کنده شدند و همانند جوش دیگ، از آتش آشوب جوشیدند و فتنه و شورش بر محور خود قرار یافت. بشتابید به سوی امیر خود و به جهاد با دشمنانتان پیشدستی کنید، با مشیت خداوند عزّ و جلّ.

ص: 399

2 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به اهل کوفه پس از فتح بصره

و خداوند به شما مردم يك شهر از اهل بیت پیامبرتان بهترین پاداشی را عنایت فرماید که به طاعت گزاران خود و سپاسگزاران نعمتش عطا می نماید.

شما فرمان پیشوایتان را شنیدید و آن را اطاعت کردید و برای اجرای آن فرمان دعوت شدید و به آن دعوت پاسخ گفتید.

3 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به قاضی خود شریح بن الحارث

و روایت شده است شریح بن حارث قاضی امیر المؤمنین علیه السّلام در زمان آن حضرت، خانه ای به هشتاد دینار خرید. این خبر به آن حضرت رسید، شریح را خواست و به او فرمود: (1)

(1) خبری به من رسیده است که خانه ای به قیمت هشتاد دینار خریده و سندی برای آن نوشته و شهودی را برای آن گرفته و ثبت نموده ای.

(2) شریح عرض کرد: چنین است یا امیر المؤمنین. [گفت:] آن حضرت با نظر خشمگین به شریح نگریست و فرمود: ای شریح، آگاه باش، روزی فرا می رسد که کسی به نزد تو آید که در سند تو ننگرد و از دلیل تو نپرسد تا این که از آن خانه تو را بیرون نماید و تو را تنها به قبر تو بسپارد.

ص: 400

1- این سخنان در قسمت نامه ها آمده است، در صورتی که در روایت فوق نقل شده است که علی (ع) او را خواست و این سخنان مبارك را به او فرمود. البته از نظر هدف که اندرز شریح بوده است، تفاوتی نمی کند که القاء سخن به طور شفاهی باشد یا به وسیله نامه.

(3) بنگر ای شریح، دقت کن که این خانه را از غیر مال خود نخریده باشی یا قیمت آن را از غیر مال حلال خود به دست نیاورده باشی که در نتیجه به خسارت دنیا و آخرت گرفتار شوی.

(4) آگاه باش، اگر تو در موقع خریدن آنچه که خریده ای، نزد من آمده بودی، برای تو سندی بر این نسخه می نوشتم تا با دیدن آن سند، میل به خرید آن خانه نمی کردی، اگرچه در برابر يك درهم و بالاتر از آن (5) نسخه چنین است: «اینست آنچه که يك بنده ذلیل از مرده ای که ناچار به کوچ از این دنیا شده، خریده است. این بنده پست یکی از خانه های فریبا را از محل نابودشدگان و منطقه به هلاکت افتادگان خریده است.

(6) چهار حدّ این خانه را در بر می گیرد: حدّ اول منتهی می شود به انگیزه های آفات، حدّ دوم به عوامل مصیبت ها می پیوندد. حدّ سوم به هوی و هوس نابودکننده وصل می شود. حدّ چهارم هم مرز اغواهای شیطانی است. در این خانه از همین حدّ سوم باز می گردد.

(7) این خانه را يك فریب خورده آرزو از این شخص که اجل وی را از این خانه کند به قیمت خروج از عزت قناعت و فرورفتن در ذلت احتیاج و خواری، خریداری کرده است.

(8) ضرری که بر خریدار آن چه که خریده است می رسد از پوساننده اجسام پادشاهان است و نابود کننده نفوس جباران و محو کننده ملک فراغنه،

(9) مانند کسری و قیصر و تبع و حمیر، و کسی که مال روی مال انباشت و آن را متراکم و ساختمان‌ها بنا نمود و آن‌ها را مستحکم کرد و با زیورها آن‌ها را بیاراست. و ذخیره کرد و اندوخت و گمان کرد که آن‌ها را برای فرزندان خود جمع کرد. [در حالی که] همه آنان را به جایگاه عرض اعمال و حساب و موضع پاداش و مجازات رهسپار نمود، (10) هنگامی که کار داوری به وقوع پیوست «و در این هنگام است که باطل‌گرایان خسارت دیدند». به این سند، عقل شهادت می‌دهد اگر از اسارت هوی‌رها گردد و از علایق دنیا سالم بماند.

4

4 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به یکی از فرماندهان سپاهش

(1) اگر آن دشمنان به سایه اطاعت برگشتند، همانست که می‌خواهیم و اگر حوادث آنان را به جدایی و نافرمانی وادار کرد، آن کس را که به تو معصیت کند به وسیله آن کسی که تو را اطاعت کند بکوب، و با کسی که از تو پیروی کند و در انقیاد تو باشد، از کسی که از فرمان تو سرپیچی کند، بی‌نیاز باش.

(2) زیرا کسی که از جهاد کراهت دارد، نبودنش بهتر از حضورش در معرکه است و نشستش بی‌نیازکننده‌تر از حرکت و نهضت او است.

ص: 402

5 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به اشعث بن قیس کارگزار او در آذربایجان

- (1) قطعی است که عمل تو طعمه ای برای تو نیست، بلکه آن عمل امانتی است در گردن تو، و توزیر نظر کسی هستی که بالاتر از توست.
- (2) و برای تو شایسته نیست که درباره رعیت استبداد بورزی و بدون اعتماد به حق هرگز برای کارهای بزرگ خود را به مخاطره نینداز، و در دستت مالی از مال خداوند عزّ و جلّ قرار گرفته است و تو از امانتداران آن هستی تا آن را به دست من برسانی. امیدوارم که من برای تو بدترین زمامداران نباشم [درود بر شایستگان].

6 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به معاویه

- (1) همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند بر همان مبنا با من هم بیعت نموده اند، پس کسی که در این بیعت حاضر بوده است، حقی ندارد که کس دیگری را انتخاب کند و کسی که غایب بوده است، نمی تواند آن را ردّ کند. و جز این نیست که شوری در اختصاص مهاجرین و انصار است.
- (2) پس اگر دور مردی جمع شدند و او را امام نامیدند، چنین کاری مورد رضای خداوندی است. و اگر کسی از اجتماع و تصمیمی که مهاجرین و انصار گرفتند به جهت عیب گیری یا بدعتی خارج شد، او را به آنچه که از آن خارج شده است برمی گردانند و اگر امتناع ورزید، به جهت پیروی اش از راهی غیر از راه مؤمنین با او می جنگند و خداوند بر گردن او الزام می کند آنچه را که خود را به آن ملزم ساخته است.

(3) و سوگند به جانم، ای معاویه اگر با عقلت بنگری نه با هوایت، در خواهی یافت که من بیزارتر از دیگر مردمان از خون عثمان هستم و قطعاً می فهمی که من در حادثه عثمان برکنار بودم، مگر این که مرا بدون دلیل و اساس متهم بسازی! [برو]، هر تهمت می خواهی بزن! (درود بر شایستگان).

7

7 نامه ای دیگر است از آن حضرت علیه السلام به معاویه

(1) پس از حمد و ثنای خداوندی و درود بر پیامبر و دودمان او، پندی از تو که از جملاتی به هم چسبیده و رساله ای آرایش کرده تشکیل یافته، به من رسید. آن را با رأی فاسد خود امضاء کرده ای. این نامه از مردی است که برای او نه بینایی هدایت کننده ای وجود دارد و نه راهنمایی که او را به رشد و کمالش برساند. [نویسنده نامه] مردی است که هوی او را خوانده و او اجابتش کرده است و گمراهی او را رهبری نموده است، او هم از آن پیروی نموده است. در نتیجه این نابکاری ها سخنی گفته است با مغلطه کاری، و گمراهی را پیش گرفته است در جهل ساقط کننده.

(2) و از جمله این نامه است: زیرا موضوع خلافت بر مبنای يك بيعت است که نظر در آن قابل اختلاف نیست، و اختیار در آن قابل تجدید نیست. هر کس از بيعت خارج شود طعن بر انتخاب مسلمانان زده است و شخص شكاک در آن، دوروی و ظاهر ساز است.

8

8 نامه ای دیگر است از آن حضرت علیه السلام به جریر بن عبد الله البجلی هنگامی که او را به طرف معاویه فرستاده بود

(1) پس از حمد و سپاس خداوندی و درود بر پیامبر اکرم و دودمان پاکش. هنگامی که این نامه به تو رسید، معاویه را به نفی تردید و چند گونگی از خویشتن وادار بساز و او را به اختیار يك عقیده و روش قاطعانه ملزم بدار. [اگر نپذیرفت] او را ما بین جنگی که مغلوبین را از خانه ها و سرزمین شان دور کند یا تسلیمی رسوا کننده مخیر بساز. اگر معاویه جنگ را پذیرفت، به او اعلام جنگ کن. و اگر تسلیم را قبول کرد، بيعت از او بگیر.

ص: 404

9 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به معاویه

(1) مردم [جاهل] ما خواستند پیامبر ما را بکشند و غصه ها بر ما ریختند و با ما به نابکاری ها پرداختند و هر چیز گوارا را از ما ممنوع و خوف و وحشت را بر ما چیره ساختند و ما را به سکونت در کوهی که صعود بر آن سخت بود وادار نمودند و آتش جنگ را بر ما شعله ور ساختند. [در نتیجه تحمل این سختی ها] خداوند سبحان برای ما اراده دفاع از حوزه دین خود نمود و دفاع از قداست آن را خود به عهده گرفت.

(2) مؤمن، از آن همه تلاش اجر خداوندی را می خواست و کافر، از اصل خود که کفر بود حمایت می کرد. و کسی که از قریش در سلامت و امن می ماند، یا به جهت هم سوگندی بود که او را حفظ می کرد یا به جهت عشیره و قبیله ای بود که به حمایت از او بر می خواست و در نتیجه او از کشته شدن در امان بود.

(3) رسول خدا صلی الله علیه و آله، هنگامی که سختی های جنگ بالا می گرفت و مردم به عقب بر می گشتند، اهل بیت خود را پیش می انداخت و یاران خود را از حرارت سوزان شمشیرها و نیزه ها حفظ می کرد. چنان که عبیده بن الحارث در جنگ بدر و حمزه در نبرد احد و جعفر در کارزار مؤتبه به شهادت رسیدند.

(4) و کسی دیگر هم مانند همین شهدا که نام آنان را بردم تصمیم به شهادت گرفت، ولی اجل بر سر آنان زودتر تاختن آورد و مرگ او را به تأخیر انداخت.

(5) شگفتا از این روزگار! امروز مرا با کسی همانند قرار می دهند که همگام با من در راه دین حرکتی نکرده و مانند من پیشینه و قدمت در اسلام نداشته است، مگر این که يك مدعی ادعا کند چیزی را که من نمی شناسم و گمان نمی کنم خدا هم چنین چیزی را بشناسد. و در هر حال سپاس خدای راست.

(6) و اما سؤالی که درباره تحویل قاتلان عثمان به تو کرده بودی، من در این امر دقت کرده ام، برای من امکان آن نیست که آنان را به تو یا کسی غیر از تو تحویل بدهم. و سوگند به جانم، اگر از گمراهی و خلاف افکنی که به راه انداخته ای، برنگردی، در اندک مدتی آنان را خواهی دید که تو را می جویند.

(7) و پیگردی آنان در خشکی و دریا و کوه و زمین، تو را به زحمت نخواهم انداخت، بلکه آن نوعی جویندگی است که دریافت مقصودشان تو را به مشقت خواهد انداخت و دیداری است که تو را خوشحال نسازد. درود بر شایسته آن.

10

10 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به معاویه

(1) و چه خواهی کرد در آن هنگام که برکنار شود پرده های پوشاننده وضع امروزی تو از دنیایی که به آرایش آن شاد و مسرور گشته ای و با لذتش تو را فریفته است.

ص: 406

(2) دنیایی که تو را دعوت به سوی خود کرد، آن را پذیرفتی، و تو را راهنمایی کرد، تبعیت از آن نمودی، و دستورت داد، اطاعتش کردی، و نزدیک است بازدارنده ای تو را در موقعیتی باز دارد که هیچ سپری نتواند تو را از آن نجات بدهد. پس از این کار (ادعای زمامداری) کناره بگیر و وسیله برای محاسبه اعمال در قیامت، به دست آر، و آماده باش برای آنچه که بر سرت فرود آمده، و سخنان گمراهان را به گوشت راه مده. و اگر به این نصیحت عمل نکنی تو را از غفلتی که درباره خود مرتکب شده ای آگاه خواهیم کرد.

(3) زیرا تو آن خودکامه غوطه ور در عیش و عشرتی که شیطان آنچه را که از تو باید بگیرد گرفته و درباره تو به آرزوی خود رسیده و در وجود تو مانند روح و خون نفوذ کرده است.

(4) ای معاویه، شما از کی و چه وقتی از سیاستمداران (اداره کنندگان حیات اجتماعی مردم) بوده و زمام امور امت را به دست داشتید؟ بدون کوشش پیشین [برای سعادت مردم] و بدون شرافت بلند، و ما به خدا پناه می بریم از نتایج سوء سابقه هایی که گردن گیر آدمی است و من تو را از استمرار در فریبکاری آرزوها و اختلاف ظاهر و باطن برحذر می دارم.

(5) مرا به جنگ دعوت کردی، پس مردم را کنار بگذار و از لشکریانت به سوی من بیرون آی و دو گروه را از کشتار معاف دار تا بفهمی قلب کدام یک از ما به جهت گناه تیره و بینایی اش پوشیده شده است؟

(6) من همان ابو الحسن قاتل جد و برادر و دایی توام که در جنگ بدر، شمشیر در مغزشان فرو بردم و هم اکنون آن شمشیر را به دست دارم و با همان قلب (صاف و پاک) با دشمن رویاروی می گردم. من دینی را تغییر ندادم و پیامبری به وجود نیاوردم و من بر همان مسیر روشن حق در حرکتی که شما با اختیار آن را رها کردید و با اکراه در آن وارد شدید.

(7) و پنداشته ای که برای خونخواهی عثمان حرکت کرده ای. تو خود می دانی که خون عثمان در چه وضعی و موقعیتی ریخته شده است. اگر واقعا به خونخواهی عثمان برخاسته ای، برو از همان وضع و اداره کنندگانش مطالبه کن.

(8) گویی می بینم در آن هنگام که در غوغای جنگ، فریادهای شتران از سنگینی بارها [و کشاکش پیکار] تو و لشکریانت را می گزد، [همچنین] از وحشت ضربه های متوالی شمشیرها و قضای خداوندی که در آن موقع به جریان افتاده و با دیدن کشته هایی که پشت سر هم روی خاک ها می غلتند، مرا به قرآن دعوت می کنی! در حالی که آنان یا کافر و منکرند و یا برکنار شده از بیعتی که با من نموده اند.

11

11 وصیتی است از آن حضرت علیه السلام لشکری را که به مقابله با دشمن فرستاده بود با این سخنان وصیت فرمود

(1) هنگامی که در برابر دشمنی فرود آمدید یا دشمن رویاروی شما فرود آمد، اردوگاه شما بر بلندی ها یا دامنه کوه ها یا میان رودخانه ها قرار داده شود تا پناهگاهی برای لشکریان شما و مانعی سر راه دشمنانتان باشد.

ص: 408

(2) جنگ از يك يا دو سو درگيرد و در قله های کوه ها و بلندی های تپه هایی باشد که بالای آن ها هموار است. تا دشمن از يك طرف که از آن می ترسید و یا در آن احساس امنیت می کنید، هجوم نیاورد. و بدانید پیشتان سپاه [و هر قومی] چشمان آنان و بازرسان (جاسوسان) پیشتان، طلایه داران می باشند.

(3) و پرهیزید از پراکندگی. وقتی که در جایی فرود می آید، با هم و مجموعاً فرود آید و هنگامی که کوچ می کنید با همدیگر کوچ کنید. وقتی که تاریکی شب شما را فرا گرفت نیزه ها را دور خود برپا دارید و خواب را نچشید مگر اندکی یا به قدر چشیدنی.

12

12 وصیتی است از آن حضرت علیه السلام با این سخنان معقل بن قیس ریاحی را توصیه فرمود موقعی که او را با سه هزار تن در مقدمه ای برای لشکرش فرستاد

(1) برای خدایی تقوی بورز که چاره ای جز دیدارش نداری و پایانی جز پیشگاهش برای هستی تو نیست. با کسی جنگ مکن مگر آن که با تو بجنگد.

در خنکی بامدادان و ساعات شامگاهان حرکت کن. مردم را در سایه گاه ها فرود آور و در حرکت آنان را به زحمت نینداز. در آغاز شب حرکت نکن، زیرا خداوند آن موقع را برای آرامش قرار داده و برای توقف، نه کوچ کردن، مقرر فرموده است. در آن موقع بدن خود را راحت ساز و پشت بارکش ها را آسوده نما.

(2) و هنگامی که آماده شدی و سحرگاه گسترده شد، یا صبحگاه سر بر آورد، در سایهٔ برکت خداوندی حرکت کن. وقتی که با دشمن ملاقات می کنی، در وسط یارانت قرار بگیر و به دشمن چنان نزدیک مباش، نزدیک شدن کسی که می خواهد جنگ را شعله ور بسازد.

(3) و آن اندازه هم از دشمن فاصله بگیر که گمان کنند تو از هجوم و صولت دشمن می ترسی. تا آن گاه که امر من به تو برسد و کینه توزی با آنان تو را به کشتار آنان وادار نکند پیش از آن که آنان را به اسلام دعوت کنی و عذر را برای آنان امکان پذیر بسازی.

13

13 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به دو امیر از امرای لشکرش

من مالك بن الحارث الاثتر را بر شما و بر هر کسی که تحت طاعت شما است، امیر نمودم. دستورات او را بشنوید و اطاعت کنید و او را برای خود زره و سپری در مقابل دشمن قرار بدهید، زیرا او از کسانی است که مستی و سقوط به او راهی ندارد و او از کسانی است که در آن هنگام که شتاب برای یک امر به احتیاط نزدیکتر باشد، درنگ نکنند، همان گونه که اگر درنگ در یک مورد شایسته تر است، شتاب نوزد.

14

14 توصیه ای است از آن حضرت علیه السلام به لشکریانش پیش از رویارویی با دشمن در صفین

(1) جنگ را با آنان آغاز نکنید، مگر این که آنان شروع کنند، زیرا - سپاس خدای را - حجت [منطق] با شما است و این که آنان را رها کنید تا جنگ را شروع کنند، حجت دیگری از شما است علیه آنان.

ص: 410

(2) پس در آن هنگام که دشمن شکست خورد کسی را که پشت به جنگ کرده است نکشید و به کسی که عاجز از دفاع از خویشتن است، صدمه ای نزنید و هیچ مجروحی را که از کار افتاده است، با ظلم مکشید و با وارد کردن اذیت بر زنان، آنان را به هیجان در نیاورید، اگر چه به نوامیس شما دشنام بدهند و به فرماندهان ناسزا بگویند، زیرا آنان از حیث انواع نیروها و نفس و تعقل دستخوش ناتوانی هستند.

(3) در آن دوران که آنان مشرك بودند مأمور بودیم که از ایذا و آسیب زدن به زنان خودداری کنیم و اگر مردی در زمان جاهلیت [حتی] با ضربه کوچک يك سنگ و یا عصا و چوب، به زن تعرض می کرد، به جهت همین تعدی ناچیز، آن مرد و اولاد او که پس از او به دنیا می آمدند، تویخ می گشتند.

15

15 دعایی است از آن حضرت علیه السلام این دعا را آن حضرت موقعی که با دشمن برای جنگ رویا روی می گشت، می خواند.

(1) خداوندا، دل ها را به سوی تو رهسپار و گردن ها به طرف تو کشیده شده و دیده ها به بارگامت خیره گشته و قدم ها در راه تو برداشته شده و بدن ها برای تو لاغر گشته است.

(2) خداوندا، عداوت پنهانی آشکار و دیگ های کینه توزی ها جوشیدن گرفته است.

(3) خداوندا، از نبودن پیامبرمان در میان خود و فراوانی دشمنان و پراکندگی تمایلاتمان شکوه ها داریم. «ای پروردگار ما، بین ما و گروه رویاروی ما بر حق داوری فرما و مشکل ما را حل و فصل فرما و تویی بهترین کارگشای همه امور».

16 سخنانی است از آن حضرت علیه السلام این سخنان را آن حضرت در موقع جنگ به یاران خود می فرمود:

(1) آن عقب نشینی را که به دنبال آن بازگشتی خواهید داشت و آن جولانی را که حمله ای در پی آن خواهید نمود، با اهمیت و دشوار تلقی نکنید.

حقوق شمشیرها را در جنگ ادا کنید و خوابگاه آن ها را در پهلوهای دشمنان آماده بسازید.

(2) و خود را برای وارد کردن ضربه های سخت شمشیر و بسیار نافذ مهیا بسازید. صداها را خاموش کنید، زیرا سکوت و آرامش بهترین مانع شکست و اضطراب است.

(3) پس سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و جانداران را آفریده است، دشمنان ما اسلام را نپذیرفته، بلکه آن را با انگیزه های غیر واقعی به خود بسته اند.

آنان کفر را پنهان کرده بودند و هنگامی که یارانی برای اظهار آن یافتند، آن را آشکار کردند.

17 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به معاویه در پاسخ نامه ای که به آن حضرت نوشته بود.

(1) و اما این که مرا به شام دعوت کرده بودی، من چنان نیستم که امروز از تو چیزی را بپذیرم که دیروز از تو نپذیرفته بودم.

(1) و این که گفته ای جنگ عرب را از بین برده است، مگر نیم جان هایی که از آنان مانده است. آگاه باش آن کس که در راه حق شهید شده است، منزلگه نهایی او بهشت و کسی که در راه باطل کشته شده است سرنوشتش رو به آتش است.

(3) و اما این سخن تو که ما از لحاظ وضعیت جنگی و مردم، مساوی هستیم، [بدان] تو در شك خود از یقینی که من در کار خود دارم، نافذتر و پابرجای تر نیستی. و مردم شام به امور دنیا حریص تر از مردم عراق به آخرت نیستند.

(4) و اما این گفته تو که: ما فرزندان عبد مناف هستیم، ما هم همین طور، ولی نه امیه مانند هاشم است و نه حرب مانند عبد المطلب و نه ابوسفیان مانند ابو طالب و نه مهاجر در راه خدا مانند آزاد شده از بردگی است و نه آن که نسب صریح در پیوند به اصل خود دارد مانند آن کسی است که خود را وابسته می سازد و نه کسی که [زندگی او] بر مبنای حق است با کسی که بر مبنای باطل حرکت می کند یکسان است و نه مؤمن صادق مانند مدعی دروغین است. چه بد فرزندی که جانشین گذشته خود شود و به دنبال آن در آتش دوزخ سقوط نماید.

(5) به علاوه این ها فضیلت نبوت الهی در دست ما است که عزیزان [بی جهت جامعه] را به وسیله آن، پست و خوار گردانیدیم، و مردم خوار و ذلیل را بالا بردیم.

(6) و هنگامی که خداوند عرب را دسته دسته به دین خود وارد کرد و این امت به اختیار یا اکراه به آن تسلیم شد، شما از کسانی بودید که یا از روی رغبت و یا از روی ترس و هراس خود را در جمع مسلمین وارد کردید.

(7) در صورتی که سبقت جوین در پذیرش این دین، به مقام والای ایمان حقیقی نایل گشتند و هجرت کنندگان نخستین گوی سبقت در فضیلت را بردند [ای معاویه، برای شیطان در وجود خود بهره ای قرار مده و راهی بر نفس خود، برای شیطان باز مکن، و السلام]

18 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به عبد الله عباس که کارگزار او در بصره بود

(1) و بدان که بصره جایگاه فرود شیطان و کشتگاه فتنه ها است. پس با احسان به مردم آن دیار، دل های آنان را روشن بساز و گره ترس و وحشت را از دل های آنان باز کن.

(2) شنیده ام به قبیله «بنی تمیم» تندخویی و خشونت روا داشته ای. در صورتی که ستاره ای از بنی تمیم ناپدید نشده مگر این که ستاره دیگری برای آنان طلوع کرده است. کسی از بنی تمیم در هیچ جنگی نه در دوران جاهلیت و نه در اسلام سبقت نگرفته است و برای آنان با ما خویشاوندی و نزدیکی پیوند دهنده ای است، ما به مراعات آن شایسته پاداش و بر قطع آن مستحق وبال می باشیم.

(3) ابو العباس، خدا رحمت کند، خویشان داری کن در آنچه که از خیر و شر به زبان و دست تو جاری می گردد که ما در گفتار و کردار تو شریک هستیم. [فرزند عباس] همواره مورد حسن ظن باش تا نظرم درباره تو برنگردد، و السلام.

19 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به یکی از کارگزاران خود

(1) پس از حمد و ثنای خداوندی دهقان های مردم شهر تو، از تندخویی و قساوت و تحقیر و جفاکاری های تو درباره آنان شکایت کرده اند و من دیدم که آنان چون مردم مشرکی هستند، نباید به تو نزدیک شوند و نباید از تو دور شوند و جفا ببینند، زیرا آنان معاهده پناهندگی و همزیستی با مسلمین دارند.

ص: 414

(2) پس در کار آنان درشتی و نرمی را به هم آمیز و با آنان گاه با شدت و گاه با نرمش رفتار کن و برای آنان نزدیکی را با دور داشتن در هم بیامیز، ان شاء الله.

20

20 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «زیاد بن ابیه» و او جانشین کارگزار آن حضرت (عبد الله بن عباس) در بصره بود و عبد الله بن عباس در آن موقع کارگزار امیر المؤمنین علیه السلام در بصره و بر سرزمین اهواز و فارس و کرمان و غیره بود.

و من سوگند راستین به خدا یاد می کنم اگر برای من اثبات شود که تو به بیت المال مسلمانان خیانتی کوچک یا بزرگ کرده ای، چنان درباره تو سختگیری کنم که دست تو را از مال فراوان تهی کند و با پشت سنگین و شخصیت ناچیز رهایت سازد، و السلام.

21

21 نامه ای دیگر است از آن حضرت علیه السلام به زیاد بن ابیه

(1) با پیروی از اصل اعتدال، اسراف را رها کن و امروز فردا را به یاد آور و از مال به قدر نیاز ضروری برای خود حفظ کن. و زیادتی را برای روز احتیاج پیش فرست.

ص: 415

(2) آیا امید داری که خداوند پاداش فروتنان را به تو عطا کند در حالی که تو در نزد او از متکبران به شمار می روی! و با این که در نعمت های دنیوی می غلتی و ناتوان و بیوه زن را از معیشتشان ممنوع می سازی، آرزو می کنی که خداوند پاداش نیکوکاران را به تو عنایت کند! و جز این نیست که انسان به آنچه که در زندگی اندوخته است مستحق پاداش یا عقاب می گردد و به وصول به آنچه که پیش انداخته است گام برمی دارد، و السلام.

22

22 نامه ای دیگر است از آن حضرت علیه السلام به «عبد الله بن عباس» خدایش رحمت کناد و عبد الله می گفت از هیچ سخنی بعد از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله، مانند این کلام سود نبردم.

(1) بعد از حمد و ثنای خداوندی، گاهی انسان را دریافت چیزی شادمان می کند در صورتی که آن چیز بالاخره نصیب او بود و از دست او نمی رفت و گاه از دست رفتن چیزی انسان را اندوهگین می سازد، در صورتی که برای او قابل دریافت نبوده است. پس خوشحال باش درباره آن چیزی که برای سعادت آخرتت به دست آورده ای.

(2) اندوهگین باش به آنچه که از آخرتت از دست داده ای و به خاطر آنچه که از دنیا به دست آوردی، شادی فراوان نداشته باش و به خاطر آنچه که از دنیا از دست داده ای غصه مخور و ناله مکن و همه اهتمام خود را به پس از مرگ، منحصر ساز.

23 سخنی است از آن حضرت علیه السلام که پس از ضربهٔ ابن ملجم لعنة الله پیش از شهادتش وصیت فرموده است

(1) وصیت من برای شما اینست که هیچ چیزی را به خدا شریک قرار ندهید و سنت محمد صلی الله علیه و آله را تباه نسازید. این دو ستون محکم دین (توحید و محافظت بر سنت پیامبر) را بر پا دارید و این دو چراغ را روشن نگهدارید، تا در نتیجه توبیخ از شما دور باشد.

(2) من دیروز یار شما بودم و امروز وسیلهٔ عبرت شما هستم و فردا از شما جدا خواهم گشت. اگر من از این ضربت جانکاه جان سالم به در ببرم، خود ولیّ خون خویشتم و اگر رخت از این دنیا بر بندم، مرگ بالاخره وعده گاه من است. و اگر قاتلم را عفو کنم، عفو وسیلهٔ تقرب من به خدا و برای شما ثواب است. پس قاتل مرا عفو کنید. «آیا نمی خواهید خدا شما را عفو کند».

(3) سوگند به خدا، هیچ چیزی از مرگ بر سرم نتاخته است که من از آن کراهت داشته باشم و آن را ناشناخته و منکر تلقی کنم. موضع من در برابر مرگ، مانند کسی بود که نزدیک به مقصدش بود و به آن رسید و جوینده ای بود که مطلوب خود را دریافت «و آنچه که نزد خدا است برای نیکوکاران بهتر از همه چیز است».

سید شریف رضی، خدا از او راضی باد می گوید: مقداری از این سخن در یکی از خطبه های گذشته، آماده است، ولی در این سخن زیادتی است که تکرار آن را ایجاب کرد.

24 وصیتی است از آن حضرت علیه السلام دربارهٔ آنچه که باید در اموال او عمل شود، این وصیت را پس از برگشت از صفین فرموده است:

(1) اینست آنچه که بندهٔ خدا علی بن ابیطالب زمامدار با ایمان دربارهٔ مال خود، برای تقرب به خدا دستور می دهد تا به این وسیله او را به بهشت وارد کند و او را به امن و امان نایل فرماید.

(2) از جمله آن وصیت است: برای اجرای این وصیت و حفظ مال، حسن بن علی اقدام کند، به طریق نیکو از آن مال استفاده کند و احسان و انفاق نماید. اگر حادثه ای برای حسن پیش آید و حسین زنده باشد، حسین پس از برادرش حسن به امر وصیت اقدام نماید و آن را به موارد خود برساند.

(3) و از عطایا و احسان های علی، برای فرزندان فاطمه همان قدر نصیب شود که برای فرزندان علی. و جز این نیست که من اقدام به اجرای وصیت را به فرزندان فاطمه واگذار کردم. این کار برای طلب رضای خداوندی و نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اکرام حرمت و به جا آوردن شرافت پیوستگی با او است.

(4) و با کسی که کار را به او واگذار کرده، شرط می کند که باید مال را در اصل خود حفظ نماید و میوه آن را به همان ترتیب که دستور داده شده و رهنمایی گشته است احسان نماید. و بچه ای از نخل های این آبادی ها را نفروشد. تا تشخیص زمین آن ها از فراوانی نخل ها از حالت اولی مشکل شود.

(5) و هر يك از کنیزانم که با آنان مباشرت داشته ام و دارای فرزند یا باردار باشد، کنیز از آن فرزندش (امّ ولد) می باشد و اگر فرزندش بمیرد و او زنده باشد، او آزاد است و بردگی (کنیزی) از وی برداشته شده و قانون «عتق» او را آزاد ساخته است.

شریف گفته است: سخن آن حضرت در این وصیت «و الا بیع من نخلها و دیتة» و بچه ای (نهالی) از آن نخل ها را نفروشد، و دیتة به معنای بچه (نهال) نخل است و جمع آن «ودی» است و سخن آن حضرت: «حتی تشکل ارضها غراسا» از زیباترین سخنان است و مقصود اینست که کاشتن نخل در آن آبادی ها به قدری فراوان باشد که کسی که در آن بنگرد، آنان را غیر از آن شکل و صفت ببیند که پیش از آن دیده بود و تشخیص آن برای او مشکل شود و گمان کند که آن نخلستان غیر از آن است که پیش از آن دیده بود.

25 وصیتی است از آن حضرت علیه السلام این وصیت را برای کسی که او را مأمور استیفای حقوق مالی می فرمود، می نوشت

شریف رضی گفته است: به آن جهت جملاتی از این دستور در این مورد را آوردیم که دانسته شود آن بزرگوار همواره در همه امور ستون حق را برپا می داشت و آرمان های عدالت را می گستراند، چه در امور کوچک و چه در امور بزرگ، و خواه در امور ظریف و دقیق و خواه در امور سترگ و چشمگیر.

(1) راه بیفت بر مبنای تقوای خداوندی که شریکی برای او نیست. هیچ مسلمانی را مترسان و با اکراه صاحب مال [وزمین] از آنجا عبور مکن و از صاحب مال هرگز بیش از حق خداوندی در یک مال مگیر.

(2) و هنگامی که به سرزمین قبیله ای رسیدی [در خارج از آبادی] در جایگاه های آب آنان فرود آی، بدون این که با خانه ها و خانواده های آنان مخلوط گردی. سپس با آرامش و متانت به طرف ایشان حرکت کن تا به میان مردم آن آبادی برسی و توقف کنی و به آنان سلام کن بدون این که در سلام گفتن آنان را تحقیر نمایی.

(3) سپس به آنان بگو: ای بندگان خدا، ولیّ خدا و خلیفه او مرا برای گرفتن حق خداوند در اموال شما به سوی شما فرستاده است. پس آیا خداوند در اموال شما حقی دارد که آن را به ولیّ خدا بپردازید؟ (4) اگر گوینده ای بگوید: نه، در مال ما حق خداوندی وجود ندارد، به او مراجعه مکن. و اگر کسی اعتراف به حق خدا در اموالش نمود، با او راه بیفت بدون این که او را بترسانی، یا او را تهدید کنی، یا به او سختگیری نمایی، یا او را به مشقت بیندازی. هر چه که از طلا و نقره به تو داد، آن را بگیر.

(5) و اگر صاحب مال، گاو و گوسفند و شترانی داشته باشد، میان آن ها داخل مشو، مگر با اذن صاحب مال، زیرا اکثر مال از آن صاحب مال است. وقتی که وارد اموال او شدی، ورودت مانند کسی نباشد که زورگویی می کند و مسلط بر آن ها است.

(6) و هیچ چارپایی را از جای مگریزان و مترسان و با صاحبش درباره آن بدرفتاری مکن. سپس مال را دو قسمت کن و صاحب مال را در اختیار یکی از آن دو قسمت مخیر گردان. وقتی که صاحب مال قسمتی را انتخاب کرد، درباره آنچه که اختیار کرده است، او را مورد تعرض قرار مده. سپس بقیه را دو قسمت کن و صاحب مال را در انتخاب یکی از آن دو مخیر گردان. وقتی که قسمتی را انتخاب کرد، برای آن قسمت به او تعرض مکن.

(7) تقسیم و اختیار انتخاب را برای صاحب مال به همین منوال ادامه بده تا از مال مقداری بماند که حق خدا را از آن استیفاء کنی، سپس حق خدا را از آن باقیمانده بگیر.

(8) اگر کسی از تو طلب اقاله کند، یعنی از تو بخواهد تقسیمی را که انجام گرفته است نادیده بگیرد و تقسیم مجددا انجام شود، تو دو قسمت جدا شده از هم را مخلوط کن و سپس مانند دفعه اول، تقسیم را انجام بده تا حق خداوندی را از مال او بگیری.

(9) و هرگز حیوان پیر و کهنسال و شکسته پا و ناتوان از جهت بیماری و عیب را مپذیر. و هیچ کسی را برای استیفاء حقوق خداوندی از صاحبان اموال مورد اطمینان قرار مده مگر این که اعتماد و وثوق به دین او داشته باشی و کسی باشد که با مال مسلمانان با نرمش و مدارا رفتار کند تا حقوق الهی را به ولی امر مسلمانان برساند و او در میان آنان تقسیم نماید.

(10) و کسی را به مال مردم موکل مکن مگر این که خیراندیش و خیرخواه و مهربان و امین و حفاظت کننده مال و حقوق باشد و هرگز شدت به خرج ندهد، تجاوز از حد خود نکند و آن جانداران را که به عنوان حقوق دریافت کرده است، در مانده و خسته نگرداند.

(11) سپس آنچه را که از حقوق در نزد تو جمع شود به سوی ما بفرست تا ما آن را در مواردی که خداوند دستور فرموده است مصرف کنیم. هنگامی که امین تو آن حیوانات را به عنوان حقوق دریافت کرد، به او سفارش کن ما بین شتر و بچه او فاصله نیندازد و در دوشیدن شیر مادر افراط نکند که به بچه زیان برسد و آن ها را در سواری به تلاش و زحمت نیندازد و عدالت را در میان حیواناتی که با یکدیگر همراهند برقرار کند و به آن جاننداری که خسته شده است، مهربانی کند، و به آن حیوان که سم آن شکافته و یا از راه رفتن ناتوان است، عطف داشته باشد. و هنگامی که از آبگیرها می گذرد حیوانات را وارد آبگیرها کند.

(12) و آن ها را از علفزارها به جاده های خشک نکشاند. و در ساعت هایی آن ها را راحت بگذارد و در جایگاه های آب و چراگاه که حیوانات مشغول آشامیدن آب و چریدن گیاهند، به آن ها مهلت بدهد تا با اذن خداوندی آن ها فریه و چاق بدون خستگی و تحمل مشقت به ما برسند. ما هم آن ها را بر مبنای کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله تقسیم کنیم. این گونه عمل به تکلیف درباره حقوق اموال مردم پاداش تو را بزرگتر سازد و به رشد تقوایی تو نزدیکتر می باشد، انشاء الله.

26

26 فرمانی است از آن حضرت علیه السلام به یکی از کارگزارانش در موقعی که او را برای دریافت زکات فرستاده بود

(1) امیر المؤمنین او را به تقوای الهی در نهانی های کار و کردارهای پوشیده اش دستور می دهد؛ آن کارها و کردارها که شاهی جز خدا و وکیلی غیر از او ندارد.

- (2) و دستور می دهد او را که اطاعت خداوندی را در ظاهر چنان به جای نیاورد که عملش در نهان بر خلاف آن باشد. و هر کس که پنهان و آشکارش و کردار و گفتارش، مخالف یکدیگر نباشد، قطعاً امانت انسان بودن را ادا کرده و در عبادت اخلاص ورزیده است.
- (3) و دستور می دهد او را که به جهت حاکمیت، بر رعیت برتری نجوید، در نتیجه با مردم زبردست خود تعارض نکند و آنان را تکذیب نکند و از آنان اعراض ننماید؛ زیرا آنان همگی برادران دینی و یاوران برای استیفای حقوق می باشند.
- (4) و به یقین برای تو در این زکات بهره ای مقرر و حقی است معلوم و شرکایی است از مستمندان و فقرای ناتوان و ما حق تو را برای تو ادا خواهیم کرد. پس تو حقوق مردم مستحق را ادا کن و اگر ادا نکنی قطعاً روز قیامت از کسانی خواهی بود که بیش از همه دشمن دارند. بدا به حال کسی که فقرا و بینوایان و دریوزه کنان و رانده شونندگان از جامعه و وامداران و در راه ماندگان، دشمن او در نزد خدا باشند.
- (5) و کسی که امانت را ناچیز شمارد و به آن خیانت کند و نفس و دین خود را از خیانت پاك نگرداند، قطعاً ذلت و رسوایی را در دنیا به خود وارد ساخته و او در آخرت ذلیل تر و رسواتر خواهد بود. و به یقین خیانت بر امت بزرگترین خیانت است و فریبکاری پیشوایان زشت ترین فریبکاری ها است و السلام.

27 فرمانی است از آن حضرت علیه السلام به «محمد بن ابی بکر» رضی الله عنه موقعی که امیر المؤمنین علیه السلام حکومت مصر را به او سپرد.

(1) بال فروتنی را بر مردم آن سرزمین بگستران، و با آنان با نرمش رفتار کن و همواره گشاده رو باش، و به آنان در هر گونه نگاه چه گذرا و چه دقیق با تساوی بنگر تا چشمگیران جامعه طمع ظلم از طرف تو درباره رعیت نداشته باشند و ناتوانان از دادگری تو ناامید نگردند.

(2) زیرا خداوند همه شما بندگان را از همه اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و نهان مسؤول قرار خواهد داد. و اگر عذاب کند شما ستمکارترید و اگر ببخشاید او کریم تر از همه است.

(3) و بدانید ای بندگان خدا، مردم با تقوی بهره ها از دنیای گذرا و امتیازی از سعادت اخروی را بردند، آنان در امور دنیوی با مردم دنیا شرکت ورزیدند، ولی اهل دنیا شرکتی در آخرت آنان نمودند. آن مردم با تقوی از مزایای مسکن و خوردنی های دنیا به بهترین وجه برخوردار شدند و از همان امتیازات سهمی گرفتند که کامکاران در این دنیا از آن بهره مند گشتند و از این گذرگاه از همان سرمایه ها استفاده کردند که جباران روزگار آن ها را مختص خود می دیدند. سپس آن انسان های با تقوی با زاد و توشه کامل و تجارت سودآور به سوی ابدیت حرکت کردند.

(4) لذت زهد و پارسایی دنیا را در دنیایشان چشیدند و بر آن یقین بودند که فردا در آخرتشان، همسایگان خداوندی خواهند بود. دعایی از آنان در پیشگاه خداوندی مردود نمی شود و هیچ نقصی به بهره ای از لذایذ [حقیقی] آنان وارد نمی گردد.

(5) ای بندگان خدا، از مرگ و نزدیکی آن برحذر باشید و توشه آن را مهیا سازید، زیرا مرگ حقیقتی با عظمت و حادثه ای بزرگ با خود خواهد آورد: یا خیر [و سعادت] که هرگز شری پس از آن وجود نخواهد داشت و یا شر [و شقاوت] که هرگز خیری پس از آن نخواهد بود.

(6) پس چه کسی به بهشت نزدیکتر است از کسی که عمل برای آن انجام می دهد و چه کسی به آتش نزدیک تر است از کسی که نتایج کارش دوزخ است.

و بدانید شما رانده شده های مرگید. اگر توقف کنید شما را خواهد گرفت و اگر فرار کنید شما را خواهد یافت. مرگ برای شما پیوسته تر از سایه شما است.

(7) مرگ بر پیشانی های شما بسته است. [شما که حرکت می کنید] دنیا از پشت سرتان در نور دیده (پیچیده و جمع) می شود. برحذر باشید از آتشی که ژرفای آن دور و گرمایش شدید و عذابش در جریانی است نوبه نو. دوزخ جایگاهی است که رحمتی در آن وجود ندارد و دعایی شنیده نمی شود و رهایی از هیچ مشقتی در آن نیست.

(8) و اگر بتوانید، ترس شدید از خداوند سبحان را با خوش گمانی درباره او جمع کنید، زیرا جز این نیست که حسن ظن بنده خدا به پروردگارش به اندازه ترس او از آن مقام ربوبی است و خوش گمان ترین مردم به خدا، ترسنده ترین مردم از خدا است.

(9) و بدان ای محمد بن ابی بکر من تو را بر با عظمت ترین لشکریانم در نظرم (مردم مصر) والی نمودم. پس تو ملزم هستی که با نفس خود مخالفت نمایی و از دین خود دفاع کنی، اگرچه برای تو از روزگار عمرت جز ساعتی نباشد و خدا را برای به دست آوردن خشنودی کسی از مخلوقاتش غضبناک مکن، زیرا اگر با خدا باشی بی نیاز از همه ای ولی با هر چیز باشی از خدا بی نیاز نخواهی گشت.

(10) نماز را در همان وقتی که برای آن مقرر شده است، بر پای دار. نه به جهت داشتن فراغت برای ادای آن تعجیل کن و نه به جهت اشتغال ادای آن را به تأخیر بینداز. و بدان هر چیزی از کارهای تو فرعی برای نماز توست.

(11) و از جمله این فرمان است: هرگز یکسان نیستند: پیشوای هدایت و پیشرو هلاکت، و ولی پیامبر و دشمن آن بزرگوار. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

من برای امت خود نه از مؤمن می ترسم و نه از مشرک، زیرا خداوند مؤمن را به وسیله ایمان از خطاها و انحرافات باز می دارد و مشرک را به جهت شرکش ریشه کن می سازد.

(12) ولی من درباره شما از کسی می ترسم که در دل منافق و در زبان عالم باشد، آنچه را که شما می دانید و به آن عمل می کنید به زبان می آورد و آنچه را که شما منکرید (و نمی پذیرید) انجام می دهد.

28 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام پاسخی است به معاویه.

شریف رضی گفته است این پاسخ از زیباترین نامه های آن حضرت است.

(1) پس از حمد و ثنای خداوند نامه تو به من رسید، در آن نامه یادآور شده ای که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را برای دین خود برگزید و او را با تأیید و تقویت یارانش تأیید فرمود. روزگار از تو امر شگفت انگیزی را آشکار کرد و نشان داد، زیرا تو در صدد برآمدی ما را از آزمایش خداوندی و نعمتی که خداوند با بعثت پیامبر ما به ما عنایت فرمود، آگاه سازی، تو در این [توصیه و موعظه]!!! مانند آن نادانی که خرما را به هجر می برد!! یا معلم تیراندازی را به تیرانداختن!! (2) و گمان کردی برترین مردم در اسلام، فلانی و فلانی است و این سخن که می گویی اگر از هر جهت درست باشد، تو را چه بهره از آن؟ و اگر نادرست باشد، عیب آن دامنگیرت نگردد.

(3) تو را چه کار ای معاویه، با شخصیت های فراتر و فروتر و با سیاستگزار و مورد اجرای سیاست! اصلاً آزادشدگان و فرزندان آنان چه حقی دارند که میان مهاجرین رتبه اول و ترتیب درجات و تعریف طبقات آنان تمیز دهند و تفکیک کنند! هیئات! [با این سخنان و داوری ها که به راه انداختی] تیری به صدا در آمد که از آن او نبود و کسی که خود محکوم است در صدد داوری برآمد! ای انسان [انسان نما] چرا در حدّ خود نمی ایستی و کوتاهی شأن خود را نمی بینی! و چرا مطابق قانون الهی حاکم در هستی، عقب نمی نشینی! مغلوب شدن شکست خورده و پیروزی پیروزمند به تو چه مربوط؟!

ص: 426

(4) و تو ای معاویه، رهسپار گمراهی‌ها هستی و از راه مستقیم روی گردان.

(5) من در صدد آن نیستم که خبری به تو بدهم بلکه می‌خواهم نعمت خداوندی را بازگو کنم: گروهی از مهاجرین و انصار در راه خداوند متعال به شهادت رسیدند و برای هر یک از آن شهدا امتیازی است، تا آن‌گاه که شهیدی [بزرگوار] از ما شهید شد و ملقب به «سید الشهداء» گشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به هفتاد تکبیر در موقع نماز بر جنازه او خاص گرداند.

(6) آیا ندیدی که دست‌های گروهی از آن شهدا و جهادگران در راه خدا بریده شد و برای هر یک از آنان فضیلتی است [تا آن‌گاه که مرگ و جراحت در هر دو گروه متخاصم به وجود آمد] وقتی که دست‌های جعفر طیار قطع شد، درباره او گفته شد که او پرواز کننده در بهشت است و دارای دو بال.

(7) و اگر خداوند از خودستایی انسان نهی نکرده بود، گوینده فضایل بزرگ و فراوانی را برمی‌شمرد که دل‌های مردم با ایمان آن‌ها را می‌شناسد و گوش‌های شنوندگان آن‌ها را طرد نمی‌کند.

(8) دست بردار از کسانی که از دنیا فریب خوردند. قطعی است که ما ساخته شده‌های پروردگارمان هستیم و شما ساخته شده‌های ما. قدیمی بودن عزت ما و گسترش عظمت و احسان ما بر قوم شما، مانع در آمیختن شما با خودمان نشد و ما با شما مانند مردم همانند یکدیگر ازدواج‌ها نمودیم. در حالی که شما شایسته این ارتباطات نبودید.

ص: 427

(9) و چگونه می توان گروه ما را با گروه شما مقایسه کرد! در حالی که پیامبر خدا از ما و تکذیب کنندۀ نبوت از شما است. شیر خدا (حمزه) از ما و شیر هم پیمانان قتل پیامبر در جنگ بدر از شما است. دو سرور جوانان بهشت (امام حسن و امام حسین) علیهما السّلام از ما است و فرزندان دوزخی (عقبۀ بن ابی معیط) از شما. و بهترین زنان عالمیان از ما و حمالة الحطب از شما، و فراوانند اموری که به نفع ما و به ضرر شما هستند.

(10) [و با تفاوت های زیادی که با یکدیگر داریم] اسلام ما شنیده شده و تثبیت گشته و شرافت ما در دوره جاهلیت قابل دفع نیست و کتاب خداوندی آنچه را که از ما بر کنار کرده اید [اصل خویشاوندی] جمع نموده و ارائه می دهد: و همانست سخن خداوندی «اشخاصی که پیوند ارحام با یکدیگر دارند، در کتاب خداوندی به همدیگر اولویت دارند» (11) و خداوند متعال فرموده: «قطعاً شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کرده اند و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند، و خداوند ولی مردم با ایمان است.» پس اولویت ما در پیوند با پیامبر از جهتی با خویشاوندی است و از جهت دیگر با اطاعت از او است.

(12) در آن هنگام که مهاجرین در روز سقیفه با اتصال به پیامبر به انصار احتجاج (استدلال) کردند، بر آنان پیروز شدند. پس اگر پیروزی به وسیله اتصال به پیامبر صحیح باشد، پس حق از آن ما است نه شما و اگر استناد به غیر آن باشد، ادعای انصار بر جای خود باقی است.

(13) و گمان کردی من بر همه خلفا حسادت ورزیدم و با آنان کینه توی کردم، اگر این ادعای تو راست باشد جنایتی بر عهده تو نیست تا از تو عذرخواهی شود و این نقصی است که ننگش به تو نرسد.

(14) در نامه ات نوشته ای: مرا مانند شتری که از بینی مهار کرده باشند، برای بیعت کردن می کشانند. سوگند به خدا، تو با این سخن خواسته ای مرا توبیخ و تحقیر کنی، در صورتی که مرا مدح کرده ای، و می خواستی مرا رسوا کنی، خود را رسوا کرده ای و برای انسان مسلمان نقصی نیست که ستمدیده شود مادامی که تردیدی در دینش نداشته باشد و شکی در یقینش. و این دلیل و حجتی که آوردم، قصدم خطاب به تو نبود [تو پست تر از آن هستی که این منطق و حکمت در تو اثری کند] ولی من به قدری که از خاطر گذشت برای تو ابراز کردم.

(15) سپس درباره کار من و عثمان سخنی گفتم. برای توست که به جهت خویشاوندی تو با عثمان به آن گفته تو پاسخ داده شود. کدام يك از ما (من یا تو) به عثمان دشمن تر و به حوادث کشنده وی، او را رهبرتر بودیم.

(16) آیا کسی که به او یاری کرد و او را به نشستن و رسیدگی به امور مسلمانان توصیه و تشویق نمود و از مردم خواست که از هجوم به او خودداری کنند، یا کسی که عثمان از او یاری خواست، و او آنقدر سستی و تأخیر ورزید و عوامل مرگ را به سوی او سرازیر کرد تا سرنوشت (اختیاری) بر سرش آمد. حاشا، سوگند به خدا «خداوند می داند چه کسانی از جنگ جلوگیری می کنند و به برادرانشان می گویند: بیایید به سوی ما و در سختی های جنگ جز اندکی حاضر نمی شوند».

(17) و از این که به بعضی از کارهای عثمان اعتراض می کردم، اگر گناه من در مورد او این بود که او را ارشاد و هدایت می کردم، هرگز عذر نخواهم خواست، چه بسا توبیخ شده ای که گناهی ندارد.

و گاهی باشد که نصیحت کننده مورد تهمت قرار می گیرد.

(18) و من هیچ چیزی جز اصلاح به قدر توانایی نخواسته ام و نیست توفیقم مگر با خدا، به او توکل کرده ام و به سوی او برمی گردم.

(19) و هم چنین در نامه ات متذکر شده ای که برای من و یاران من، جز شمشیر چیزی نداری! به راستی مثل تو مثل کسی است که پس از گریاندن، بخنداند. تو کی فرزندان عبدالمطلب را دیده بودی که از دشمن عقب نشینند و با شمشیر تهدید و ترسانده شوند؟ (20) پس، اندکی درنگ کن تا حمل (فرزند بدر) برای انتقام وارد میدان جنگ شود. به زودی آن کس که او را می طلبی، جستجویت خواهد کرد و آنچه که دور می دانی به تو نزدیک خواهد گشت و من با سرعت با یک سپاه با عظمت از مهاجرین و انصار و تابعینی که با نیکی از آنان پیروی می کنند، حرکت می کنم. تکاپویشان شدید و غبار پاهای خود و مرکب هایشان بلند است و لباس مرگ مانند کفن پوشیده اند. بهترین دیدار برای آنان ملاقات پروردگارشان می باشد.

(21) همراه این سپاه با عظمت فرزندان دلاوران جنگ بدر و شمشیرهای هاشمی است. همان شمشیرهایی که در جنگ بدر در برادر و دایی و جد و دودمانت فرورفت. و این شکست از ستمکاران دور نیست.

29

29 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به اهل بصره

(1) شما به پراکندگی نیروها و خصومت با یکدیگر جاهل نیستید. پس من گنهکار شما را عفو کردم و شمشیر را از آن کس که از جهاد رویگردان شده بود برداشتم و از آن کس که عذرخواهی کرده بود، عذرش را پذیرفتم.

ص: 430

(2) پس اگر امور تباه کننده و حماقت و تفکرات بی اساس، شما را به خطا انداخت و به مبارزه و مخالفت با من واداشت. اینک اسبان تازی خود را نزدیک و شتران خود را مجهز ساخته ام.

(3) و اگر مرا به حرکت (حمله) به سوی خودتان وادار کردید، همان ضربه را به شما وارد می کنم که جنگ جمل در برابر آن، مانند لیسیدن بقیه غذا باشد. با این حال من فضیلت هرکس از شما را که مطیع ولی خویش است و حق شخصی را که خیرخواه و خیراندیش است ادا می کنم و من هرگز جرم يك متهم را به انسانی بری از جرم سرایت نمی دهم و گناه کسی را که نقض تعهد کرده است به حساب آن شخصی که وفا به عهد نموده است نمی آورم.

30

30 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به معاویه

(1) تقوی بورز و از خدا درباره آنچه که در اختیار توست بترس و حق خداوندی را که بر عهده توست مراعات کن و به معرفت چیزی که به علت جهل درباره آن معذور نیستی برگرد، زیرا برای اطاعت، نشانه های روشنی است و راه های واضح و جاده هموار و غایتی مورد جستجو، هشیاران به آن وارد می شوند و کودن های نگون بخت با آن مخالفت می نمایند. هر کس از آن راه های روشن منحرف شد، تجاوز از حق نمود و در بیابان گمراهی سردرگم گشت و خداوند نعمت او را دگرگون ساخت و عذاب خود را بر او فرود آورد.

(2) خویشان را داشته باش، خویشان را دریاب، زیرا خداوند راه تو را برای تو تبیین نموده. از آن هنگام که کارهای حکومت به تو رسید، رو به نهایت خسارت و موقعیت کفر حرکت کردی، زیرا نفس تو، تو را به شر و فساد وارد کرد و به گمراهی کشاند و در مهلکه ها غوطه ورت ساخت و همه راه ها را برای تو سنگلاخ نمود.

ص: 431

31 وصیتی است از آن حضرت علیه السلام به فرزندش «حسن بن علی» علیه السلام، این وصیت را در موقع مراجعت از «صفین» در «حاضرین» مرقوم فرموده است. (1)

اشاره (1) این يك وصیت است از پدری رو به فنا، معترف به قرار گرفتنش در جویبار زمان، پدری عمر پشت سر گذاشته، تن بر تحولات دنیا داده، در منزلگه های مردگان آرمیده که فردا از آن جا کوچ خواهد کرد، به فرزندى که چیزی را آرزو می کند که آن را نخواهد یافت. [وصیت کننده انسانی است] رهرو راه از بین رفتگان، نشانه گاه بیماری ها و گروگان روزگاران، هدف ناگواری ها و بنده دنیا و سوداگر فریبنده ها، وامدار زوال و فنا، در بند اسارت مرگ و هم پیمان اندوه ها و همدم غصه ها و نشانه های آفات و زمین خورده شهوات و جانشین مردگان.

(2) پس از حمد و ثنای خداوندی، قطعی است در آنچه که از پشت کردن دنیا بر من و سرکشی روزگار از من و روی آوردن آخرت به سوی من به دست آوردم (آگاه شدم) مرا از توجه به وضع غیر خویشتن و اهمیت دادن به سوای خودم مانع می گردد.

(3) به آن جهت که اهتمام به حال خویشتن در برابر احوال دیگران مرا به خود اختصاص داد، نظرم را برگرداند و از هوای تقسم منصرف ساخت، و موقعیت خالص وجودم را بر من روشن نمود، در نتیجه مرا به جدیتی کشاند که بازی در آن راهی ندارد و به صدقی فرا خواند که دروغ با آن در نیامیزد.

ص: 432

1- - با توجه دقیق به توصیفاتى که موصی بزرگوار یعنی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در آغاز وصیت فوق درباره خویشتن و فرزند معصومش فرموده اند، مانند «عبد الدنيا و تاجر الغرور» و «المؤمل ما لا یدرك» (آرزو کننده چیزی که آن را نخواهد یافت) (بنده دنیا و سوداگر فریبنده ها و فریبایی ها)، قطعی است که مقصود ابعاد و جهات طبیعی محض آن ولی الله اعظم بوده است، یعنی زمینه ابعاد و جهات طبیعی محض امیر المؤمنین علیه السلام هم مانند اکثریت قریب به اتفاق مردم بندگی دنیا و سوداگری امور فریبنده و توییح دنیا بود، ولی به جهت سلطه واقعیات با عظمت روحی آن سرور متقیان، همه آن جهات و ابعاد طبیعی مغلوب روحانیت آن حضرت بوده است.

(4) من تو را پاره ای از خود بلکه همه موجودیت خود یافتم، تا آن جا که اگر چیزی به تو اصابت کند گویی به من اصابت نموده است و اگر مرگ سراغ تو را گیرد، گویی به سراغ من آمده است و درباره امور زندگی تو همان اهتمام برای من لازم است که به امور حیات نفس خویشتم دارم. پس این نامه را برای تأیید زندگی سعادت‌مندانه تو نوشتم، چه بمانم و چه از این دنیا رحلت نمایم.

(5) فرزندم، من تو را توصیه می‌کنم به تقوای الهی و الزام به امر او و آباد ساختن قلب خود با ذکر او و چنگ زدن به طناب او و کدامین رشته، اطمینان بخش تر است از رشته میان تو و خدا اگر آن را بگیری.

(6) قلبت را با موعظه زنده بدار و نفست را با اعراض از مزخرفات دنیا مهار کن و با یقین تقویت نما و با حکمت منور ساز و با ذکر مرگ خوارش کن و به اقرار به زوال و فنا وادارش کن و آن را به ناگواری های دنیا بینا ساز و از هجوم سخت روزگاران و زشتی دگرگونی شب و روزها بترسان. اخبار گذشتگان را بر قلب خود عرضه کن و آنچه را که به گذشتگان پیش از تو اصابت کرده است یادآور باش و در سرزمین ها و خانه ها و آثار آنان سیر و سیاحت کن. پس بنگر چه کردند و از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند و جای گرفتند.

(7) اگر در روزگار و زندگی آنان دقت کنی خواهی دید که آنان از مجمع دوستان رخت بر بستند و در دیار غربت جایگیر شدند. گویی تو هم به همین زودی یکی از آنان خواهی بود و در گروهبان قرار خواهی گرفت.

(8) پس جایگاه ابدی خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیایت مفروش. فرزندم سخن را درباره آنچه که نمی‌دانی و خطاب را در مورد آنچه که وظیفه نداری ترک کن.

و از آن راهی که از گمشدن در آن می‌ترسی اجتناب کن، زیرا خویشتم داری در موقع حیرت گمراهی بهتر از سوار شدن بر مرکب حوادث هولناک است.

(9) امر به نیکی کن و از اهل نیکی باش و منکر بدی ها باش با دستت و زبانت، و از هر کس که مرتکب زشتی شود با تمامی کوششت کناره بگیر. و در راه خدا آن چنان که شایسته است جهاد کن و در راه خدا ملامت هیچ ملامتگری مانع کار تو نباشد.

(10) برای نیل به حق و حقیقت هر جا که باشد در حوادث شدید غوطه ور شو و حقایق دین را فراگیر و در آن ها تقه کن، و نفس خود را به تحمل آنچه ناگوار است عادت ده، و چه اخلاق نیکویی است شکیبایی در مسیر حق! و نفس خود را در همه امور زندگی به خدایت پناهنده کن، زیرا با این پناهندگی، نفس را به جایگاهی محکم و امن و مانعی بزرگ وارد می سازی.

(11) و در سؤال از پروردگارت اخلاص بورز، زیرا عطاء و محروم ساختن به دست او است. از خداوند فراوان طلب خیر کن. و وصیت مرا کاملاً بفهم - و از آن رویگردان مباش، زیرا بهترین سخن آنست که سودی بدهد. علمی که در آن خیری نیست، سودی ندارد و از علمی که شایسته تعلم نیست، نفعی نتوان برد.

(12) فرزندم، از آن هنگام که دیدم سالیان عمر بالا می رود و ضعف و ناتوانی وجودم را فرا می گیرد، برای وصیت به تو پیشدستی کردم و خصلت هایی از آنچه را که می بایست برای تو بگویم در این وصیت وارد نمودم، پیش از آن که اجل بر سرم تاختن آورد، پیش از آن که آنچه در درون دارم ناگفته بماند اقدام به این توصیه نمودم، پیش از این که قوه رأی و نظرم رو به کاهش برود همان گونه که قوای جسمانی کاسته شده است و پیش از آن که بعضی از عوامل پیروزمند هوی به تسخیر دل و عقلت پیش از من سبقت جوید و خشونت و سختی تو را فرا گیرد.

(13) و جز این نیست که قلب انسان جوان مانند زمین خالی از کشت است، هرچه که در آن پاشیده یا کاشته شود، آن را می پذیرد. لذا، پیش از آن که دلت قساوت بگیرد و عقلت مشغول شود به تأدیب تو پیشدستی کردم تا با اندیشه و نظر جدی، حقایقی را که اهل تجربه جستجو و آزمایش کردند، فراگیری و از آن ها غنی گردی.

(14) در نتیجه از زحمت طلب و تلاش برای تحصیل نتیجه تجربه بی نیاز باشی و به تو همان رسد که ما به آن رسیدیم و برای تو آشکار شود آنچه که گاهی برای ما تاریک بود.

(15) فرزندم، اگرچه من به اندازه همه گذشتگان عمر نکرده ام، با این حال در کارهای آنان نگرستم و در اخبار آنان اندیشیدم و در آثارشان سیر نمودم، به طوری که مانند یکی از آنان گشته ام.

(16) بلکه از آن نظر که اطلاع از عموم سرگذشتشان پیدا کردم، گویی با همه آن مردم از اولین تا آخرین افراد آنان زندگی کرده ام و صاف آن را از تیره اش و نفع آن را از ضررش شناختم و برای تو از هر امری صاف و خالصش را و از هر چیزی زیبایش را برگزیدم و مجهولش را از تو برگرداندم. و دیدم اهتمام و علاقه شدید من به امور حیات تو همانند اهتمام پدری مهربان به فرزندش می باشد.

(17) لذا تصمیم به تأدیب تو گرفتم که ادب را در حالی از من پذیری که در بهار زندگی هستی و رو به سپری کردن عمر و آینده روزگار می روی و دارای نیتی سالم و نفسی صاف و پاک هستی. و در این تأدیب برای تو نخست از تعلیم کتاب خداوند عز و جل و تأویل آن شروع کنم، همچنین در آغاز تعلیم، قوانین اسلام و احکام و حلال و حرام آن را برای تو تبیین نمایم و برای تو به غیر این تعلیمات نپردازم.

(18) سپس بیمناک شدم که مبادا اختلافات ناشی از هوی ها و آراء بی اساس که مردم را به اشتباه انداخته است برای تو نیز مشتبّه گردد و با این که خواهان طرح و تصریح و آگاه ساختن تو به آن اختلافات نبودم، با این حال احساس کردم آگاه ساختن تو به این امر بهتر است از این که تو را در اموری رها بسازم که از هلاکت تو در آن ها بیمناکم و امیدوارم خداوند تو را برای وصول به رشد و کمالات توفیق دهد و تو را به راه معتدل و راست هدایت فرماید. اینک این توصیه ها را برای تو مطرح می نمایم و از تو می خواهم به آن ها عمل کنی.

(19) و بدان ای پسر، پسندیده ترین چیزی که از وصیت من می توانی بگیری، تقوای الهی و بسنده کردن به آنچه که خدا برای تو مقرر فرموده و پذیرش آن عقاید و اعمالی است که نیاکان گذشته و صلحای خاندان تو، آن ها را پذیرفته بودند. آنان هرگز از نگرستن به خویشان باز نماندند، همان گونه که تو بر خویشان می نگری و درباره خود اندیشیدند همان گونه که تو می اندیشی و این نگرش و اندیشه آنان را در نهایت کار وادار کرد که به آنچه که شناختند عمل کنند و از آنچه که مکلف به آن نبودند، خودداری ورزند. و اگر نفس تو از پذیرش این مطلب امتناع ورزید بدون این که خودت آن را بدانی چنان که پدران دانسته بودند، پس جستجویت درباره دانستن آن را به وسیله فهم و تعلیم باشد نه با غوطه خوردن در اشتباهات و تشدید خصومت ها.

(20) و پیش از آن که در آن امور نظری بیندازی، ابتداء کن به یاری جستن از خدا و میل به او برای یافتن توفیق از او و ترك هر گونه آلودگی که تو را در شبهه داخل کند یا تو را به گمراهی تسلیم نماید.

(21) در آن هنگام که یقین کردی دلت صاف شد و به مقام خشوع رسید و نظرت متمرکز و تکمیل شد و اهتمام تو در يك مقصود والا هماهنگ و متحد گشت، پس بنگر در آنچه برای تو تفسیر کردم و اگر آنچه از خویشتن می خواستی و فراغت نظر و اندیشه است برای تو آماده نشد، در این موقع بدان که در تاریکی راه گرفتار شده و در ظلمت ها غوطه ور گشته ای و هر کس که در جستجوی دین باشد به گمراهی و تاریکی مبتلا نمی گردد. در چنین موقعی امساک و توقف بهتر از همه چیز است.

(22) پسرم، وصیتم را خوب دریاب، و بدان که مالک مرگ همان مالک زندگی است و آفریننده همان میراننده است و فانی کننده همان برگرداننده است، و آن کسی که مبتلا می کند، عاقبت می بخشد.

(23) و قطعی است که دنیا برقرار نمی گشت مگر بر همان سنّت جاریه که خدا آن را وضع فرموده - در مجرای نعمت ها، ابتلاء، پاداش در معاد یا هر آنچه که آن را خواسته و تو آن را نمی دانی. اگر فهم چیزی از این امور برای تو مشکل شد، آن را بر نادانی خود حمل کن.

(24) زیرا تو در خلقت نخستین جاهل بودی و سپس تعلم یافتی و چه زیاد است آنچه که نمی دانی و رأی تو در آن متحیر می ماند و بینایی ات در آن گم می شود، سپس آن را بعد از آن می بینی. پس چنگ بزن به عنایت خداوندی که تو را آفریده و روزی داده و خلقت تو را تنظیم فرموده، پس عبادت برای او باشد و میل و رغبتت به سوی او و بیم و هراس از او.

(25) و بدان ای پسر، هیچ کس از خداوند سبحان آن اطلاع را نداده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله داده است. پس به راهنمایی او خشنود باش و راهبری او را به رستگاری بپذیر. من از هیچ اندرزی برای تو مضایقه نکردم و قطعی است که تو برای درک و شناخت خویشتن اگرچه کوشش کنی به پایه نظر و آشنایی من درباره تو نخواهی رسید.

(26) و بدان ای پسر، اگر برای پروردگار تو شریکی وجود داشت، رسولان او برای تو مبعوث می شدند و آثار ملک و سلطه او را می دیدی و کارها و صفات او را می دیدی، بلکه پروردگار تو خداوندیست یگانه همان گونه که خود را توصیف فرموده است. هیچ کس نمی تواند در ملک او تضادی با او بورزد و هرگز زوال راهی به او ندارد و وجود اقدس او ازل بوده است.

(27) اولین موجود است بدون اولیت و پایان همه آن ها است بدون نهایت. ربوبیت او با عظمت تر از آن است که به احاطه قلب و بینایی در آید.

(28) وقتی که این حقیقت را شناختی، چنان عمل کن که مانند تو انسانی در کوچکی شأن و کمی توانایی و فراوانی عجز و بزرگی احتیاجش به پروردگارش، در طلب اطاعت او و ترس از عذاب و هراس از غضبش عمل می نماید: زیرا خداوند تو را دستور نداده مگر به نیکی و تو را نهی نفرموده مگر از زشتی.

(29) پسر، من به تو از دنیا و حال و زوال و تحول آن خبر دادم، همچنان که از آخرت و آنچه که برای اهل آخرت در آن سرا آماده شده است، اطلاع دادم و برای تو مثل ها زدم تا از آن ها عبرت بگیری و از آن ها پیروی نمایی.

(30) جز این نیست که مثل کسانی که دنیا را شناخته اند مانند مثل مسافرانی است که منزل بی آذوقه آنان را به زحمت انداخت و آنان منزلی دارای وسایل معیشت و وسیع را مقصد خود قرار دادند و سختی های راه آن منزل و دوری از دوست و خشونت سفر و ناگواری خوراک را برای رسیدن به خانه وسیع و قرارگاه تحمل نمودند.

(31) آنان از این همه مشقت و زحمت و دردی احساس نمی کنند و در خرجی که در این مسیر می نمایند، هیچ ضرری نمی بینند و هیچ چیز برای آنان محبوبتر از چیزی نیست که آنان را به منزل و محله شان نزدیک کند.

(32) و مثل کسی که فریب این دنیا را بخورد مانند مثل قومی است که در جایگاهی دارای وسایل رفاه و آسایش زندگی می کردند، سپس مجبور شدند به جایگاهی بی خیر و فاقد رفاه و آسایش کوچ کنند. قطعی است که برای چنین مردمی چیزی ناگوارتر و مصیبت بارتر از جدایی از آن منزل پر آسایش و حرکت به سوی جایگاه فاقد رفاه و آسایش نمی باشد.

(33) پسر، نفس خود را ما بین خویشان و مردم، میزان قرار بده، پس دوست بدار بر دیگری آنچه را که برای خود دوستداری و آنچه که برای تو ناملایم و ناگوار است، بر دیگران نیز کراهت بار تلقی کن. ظلم مکن چنان که نمی خواهی ظلمی به تو برسد.

(34) و نیکویی کن همان گونه که دوست داری به تو نیکویی شود. و زشت بشمار از خویشان آنچه را که از دیگران زشت می شماری. آنچه را که نمی دانی مگو اگرچه آنچه که می دانی اندک باشد و آنچه را که نمی خواهی درباره تو گفته شود، درباره کسی دیگر مگو.

(35) و بدان خودپسندی ضد درستی و آفت عقول بشری است. در تکاپو [برای تحصیل سعادت خویشتن] کوشا باش و خزانه دار دیگران مباش و هنگامی که به مقصد خود رسیدی از دیگر اوقات، به پروردگارت خاشعتر باش.

(36) و بدان پیش روی تو راهی است پس دور و دارای مشقت شدید و تراز جستجوی شایسته در چگونگی این راه و مقدار توشه کافی و پستی سبکبار بی نیاز نیستی. پس بار بیش از طاقت بر پشت خود حمل مکن که سنگینی آن وبال گردنت باشد.

(37) و اگر از مستمندان کسی را پیدا کردی که از طرف تو توشه ای به قیامت ببرد و در آن روز در موقع احتیاج آن را به تو برساند، وجود او را غنیمت بشمار و بار را به او بسیار و هر چه بتوانی در فراوان کردن زاد و توشه او بکوش، شاید روزی جستجوی کنی و او را نیابی. و هر کس که از تو وامی بخواهد و تو توانایی آن را داشته باشی، وجود او را غنیمت بشمار و نیازش را برطرف کن تا در روز دشواری آن را به تو ادا کند.

(38) و بدان پیش رویت گردنه ای است رنج زا، در عبور از این گردنه حال مردم سبکبار بهتر است از سنگین باران و حال کسی که در آن گردنه، آهسته و کند حرکت نماید زشت تر از حال کسی است که با سرعت از آن عبور می نماید و حتمی است که آن جایگاه بسیار دشوار محل فرود آمدن توست: یا بر بهشت، یا بر آتش. پس پیش از رسیدن به آن جایگاه هولناک، آن را برای خود آماده کن و منزل را پیش از آن که در آن وارد شوی هموار ساز، زیرا برای آدمی پس از مرگ، نه جای پوزشی است و نه امکان بازگشت به این دنیا.

(39) و بدان آن خداوندی که گنجینه های آسمان ها و زمین به دست او است، به تو اجازه دعا داد. و اجابت آن را به عهده گرفته است و به تو دستور داده است که از او مسألت کنی و او عطا فرماید و تو از او رحم بخواهی، او به تو رحم فرماید. آن خداوند مهربان بین تو و خویشان کسی که تو را از او ببوشاند قرار نداده است و تو را وادار نکرده است به سوی کسی که درباره توبه او شفاعت کند. و تو را در صورتی که بدی کرده باشی از توبه منع نکرده است. و برای وارد ساختن عذاب بر تو عجله ای ندارد و اگر به سوی او برگشتی تو را سرزنش نمی کند و تو را در آن هنگام که شایسته رسوا شدن هستی رسوا نمی کند و برای قبولی توبه از تو سختگیری نکرده و به وسیله کيفر با تو مناقشه ننموده و از رحمت خویش ناامیدت نفرموده است.

(40) بلکه برگشت تو را از گناه ثواب قرار داده و گناهت را یکی و اطاعت و نیکویی ات را ده محاسبه نموده است. و در بازگشت به سوی او و طلب خشنودی از او را باز گذاشته است. پس هنگامی که او را بخوانی صدایت را می شنود و وقتی که با او آهسته به نیایش پردازی، آن را می داند [پس اگر این حقایق را بدانی] حاجتت را به او عرضه خواهی داشت و ذات نفس خویشان را در پیشگاه او بگسترانی و غصه ها و اندوه های خود را به بارگاه او بیان کنی و برطرف شدن سختی هایت را از او بخواهی و برای همه امور زندگیت از او یاری طلبی و از خزاین رحمت او عطایایی را مسألت نمایی که جز او نتواند آن ها را به تو عنایت فرماید از فزونی عمرها و صحت بدن ها و گسترش روزی ها.

(41) سپس خداوند متعال کلیدهای گنجینه های نعمت هایش را در اختیار تو قرار داده با اجازه و رخصت در مسألت از او. هر وقت بخواهی درهای نعمت او را به وسیله دعا به روی خود باز کنی و انبوه رحمتش را به سوی خود سرازیر نمایی.

پس تأخیر اجابت دعایی که به بارگاه خداوند نموده ای ناامیدت نسازد، زیرا عطای الهی به قدر یت است.

(42) و گاهی اجابت دعا برای بزرگتر نمودن پاداش دعا کننده و فراوان بودن عطای آرزو کننده به تأخیر می افتد.

(43) بسا باشد که چیزی را از خدا مسألت نمایی ولی آن خواسته به تو داده نمی شود، ولی در مقابل بهتر از آن خواسته یا در این دنیا و یا در آخرت نصیبت می گردد. یا آن خواسته به جهت آنچه که برای تو بهتر است از تو برمی گردد. پس چه بسا که آن چه مسألت نموده ای، اگر به تو داده شود، دینت از بین می رود. پس تو خیری را از خدا مسألت کن که زیبایی اش برای تو بماند و وبالش از تو دور گردد. پس مال چیزی است که نه آن برای تو می ماند و نه تو برای آن.

(44) و بدان ای پسر، جز این نیست که تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا و برای فنا به عالم هستی گام گذاشته ای نه برای ابدیت و برای مرگ نه برای زندگی و قطعی است که تو در این دنیا در جایگاهی قرار گرفته ای که باید از آن کوچ کنی و به قدر کفایت از آن برخوردار شوی. تو در مسیر آخرتی.

(45) و تو گریزان از مرگی با این که نجاتی نیست برای کسی که از مرگ بگریزد و هر کس که مرگ در پی او است از او فوت نخواهد گشت و ناچار گریبان او را خواهد گرفت. همواره برحذر باش از این که مرگ تو را در حال زشتی دریابد که تو با خویشتن درباره بازگشت از آن زشتی گفتگو می کردی. آری برحذر باش از این که مرگ بین تو و بازگشت از گناه مانع گردد که در نتیجه خود را به هلاکت بیفکنی.

به یاد مرگ

(46) پسر، فراوان به یاد مرگ باش و به یاد آنچه به آن روی خواهی آورد و کارت پس از مرگ، به آن جا منتهی خواهد گشت، تا در آن هنگام که مرگ به سراغت آید تو احتیاط کرده و برای استقبال از آن آماده باشی و کمر همت برای رویارویی نیکو با آن به میان بسته باشی. آگاه باش، تا مرگ ناگهان بر سرت تاختن نیاورد که تو را مبهوت سازد.

(47) و پرهیز از این که فریب گروهی از اهل دنیا را بخوری، جمعی که چنان دل بستگی به آن پیدا کرده اند که گویی جاودانه در آن خواهند زیست. خداوند سبحان درباره این دنیا به تو خبر داده و خود همین دنیا خود را برای تو توصیف نموده و پرده از زشتی های خود برای تو برداشته است. پس جز این نیست که مردم این دنیا، همانند سگ های عوعو کننده و درندگان خون آشامند که بعضی از آنان بر بعضی دیگر عوعو کنند و عزیزش ذلیلش را می خورد و بزرگش بر کوچکش غلبه نماید.

(48) برخی از آنان شترانی هستند بسته و برخی دیگر مهار گسیخته و رها شده که عقول خود را گم کرده اند و سوار بر مجهولات و سرگردان هستند. دسته هایی آفت زده در بیابانی شن زارند که حرکت در آن دشوار است، نه شبانی دارند تا آنان را مدیریت کند و نه گله بانی که آنان را بچراند.

(49) دنیا آنان را در راه تاریک و کور کننده به حرکت درآورد و چشمانشان را از کانون نور هدایت بر گرفت، پس در حیرتکده گم گشتند و در نعمت آن غرق شدند و دنیا را برای خود، خدا اتخاذ کردند. پس دنیا آنان را به بازی گرفت و آنان هم آن را به بازی گرفتند و پشت سر و فوق آن را فراموش کردند.

مدارا در طلب

(50) زود باشد که تاریکی برداشته شود، گویی کوچ کنندگان رسیدند. آن کس که با سرعت رود، به کاروان ملحق گردد. و بدان ای پسر من، کسی که مرکبش شب و روز است، قطعاً او را می برند، اگرچه ایستاده باشد و مسافت را طی می کند اگرچه توقف کند و در راحتی باشد.

(51) و بدان یقینا تو نه به آرزویت می رسی و نه از اجلت فراتر می روی و قطعا تو در مسیر کسی قرار گرفته ای که پیش از تو بوده است. در طلب دنیا با آرامش رفتار کن و کسب و تجارت را به نیکویی برگذار، زیرا با طلب و جستجو که به از بین رفتن مال منجر گشته است، پس نه هر جوینده ای به آن روزی که می خواهد می رسد و نه هر کسی که در طلب راه اختصار را پیش گرفته است محروم می ماند.

(52) کرامت نفس خود را از هر گونه پستی ها بالاتر بدار، اگرچه تو را به آنچه که میل داری برساند، زیرا تو در برابر آنچه که از شرف نفس خود از دست می دهی، عوض نخواهی گرفت. و هرگز بنده دیگرش مباش، در حالی که خدا تو را آزاد آفریده است. و چیست نیکویی يك خیر در صورتی که بدون شر به دست نخواهد آمد و چیست ارزش آن آسانی که بدون دشواری قابل وصول نیست.

(53) و پرهیز از آن که مرکب های طمع تو را برانند و به سرچشمه های هلاکت برسانند. و تا بتوانی مابین خود و خدا يك ثروتمند را واسطه قرار مده، زیرا تو به قسمت و سهم خود نایل خواهی گشت و اندکی از جانب خداوند سبحان با عظمت و با ارزشتر از خواستنی های فراوان است، اگرچه همه آن ها از خدا است.

وصایای متنوع

(54) و تدارك خطایی که از سکوت تو به وجود آمده است، آسانتر است از جبران آنچه که از سخت فوت شده است و حفظ آنچه که در ظرف است با بستن بندهایش و نگهداری آنچه در دست داری بهتر از طلب کردن چیزیست که در دست دیگریست.

(55) و تلخی ناامیدی بهتر از مسألت از مردم است و کار و پیشه با پاکدامنی بهتر از بی نیازی با انحرافات است و انسان برای سرّ خود نگهدارتر است و بسا کسانی که درباره عوامل ضرر می کوشند. کسی که فراوان سخن بگوید، به سرسام گویی افتد. و کسی که بیندیشد، بینا گردد.

(56) خود را به اهل خیر نزدیک کن تا از جمله آنان باشی و از اهل شر دوری گزین تا از آنان جدا شوی. بدطعامی است که از حرام تهیه شود و ستم بر ناتوان بدترین ظلم است، اگر مدارا خشونت تلقی شود، خشونت، جای مدارا را می گیرد. با اوقات که دوا، درد شود و درد، دوا گردد. بسا نصیحت کند کسی که ناصح نیست و خیانت کند کسی که خیر خواه تلقی شده است.

(57) پرهیز از تکیه کردن به آرزوها، زیرا آرزو متاع و کالای مردم احمق است. عقل حفظ تجربه هاست و بهترین تجربه ها چیز است که پندی به تو دهد. پیشدستی بر فرصت ها کن پیش از آن که فوت آن موجب اندوه گردد. چنان نیست که هر طالبی به مقصد برسد و هر غایبی برگردد.

(58) و از تباهی است ضایع کردن زاد و توشه و تباه ساختن معاد. برای هر امری غایتی است. آنچه که برای تو مقدر است، به زودی به تو خواهد رسید.

(59) بازرگان در معرض خطر است و بسا شیء ناچیز که از اشیاء فراوان، افزاینده تر است. نه در یار و یاور پست چیزی است نه در دوست بد گمان (یا متهم).

(60) با روزگار آسان گیر مادامی که با تو بسازد و رام باشد، و خود را به امید چیزی بیش تر به خطر میندازد و پرهیز از آن که مرکب ستیزه گری و لجبازی تو بنای چموشی گذارد.

(61) در آن هنگام که برادرت به فکر قطع ارتباط با تو بیفتد، نفس خود را به پیوند با او وادار، همچنین اگر بخواهد از تو رویگردان شود، تو نفس خود را به لطف و نزدیکی و محبت با او وادار و در آن موقع که برای تو بخل بورزد، تو به او بذل و بخشش نما و اگر از تو دوری گزیند، تو خود را به او نزدیک کن و هنگامی که با تو شدت بورزد، خود را به نرمش با او وادار و اگر گناهی مرتکب شد عذرش را بپذیر. تا آن جا که گویی بنده او هستی و او صاحب نعمت توست.

(62) و پرهیز از آن که این مقابله با اصداد (مثلا مهربانی در مورد کینه توزی را) در غیر موردش به کار ببندی، یا با کسی انجام بدهی که شایستگی آن زیبایی ها و عظمت ها را ندارد. هرگز دشمن دوستت را برای خود دوست اتخاذ مکن که به خصومت با دوستت منجر گردد و خیرخواهی و خیراندیشی را درباره برادرت (دوستت) خالص نما، چه خوشایند باشد و چه ناخوشایند. همواره غضب را به تدریج بیاشام، زیرا من جرعه ای که عاقبت شیرین تر و دارای پایانی لذیذتر از آن باشد، ندیده ام.

(63) نرمخویی کن با کسی که با تو خشونت کند، زیرا چنین کسی برای تو در معرض نرم شدن است. درباره دشمن با فضل و فضیلت رفتار کن، زیرا این رفتار یکی از دو پیروزی است. و اگر خواستی دوستی با برادرت را قطع کنی، مقداری از آن دوستی را برای خود باقی نگهدار، زیرا ممکن است روزی آن شخص همان محبت باقیمانده را مورد استناد قرار بدهد.

(64) و هر کس که به تو خوش گمان باشد، گمانش را تصدیق کن و هرگز حق برادرت را به جهت دوستی که ما بین تو و او است، تباه مساز، زیرا برادر تو نیست کسی که حق او را ضایع کنی.

(65) و چنان مباش که خاندانت از ناحیه تو بدبخت ترین مردم باشند و تمایل به آن کس نداشته باش که از تو اعراض کرده است. و هرگز برادر تو برای قطع پیوند دوستی، از علاقه تو به پیوند با او، قوی تر نباشد. و هیچ گاه برای بدی کردن نیرومندتر از نیکویی نمودن مباش.

(66) و ظلم هر کسی که به تو ستمی بوزد در نظرت بزرگ جلوه نکند، زیرا چنین شخصی در ضرر بر خویشتن و سود رساندن به تو خواهد کوشید و پاداش کسی که تو را شاد کند این نیست که با او زشتی نمایی.

(67) و بدان ای پسر من، روزی بر دو قسم است: یکی آن روزی است که تو آن را طلب کنی. دوم آن روزی است که تو را می طلبد و اگر هم تو به دنبال آن نروی، آن روزی به سوی تو خواهد آمد. چه زشت است خضوع و خود را پست نمودن در موقع احتیاج و ظلم و جفاکاری در هنگام بی نیازی. جز این نیست که آنچه از دنیا برای تو سودی خواهد داشت، آن است که جایگاه ابدی خود را با آن اصلاح نمایی. و اگر می خواهی بر آنچه که از دستت رفته است، ناله و زاری کنی، پس بر همه آنچه که به تو نرسیده است، زاری نما.

(68) استدلال کن به وسیله آنچه که واقع شده است، بر آنچه که واقع نشده است، زیرا امور جهان شبیه یکدیگرند و هرگز از آن مردم مباش که پند به او سودی نمی دهد مگر این که او را شدیداً به درد بیاورد، زیرا خردمند با تعلیم و تربیت های سازنده پند می گیرد در صورتی که حیوانات با زدن، پند می پذیرند.

(69) طرد کن از خود، امواج اندوه ها را با نیروی تحمل و یقین نیکو. هر کس اعتدال را ترك کند مرتکب جور و انحراف می شود. یار حقیقی مانند خویشاوند است و دوست واقعی کسی است که هویت دوستی را در نهان حفظ کند.

(70) هوی شریک کوری است. بسا دوری که از نزدیک نزدیکتر است و بسا نزدیکی که از دور دورتر. غریب کسی است که دوست نداشته باشد. هر کس از حق تجاوز کرد، راه برای او تنگ می گردد. هر کس به اندازه خود کفایت کند، برای او پایدارتر است.

(71) و محکم ترین رشته که برای تو شایسته است، رشته ای است ما بین تو و خدا. هر کس که اعتنایی به تو ندارد دشمن توست. گاهی ناامیدی از چیزی، دریافت آن است هنگامی که طمع مایه هلاکت است. چنان نیست که هر مخفی داشتنی آشکار گردد و هر فرصتی قابل بهره برداری. و چه بسا آدم بینا در تشخیص مقصد به خطا رود و انسان نابینا به رشد و مقصد کمال خود نایل آید.

(72) تا بتوانی شر را به تأخیر بینداز، زیرا هر وقت بخواهی می توانی آن را جلو بیندازی. و بریدن پیوند از نادان معادل پیوستن به خردمند است. هر کس به زمانه اطمینان کند، زمانه به او خیانت ورزد و هر کس آن را تعظیم کند، پست و خوارش نماید.

(73) چنان نیست که هر کس تیرانداخت، به نشانه زد. هنگامی که صاحب سلطه بر جامعه دگرگون شود، زمانه نیز تغییر پیدا کند. پیش از حرکت در راه از همراه و پیش از قرار گرفتن در خانه درباره همسایه تحقیق نما. پرهیز از آن سخن که بخنداند، اگرچه آن سخن را از کسی دیگر نقل کنی.

نظری درباره زن

(74) پرهیز از مشورت با زنان، زیرا رأی و نظر آنان سست و تصمیمشان بی اساس است.

(75) زنان را در حجاب نگهدار تا از نگرستن به مردان بازمانند، زیرا سخت گرفتن حجاب برای بقای عفت آنان بهتر است و بیرون رفتنشان از خانه بدتر نیست از این که بیگانه ای را که به او اطمینان نداری نزد آنان به خانه آوری و اگر بتوانی کاری کنی که هیچ کس جز تو را نشناسند، آن کار را انجام بده و زن را بیش از آنچه نفس (ذات) خود او مقتضی است، تملیک مکن.

(76) زیرا زن ریحان است نه قهرمان. و در بزرگداشت او به بیش از حد نفس او تجاوز مکن و او را به طمع مینداز که برای دیگری شفاعت و میانجیگری نماید.

(77) پرهیز از غیرت در غیر موردش، زیرا چنین تعصب افراطی زن صحیح و سالم را به بیماری و بی گناه را به بدگمانی می خواند. و به هر فردی از خدمتکارانت کار و وظیفه ای را اختصاص بده، زیرا اختصاص باعث می شود که در خدمت کردن به تو، کار را بر گردن یکدیگر نیندازند.

(78) قبیله و عشیره خود را محترم بشمار، زیرا آنان بال های تو هستند که به وسیله آنان به پرواز درمی آیی و اصل تو هستند که به طرف آن برمی گردی.

دعا

(79) پسرم دین و دنیایت را به خدا می سپارم و بهترین فرمان و قضای الهی را امروز و فردا و در دنیا و آخرت از او برای تو مسألت دارم. و السلام.

32

32 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به معاویه

(1) گروه فراوانی از مردم را به هلاکت رساندی، آنان را به گمراهی خود فریب دادی و در موجی از دریای [کثیف] درونت انداختی که تاریکی ها آنان را از هر سو احاطه کند و اشتباهات آنان را در تلاطم مضطر سازد. در نتیجه از مقصد حقیقی تجاوز کردند و به پشت سر برگشتند و راه قهقرا را پیش گرفتند و به دودمان خود تکیه نمودند، مگر گروهی از بینایان که از تو [و مقاصد تو] برگشتند.

ص: 449

(2) آنان پس از آن که تو را شناختند از تو جدا گشتند و دست از یاری تو برداشتند و به طرف خدا گریختند و پناهنده شدند، زیرا تو آنان را به دشواری ها انداختی و از اعتدال منحرفشان ساختی.

(3) ای معاویه، درباره خویشتن از خدا بترس و افسارت را از دست شیطان در آور؛ زیرا دنیا از تو بریده میشود و آخرت به تو نزدیک است.

33

33 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «قثم بن عباس» و او کارگزار آن حضرت بود در مکه

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، بازرس مخفی من در مغرب برای من نوشته و خبر داده که جمعی از مردم شام را برای ایام حج به مکه فرستاده اند، مردمی کوردل، ناشنوا و نابینا از شنیدن و دیدن حقیقت که حق را با باطل مخلوط می کنند و مخلوق را در معصیت خالق، اطاعت می کنند. و به بهانه دین منافع دنیا را می دوشند و خواستنی های دنیا را در مقابل شایستگی های انسان های نیکو و با تقوی در جهان آخرت می خرند و هیچ کس به خیر نمی رسد مگر کسی که عمل به خیر می کند و به هیچ کس پاداش شر داده نمی شود مگر به مرتکب شر.

(2) پس درباره آنچه که [در این دنیا] مربوط به سعادت در زندگی توست، همواره محتاط و هشیار و خیرخواه و خردمند و پیرو فرمانده و در اطاعت امامت پابرجا باش و پرهیز از ارتکاب آنچه که باید از آن پوزش طلبید و در هنگام برخورداری از نعمت ها خودکامه مباش و در هنگام سختی ها از سستی و احساس شکست پرهیز کن.

ص: 450

34 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به محمد بن ابی بکر، در هنگام ناراحتی محمد از عزل او از مصر و فرستادن مالک اشتر به جای او. سپس مالک در حرکت به طرف مصر پیش از ورود به آن سرزمین از دنیا رفت.

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی از ناراحتی تو از اعزام مالک اشتر به جای تو اطلاع پیدا کردم. من این کار را به خاطر آن نکردم که تو در کوشش و جدیت در انجام تکالیف مسامحه و تأخیر کرده ای و همچنین نه از این جهت بود که به واسطه این کار بر تلاش و کوشش خود بیفزایی و اگر من آن مقامی را که در اختیار توست از تو بگیرم، قطعاً به جای آن تو را مأمور کاری می کنم که هم زحمتش برای تو اندک و هم تصدی و مدیریت آن برای تو جالب تر باشد. قطعی است که مردی که او را والی مصر نمودم مردی بود برای ما خیرخواه و خیراندیش و بر دشمن بسیار سختگیر و انتقام گیرنده.

(2) پس خدا او را رحمت کناد، تحقیقاً روزگار عمرش به پایان رسید و مرگ خود را دیدار نمود و ما از او راضی هستیم و خداوند خشنودی خود را نصیبش سازد و پاداش نیکش را چند برابر فرماید.

(3) برای تعقیب دشمن، راه بیابان ها را در پیش گیر و با بینایی ات حرکت کن و آماده باش برای جنگ با کسی که با تو به چنگ پردازد. و مردم را به راه پروردگارت دعوت نما و از خداوند، فراوان یاری طلب کن، تا در آنچه ناآرامت می کند تو را کفایت کند و در آنچه بر تو رسد تو را یاری فرماید، انشاء الله.

35 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به عبد الله بن عباس پس از شهادت محمد بن ابی بکر

(1) اما بعد از حمد و ثنا، کشور مصر به وسیله دشمنان گشوده و تصرف گشت و محمد بن ابی بکر رحمة الله به شهادت رسید و ما شهادت این مرد خدا را به عنوان از دست دادن فرزندی خیرخواه و خیراندیش و کارگزاری بسیار کوشا و شمشیری بران و رکنی دفاع کننده محاسبه می کنیم.

(2) من مردم را برای ملحق شدن به او تحریک کردم و آنان را پیش از آن که آن یار و یاور عزیز ما به شهادت برسد به کمک و پشتیبانی او ترغیب نمودم و دستور دادم. آنان را پنهانی و آشکارا و ابتدا و مکررا دعوت نمودم. برخی از آنان با اکراه آمدند و بعضی دیگر عذر دروغین آوردند، پاره ای هم محمد بن ابی بکر را تنها و بی یاور گذاشتند و عقب نشستند.

(3) از خداوند متعال مسألت می دارم که مرا به زودی از دست آنان نجات بدهد.

سوگند به خدا اگر در هنگام رویارویی با دشمن اشتیاق و امید مرگ نداشتم و خود را برای مرگ آماده نمی کردم، دلم نمی خواست حتی يك روز با آنان باشم و آنان را ملاقات کنم.

ص: 452

36 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به برادرش «عقیل بن ابیطالب» درباره لشکری که به سوی بعضی از دشمنانش فرستاده بود و این نامه پاسخی است به نامه ای که عقیل برای او نوشته بود.

(1) من لشکر انبوهی از مسلمانان را به سوی او فرستادم. هنگامی که خبر حرکت این لشکر به او رسید برای فرار محکم کمر بست و با پشیمانی عقب نشست. لشکر در راه به او رسید در حالی که غروب آفتاب نزدیک بود، مقداری اندک به اندازه تلفظ کلمه «لا» با یکدیگر جنگیدند. زمانی جز به مدت یک ساعت نکشید که با ناراحتی شدید پس از فشار سخت به گلویش نجات پیدا کرد و بیش از رمقی از او نمانده بود که با سختی خود را از معرکه به در برد.

(2) [برادرم] یاد قریش را و تلاش در گمراهی و جولانیشان را در تفرقه انداختن و سرکشی آنان را در وادی ظلمت ها رها کن، زیرا آنان به جنگ با من همان گونه اتفاق کردند که پیش از من به جنگ با رسول الله صلی الله علیه و آله. پس بر قریش باد هرگونه مجازات زشت! زیرا آنان پیوند اصیل خویشاوندی با من را بریدند و حاکمیت پسر مادرم (پیامبر) را از من سلب کردند.

(3) و اما سؤالی که درباره نظر من راجع به جنگ پرسیده بودی نظر من درباره پیمان شکنان، جنگ و پیکار است تا خدا را دیدار کنم. نه فراوانی مردم در پیرامون من باعث افزایش عزت می شود و نه پراکنده شدن آنان از دور من موجب وحشت می گردد. و تو فرزند پدرت را چنان ارزیابی مکن که اگرچه مردم او را رها کنند، زاری کند و پستی را بپذیرد و یا با قبول اهانت تن به ظلم و تعدی ظالمان بدهد و به آسانی زمام امور خود را به دست یک کشته بسپارد. و یا پشت خود را برای سواری، هموار و خم نماید.

(4) اگر از حال من پرسی که چگونه ام، به طور قطع * من در برابر حوادث سخت زمان مقاوم و شکیبایم.

برای من سخت است که اندوهی در من دیده شود * که دشمن شماتت کند و یا دوست ناراحت گردد.

37

37 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به معاویه

(1) خدا پاک و بری از نواقص است. چه قدر به هواهای مستند به بدعت و شك و تردیدهای ناشی از پیروی شیطان و هوس های حیوانی ملزم شده ای. این الزام نابکارانه تو همراه با ضایع کردن حقایق و زیر پا گذاشتن پیمان هایی است که خداوند عمل به آن ها را از تو خواسته است و مردم درباره آن ها علیه تو حجت دارند.

(2) و اما پرگویی تو پیرامون عثمان و قاتلان او، جز این نیست که تو مردی هستی که در آن هنگام که پیروزی را از آن خود می دیدی، او را یاری کردی و در آن موقع که پیروزی برای او لازم بود او را تنها و شکست خورده رها کردی. و السلام.

38

38 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به مردم مصر هنگامی که مالک اشتر را بر آنان والی فرمود

(1) از بنده خدا علی زمامدار مؤمنین به آن قومی که برای خدا خشمگین شدند، هنگامی که خدا را در روی زمین نافرمانی نمودند و حق او پایمال گشت تا آن که ظلم پرده های خود را بر نیکوکار و بدکار و هر کسی که ساکن و یا کوچ کننده بود بگستراند. نیکی و ارزشی نمانده بود که مردم به آن بیارامند و نه از زشتی جلوگیری می گشت.

ص: 454

(2) اما بعد از حمد و ثنا، من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزگار بیم و هراس نخواهد و در ساعت های وحشتناک از دشمنان عقب نشیند و برای مردم نابکار از شعله آتش سوزانتر است. این مرد مالک بن الحارث الاشر از مذحج است. از او بشنوید و فرمایش را در هر مورد که مطابق حق است اطاعت کنید، زیرا این مرد یکی از شمشیرهای خداوندی است که نه لبه آن کند است و نه ضربتی که به وجود می آورد، بی اثر است.

(3) اگر به شما دستور بدهد دسته جمعی حرکت کنید، بدون تأخیر راه بیفتید و اگر امر به توقف نماید، توقف کنید، زیرا او اقدام نکند و عقب نشیند و به تأخیر و تقدیم نیندازد، مگر به دستور من، و من به جهت صفاتی که این مرد دارد یعنی خیرخواهی و خیراندیشی اش درباره شما و شدت سختگیری اش بر دشمنان شما او را از خود گرفتم و شما را بر خودم مقدم داشتم.

39

39 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به عمرو بن العاص

(1) قطعاً تو دین خود را تابع دنیای مردی کرده ای که گمراهی او آشکار است و پرده او دریده و همنشینی او انسان با کرامت را لکه دار می کند و شخص متین و شکیبیا را به وسیله آمیزش با خود به حماقت بکشاند. تو دنبال او را گرفتی و بازمانده سفره اش را خواستی، مانند پیروی سگ از شیر که به چنگال های او پناهنده می شود و انتظار باقیمانده شکار او را می کشد، در نتیجه دنیا و آخرت خود را از بین بردی.

ص: 455

(2) و اگر جانب حق را می‌گرفتی، به آنچه که می‌خواستی می‌رسیدی. پس اگر خدا مرا بر تو و پسر ابی سفیان مسلط نماید، هر دو را به خاطر اعمالی که انجام داده‌اید مجازات خواهم کرد. و اگر مرا ناتوان بسازید و پایدار باشید، آنچه که در پیش رو دارید (روز قیامت) برای شما بدتر است.

40

40 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به یکی از کارگزارانش

(1) پس از حمد و ثنای الهی، قضیه ای را از تو به من خبر داده‌اند. اگر آن را انجام داده باشی، پروردگارت را به غضب آورده و پیشوایت را نافرمانی کرده و در امانت خیانت نموده‌ای.

(2) به من خبر رسیده است که محصولات زمین را برداشته و آنچه را زیر پا داشته‌ای گرفته و آنچه در دستت بوده، خورده‌ای! (فورا) حسابت را برای من بفرست و بدان که محاسبه خداوندی با عظمت تر است از حساب مردم. و السلام.

41

41 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به یکی از کارگزارانش

(1) بعد از حمد و ثنای خداوندی، من تو را در امانتم (حکومت) شریک گردانیدم و تو را برای خود همراز و به خود بسیار نزدیک نمودم و هیچ کس از دودمانم در پیش من برای مواسات و یاری و مددکاری و امانتداری و ادای امانت از تو موثق تر نبود.

ص: 456

(2) از آن موقع که دیدی روزگار به پسر عمویت حمله کرد و دست انداخت و دشمن شدت به خرج داد و چهره پیروزی به خود گرفت و امانت مردم دستخوش خیانت گشت و این امت سست و بی اصل شد، از پسر عمویت روی گرداندی مانند پشت کردن سپر به روی انسان، پس جدا شدی از او با دیگر کسانی که از او جدا شدند و او را تنها گذاشتی و با کسانی که او را رها کردند دمساز گشتی و خیانت کردی به او با خیانتکاران، پس تونه پسر عمویت را یاوری کردی و نه امانت را ادا نمودی.

(3) گویی نیت تو از جهاد، خدا نبوده است و گویی تو برهانی برای کارهای خود از خدا نداشتی و گویی تو می خواستی این امت را در دنیایشان در حيله های خود غوطه ور سازی و آنان را درباره غنیمتی که به دست آورده اند فریب دهی.

هنگامی که برای خیانت بیشتر و شدیدتر فرصت پیدا کردی، شتاب در حمله نمودی و با حرکتی تند برجستی.

(4) به هر مالی که از اموال خاص بیوه زنان و یتیمان آنان قدرت پیدا کردی ربودی آن را مانند ربودن گرگ چابک، بز زخم خورده خون آلود را و آن را با دلی آسوده به حجاز فرستادی بدون این که از ربودن آن احساس گناه کنی. ای انسان بی مایه، گویی ارثی از پدر و مادرت را به جیب خانواده ات ریختی. پاک و بری است خداوند.

(5) [از این کاری که تو کرده ای] آیا ایمان به معاد نداری؟ آیا از دقت در حساب روز قیامت باکی نداری؟ ای کسی که در نزد ما از خردمندانی معدود محسوب می گشتی، چگونه آشامیدنی و خوراکی را گوارا تلقی می کنی با این که می دانی حرام می خوری و حرام می آشامی! و کنیزها می خری و زنان را به ازدواج در می آوری از اموال یتیمان و بینوایان و مؤمنان و مجاهدانی که خداوند آن اموال را به آنان واگذاشته و شهرها را به وسیله آنان حفظ فرموده است.

(6) از خدا بترس و اموال آن مردم را به خودشان برگردان، زیرا اگر این کار را نکنی و خداوند مرا بر تو مسلط بدارد، تو را چنان مجازات کنم که عذر من در نزد خدا باشد. و با آن شمشیر تو را می زنم که هیچ کس را با آن نزد مگر این که داخل آتش شده است.

(7) و سوگند به خدا، اگر دو فرزندم حسن و حسین مثل تو خیانت می کردند، رضایت و خرسندی از من نمی دیدند و به هیچ خواسته ای از من نمی رسیدند تا حق را از آن دو بگیرم.

(8) و باطل را که با ظلمشان به وجود آمده بود از بین ببرم. و سوگند به خداوندی یاد می کنم که پروردگار عالمیان است، خوشحال نمی شدم اگر آنچه از اموال مسلمانان ربودی، برای من حلال بود، که پس از زندگانی خود برای وارثانم میراث می گذاشتم. پس مقداری درباره خویش مواظب باش. گویی مدت عمرت به پایان رسیده و زیر خاک دفن شدی و اعمالت به تو ارائه شد در آن جایگاهی که ستمکار با حسرت و تأسف فریاد برآورد و آن که عمرش را تباه کرده آرزوی برگشت به دنیا نماید، در حالی که «آن موقع جای گریز نیست».

42

42 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «عمر بن ابی سلمه مخزومی» که کارگزار آن حضرت در بحرین بود و سپس «نعمان بن عجلان زرقی» را به جای او نصب فرمود.

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، من نعمان بن عجلان زرقی را برای حکومت بحرین نصب نمودم و تو را از حکومت آن جا عزل کردم بدون این که توییخ و ملامتی متوجه تو نمایم. تو تکلیف ولایت را به نیکی انجام دادی و امانت را ادا نمودی.

ص: 458

(2) به سوی ما بیا بدون این که مورد بدگمانی باشی و نه شایسته ملامت و نه متهم به تقصیر و نه مرتکب گناه. من تصمیم گرفته ام به مقابله با ستمکاران شام بروم و دوست داشتم تو پیش من حاضر شوی زیرا تو از کسانی هستی که بر جهاد با دشمن و برپاداشتن ستون دین به آنان تکیه می کنم، انشاء الله.

43

43 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «مصقلة بن هبيرة شیبانی»، این مرد کارگزار آن حضرت در «اردشیر خرة» بود.

(1) به من خبر رسیده است که تو کاری کرده ای که (اگر خبر صحیح باشد) خدایت را به غضب آورده ای و پیشوایت را نافرمانی کرده ای: تو غنیمت مسلمانان را که نیزه ها و اسب هایشان آن را به دست آورده و خون هایشان در آن راه به زمین ریخته است در میان گروهی از اعراب قوم خودت که تو را برگزیده اند، تقسیم می کنی.

(2) پس سوگند به خدایی که دانه را شکافته و جانداران را آفریده است اگر این خبر مطابق واقع باشد، از من درباره خود اهانت و تحقیر خواهی یافت و قدر و منزلت تو نزد من سبک خواهد گشت [ای پسر هبیره] هرگز حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیای خود را با نابود کردن دینت، آباد مگردان که با این نابخردی از کسانی خواهی بود که بیش از همه اعمال آنان خسارت دیده است.

(3) هشیار باش! حق همه کسانی از مسلمانان که با شما و با ما هستند در تقسیم این غنیمت مساوی است و همه آنان از دیدگاه من با تساوی به آن غنیمت وارد می شوند و خارج می گردند.

ص: 459

44 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «زیاد بن ابیه». آن حضرت این نامه را موقعی به زیاد نوشت که شنیده بود معاویه نامه ای به او نوشته و می خواهد او را بفریبد و به عنوان برادر به خود ملحق نماید!

(1) متوجه شده ام که معاویه نامه ای به تو نوشته می خواهد عقلت را بلغزند و اراده و تصمیمت را متزلزل سازد. از معاویه بر حذر باش، زیرا جز این نیست که او شیطان است. از پیش روی انسان و پشت سر و طرف راست و چپش به او روی می آورد تا او را در حال غفلت مورد حمله قرار دهد و فهم و عقلش را برباید.

(2) در زمان عمر بن خطاب از ابو سفیان (پدر همین معاویه) سخنی ناآگاهانه و بی اساس که در درونش آن را زیر و رو کرده بود صادر شد. این سخن از وسوسه و تمایلات شیطانی بود که نه به وسیله آن پیوستگی نسبی اثبات می شد و نه شایستگی برای ارث بردن به وجود می آمد. و کسی که به چنین وسوسه و تمایل بی اساس تکیه کند مانند [شتر یا انسان] هجوم آورنده به جایگاه آبست که [به جهت بیگانه بودن از عده ای که دور آن جمعند] مورد دفع قرار می گیرد و مانند پیاله یا کاسه و شبیه آن ها است که به پالان ببندند که همواره در حال حرکت حیوان مخصوصا در موقع حرکت سریع می جنبد و استقراری ندارد.

(3) هنگامی که زیاد این نامه را خواند، گفت: «سوگند به خدای کعبه، سخن امام مستند به دیدن است» و این کلام امام همواره در درونش بود تا معاویه برادری او را ادعا کرد.

سید رضی گفته است: در سخن امام علیه السلام «الواغل» کسی است که برای آشامیدن با جمعی هجوم بیاورد، در حالی که جزء آن جمع نیست، و همواره از شرکت او با آن جمع جلوگیری و منع می نمایند. [بقیه سخن سید رضی رحمة الله علیه] در بالا ترجمه شده است، مراجعه فرمایید.

45 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «عثمان بن حنیف انصاری» که کارگزار آن حضرت در بصره بود و خبری به آن حضرت رسیده بود که عثمان به مهمانی قومی از اهل بصره دعوت شده و او این دعوت را اجابت نموده است.

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، ای فرزند حنیف، شنیده ام مردی از جوانان اهل بصره تو را به خوان گسترده ای از طعام دعوت نموده و تو را بر سر آن خوان با شتاب حضور یافتی. طعام های رنگارنگ برای تو خوش آمده و کاسه های گوناگون پیاپی بر سر سفره تو آورده شده است.

(2) و من گمان نداشتم تو خوردن غذای قومی را بپذیری که فقرای آنان مورد اعراض قرار گیرند و بی نیازانشان بر سر طعام دعوت شوند. پس بنگر چه چیز خوردنی از این طعام می جوی و می بلعی، پس آن جا که شناسایی غذا برای تو مشکل است، آن را بینداز و در آن مورد که به پاکیزگی اصل و هدف هایش یقین کردی تناول نما.

(3) آگاه باش، برای هر پیروی، پیشروی است که باید از او تبعیت نماید و از علم او کسب نور کند. هشیار باش، امام شما از دنیایش به دو لباس کهنه و از خوراکش به دو قرص کفایت نموده است.

(4) بدانید شما قطعاً توانایی این قناعت را ندارید، ولی با اتصاف به پرهیزکاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری مرا یاری کنید.

(5) سوگند به خدا، من از دنیای شما طلایی نیندوختم و از غنیمت ها و منافع آن مالی جمع نکردم و برای لباس پوسیده ام، عوضی آماده ننمودم و حتی وجبی از زمین این دنیا حیازت نکردم و من از قوت این دنیا نگرفتم مگر به مقدار توشه جا نداری که پشتش معجروح شود و غذایش کم شود. و قطعاً این دنیا در برابر چشمم پست تر و موهون تر از دانه تلخ ناچیزی است که به کار دباغی برآید.

(6) بلی! از همه آنچه که آسمان بر آن سایه انداخته بود فدك در دست ما بود که نفوس گروهی از مردم به آن بخل ورزید و گروهی دیگر سخاوت ورزیده چشم از آن پوشیدند. خدا است بهترین داور میان بندگان.

(7) و مرا چه کار با فدك و غیر فدك، در حالی که جایگاه نفس فردا گور است که در تاریکی آن نشانه های وجودش از بین می رود و اخبارش ناپدید می گردد، آن گوری که اگر بر وسعتش اضافه شود و دو دست حفر کننده اش آن را گسترش دهد، با این حال سنگ و کلوخ آن را بفشارد و خاک های انبوه رخنه هایش را مسدود کند. جز این نیست که من نفس خود را با تقوی مشقت و ریاضت می دهم تا در روز ترس بزرگ در امن و امان آید و در کناره های لغزشگاه ها ثابت گردد.

(8) و اگر من بخواهم راه به این عسل صاف و مغز گندم و بافته های این پرنیان ببرم، می توانم.

(9) ولی هیبهات اگر هوای من، بر من پیروز شود و حرص و آز من به گزینش خوراك ها و ادارم سازد، در حالی که ممکن است در حجاز و یمامه کسی باشد که طمعی در يك قرص داشته و سیری را به یاد نداشته باشد، یا با شکمی پر بخوابم و پیرامون من، شکم هایی گرسنه و جگرهایی سوخته باشد. یا چنان باشم که گوینده ای گفته است:

و برای تو دردی بزرگ و کافی است این که با شکمی پر بخوابی و در پیرامون تو جگرهایی باشد که آرزوی شدید داشته باشد به خوردن پوستی دباغی نشده!

(10) آیا دربارهٔ خودم به این قناعت کنم که گفته شود: «این امیر المؤمنین است» ولی در ناگواری های روزگار با آنان شرکت نورزم، یا در سختی زندگی الگوی آنان نباشم؟ زیرا من آفریده نشده ام که خوردن غذاهای گوارا مرا مشغول بدارد مانند چهار پای بسته شده که تمام همت او، علفش می باشد یا مانند حیوانی، رها به حال خود باشم که زیاله دان ها را بر هم زند و از علف های آن ها شکم خود را پر کند. و از آنچه از وی خواسته شده است غفلت بورزد. یا رهایم سازند، یا برای زندگی بیهوده به حال خودم واگذارند یا طناب گمراهی را بکشم یا در راه منحرف به کجروی افتم.

(11) گویی می بینم گوینده ای از شما می گوید: «اگر غذا و توشهٔ فرزند ابیطالب همین است، پس ناتوانی او را از جنگاوری با امثال خود و پیکار با دلاوران بازداشته است».

(2) اینان بدانند درختی که در بیابان می روید چوب سخت تری دارد در حالی که پوست سبزه های زیبا نازک تر و بی دوام تر است. و رویدنی هایی که تنها از آب باران سیراب می شوند دارای شعله های قوی ترند و خاموشی آنان زمانی طولانی می خواهد.

(13) و من و رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند دو شاخه از يك درخت هستیم و مانند آرنج به بازو. (1)

(14) و سوگند به خدا، اگر همهٔ عرب به جنگ با من برخیزند هرگز از آنان رویگردان نمی شوم و اگر فرصتی برای نشاندن آنان به جای خود پیش آید، به طرف آنان با سرعت حرکت خواهم کرد و می کوشم تا روی زمین را از این شخص معکوس (ضد انسان) و بدنی که عقل درونش سرگشته است پاک کنم تا کلوخ از میان دانه های درو شده جدا گردد.

ص: 463

1- - در نسخه دکتر صبیحی صالح، «کالصنو من الصنو» ثبت شده است که این تشبیه به این معنی است که روشنایی های وابسته به يك کانون نور مانند خورشید، پیوسته به یکدیگر و یکی پس از دیگری است.

(15) دور باش از من ای دنیا، طنابت برگردنت، از چنگال های تو رها شده ام و از تورهای تو گریخته ام و از ورود به لغزشگاه هایت پرهیز نموده ام.

(16) کجایند آن چشمگیران قرون که با بازی های خود آنان را فریب دادی؟ کجا رفتند آن اقوام و امت ها که با زر و زیورهای آنان را به فتنه و آشوب انداختی! اینک آنان گروگان های گورها و قرار یافتگان در لابلای لحدها هستند.

(17) سوگند به خدا، ای دنیا، اگر تو شخصی دیدنی و کالبدی محسوس بودی حدود خداوندی را برای تو جاری می کردم درباره بندگانی که آنان را با آرزوها فریب دادی و امت هایی که در هلاکتگاه ها انداختی و درباره سلاطینی که به نابودی سپردی و به جایگاه های بلا واردشان ساختی، جایگاه هایی که نه ورودی بر آن ها ممکن است و نه خروجی از آن ها.

(18) هیئات، هر کس به لغزشگاه تو قدم گذاشت لغزید و هر کس که به دریا های تو فرو رفت غرق گشت و هر کس که از تورهای رها شد، توفیق یافت و کسی که جان سالم از تو به در برد، بیمی از تنگی مسکن ندارد، و دنیا در نزد او مانند یک روز است که پایانش نزدیک است.

(19) دور شو از من، ای دنیا، سوگند به خدا در مقابل تو پست و خوار نخواهم گشت تا ذلیل و بیچاره ام کنی. تسلیم تو نخواهم شد تا مرا به دلخواهت بکشی.

(20) و قسم به خدا، قسمی که تنها مشیت خدا را در آن استثناء می‌کنم، نفس خود را چنان ریاضت دهم که اگر قرص نانی پیدا کنم برای خوردنش شاد شوم و برای خورشت آن نان به نمکی قناعت بورزد. و چشم را رها سازم تا مانند چشمه‌آبی که منبع آن خشکیده باشد آبی در آن نماند و اشکش را تا پایانش بریزد.

(21) آیا حیوان چرنده از چریدن علف سیر شود و در جای خود بیارامد و گوسفند در آغل از گیاه سیر خورد و بخوابد و علی [هم] از توشه خود بخورد و بخوابد؟ پس چشم علی روشن باد که پس از سالیان طولانی از حیوانی مهمل که به حال خود رها شده و چرنده ای که به چریدن مشغول است، پیروی نماید.

(22) خوشا به حال نفسی که واجباتش را به خدا ادا کرده و در سختی های خود تحمل و شکیبایی نموده و از چشم برهم زدن در خواب شبانگاهی دور شده تا آن گاه که خواب بر او پیروز گشته، بدنش را بر زمین گسترده و کف دست را بالش زیر سر نموده در میان گروهی که ترس از معاد چشمان آنان را تا صبح بیدار نگه داشته و پهلوهایشان را از خوابگاه ها برکنار کرده و لب هایشان با تلفظ آهسته به ذکر پروردگارش مشغول گشته و گناهانشان به جهت طول استغفارشان از درونشان پاک شده است. «آنان هستند حزب الله، آگاه باشید قطعا حزب الله رستگارانند.» (23) پس ای فرزند حنیف به خدا تقوی بورز و قرص های نان خود کفایت کند تا از آتش دوزخ نجات یابی.

46 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به یکی از کارگزارانش

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، تو در نزد من از کسانی هستی که برای برپا داشتن دین و ریشه کن کردن تکبر گنهکار از او یاری می جویم و شکاف و رخنه مرزی را که بیم از آن می رود، سد می نمایم.

(2) در هر چیزی که برای تو اهمیت دارد از خداوند یاری بطلب و شدت را با کمی نرمش در آمیز و در هر مورد که مدارا شایسته باشد، مدارا کن و در حالی که جز سختگیری چاره ای نداری، تصمیم به شدت بگیر. بال ترحم و عدل بر رعیت بگستران. برای آنان گشاده رو باش و با نرمش رفتار کن و مابین همه افراد رعیت در نگاه گذرا و نگرش دقیق و اشاره و درود گفتن تساوی برقرار کن تا بزرگان طمع در ظلم تو نکنند و ناتوانان از دادگری تو مأیوس نشوند.

47 وصیتی است از آن حضرت علیه السّلام وصیتی است به حسن و حسین علیهما السّلام پس از آن که «ابن ملجم» لعنة الله او را زد

(1) شما را به تقوای الهی توصیه می کنم. و دنیا را نخواهید، اگرچه دنیا شما را طلب کند. و به هر آنچه از دست شما برود، تأسف مخورید. و سخن بر حق بگوئید و عمل برای پاداش آخرت کنید و دشمن ظالم و یار و یاور مظلوم باشید.

ص: 466

(2) شما و همه فرزندان و دودمانم و هر کسی را که نامه من به او برسد توصیه می کنم به تقوای الهی و نظم امور خویش و اصلاح در میان مسلمانان، من از جدّ شما رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: «اصلاح میان مردم از عموم نماز و روزه برتر است.» (3) خدا را، خدا را در نظر بگیرید درباره یتیمان، از تغذیه و اطعام آن نگاهید و در جمع شما ضایع نگردند.

(4) خدا را، خدا را در نظر بگیرید درباره همسایگانتان، زیرا همسایگان مورد سفارش پیامبر شما هستند. آن بزرگوار همواره در مورد آنان چنان سفارش می فرمود که گمان کردیم که همسایگان ما را از وارثان قرار خواهد داد.

(5) خدا را، خدا را در نظر بگیرید درباره قرآن، مبادا دیگران در عمل به آن بر شما سبقت گیرند.

(6) خدا را، خدا را در نظر بگیرید درباره نماز، زیرا ستون دین شماست.

(7) خدا را، خدا را در نظر بگیرید درباره خانه پروردگارتان و تا هستید آن را خالی نگذارید، زیرا اگر خانه خدا رها شود، برای نزول عذاب مهلت داده نخواهید شد.

(8) خدا را، خدا را در نظر بگیرید در جهاد با اموال و جان ها و زبان هایتان در راه خدا.

(9) و بر شما باد پیوستن به هم و بخشش و عطا به یکدیگر، و پرهیزید از اندیشه به ضرر یکدیگر و گسیختن از هم. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید. اگر این دو تکلیف را انجام ندهید، اشرار شما بر شما مسلط می شوند، سپس هر چه دعا کنید برای شما مستجاب نخواهد گشت.

(10) سپس گفت: ای فرزندان عبدالمطلب، هرگز شما را نبینم که در خون های مسلمانان فرو رفته اید با این دلیل که «امیر المؤمنین کشته شده است». آگاه باشید! برای قصاص جز قاتل من کشته نشود.

(11) بنگرید، اگر من در نتیجه این ضربت او (ابن ملجم پلید) از دنیا رفتم، يك ضربه در برابر ضربه او وارد کنید و هرگز قاتل را مثله نکنید [اعضای مهم او مانند چشم و گوش و بینی او را نبرید] زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم: «پرهیزید از مثله کردن اگرچه سگ ها را یا دیوانه باشد».

48

48 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به معاویه

(1) و قطعی است که ظلم و ارتکاب خلاف واقع، انسان را در دنیا و آخرتش هلاک می سازد و نقص و اختلال وجودی او را در نزد عیبجوی او پدیدار. و من یقین دارم [یا تو می دانی] آنچه را که از دست تو رفته است نمی توانی دریابی.

گروه هایی از مردم، امری را بدون حق تعقیب کردند و سوگند خوردند و خداوند دروغ آن ها را آشکار ساخت. [ای معاویه] از روزی بترس که مسرور و شادمان شود کسی که عاقبت کار خود را پسندیده کند و پشیمان گردد کسی که زمام خود را به دست شیطان سپرده و برای گرفتن زمامش از دست شیطان تلاشی ننموده است.

(2) تو ما را به حکم قرآن دعوت کردی، در حالی که اهل قرآن نبودی [و در واقع] ما دعوت تو را نپذیرفتیم، بلکه ما قرآن را در حکمش اجابت نمودیم.

ص: 468

49 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به معاویه

اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، دنیا آدمی را از همه چیز منصرف نموده به خود مشغول می دارد و انسان دنیا دار چیزی از آن را به دست نمی آورد، مگر این که طمع و اشتیاق به آن را برای خود (دنیا) بگشاید. دنیا دار با آنچه که از دنیا به دست آورده است، از آنچه که به آن نرسیده است بی نیاز نمی گردد و پس از آن، نوبت از دست دادن آن چیزها که انباشته است و شکستن آنچه محکم کرده است می رسد.

و اگر تو از گذشته عبرت بگیری، آنچه را که باقی مانده است حفظ می کنی و می فهمی، و السلام.

50 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به فرماندهان لشکریانش

(1) از بنده خدا علی بن ابیطالب زمامدار مؤمنین به مرزداران:

(2) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، لازم است بر حاکم که اگر به امتیازی نایل گشت و یا نعمتی به او اختصاص یافت، آن امتیاز یا نعمت موجب دگرگونی او درباره رعیتش نگردد و آن نعمت هایی که خداوند متعال قسمت او کرده است، وسیله نزدیکی بیشتر به بندگانش و مهربانی به برادرانش گردد.

ص: 469

(3) آگاه باشید، حقی که شما بر من دارید، این است که هیچ رازی را از شما مخفی ندارم مگر در مسائل مربوط به جنگ، و شما را از اظهار نظر در امری کنار زنم مگر در حکمی که صادر می‌کنم، و حقی که شما دارید از مورد خود به تأخیر نیندازم و در اواسط آن مورد بدون این که آن را به پایان برسانم، توقف نکنم.

(4) و همه شما نزد من درباره حق مساوی باشید. اگر چنین کردم (حقوق شما را به جای آوردم) نعمت خداوندی برای شما تثبیت شده و اطاعت من بر شما واجب است و این که از هر دعوتی که کنم عقب نشینید و در اموری که به صلاح شما است هرگز کوتاه نیایید و در حوادث سخت و متراکم [برای وصول به حق] فرو روید. پس اگر شما در این دستورات سازنده در ارتباط با من استقامت نورزید، هیچ کس برای من از کسانی از شما که منحرف شده اند موهون تر نخواهد بود. سپس او را کیفر بزرگی می‌دهم و در نزد من رهایی نخواهد یافت. پس این دستورات را از فرماندهانتان بگیریید و از نفوس خود به آن امرا آنچه را که خداوند به وسیله آن حیات مادی و معنوی شما را اصلاح نماید، تقدیم کنید. والسلام.

51

51 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به مأمورین مالیات

(1) از بنده خدا علی امیر المؤمنین به مأمورین مالیات (2) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، هر کس که از سرنوشتی که رو به سوی آن می‌رود ترسد، برای نفس خود ذخیره ای نمی‌اندوزد که آن را نگهبانی نماید و بدانید آنچه به آن مکلف شده است آسان و اندک است در حالی که پاداش آن فراوان است. و اگر عذاب و کیفری ترسناک در آنچه که مورد نهی خداوندی قرار گرفته است مانند ظلم و عداوت وجود داشت، در پاداش نیک پرهیز از آن نهی شده‌ها امتیازی بود که عذری در رها کردن طلب آن نبود.

ص: 470

(3) پس مابین مردم و خودتان انصاف بورزید و به برآوردن نیازهای آنان تحمل نمایید، زیرا شما باید خزانه داران رعیت و وکلای امت و سفیران پیشوایان.

(4) و هیچ کس را دربارهٔ احتیاجی که دارد به خشم وادار نکنید و از آنچه که طلب می کند، باز مدارید و برای دریافت مالیات لباس زمستان و تابستان مردم را مفروشید، همچنین حیوان ها یا بنده ای را که وسیلهٔ کار صاحبش است، از دستش مگیرید. و هیچ کس را برای يك درهم تازیانہ مزیند و دست به مال کسی نیازید، چه مسلمان نمازگزار باشد و چه با مسلمانان پیمان همزیستی بسته باشد.

(5) مگر اسبی یا سلاحی پیدا کنید که به وسیلهٔ آن ها تجاوزی به اهل اسلام صورت گیرد، زیرا شایسته نیست برای مسلمان که وسیلهٔ جنگ را در اختیار دشمنان اسلام بگذارد. مبادا که شوکت و قدرتی برای کفر بیفزاید.

(6) و هرگز از خیرخواهی و خیراندیشی دربارهٔ خویش دریغ مدارید، همچنین از نیک رفتاری در میان لشکریان و یاری به رعیت و تقویت دین خدا هرگز مضایقه نکنید و در راه خدا در تحقق بخشیدن به آنچه برای شما واجب کرده است، کوشش و تلاش نمایید، زیرا خداوند سبحان به ما و شما احسان فرموده است که با کوشش ها و تلاش های خود سپاسگزارش باشیم و تا آن جا که قدرت ما می رسد او را یاری نماییم و قوه و نیرویی نیست مگر از مقام خداوند بزرگ و با عظمت.

52 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به فرماندهان شهرها درباره اوقات نماز

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی نماز ظهر را با مردم ادا کنید تا آن گاه که سایه خورشید به مقدار دیوار خوابگاه گوسفندان بالا آمده باشد و نماز عصر را موقعی با مردم بخوانید که آفتاب سفید و زنده و در قسمتی از روز است که بتوان در آن مدت دو فرسخ مسافت را پیمود. نماز مغرب را موقعی که روزه دار می تواند افطار کند و حج کننده به سوی منی حرکت کند بخوانید.

(2) و نماز عشاء را تا پنهان شدن شفق تا یک سوم شب با مردم به جای بیاورید و نماز صبحگاهی را موقعی بخوانید که هر مردی صورت رقیش را تشخیص بدهد و با مردم نماز ناتوان ترین آنان را به جا بیاورید و با (با طول دادن افراطی نماز یا کوتاه کردن تقریبی آن) دل های نمازگزاران را مشوش ننمایید.

53 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام فرمان مبارك امیر المؤمنین علیه السّلام به «مالك اشتر نخعی» وقتی که او را والی مصر و اطراف آن ساخت. صدور این فرمان موقعی بود که وضع سیاسی «محمد بن ابی بکر» که امیر مصر بود، به اختلال کشیده شده بود و این طولانی ترین عهدنامه ای است که امیر المؤمنین علیه السّلام نوشته و جامع ترین آن ها است از نظر امتیازاتی که دارا است.

(1) اینست فرمانی که بنده خدا علی امیر مؤمنان به مالك بن الحارث اشتر برای اداره کشور مصر صادر می نماید، و برای اجرای کامل آن از او تعهد می گیرد. اهداف این فرمان و اجرای آن عبارتست از وصول مالیات از آن کشور، و جهاد با دشمنان، و اصلاح مردم، و آبادسازی شهرهای آن.

(2) دستور می دهد او را به تقوای الهی، و تقدیم اطاعت خداوندی بر همه چیز، و پیروی از آن فرایض و سنت ها که خداوند سبحان در کتاب خود به آن ها دستور داده است، و هیچ کس نمی تواند (در این زندگانی و در سرای اخروی) به سعادت نایل آید مگر این که از آن فرایض و سنت ها پیروی کند، و هیچ کس سقوط در شقاوت نکند مگر با انکار و ضایع کردن آن ها، (و دستور می دهد که) خداوند سبحان را با قلب و دست و زبانش یاری نماید، زیرا خداوند بزرگ به عهده گرفته است یاری کسی را که او را یاری کند، و عزیز داشتن کسی را که او را عزیز بدارد.

(3) (و دستور می دهد) که نفس خود را از شهوت ها بشکنند، و از طغیان ها باز بدارد، زیرا نفس آدمی سخت به بدی وادار می کند، مگر آن که خدا رحم کند.

(4) سپس بدان ای مالک، من تو را به شهرهایی می فرستم که پیش از تو حکومت هایی که برخی از آنان عادل و بعضی دیگر ستمکار بودند در آن ها به جریان افتاده است، و قطعی است که مردم در همه امور و شؤون تو همان گونه نظاره خواهند داشت که تو در امور و شؤون حکام گذشته نظاره می کردی، و درباره تو همان را که خواهند گفت که تو خود درباره آنان می گفتی.

(5) مالکا، جز این نیست که خداوند متعال برای شناخت مردان صالح، حقایق را بر زبان های بندگان به جریان می اندازد. محبوبترین ذخیره را برای خود عمل صالح قرار بده، پس هویت را مالک باش، و نفست را از اقدام به آنچه برای تو حلال نیست سخت باز دار، زیرا انصاف و عدالت درباره نفس، جلوگیری جدی از اقدام نفس است در هر چه که بخواهد یا نخواهد.

(6) مالکا، رحمت و محبت و لطف بر مردم جامعه را به قلبت بفهمان، (به طوری که آن را دریافت کند، نه این که در حد یک تصور ذهنی بماند). و برای آنان درنده ای خونخوار مباش که خوردن آنان را غنیمت بشماری، زیرا مردم بر دو صنفند، یا برادر دینی تو هستند، یا نظیر تو در خلقت (همنوع تو می باشند).

(7) لغزش ها از آنان سر می زند، و خطاها بر آنان روی می آورد، و از روی عمد یا خطا دچار تجاوز می گردند. مردم را از بخشش و چشم پوشی های خود آنچنان بهره ور ساز که دوست داری مثل آن را خدا برای تو عطا فرماید، زیرا مقام تو بالاتر از آن مردم است و مقام زمامدار تو بالاتر از تو، و خداوند فوق زمامدار توست، و خداوند کفایت امور مردم را از تو خواسته، و تو را به وسیله آنان آزمایش کرده است.

(8) مالکا، هرگز نفس خود را برای محاربه با خدا رویاروی مساز، زیرا تو تاب انتقام او را نداری، و از عفو و رحمت او بی نیاز نیستی، و از هر عفوئی که کرده ای هرگز نادم مباش، و به هر کیفیری که داده ای هرگز مباحثات مکن، و مادامی که راهی برای گریز داشته باشی به غضب و پرخاش مشتتاب.

(9) و هرگز مگو: من به مقام فرماندهی نصب شده ام، فرمان می دهم و باید اطاعت شوم، زیرا این تلقین نابکارانه وارد کردن فساد در قلب است، و عامل سستی و تزلزل در دین، و نزدیک شدن به دگرگونی ها.

(10) و در آن هنگام که با توجه به مقام بالای خود، هیبت و تکبری در خود احساس کردی، (فورا) به یاد بیاور عظمت ملک خداوندی را که فوق توست، و بنگر و متوجه باش بر قدرت و سلطه خداوندی بر ناتوانی هایی که درباره نفس خود داری. این توجه و نگرش است که سرکشی و تمرد را از تو می گیرد، و تندی تو را فرو می نشاند، و آن عقل را که از مغزت بیرون رفته بود، به تو باز می گرداند.

(11) مالکا، سخت پرهیز از این که در صدد برابری با عظمت خداوندی برآیی، و خود را در جبروت ربوبی با خداوند متعال همانند بینی، زیرا خداوند هر جباری را ذلیل، و هر متکبری را پست و خوار می سازد.

(12) مالکا، مابین خدا و مردم از يك طرف و نفس و دودمان و هر کسی از رعیت که هوایی از او بر سر داری، از طرف دیگر انصاف برقرار کن. اگر انصاف برقرار نکنی، ستم ورزیده ای، و هر کس که به بندگان خدا ستم روا دارد، خدا است که از طرف بندگانش دشمن آن ستمکار است، و هر کس که خدا با او خصومت کند، دلش را باطل سازد، و چنین شخصی در صدد محاربه با خدا است تا آن گاه که از ستمکاری برگردد و توبه نماید.

(13) (آگاه باش که) هیچ چیزی بیش از حرکت بر مبنای ظلم موجب دگرگونی نعمت خداوندی و سرعت انتقام او نیست، زیرا خداوند شنونده دعای ستمدیدگان است، و در کمین ستمکاران.

(14) باید بهترین امور در نزد تو، متوسطترین آن ها در حق، و فراگیرترین آن ها در عدالت، و جامع ترین آن ها به رضایت مردم باشد، زیرا غضب عموم، رضایت خواص را از بین می برد، و غضب خواص در صورت وجود رضایت عموم مردم بخشوده می شود.

(15) خواص در دوران آسودگی بیش تر از همه افراد رعیت موجب تکلف و مشقت زمامدار هستند و در موقع آزمایش یاری آنان از همه کمتر می باشد، (و همچنین) هیچ احدی مانند خواص از عدل و انصاف، احساس ناراحتی نمی کند. این خواص بیش از همه در سؤال اصرار می ورزند، و در موقع عطا کمتر از همه شکر می گزارند، و در صورت امتناع زمامدار از عطا، دیرتر عذر می پذیرند، و هیچ فرد و گروهی در حوادث بزرگ روزگار مانند خواص کم صبر و بی تحمل نیستند.

(16) و جز این نیست که ستون برپا دارنده دین و تشکل جمعی مسلمانان و وسیله دفع دشمنان، عموم مردم و امت اسلامی هستند، پس گوشت شنوای سخنان این مردم، و تمایلت به سوی آنان باشد.

(17) مالکا، دورترین و مبعوض ترین مردم در نزد تو کسی باشد که بیشتر در صدد پیدا کردن و ابراز عیوب مردم است، زیرا در مردم عیوبی است که شایسته ترین انسان ها برای پوشاندن آن ها زمامدار است، پس آنچه را که از تو پوشیده است، کشف مکن، زیرا جز این نیست که تکلیف تو پاک کردن چیز است که بر تو ظاهر گشته است.

(18) و خداوند متعال خود درباره آنچه از تو مخفی است حکم خواهد کرد. مالکا، تا بتوانی پرده بر روی آنچه پوشیده شود بینداز، تا خداوند سبحان آنچه را که می خواهی از تو برای رعیت پوشیده بماند، مخفی بدارد. گره هر کینه را از دل های مردم باز کن، و عامل هر گونه عداوت را از خود قطع کن، و از هر چیزی که برای تو واضح نیست چشم بپوش، و هرگز برای تصدیق سخن چین شتاب مکن، زیرا سخن چین خیانت پیشه است، اگرچه خود را به خیرخواهان تشبیه کند.

(19) و هرگز در مشورت هایت بخیل را داخل مکن که تو را از بخشش و احسان باز می دارد و وعده فقر به تو می دهد، و آدم ترسورا هم در مشورت دخالت مده، زیرا تو را به ناتوانی می کشاند، و آدم حریص را از این کار مهم دور بدارد، زیرا لئامت را از روی تعدی در نظر تو می آراند. همه این صفات پست بخل، ترسویی و حرص غرایزی است متنوع که جامع همه آن ها بدگمانی به خدا است.

(20) بدترین وزرای تو کسی است که پیش از تو وزارت اشرار را داشته و در گناهان شریک آنان بوده است. هرگز او را از خواص خود قرار مده، زیرا آنان یاران گنه کارانند، و برادران ستمکاران، و تو می توانی جانشینانی بهتر از آنان پیدا کنی که نظریاتی مثل آنان دارند و نفوذ آنان را نیز دارا هستند، و در عین حال از وزر و وبال گناهان آنان به دورند، کسانی که هیچ ستمکاری را در ستم ورزی و هیچ گنهکاری را در ارتکاب گناه کمک نکرده اند.

(21) زحمت آنان برای تو سبکتر، و یاری آنان برای تو نیکوتر است، و از نظر عطفوت به تو مایل تر، و با اشخاص جز تو کم انس تر می باشند.

پس این گونه انسان های ممتاز را خاص مجالس سرّی و علنی خود قرار بده، سپس مقدم ترین خواص در نزد تو گویاترین آنان باشد درباره حق اگر چه تلخ باشد، و کسی باشد که در مواردی که خداوند برای اولیایش اکراه دارد - هر اندازه هم آن موارد مطلوب هوای تو باشد - کمترین یاری را به تو نماید.

(22) و همواره به مردمی که اهل پرهیزگاری و صدقند پیوند، سپس آنان را تمرین و تکلیف کن که در شأن تو مبالغه نکنند و تو را به عدم ارتکاب باطل ستایش نکنند، زیرا مداحی زیرا کبر می آورد و وادار به غرور می نماید.

(23) مالکا، هرگز آدم نیکوکار و بدکار در نزد تو مساوی نباشند، زیرا چنین تسویه ای نیکوکاران را به انجام کارهای نیکویی رغبت، و مردم بدکار را به کارهای زشت تحریک و تشویق می نماید. و هر گروه از نیکوکاران و بدکاران را به چیزی ملزم کن که خود را به آن ملتزم ساخته اند.

(24) و بدان هیچ انگیزه ای برای خوش گمانی زمامدار درباره رعیتش شدیدتر از احسان وی به رعیت، و سبک کردن مشقت ها از دوش آنان، و تحمیل نکردن تکلیفی که متوجه آنان نیست، نمی باشد.

(25) در این موضوع اقدامات تو باید طوری باشد که خوش گمانی مردم جامعه برای تو فراهم آید، زیرا امید و خوش گمانی، مشقت و رنج های دامنه دار را از تو قطع می کند، و شایسته ترین شخص برای خوش گمانی تو کسی است که از عهده آزمایش تو به خوبی برآمده باشد، و شایسته ترین شخص برای بدگمانی تو کسی است که از بوته آزمایش تو، به در آمده باشد.

(26) و هرگز سنتی نیکورا مشکن که پیشتازان این امت به آن عمل نموده، و موجب تشکل انسانی عالی امت شده، و مردم جامعه بر مبنای آن به حیات صالحه نایل گشته اند، و هرگز سنتی را بنیان مگذار که به چیزی از آن سنت های گذشته ضرری برساند، که در نتیجه پاداش نصیب سنت گذاران نیکو شود، و وبال سنت شکنی گریبان تو را بگیرد.

(27) مالک، برای بهره برداری از علم عالمان، زانوی تعلم در برابر آنان بر زمین گذار، و برای اخذ حکمت از حکما، با آنان به تحقیق و کنجکاوی پرداز، زیرا علم و حکمت آنان تأثیر قطعی در اصلاح امور جامعه تو خواهد داشت، و هر اصلی که حیات مردم را پیش از تو بر مبنای مدنیت صحیح بر پا می داشت، تثبیت خواهد نمود.

(28) و بدان که رعیت متشکل از طبقاتی است که مصلحت زندگی بعضی از آنان تأمین نمی شود مگر با بعضی دیگر، و هرگز با قسمتی از آن طبقات نمی توان از قسمت دیگر بی نیاز گشت، از آن جمله است: لشکریان خدا، کاتبان عمومی و خصوصی، قضات عدل، هیئت منصفه و سازش دهندگان مردم با یکدیگر، وصول کنندگان مالیات از مردم ذمی و مسلمین، بازرگانان و صنعتگران، و از آن جمله طبقه پایین از حاجتمندان و بینوایان. و خداوند متعال در کتاب خود یا سنت پیامبرش سهم و موقعیت هر يك از آنان را مشخص فرموده است، و قانون سهم و موقعیت همه این طبقات از خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نزد ما محفوظ است.

(29) پس لشکریان با اذن خداوندی نگهبانان رعیت، و موجب افتخار و زینت زمامداران و عزت دین و طرق ایجاد امنیت در جامعه می باشند، و برای رعیت استقرار و استقامتی نیست مگر با لشکریان، پس برای لشکریان استقرار و استقامتی نیست مگر به وسیله مالیاتی که خداوند برای آنان از مواردش اخراج می فرماید که به وسیله آن برای جهاد با دشمنانشان تقویت شوند، و لشکریان در مصالح و نیازهای خود به آن مالیات متکی باشند.

(30) سپس قوامی برای این دو صنف نیست مگر به وسیله اصناف دیگر که عبارتند از قضات و کارگزاران و کاتبان، که معاهده ها را با استحکام می بندند، و منافع را جمع آوری می نمایند، و مورد اطمینان مردم در امور خاص و عام قرار می گیرند، و برای طبقات مزبور قوامی نیست مگر به وسیله بازرگانان و صنعتگران که برای تهیه وسایل زندگی می کوشند و آن ها را در بازارشان در معرض داد و ستد قرار می دهند، و آنان با کوشش برای تهیه وسایل و ابزار زندگی کفایت می کنند همه کسانی را که ناتوانند.

(31) سپس طبقه پایین مردم از حاجتمندان و بینوایانند که کمک و اداره زندگی آنان لازم است، و قانون خدا برای هر يك از آنان امکانی نهاده است، و برای هر يك از آنان حقی که مصلحت وی را برآورد بر عهده زمامدار است، و زمامدار نمی تواند از حقیقت آنچه که از حق آنان بر عهده دارد برآید، مگر با کوشش و استمداد از خداوند متعال، و آماده کردن نفس خود برای التزام به حق، چه تحمل آن همه موارد، سبک باشد چه سنگین. پس برای فرماندهی لشکریان، کسی را انتخاب کن که به عقیده تو خیرخواه ترین آنان به خدا و رسول خدا و پیشوایت باشد، و همچنین پاکدامن ترین، و بردبارترین آنان بوده، و از کسانی باشد که از غضب خودداری کند، و عذری را که برای او آورده می شود بپذیرد، به ناتوانان رؤوف و بر اقویا نیرومند و مسلط، و از کسانی باشد که خشونت حوادث او را به هیجان نیاورد و ناتوانی زمینگیرش نسازد.

(32) سپس برای انتخاب فرمانده، با مردم آبرومند و شریف و اهل دودمان های صالح و دارای سوابق نیکو ارتباط نزدیک برقرار کن، سپس با مردم بلند همت و آزاده و دلیر، و سخاوتمند و اهل مدارا بپیوند، زیرا آنان جامع صفات کرم و شعبه هایی از نیکویی هستند.

(33) سپس امور آنان را همان گونه تحت نظر بگیر که پدر و مادر امور فرزند خود را زیر نظر می گیرند، و هر گونه تقویتی که درباره آنان انجام بدهی مشکل و بزرگ تلقی مکن، و هیچ لطفی را که به آنان بنمایی ناچیز مشمار، زیرا آن لطف (هر چه باشد آنان را به خیرخواهی برای تو وادار نموده و) موجب خوش گمانی آنان درباره تو خواهد بود.

(34) و هرگز تحت نظر گرفتن امور لطیف و ظریف آنان را با تکیه به بررسی امور چشمگیری که دارند رها مکن، زیرا برای اندکی از لطف تو موضعی است که از آن بهره خواهند برد، و برای امور بزرگ و چشمگیر موقعیتی است که از آن بی نیاز نخواهند گشت.

(35) و مقدم ترین سران لشکریانت در نزد تو کسی باشد که به لشکریان تو کمک و یاری کند، و از آنچه دارد به آنان عطا کند، به طوری که هم امکانات آنان را مهیا نماید و هم نیازهای دودمانی را که از خود بر جای گذاشته و عازم لشکرگاه (یا جبهه و میدان) شده اند، تا به این سبب در جهاد با دشمن بیش از یک اهتمام نداشته باشند، زیرا عطوفت تو درباره آنان، دل های آنان را به تو متمایل می کند، و قطعی است که بهترین روشنایی چشم زمامداران، گسترش و نفوذ دادگری در جامعه و ظهور محبت مردم جامعه است.

(36) و قطعی است که محبت مردم بروز نمی کند مگر با سلامت سینه های (درون و ذهن) آنان درباره زمامداران، و خیرخواهی مردم جامعه به وجود نمی آید مگر به وسیله اطلاع و احاطه آنان درباره زمامداران، و احساس اندک بودن سنگینی حاکمیت آنان، و دوری از انقراض مدت حکومت زمامداران. آرزو و امیدهای (معقول) آنان را وسعت ببخش، و ستایش نیکورا برای آنان پی در پی انجام بده، و آزمایش آزمایش شدگان را به شمار بیاور، زیرا یاد آوری فراوان اعمال نیکوی نیکوکاران، انسان دلاور را به هیجان می آورد، و شخص عقب نشسته را تحریک می کند، انشاء الله.

(37) سپس برای هر کسی تلاشی را که کرده است به حساب بیاور، و تلاش هیچ کس را به حساب دیگری منظور مدار، و در ادای حق تلاشگران کمتر از حق درجه اعلائی تلاشی که انجام داده اند به حساب بیاور، و هرگز حیثیت و موقعیت چشمگیر یک انسان باعث نشود که تو کوشش و تکاپوی اندک او را بزرگ بشماری، (و بالعکس) موقعیت حقیر یک انسان موجب نشود که کوشش و تکاپوی بزرگ او را کوچک به حساب بیاوری.

(38) مالکا، در هر کار بزرگی که برای تو دشوار شود، و اموری که برای تو ابهام انگیز باشد، به خدا و رسول او رجوع کن. خداوند متعال خطاب به مردمی که ارشاد آنان را خواسته است می فرماید: «ای مردمی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید رسول خدا و اولیاء امور خود را، و اگر درباره چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و رسول او ارجاع کنید». ارجاع به خدا، تمسک به کتاب محکم او است، و ارجاع به رسول او گرفتن سنت جمع کننده او است که (مردم را) پراکنده نمی کند.

(39) سپس برای قضاوت میان مردم، کسی را که به نظرت بهترین فرد جامعه است انتخاب کن، که از این صفات برخوردار باشد: 1 - در تنگنای امور قرار نگیرد 2 - مدعیان و متخاصمین او را وادار به لجاجت نکنند یا او را در معرض آزمایش قرار ندهند 3 - به لغزشی که دچار شده ادامه ندهد و به حق برگردد 4 - و رجوع به حق هر موقعی که آن را فهمید، برای او مشکل نباشد 5 - و هرگز نفس خود را به پرتگاه طمع نزدیک نسازد 6 - و به جای وصول به عالی ترین مرتبه فهم در کشف واقعیات به مراتب پایین آن قناعت نکند 7 - از همه مردم در موقع شبهه و ابهام محتاطتر باشد.

(40) 8 - از همه مردم در تمسک به دلایل محکم تر 9 - و از مراجعه خصماء کمتر از همه دلتنگ باشد، 10 - متحمل ترین مردم برای کشف واقعیات باشد 11 - و قاطع ترین آنان در موقع آشکار شدن حکم 12 - مداحی دیگران او را به خودبینی و تکبر گرفتار نکند 13 - فریبکاری و نیرنگ بازی ها تمایزش را جلب نکند. و اینان اندکند. (اما وظایفی که زمامدار درباره قضات دارد): 1 - کارهای قضایی او را به طور فراوان تحت نظر بگیرد 2 - در بذل مواردی که نیاز او را منتفی بسازد و احتیاج او را به سبب آن بذل، از مردم کم کند (برطرف نماید) مضایقه مکن.

(41) 3 - و مقام قاضی را در نزد خود چنان بالا ببر که هیچ يك از خواص در آن مقام طمع نکند تا به این وسیله از غافلگیر شدن از طرف مردان نزد تو در امان باشد 4 - به طور کلی در امور قضایی با دقت نظر کامل بررسی کن، زیرا این دین در گذشته در دست اشرار اسیر بود، که در آن با هوای نفس عمل می شد و آن را وسیله دنیا طلبی خود قرار داده بودند.

(42) سپس در امور کارگزاران نظر کن: 1 - آنان را با آزمایش (و تحقیق و کشف صلاحیت) به کار بگمار، نه از روی بخشش بی علت و استبداد، زیرا آنان مجموعه ای از شعبه های ظلم و خیانتند.

(43) 2 - از میان مردم کسانی را برای کارگزاری انتخاب کن که تجربه و حیا دارند، از خاندان های صالح و صاحب قدم های مفید در اسلام و دارای سوابق شایسته می باشند، زیرا آنان دارای اخلاقی شریفتر و حیثیت و آبرویی صحیح تر می باشند، و کمتر از دیگران خود را پرتگاه طمع ها قرار می دهند.

(44) و دارای نظر رساتر در عواقب کارها می باشند، 3 - سپس عوامل و مواد معیشت آنان را فراوان نما، زیرا به این وسیله است که برای اصلاح نفس خود قدرت پیدا می کنند، و از دست درازی به آنچه که از دولت یا مردم در زیر دست دارند بی نیاز می گردند و [با این بی نیازی] در آن هنگام که با امر تو مخالفت کنند و یا در امانت تو خیانت بورزند، حجت تو بر آنان تمام است.

(45) 4 - سپس همه کارهای کارگزاران را تحت نظر بگیر و بازرسان مخفی از میان مردمانی که اهل صدق و وفا هستند بر آنان بگمار، زیرا تحت نظر قرار دادن پنهانی امور کارگزاران آنان را وادار به حفظ امانت و مدارا با رعیت می نماید.

(46) و معاونان خود را با دقت کامل زیر نظر بگیر. در آن هنگام که کسی از آنان دست به خیانت گشود و این خیانت را اخبار بازرسان مخفی تأیید کرد، از جنبه شهادت به آن اخبار اکتفا نموده، و کیفر بدنی را برای او اجرا کن، و آن چه را که به دست آورده است، از او بگیر و او را به موقعیت ذلت و خواری بکشان و با نشان خیانت او را مشخص نما و ننگ تهمت را بر گردنش بیاویز.

(47) امر مالیات را به گونه ای تحت نظر بگیر که حال پرداخت کنندگان آن را اصلاح نماید، زیرا اصلاح حال دیگر مردم در اصلاح مالیات و پرداخت کنندگان آن است. و برای دیگر مردم مصلحتی نیست جز با اصلاح حالت پرداخت کنندگان مالیات، زیرا همه مردم تحت کفایت مالیات و پرداخت کنندگان آن می باشند.

(48) مالکا، نظرت در آباد کردن زمین بیشتر و رساتر از توجه به گرفتن مالیات باشد، زیرا مالیات بدون آبادی قابل دریافت نیست، و هر کس بدون آباد کردن زمین مالیات مطالبه کند، شهرها را خراب کرده و بندگان خدا را به هلاکت رسانده و روزگار زمامداری او به طول نمی انجامد، مگر اندکی.

(49) اگر پرداخت کنندگان مالیات از سنگینی آن و یا از آفتی شکایت داشتند، و یا اگر از قطع شدن آب، یا کمی باران، یا دگرگونی وضع زمین زراعی به سبب غرق شدن در سیل، یا اخلاقی که بی آبی به آن زمین وارد آورده باشد، در این مواقع باید به قدری از مالیات تخفیف بدهی که امید اصلاح شدن امر آنان را داشته باشی، و هرگز تخفیفی که برای اصلاح وضع آنان دادی بر تو سنگین نیاید، زیرا این نوعی ذخیره است که نفع آن در آباد کردن شهرهایت و زینت بخشیدن زمامداریت به تو خواهد برگشت، به اضافه این که ستایش نیکوی آنان را به تو جلب می کند، و به اجرای عدالت در میانشان مسرور خواهی گشت، و در برابر ذخیره نیکویی که از آسایش دادن به آنان اندوخته ای از قدرت اضافی آنان بهره مند خواهی گشت، [همچنین] از اطمینانی که به سبب دادگری و محبت و مدارا با آنان به تو دارند، برخوردار خواهی بود.

(50) پس چه بسا در حوادثی که پیش آید اگر پس از آن همه عدل و محبت و مدارا به آنان رجوع کنی و از آنان کمک بخواهی با کمال دلخوشی آن حوادث را تحمل نموده و تو را یاری خواهند نمود، زیرا آبادی نعمتی است که هر باری به دوشش بنهی آن را خواهد کشید، و جز این نیست که ویرانی زمین ناشی از فلاکت مردم آن است، و سبب فلاکت مردم روی آوردن کارگزاران به مال اندوزی، و بدگمانی (ناامیدی) از دوام حکومتشان، و عبرت نگرفتن از حوادث روزگار و جریانات اجتماعی و سیاسی اقوام و ملل گذشته است.

(51) سپس در حال کاتبان نظر کن، و این شرایط را درباره کاتبان منظور بدار: 1 - بهترین آنان را برای امور خود انتخاب کن، 2 - رسیدگی و حفظ آن قسمت از مراسلات را که چاره جویی ها و امور محرمانه خود را در آن ها ثبت می کنی به کسی اختصاص بده که جامع ترین همه آنان به اخلاق فاضله بوده 3 - و از کسانی باشد که از حیثیت و کرامتی که از تصدی مقام کاتب بودن نصیب او می گردد مست و فاسد نشود، که در نتیجه با مخالفت با تو در حضور مردم، به مقام جرئت به تو برآید.

(52) 4 - از وارد کردن و ارائه نامه های کارگزاران بر تو، و از صادر کردن پاسخ های صحیح از طرف تو در آنچه برای تو می گیرد و از طرف تو عطا می نماید، غفلت نرزد. 5 - و عهدنامه ای که برای تو می بندد و تنظیم می کند سست نگرداند و از منحل کردن تعهدی که از جانب تو منعقد ساخته است عاجز نماند 6 - به قدر و ارزش نفس خود جاهل نباشد، زیرا کسی که به ارزش خویش نماند باشد به ارزش دیگران نادانتر خواهد بود. 7 - سپس انتخاب کاتبان [و به طور عام همه کارگزاران] با استناد به هوش و فراست تو و شناخت آنان از رگ خواب تو و خوش گمانی تو درباره آنان نباشد، زیرا مردان کارآموده اجتماعی و سیاسی با حالات تصنعی می توانند خود را بر فراست زمامداران عرضه کنند، و خوش خدمتی خود را به رخ آنان بکشند، در صورتی که پشت این نقاب ساختگی نه خیرخواهی و خیر اندیشی دارند و نه امانت داری برای انجام وظایف خود.

(53) بلکه آنان را با سوابق کارهایی که برای زمامداران شایسته پیش از تو انجام داده اند آزمایش کن. 8 - و پس از آزمایش، کسی را برای کار کاتبی برگزین که در میان عموم مردم جامعه بهترین اثر را به وجود آورده، و به امانت داری شناخته شده تر است، زیرا چنین انتخابی، دلیل خیرخواهی توست برای خدا و کسی که از طرف او گماشته شده ای. برای هر امری از امور خود ریسی از آنان قرار بده، که کارهای بزرگ او را مغلوب نکند و کثرت آن کارها فکر او را پراکنده نسازد. مالکا، [یقین بدان] هر عیبی که از کاتبان تو سر بزند [و خسارتی به بار بیاورد] و تواز آن غفلت بورزی، مسؤول آن خواهی بود.

(54) سپس سفارش به نیکی دربارهٔ بازرگانان و صنعتگران را بپذیر، و خود نیز دربارهٔ آنان سفارش خیر کن، چه آن که در جایگاه کارش مقیم است و چه آن که در حال گردش برای نقل مال التجاره و محصول کار خود باشد، و چه آن که با تلاش عضلانی محصولی را به وجود می آورد، زیرا اینان هستند که عوامل به وجود آورندهٔ منافع و اسباب آسایش مردم جامعه اند، و جلب کنندهٔ آن ها از نقاط دور و پرتگاه ها، در خشکی و دریا و دشت هموار و کوه (و دیگر جاهای) قلمرو زمامداری تو می باشند. آنان برای نقل و انتقال کالاها به تلاش در جاهایی می پردازند که مردم به آن ها روی نمی آورند، و جرئت حرکت به سوی آن ها را ندارند، [توصیه خیر دربارهٔ بازرگانان و صنعت گران غالباً باعث سوء استفاده آنان نمی باشد] زیرا آنان مردمانی مسالمت جو هستند و هرآسی از آسیب زدن آنان وجود ندارد، و همچنین آنان مردمی صلحجو هستند که بیمی از غائله آنان نیست. همهٔ امور بازرگانان و صنعتگران را خواه در جایی باشند که زیر نظر تو قرار دارند، و خواه در اطراف شهرهای تو، تحت نظر بگیر.

(55) و بدان با این حال عدهٔ زیادی از آنان مبتلای تنگ نظری و لئامتی بسیار شدید و احتکار منافع، و زورگویی در معاملات می باشند، و این صفات پلید موجب وارد کردن ضرر بر مردم جامعه، و عیب زمامداران است، لذا از احتکار جلوگیری کن، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از احتکار جلوگیری فرمود.

(56) و جریان معاملات باید آسان و روا و با موازین عدالت و با قیمت هایی صورت بگیرد که به طرفین معامله (فروشنده و خریدار) تعدی نباشد. پس هر کس که پس از ممنوع ساختن احتکار دست به آن آلوده کند، او را تعزیز نما و کیفری بدون اسراف بر او اجرا کن.

(57) سپس مالکا، خدا را، خدا را در نظر بگیر و درباره طبقه پایین از مردمی که چاره ای ندارند، از بینوایان و نیازمندان و مشقت زدگان و زمینگیر شدگان، زیرا در این طبقه مردمی قانع و حاجت خواه وجود دارد. حق خدا را که از تو مراعات آن را درباره آنان خواسته است حفظ کن، و برای آنان قسمتی از بیت المال و قسمتی از عایدات خالصه جات اسلام را در هر شهری در نظر بگیر.

(58) زیرا برای آن بینوایان و نیازمندان که از جایگاه تو دورند، همان حق وجود دارد که برای نزدیکان، و تو باید حق همه آنان را مراعات نمایی. مالکا، هشیار باش که فساد و سرمستی تو را از آنان مشغول نکند، زیرا تو به بهانه اشتغال به کارهای بزرگ از ضایع کردن حق کوچک معذور نیستی، و هرگز اهتمام خود را از آنان منصرف مکن، و از روی تکبر بر آنان روی گره مساز.

(59) و امور کسانی از این طبقه را که نمی توانند به حضور تو برسند و مردم به آنان با تحقیر می نگرند و مردان چشمگیر آنان را پست می شمارند، تحت نظر بگیر، و برای رسیدگی به امور آنان مردمی را معین کن که در نزد تو مورد اطمینان و اهل ترس از خدا و فروتن می باشند، تا نیازها و مسائل آنان را به تو اطلاع دهند.

سپس درباره این طبقه مستمند چنان رفتار کن که روز دیدار با خداوند سبحان معذور و سربلند باشی.

(60) زیرا این طبقه از دیگر مردم جامعه به انصاف (و عدل و محبت) نیازمندترند. و حقوق همه مردم و طبقات جامعه را چنان ادا کن که در نزد خدا معذور و سربلند باشی. اداره شئون ایتام و کسانی را که گذشت سالیان عمر آنان را ناتوان ساخته است، از کسانی که چاره ای ندارند و نفس خود را برای سؤال عرضه نمی کنند، با دقت و توجه به عهده بگیر و ملتزم باش. و این دقت و تعهد بر زمامداران سنگین است، و التزام و عمل به همه انواع حق سنگین است. خداوند متعال همین سنگینی را برای مردمانی سبک می کند که طلب عاقبت نموده و نفس خود را درباره حق شکیبیا ساخته اند و به صدق وعده خداوندی اطمینان دارند.

(61) و برای نیازمندان که مراجعه آنان به تو ضروری است قسمتی از وقت خود را اختصاص بده که با شخص تو به طور مستقیم ارتباط برقرار کنند، و برای آنان مجلس عمومی قرار بده که در آن جا به خدایی تو اضع کنی که تو را آفریده است.

و در این ارتباط لشکریان و معاونان مانند نگهبانان و پاسبانان را از آنان دور بساز، که کسی که از آن نیازمندان با تو سخن می گوید بدون گرفتگی زبان (و بدون نقص) سخنش را بگوید.

(62) زیرا من در مواردی متعدد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هیچ امتی به پاکی و قداست نخواهد رسید، اگر حق ضعیف آن امت از قدرتمندش بدون گرفتگی زبان [و بدون نقص] گرفته نشود» (63) سپس بد برخوردی و ناتوانی در سخن گفتن را از آنان تحمل کن، و مگذار آنان در تنگنای هیبت فرمانروایی و تکبر تو به سختی بیفتند (و نتوانند درد دل و حاجات خود را ابراز بدارند). اگر درباره حاجتمندان به این ترتیب که به تو دستور دادم رفتار کنی، خداوند ابعاد رحمتش را بر تو می گستراند، و پاداش اطاعتش را برای تو مقرر می دارد. و آنچه را که عطا می کنی، به طور گوارا عطا کن، و اگر نتوانستی نیاز کسی را برآوری، با روی خوش و پوزش خواهی او را برگردان.

(64) سپس برخی از امور است که باید خود تو مستقیماً آن‌ها را مورد بررسی یا اجرا قرار بدهی، از آن جمله است: 1 - پاسخ مسائل کارگزاران در آن موقع که کاتبان تو ناتوان باشند 2 - صادر نمودن (برآوردن) نیازهای مردم که بر تو ارائه شده و دستیاران تو در برآوردن فوری آن نیازها دلبهره داشته باشند.

(65) و (به طور کلی) مالکاً، عمل هر روز را در همان روز به جای بیاور، زیرا برای هر روز موقعیت و قانون خاصی حکمفرما است، [که اگر آن روز بگذرد آن موقعیت به دست نخواهد آمد]. مالکاً، ما بین خود و خدایت قسمتی از بهترین اوقات و شایسته ترین آن‌ها را اختصاص بده. اگر همه اوقات عمر تو با نیت صالح بگذرد و رعیت در آن اوقات در آسایش باشند، عبادتی است برای خدا.

(66) و باید اعمال خاصی که وظایف دینی خود را از روی اخلاص به خدا به وسیله آن‌ها انجام می‌دهی، برپا داشتن آن دستورات الهی باشد که فقط برای او انجام گیرد. حق تلاش بدنی را که باید به خدا ادا شود در شب و روز ادا کن، و آن اعمالی را که موجب تقرب تو به خداست به طور کامل و بدون خلل و نقصان به جای بیاور. در ادای این حق بدنی از هیچ تلاشی دریغ مدار.

(67) و در آن هنگام که برای نماز با مردم ایستادی، نماز را آن قدر طولانی مکن که موجب نفرت مردم از نماز جماعت باشد و آن مقدار هم به اختصار برگزار مکن که موجب تضییع نماز شوی، زیرا در میان مردم، بیمار و دارای حاجتی است که نمی‌توانند زیاد درنگ کنند، و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله موقعی که مرا به یمن می‌فرستاد، پرسیدم: «با آنان چگونه نماز بگذارم؟» فرمود: «در نماز، ناتوان ترین آنان را در نظر بگیر و به مؤمنان مهربان باش.»

(68) پس از همه این دستورات که بیان کردم، هرگز خود را مدتی طولانی از مردم جامعه خود پوشیده مدار، زیرا اختفای زمامداران از رعیت نوعی وارد کردن فشار بر آنان و کم اطلاعی از امور حیات اجتماعی مردم است. غیاب زمامداران (و هر گونه کارگزاران) از مردم، زمامداران را از دانستن اموری که از آنان پوشیده است، باز می دارد. در نتیجه امر بزرگ در نزد آنان کوچک، و کوچک بزرگ، و زیبا زشت، و زشت زیبا جلوه می کند و حق با باطل درهم می آمیزد.

(69) و جز این نیست که زمامدار هم بشری است و هر آنچه از امور را که مردم از او پپوشانند نخواهد فهمید، و علامتی خاص برای حق وجود ندارد که به وسیله آن راست از دروغ شناخته شود. و جز این نیست تو که در منصب حاکمیت قرار گرفته ای یکی از دو کس خواهی بود: یا تو آن مردی هستی که نفس تو در راه حق آماده بذل است، بنابر این به کدامین علت خود را از حق واجبی که عطا خواهی کرد و یا عملی شریف که انجام خواهی داد، می پوشانی؟ (70) یا تو آن مردی هستی که مبتلا به امساک و خودداری از برآوردن حاجت مردم می باشی، در این صورت مردم که از بذل تو مأیوسند، با کمال سرعت از حاجت خواهی از تو امتناع خواهند ورزید، به اضافه این که بیشترین احتیاجات مردم به تو چیزهایی است که برای تو مشقتی ندارد، (زیرا بیشترین احتیاجات) یا شکایت از ظلمی است که به آنان رفته است، یا خواستن عدالت و انصاف در معامله ای که انجام داده اند.

(71) سپس برای زمامدار خواص و نزدیکانی است که دارای صفت خودخواهی و مقدم شمردن خود بر دیگران، و دست درازی، و کم انصافی در معاملات می باشند. ماده و ریشه این گونه مردم را با قطع عوامل صفات مزبور قطع کن.

(72) و هرگز به کسی از اطرافیان و خویشاوندان خود قطعه زمینی از زمین های مسلمانان را اختصاص مده، و هرگز این گونه مردم در بستن معاهده ای که ضرری بر حق دیگران وارد بسازد با تکیه بر تو طمع نکنند. این ضرر مانند سوء استفاده از حقه یا از عملی مشترك است که زحمت و مخارج آن را به گردن دیگران بیندازند، که در نتیجه خوشی و امتیاز این خطا کاری برای آنان، و عیب و ننگش در دنیا و آخرت از آن تو خواهد بود.

(73) و هر کس از نزدیکان و یا بیگانگان که به سبب حقی ملزم شود، او را به همان حق ملزم کن (حق را درباره او اجرا کن) و در انجام این تکلیف بردبار باش و تقرب به خدا را منظور مدار. هر وضعی که اجرای حق درباره خویشان و خواصت پیش بیاورد، مانع اقدام تو برای اجرای حق نباشد، و تو عاقبت احقاق حقی را اگر چه سنگین است در نظر بگیر، زیرا نتیجه و پایان آن پسندیده است.

(74) و اگر مردم جامعه تو را به تعدی و ظلمی متهم کردند و درباره تو بدگمان شدند، عذر خود را برای آنان آشکار کن و با آن عذر آشکار بدگمانی های آنان را از خود برگردان، زیرا در این اعتذار و رفع سوء تفاهم ریاضتی است برای نفس خود، و محبت و مدارایی است برای مردم جامعه، و با عذری که می آوری در پا بر جا ساختن آنان در مسیر حق، به خواسته خود نایل می گردی.

(75) و هرگز صلحی را که دشمن تو به آن دعوت نماید و رضایت خدا در آن باشد دفع مکن، زیرا به وسیله صلح است که لشکریانت آسوده می گردند و خود از تشویش و اندوه خاطر راحت می شوی و موجب ایمنی بر شهرهایت می باشد.

ولی پس از استقرار صلح از دشمن خود کاملاً برحذر باش، زیرا دشمن چه بسا به نزدیکی می گراید و نمایش صلح می دهد تا طرف را غافلگیر کند، پس جانب احتیاط را بگیر و خوش گمانی را درباره حيله گری های دشمن متهم بساز.

(76) و اگر میان خود و دشمن معاهده ای منعقد نمودی یا از طرف خود پناهندگی به او دادی، به معاهده خود به طور کامل وفا کن، و با کمال امانت تعهد پذیرش پناهندگی او را مراعات نما، و نفس خود را در برابر عهده‌ی که بسته‌ای سپر کن، زیرا عموم مردم در هیچ یک از واجبات الهی با آن همه پراکندگی که در خواسته‌ها و نظریات خود دارند، مانند بزرگداشت وفا به معاهده‌ها اتفاق نظر ندارند.

(77) این یک قانون محکم است که حتی مشرکین هم ما بین خود با قطع نظر از اسلام و مسلمین به آن عمل می‌کردند، زیرا آنان نیز عواقب بد حيله‌گری برای عهد شکنی را آزمایش کرده بودند. پس هرگز برای مختل ساختن پناهندگی دشمن به تو، نیرنگ راه مینداز، و تعهد خود را نقض مکن، و برای دشمنت حيله‌گری روا مدار، زیرا هیچ کس جز نادان شقی به خدا جرئت نمی‌کند.

(78) خداوند متعال قانون تعهد و پناهندگی و پناه دهنده‌گی را با رحمت الهی خود میان بندگانش عامل امن، و پناهگاهی قرار داده است که در منطقه ممنوعه در آن بیارامند، و در همسایگی آن با احساس امنیت به زندگی خود ادامه بدهند. پس هیچ گونه دغل بازی و فریبکاری و نیرنگ را در تعهدها نباید راه داد. و هیچ معامله‌ای را به گونه‌ای منعقد مکن که ابهام انگیز بوده و امکان اختلال در آن وجود داشته باشد. و هرگز پس از تأکید و استحکام متن معاهده، تکیه بر مغلطه کار مکن.

(79) و اگر تعهد الهی تو را در موردی در تنگنا قرار داد، این امر هرگز موجب نشود که در صدد فسخ به ناحق آن تعهد برآیی، زیرا شکیبایی تو بر تنگنایی که امید گشوده شدن و نیکی عاقبت آن را داری بهتر از آن عذرخواهی است که از نتیجه بد آن بیمناک، و از بازخواست خداوندی که در دنیا و آخرت تو را فرا خواهد گرفت هراسناک باشی.

(80) مالک، پرهیز از خون‌ها و ریختن خون‌های مردم بدون مجوز قانونی، زیرا هیچ چیزی به انتقام خداوندی نزدیکتر و از نظر نتایج وخیم‌تر و برای نابود کردن نعمت خداوندی مؤثرتر و برای منقرض ساختن روزگار دولت قاطع‌تر از خونریزی به ناحق وجود ندارد.

(81) و خداوند سبحان (در روز قیامت) حکم میان بندگان خود را از حکم درباره خون‌هایی که ریخته اند آغاز خواهد کرد. مالک، هرگز سلطه و اقتدار خود را با ریختن خون حرام تقویت مکن، زیرا ریختن خون حرام (نه تنها سلطه و اقتدار تو را تقویت نمی‌کند بلکه) آن را پست و ناتوان نیز می‌سازد، و بلکه آن را از بین می‌برد و از تو می‌گیرد و به دیگری منتقل می‌نماید.

(82) و تو برای ریختن خون حرام عمدی عذری نه در نزد خدا داری و نه در پیش من، زیرا مجازات ریختن خون حرام قصاص است.

(83) و اگر گرفتار قتل خطایی شدی و تازیانه ات یا شمشیرت یا دستت در کیفر دادن افراط کرد (زیرا ممکن است به سبب زدن يك مشت قوی و بالاتر قتل صورت بگیرد) در این موقع کبر و نخوت سلطه و اقتدار تو موجب نشود که حق صاحبان خون را به آنان نپردازی.

(84) و پرهیز از خودپسندی و بالیدن به خود، و از اطمینان به آنچه که از نفس خود، تو را به خودپسندی وادار کرده، و پرهیز از دوست داشتن مداحی و تملق دیگران، زیرا این صفات پلید از محکمترین فرصت‌ها برای شیطان است که نیکی نیکوکاران را در آن محو می‌سازد.

(85) و پرهیز از منت گذاردن بر مردم جامعه خود به خاطر احسانی که به آنان کرده ای، و از زیاد شمردن کاری که در حق آنان انجام داده ای، و پرهیز از تخلف از وعده ای که داده ای، زیرا منت گذاردن احسان را باطل می کند و زیاد شمردن کاری که به سود جامعه انجام گرفته است نور حق را از بین می برد، و تخلف از وعده موجب عداوت در نزد خدا و مردم می گردد. خداوند متعال فرموده است:

«عداوتی است بزرگ در نزد خداوند این که بگویند چیزی را که به آن عمل نمی کنید.» (86) و پرهیز از شتابزدگی در امور پیش از رسیدن موقع آن ها، و از سستی و درماندگی در موقعیت مقتضی آن امور، و پرهیز از آن لجاجت در موقعی که مشکل و ابهام انگیز باشند، و از مسامحه درباره آن امور، وقتی که آشکار شده اند.

پس هر امری را که در موضع خود قرار بده، و هر امری را در جایگاه مناسب خود مقرر بدار.

(87) مالکا، پرهیز از تقدم خود بر دیگران در هر آنچه مردم درباره آن مساویند، و از غفلت از آنچه که برای همه روشن است و چشم همگان آن را می بیند، زیرا در این جریان تو مورد مؤاخذة قرار خواهی گرفت و سود آن به دیگری خواهد رسید، و در اندک زمانی پرده ها از روی واقعیات برداشته می شود، و داد ستمدیده از تو گرفته خواهد شد. مالکا، باد بینی ات را خالی کن، و مالک تندى غضب، و ضرب دست، و بد زبانی خود باش.

(88) و از همه این صفات که عامل تعدی و تجاوزند، با روحیه خودداری از هیجان و تندى بر حذر باش، و آن ها را مهار کن، تا غضبت فرو نشیند و اختیار خود را مالک شوی، و این خودداری و مالکیت بر خویشتن را محکم نخواهی کرد، مگر این که با یادآوری روز برگشت به سوی پروردگارت خاطر خود را مشغول بداری.

(89) و بر تو واجب است که سرگذشت و رفتار زمامدارانی را که پیش از تو از این خاکدان گذشته اند به یاد بیاوری، زمامدارانی که حکومت دادگرانه گسترده و به سنت فاضله عمل نمودند و از آثار پیامبر صلی الله علیه و آله تبعیت نمودند، و واجبات وارده در کتاب الهی را پیروی کردند. پس تبعیت کن از آن اعمالی که ما انجام دادیم و تو خود آن را مشاهده کردی، و واجب است که از ذات خود در پیروی از این عهدنامه که برای تو نوشتم و برای اجرای آن از تو تعهد گرفتم و حجت را بر تو محکم نمودم سخت کوشا باشی، تا در آن هنگام که نفس تو برای اشباع هوی و هوسش به هیجان آمد، بهانه و عذری نداشته باشی.

(90) و من از رحمت و وسعه خداوندی و قدرت عظیمش مسألت می دارم: که خواسته های ما را عنایت فرماید، و من و تو را موفق بدارد به آنچه رضای او در آن است، از پابرجا بودن در اعتذار واضح در پیشگاه او و بندگانش، به اضافه سپاس نیکو در میان بندگان و اثر نیکو در شهرها و اتمام نعمت مضاعف فرمودن کرامت، و از آن ذات اقدس مسألت می دارم که پایان زندگی من و تو را با سعادت و شهادت ختم فرماید. قطعاً ما به سوی او بازگشت خواهیم کرد و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولاد پاک و پاکیزه او، درود بسیار فراوان. و درود بر تو.

54

54 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «طلحه» و «زبیر» به وسیله «عمران بن الحصین الخزاعی». این نامه را «ابو جعفر اسکافی» در کتاب مقامات در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام آورده است.

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، یقیناً شما می دانید اگرچه پنهان می دارید که من از مردم زمامداری نخواستم تا این که آنان مرا خواستند.

ص: 495

(2) و با آنان بیعت نکردم تا این که آنان با من بیعت کردند، و قطعاً شما از کسانی بودید که با من بیعت نمودید، و عموم مردم با من به جهت قدرت و سلطه غالب و ثروتی حاضر، بیعت نکرده اند. اگر شما از روی اختیار با من بیعت کرده اید پس برگردید و به زودی به سوی خدا توبه کنید و اگر از روی اکراه با من بیعت نموده اید، شما با اظهار اطاعت [و بیعت با من] و داشتن معصیت در درون راه را برای من بازگذاشتید.

(3) و سوگند به جانم، شما شایسته ترین مهاجرین برای تقیه و مخفی داشتن نبودید. اگر شما از پیش، بیعت با مرا از خود دفع می کردید و نمی پذیرفتید، برای شما آسانتر بود از این که پس از اقرار به بیعت و لزوم اطاعت، از وفای به آن خارج شوید.

(4) شما خیال می کنید که من عثمان را کشتم. مابین من و شما کسی از اهل مدینه داوری کند که هم از من تخلف کرده و هم از شما، سپس هر کسی ملزم به آن تعهد [یا تکلیف] باشد که به گردن دارد.

(5) ای دو پیرمرد، از این فکری که کرده اید برگردید، زیرا سنگین ترین باری که باید تحمل کنید ننگ است، پیش از آن که در قیامت ننگ و آتش دوزخ همراه هم سراغ شما را بگیرند، و السلام.

55

55 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به معاویه

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، خداوند سبحان دنیا را برای جهانی بعد از آن آفریده و مردم را در آن به آزمایش درآورده است تا آن که عملش بهتر است آشکار شود. و ما نه برای دنیا آفریده شده ایم و نه برای تلاش درباره دنیا. و جز این نیست که ما در این دنیا برای آزمایش قرار گرفته ایم و قطعی است که خداوند مرا با تو و تو را با من آزمایش می کند و یکی از ما دو نفر را برای دیگری حجت قرار داده است.

ص: 496

(2) پس تو با تأویل قرآن، برای به دست آوردن دنیا تاختی، و مرا درباره چیزی مسؤول قلمداد کردی که نه دست من جنایتی در آن به وجود آورده است و نه زبان من تو و اهل شام آن دروغ را وسیله قرار دادید و دانایان شما، نادانانان را و ایستاده تان نشسته ها را تحریک نمودند. پس ای معاویه، از خدا بترس و در کشیدن مهارت که شیطان به دست گرفته است، با آن موجود پلید، مبارزه کن و روی خود را به آخرت برگردان. اینست راه ما و راه شما.

(3) و بترس از این که خداوند تو را به زودی به حادثه ای کوبنده چنان مبتلا کند که دنباله ات را قطع کند و ریشه ات را برکند. یقیناً من به خدا سوگند یاد می کنم، سوگندی غیر قابل تخلف که اگر مقدرات جمع کننده مابین من و شما را در آشیانه تو جمع کند هرگز تو را رها نکنم «تا آن گاه که خدا میان ما حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است».

56

56 وصیتی است از آن حضرت علیه السلام آن حضرت با این سخنان به «شریح بن هانی» موقعی که او را در مقدمه لشکر خود به سوی شام قرار داده بود توصیه هایی فرموده است.

ای شریح، در هر صبح و شام به خدا تقوی بورز و بر نفس خود از فریب دنیا بترس و در هیچ حالی از آن احساس امن و امان مکن. و بدان که اگر نفس خود را از مقداری فراوان از چیزهایی که دوست می داری به جهت ترس از یک ناگواری، باز نداری، هوی و هوس های نفسانی تو را به مقداری فراوان از ضررها می کشاند. پس همواره مانع و جلوگیری نفس خویشتن باش و در هنگام خشم، آن گاه که هیجان و جهش شدید وجودت را فرا گیرد، آن را بکوب و ریشه کن کن.

ص: 497

57 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به اهل کوفه در آن هنگام که از مدینه به بصره حرکت کرده بود

اما بعد از حمد و ثناء خداوندی، من از جایگاه خود بیرون آمدم، یا ستمکار یا مظلوم، یا متجاوز یا کسی که به او تجاوز شده است. و من خدا را به یاد کسی می اندازم که اگر نامه ام به او برسد، به طرف من کوچ کند. اگر شخصی نکوکار باشم، مرا یاری کند و اگر بد کار باشم مرا ملامت کند و به من اعتراض نماید.

58 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام این نامه را به مردم شهرها نوشته و آنچه را که مابین او و اهل صفین به جریان افتاد بیان فرموده است

(1) آغاز جریان ما چنین شد که ما و آن قوم از شامیان رویاروی شدیم در حالی که ظاهرا پروردگار ما یکی و پیامبر ما یکی و دعوت ما به اسلام یکی بود، نه ما در ایمان به خدا و تصدیق رسول او بر آنان امتیازی داشتیم و نه آنان بر ما.

(2) موقعیت ما هم یکی بود مگر اختلافی که درباره خون عثمان داشتیم و ما از آن خون بری و درباره آن بیگناه بودیم. ما به آنان گفتیم بیایید ما مداوا می کنیم آنچه را که امروز [به این زودی] قابل درک نمی باشد، به وسیله خاموش کردن آتش جنگ و آرام کردن عموم مردم، تا امر اسلام محکم شود و اطراف آن فراهم آید، در نتیجه بتوانیم حق را به جای آن برگردانیم.

(3) آنان گفتند: نه، بلکه ما با زورگویی معالجه می کنیم. آنان چیزی را جز جنگ نپذیرفتند، تا جنگ بال در آورد و استحکام پیدا کرد و آتش هایش تند و شعله ور شد.

(4) هنگامی که جنگ، ما و آنان را زیر دندان گرفت و چنگال هایش را در ما و آنان فرو برد، ما به آنچه که خواستند (اتفاق نظر به حکم قرآن) با سرعت پاسخ مثبت دادیم تا حجت بر آنان آشکار شد و عذرشان قطع گردید.

(5) پس هر کس بر آن حجت استقامت کرد، خداوند او را از هلاکت نجات داد و هر کس که لجاجت ورزید و خصومتش را ادامه داد، چنان شخصی، پیمان شکنی بود که خداوند بر دل او مهر سقوط زد و نتایج ناپود کننده اعمالش را به دور سر او چرخاند.

59

59 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «اسود بن قطبه» فرمانده لشکر حلوان

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، هنگامی که هوای والی مختلف شود، این هوی او را از عدالت ورزیدن به طور فراوان مانع گردد. پس امور مردم در نزد تو مساوی باشد، زیرا حقیقت اینست که ظلم به هیچ وجه نمی تواند به عنوان عوض جایی از عدالت را بگیرد. بپرهیز از آنچه که امثال آن را از دیگران انکار می کنی و نفس خود را در انجام آنچه خداوند بر تو واجب کرده است، بذل کن [از خواسته های نفست بگذر] در حالی که به پاداش الهی امیدواری و از عذاب او می ترسی.

ص: 499

(2) و بدان دنیا جایگاه عمل در آزمایش ها است. هرگز کسی که در این دنیا زندگی می کند، ساعتی در فراغت بسر نمی برد، مگر این که همان فراغتش روز قیامت برای او حسرتی خواهد بود. و به یقین هرگز چیزی تو را برای همیشه از حق بی نیاز نخواهد کرد. و از حقوق اساسی برای تو نگهداری نفس است از خطاها و این که با کوشش و تلاش خود همواره به نظم امور رعیت پردازی، زیرا نتایج با عظمتی که در این راه نصیب تو خواهد گشت، بهتر است از آن رنج و مشقتی که در این مسیر متحمل خواهی گشت.

60

60 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به کارگزارانی که سپاه وارد قلمرو آنان می شود

(1) از بنده خدا علی زمامدار مؤمنان به کسی که سپاه، چه مأموران مالیات و چه کارگزاران شهرها، از سرزمین هایشان می گذرد.

(2) اما پس از حمد و ثنای خداوندی، من لشکریانی را راه انداخته ام که انشاء الله از زمین شما عبور خواهند کرد و به آنان دستور داده ام عمل به آنچه را که از طرف خدا برای آنان تکلیف است، مانند خودداری از اذیت مردم و جلوگیری از آسیب زدن. و من نزد شما به جهت پیمانی که از شئون سپاهیان با شما دارم، از هر گونه آزار و اذیت سپاهیان به مردم بیزارم، مگر آن که گرسنگی باعث اضطراب سربازی شود و او چاره ای برای سیر شدن نداشته باشد.

(3) پس مجازات کنید هر کس از لشکریان را که ظلمی به مردم روا بدارد و جلوگیری کنید از دست درازی سبک مغزهایتان به ضرر لشکریان و تعرض بر آنان در آنچه از آنان استثناء نمودیم. من در میان سپاه (در دسترس شما) قرار دارم. پس هر شکایتی که دارید و هر ظلمی که بر شما برود، به من برسانید و به طور عام هر چیزی که از امور آنان به شما برسد که شما را در فشار قرار بدهد، و هم چنین هر آنچه که شما از دفع آن ناتوانید، مگر به وسیله خدا و من، با من در میان بگذارید، تا من به یاری خداوند آن را تغییر دهم، انشاء الله.

ص: 500

61 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به «کمیل بن زیاد نخعی» و او کارگزار آن حضرت در «هیئت» بود، در این نامه آن حضرت به کمیل از آن جهت که دشمن از قلمرو حکومت او گذشته و برای غارت مسلمین پیش رفته بود و او آن را رها کرده بود، اعتراض می کند.

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، قطعی است که ضایع کردن انسان آنچه را که مدیریت آن را به عهده گرفته و به زحمت افتادش درباره آنچه به عهده دیگری است، يك ناتوانی آشکار و رأیی است پوچ.

(2) و دست اندازی تو به غارات مردم قیسیا و تعطیل کردن فعالیت در مرزها و به کار بردن اسلحه، که ما تو را بر آن والی کرده بودیم و در آن جا کسی نبود که جلو دشمن و غارت او را بگیرد و لشکر خصم را از آن جا رد کند، نظر و اندیشه ای است گسیخته و بی اساس.

(3) تو ای کمیل، پلی گشته ای برای هر دشمنی که می خواهد به رعیت تو برای تاراج بتازد، نه شانه ای مقاوم داری و نه دارای هیبت هستی و نه سد کننده مرزی و نه شکننده شوکت و قدرت دشمنی و نه بی نیاز کننده مردم کشور و نه کفایت کننده فرمانده خویشتنی.

62 نامه ای است از آن حضرت علیه السّلام به مردم مصر که با «مالک اشتر» در آن هنگام که او را برای حکومت آن کشور فرستاد، ارسال فرمود.

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را برای تبلیغ به جهانیان و شهادت و نظارت بر پیامبران مبعوث فرمود.

(2) هنگامی که آن حضرت از این دنیا در گذشت، مسلمانان پس از او در امر حکومت اختلاف و نزاع کردند. سوگند به خدا از دلم خطور نمی کرد که عرب پس از آن حضرت حکومت را از خاندان او برگرداند و نه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از من دور کند.

(3) در آن موقع چیزی مرا به درد و فریاد نیاورد مگر این که دیدم مردم به فلانی هجوم می بردند و با او بیعت می کردند. لذا من دستم را از بیعت نگهداشتم و مردم را به حال خود گذاشتم. تا آن گاه که برگشت مردمی را دیدم که از دین اسلام برگشتند و به نابود کردن دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت کردند.

(4) پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم رخنه و شکافی در آن بینم یا ویرانی در آن مشاهده کنم که مصیبت آن برای من بزرگتر از فوت حکومت بر شما باشد، که متاع روزگار اندکی است که آنچه در آن است به سرعت رو به زوال می رود، مانند از بین رفتن شوره زار، یا مانند ابر از هم پراکنده شود و از بین برود. پس در میان آن حوادث برخاستم تا باطل محو شد و از بین رفت و دین محکم و استوار گردید و بیارمید.

(5) و از جمله این نامه است: سوگند به خدا، من اگر به تنهایی با همه آنان ملاقات کنم در حالی که همه سطح زمین را پر کنند، نه باکی دارم و نه وحشتی به خود راه می دهم. و من به گمراهی آنان که در آن غوطه ورنند و به هدایتی که من بر مبنای آن حرکت می کنم، کاملاً آگاه و بینا هستم و با یقین از جانب پروردگارم همراه.

(6) و قطعی است که من به دیدار خداوندی و پاداش نیکوی او امیدوارم، ولی می ترسم حکومت این امت را نابخردان و خطاکاران به دست بگیرند، پس مال خداوندی را برای خود، و در میان خود به جریان بیندازند و بندگان خدا را برده های خود بدانند و با شایستگان جامعه تخصص و پیکار به راه اندازند و مردمان منحرف را حزب خود تلقی نمایند، زیرا در میان آنان است کسی که در میان شما شراب آشامید و (حدّ) کیفر برای او جاری شد. و از آنان کسی هست که اسلام نیاورد مگر این که اسلام یا مسلمانان برای او مزایایی را در نظر گرفتند.

(7) پس اگر این ترس و واهمه نبود، شما را تحریک و توییح نمی کردم و شما را یکجا جمع و تشویق نمی نمودم و هنگامی که از پذیرش زمامداری من امتناع کردید و سستی ورزیدید، شما را رها می ساختم.

(8) مگر نمی بینید که مرزهای شما رو به نقص است (دشمن پیش می آید و از مرزها می گذرد) و شهرهای شما گشوده می شود و ممالک (کشورهای) شما برچیده می شود (آن ها را از دست شما می گیرند)؟ و آیا نمی بینید که شهرهایتان مورد حمله و پیکار قرار می گیرد؟ بسیج شوید و برای جنگ با دشمنانتان کوچ کنید. خدایتان رحمت کند و با انداختن سنگینی تان روی زمین کاشانه ها و سرزمین هایتان به فرو رفتن در ذلت و عادت به آن و قرار گرفتن در پستی میخکوب نشوید که در نتیجه دچار پست ترین موقعیت در زندگی شوید. مرد جنگی همیشه بیدار است و هر کسی بخوابد، درباره او بیدارند. و السلام.

63 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «ابو موسی اشعری» و او کارگزار آن حضرت در کوفه بود.

به آن حضرت علیه السلام خبر رسیده بود که این مرد در هنگام دعوت امیر المؤمنین از مردم برای جنگ با اصحاب جمل، از حرکت و بسیج شدن آنان برای کمک به آن حضرت جلوگیری می کرد.

(1) از بنده خدا علی امیر المؤمنین به عبد الله بن قیس اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، خبری درباره تو به من رسیده است که از جهتی به سود توست و از جهتی دیگر به ضرر توست. پس همین که فرستاده من بر تو وارد شد، دامن بر کمر بند و کمر را محکم کن و از آشیانه ای که به آن خزیده ای بیرون آی و هر کس را که با توست، دعوت کن. اگر دستور مرا قبول کردی، آن را اجرا کن و اگر به تردید و شکست در تصمیم مبتلا گشتی، از مقامت کناره گیر.

(2) و سوگند به خدا، هر جا باشی، بر سرت آیند و رها نخواهی گشت تا این که رقیق تو با سخت تو، و ذوب شده تو با جامد تو مخلوط گردد، تا این که تو را از جاییت به سرعت برخیزانند و از پیش رویت همان گونه بترسی که از پشت سرت و آنچه که تو امید به آن داری چیز آسانی نیست.

(3) بلکه حادثه کوبنده بزرگی است، که باید بر شترش سوار شد و سختی آن را هموار کرد و (برای حرکت) عبور از بلندی چون کوه را آسان نمود. پس خردت را به کار بینداز و مالک امر خود باش و سهم و بهره خود را بگیر. و اگر نخواستی دور شو از حکومتی که به تو واگذار کردیم بدون خوشی و نجات. پس سزاوار است که به جای تو فردی با کفایت به کار گماشته شود و تو در خواب فرو رفته باشی تا آن جا که کسی سراغت را نگیرد که فلانی کجا است؟ سوگند به خدا، این کار جهاد در برابر اصحاب جمل که من آن را بر عهده گرفته ام، حق است و به دستور کسی است که بر حق است و هیچ باکی ندارم از آنچه ملحدان به آن عمل می کنند، و السلام.

64 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به معاویه در جواب نامه او

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، قطعی است که ما و شما همان طور که گفته ای بر مبنای دوستی و هماهنگی جمعی زندگی می کردیم، اما دیروز ما و شما را از یکدیگر جدا کرد. ما ایمان آوردیم و شما کفر ورزیدید و امروز ما بر دین خود پابرجا هستیم و شما در تردید و پریشانی بسر می برید و اسلام نیاورد مسلمانان شما مگر از روی اکراه پس از آن که بزرگان قوم را دید که همگی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گرایش پیدا کردند و داخل حزب او شدند.

(2) و گفته ای من طلحه و زبیر را کشتم و عایشه را وادار به فرار کردم و مابین کوفه و بصره فرود آمدم! این حادثه چیز است که تو از آن غایب بودی، پس ضرری است بر تو نداشته تا درباره آن از تو عذر خواسته شود.

(3) و گفته ای که تو همراه مهاجرین و انصار با من دیدار خواهی کرد. آن روز که برادرت به اسارت درآمد، هجرت برید و به پایان رسید. اگر در این دیدار شتاب داری، اندکی آرامش داشته باش، چه اگر من به دیدار تو بیایم، سزاوارتر است، زیرا در این صورت خداست که مرا برای گرفتن انتقام از تو به سوی تو فرستاده است و اگر تو به دیدار من بیایی همان را خواهی دید که آن مرد از بنی اسد گفته است:

اگر آنان روی بیاورند، روی به بادهای تابستانی می آورند که در میان سرازیری ها و گودی ها و صخره ها با سنگریزه (شن ها) آنان را می زنند.

(4) ای معاویه، هم اکنون آن شمشیر را که به پدر بزرگ و دایی و برادرت در يك محل فرو کردم، با خود دارم و تو ای معاویه، سوگند به خدا آن طور که دانسته ام قلبی بسته و عقلی ناتوان داری.

ص: 505

(5) سزاوار آنست که درباره تو گفته شود: تو از نردبانی بالا رفتی که تو را بر دیدگاهی بد مشرف کرده است که به ضرر توست نه به نفع تو، زیرا تو دنبال چیزی می گردی که گمشده تو نیست و چوپانی حیوانی را به عهده گرفته ای که از آن تو نمی باشد و حقیقتی (زامداری) را طلب می کنی که نه از اهل آن حقیقتی و نه ارتباطی با اصل و ریشه آن داری. چه بسیار فاصله دارد سخت از عملت.

(6) و چه بسیار شباهت با عموها و دایی هایت داری. آنان را شقاوت و آرزوی باطل وادار به انکار محمد صلی الله علیه و آله نمود و در نتیجه همان طور که می دانی به هلاکتی که سزاوارش بودند، افتادند. نه يك بلای بزرگ را با شمشیرهایی که هیچ جنگی از آن ها خالی نیست و نه امکان سستی در به کار بردن آن ها راه دارد، از خود دفع کردند و نه از شکستن حریمی جلوگیری نمودند.

(7) درباره قاتلان عثمان خیلی حرف زدی، [اگر واقعا می خواهی حق روشن شود] تو هم در آنچه که مردم داخل شده اند [قبول حکومت من] وارد شو. سپس آن قوم را به عنوان کسانی که باید محاکمه شوند، به من معرفی کن. در آن موقع من تو را و آنان را به عمل به کتاب خداوند متعال و می دارم و اما آنچه که تو می خواهی، يك فریبکاری است مانند گول زدن كودك شیرخوار در موقعی که او را از شیر جدا می کنند. و سلام بر شایستگانش.

65

65 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به معاویه

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، حال برای تو وقت آن رسیده است که با چشم بینا از دیدن حقایق آشکار نفعی ببری. تو راه گذشتگان را در پیش گرفتی و ادعاهای باطل کردی و مردم را فریب دادی و به شبهه انداختی و مقامی را به خودت نسبت دادی که بالاتر از توست.

ص: 506

(2) و به آنچه که در اختیار و دسترس تو نیست، دست یازیدی. [این نابکاری ها] همه برای گریز از حق و انکار آن حقایقی است که به تو از گوشت و خونت پیوسته تر است و از آن چیزهاست که گوشت آن را شنیده و سینه ات با آن ها پر شده است. [پس در انتظار چیستی!] چیست پس از حق جز گمراهی آشکار و پس از بیان واضح، مگر پوشیدن حق؟ (3) پس، از شبهه و از پوشش حق که در بردارد، بر حذر باش، زیرا فتنه و آشوب مدتی طولانی است که پرده های خود را گسترده و تاریکی های آن چشم ها را تاریک ساخته است.

(4) نامه ای از تو به من رسید که انواعی به هم بافته شده از سخن داشت که اصول و اساس آن از جهت صلح و صفا ضعیف و افسانه هایی بود که نه علم در یافتن آن دخالت داشت و نه متانت و آرمان انسانی. وضع تو چونان کسی است که در زمینی نرم فرورود، یا در ظلمت در راهی مبهم گم شود. و جایی را برای خود در نظر گرفته ای که بسیار بالا است و نشانه ها و علایمش دور، و پرنندگان بسیار بلند پرواز به آن نرسند و عیوق (آن ستاره واقع در ارتفاع بسیار بالا در فضا) است که می تواند با آن همپایه تلقی گردد.

(5) پناه بر خدا که پس از من، تو امور مسلمانان را بر عهده گیری و سود و زیان آنان را بپذیری. یا برای تو با یکی از مسلمین پیمان و عهدی قرار بدهم.

از هم اکنون به فکر نفس خویشتن و اصلاح آن باش، زیرا اگر تو تقریط کنی، آن گاه که بندگان خدا برای جنگ با تو آماده شوند، همه امور از اختیارت بیرون رود و از آن چاره جویی که امروز از تو پذیرفته است، ممنوع گردی، و السلام.

66 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «عبد الله بن عباس»، این نامه با اختلافی از نامه ای که در گذشته آمده است، در این جا مطرح شده است

اما بعد از حمد و ثنای خداوند، قطعی است که انسان به چیزی شادمان می گردد که از وی فوت نمی شد و به خاطر چیزی اندوهگین می شود که هرگز به دستش نمی رسید. پس رسیدن به يك لذت یا دل خنك شدن از يك غضب، برترین چیزی از دنیایت نباشد که به آنان نایل گردی. بلکه برترین چیزی که از این دنیا به آن نایل می گردی، خاموش کردن باطلی یا زنده کردن حقی باشد.

پس شادی تو در آن اندوخته های نیکو باشد که برای ابدیت از پیش فرستاده ای و تأسف و حسرتت درباره چیزی باشد که پس از خود به جای می گذاری و تمامی اهتمام تو درباره پس از مرگ باشد.

67 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «قثم بن العباس» و او کارگزار آن حضرت در شهر مکه بود

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، اعمال حج را برای مردم بر پای دار و آنان را به ایام ربوبی متذکر باش و در هنگام بامداد و عصر برای رسیدن به امور مردم آماده باش و بنشین. آن کس که فتوی بپرسد، پاسخ استفتایش را بده و نادان را تعلیم و با عالم بحث و مذاکره کن. و از طرف تو برای مردم سفیری جز زبانت نباشد و مابین تو و مردم فاصله و پرده ای جز صورتت قرار مده و هیچ نیازمندی را از دیدار رویت محروم مکن، زیرا اگر در آغاز از ورود بر تو منع گردد، پس از آن که حاجتش برآورده گردد، تو سزاوار سپاسگزاری نخواهی گشت.

(2) و با دقت در اموال خداوندی که نزد تو جمع شده است بنگر.

پس آن را بین خانواده هایی که نزدیک هستند و دارای عائله و گرسنه اند و در میان فقرا و مستمندان مصرف کن و آنچه را که از موارد مزبور، زیاده و اضافی بود، به سوی ما بفرست تا بین مستحقین نزد ما تقسیم کنیم.

(3) و به اهل مکه دستور بده که از ساکن آن شهر اجاره نگیرند، زیرا خداوند سبحان می فرماید: کسانی که ساکن مکه هستند با کسانی که برای عمل حج از بیرون وارد مکه می شوند، مساوی می باشند. خداوند ما و شما را به آنچه مورد رضای اوست توفیق دهد.

68

68 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام پیش از روزگار خلافتش به «سلمان فارسی» رحمة الله

اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، جز این نیست که مثل دنیا مانند ماری است که لمس آن نرم و زهرش کشنده است. پس اعراض کن از آنچه که تو را از آن خوش آید و به شگفتی وا دارد، زیرا اندک زمانی با تو می ماند و خود را از اندوه های آن برکنار دار، زیرا یقین داری که از تو جدا خواهد گشت و می دانی که حالاتش در دگرگونی دائمی است. و آن گاه که به آن انس پیدا کرده ای، بیشتر از آن بر حذر باش، زیرا هرگاه دنیا دار اطمینان به خوشی آن داشته باشد، دنیا او را به نتایج وحشتناک می کشاند یا اگر در آن به انس گرفتن آرמיד، او را به وحشت می رساند.

ص: 509

69 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «حارث همدانی»

(1) (ای حارث) به طناب قرآن چنگ بزن و خیر و پند را از آن بطلب، حلال قرآن را حلال بدان و حرامش را حرام و از حق آنچه را گذشته تصدیق کن و از گذشته دنیا برای آینده آن عبرت بگیر و تجربه بیندوز، زیرا بعضی از امور دنیا همانند بعضی دیگر است و آخر آن به اول آن ملحق و ضمیمه می گردد و همه امور دنیا حجابی مابین انسان و هدف اعلای او بوده و در آخر کار از او جدا می گردد.

(2) و نام خدا را بالاتر و با عظمت تر از آن تلقی کن که بر غیر حق، آن نام اقدس را به زبان بیاوری. فراوان به یاد مرگ و پس از مرگ باش و هرگز مرگ را آرزو مکن، مگر به شرطی محکم که تو را شایسته آرزوی این پدیده نماید.

(3) پرهیز از هر عملی که صاحبش آن را برای خود بپسندد، ولی برای عموم مسلمین از به جا آوردن آن کراهت داشته باشد. پرهیز از هر عملی که در نهان انجام داده می شود، ولی در آشکار مورد شرمندگی می باشد. و پرهیز از هر عملی که اگر درباره آن سؤال شود، صاحب آن منکر شود یا از آن پوزش بطلبد.

(4) و هرگز حیثیت و آبرویت را نشانه تیرهای سخنان قرار مده و هر چه را که شنیدی با مردم در میان مگذار، زیرا برای اثبات این که در سخنان تو دروغی وجود دارد کفایت می کند. و هر چه را هم که مردم با تو در میان گذاشتند، رد و تکذیب مکن، زیرا همین رد و تکذیب برای نادانی تو کافی است.

ص: 510

(5) غضب خود را فرو بر و تحمل داشته باش و در هنگام توانایی، بخشش و چشم پوشی کن و در موقع خشم، بردبار باش و در هنگام قدرت عفو و اغماض کن تا عاقبت به سود تو باشد. و هر نعمتی را که خداوند به تو عنایت فرموده است آن را بشناس و در صلاح زندگی به کار ببر و هیچ نعمتی از نعمت های خداوندی را که به تو لطف فرموده است، تباه مساز و همواره اثر نعمت خداوندی که به تو بخشیده است، در تو مشاهده شود.

(6) و بدان بهترین و با فضیلت ترین مؤمن کسی است که جان و دودمان و مالش را در راه خدا تقدیم بدارد، زیرا هر چیزی که تو از پیش می فرستی، ذخیره اش برای تو می ماند و آنچه که پشت سر خود می اندازی خیرش برای دیگری است.

(7) و از رفاقت با کسی که رأیش سست و بی پایه و عملش زشت است پرهیز کن، زیرا محاسبه ارزش همنشین با همنشینش صورت می گیرد. و در شهرهای بزرگ سکونت اختیار کن، زیرا این گونه شهرها مرکز اجتماع مسلمین است و بر حذر باش از جایگاه هایی که مردم آن ها در غفلت و جفاکاری غوطه ورنند و برای اطاعت خداوندی یاران اندکی در آن جا وجود دارند. اندیشه و رأیت را در انحصار آنچه که برای تو اهمیت دارد، قرار بده.

(8) و پرهیز از توقف و جایگاه های نشستن در بازارها، زیرا آن جا محل حضور شیطان است و در معرض فتنه ها. به آن کسی که تو به او برتری داری، فراوان بنگر و توجه کن، زیرا این التفات و توجه از انواع درهای سپاسگزاری است. و در روز جمعه مسافرت مکن تا در نماز جمعه شرکت کنی، مگر مسافرتی که در راه خدا یا درباره موضوعی است که عذر تو در سفر برای آن پذیرفتنی است.

(9) و در همهٔ امور خدا را اطاعت کن، زیرا اطاعت خداوند بر همه چیز برتری دارد. و نفس [حیوانیت] را در عبادت و برای عبادت بفریب و با آن مدارا کن و منکوبش مکن و اقدام به عبادت را با عفو و نشاطش همراه بساز، مگر در واجباتی که مقرر شده است، زیرا چاره ای نداری جز این که آن ها را ادا کنی و در موقع و محل خود به جای بیاوری. و پرهیز از آن که مرگ بر سرت تاختن آورد و تو در طلب دنیا از پروردگارت گریخته باشی.

(10) و پرهیز از همنشینی مردم فاسق، زیرا همواره شر به شر ملحق می گردد. و تعظیم خداوندی را به جا بیاور و دوستان او را دوست مدار. و از غضب پرهیز، زیرا غضب لشکری بزرگ از لشکریان شیطان است. و السلام.

70

70 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «سهل بن حنیف انصاری». این شخصیت از طرف امام علیه السلام حاکم مدینه بود. این نامه دربارهٔ کسانی از اهل مدینه بود که به معاویه ملحق شده بودند.

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، به من خبر رسیده است که مردانی از آنان که نزد تو بودند، به سوی معاویه کشیده شدند. از رفتن شماره ای از آنان و از دست دادن کمک و یاری آنان تأسفی به خود راه مده.

ص: 512

(2) بس است برای اثبات گمراهی آنان و شفای دل تو از آزاری که به تو می دادند، گریختن شان از هدایت و حق و شتافتن آنان به کوری و نادانی.

و جز این نیست که آن نابخردان، اهل دنیا هستند و روی به آن دارند و آن نابکاران، عدالت را شناختند و آن را دیدند و شنیدند و با گوش پذیرفتند، و فهمیدند که مردم در نزد ما از نظر حق مساوی هستند، لذا به طمع سودجویی بیشتر از دیگران به سوی هم جنس خود گریختند. دور شوند از رحمت خدا و محو شوند! (3) سوگند به خدا، آن کوردلان نه از ظلمی فرار کردند و نه به عدالتی رسیدند و ما امیدواریم خداوند دشواری های این امر را بر ما رام سازد و ناهموارش را بر ما هموار فرماید. و السلام.

71

71 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «منذر بن جارود عبدي» به جهت خیانت او در قسمتی از آنچه که امام علیه السلام ولایت آن را به او داده بود.

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، صلاح و شایستگی پدرت، مرا درباره توبه اشتباه انداخت و گمان کردم تو در هدایت پیرو پدرت هستی و راه او را پیش خواهی گرفت. ناگهان در خبری که درباره توبه من رسید چنین آمده است که خود را از اطاعت هوایت رها نمی کنی و ذخیره ای برای آخرت نمی اندوزی.

ص: 513

(2) دنیای خود را با خرابی آخرت آباد می‌نمایی و با گسیختن از دینت به قبیله ات می‌پیوندی و اگر خبری که درباره تو به من رسیده است حق باشد، شتر خانواده ات و بند کفشت از تو بهتر است، و کسی که صفت تو را داشته باشد، شایسته نیست که به وسیله او مرزی بسته شود و امری اجرا گردد، یا شأن و ارزشی بالا رود، یا این که در امانتی شرکت داده شود، یا برای دریافت مالیات امین و مورد اطمینان باشد. پس هنگامی که این نامه من به تو رسید، نزد من بیا انشاء الله.

سید رضی گفته است: و منذر بن جارود عبدی کسی است که امیر المؤمنین علیه السلام درباره او فرموده است: منذر مردیست که از روی کبر و نخوت همواره به پهلوهایش می‌نگرد و به لباسی که به تن دارد، فخر و مباهات می‌کند و آب دهان در کفش هایش (برای پاک کردن آن‌ها) می‌اندازد.

72

72 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «عبد الله بن عباس»

اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، قطعی است که تونه می‌توانی از اجل خود سبقت‌گیری و نه روزی تو شود آنچه که از آن تو نیست. و بدان که روزگار آدمی با دور روز می‌گذرد: يك روز به سود تو و روز دیگر به ضرر توست. و به یقین این دنیا خانه ای است دگرگون شونده. پس آنچه که از آن توست، سراغ تو خواهد آمد، اگر چه ناتوان باشی، و آنچه که به ضرر توست نمی‌توانی آن را از خود دفع کنی، اگر چه قدرتمند باشی.

73

73 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به معاویه

(1) اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، من در پاسخ‌هایی که به نامه‌های تو می‌دهم و به نامه تو گوش فرا می‌دهم، نظر خودم را در این مورد بجا نمی‌بینم (که به امید اصلاح تو نامه‌هایت را بخوانم و پاسخ آن‌ها را بدهم) و دریافت واقع را (که به دنبال آن امید، کاری مصلحانه انجام بدهم)

ص: 514

(2) نابجا می بینم و تو در آن هنگام که از من سپردن امور را به خویشتم می خواهی و انتظار داری که من پاسخ تو را با چند سطر بدهم، مانند آن سنگین خوابی که رؤیاهای بی اساس می بیند و مانند آن سرگردانی که ایستادن برای او مشقت بار است و نمی داند که آنچه که برای او پیش می آید، به نفع او است یا به ضرر او، البته تو عین او نیستی ولی او شبیه به توست.

(3) و سوگند یاد می کنم به خدا که اگر مانند تو را نمی خواستم، از سوی من به تو ضربه هایی می رسید که استخوان را می کوبید و گوشت را آب می کرد. و بدان [ای معاویه] شیطان مانع از آن است که به بهترین کارت مشغول شوی و به سخنی که خیرخواهی تو در آنست، گوش فرا دهی.

74

74 پیمانی است از آن حضرت علیه السلام این پیمان را مابین مردم ربیعه و یمن نوشته و از خط «هشام بن الکلبی» نقل شده است.

(1) این پیمانی است که اهل یمن چه آنان که شهر نشینند و چه آنان که در بیابان ها زندگی می کنند و همچنین اهل ربیعه... با اتفاق رأی آن را مابین خود می بندند به این که: آنان معتقد و عامل به کتاب خداوندی هستند و به آن کتاب دعوت می کنند و به عمل به آن دستور می دهند و هر کس را که به آن کتاب دعوت کند، بپذیرند و در برابر عمل به قرآن، قیمتی را قبول نکنند و به جای آن هیچ چیزی را جانشین قرار ندهند و همه مردم ربیعه و یمن متحد به مقابله با کسی هستند که با این پیمان مخالفت کند و آن را ترک نماید. آنان یاران یکدیگرند.

ص: 515

(2) دعوتشان یکی است. این پیمان را نه به جهت ملامت ملامتگری نقض خواهند کرد و نه به جهت غضب انسانی خشمناک و نه برای استدلال گروهی به گروه دیگر و نه به جهت ناسزاگویی قومی به قوم دیگر. به این پیمان شهادت دادند حاضر و غایب و کم عقل و دانا و بردبار و خردمند و نادان هر دو گروه. سپس عهد و پیمان خداوندی بر ذمه همه آنان ثابت می شود «قطعی است که عهد و پیمان خداوندی مورد مسؤولیت است.» و این پیمان را علی بن ابیطالب نوشته است.

75

75 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به معاویه در نخستین روزهایی که با آن حضرت بیعت شده بود این نامه را «واقدی» در کتاب «جمل» ذکر کرده است

از بنده خدا علی امیر المؤمنین به معاویه بن ابی سفیان.

اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، تو می دانی که عذر و رویگردانی من درباره شما روشن شد تا این که آنچه می بایست صورت بگیرد و دفع آن هیچ امکان نداشت، واقع شد. داستان طولانی است و سخن فراوان. قطعاً آنچه که پشت گرداند، رفت و آنچه که روی آورد، پیش آمده است. با گروهی از یاران خود نزد من بیا. و السلام.

ص: 516

76 توصیه ای است از آن حضرت علیه السلام به «عبد الله بن عباس» در موقع حاکم قرار دادن او بر بصره

با مردم با گشاده رویی در چهره و مجلس و حکم رفتار کن، و پرهیز از غضب، زیرا غضب سبک سری و از اغواهای شیطان است، و بدان آنچه تو را به خدا نزدیک سازد، تو را از آتش دور می کند و آنچه تو را از خدا دور سازد، به آتش نزدیک می کند.

77 توصیه ای است از آن حضرت علیه السلام به «عبد الله بن عباس» هنگامی که او را برای استدلال به بطلان موضع گیری خوارج فرستاد.

با خوارج با قرآن مجادله مکن، زیرا قرآن دارای فراگیری متنوع است، تو خواهی گفت و آنان نیز خواهند گفت. بلکه با سنت با آنان احتجاج کن، زیرا چاره ای از قبول آن ندارند.

78 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به «ابو موسی اشعری». این نامه پاسخی است در امر حکمین. این نامه را «سعید بن یحیی اموی» در کتاب «مغازی» ذکر کرده است.

(1) عده ای فراوان از مردم دگرگون گشتند، لذا از امتیاز سعادت بی بهره ماندند. پس آنان با دنیا رو به دنیا برگشتند و با هوی و هوس سخن گفتند.

(2) و من در این حادثه در موقعیت شگفت انگیزی قرار گرفته ام.

گروه هایی که خودپسند بودند دور حادثه را گرفتند. و من جراحی را مداوا می کنم که می ترسم سرباز نکند و بهبود نیافته با خون و چرک مخلوط و جامد گردد.

(3) و بدان هیچ مردی به اتحاد و اجتماع امت محمد صلی الله علیه و آله و تشکل حقیقی آن، مشتاق تر از من نیست. با این اشتیاق و عمل مطابق آن، پاداش نیکو و کرامت سرنوشت را می خواهم.

(4) و به آنچه بر خود الزام نموده و بر آن تعهد بسته ام وفا خواهم کرد، اگرچه تواز آن وضع شایسته ای که در هنگام جدا شدن ما از یکدیگر داشتی دگرگون شوی، زیرا شقی آن کس است که از نفع عقل و تجربه ای که به او داده شده است محروم بماند. و من امتناع دارم از این که گوینده ای باطل بگوید و امری را افساد کنم که خداوند آن را اصلاح فرموده است. پس رها کن آنچه را که نمی دانی، زیرا مردم شر به سوی تو با سخنان ناشایست می شتابند، و السلام.

ص: 518

79 نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به فرماندهان لشکریان

اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، جز این نیست که کسانی که پیش از شما بودند، به هلاکت افتادند و هلاکتشان به جهت جلوگیری آنان از حق بود که آن را به صاحبانش ندادند و آنان مجبور شدند آن را بخرند و آن تبهکاران آن مردم را در مجرای باطل قرار دادند و آنان از باطل پیروی کردند.

ص: 519

سخنان کوتاه علی علیه السلام باب برگزیده سخنان امیر المؤمنین علیه السلام

اشاره

و این سخنان در بردارد برگزیده ای از پاسخ های سؤالاتی را که از آن بزرگوار پرسیده شده و سخنان کوتاه (حکمت آمیز - قصار) را که به مقاصدی از آن حضرت صادر شده است.

ص: 520

1

1 و فرمود:

در هنگام بحران و آشوب مانند شتر دو ساله باش که نه پستی نیرومند برای سواری دارد و نه پستانی برای دوشیدن.

2

2 و فرمود:

هر کس که طمع را برای خود پذیرفت و آن را شعار قرار داد، نفس خود را معیوب ساخت و هر کس ضرری را که بر او وارد شده است آشکار ساخت، رضایت به ذلت و پستی دارد و هر کس زبانش را فرمانروای خود ساخت، ذات او برای خویشتن پست و خوار گشت.

3

3 و فرمود:

بخل ورزیدن ننگ است و ترس نقص روانی است و فقر، آدم باهوش را از اقامه دلیل لال می کند، انسان تنگدست در شهر خویش بیگانه است.

4

4 و فرمود:

ناتوانی آفتی است و شکیبایی دلاوری و پارسایی ثروت و پرهیزکاری سپری است و چه همنشین خوبی است رضایت در زندگی.

5

5 و فرمود:

دانش میراثی است شریف. فرهنگ پیشرو، آرایش هایی است در حال نوبه نو شدن و اندیشه آینه ای است روشن.

6

6 و فرمود:

سینه انسان عاقل صندوق راز او است و گشاده رویی طناب محبت و بردباری مخفی کننده عیوب است.

و روایت شده است که آن حضرت فرمود: مسالمت و مدارا نهانگاه عیوب است و هر کس که از خود راضی باشد ناراضیان وی فراوان خواهند بود.

7 و فرمود:

صدقه دوایی است شفابخش و اعمال مردم در این زندگانی در آخرتشان در دیدگاه آنان قرار گیرد.

ص: 521

8

8 و فرمود:

تعجب کنید از این انسان که با قطعه ای از پیه می بیند و با قطعه ای از آن، سخن می گوید و با استخوانی می شنود و از شکافی تنفس می کند.

9

9 و فرمود:

در آن هنگام که دنیا به کسی روی آورد نیکویی های دیگران را به او عاریت می دهد و اگر دنیا از کسی رویگردان شود، نیکویی های خود او را از او می گیرد.

10

10 و فرمود:

با مردم چنان بیامیزید که اگر در آن حال بمیرید برای شما بگیرند و اگر زنده ماندید، همواره به شما مهر و محبت بورزند.

11

11 و فرمود:

هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی، عفو و بخشش را شکر غلبه بر او قرار بده.

12

12 و فرمود:

ناتوان ترین مردم کسی است که از به دست آوردن دوستان عاجز است و ناتوان تر از آن کسی است که دوستی را پیدا کند و او را از دست بدهد.

13

13 و فرمود:

هنگامی که مقدمات نعمت ها به شما رسید، با کمی سپاسگزاری دنباله آن ها را از دست مدهید.

14

14 و فرمود:

هر کس که نزدیکانش او را ضایع کنند، دوستی و الفت با دیگران را به دست آورد.

15

15 و فرمود:

چنان نیست که هر گرفتار فتنه ای قابل ملامت باشد.

16

16 و فرمود:

امور چنان تسلیم مقدرات است که حتی گاهی تدبیر موجب مرگ می شود.

ص: 522

17 درباره فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است «رنگ سفید محاسن را تغییر بدهید و خود را به یهود شبیه مکنید» پرسیدند. فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله این دستور را موقعی فرمودند که دین در اقلیت بود و اما اکنون که دایره دین گسترش پیدا کرده و استقرار به دست آورده است، هر کسی اختیار دارد.

18 و (درباره کسانی که از جهاد با او کنار رفتند) فرمود:

حق را خوار کردند و باطل را همیاری نمودند.

19 و فرمود:

هر کس که افسار خود را به آرزویش بسپارد، به وسیله اجل از پای در آید.

20 و فرمود:

خطاهای جوانمردان را نادیده بگیرید و ببخشید، هیچ يك از آنان به لغزش نمی افتد، مگر این که دست خداوندی دستش را بگیرد و بلندش کند.

21 و فرمود:

ترس و هراس، همراه نومییدی است و شرمندگی با محرومیت، و فرصت ها مانند ابر در گذر است و فرصت های خیر را غنیمت بشمارید.

22 و فرمود:

برای ما حقی است، اگر آن را به ما ادا کردند می پذیریم وگرنه بر ترك شتران سوار می شویم و به حرکت خود ادامه می دهیم، اگر چه شبروی ما به طول انجامد. (1)

سید شریف رضی می گوید: «و این از لطیف ترین و فصیح ترین سخنان است، و معنایش اینست که ما تا آخرین نیروی حرکت و شکل آن اقدام می کنیم و از حق خود اعراض نمی کنیم.»

23

23 و فرمود:

هر کس که عملش او را عقب بیندازد، نژاد و نسبش نمی تواند او را پیش ببرد.

24

24 و فرمود:

از کفاره های گناهان بزرگ: رسیدن به فریاد فریاد خواه و برطرف کردن اندوه آدم غمگین است.

ص: 523

1- - تفسیری که سید رضی رحمه الله علیه درباره جمله مزبور نموده است، صحیح به نظر نمی رسد، اگرچه نسخه هایی از شرح نهج البلاغه که این جانب تا حال دیده ام، همین اشتباه را مرتکب شده اند.

25

25 و فرمود:

ای فرزند آدم، وقتی که دیدی خداوند سبحان نعمت هایش را پیاپی بر تو سرازیر می کند و تو او را نافرمانی می کنی، پس بر حذر باش.

26

26 و فرمود:

هیچ کس، چیزی را در درونش مخفی نکرد، مگر این که در جهش های لفظی از زبان و صفحات صورت او آشکار گشت.

27

27 و فرمود:

مادامی که دردت با تو می سازد، تو هم با دردت بساز.

28

28 و فرمود:

بهترین پارسایی پنهان داشتن پارسایی است.

29

29 و فرمود:

اگر در حال پشت گرداندن به زندگانی هستی و مرگ در حال روی آوردن، دیدار تو با مرگ به سرعت می رسد.

30

30 و فرمود:

بر حذر باشید، بر حذر، سوگند به خدا، خداوند آن قدر [از روی رحمانیت] معاصی را می پوشاند، که گویی آن ها را بخشیده است.

31

(31-1) درباره ایمان از آن حضرت سؤال شد، آن حضرت در پاسخ فرمود:

ایمان بر چهار پایه مستحکم است: صبر، یقین، عدل و جهاد.

(31-2) صبر از این پایه ها بر چهار شعبه است: اشتیاق است و شفقت و پارسایی و امید داشتن. پس هر کس که اشتیاق به بهشت دارد، شهوات را از دل بزدايد و هر کس که از دوزخ بترسد، از محرّمات اجتناب نماید و هر کس در دنیا پارسایی پیشه کند، مصیبت ها را ناچیز یابد و هر کس که در انتظار مرگ باشد، سبقت به خیرات نماید.

ص: 524

(31-3) یقین از این پایه ها بر چهار شعبه است: هشیاری بینا و شناخت و تحقیق در حکمت و پند از عبرت ها و سنت های [ثابت] گذشتگان.

(31-4) پس هر کس که در هشیاری بینا شود، حکمت بر او آشکار گردد و هر کس حکمت بر او ظاهر شود، عبرت را شناسد و هر کس عبرت را شناسد، گویی از اولین روزگاران تاکنون بوده است.

عدالت از این پایه ها بر چهار شعبه است: بر فهمی عمیق و علمی غوطه ور در حقایق، و شکوفایی و زیبایی حکم و استحکام بردباری.

پس هر کس که از فهم برخوردار باشد، به ژرفای علم واصل می گردد.

و هر کس ژرفای علم را درک کرد، از دریافت چشمه سار شریعت برخوردار گشت.

(31-5) هر کس بردباری کند، در زندگی خود تقریظ نکند و در میان مردم پسندیده زندگی می کند.

جهاد از این پایه ها بر چهار شعبه است: امر به معروف (همه نیکی ها) و نهی از منکر (همه زشتی ها) و صدق در همه موارد جهاد و دشمن داشتن مردم فاسق:

پس هر کس امر به معروف کند، پشتیبان محکمی برای مردم با ایمان می گردد و هر کس از منکر (زشتی ها) نهی کند، دماغ کفار را به خاک مالیده است و هر کس در هنگام جنگ برای خدا حرکت از روی صدق کرد، وظیفه ای را که بر عهده داشت ادا نمود و هر کس مردم تبهکار را دشمن تلقی کرد و برای خدا غضب نمود، خداوند به خاطر او غضب خواهد کرد و او را روز قیامت خشنود خواهد ساخت.

ص: 525

(31-6) و کفر بر چهار پایه است: افراط در ژرف جویی توهم زان، تنازع و خصومت ورزی، کناره گیری از حق، و عناد ورزیدن. پس هر کس به بهانه ژرف اندیشی در اوهام و خیالات فرو رفت، به سوی حق بر نخواهد گشت و هر کس نزاع و تخاصم بر مبنای نادانی باشد، کوری او درباره حق فراوان خواهد بود و هر کس از جاده حقیقت بلغزد، نیکی در نزد او بد، و بد در نزد او نیکی تلقی می شود و به مستی گمراهی مبتلا گردد. و هر کس که عناد ورزید، راه ها برای او سنگلاخ و ناهموار گشت و شؤون زندگی اش دچار مشکلات و راه رهایی برای او تنگ شد.

(31-7) شك از این پایه ها بر چهار شعبه است: مجادله برای خودنمایی، ترس، شك و تردید، و تسلیم و عقب نشینی. پس هر کس که مجادله را خصلت خود قرار داد، تاریکی اش به روشنی نرسد. و هر کس که پدیده های پیش رویش او را احاطه کند، به عقب برگردد و هر کس در اضطراب و دودلی مردد شود، شیطان با سم هایش او را بمالد. و هر کس خود را به عوامل هلاکت دنیا و آخرت بسپارد، در دنیا و آخرت به هلاکت افتد.

«سید شریف رضی گفته است: امیر المؤمنین علیه السلام پس از جملات سخنی دارد، ما به جهت بیم از طولانی بودن و بیرون شدن از هدف و مقصود در این باب، آن را در این جا نیاوردیم.»

32

32 و فرمود:

آدم نیکوکار از خود کار، بهتر و عامل شر از خود شر، بدتر است.

33

33 و فرمود:

با کرامت باش نه اسرافگر. حسابگر باش نه ممسک و لئیم.

ص: 526

34 و فرمود:

با ارزش ترین بی نیازی ترك آرزو است.

35 و فرمود:

هر کس آنچه را که مردم از شنیدن آن کراهت دارند اظهار کند، درباره آنچه را که نمی دانند خواهند گفت.

36 و فرمود:

هر کس که آرزو را طولانی کند، به بدکرداری دچار شود.

37 این سخن را در مسیر حرکت به سوی شام، هنگامی که روستاییان انبار با دیدن آن حضرت از اسب ها پیاده شدند و پیشاپیش آن بزرگوار با هیجان و در حالی که به یکدیگر فشار می آوردند، می رفتند، فرمود:

این چه کاریست که کردید؟ پاسخ دادند: این اخلاقی است که به وسیله آن فرمانروایان خود را تعظیم می نماییم. آن بزرگوار فرمود: شما با این کار خودتان را در دنیا به مشقت می اندازید و در آخرت نیز خود را به شقاوت گرفتار می سازید و چه زیانبار است مشقتی که عذاب به دنبال داشته باشد! و چه سودآور است آن آسایش که با برخورداری از آن، امان از آتش نیز در پی باشد!

38 و فرمود به فرزندش امام حسن علیه السلام:

فرزند عزیزم، چهار و چهار چیز از من به یاد داشته باش که با داشتن آن ها هیچ عملی ضرری به تو نمی زند: بی نیازترین بی نیازی ها عقل است و بزرگترین نیازمندی حماقت و وحشتناک ترین تنهایی خودپسندی است و بهترین و با کرامت ترین حیثیت اخلاق نیکو.

فرزند عزیزم، بپرهیز از رفاقت آدم احمق، زیرا او می خواهد سودی به تو برساند، ضرر وارد می سازد و بپرهیز از شخص بخیل، زیرا او آنچه را که تو به آن از همه چیز محتاج تری از تو دور می کند. و بپرهیز از رفاقت با انسان تبهکار، زیرا او تو را به هیچ و پوچ می فروشد و بپرهیز از دروغگو زیرا او مانند سراب است که دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور می نمایاند.

39 و فرمود:

با آن عبادات مستحب که به واجبات ضرر می زند، نمی توان به خدا نزدیک شد.

ص: 527

زبان عاقل در پشت قلب او قرار دارد و قلب احمق در پشت زبانش.

سید رضی گفته است: این یکی از معانی شگفت انگیز و شریف است و مقصود آنست که انسان خردمند، زبان خویش را پیش از مشورت با قلب و تفکر رها نمی کند، در صورتی که جهش های لفظی زبان احمق و کلمات ناگهانی و بی اساس بر اندیشه و تلاش های فکری او سبقت می گیرد. پس زبان عاقل پیرو قلب او است و قلب احمق تابع زبان او.

41

41 این معنی با لفظ دیگری از آن حضرت علیه السلام روایت شده است:

قلب احمق در دهان او است و زبان خردمند در قلب او.

42

42 و (به یکی از یارانش درباره بیماری ای که بر او عارض شده بود) فرمود:

خداوند شکایت از درد را که داری، باعث محو گناهانت فرماید، زیرا در خود بیماری ثوابی نیست، ولی گناهان را محو می کند و آن ها را مانند برگ های درخت می ریزد. و جز این نیست که پاداش در سخن با زبان است و عمل با دست ها و پاها. و قطعی است که خداوند سبحان کسانی از بندگان شایسته اش را به جهت صدق نیت و درون صالح به بهشت داخل می نماید.

سید رضی گفته است: و می گویم راست فرموده است درود باد بر او، زیرا از آن جهت که بیماری از جمله چیزهایی است که سزاوار عوض دادن است، لذا پاداشی ندارد، زیرا شایستگی عوض در برابر کاری است که خداوند درباره بنده اش انجام داده است، از دردها و بیماری ها و امثال آن ها در صورتی که اجر و پاداش در برابر کاری که بنده انجام داده است، سزاوار می گردد. پس میان آن دو تفاوتی است همان گونه که آن حضرت علیه السلام به مقتضای علم نافذ و رأیی که مطابق حق است، تبیین فرمود.

43

43 در موقع به یاد آوردن خواب بن الارث فرمود:

خدا رحمت کند خواب الارث را، با کمال میل اسلام آورد و با اختیار هجرت کرد و به اندازه کفایت در معیشت قناعت ورزید و از خدا راضی گشت و با مجاهدت زندگی کرد.

44 و فرمود:

خوشا کسی که معاد را به یاد آورد و عمل برای محاسبه نمود. [و با ایمان به محاسبه عمل نمود] و به قدر کفایت معاش قناعت نمود و از خدا خشنود گشت.

45 و فرمود:

اگر با این شمشیرم بینی شخص با ایمان را بزنم که مرا دشمن بدارد، ندارد و اگر همه دنیا را به کیسه منافق بریزم که به من محبت بورزد، هرگز نورزد، این برای آن است که قضا بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جاری گشته است که فرموده: «ای علی، هیچ مؤمنی عداوت به تو نورزد و هیچ منافقی به تو محبت نکند».

46 و فرمود:

آن زشتی که تو را غمگین کند بهتر از کاری است که تو را به نخوت کشاند.

47 و فرمود:

حیثیت انسان به قدر همت او است و صدق و صفای او به قدر رادمردی اش، و شجاعت او به قدر عظمت طبعش و پاکدامنی او به اندازه غیرتش.

48 و فرمود:

پیروزی با حسابگریست و حسابگری با کوشش فکر، و فکر با راز داری.

49 و فرمود:

بترسید از حمله شخص کریم، هنگامی که گرسنه شود و انسان پست موقعی که سیر شود.

50

50 و فرمود:

دل های مردم وحشی است، پس هر کس با آنان انس و الفت گرفت، به سوی او روی می آورند.

51

51 و فرمود:

عیب تو پوشیده است مادامی که دنیا به تو روی آورده است.

52

52 و فرمود:

شایسته ترین مردم به عفو و بخشیدن، تواناترین آنان به کیفر دادن است.

53

53 و فرمود:

سخاوت آنست که پیش از سؤال و تقاضا انجام بگیرد و اما پس از خواستن، یا از شرم است و یا برای فرار از توبیخ.

54

54 و فرمود:

هیچ بی نیازی مانند عقل و خرد نیست و هیچ فقری مانند نادانی و هیچ ارثی مانند فرهنگ شایسته و هیچ پشتیبانی مانند مشورت نمی باشد.

55

55 و فرمود:

صبر و شکیبایی بر دو قسم است: شکیبایی در برابر آنچه از آن کراهت داری و شکیبایی در برابر آنچه که دوست داری.

56

56 و فرمود:

بی نیازی در غربت وطن است و نیازمندی در وطن غربت.

57

57 و فرمود:

قناعت مالی است فناپذیر.

«سید رضی گفته است: این سخن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است.»

58

58 و فرمود:

مال، اصل و مایه شهوت ها است.

ص: 530

59

59 و فرمود:

کسی که تو را از يك ناگواری بترساند مانند کسی است که به تو مزده داده است.

60

60 و فرمود:

زبان، حیوانی است درنده، اگر رها شود می‌گزد.

61

61 و فرمود:

زن عقربی است دارای گزیدن شیرین.

62

62 و فرمود:

هنگامی که درودی به تو گفته شد، با درودی بهتر آن را پاداش بده. و هنگامی که دستی به تو عطایی کند تو با بیش از آن عطا، مقابله کن و با این حال برتری از آن کسی است که آغاز کرده است.

63

63 و فرمود:

شفاعت کننده بال جوینده است.

64

64 و فرمود:

مردم دنیا مانند کاروانی هستند که آنان را به حرکت درآورده اند و می‌رانند در حالی که آنان در خوابند.

65

65 و فرمود:

از دست رفتن دوستان، غربتی است.

66

66 و فرمود:

فوت شدن حاجت بهتر از مطالبه آن از دست شخص ناشایست است.

67

67 و فرمود:

از عطا کردن اندک شرمگین مباش، زیرا ناامیدی از آن کمتر است.

68

68 و فرمود:

پاکدامنی زینت فقر است و سپاسگزاری زینت توانگری.

69

69 و فرمود:

اگر آنچه که می خواهی واقعیت نداشته باشد، به آن گونه که هستی اهمیت مده.

ص: 531

70

70 و فرمود:

نادان را نخواهی دید مگر یا افراطگر و یا تفریطگر.

71

71 و فرمود:

هنگامی که عقل کامل گشت، سخن کم می شود.

72

72 و فرمود:

گذشت روزگار بدن ها را می پوساند و آرزوها را نوبه نو می سازد و مرگ را نزدیک و آرزو را دور می نماید. کسی که بر روزگار پیروز شد به زحمت افتاد و آن که از او فوت شد، به مشقت گرفتار شد.

73

73 و فرمود:

هر کس که خود را بر مردم پیشوا قرار داد، نخست پیش از تعلیم دیگران به تعلیم خویشتن پردازد و تأدیب خویشتن را پیش از تأدیب زبانش انجام بدهد. و آن کس که به تعلیم و تربیت خویشتن پردازد، از معلم و مربی مردم به تجلیل و تعظیم شایسته تر است.

74

74 و فرمود:

نفس کشیدن انسان قدم های اوست به سوی مرگ.

75

75 و فرمود:

هر آنچه که قابل شمارش است پایان می پذیرد و هر آنچه که مورد انتظار است، فرا می رسد.

76

76 و فرمود:

امور زندگی وقتی که به ابهام و اشتباه افتاد، آخر آن ها را با ابتدای آن ها باید محاسبه نمود.

ص: 532

77 و در قسمتی از روایت ضرار بن حمزه ضبابی [یا ضرار بن حمزه صدایی] در موقع ورود او بر معاویه و سؤال کردن معاویه از وی دربارهٔ امیر المؤمنین علیه السلام چنین آمده است. و ضرار گفت: شهادت می دهم که من آن حضرت را در بعضی از موقعیت هایش دیدم که شب پرده های خود را بر زمین گسترده بود و او در محراب خود محاسن [مبارکش] را به دست گرفته بود و مانند مار گزیده به خود می پیچید و گریهٔ اندوهگین سر داده بود و می گفت:

ای دنیا، ای دنیا، دور شو از من، آیا خود را به من عرضه داشته ای یا به من اشتیاق پیدا کرده ای، وقتی نرسیده است که خود را به قلب من وارد نمایی، برو دیگری را بفریب، مرا نیازی به تو نیست. من سه بار تو را طلاق داده ام که رجوعی در آن نیست. عیش تو کوتاه است و عظمت ناچیز و آرزویت پست. آه، از کمی توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت و اهمیت مقصد.

(78-1) سخنی از آن حضرت علیه السلام است در پاسخ سؤالی که يك مرد شامی از آن حضرت پرسید: «آیا رفتن به شام با قضا و قدر خداوندی بود؟» پس از سخنی طولانی فرمود:

«وای بر تو، شاید تو گمان کرده ای که حرکت ما به سوی شام يك قضاء لازم و قدر حتمی بود؟! اگر چنین باشد، پاداش و کیفر باطل می شود و وعده و تهدید ساقط می گردد.

(78-2) خداوند سبحان بندگان خود را بر مبنای اختیار، امر فرمود و برای بر حذر داشتن آنان را نهی فرمود و مردم را بر اعمال آسان نه دشوار مکلف نمود و به اعمال اندک، پاداش فراوانی عنایت فرمود. خداوند جلّ شأنه مغلوب معصیت کاران نشده و از روی اکراه اطاعت نمی شود و پیامبران را برای بازی نفرستاده و کتاب را بر بندگان بیهوده نازل نفرموده است و آسمان ها و زمین و آنچه را که مابین آن ها است، به لغو و باطل نیافریده است. این، گمان کسانی است که کفر ورزیدند، پس وای بر کفار از آتش دوزخ!

79 و فرمود:

حکمت را هر جا باشد بگیر، زیرا حکمت گاهی در سینه منافق به حرکت در می آید تا از آن بیرون آید و نزد آنان که شایسته آن هستند می آرد و در سینه مؤمن جایگیر می گردد.

80 و فرمود:

حکمت گمشده مؤمن است. بگیر حکمت را اگرچه حامل آن از اهل نفاق باشد.

81 و فرمود:

ارزش هر انسانی ناشی از آن امتیاز نیکو است که در اوست.

سید رضی گوید: و این سخنی است که هیچ قیمتی نمی توان برای آن تعیین نمود و هیچ حکمتی با آن قابل موازنه نیست و هیچ سخنی در عظمت به آن نزدیک نمی گردد.

(1-82) و فرمود:

شما را به پنج چیز سفارش می کنم که اگر برای پیدا کردن آن ها شترها سوار شوید و مسافت ها در نوردید، شایسته است: هرگز هیچ يك از شما امیدوار نباشد، مگر به پروردگارش و هرگز ترسد مگر از گناهِش.

و هرگز از گفتن «نمی دانم» در برابر سؤالی که پاسخش را نمی داند، احساس شرم نکنند.

(2-82) و هرگز خجالت نکشد از تعلم چیزی که آن را نمی داند. و بر شما باد صبر و شکیبایی، زیرا نسبت صبر بر ایمان مثل نسبت سر است بر بدن و خیری در آن جسد نیست که سر ندارد و همچنین خیری در آن ایمان نیست که از صبر برخوردار نیست.

83 و به مردی که در تعریف و شکرگزاری درباره آن حضرت افراط نمود [و آن مرد در نزد آن حضرت متهم بود] فرمود:

من پایین تر از آنم که می گویی و بالاتر از آنم که در درونت درباره من می اندیشی.

84 و فرمود:

باقی مانده شمشیر (فرزندان کسانی که پدران و برادران و دیگر اقوامشان در راه دفاع از شرف و کرامت خود کشته شده اند و به جهت احساس هویت و شخصیت برتر) هم از مدت زیادتر و هم از شماره بیشتر افراد، برخوردار می گردند.

85 و فرمود:

هر کس که «نمی دانم» را ترك کند در هلاکتگاه ها سقوط کند.

86 و فرمود:

رأی آدم کهنسال [تجربه دیده] برای من محبوبتر از دلآوری و تلاش جوان است.

و روایت شده است «من مشهد الغلام» (از حضور و یا گواهی جوان که مستند به حس باشد).

87 و فرمود:

من در شگفتم از کسی که توانایی توبه و استغفار دارد، با این حال مأیوس می شود!

(88-1) از ابو جعفر محمد بن علی باقر علیه السلام حکایت شده، او فرمود:

در روی زمین دو وسیله امان از عذاب خداوندی بود، یکی از آن دو به عالم بالا برده شده است.

پس دومی را بگیرید و به آن تمسک بجوید: اما امانتی که به عالم بالا برده شده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و اما آن وسیله امان که در روی زمین باقی است، توبه و بازگشت به سوی خدا است.

(88-2) خداوند فرمود: «و خداوند عذاب کننده آنان نیست مادامی که تو در میان آنان هستی و خداوند عذاب کننده آنان نیست تا آن موقع که به سوی خدا بازگشت می کنند.» سید رضی می گوید: و این سخن امیر المؤمنین علیه السلام از نیکوترین استخراج ها و لطیف ترین استنباطها از آیه شریفه است.

89 و فرمود:

هر کس مابین خود و خدا را اصلاح کند، خداوند مابین او و مردم را اصلاح نماید و هر کس امر آخرت خود را اصلاح کند، خداوند امر دنیای او را اصلاح نماید و هر کس پند دهنده ای از ذات خود برای خویشتن داشته باشد، برای او از طرف خدا نگرهبانی به وجود می آید.

ص: 535

90 و فرمود:

کاملترین فقیه کسی است که مردم را از رحمت خداوندی ناامید نسازد و از محبت او مأیوسشان ننماید و آنان را از علم و تصرف کامل خداوندی در تمامی امور ایمن نسازد.

91 و فرمود:

این دل‌ها [گاهی هم] احساس تنگنا می‌کنند و به ستوه می‌آیند. برای آن‌ها سخنان زیبای حکمت آمیز بجویند [آماده کنید].

92 و فرمود:

پایین‌ترین علم همانست که منحصر در زبان است و بالاترین علم آن است که در اعضاء و ارکان وجود آدمی آشکار می‌گردد.

(93-1) و فرمود:

هیچ کس از شما نگوید: «خداوند، من از فتنه و ابتلا به تو پناه می‌آورم»، زیرا [در این دنیا] کسی نیست مگر این که به فتنه ای مبتلا است. بلکه هر کس خواست به خدا پناه ببرد، از عوامل گمراه کننده فتنه‌ها پناه ببرد.

(93-2) زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: «جز این نیست که اموال و فرزندان شما [برای شما] فتنه هستند» و معنای این آیه شریفه چنین است که خداوند مردم را با اموال و فرزندان آزمایش می‌کند تا کسی که از روزی او ناراضی است و کسی که به قسمت او خشنود است آشکار گردد.

(93-3) اگر چه خداوند سبحان به آنان دانایتر از خودشان می‌باشد، ولی این آزمایش برای آشکار شدن اعمال مردم [در عرصه وجود] برای شایستگی ثواب و سزاوار بودن برای مجازات می‌باشد، زیرا برخی از مردم پسر را دوست دارند و برخی دیگر دختر را و پاره ای از مردم به ثمر رساندن مال علاقه مند هستند و از مختل شدن وضع موجود کراهت دارند.

سید رضی گفته است: و این کلام از شگفت‌انگیزترین تفسیرها است که از آن حضرت شنیده شده است.

94 از آن حضرت درباره خیر سؤال شد. آن حضرت در پاسخ فرمود:

خیر، فراوانی مال و فرزند نیست، بلکه خیر آنست که دانشت فراوان باشد و بردباریت با عظمت و عبادتی که به پروردگارت می کنی، مردم آن را عامل سرفرازی تلقی کنند. (1) پس اگر نیکویی کردی، سپاس خداوندی را به جای بیاور و اگر بدی کردی، به سوی خدا بازگشت کن. و خیری در این دنیا نیست مگر برای دو نفر: شخصی که از گناهانی که مرتکب شده، توبه کند و آن ها را جبران نماید و شخصی که برای وصول به خیرات بشتابد.

95 و فرمود:

هیچ عملی با تقوی کم نیست و چگونه آن عمل که مقبول بارگاه خداوندی است، کم محسوب می گردد.

96 و فرمود:

قطعا شایسته ترین مردم به پیامبران، داناترین آنان به چیز نیست که پیامبران آورده اند. سپس آن حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «قطعی است که شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی می کنند و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند...» سپس فرمود: دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند اگر چه ارتباط گوشتی (خویشاوندی) با آن حضرت نداشته باشد، و این که دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را معصیت کند اگر چه خویشاوندی نزدیک داشته باشد.

97 و شنید مردی از خوارج، شب بیدار می ماند و نماز و قرآن می خواند. آن حضرت فرمود:

خواب رفتن در حالت یقین بهتر از نماز در حال شك و تردید است.

98 و فرمود:

خبری را که شنیدید، آن را با تعقل دقیق و با مراعات بفهمید، نه با درك سطحی خبر، زیرا راویان علم فراوانند و دقت کنندگان و مراعات کنندگان آن اندکند.

1- - این جمله تأویل کلام مبارک آن حضرت علیه السلام است، و با توجه به زشتی کبر و ریا و عجب، باید گفت: قطعاً منظور آن حضرت همان است که متذکر شدیم.

99 آن حضرت شنید که مردی می گوید: «انا لله و انا الیه راجعون» (ما از آن خداییم و به سوی او برمی گردیم). آن حضرت فرمود:

این که می گوئیم «انا لله» اقرار به محکومیت (بندگی) خویشتن است و این سخن ما که «و انا الیه راجعون» اقرار به رخت بستن همه ما از دنیا است.

100

100 [جمعی از مردم آن حضرت را در رویارویش مدح نمودند، پس فرمود:]

خداوندا، تو از خود من به من داناتری و من به خویشتم از این مردم داناتم.

خداوندا، ما را بهتر از آن که اینان گمان می کنند، قرار بده و آنچه را که اینان درباره ما نمی دانند بیامرز.

101

101 و فرمود:

به جا آوردن نیازمندی های مردم جز با سه شرط تحقق پیدا نکند:

کوچک شمردن آن تا بزرگ نماید و پنهان داشتن آن تا آشکار شود و شتاب در ادای آن ناگوارا گردد.

102

102 و فرمود:

زمانی برای مردم فرا می رسد که نزدیک شمرده نمی شود مگر سخن چین، و به عنوان ظریف شناخته نشود مگر فاجر، و تضعیف نگردد مگر شخص با انصاف. در آن زمان صدقه و احسان را ضرر به شمار آورند و پیوستن به خویشان را مورد منت قرار دهند و عبادت را وسیله گردن فرازی حساب کنند. در این هنگام است که مدیریت جامعه با مشورت با زنان و امیری با کودکان و تدبیر خواجهگان رونق می گیرد.

ص: 538

103 آن حضرت را با لباسی کهنه و وصله خورده دیدند. درباره این وضع با آن بزرگوار گفتگو کردند. فرمود:

دل با این لباس خشوع کند و نفس به وسیله آن رام شود و مؤمنان از آن پیروی کنند. قطعی است که دنیا و آخرت دو دشمن متفاوتند و دو راه مختلف، پس هر کس که دنیا را دوست بدارد و به آن محبت بورزد، آخرت را دشمن دارد، و با آن عداوت بورزد و آن دو به منزله مشرق و مغربند و کسی که مابین آن دو راه می رود، هر اندازه که به یکی از آن دو نزدیک شود، از دیگری دور می گردد.

(1-104)

از نوف بکالی نقل شده است: شبی امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم که از رختخوابش بیرون آمد و در ستاره ها نگرید و به من فرمود: یا نوف، خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: بیدارم.

فرمود: ای نوف، خوشا به حال پارسایان در دنیا و مشتاقان آخرت، آنان گروهی هستند که زمین را برای خود، جایگاه و خاکش را فرش و آبش را گوارا و قرآن را برنامه زندگی و دعا را برای خود پوشاک قرار دادند و سپس دنیا را به روش مسیح علیه السلام قطعه قطعه کردند [و به مقدار ضرورت از آن استفاده کردند].

(104-2) ای نوف، حضرت داوود علیه السلام در این موقع از شب برخاست و گفت:

این ساعتی است که هیچ بنده ای در آن دعا نمی کند مگر این که دعای او مستجاب می گردد، مگر این که گمراهی باشد یا به تفتیش اسرار مردم پردازد تا به امیر آنان اطلاع دهد یا پاسبان داروغه ها باشد یا طنبور بنوازد و یا بر طبل بکوبد.

ص: 539

105 و فرمود:

قطعی است که خداوند بر شما واجباتی مقرر فرموده است، پس آن‌ها را ضایع مسازید و برای شما حدود و قوانینی قرار داده است، از آن‌ها تجاوز نکنید و شما را از چیزهایی نهی فرموده است، احترام آن‌ها را مشکند (هتک ننمایید) و در مورد اشیایی برای شما سکوت کرده و سخنی نفرموده است، این سکوت از فراموشی نبوده است، لذا خود را برای شناخت آن‌ها به مشقت نیندازید.

106 و فرمود:

مردم برای اصلاح دنیای خود چیزی از امر دینشان را رها نمی‌کنند، مگر این که خداوند برای آنان آنچه را که ضررش بیشتر است، پیش آورد.

107 و فرمود:

بسا عالمی که جهلش او را کشت و با این که عملش با او بود، ولی سودی به حالش نکرد.

(1-108) و فرمود:

به رگ‌های دل این انسان، قطعه‌ای گوشت آویخته است که شگفت‌انگیزترین چیزی است که در وجود اوست. و این همان قلب است. شگفتی در اینست که برای این قلب موادی از حکمت و اضدادی از خلاف آن‌ها است.

پس اگر امیدی از آن دل‌خطور کند طمع ذلیلش کند و اگر طمعش به هیجان در آید، حرص و آز به هلاکتش اندازد.

(2-108) و اگر نومیدی او را فراگیرد، تأسف او را بکشد و اگر غضب بر او عارض شود خشم و آشفتنگی اختیار از دستش برآید و اگر سعادت خشنودی به سراغش آید، غفلت، دقت و اختیار را از دستش بگیرد و اگر ترس عارضش شود، بیم و هراس، مشغولش دارد و اگر گشایشی در کارش روی دهد غرور و خودخواهی او را از خویشتن برآید و اگر مالی به دست بیاورد، بی‌نیازی به طغیانش آورد و اگر مصیبتی سر راهش را بگیرد، داد و فریاد رسوایش سازد و اگر تنگدستی او را بگذرد، دچار بلا شود و اگر گرسنگی به مشقتش بیندازد ناتوانی از پایش درآورد و اگر در مسیری افراط ورزد، پرخوری او را به درد و بیماری درآورد. پس هر تقصیری برای او ضرر بار است و هر افراطی افسادگر.

ماییم تکیه گاه معتدل راه خداوندی، آن که از ما عقب افتاده است، به ما می رسد [یا باید به ما برسد] و آنچه که افراط کرده و خود را پیش انداخته به ما برمی گردد [یا باید به ما برگردد].

هیچ کس نمی تواند قانون خداوندی را برپای دارد مگر کسی که تصنع نکند و خود را به مردم خارج از جاده حق تشبیه نکند و دنبال انگیزه طمع و تمایلات نرود.

111 این سخن را در آن هنگام فرمود که سهل بن حنیف انصاری از صفین در محضر آن حضرت علیه السلام برگشته، به رحمت خداوندی واصل شده بود و این شخصیت بزرگ محبوب ترین مردم به امیر المؤمنین علیه السلام بود:

اگر کوهی مرا دوست داشته باشد، متلاشی شود و فروریزد [از شدت رگبار ناگواری ها و مشقت ها].

هر کس خاندان عصمت و طهارت را دوست بدارد، پس برای فقر و گسیختن از علایق دنیوی لباسی آماده نماید.

هیچ مالی سودمندتر از عقل نیست و هیچ تنهایی وحشتناک تر از خودپسندی و هیچ تعقلی مانند تدبیر و هیچ کرمی مانند تقوی و هیچ همنشینی مانند اخلاق نیکو نیست. و همچنین هیچ میراثی مانند فرهنگ سازنده و هیچ عامل حرکتی مانند توفیق و هیچ تجارتی مانند عمل صالح و هیچ سودی مانند پاداش نیکو و هیچ پرهیزکاری مانند توقف در موقع اشتباه وجود ندارد.

(113-2) هیچ زهد و پرهیزکاری مانند زهد و پرهیزکاری در هنگام قرار گرفتن در مقابل حرام نمی باشد. هیچ علمی مانند اندیشه، و عبادتی مانند ادای واجبات و هیچ ایمانی مانند شرم و حیا و هیچ شکیبایی و حیثیتی مانند تواضع و فروتنی و هیچ شرفی مانند علم و هیچ عزتی مانند متانت و بردباری، و هیچ یاری و یآوری محکم تر از مشورت نمی باشد.

114

114 و فرمود:

در آن هنگام که صلاح و نیکوکاری بر زمان و مردمش غالب باشد، سپس مردی به مرد دیگر بدگمان شود، با این که گناهی مرتکب نشده است، در این صورت ظلم کرده است [و برعکس] اگر فساد بر زمان و مردم آن پیروز باشد و شخصی به شخص دیگر خوش گمان باشد، قطعاً خود را فریفته است.

115

115 به آن حضرت گفته شد:

یا امیر المؤمنین، خود را چگونه می یابی؟ آن حضرت فرمود: چگونه می شود حال کسی که با ادامه هستی اش رو به فنا می رود و با تندرستی که دارد، به استقبال بیماری می شتابد و از همان جا که احساس امن و آسایش می کند گرفتار ناامنی و مشقت می گردد!

116

116 و فرمود:

بسا مردمی هستند که به وسیله احسان، به حال خود رها شده اند [و رو به سقوط می روند] بسا انسانی که به وسیله پوشیده شدن خطاهایش فریب خورده است و بسا مردمی که با شنیدن سخنان نیک (تعریف و تمجید) درباره خود، درونشان مختل و گرفتار آشوب و اضطراب گردد و خداوند هیچ کس را مانند اشباع او با نعمت ها و امتیازات، مبتلا نفرموده است.

117

117 و فرمود:

دو گروه از مردم درباره من هلاک شدند: دوستداری که افراط می کند و دشمنی که تفریط می ورزد.

118

118 و فرمود:

از دست دادن فرصت موجب ندامت و اندوه است.

119 و فرمود:

مثل دنیا مانند مثل ماری است که دارای پوست و گوشتی نرم است در حالی که زهر کشنده ای درون آنست، شخص نادان به آن میل می کند و خردمند عاقل از آن اجتناب می نماید.

120

120 درباره قریش از آن حضرت سؤال کردند، فرمود:

اما دودمان مخزوم، (1) پس آنان دسته گل قریشند دوست می داریم صحبت با مردانشان را و ازدواج با زنانشان را. و اما خاندان عبد شمس از نظر رأی و اندیشه [در زندگی طبیعی] دورتر و به دفاع از آنچه دارند مقاوم ترند. و اما ما (خاندان هاشم) بخشاینده ترین قریش هستیم درباره هر چه که در دست داریم و آزاده ترین آنان در از دست دادن جان در برابر مرگ.

افراد آنان بیشتر و حيله گتر و بدکردارند و ما فصیح تر و خیر خواه تر و خوشروتر.

121

121 و فرمود:

تفاوت زیاديست مابين دو عمل: عملی که لذتش می گذرد و نتیجه زشتش می ماند. و عملی که زحمتش می رود و پاداش نیکویش می ماند.

122

122 در تشییع جنازه ای شرکت فرموده بود، شنید که مردی می خندد، پس فرمود:

گویا مرگ برای دیگران [نه برای ما] مقرر شده است و گویا حق در آن [نه برای ما] بلکه برای جز ما ثابت شده است و گویا این مردگان که رو به خاک برده می شوند، مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما برمی گردند. بدن های آنان را زیر خاک می پوشانیم و آنچه را که ارث گذاشته اند، می خوریم، گویی ما بعد از رفتن آنان جاویدان خواهیم ماند. سپس هر گونه پند دهنده را فراموش می کنیم و نشانه هر بلا و مصیبتی می شویم.

ص: 543

123 و فرمود:

خوشا به حال کسی که در پیش خود فروتن باشد و کسب و کارش را پاک و درویش را صالح و اخلاقش را شایسته نمود و از مالش [در راه خیرات] خرج کرد و زبانش را از زیاده گویی حفظ و شر خود را از مردم دور ساخت و سنت و قانونگرایی برای زندگی او کفایت کرد و هیچ ارتباطی با بدعت برقرار ننمود.

سید رضی گفته است: بعضی از مردم این سخن را و همچنین کلام قبلی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده اند.

124 و فرمود:

غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان.

125 و فرمود:

من اسلام را چنان توصیف کنم که کسی پیش از من این وصف را نگفته است. اسلام، تسلیم شدن است و تسلیم شدن یقین است و یقین داشتن مستلزم تصدیق و تصدیق، اقرار (الزام به خویشتن) است و اقرار انجام عمل را در بردارد.

(1-126) و فرمود:

من تعجب می کنم از بخیل، زیرا به سوی همان فقری شتابزده می رود که از آن گریخته است و آن توانگری که در جستجویش بود از وی فوت می شود. بخیل در این دنیا مانند فقرا زندگی می کند و در آخرت مانند توانگران محاسبه می شود.

(2-126) و تعجب می کنم از متکبری که دیروز چند قطره نطفه بود و فردا به لاشه ای مبدل می گردد، و تعجب می کنم از کسی که درباره خدا شك می کند در حالی که مخلوقات خدا را می بیند، و در عجبم از کسی که مرگ را فراموش کرده است در حالی که مردگان را می بیند. و در شگفتم از کسی که وجود در عالم آخرت را منکر می شود در صورتی که وجود در این دنیا را مشاهده می کند و در حیرتم از کسی که سرای فانی را آباد می کند و سرای جاودانی را رها می کند.

127 و فرمود:

هر کسی در عمل کوتاهی نماید به اندوه مبتلا می گردد. خداوند ارتباط ندارد با کسی که خدا را در مال و جان او سهمی نیست.

128 و فرمود:

در اوایل سرما از خود حفاظت نمایید و در آخرش آن را پذیرا باشید، زیرا سرما در بدن های مردم همان کار را می کند که در درخت ها: آغازش می سوزاند و آخرش شکوفا می سازد.

129 و فرمود:

عظمت خالق در نزد تو مخلوقات را در چشمت کوچک می کند.

(130-1) آن حضرت علیه السلام موقعی که از صفین برگشت و به قبرهای بیرون کوفه مشرف شد، فرمود:

ای اهل سرزمین وحشتناک، و محل های خشک و بی آب و علف و گورهای تاریک، ای آرمیدگان در خاک، ای اهل غربت و تنهایی، ای غوطه وران در وحشت، شما طلایه داران مایید که بر ما سبقت گرفتید و ما به دنبال شما می آییم و به شما می رسیم. اما خانه هایی که از خود گذاشتید و رفتید، پس از شما آمدند و در آن ها مسکن گزیدند و شوهرها زن انتخاب کردند و زن ها شوهر. و اما اموال میان وارثان تقسیم شد. این بود خبری که ما زندگان برای شما داشتیم، حال خبر شما برای ما چیست؟ (2-130) سپس آن حضرت به یاران خود متوجه شد و فرمود: بدانید اگر به آنان اجازه سخن گفتن داده می شد، خبر می دادند و می گفتند: «یقیناً بهترین توشه برای ابدیت تقوی است».

ص: 545

(1-131) وقتی شنید مردی دنیا را توبیخ می کند، فرمود:

ای سرزنش کننده دنیا که گول عوامل فریبنده را خورده ای و فریفته پدیده های باطلش شدی، آیا گول دنیا را می خوری، سپس آن را توبیخ می کنی! تو درباره این دنیا مرتکب جرم شده ای، یا دنیا درباره تو؟ کی دنیا تو را به هوی و هوس انداخت یا کی بود که دنیا تو را فریفت؟ آیا با خوابگاه های خاکی پدرانت که در آن پوسیده اند یا با خوابگاه های مادرانت زیر خاک؟ (2-131) [چرا فراموش کرده ای!] چه قدر بیماران را پرستاری کردی و چند مریض را با دستت تیمار نمودی که برای آنان شفا می خواستی و موقعی که دواي تو برای آنان سودی نداشت و گریه ات بی فایده بود، دردشان را برای اطبا توصیف می کردی.

(3-131) آن همه محبت و دلسوزی تو سودی به حالشان نداشت و به آنچه می خواستی نرسیدی و با نیرویی که در اختیارات بود از آنان دفاع نکردی. دنیا خود را به وسیله همان بیمار برای تو مجسم ساخت و معرفی نمود و با زمین افتادن او، افتادن بر خاک را به تو نشان داد.

(4-131) دنیا جایگاهی است راستین برای کسی که با واقعیت آن درست رویاروی شد و خانه عافیت و گوارایی است برای کسی که آن را شناخت [یا معرفت از آن حاصل نمود]. این دنیا خانه بی نیازیست برای کسی که از آن توشه برداشت و جایگاه پندگیریست برای کسی که از آن نصیحت پذیرفت.

(5-131) این دنیا مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان الهی و جایگاه نزول وحی خداوند و تجارتگاه اولیاء الله است.

ص: 546

(131-6) [انسان های خردمند و عارف] رحمت خداوندی را در این دنیا اندوختند و بهشت را از آن سود بردند. پس کیست که این دنیا را توبیخ کند در حالی که جدایی از وی را اعلان نموده و به مفارقت او ندا در داده و فنای خود را به آن سرزنش کننده و دیگر اهل دنیا اطلاع داده است و برای آنان از محنتی که به وجود آورد، بلا و محنت را مجسم نمود و با خرسندیش آنان را به خرسندی و شادمانی تشویق کرد. شامگاه با عافیت و خوشی رفت و بامداد با ناگواری و فاجعه برگشت [این تضاد حالات دنیا] برای تشویق و بیمناک ساختن و ترساندن و برحذر داشتن است، لذا مردانی در هنگام پشیمانی این دنیا را مذمت کردند و مردانی دیگر روز قیامت آن را سپاس گفتند. دنیا به آنان تذکر داد، آنان نیز پذیرفتند و سخن گفت، آنان تصدیقش کردند، و پند داد، آنان قبول نمودند.

132

132 و فرمود:

برای خدا فرشته ای است که هر روز بانگ برمی دارد: بزایید برای مردن و بیندوزید برای فنا و بسازید برای خراب شدن.

133

133 و فرمود:

دنیا گذرگاه هست، نه خانه پایدار ماندن. مردم در این دنیا بر دو گروهند: مردی که نفس خود را فروخت و خود را به هلاکت انداخت و مردی که نفس خود را خرید و آن را آزاد کرد.

134

134 و فرمود:

دوستی حقیقی هنگامی است که دوست برادر خود را در سه چیز مراعات کند: در هنگام سختی و در غیابش و در وفاتش.

ص: 547

135 و فرمود:

هر کس که به او چهار چیز عطا شده باشد از چهار چیز محروم نمی شود: هر کس که به او توفیق دعا عطا شده باشد از اجابت محروم نمی گردد. هر کس که به او توفیق توبه عنایت شده باشد از قبولی آن محروم نمی گردد. هر کس که توفیق طلب مغفرت نصیبش شود از بخشایش خداوندی محروم نمی شود و هر کس که از شکر برخوردار شود از افزایش نعمت محروم نگردد.

سید رضی گفته است: و مأخذ تصدیق فرموده امیر المؤمنین علیه السلام کتاب خدا است. خداوند درباره دعا فرموده است:

«مرا بخوانید من برای شما اجابت می کنم.» درباره استغفار فرموده است: «هر کس کار بدی انجام بدهد یا ستم بر خویشان کند و سپس از خدا طلب مغفرت نماید، خدا را بخشنده و با محبت خواهد یافت» و درباره شکر فرموده است: «اگر شکرگزار باشید بر نعمت هایی که به شما داده ام خواهم افزود.» و درباره توبه فرموده است: «جز این نیست که توبه و بازگشت به سوی خداوند برای کسانی است که از روی نادانی عمل زشت انجام می دهند سپس با فاصله اندک به سوی خدا بازگشت می کنند، آنان کسانی هستند که خداوند توبه آنان را قبول می کند و خداوند دانا و حکیم است.»

136 و فرمود:

نماز وسیله نزدیکی هر انسان با تقوی به خدا است و حج، جهاد هر ناتوانی است و برای هر چیزی زکات است و زکات بدن روزه است و جهاد زن شوهرداری نیکو است.

137 و فرمود:

روزی را با صدقه برای خود فرود آورید.

138 و فرمود:

هر کس به نتیجه گیری و پاداش یقین داشته باشد دست برای بخشش می گشاید.

139 و فرمود:

یاری و کمک خداوندی به مقدار نیاز نازل می گردد.

140 و فرمود:

دچار فقر و تنگدستی نشد هر کس که در زندگی اقتصاد را پیش گرفت.

141 و فرمود:

کمی عائله (نانخور) یکی از دو توانگریست.

ص: 548

142 و فرمود:

جلب محبت نصف خرد است.

143 و فرمود:

غصه نصف پیری است.

144 و فرمود:

به قدر مصیبت صبر نازل می شود و هر کس در هنگام مصیبت دست خود را به روی ران هایش بزند، ثواب عملش پوچ گردد.

145 و فرمود:

بسا روزه داری که از روزه گرفتنش جز تشنگی و گرسنگی سودی نبرد و بسا قیام کننده در شب که از قیامتش جز شب بیداری و مشقت بهره ای نبرد.

چه خوبست خواب هشیاران و افطارشان.

146 و فرمود:

ایمانتان را با صدقه نگهدارید و اموالتان را با زکات تضمین نمایید و امواج بلا را به وسیله دعا از خود دور کنید.

147 - سخنی است از آن حضرت به «کمیل بن زیاد نخعی»

(1-147) کمیل بن زیاد می گوید: امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دستم را گرفت و مرا به طرف جَبَّان بیرون برد. پس هنگامی که به بیابان رسید، نفسی (آهی) طولانی از سینه برآورد و فرمود: ای کمیل بن زیاد، این دل ها ظرف هایی است و بهترین آن ها با گنجایش ترین آن ها است. پس به یاد دار از من آنچه را که به تو می گویم:

(147-2) مردم بر سه صفتند: عالمی ربّانی و آموزنده ای در راه نجات و فرومایگانی بی خرد و بی هویتی که دنباله رو هر نعره زننده ای می روند، با هر بادی در حرکتند، از نور علم روشنی نیندوخته اند و به يك ركن مورد اطمینان تکیه نکرده اند.

(147-3) یا کمیل، علم بهتر از مال است، علم تو را حفظ کند و تو مال را حراست کنی. مال را خرج کردن رو به تمامی می برد و علم با انفاق و تعمیّمش افزوده می گردد. آنچه که از مال ساخته است با رفتن مال از بین می رود.

(147-4) ای کمیل بن زیاد، به دست آوردن و شناخت علم، دینست که باید آن را پذیرفت و به وسیله علم است که انسان در طول زندگانی اطاعت خداوندی را و برای پس از مرگ نیکنامی را می اندوزد. علم حاکم است و مال محکوم.

(147-5) ای کمیل، گنجینه داران اموال مرده اند در حالی که هنوز زنده اند و دانشمندان مادامی که روزگار باقی است، پایدارند. بدن های جسمانی آنان از عرصه زندگی گم شده و تجلیات آنان در دل ها موجود است. اینست، در این جا علمی است انبوه، اگر کسی برای فراگیری آن می یافتم [و اشاره فرمود به سینه مبارکش].

(147-6) بلی شخصی باهوش را پیدا کردم که مورد اطمینان به علم نبود، آلت دین را برای دنیا به کار می برد و با نعمت های خداوندی و دلایل الهی اولیایش بر بندگان او خودنمایی می کرد. یا کسی بود که مطیع حاملان حق بود ولی در جوانب گوناگون آن بصیرتی نداشت، لذا با اولین رویداد شبهه، شك در دلش سر می کشید.

(147-7) آگاه باش که نه این در خور است و نه آن. یا مشتاق لذت را دیدم که افسارش برای شهوت روان بود یا علاقه شدید به جمع کردن و ذخیره نمودن داشت. اینان به هیچ وجه از مراعات کنندگان دین نبودند، نزدیکترین اشیاء به آنان چارپایان چرنده بود. بدینسان، علم با مردن حاملش از بین می رود.

(147-8) بلی، روی زمین از انسانی که با ارائه حجت استقامت برای خدا دارد، خالی نمی ماند. یا در میان مردم ظاهر و مشهور است و یا در حال بیم و پنهان، تا حجت های خداوندی و دلایل روشن او باطل نگردد. عدد اینان چند است و کجا هستند؟ سوگند به خدا، آنان از نظر شمارش در اقلیتند و از دیدگاه شأن و ارزش در نزد خدا با عظمت ترند.

(147-9) خداوند به وسیله آن بزرگان حجت ها و دلایل خود را حفظ می کند تا آن ها را به امثال خود تحویل دهند و در دل های اشباه خودشان بکارند. علم با حقیقت بینایی به آنان روی آورد و آنان با روح یقین با آن ارتباط برقرار نمودند و آنچه که خودکامگان مشکل دیده اند، برای آنان آسان بوده و با آنچه نادانان از آن وحشت کرده اند، انس و الفت گرفتند و با این دنیا با بدن هایشان ارتباط برقرار کردند در حالی که ارواح آنان از محل اعلا آویزان است. آنان هستند جانشینان خداوندی در روی زمین و دعوت کنندگان به دینش. آه، آه چه اشتیاقی به دیدار آنان دارم. حال، ای کمیل اگر می خواهی، برگرد.

148

148 و فرمود:

آدمی در زیر زبانش نهفته است.

149

149 و فرمود:

هلاک شد کسی که ارزش خود را نشناخت.

ص: 551

(1-150) و به مردی که از آن حضرت خواست او را نصیحت کند، فرمود:

مباش از کسانی که بدون عمل چشم امید به آخرت دوخته است و توبه را با طول آرزو به تأخیر می اندازد، درباره دنیا سخن پارسایان را به زبان می آورد در حالی که کردار او عمل مشتاقان به دنیا را نشان می دهد. اگر از دنیا به او داده شود سیر نمی گردد و اگر از دنیا بی نصیب باشد، قناعت نمی کند. از شکر آنچه به او داده شده است ناتوان می ماند و درباره آنچه به او داده نشده است، زیادتیی می طلبد.

نهی می کند ولی خودش نهی را نمی پذیرد و امر می کند به آنچه آن را انجام نمی دهد. مردم صالح را دوست می دارد ولی عمل آنان را به جای نمی آورد و گناهکاران را دشمن می دارد و خود یکی از آنان است. به جهت فراوانی گناهانش از مرگ کراهت دارد. و ادامه می دهد همان چیز را که به خاطر آن از مرگ می ترسد.

(2-150) اگر بیمار شد، به ندامت می افتد و اگر تندرست باشد در لهو و لعب احساس امنیت می نماید. خود را می پسندد و از خویشتن خوشش می آید وقتی که در عافیت بسر می برد، و مأیوس می گردد در موقعی که مبتلا شود. اگر بلایی به او برسد در حال اضطراب به دعا روی می آورد و اگر رفاه و آسودگی به سراغش آید در حال غرور و کبر [از دعا و نیایش] اعراض می نماید. نفس او درباره آنچه که گمان دارد، بر او غالب می شود ولی او نمی تواند درباره آنچه یقین دارد بر نفس خویشتن پیروز گردد. از کمترین گناه برای دیگران می ترسد و برای خویشتن بیش از عملی که انجام داده، امید می بندد. اگر توانگر و بی نیاز شود بنای خود کامگی را می گذارد و دچار تشویش می شود و اگر نیازمند شود مأیوس و سست گردد. هنگامی که عمل کند کوتاهی نماید و موقعی که سؤال کند، از حد بگذرد. اگر شهوتی برای او پیش آید، گناه را نقد و با سرعت انجام دهد و توبه را به تأخیر اندازد.

(3-150) هنگامی که مشقت و مصیبتی بر او عارض شود از راه شرع و ملت [مانند صبر و تحمل و یاری خواستن از خدا] بر کنار گردد. عبرت گرفتن و نتایج آن را به خوبی توصیف می کند ولی خود از عبرت گیری بی بهره است. در پند دادن به مردم زیاده روی می کند ولی خود پندی را نمی پذیرد. او در گفتار، بسیار گو و در عمل، اندک کردار است. درباره آنچه که فانی است به رقابت می پردازد و درباره آنچه پایدار است، سهل انگار است.

ص: 552

(150-4) غنیمت را ضرر و ضرر را غنیمت حساب می کند. از مرگ می ترسد، ولی برای آمادگی به آن پیشدستی نمی کند. گناهی را که دیگران مرتکب شده اند، بزرگتر از گناهی می بیند که خود مرتکب آن شده است. و اطاعتی را که خود به جای می آورد بیشتر و بزرگتر از اطاعت دیگران می بیند! (5-150) پس او همواره بر مردم طعنه می زند و با خویشتن به ریا و خودبزرگ بینی عمل می کند. لهو و لعب با توانگران برای او محبوبتر است از ذکر با فقرا. حکم به ضرر مردم کند در آن هنگام که به نفعش است و حکم به سود دیگران نکند موقعی که به ضررش می باشد. دیگران را ارشاد می کند و خود را گمراه می سازد. از او اطاعت می شود، در حالی که خود او معصیت می کند. و حق خود را از دیگران تمام و کمال می گیرد ولی حق مردم را کاملاً به آنان ایفاء نمی کند. و از مخلوقات در امور و انگیزه های غیر خدایی می ترسد و از پروردگار خود درباره مخلوقاتش هراسی ندارد.

سید رضی گفته است: و اگر در این کتاب جز همین سخنان نبود، برای پند و اندرز سازنده و حکمت عالی و بینایی بخشیدن برای کسی که می خواهد و عبرت اندوختن برای ناظر اندیشمند کافی بود.

151

151 و فرمود:

برای هر انسانی عاقبتی است یا شیرین و یا تلخ.

152

152 و فرمود:

برای هر آنچه روی آورده است، پشت گرداندنی است و آنچه پشت گرداند گویی نبوده است.

153

153 و فرمود:

هیچ آدم شکیبایی پیروزی را از دست نمی دهد، اگرچه زمان به درازا بکشد.

154

154 و فرمود:

هر کس که به کردار قومی خرسند باشد مانند کسی است که در آن کردار با آنان همراه است و برای هر کس که در يك باطل وارد شده است دو گناه است:

گناه عمل به آن باطل و گناه رضایت به آن.

ص: 553

155 و فرمود:

در تعهدهایی که می سپارید به آن حقیقت با ارزشی (مانند شخصیت و شرف و غیر ذلك) که مانند میخ های محکم به آن کوبیده اید، چنگ بزنید.

156 و فرمود:

بر شما باد اطاعت کسی که در جهل به او معذور نمی باشید.

157 و فرمود:

برای شما عوامل و وسایل بینایی آماده شده است، اگر ببینید و جاده هدایت برای شما هموار شده است، اگر هدایت شوید و حقایق را به شما شنونده اند، اگر بشنوید.

158 و فرمود:

برادرت را با احسان و نیکی، سرزنش کن و با بخشش و انعام شر او را از خود دور کن.

159 و فرمود:

هر کس نفس خویشتن در موارد تهمت قرار بدهد، کسی را که به او بدگمان باشد، ملامت نکند.

160 و فرمود:

هر کس به ملك رسید، منحصر خود را دید و دیگران را نادیده گرفت.

161 و فرمود:

هر کس که خودرأیی را انتخاب کرد، هلاك گشت و هر کس که با مردم مشورت کرد، با عقول آنان شريك شد.

162

162 و فرمود:

هر کس راز خود را مخفی داشت اختیار آن را به دست خود دارد.

163

163 و فرمود:

فقر و تنگدستی بزرگترین مرگ است.

164

164 و فرمود:

هر کس حق کسی را ادا کند که حق او را ادا نمی کند، او را پرستیده است.

ص: 554

165

165 و فرمود:

هیچ مخلوقی را با معصیت خالق نمی توان اطاعت کرد.

166

166 و فرمود:

هیچ مردی به تأخیر در دریافت حقیقت ملامت نمی شود، بلکه از این ملامت می شود که آنچه را که حق او نیست بگیرد.

167

167 و فرمود:

خودپسندی مانع افزایش امتیازات است.

168

168 و فرمود:

مرگ نزدیک است و همنشینی اندک.

169

169 و فرمود:

برای کسانی که چشم بینا دارند بامداد روشن است.

170

170 و فرمود:

اجتناب از گناه آسانتر است از زحمت جبران و توبه آن.

171

171 و فرمود:

بسیار خوردن که از خوردن های زیاد جلوگیری می کند.

172 و فرمود:

مردم دشمن چیزی هستند که آن را نمی دانند.

173 و فرمود:

هر کس جهات و ابعاد آراء و نظریات را بفهمد، موارد خطای آن ها را بشناسد.

174 و فرمود:

هر کس سر نیزه را برای خدا (در راه خدا) تیز کند، بر قتل شدیدترین حمایتگران باطل پیروز گردد.

175 و فرمود:

اگر از چیزی ترسیدی در همان چیز وارد شو، زیرا شدت ناراحتی پرهیز و خویشتن داری از آن، بزرگتر از آنست که می ترسی.

ص: 555

176

176 و فرمود:

وسيلة ریاست و سروری شکیبایی و فراخی سینه است.

177

177 و فرمود:

با پاداش نیکو دادن به نیکوکار، بدکار را بیازار.

178

178 و فرمود:

شر و بدی را از سینه دیگران بر کن، با در آوردن آن از درون خویشتن.

179

179 و فرمود:

لجاجت و مقاومت بی دلیل تدبیر و اندیشه را از بین می برد.

180

180 و فرمود:

طمعکاری بردگی جاودانی است.

181

181 و فرمود:

پشیمانی میوه تفریط است و سلامت محصول احتیاط.

182

182 و فرمود:

هیچ خیری در سکوت از حکم بجا نیست، چنان که هیچ خیری در سخن بر مبنای نادانی نیست.

183 و فرمود:

هیچ دو دعوا با یکدیگر مخالف نباشند، مگر این که یکی از آن دو گمراهی است.

184 و فرمود:

از آن موقع که حق به من نشان داده شده است، شکی در آن نداشته ام.

185 و فرمود:

نه دروغ گفته ام و نه دروغ شنیده ام، نه گمراه شده ام و نه کسی به وسیله من گمراه شده است.

ص: 556

186 و فرمود:

برای آن ظالم که ابتدا به ظلم کرده است، فردا [از پشیمانی] پشت دست به دندان گزیدن در پی دارد.

187 و فرمود:

کوچ کردن نزدیک است.

188 و فرمود:

هر کس با حق به ستیزه برخیزد، هلاک گردد.

189 و فرمود:

هر کس که صبر و بردباری نجاتش ندهد، اضطراب و داد و فریاد او را بکشد.

190 و فرمود:

شگفتا آیا خلافت با همصحبتی [با پیامبر] تحقق پیدا می کند و به سبب همصحبتی و خویشاوندی [با پیامبر] تحقق پیدا نمی کند؟! سید رضی گفته است: در این معنی شعری از آن حضرت روایت شده است:

اگر توبه وسیله مشورت امور مسلمانان را مالک شده ای، این چه مشورتی است که اعضای مشورت غایب بوده اند.

و اگر با خویشاوندی بر مدعیان مخالف حجت آوردی پس غیر از توبه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شایسته تر و نزدیکتر بوده است.

(1-191) و فرمود:

جز این نیست که آدمی در این دنیا نشانه ایست که تیرهای مرگ به سوی او رهسپارند و مانند غنیمتی است که مصیبت ها برای به غارت بردن آن پیشدستی کنند و با هر جرعه ای از نوشیدنی های آن، گلوگرفتنی است مخصوص و با هر لقمه ای از آن، در گلو ماندنی. در این

دنیا هیچ بنده ای نعمتی را به دست نمی آورد مگر این که از نعمتی دیگر جدا شود، و به روزی از عمر خود روی نمی آورد مگر این که با نزدیکی به اجل، روزی دیگر را از دست دهد.

(191-2) پس ما خود یاوران مرگیم و جان های ما نشانه مرگ. پس از کجا امید بقا و پایداری داشته باشیم در حالی که این شب و روز، هیچ بنایی را بلند نکردند مگر برای ویران ساختن آن و پراکندن آنچه فراهم ساختند.

ص: 557

192 و فرمود:

ای فرزند آدم آنچه را که فوق معاش لازم اندوختی، تو در آن خزانه دار دیگری هستی.

193 و فرمود:

برای دل های فرزندان آدم، تمایل و روی آوردنی است و روی گرداندنی. پس دل ها را به هنگام تمایل و روی آوردن آن ها به کار گیرید، زیرا وقتی که دل به اکراه و ادار به کاری شد، نابینا می گردد.

194 و فرمود:

هنگامی که غضبناك شوم خشمم را کی فرو نشانم؟ موقعی که از انتقام ناتوان گشتم، که در آن موقع گفته می شود که اگر صبر می کردی بهتر بود؟ یا موقعی که توانایی انتقام گرفتن را داشته باشم، که در آن موقع گفته می شود: اگر می بخشیدی چه می شد؟

195 هنگامی که از کنار مزبله ای (جایگاه زیاله ها) می گذشت فرمود:

این است همان کثافتی که [دیروز] مردم بخیل به آن بخل می ورزیدند.

و در خبری دیگر چنین آمده است: اینست همان که دیروز درباره آن رقابت می ورزیدید.

196 و فرمود:

از دست نرفته است هر مالی که به تو پندی داده است.

197 و فرمود:

قطعی است که این دل ها هم مانند بدن ها گاهی به ستوه می آیند، در چنین موقعی آن ها را با سخنان لطیف حکمت طراوت ببخشید.

198 وقتی که سخن [سفسطه] خوارج را شنید که می گفتند: «حکمی نیست مگر از آن خدا» فرمود:

سخنی است حق که مقصود از آن باطل است (سخنی با هدف گیری معنای باطل به زبان می آورند).

ص: 558

199 و در توصیف مردم سر به هوا و اوياش چنین فرموده است:

آنان کسانی هستند که وقتی در يك مورد جمع شدند پیروز می شوند و موقعی که پراکنده شدند شناخته نمی شوند. و گفته شده است که بلکه آن حضرت فرموده است:

«آنان کسانی هستند که اگر با هم جمع شوند مضر می گردند و اگر متفرق شوند، سودمند گردند.» عرض کردند: یا امیر المؤمنین، این را که اگر با هم جمع شوند مضر می گردند، فهمیدیم و اما این که اگر پراکنده شوند سودمند گردند، یعنی چه؟ آن حضرت فرمود: هر صاحب شغل و پیشه ای به دنبال کار خود می رود و مردم از کارهای آنان بهره مند می گردند مانند برگشتن بنا به کار ساختمانی و بافنده به کارگاه بافندگی و نانوا به نانوا خانه خود.

200

200 موقعی که جنایتکاری را می آوردند و اجامر و اوياش دور او جمع بودند، فرمود:

خوش مباد صورت هایی که در هیچ جا جز در بدی ها دیده نمی شوند.

201

201 و فرمود:

با هر انسانی دو فرشته هستند که او را حفظ می کنند و هنگامی که قدر خداوندی فرا رسد او را با آن قدر واگذارند و مدت زندگی برای انسان سپری است محکم.

202

202 در آن موقع که طلحه و زبیر به او عرض کردند ما با تو بیعت می کنیم مشروط به این که ما را در امر زمامداری شریک خود سازی، فرمود:

نه، ولی شما در قوت و یاری کردن شریک من هستید و کمک من در موقع ناتوانی و در ماندن.

203

203 و فرمود:

ای مردم، تقوی بورزید خداوندی را که اگر سخنی بگویید، می شنود و اگر مخفی کنید می داند و آماده استقبال از مرگی باشید که اگر از آن بگریزید شما را در خواهد یافت و اگر در جایی توقف کنید شما را خواهد گرفت و اگر او را فراموش کردید شما را در علم خود دارد.

204 و فرمود:

کسی که اگر به او نیکی کنی سپاس تو را نگذارد، مبادا تو را از نیکی کردن باز دارد. گاهی کسی سپاسگزار تو خواهد بود که بهره ای از نیکی تو نبرد. و گاهی از شکر آدم شکرگزار بیشتر بهره مند می شوی تا آنچه که آدم کفران کننده تباه کرده است. «خداوند احسان کنندگان را دوست می دارد.»

205 و فرمود:

هر ظرفی از محتوایی که در آن قرار داده می شود، پر می گردد مگر ظرف علم که هر چه محتوی در آن افزوده شود، بر ظرفیتش بیفزاید.

206 و فرمود:

نخستین پاداشی که آدم بردبار از بردباری خود می برد، اینست که مردم یاران او هستند به ضرر نادان.

207 و فرمود:

اگر آدم بردباری نیستی، خود را به شکیبایی و بردباری وادار کن، زیرا اندک است شماره مردمی که خود را به قومی تشبیه کنند و از افراد آن قوم نشوند.

208 و فرمود:

هر کس به محاسبه خویشتن پردازد، سود برد و هر کس از خویشتن غفلت بورزد، زیانکار شود و هر کس ترسد (احتیاط کند) در امان باشد و هر کس عبرت بگیرد بینا گردد و هر کس شخصی که بینا شود به مقام فهم رسد و کسی که بفهمد به علم نایل گردد.

209 و فرمود:

دنیا پس از تمرّد و چموشی به سوی ما برمی گردد همان گونه که ماده شتر به سوی فرزندش.

و پس از جملهٔ مزبور این آیه را تلاوت فرمود: «و ما می خواهیم به آنان که در روی زمین مستضعف شده اند احسان نماییم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار بدهیم.»

ص: 560

210 و فرمود:

تقوی بورزید به خداوند مانند تقوای کسی که برای قطع علاقه از تمایلات نفسانی دامن همت به کمر زده و در آمادگی نهایت کوشش را به کار بسته و با حفظ متانت روحی مرکب حرکت را سخت رانده و با احساس بیم و هراس پیشدستی نموده و به مقصد نهایی و پایان کار و عاقبتی که به آن خواهد رسید، نگریسته است.

(1-211) و فرمود:

بخشش و احسان نگهبان حیثیت است و بردباری دهن بند احمق، و عفو زکات پیروزی است. جدایی و فراموشی کسی که به تو خیانت کرده است، خود مکافات آن است. مشورت عین هدایت است.

(2-211) هر کس که با تکیه به رأی خود بی نیاز گشت، خود را به مخاطره انداخت.

صبر با حوادث روز و شب در پیکار است. ناله و فریاد از یاران ناگواری های روزگار است. با ارزش ترین توانگری ترك آرزوهاست. بسا عقل که اسیر و زیر دست هوی و هوس است. از توفیقات خداوندیست حفظ تجربه. دوستی، خویشاوندی اکتسابی است. از شخص تنگدل در امان مباش.

212 و فرمود:

خودپسندی آدمی یکی از حسدکنندگان عقل او است.

213 و فرمود:

بر آنچه چشمت را بیازارد و نیز بر درد تحمل کن، در غیر این صورت هرگز از حوادث زندگی خرسند نخواهی بود.

214 و فرمود:

کسی که درخت وجودش نرم و با طراوت باشد، شاخه هایش زیاد شود.

215 و فرمود:

اختلاف، رأی را ویران می کند.

216

216 و فرمود:

هر کس عطا کند، به موقعیتی بالا می رسد. [یا هر کس به امتیازی مطلوب نایل آید به مقامی والا رسد.]

ص: 561

217

217 و فرمود:

در دگرگونی حالات است که گوهرهای اصلی مردم شناخته می شود.

218

218 و فرمود:

حسادت رفیق از بیماری دوستی است.

219

219 و فرمود:

بیشتر هلاکت و سقوط عقل ها زیر برق های طمع ها است.

220

220 و فرمود:

از عدالت نیست حکم با اطمینان بر مبنای گمان.

221

221 و فرمود:

توشه بدی است برای معاد، دشمنی با بندگان.

222

222 و فرمود:

از با ارزشترین اعمال آدم با کرامت، چشم پوشی است از آنچه می داند.

223

223 و فرمود:

هر کس که حیا لباس به او بپوشاند، مردم عیب او را نبینند.

224 و فرمود:

هیبت و وقار با بسیاری سکوت است. و انصاف و عدالت است که پیوند انسان ها را بیشتر می نماید و با کرامت و بخشش است که ارزش ها عظمت پیدا می کند و با فروتنی است که نعمت تکمیل می شود. و با به عهده گرفتن رفع نیازمندی ها است که سروری اثبات می شود و با روش دادگرانه است که دشمن مغلوب می گردد و بردباری و گذشت در برابر احمق، یاوران انسان علیه او را می افزاید.

ص: 562

225 و فرمود:

شگفت انگیز است کار مردم حسود که چگونه از سلامت بدن های خود در غفلت اند!

226 و فرمود:

آدم طمعکار همواره در گرو ذلت و پستی است.

227 و درباره ایمان از آن حضرت سؤال شد. فرمود:

ایمان معرفت قلبی است و اقرار به زبان و عمل به اعضا و جوارح.

(1-228) و فرمود:

هر کس درباره دنیا اندوهناکست بر قضاء خداوندی خشمگین است و هر کس از مصیبتی که بر او فرود آمده است، شکایت کند در حقیقت از پروردگارش شکایت کرده است. و هر کس نزدیک توانگر وارد شود و به جهت توانگری او فروتنی کند، دو سوم دین خود را از دست داده است.

(2-228) و هر کس قرآن را بخواند و سپس بمیرد و بر آتش داخل شود، از کسانی بوده است که آیات خداوندی را به مسخره می گرفتند و هر کس که دلش به محبت دنیا شیفته گشت، دل او به سه چیز از دنیا می چسبد: اندوهی که از او ناپدید نگردد و طمعی که رهایش نسازد و آرزویی که به آن نخواهد رسید.

229 و فرمود:

قناعت برای به دست آوردن ملك، کافی است و نیز برای وصول به نعمت ها اخلاق نیکو کفایت می کند.

و از آن حضرت علیه السلام پرسیده شد: معنای این آیه شریفه «ما او را با يك حیات پاکیزه، زنده نگهداریم» چیست؟ فرمود: این زندگی پاکیزه قناعت است.

با کسی که روزی به او روی آورده است شرکت [یا همکاری] کنید، زیرا او شایسته تر است به توانگری و سزاوارتر به روی آوردن بهره و منفعت.

ص: 563

231 و دربارهٔ سخن خداوند متعال: «خداوند به عدالت و احسان دستور می دهد.» فرمود:

عدالت یعنی دادگری و احسان یعنی لطف و عنایت کردن.

232 و فرمود:

هر کس با دستی کوتاه (ناتوان) عطا کند با دستی بلند (توانا) به او عطا شود.

سید رضی می گوید: و معنای این سخن چنین است که آنچه که انسان از مال خود در راه خیر و نیکوکاری صرف می کند، اگر چه اندک باشد خداوند پاداش آن را عظیم و فراوان قرار می دهد و مقصود از دو «ید» در این جمله مبارکه عبارتست از دو نعمت، آن حضرت علیه السلام فرق گذاشته است مابین نعمت بنده و نعمت خداوند تعالی با کوتاهی و بلندی، پس دست بنده را کوتاه و دست خداوندی را بلند قرار داده است، زیرا نعمت های خداوندی همواره چند برابر نعمت های مخلوق می باشد، زیرا نعمت های خداوندی اصل همهٔ نعمت ها است، پس همهٔ نعمت ها به آن ها برمی گردد و از آن ها انتزاع می شود.

233 و به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

هرگز کسی را به مبارزه دعوت مکن و اگر به مبارزه دعوت شدی بپذیر، زیرا کسی که دعوت به مبارزه کند ظالم است و ظالم همواره شکست خورده است.

234 و فرمود:

بهترین خصلت های زنان بدترین خصلت های مردان است:

کبر، ترس و بخل. پس اگر زن متکبر باشد، در برابر هیچ کس جز همسرش سر فرود نیاورد و اگر بخیل باشد مال خود و مال شوهرش را حفظ می کند و اگر ترسو باشد از هر چیزی که حالت تعرض به او داشته باشد، وحشت می کند.

235 به آن حضرت عرض کردند: «عاقل را برای ما توصیف فرما.» آن حضرت علیه السلام فرمود:

عاقل کسی است که هر چیز را در محل خود قرار می دهد.

سپس گفته شد: جاهل را برای ما توصیف فرما. فرمود: توصیف کردم.

سید رضی می گوید: یعنی جاهل کسی است که هیچ چیز را در محل خود قرار نمی دهد. پس ترك توصیف جاهل در حقیقت توصیف او می باشد، زیرا جاهل بر خلاف عاقل است یعنی دارای آن صفت نیست که عاقل دارای آن است.

ص: 564

236

236 و فرمود:

سوگند به خدا، این دنیای شما در چشم من پست تر از رودهٔ خوکی در دست مبتلا به بیماری جذام است.

237

237 و فرمود:

قومی خدا را برای سودجویی پرستیدند. این عبادت بازرگانان است و گروهی خدا را عبادت کردند به جهت ترس و این عبادت بندگان است. و جمعی خدا را به انگیزه سپاسگزاری عبادت کردند و این است عبادت آزاد مردان.

238

238 و فرمود:

زن [با توجه با طبیعت شهوانیش] شر است و بدترین چیزی که در او است، این است که چاره ای از او نیست.

239

239 و فرمود:

هر کسی سستی را اطاعت کند حقوق را ضایع سازد و هر کس سخن چین را اطاعت نماید دوست را تباه کند.

240

240 و فرمود:

سنگ غصبی در بنای خانه، گرو ویرانی آن است. سید رضی گفته است: و این کلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است و جای تعجب نیست که این دو سخن شبیه یکدیگر باشند، زیرا هر دو از يك چاه کشیده شده و در دو سطل ریخته شده اند.

241

241 و فرمود:

روز محاسبهٔ مظلوم بر ظالم سخت تر است از روز ستم ظالم بر مظلوم.

242

242 و فرمود:

تقوایی به خدا بورز، اگر چه اندك باشد و مابین خود و خدا پرده ای قرار بده اگر چه نازك باشد.

ص: 565

243

243 و فرمود:

هنگامی که پاسخ ها در هم و بر هم شود و در ازدحام غوطه ور شود، پاسخ صحیح مخفی گردد.

244

244 و فرمود:

برای خدا در هر نعمتی حقی است. پس هر کس آن حق را ادا کرد، به آن نعمت اضافه شد و اگر در ادای آن حق کوتاهی ورزید، به خطر زوال نعمت دچار شد.

245

245 و فرمود:

در آن هنگام که توانایی بیشتر شود، اشتها [یا شهوت] کم شود.

246

246 و فرمود:

از گریختن نعمت ها بر حذر باشید، زیرا هر فرار کننده ای بر نمی گردد.

247

247 و فرمود:

کرامت نفس مهرانگیزتر از خویشاوندی است.

248

248 و فرمود:

هر کس درباره تو گمان خوش داشت، گمان او را تصدیق کن.

249

249 و فرمود:

برترین اعمال، عملی است که نفس (اماره ات) را با وجود اکراهش به انجام آن وادار کنی.

250

250 و فرمود:

من خداوند سبحان را شناختم با بر هم زدن تصمیم ها و گشودن بسته ها و شکستن همت ها.

251

251 و فرمود:

تلخی دنیا شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا تلخی آخرت.

ص: 566

(252-1) و فرمود:

خداوند ایمان را واجب کرده است برای تطهیر نفوس از شرك و نماز را برای پاك شدن از تكبر و زكات را وسیله معاش و روزه را برای آزمایش اخلاص مردم و حج را برای وحدت مردم از راه دین و جهاد را عزت برای اسلام و امر به نیکی ها را به مصلحت عموم مردم و نهی از زشتی ها را برای جلوگیری از ابلهان و جاهلان و حفظ پیوند خویشاوندی را برای افزایش عدد.

(252-2) و قصاص را برای حفظ خون های مردم و بر پا داشتن کیفرها را برای بزرگ نشان دادن وقاحت گناهان و اجتناب از میخوارگی را برای محافظت عقل و بر کناری از دزدی را برای الزام مردم به عفت و پاکدامنی و ترك کردن زنا را برای پاك داشتن و حفظ نسب و ترك کردن لواط را برای تکثیر نسل و شهادت دادن ها را كمك برای انكار حقوق. و ترك دروغ را برای بیان ارزش راستی و اقدام به سلام را برای تحصیل امان از ترس ها و امامت را نظام امت و اطاعت امام را برای تعظیم امامت (1).

253 و آن حضرت فرمود:

وقتی که خواستید ظالمی سوگند یاد کند او را وادار کنید که اظهار برائت از حول و قوه خداوندی کند، زیرا اگر با این جمله سوگند دروغین یاد کند عذاب خداوندی به سرعت او را بگیرد و اگر به خداوندی که جز او خدایی نیست سوگند یاد کند، عذاب الهی او را به سرعت نگیرد، زیرا توحید خداوندی را یادآور شده است.

254 و فرمود:

ای فرزند آدم در مال خود وصی خویشان باش و خودت به آن چه که می خواهی بعد از تو در آن مال انجام بدهند، عمل کن.

ص: 567

1- - در نسخه دکتر صبحی صالح، به جای «امامت» امانت آمده است و چنان که با لطف خدا در تفسیر این جمله خواهیم گفت: اولی بسیار مناسب تر است.

255 و فرمود:

تندخویی نوعی از جنون است، زیرا شخص تندخو از کار خود پشیمان می‌گردد و اگر ندامتی حاصل نکرد، پس جنون او مستحکم است.

256 و فرمود:

تندرستی بدن از کمی حسادت است.

257 و به کمیل بن زیاد نخعی فرمود:

یا کمیل، به کسانت دستور بده در ساعات آخر روز در پی کسب کرامت های اخلاقی باشند و از آغاز شب تلاش برای برآوردن نیاز کسانی انجام دهند که در خوابند، زیرا سوگند به آن خداوندی که تمامی صداها وارد شنوایی او می‌شوند، هیچ کسی در قلب يك انسان شادی به وجود نیاورد مگر آن که خداوند از آن شادی لطفی می‌آفریند و هنگامی که به ایجاد کننده سرور و شادی، مصیبتی فرود آید، آن لطف مانند آب که از سراشیپی جاری می‌شود، به طرف آن شخص (ایجاد کننده سرور) جریان پیدا می‌کند و آن مصیبت را از آن شخص دور می‌کند همان گونه که شتر بیگانه را از چراگاه دور می‌نمایند.

258 و فرمود:

موقعی که فقیر شدید، به وسیله صدقه با خدا تجارت کنید.

259 و فرمود:

وفا به مردم غدار (حیله گر و بی وفا) بی وفایی و مکر پردازی نزد خدا است و حیله گری و بی وفایی با مردم غدار و فاء در نزد خدا است.

260 و فرمود:

بسا کسی که به وسیله احسان بر او، به حال خود رها شده و گرفتار گردیده است و بسا کسی که به جهت پوشش گناهانش فریب خورده و بسا شخصی که به جهت سخنان نیکو که به گوشش می‌رسد، فریفته و شیفته خویشتن گردد و به اضطراب افتد و خداوند هیچ کس را مانند

کسی که با امتیازات و خواستنی های دنیا اشباع شود (همانند مهلت دادن)، مبتلا (آزمایش) نکرده است.

سید رضی می گوید: و این سخن در گذشته نقل شده است و از آن جهت که در این روایت اضافه ای مفید داشت، آن را بار دیگر در این جا آوردیم.

ص: 568

در این قسمت برخی از شگفتی های سخنان امیر المؤمنین علیه السلام را که احتیاج به تفسیر دارد، بیان می کنیم

اشاره

ص: 569

1 و در روایتی از آن حضرت علیه السّلام آمده است:

و در این موقع است که رییس دین با پیروان خود حرکت کند، پس دور او مانند قطعه های ابری که آب ندارند جمع می شوند.

سید رضی گفته است: «الیعسوب» سرور بزرگ و مالک امور مردم در آن روز است و «الفزع» پاره های ابر است که در آن ها آبی نیست.

2 و در روایتی از آن حضرت علیه السّلام آمده است:

اینست سخنور بسیار ماهر و قدرتمند در ادامه آن.

هر کس که در ادامه کلام ماهر باشد، یا آنچه را که پیش گرفته است، ادامه بدهد او را شحشح گویند.

3 و در روایتی از آن حضرت علیه السّلام آمده است:

برای پدیده خصومت و عداوت، هلاکت ها است.

مقصود آن حضرت از «قحم» مهلکه ها است، زیرا عداوت صاحبان خود را در اغلب اوقات در مهلکه ها و تلفات می اندازد. و از این معنی است «قحمة الاعراب» یعنی وقتی که قحطی آنان را فرا گرفت، همه منافع مالشان [با خوردن و استهلاک یا هر چیز دیگر] سلب شود. اینست معنای تقحم سال درباره اموال، و وجه دیگری هم در تفسیر این جمله گفته شده است. و آن اینست که قحطی بیابان آنان را به هجوم به شهرها و ادار می کند.

4 و در روایتی از آن حضرت علیه السّلام آمده است:

هنگامی که زنان به مرحله نهایت ادراک رسیدند، خویشاوندان پدری مانند برادران و عموها به امر زنان شایسته تر از مادرند.

«نص» نهایت اشیاء و مرحله پایانی آن هاست، مانند «نص در سیر و حرکت»، زیرا این آخرین مرحله توانایی حیوان در حرکت او است. و وقتی می گویی «نصت الرجل عن الامر» موقعی است که مسأله و تحقیق را درباره آن امر به پایان رسانده ای و هر آنچه که درباره آن امر در نزد آن شخص مسؤول باشد، به دست آورده ای. پس مقصود امیر المؤمنین علیه السّلام از «نص الحقائق» ادراک است، زیرا این مرحله پایان دوران پیش از بلوغ و ورود به بلوغ است. و این از فصیح ترین و شگفت انگیزترین کنایه ها در این مسئله است. امام می فرماید: وقتی که زنان به بلوغ رسیدند، عصبه آنان (خویشاوندان نزدیک) اگر محرم باشند مانند برادران و عموها از مادر به ارائه طریق درباره زناشویی آنان شایسته ترند. و «الحقائق» عبارتست از منازعه و بحث و خصومت مادر زن با عصبه او (ادعای هر يك از طرفین به این که در ادعای خود درباره زن مثلاً در امر ازدواج حق می گوید) یعنی من در ادعای خودم بیشتر از تو بر حقم. از این ترکیب است که گفته می شود: «من با او برای تشخیص حق، تحقیق کردم» مانند «با او جدال کردم» و گفته شده است «نص الحقائق» یعنی بلوغ عقل و آن عبارتست از «ادراک»، زیرا مقصود آن حضرت علیه السّلام از «نص الحقائق» بلوغ به نهایت امر است که حقوق و احکام در آن مرحله اثبات می شود. و هر کس «نص الحقائق» نقل کرده است، منظورش بلوغ به حقایق است.

اینست معنای آنچه که ابو عبید قاسم بن سلام بیان نموده است و آنچه به نظر من می رسد: مقصود از «نص الحقائق» در این جا بلوغ زن به حدی است که تزویج و تصرف او در حقوق خویش در آن مرحله جایز است و این جمله، تشبیه به «حقوق شترها» است و حقایق جمع حقه است و آن شتر است که سه سالش تمام شده و به چهار سال داخل شده است و در این موقع است که شتر توانایی بر سواری بر پشتش و حرکت کامل را دارا می باشد و «حقائق» جمع حقه است. پس هر دو روایت به يك معنی می رسد و این معنی به سبک ادبی عرب نزدیک تر است از معنایی که در اول ذکر شد.

ص: 571

5 و در روایتی از آن حضرت علیه السّلام آمده است:

ایمان مانند نقطه ای (نورانی)، (سفیدی) در قلب و آشکار می گردد، سپس هر اندازه که ایمان زیادتیر شود، بر آن نقطه نورانی می افزاید. و «لمظة» مانند نکته یا مثل آن از سفیدی است و از این قبیل است که گفته شده است: «فرس المظ» در موردی می گویند که بر لب اسب چیزی از سفیدی باشد.

6 و در روایتی از آن حضرت علیه السّلام آمده است:

اگر برای کسی «دین ظنون» باشد، واجب است که وقتی آن را دریافت کرد، زکات گذشته اش را بدهد.

پس «ظنون» آن وام است که صاحب آن در وصولش مردد است. یعنی احتمال می دهد که وام گیرنده آن را پرداخت خواهد کرد و گاهی ناامید است و احتمال نمی دهد که آن را پرداخت نماید و این از فصیح ترین سخنان است و همچنین در امری که آن را بجویی و نمی دانی که به مقصد خواهی رسید یا نه. تو در این حال «ظنون» هستی و در این معنی است سخن اعشی قیس: چاهی که در داشتن آب مورد تردید و خود از ریزش باران متراکم به دور است، مانند فرات (یا به طور کلی) رودخانه ای نیست که وقتی پر شد کشتی و شناور ماهر را از این طرف به آن طرف ببرد. و «الجد» عبارتست از چاهی در بیابان و «ظنون» آن چاه است که معلوم نیست آبی دارد یا نه.

7 و در روایتی از آن حضرت علیه السّلام آمده است:

آن حضرت در يك جنگ لشکری را مشایعت می کردند، فرمودند: تا بتوانید از نزدیکی جنسی و مشغول کردن قلب به زنان امتناع بورزید. و معنایش اینست که تا بتوانید از یاد زنان و اشتغال قلبی به آنان اعراض نمایید و از نزدیکی با آنان امتناع بورزید، زیرا این پدیده ها بازوی غیرت را سست می نماید و جایگاه های پیوستن تصمیم ها را مختل می سازد و از حرکت های سریع (مانند دویدن) جلوگیری می کند و از رفتن در ژرفای حوادث جنگ برمی گرداند. و هر کس از چیزی امتناع بورزد در عربی گفته می شود: «فقد عذب عنه». و «العاذب و العذوب» کسی را گویند که از خوردن و آشامیدن امتناع کند.

8 و در روایتی از آن حضرت علیه السلام آمده است:

مانند قمار باز برنده که در نخستین حرکت انتظار پیروزی را می کشد.

«الیاسرون» کسانی هستند که در تیراندازی بر شتر نحر شده، رقابت می کنند و «الفالج» غالب و پیروز را گویند. گفته می شود: فلج علیهم و فلجهم (بر آنان غلبه کرد) و شاعر رجزگو می گوید: وقتی که دیدم يك غالب پیروز شد.

9 و در روایتی از آن حضرت علیه السلام آمده است:

هر وقت که شعله جنگ بر افروخته می شد، به وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را حفظ می کردیم، لذا هیچ کس از ما به دشمن نزدیکتر از خود آن بزرگوار صلی الله علیه و آله نبود.

و معنای این سخن چنین است که هنگامی که ترس از دشمن شدید می شد و گزیدن جنگ سخت تر می گشت، مسلمانان به ورود خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جنگ پناهنده می شدند (می خواستند خود پیامبر وارد کارزار شود). پس خداوند پیروزی را بر آنان به جهت وجود آن بزرگوار نازل می فرمود و آنان از آنچه می ترسیدند، به جهت وجود نازنین آن حضرت آسوده خاطر می گشتند. و فرموده آن حضرت: «اذا احمر الباس» کنایه از شدت گرفتن کارزار است. در معنای این کنایه، سخنانی گفته شده است. بهترین آن ها همین است که آن حضرت گرمای جنگ را به آتش تشبیه فرموده است که در فعالیت و رنگ خود گرما و سرخی را جمع می کند. و از آنچه که این معنی را تقویت می کند، فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که هنگامی که تلاش شدید مردم را در جنگ حنین (جنگ هوازن) مشاهده نمود، فرمود: «الان حمی الوطیس» پس وطیس آتشگاه جنگ داغ شد. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حرارت شدید تلاش و تکاپوی جنگی مردم را به گرمی سخت آتش و شدت شعله های آن تشبیه فرمود.

در این جا (جملات نیازمند تفسیر از سخنان آن حضرت علیه السلام) تمام شد. اینک به همان روش نخستین که در این قسمت منظور کرده بودیم، باز می گردیم.

261 هنگامی که خبر حمله یاران معاویه برای غارت و چپاول شهر انبار به آن حضرت علیه السلام رسید و خود آن بزرگوار به تنهایی با پای پیاده حرکت فرمود تا به نخيله رسید، مردم آمدند و او را دریافتند و گفتند: یا امیر المؤمنین ما به جای تو برای شکست دادن به آنان کفایت می کنیم. پس آن حضرت فرمود:

شما برای نظم و اصلاح کار خودتان برای من کفایت نمی کنید [کمک نمی کنید تا کار زندگی شما را راه بیندازم] با این حال چگونه می توانید برای پیروزی بر دیگران و دفع شر آنان برای من کفایت کنید! پیش از روزگار من رعیت ها بودند که شکایت از ظلم زمامدارانشان داشتند در حالی که امروز، این منم که از ظلم رعیت شکایت ها دارم. گویی این منم که فرمانبر رعیت خویشم و آنان فرمانروا هستند! یا من محکوم هستم و آنان حاکم هستند.

هنگامی که آن حضرت این کلام را در يك سخن طولانی که در گذشته برگزیده آن را متذکر شدیم بیان فرمودند، دو نفر از یاران آن حضرت پیش آمدند و یکی از آن دو گفت: یا امیر المؤمنین، من اختیار ندارم مگر درباره خودم و برادرم. امر بفرما یا امیر المؤمنین ما پیروی می کنیم. پس آن حضرت علیه السلام فرمود:

شما درباره آنچه که می خواهیم چه کاری می توانید انجام بدهید (قدرتی که برای کار من لازم است، بیش از شما دو برادر است).

262 و گفته شده است: حارث بن حوط خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: آیا می پنداری که من گمان می کنم حرکت اصحاب جمل بر گمراهی بود؟ آن حضرت فرمود:

ای حارث تو به پایینت نگاه کردی و به بالایت ننگریستی لذا حیران ماندی. قطعاً تو حق را نشناخته ای تا اهل حق را بشناسی و باطل را هم نشناختی تا اهل آن را بشناسی.

حارث گفت: من به همراه سعید بن مالک و عبد الله بن عمر خود را کنار می کشم. آن حضرت فرمود: سعید و عبد الله بن عمر حق را کمک نکردند و باطل را خوار و مردود شناختند.

263 و فرمود:

همنشین سلطان مانند سوار بر شیر است، موقعیت او مورد رشک و غبطه است، ولی خود او موقعیت خود را بهتر می‌شناسد.

264 و فرمود:

برای اولاد دیگران نیکویی کنید، تا احترام شما در فرزندانان محفوظ بماند.

265 و فرمود:

هنگامی که سخن حکما صحیح باشد، دوی درد جهل می‌گردد و اگر خطا باشد دردی بر دردها می‌افزاید.

266 مردی از آن حضرت علیه السلام خواست که ایمان را به او معرفی فرماید. فرمود:

اگر فردا شود، پاسخ تو را در میان مردم می‌گویم که آنان هم بشنوند، پس اگر تو سخن مرا فراموش کردی دیگران آن را برای تو هم حفظ می‌کنند، زیرا سخن مانند شکار در حال فرار است، یکی آن را می‌زند و دیگری در زدن آن خطا می‌کند.

و ما پاسخ مشروح این سؤال را در گذشته در این باب ذکر کردیم «الایمان علی اربع شعب» (ایمان بر چهار شعبه است).

267 و فرمود:

ای فرزند آدم، غصه روزی را که نیامده است بر غصه روزی که آمده است اضافه مکن، زیرا اگر از عمرت چیزی باقی است خداوند روزی تو را در همان روز عطا خواهد فرمود.

268 و فرمود:

مواظب باش دوستی تو درباره دوستت حدی داشته باشد، زیرا باشد که روزی با تو خصومت بورزد. هم چنین توجه کن دشمنی تو درباره دشمنت اندازه ای داشته باشد، زیرا ممکن است روزی فرارسد که دوستت گردد.

مردم در کارهای این دنیا بر دو نوعند: یکی آن که عمل در این دنیا برای دنیا انجام می دهد. دنیا او را از آخرت مشغول می سازد و او از فقر کسانی که پس از وی به جای می مانند (مثل اولاد) می ترسد، در عین حال بیمی از فقر برای خود ندارد. او عمر خود را در راه منفعت دیگری سپری می کند. دیگری آن که در این دنیا عمل برای پس از این دنیا (ابدیت) انجام می دهد، پس آنچه نصیب او از دنیا بود بدون نیاز به کوشش به سراغ او می آید، در نتیجه هم نصیب دنیا را می برد و هم نصیب آخرت را، و هر دو سرای (فانی و باقی) را با هم به دست می آورد. در نتیجه در نزد خدا شریف و صاحب امتیاز می گردد و حاجتی را از خدا مسألت نمی کند که خداوند آن را به وی عطا نفرماید.

270 روایت شده است که در دوران خلافت عمر بن خطاب مذاکره ای درباره زینت کعبه و فراوانی آن شد. جمعی گفتند: اگر آن ها را برداری و لشکریان مسلمانان را برای جنگ مجهز کنی، پادشاه بزرگتری دارد و کعبه احتیاجی به زینت ندارد. و عمر این مسأله را از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید. آن حضرت در پاسخ فرمود:

«قرآن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و اموال بر چهار قسمت بود: اموال مسلمانان که آن ها را میان ورثه بر طبق مقررات ارثی تقسیم کرد و غنیمت که در جهاد به دست می آوردند و آن ها را بین مستمندان تقسیم نمود و خمس که خداوند آن را در موضع خود قرار داد و صدقات که خداوند آن ها را در همان موضع که می خواست قرار داد. در همان روزگار زینت کعبه در آن جا وجود داشت و خداوند آن را به حال خود گذاشت و این رها کردن به حال خود نه از فراموشی ناشی شده بود و نه از آن جهت که جایش برای خدا پنهان بود. پس تو هم در همان جا قرار بده که خدا و پیامبرش قرار داده بودند.» پس عمر به آن حضرت گفت: «اگر تو نبودی ما رسوا می شدیم» و زینت کعبه را به جای خود گذاشت.

271 و روایت شده است که دو مرد را نزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند که چیزی از بیت المال دزدیده بودند. یکی از آن دو مرد برده ای از بیت المال بود و دیگری از مال مردم. آن حضرت درباره بنده ای که از بیت المال بود، فرمود:

برای او حدّی نیست، زیرا هر دو مال خداوند است که بعضی از آن بعض دیگر را خورده است و اما دومی، پس بر او حد جاری است و [امر فرمود] دست او را بریدند.

272 و فرمود:

اگر پاهایم در این لغزشگاه ها ثابت شود، چیزهایی را تغییر می دهم.

273 و فرمود:

به یقین بدانید که خداوند متعال برای بنده خود بیش از آن چه که در ذکر حکیم مقرر فرموده است، چیزی قرار نمی دهد، اگرچه چاره جویی اش بزرگ و جستجویش شدید و حيله گری اش نیرومند باشد. (هم چنین) بنده ناتوان را که چاره جویی اش اندک باشد مانع نشده است که به آن چه در ذکر حکیم مقرر فرموده است، نایل گردد. و کسی که این حقیقت را می شناسد و به آن عمل می کند، آسوده تر از همه مردم در جلب منفعت است و کسی که آن را ترك کند و تردیدی در آن داشته باشد، بیش تر از همه مردم ضرر می کند. و بسا کسی که با وجود نعمت هایی که به او داده شده است به حال خود واگذار شده است [که رو به سقوط می رود] و بسا کسی که خدا او را با بلا آزمایش می کند و مورد عنایتش قرار می دهد. پس ای سودجو بر سپاسگزاری بیفزای و در شتاب کردن کوتاهی بورز و در نهایت روزی که نصیب تو شده است توقف کن.

274 و فرمود:

علم خود را به جهل و یقینتان را به شك مبدل مسازید. هنگامی که دانستید، عمل کنید و موقعی که یقین کردید، اقدام به عمل نمایید.

ص: 577

275 و فرمود:

طمع وارد کننده است [به حوادث مبهم] و صادر کننده نیست [روشن کننده تکلیف و پایان کار نیست] و ضمانت کننده ایست که وفا نمی کند و بسا نوشنده آب، پیش از آن که سیراب شود گلویش می گیرد و هر اندازه که ارزش چیزی که مورد رقابت است بیشتر باشد، مصیبت گم شدن آن نیز بزرگتر می گردد و آرزوها چشمان بینا را کور سازد و نصیب سراغ کسی را می گیرد که در جستجویش نیست.

276 و عرض کرد:

خداوندا، من به تو پناه می آورم از این که ظاهر و آشکار من در دیدگاه چشم ها نیکو نماید و درون و پنهانم زشت و ناهنجار باشد و از نفس خویشتن در همه اموری که تو بر آن ها اطلاع داری، در نزد مردم با ریا محافظت کنم و در نتیجه برای مردم خوش ظاهری خود را آشکار نمایم و عمل زشت خود را به سوی تو روانه کنم، تا به بندگان نزدیکی جویم و از خشنودی های تو دور گردم.

277 و فرمود:

نه هرگز، سوگند به خدایی که در مشیت او در قانون خلقت به باقی مانده شامگاه شب تیره رسیدیم که به روزی سپید لب به خنده خواهد گشود، چنین و چنان نبود.

278 و فرمود:

آن اندکی که دوام خواهد داشت بیشتر مورد امید است از آن فراوانی که تنگدلی می آورد.

279 و فرمود:

در آن هنگام که مستحبات به واجبات ضرر وارد کند، آن مستحبات را رها کنید.

280 و فرمود:

هر کس دوری سفر را به یاد داشته باشد، برای چنان سفری آماده می گردد.

281 و فرمود:

تدبیر با تعقل، مانند دیدن با چشمان نیست، زیرا گاهی چشمان به مقتضای ساختار و موضع گیری بیننده، خلاف واقع را نشان می دهد، در صورتی که عقل، کسی را که از آن پندی بخواهد، فریب نمی دهد.

282 و فرمود:

میان شما و نصیحت پرده ای از غرور است.

283 و فرمود:

نادان شما غلو و افراط می کند [یا زمان را امتداد می دهد] و عالم (دانای) شما کار را به تأخیر اندازد و خود را با «زود باشد که چنین کنم» از موقع حقیقی خود به عقب می اندازد.

284 و فرمود:

علم راه پوزش را بر کسانی که می خواهند بر جهل خود اصرار بورزند و علت برای آن می آورند، بسته است.

285 و فرمود:

هر کسی که کاری را با شتاب از وی می خواهند، مهلت برای تأخیر می خواهد و هر کسی که مدتی برای او تعیین شده است، با وعده «چنین خواهم کرد» خود را می فریبد.

286 و فرمود:

مردم درباره چیزی نگفتند خوشا به حالش، مگر آن که روزگار برایش روزی بد در انتظار گذاشته بود.

287 و از آن حضرت درباره قدر سؤال شد. پس فرمود:

راهی است تاریک، پس آن را در پیش نگیرید و دریایی است عمیق، پس در آن وارد نشوید و راز خداوندی است، پس برای کشف آن خود را به زحمت نیندازید.

288

288 و فرمود:

هرگاه خداوندی بنده ای را پست و ذلیل گرداند، علم را برای او ممنوع سازد.

289

(1-289) و فرمود:

در گذشته برادری در مسیر جاذبیت الهی داشتم. کوچکی دنیا در چشمش او را در چشم من بزرگ می کرد. او از سلطه شکمش بیرون بود، لذا اشتها به آنچه که پیدا نمی کرد، نداشت و وقتی که پیدا می کرد، پرخوری نمی کرد و اکثر روزگارش به سکوت می گذشت. پس اگر سخنی می گفت، دیگران را ساکت می کرد و تشنگی سؤال کنندگان را سیراب می نمود.

ص: 579

(289-2) او انسانی افتاده بود و مستضعف می نمود. وقتی که امری جدی پیش می آمد، مانند شیر بیشه و مار صحرایی بود. حجتی نمی آورد تا این که نزد قاضی می رفت و هیچ کس را در کاری ملامت نمی کرد مادامی که در مثل آن عذر می یافت تا عذر خواهی او را بشنود و از هیچ دردی شکایت نمی کرد مگر زمانی که از آن درد بهبود حاصل شده بود و آنچه را که انجام می داد، می گفت و آنچه را که عمل نمی کرد نمی گفت و هنگامی که در سخن بر او غلبه می کردند در سکوت مغلوب نمی گشت و به آنچه می شنید مشتاقتر از آن بود که می گفت. وقتی که دو کار برای وی پیش می آمد، می دید که کدام يك از آن دو به هوی و هوس نزدیک تر بود و با آن مخالفت می کرد. و بر شما باد این اخلاقیات. ملزم باشید به عمل به آن ها و درباره آن ها به رقابت پردازید و اگر به التزام به همه آن ها توانایی ندارید پس بدانید گرفتن اندکی بهتر از ترك بسیاری است.

290

290 و فرمود:

اگر خداوند در مقابل معصیت کردنش تهدید نمی فرمود، باز واجب بود به جهت شکر نعمت هایش معصیت نشود.

291

291 در موقع تسلیت به اشعث بن قیس درباره مرگ فرزندش چنین فرمود:

ای اشعث، اگر بر فرزندت اندوهگین شوی، شایسته است، زیرا با تو پیوند خویشاوندی نزدیک دارد و اگر شکیباً باشی، پس در مشیت خداوندی برای هر مصیبتی عوض و پاداشی است. ای اشعث، اگر صبر کنی قدر خداوندی بر تو جاری می گردد و برای تو اجر و ثوابی است و اگر بی صبری کنی، [باز] قدر برای تو جاری می شود در حالی که بار گناه را باید متحمل شوی. ای اشعث، فرزندت خرسندت نمود در حالی که برای تو وسیله ابتلا و فتنه بود، و تو را اندوهگین ساخت موقعی که وسیله پاداش و رحمت بود.

ص: 580

292 در ساعت دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله سر قبر مبارك آن حضرت چنین گفت:

قطعا صبر زیبا است مگر در فراق تو و ناله و بی تابی قبیح است مگر برای از دست دادن تو. و مصیبت زدگی برای تو بزرگ است و هر مصیبتی پیش از تو و بعد از تو کوچک.

293 و فرمود:

با نابخرد (احمق) هم صحبت مباش، زیرا او می خواهد کار خود را برای تو بیاراید و دوست دارد تو هم مثل او باشی.

294 از آن حضرت درباره مسافت ما بین مشرق و مغرب سؤال شد، فرمود:

مسیر يك روز آفتاب.

295 و فرمود:

دوستان تو بر سه قسمند و دشمنان تو نیز بر سه قسمند: پس دوستان تو عبارتند از دوست تو و دوست دوست تو و دشمن دشمن تو، و دشمنان تو عبارتند از دشمن تو و دشمن دوست تو و دوست دشمن تو.

296 و به شخصی که به ضرر دشمنش می کوشید به وسیله چیزی که برای خود او ضرر داشت، فرمود:

جز این نیست که تو مانند کسی هستی که نیزه را در خود فرو می برد تا کسی را که در مرکبی پشت او سوار شده است بکشد!

297 و فرمود:

چه فراوان است وسایل عبرت گرفتن و چه اندک است بهره برداری از این وسایل برای عبرت گیری.

298 و فرمود:

هر کس در دشمنی شدت به خرج بدهد مرتکب گناه شده و کسی که کوتاهی کند ستم ورزیده است و هر کس که در خصومت مبالغه کند نمی تواند تقوی برای خدا داشته باشد.

ص: 581

299 و فرمود:

هیچ گناهی [قابل برگشت] برای من اهمیتی ندارد، اگر مهلتی پس از ارتکاب آن داشته باشم که دو رکعت نماز بخوانم و عافیت را از او مسألت بدارم.

300

300 از آن حضرت علیه السلام سؤال شد:

چگونه خداوند مردم را با آن کثرتی که دارند محاسبه خواهد فرمود؟ فرمود: همان گونه که با وجود بسیار بودنشان آنان را روزی می دهد. باز پرسیدند: چگونه به حساب آنان رسیدگی خواهد کرد با این که او را نمی بینند؟ فرمود: همان گونه که آنان را روزی می دهد و او را نمی بینند.

301

301 و فرمود:

فرستاده تو مترجم عقل توست و نامه (کتاب) تو بهترین چیز است که گویای شخصیت تو است.

302

302 و فرمود:

آن کس که به شدیدترین بلا مبتلا است نیازش به دعا بیش از آن بی بلایی نیست که از بلا در امان نیست.

303

303 و فرمود:

مردم فرزندان دنیا هستند و مرد به محبت مادرش تویخ نمی شود.

304

304 و فرمود:

بینوا، فرستاده خدا است. پس هر کس او را محروم برگرداند، در حقیقت خدا را ممنوع نموده و هر کس به آن بینوا عطا کند پس به خدا عطا کرده است.

305

305 و فرمود:

انسان غیور هرگز زنا نمی کند.

306

306 و فرمود:

محدودیت مدت زندگی برای نگهبانی انسان از انحراف کافی است.

ص: 582

307 و فرمود:

آدمی که فرزندش مرده است، به خواب می رود، ولی با به یغما دادن مالش به خواب استراحت نمی رود.

سید رضی گفته است: آدمی بر قتل اولادش صبر می کند، ولی بر غارت اموالش تحمل نمی کند.

308 و فرمود:

محبت پدران موجب خویشاوندی میان فرزندان است و خویشاوندی به محبت بیشتر نیازمند است تا محبت به خویشاوندی.

309 و فرمود:

از حدس و گمان های مردمان با ایمان بترسید، زیرا خداوند متعال حق را در زبان آنان قرار داده است.

310 و فرمود:

ایمان هیچ بنده ای مطابق واقع نمی باشد مگر این که به آنچه در اختیار خدا است مطمئن تر از آن باشد که در اختیار خود او است.

311 آن حضرت علیه السلام انس بن مالک را به بصره به سوی طلحه و زبیر فرستاد تا آنچه را که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وضع آن دو شیخ شنیده بود به یاد آنان بیاورد. انس از رساندن این خبر منصرف شد و به طرف امیر المؤمنین علیه السلام برگشت و گفت: من آن قضیه را فراموش کردم.

آن حضرت فرمود: اگر دروغ می گویی خداوند در مقابل آن دروغ يك سفیدی روشن به صورت تو بزند که عمامه ات آن را پنهان ندارد.

سید رضی می گوید: مقصود آن حضرت «برص» بود و این درد به صورت انس اصابت کرد، در نتیجه پس از آن جز با نقاب دیده نمی شد.

312 و فرمود:

برای دل ها اقبالی است (روی آوردنی است) و ادباری (روی گرداندنی). پس هنگامی که روی آورد، مستحبات را (هم) بر او عرضه کنید و

اگر روی گرداند، تنها به واجبات قناعت کنید.

ص: 583

313 و فرمود:

و در قرآن است خبر پیش از شما و خبر پس از شما و حکم میانتان.

314 و فرمود:

سنگ را به همان جا که از آن آمده است برگردانید، زیرا شر را چیزی جز شر دفع نمی کند.

315 و به کاتب خود عبید الله بن ابی رافع چنین فرمود:

لیقه (آنچه که با مرگب خیس می شود) بینداز و از جای تراش تا سر (نوک) قلمت را دراز ساز و میان سطرها فاصله بینداز و حروف را (به طور هماهنگ) به هم نزدیک ساز، زیرا این سبک به زیبایی خط شایسته تر است.

316 و فرمود:

من سرور و پیشتاز مؤمنانم و مال، پیشوا و سرور تبهکاران است.

سید رضی گفته است: معنای این جمله این است که مؤمنان از من پیروی می کنند و تبهکاران از مال تبعیت می کنند چنان که زنبوران عسل از یعسوب (ریس خود) تبعیت می کنند.

317 یکی از افراد یهود به او گفت: هنوز پیامبرتان را دفن نکرده بودید که درباره او اختلاف کردید. آن حضرت علیه السلام به او فرمودند:

ما درباره آنچه از او مانده بود اختلاف کردیم نه در خود او، ولی شما هنوز پاهایتان از رطوبت آب دریا خشک نشده بود که به پیامبرتان گفتید: برای ما خدایی مانند خدای آن قوم قرار بده و حضرت موسی فرمود: شما قومی نادان هستید.

318 از آن حضرت سؤال شد: با چه وسیله ای بر رزمجویان همآورد پیروز گشتی؟ فرمود:

در صحنه کارزار با هیچ مردی رویاروی نشدم مگر این که مرا بر کشتن خود یاری کرد.

سید رضی گفته است: با این جمله اشاره فرموده است که هیبت شکننده او در دل ها نفوذ می کرد.

ص: 584

319 و فرمود:

به فرزندش محمد بن الحنفیه فرمود: ای فرزند عزیزم، برای تو از فقر می ترسم، زیرا فقر عامل کاهش دین است و عقل را به دهشت می اندازد و انگیزه برای عداوت می گردد.

320

320 و به کسی که از مسأله ای مشکل سؤال کرده بود، فرمود:

سؤال کن برای فهمیدن و سؤال مکن برای اذیت کردن و لجاجت، زیرا جاهلی که یادگیرنده است مانند عالم است و عالمی که در علم کجروی می کند شبیه به جاهلی است مودی و لجوج.

321

321 و به عبد الله بن عباس درباره نظری که داده بود و آن حضرت علیه السّلام با آن موافق نبود، فرمود:

بر توست که با من مشورت کنی [یا نظر خود را بگویی] و من هم بیندیشم، پس اگر مخالف تو بودم، از من اطاعت کنی.

322

322 و روایت شده است که آن حضرت در موقع برگشت از صفین، از قبیله شمامیین می گذشت و گریه زنان را بر کشته شدگان صفین شنید و در این حال حرب بن شرحبیل شمامی بیرون آمد و او از بزرگان قوم خود بود. آن حضرت علیه السّلام به او فرمود:

آیا زنان شما آن طور که می شنوم بر شما غلبه می کنند؟ آیا آنان را از این ناله نهی نمی کنید؟ و حرب پیاده در رکاب آن حضرت حرکت کرد. آن حضرت فرمود: برگرد، زیرا پیاده رفتن مثل تویی با مثل من موجب غرور والی و ذلت برای مؤمن می باشد.

ص: 585

323 و در حالی که بر کشتگان خوارج در روز نهروان می گذشت، فرمود:

بدا به حال شما! ضرر بر شما زد آن که شما را فریب داد. به آن حضرت گفته شد: چه کسی آنان را فریب داد؟ فرمود: شیطان گمراه کننده و نفس هایی که فرمان به بدی ها می دهند. این دو عامل آنان را با ارائه آرزوها فریب داد و راه های گناهان را بر آنان هموار نمود و به یاری و پیروز ساختن آنان وعده داد، در نتیجه آنان را به آتش دوزخ انداخت.

324 و فرمود:

از معصیت ورزیدن به خدا در خلوت ها تقوی بورزید و اجتناب کنید، زیرا شاهد خود حاکم است.

325 و هنگامی که خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر به آن حضرت علیه السلام رسید، فرمود:

اندوه ما برای از دست رفتن او به مقدار شادی آنان بر قتل او است، با این تفاوت که آنان دشمنی را از دست دادند و ما دوستی را.

326 و فرمود:

مدت عمری که خداوند فرزند آدم را معذور فرموده است، شصت سال می باشد.

327 و فرمود:

پیروز نشد هر کس که گناه بر او پیروز شد و آن کس که شر بر او غلبه کند مغلوب است.

328 و فرمود:

قطعی است که خداوند سبحان در اموال توانگران، معاش فقرا را قرار داده است. در نتیجه هیچ فقیری گرسنه نماند مگر این که توانگری به همان مقدار از مال فقیر بهره مند شد و خداوند متعال آنان را در مورد این ظلم بازخواست خواهد کرد.

329 و فرمود:

بی نیازی از عذر خواستن بهتر از عذر خواهی راستین است.

330 و فرمود:

کمترین حقی که خداوند بر گردن شما دارد، اینست که از نعمت او برای گناهان کمک نگیرید.

331 و فرمود:

خداوند سبحان اطاعت را غنیمت هشیاران خردمند قرار داده در آن هنگام که مردم ناتوان قصور نمایند.

332 و فرمود:

حکومت و قدرت سلطان، نگهبان خدا در روی زمین است.

333 و در توصیف مؤمن فرمود:

سرور و شادمانی مؤمن در چهره او است و اندوهش در قلبش. مؤمن سینه فراخ ترین انسان ها و خوارترین آنان از حیث نفس (خود طبیعی) است. از برتری جویی کراهت دارد و شنیدن امتیاز خود را از دیگران دشمن می دارد. غمش دراز و همتش بالاست. خاموشی او زیاد است و وقتش مشغول. شکرگزار است و شکیبیا و فرو رفته در تفکر. در اظهار احتیاج خویشتن دار و دارای اخلاقی آرام و ذاتی نرم است. نفس او از سنگ خارا سخت تر و در عین حال از یک بنده پست تر است.

334 و فرمود:

اگر بنده خدا اجل و سرنوشت نهایی اش را ببیند، آرزو و فریبندگی آن را دشمن می دارد.

335 و فرمود:

هر کسی دو شریک در مال دارد: وارث و حوادث.

ص: 587

336

336 و فرمود:

کسی که چیزی از وی خواسته شده تا وعده نداده آزاد است.

337

337 و فرمود:

کسی که دیگران را به کاری خواند که خود به آن عمل نکند مانند تیرانداز است که می خواهد از کمان بی زه، تیر بیندازد.

338

338 و فرمود:

علم بر دو قسم است: يك قسم از آن دو طبیعی [و استعدادی] است، قسم دوم اکتسابی است و قسم اکتسابی بدون طبیعی نفعی ندارد.

339

339 و فرمود:

درستی آن رأی که با دولت پیش آید با رفتن آن می رود.

340

340 و فرمود:

پاکدامنی زینت فقر است و شکر زینت توانگری.

341

341 و فرمود:

روز عدالت بر ظالم سخت تر است از روز ظلم بر مظلوم.

342

342 و فرمود:

بزرگترین توانگری ناامیدی است از آنچه در دست مردم است.

343 و فرمود:

گفتارها در نزد نگهدارنده محفوظ است و نهفته ها در نزد خدا آشکار و «هر نفسی در گرو آنچه که اندوخته است» و مردم [به جهت تمایلات طبیعی شان] در کاهش و اختلال عقلی گرفتارند مگر کسی که خداوند او را حفظ فرماید. [این مردم عقب مانده] سؤال کننده شان آزاردهنده مردم است و پاسخگویشان تصنع کننده. چه بسا آن که فکر برتری دارد فضیلت رأیش را خشنودی و غضب از بین ببرد و ممکن است آن که از همه استوارتر است از نیم نگاهی اشکش جاری شود و يك کلمه او را دگرگون سازد.

ص: 588

344 و فرمود:

ای جوامع مردم، به خدا تقوی بورزید. بسا آرزومندی که به آرزوی خود توفیق نمی یابد و بنا کننده ای که در بنای خود سکونت نمی کند و جمع کننده آنچه که به زودی آن را رها می کند و شاید او آن را از باطل جمع نموده یا حق آن را نپرداخته است. آن را در حالی که حرام بوده به دست آورده و به خاطر آن، گناهی را به گردن گرفته است و بار سنگین آن را بر عهده خود مستقر نموده و به خدای خود در حال تأسف و حسرت روی آورده است «دنیا و آخرت را از دست داده و اینست خسارت آشکار».

345 و فرمود:

ترك گناه به جهت مشکل بودن ارتکاب آن، نوعی محفوظ بودن از گناه است.

346 و فرمود:

آبروی تو جامد است، سؤال آن را مایع می سازد و می ریزد. پس بین در نزد چه کسی آبروی خود را می ریزی.

347 و فرمود:

سپاسگزاری بیش از شایستگی، چاپلوسی است و کوتاهی ورزیدن از اندازه شایستگی یا از ناتوانی است یا از حسادت.

348 و فرمود:

بدترین گناهان، گناهی است که مرتکب شونده آن کوچکش بشمارد.

ص: 589

349 و فرمود:

کسی که در عیب خود بنگرد، از عیب جویی دیگران رویگردان می شود و هر کس که به روزی خداوندی خشنود شود، از آنچه که از او فوت شده است، اندوهگین نمی گردد. و هر کس شمشیر ظلم بکشد با همان شمشیر کشته می شود، و هر کس که با حوادث روزگار گلاویز شود، خسته می گردد و هر کس که [بدون محاسبه] در دریاها فرود غرق می شود و هر کس به جایگاه های احتمال بدی داخل شود، به همان بدی متهم گردد، و هر کس که سخنش زیاد شود خطایش زیاد می گردد. و هر کس خطایش زیاد شود حیایش کم گردد و هر کس که حیایش کم شود ورعش (تقوی) و پاکدامنی اش اندک گردد و هر کس که ورعش کم شود، قلبش می میرد و هر کس قلبش بمیرد داخل آتش می گردد. و هر کس به عیوب مردم بنگرد و آن ها را در مردم زشت بشمارد، سپس برای خود به آن زشتی راضی شود، پس اینست عین احمق. و قناعت مالی است فناپذیر و هر کس بسیار به یاد مرگ باشد از دنیا به کمی خشنود گردد و هر کس بداند سخنش از گروه اعمالش است، سخن را جز در آنچه برای او اهمیت دارد، کم کند.

350

350 و فرمود:

برای ظالم سه علامت است: به کسی که بالاتر از او است با نافرمانی او ظلم می کند و به آن که پایین تر از او است با غلبه و زورگویی، و ستمکاران را یاری می کند.

351

351 و فرمود:

در هنگام وصول سختی به نهایت، فرج و رهایی فرارسد. و در موقع تنگ شدن حلقه های بلا آسایش شروع می شود.

352

352 و به یکی از یارانش فرمود:

اکثر اشتغالت را بر خانواده و فرزندان مگذار، زیرا اگر خانواده ات دوستان خدا باشند، خداوند هرگز دوستان خود را ضایع نمی سازد و اگر دشمنان خدا باشند چرا باید به دشمنان خدا اهمیت بدهی و خود را به آنان مشغول بسازی.

353

353 و فرمود:

بزرگترین عیب آن است که آنچه را که در خود دوست در دیگران عیب محسوب کنی!

354 در حضور آن حضرت مردی به خاطر فرزندی که خدا به دیگری داده بود به او چنین تبریک گفت:

«مبارک باد بر تو این سوار» آن حضرت علیه السلام فرمود: آن طور مگو، بلکه بگو: خداوند بخشنده را شکرگزار باش و مبارک باد این فرزند بخشیده شده به تو، و خداوند او را به کمالش برساند و از نیکی او به تو روزی رسد.

355 و مردی از کارگزاران آن حضرت ساختمان مجللی ساخت. آن حضرت علیه السلام فرمود:

نقره ها از ساختمان‌ت سر بر آوردند، و این قصر با شکوه توانگری تو را توصیف می کند.

356 و به آن حضرت علیه السلام گفته شد: اگر در خانه مردی بسته شود و خود در میان آن بماند، روزی او از کجا می رسد؟ آن حضرت فرمود:

از همان جا که اجلس فرا می رسد.

357 و دربارهٔ مرده ای به قومی تسلیم داد و چنین فرمود:

این امر مرگ چیزی نیست که با شما شروع شده و یا به شما پایان یافته باشد. این آشنای شما به مسافرت می رفت، شما حساب کنید که به یکی از آن سفرها رفته است و یا او به سوی شما برمی گردد، یا شما به او می رسید.

358 و فرمود:

ای مردم، خدا شما را در هنگام نعمت در حال هراس ببیند (که مبادا کفران نعمت کنید) همان گونه که شما را در حال عذاب، از تلخی آن گریزان می بیند. حقیقت این است که کسی که در کارهای او و آن چه که در اختیارش قرار گرفته، گشایشی پدید آید و آن را استدراج (رها کردن به حال خویشتن) نداند، خود را از چیز وحشتناکی در امان احساس نموده است و هر کس در تنگنای زندگی قرار بگیرد و آن را آزمایش نداند، پاداشی را که امید آن می رفت، ضایع نموده است.

359 و فرمود:

ای اسیران تمایلات، در آن رغبت‌ها و امیال کوتاه بیایید، زیرا کسی که به دنیا تکیه کند، او را نترساند مگر مشاهده به هم ساییده شدن دندان‌های مصیبت‌ها. ای مردم، تأدیب و تربیت نفوس خویش را خود به عهده بگیرید و نفس‌های خود را از عادات پلید منصرف کنید.

360 و فرمود:

به هر کلمه‌ای که از دهان دیگری برمی‌آید گمان بد مبرید، مادامی که برای احتمال خیر درباره آن راهی بیایید.

361 و فرمود:

هنگامی که حاجتی به پیشگاه خداوندی داری، نخست از خداوند صلاة (درود) به رسول خدا صلی الله علیه و آله را مسألت نما، سپس حاجت خود را از خدا سؤال کن، زیرا خدا با کرامت تر از آنست که دو حاجت از او مسألت شود و یکی از آن دورا برآورد و دیگری را برنیآورد.

362 و فرمود:

هر کس مقید به آبرو و حیثیت خود باشد، پس باید مجادله را رها کند.

363 و فرمود:

از حماقت و خشونت است شتاب کردن پیش از امکان يك چیز و صبر و تحمل بعد از فرصت.

364 و فرمود:

از آنچه که نشده است سؤال مکن، زیرا در آن حقایقی که به وجود آمده است برای تو عامل اشتغال وجود دارد.

فكر يك آينه صاف است، و تجربه و عبرت گيرى تبليغ كننده ايست خيرخواه، و براى ادب كردن شايسته نفس خويشتن كافى است كه از ارتكاب آنچه كه براى ديگرى كراهت دارى پرهيز نمايى.

ص: 592

366 و فرمود:

علم [طبیعتاً] با عمل همراه است، پس هر کس علم به چیزی پیدا کرد، به آن معلوم عمل نمود. و علم به عمل دعوت می کند. اگر عمل آن را اجابت کرد، با آن خواهد بود و گرنه کوچ می کند و از صحنه وجود آدمی خارج می شود.

367 و فرمود:

ای مردم کالای دنیا خس و خاشاکی است و با آلود، پس از چراگاه آن اجتناب کنید. عدم آرامش در این دنیا سعادت آمیزتر است از اطمینان و سکونت در آن. و رمقی از معاش پاکیزه تر از ثروت آن است. هر کس که بخواهد از آن متاع، بیشتر به دست بیاورد، محکوم به فقر است و هر کس که از آن متاع بی نیاز شده است، به او یاری و کمک صورت گرفته است. زینت و زیورش در چشمان هر کس خیره کننده باشد، در آخر کار نابینایش سازد و هر کس که شادی و وجد از آن دریابد، درون او را از اندوه ها پر کند، اندوه ها و غصه ها در دانه مرکزی قلب او رقصی دارند که گرفتگی در درون او ایجاد می کنند. اندوهی او را به خود مشغول می دارد و ناراحتی و غمی همواره او را محزون می دارد.

زندگی او بر این منوال می گذرد تا این که گلوگاهش گرفته شود. نابودیش بر خدا آسان است و طردش بر عهده برادران. و جز این نیست که انسان با ایمان به این دنیا به چشم عبرت و تجربه می نگرد و از توشه به اندازه سیر شدن شکم يك مضطر بهره مند می گردد. شخص با ایمان سخن دنیا را به گوش خصومت و مختلف می شنود. اگر گفته شود ثروتمند شد، بعد خواهند گفت بینوا گشت و اگر با وعده ماندن شادمان شد با مشاهده فنا اندوهگین می گردد. اینست وضع مردم در حالی که هنوز فرا نرسیده است «روزی که در آن در حیرت فرو خواهند رفت».

368 و فرمود:

خداوند سبحان پاداش را در مقابل عبادت و عذاب را در مقابل معصیت قرار داده است برای جلوگیری از عذاب بندگانش و تحریک آنان به بهشتش.

ص: 593

369 و فرمود:

زمانی برای مردم پیش می آید که از قرآن جز نقشی و از اسلام جز نامی نمی ماند. مساجدشان در آن دوران دارای ساختمان آباد، ولی از نظر هدایت و ارشاد خراب است. ساکنان و آباد کنندگان آن مساجد بدترین مردم زمین هستند که فتنه و آشوب از آنان بیرون می آید و خطا و انحراف به سوی آنان پناهنده می شود. هر کسی را که از آن گونه فتنه ها برکنار شود به همان جا برمی گردانند و هر کس را که از آن ها عقب افتاد، به همان جا می رانند. خداوند سبحان می فرماید: «به خودم سوگند، برای این گونه مردم فتنه و آشوبی برمی انگیزم که بردبار را در حیرت فرو برد» و آن خداوند بزرگ این کار را فرموده است و ما بخشش از لغزش غفلت را از خدا مسألت داریم.

370

370 و روایت شده است که اندک اتفاق می افتاد که آن حضرت علیه السلام بر منبر می نشستند بدون این که در مقدمه خطبه بفرمایند:

ای مردم، به خدا تقوی بورزید و هیچ کسی بیهوده آفریده نشده است تا بازی کند و بی اصل و تکلیف هم رها نشده است تا به زندگی بی فایده بپردازد و دنیایی که خود را در نظر چنین انسانی زیبا نمایش داده است، جای آخرتی را نمی گیرد که نظر بد آن را برای او زشت ساخته است و شخص فریب خورده ای که با عالی ترین همتش بر دنیا پیروز شده است، مانند کس دیگری نیست که از آخرت، به مقدار نصیب خود دست یافته است.

371

371 و فرمود:

شرفی بالاتر از اسلام وجود ندارد و نه عزتی بالاتر از تقوی، و نه تعقلی بهتر از پرهیزکاری. و نیز هیچ یار و یآوری موفق تر از توبه وجود ندارد و هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت، و هیچ مالی بالاتر از خشنودی از بین برنده فقر نیست. و هر کس کفایت بورزد به حد کفایت از معیشت به آسودگی دست یافت و در گشایش راحتی مستقر شد. و تمایلات کلید مشقت ها است و مرکب زحمت و آزار، و طمع و کبر و حسد انگیزه هایی برای تجاوز به سوی گناهان است و شر در برگیرنده همه بدی های عیوب.

ص: 594

372 و آن حضرت علیه السلام به جابر بن عبد الله الانصاری فرمود:

ای جابر، رکن برپادارنده دین و دنیا چهارتا است: عالمی که علم خود را به کار ببندد و نادانی که از یادگیری امتناع نرزد و انسان سخی که در بذل خیرات بخل نکند و فقیری که آخرتش را به دنیایش نفروشد. پس هنگامی که عالم، علم خود را تباه کرد، جاهل از یادگیری خویشتن داری کند و هنگامی که مالدار از بخشیدن خیرات بخل ورزید، فقیر آخرت خود را به دنیایش می فروشد. ای جابر، هر کس که نعمت های خداوندی به او فراوان باشد، احتیاجات مردم هم به او بسیار باشد و هر کس در آن نعمت ها در آنچه که خدا واجب فرموده است قیام کند، آن نعمت ها را در معرض دوام و بقا قرار داده است و هر کس در آن نعمت ها به ادای حقوق لازم در آن ها قیام نکند، آن نعمت ها را در معرض زوال و فنا قرار داده است.

373 ابن جریر طبری در تاریخش از عبد الرحمن بن ابی لیلی فقیه نقل کرده است [عبد الرحمن از کسانی بود که با پسر اشعث به جنگ با حجاج بیرون رفته بود] عبد الرحمن در یکی از سخنانش برای تشویق مردم به جهاد گفته بود: روزی که با شامیان رویاروی شدیم، شنیدم علی علیه السلام که خداوند درجه او را در گروه صالحان بلند بدارد و پاداش شهدا و صدیقین را به او عنایت فرماید، چنین فرمود:

ای مردم با ایمان، هر کس ببیند که در جامعه ستمی صورت می گیرد و به عمل زشتی خوانده می شود، و او با قلبش آن را انکار کند، پس دیش سالم و خودش از گناه برکنار است و هر کس با زبانش آن را منکر شود و زشت بشمارد، پاداش او بهتر از شخص گذشته است و هر کس با شمشیر انکارش کند تا مشیت و سخن خداوندی بالاتر از همه چیز قرار بگیرد و کلمه (مشیت و سخن) ستمکاران در پست ترین درجات، این شخصی است که راه هدایت را پیش گرفته و بر طریق حق قائم است و یقین قلبش را منور ساخته است.

374 و در سخن دیگری که بر همین مفاد است آن حضرت علیه السلام می فرماید:

از مردم با ایمان کسی است که عمل زشت را با دست و زبان و قلبش منکر می شود و ناپسند می شمارد، اینست تکمیل کننده خصلت های خیر. و کسی است که آن را با زبان و قلبش منکر می شود و ناپسند می شمارد، ولی اقدام عملی برای مقابله با منکر نمی کند. پس این شخص به دو خصلت از خصال خیر نایل گشته و يك خصلت را ضایع کرده است. و از آنان کسی است که عمل زشت را با قلبش منکر می شود و ناپسند می شمارد، ولی با زبان و با دست کاری در مقابل عمل زشت انجام نمی دهد. چنین کسی شریفترین خصلت ها را از سه خصلت ضایع کرده و به یکی از آن خصلت های سه گانه توفیق یافته است و از آنان کسی است که عمل بد را نه به دست و نه به دل و نه به زبان زشت نشمارد و اینست مرده در میان زنده ها. و هیچ يك از جمیع اعمال نیکو و جهاد در راه خدا در مقابل امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر مانند يك دمیدن مخلوط با مختصری از آب دهان در برابر دریای موج. و قطعی است که امر به معروف و نهی از منکر، نه اجل يك انسان را نزدیک می کنند و نه روزی يك انسان را کم می کنند و برتر از همه این ها کلمه عدل است که نزد پیشوای ستمکار بیان شود.

375

375 و از ابی جحیفه نقل شده است: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می فرمود:

نخستین درجه ای از جهاد که از آن باز می مانید، جهاد با دست (عضلانی) است، سپس با زبان هایتان. بعد از آن با دل هایتان. پس هر کس که با قلبش معرفی را شناخت و منکری را انکار نکرد و ناپسند شمرد، سرنگون می گردد. پس بالایش پایین و پائینش بالایش قرار می گیرد.

376

376 و فرمود:

حق سنگین است ولی گوارا، و اما باطل سبک است ولی وبادار.

ص: 596

377 و فرمود:

بر نیکان این امت از عذاب خداوندی خاطر جمع مباش، زیرا خدا فرموده است: «از کیفر مخفی خدا ایمن نمی باشند مگر مردم زیانکار» و مأیوس نشوید از رحمت خداوندی بر تبهکاران این امت، زیرا خدا فرموده است «قطعی است که از رحمت خداوندی ناامید نمی شوند مگر مردم کافر».

378 و فرمود:

بخل همهٔ عیوب را در بر دارد. این صفت خبیث افساری است که آدمی به وسیلهٔ آن به هر بدی کشیده می شود.

379 و فرمود:

ای فرزند آدم، روزی بر دو قسم است: روزی که تو آن را می جویی و روزی که آن تو را می جوید، چنان که اگر تو آن را پیدا نکنی، آن به سراغ تو آید. پس اندوه و اهتمام سالت را بر اندوه و اهتمام یک روز خود حمل مکن. هر روزی با آنچه در آنست برای تو کافی است. پس اگر از عمر تو یک سال باقی باشد، خداوند متعال در هر صبحگاه آنچه را که قسمت تو کرده است خواهد داد و اگر آن سال از عمر تو نیست، پس با اندوه و اهتمام بر آنچه که از آن تو نیست، چه می کنی! و هیچ جوینده ای در روزی ات بر تو سبقت نخواهد گرفت و هیچ غلبه کننده ای بر روزی تو غلبه نخواهد نمود. و آنچه که برای تو تقدیر شده است، از تو به تأخیر نخواهد افتاد.

سید رضی گفته است: این سخن در گذشته از همین باب بیان شده است، ولی در این مورد واضح تر و مشروح تر آمده است و بنابر قاعده ای که در اول این کتاب مقرر شده است، آن را تکرار کردیم.

380 و فرمود:

بسا انسانی که روزی را استقبال کرده است که آن را مشایعت نخواهد کرد و بسا شخص که در آغاز شب مورد رشک بود، در حالی که در آخر همان شب گریه کنندگان بر ماتمش برخاستند.

ص: 597

381 و فرمود:

سخن در گرو (در بند) توست، مادامی که آن را نگفته باشی. وقتی که آن سخن را ابراز کردی، تو در گرو آن خواهی بود. پس زیانت را محفوظ دار همان گونه که طلا و نقره ات را، زیرا چه بسا سخنی که نعمتی را سلب کند و نعمتی را جلب نماید.

382 و فرمود:

آنچه را که نمی دانی مگو، بلکه هر آنچه را هم که می دانی مگو، زیرا خداوند سبحان برای اعضای تو تکالیفی را مقرر فرموده و در روز قیامت به وسیله آن ها بر تو احتجاج می کند.

383 و فرمود:

بترس از این که خدا تو را در ارتکاب معصیتش ببیند و در اطاعتش نیابد که در نتیجه از زیانکاران باشی. پس وقتی که نیرومند شدی، بر اطاعت خداوندی قوی باش و اگر ناتوان گشتی از معصیت خداوندی ناتوان باش.

384 و فرمود:

تکیه بر دنیا با آنچه که از این دنیا می بینی، نادانی است و تقصیر در عمل نیکو با اطمینان به پاداش آن زیانکاری است و اطمینان به هر کسی پیش از آزمایش او ناتوانی است.

385 و فرمود:

از پستی دنیا در مقابل خدا است که خدا معصیت نمی شود مگر در این دنیا و به آن عظمت که نزد خدا است نتوان رسید مگر با ترك آن.

386 و فرمود:

هر کس چیزی را طلب کند، یا آن را و یا [حداقل] مقداری از آن را پیدا می کند.

387 و فرمود:

هیچ خیری که پشتش آتش است خیر نیست و هیچ شری شر نیست که پشتش بهشت است و هر نعمتی جز بهشت محقر است و هر بلایی جز آتش عافیت است.

388 و فرمود:

آگاه باشید احتیاج و بینوایی بلا است و شدیدتر از بینوایی، بیماری بدن است و شدیدتر از بیماری بدن، بیماری دل (قلب) است. آگاه باشید تقوای قلبی از بهبود بدن است. (مؤثر در بهبود بدن است).

389 و فرمود:

هر کس که عملش او را به عقب بیندازد، نسب (نژادش) او را جلو نیندازد.

و در روایت دیگر فرموده است: هر کس که شرافت و حیثیت نفس خویش را از دست داده باشد شرافت پدرانش سودی به حال او ندارد.

390 و فرمود:

برای انسان مؤمن سه ساعت است (زندگی مؤمن سه قسمت است): ساعتی با خدایش در نیایش و اطاعت بسر می برد.

ساعتی دیگر معاش خود را تنظیم می کند و ساعتی را مابین خود و لذایذ حلال و شایسته می گذرانند. و برای خردمند شایسته نیست مگر این که به دنبال سه چیز باشد: تنظیم معاش، یا تلاش برای معاد، یا لذت مشروع.

391 و فرمود:

درباره دنیا پارسا باش تا خداوند زشتی های آن را به تو ارائه بدهد.

و غافل مباش که از تو غفلت نخواهد شد.

سخن بگوئید، تا شناخته بشوید، زیرا مرد زیر زبان خود مخفی است.

ص: 599

393

393 و فرمود:

از دنیا آنچه به سوی تو آید، آن را بگیر و از آنچه از تو رویگردان شود، چشم‌پوش. پس اگر نتوانستی، در طلب دنیا از نیکی و شایستگی تجاوز مکن.

394

394 و فرمود:

بسا سخنی که نافذتر و تیزتر از حمله است.

395

395 و فرمود:

هر آنچه که بتوان به آن قناعت کرد، برای زندگی کافیت.

396

396 و فرمود:

مرگ را بپذیرید، ولی تن به پستی ندهید. و به اندک قناعت کنید ولی دست به دامان این و آن نزنید و هر کس که در حال نشستن به او داده نشود، در حال ایستادن به او داده نخواهد شد.

روزگار توای آدمی، بر دو قسم است: روزی به نفع توست و روزی به ضرر توست. در آن دوران که روزگار به سود تو می‌گردد، به خودکامگی پرداز و در آن دوران که به ضرر توست، صبر و شکیبایی پیشه کن.

397

397 و فرمود:

مشك عطریست نیکو، زیرا برداشتش آسان است و بوی دلاویزش نوازشگر مشام.

398

398 و فرمود:

افتخار و به خود بالیدن را کنار بگذار و کبر و خودپسندیت را ساقط کن و به یاد قبرت باش.

399 و فرمود:

برای فرزند بر پدر حقی است و برای پدر بر فرزند حقی. حق پدر بر فرزند اینست که او را در همه چیز اطاعت کند مگر در معصیت خداوند سبحان.

و حق فرزند بر پدر آنست که اسم زیبا بر او بگذارد و فرهنگ سازنده او را نیکو کند و قرآن را به او تعلیم نماید.

ص: 600

400 و فرمود:

چشم زدن واقعیت دارد و افسونگری و جادوگری راست است و فال نیک زدن صحیح است و فال بد زدن درست نیست و اعتقاد به رسیدن بیماری به دیگری درست نیست. بوی خوش برای بیماری مفید است و غسل درمان و سواری بر مرکب نشاطآور است و نظر به سبزه ها انبساط آور.

401 و فرمود:

نزدیکی و ارتباط با اخلاق مردم موجب اطمینان از گزند آنان می باشد.

402 و به یکی از مخاطبینش که سخنی گفته بود که شایسته او نبود (یعنی بالاتر از شخصیت او بود) فرمود:

بال در نیاورده پریدی و نرسیده به بلوغ بانگ در آوردی.

سید رضی گفته است: شکیر در این جا نخستین موهایی است که بر پرنده می روید پیش از آن که نیرومند شود و استوار گردد و سقب شتر کوچک را گویند، و شتر صدا در نیاورد تا به موقعیت برخورداری از نر برسد.

403 و فرمود:

هر کس بر اشیاء دور از هم و متضاد اشاره کند و آن ها را اراده نماید چاره جویی ها او را تنها گذارد و رسوا کند.

404 و هنگامی که از آن حضرت علیه السلام از معنای سخن آنان «لا حول و لا قوة الا بالله» پرسیده شد، فرمود:

ما با وجود خدا بر هیچ چیزی مالک نیستیم و نیز جز به آنچه او بر ما تملیک کرده است مالک نمی باشیم. پس هر موقعی که بر ما تملیک کرد آنچه را که او از ما به آن مالکتر است، ما را مکلف فرموده و هر موقع که آن را از ما گرفت، تکلیف آن را از ما ساقط نموده است.

405 و هنگامی که شنید عمار بن یاسر درباره سخنی به مغیره بن شعبه مراجعه نموده است، به عمار فرمود:

اورا به حال خود واگذار، زیرا مغیره از دین چیزی را نگرفته مگر این که او را به دنیا نزدیک بسازد. او بر مبنای عمد و آگاهی واقع را برای خود مشتبه می سازد تا امور ابهام انگیز را برای پلیدی های خود عذری قرار بدهد!

ص: 601

406

406 و فرمود:

چه نیکو است فروتنی توانگران به فقرا برای طلب پاداش الهی، و نیکوتر از آن متانت و بی اعتنائی فقرا بر توانگران است به جهت تکیه بر خدا.

407

407 و فرمود:

خداوند عقل و خرد را در نزد کسی به ودیعت نهاد مگر این که با همان حقیقت شریف، روزی او را نجات داد.

408

408 و فرمود:

هر کس با حق گلاویز شود، حق او را می افکند.

409

409 و فرمود:

قلب لوح چشم است (هر چه را چشم ببیند، دل آن را ثبت کند).

410

410 و فرمود:

تقوی فرمانروای اخلاق است.

411

411 و فرمود:

تندی و تیزی زبانت را برای کسی که تو را تعلیم سخن داده است.

قرار مده و بلاغت و زیبایی کلامت را به رخ کسی که گفتار تو را بر مبنای قاعده و زیبایی راه انداخته است، مکش.

412

412 و فرمود:

در تأدب نفست این بس که از آنچه از دیگری نمی خواهی، خود نیز اجتناب کنی.

413

413 و فرمود:

هر کس صبر کرد مانند صبر آزادمردان [اوست که از اخلاق عالی برخوردار شده است] و اگر نتوانست صبر کند بایستی مانند جهال فراموش کند.

414

414 و در خبر دیگر آمده است که آن حضرت در تسلیت به اشعث بن قیس دربارهٔ پسر او فرمود:

اگر شکیبایی کردی مانند صبر مردم با کرامت [به هدف اخلاقی والا رسیدی] وگرنه مانند چهارپایان فراموشش کن.

ص: 602

415 و در توصیف دنیا فرمود:

فریب می دهد و ضرر می زند و می گذرد. خداوند به این دنیا به عنوان پاداشی برای اولیای خود و عذابی برای دشمنان خود راضی نشده است. و قطعی است که مردم دنیا مانند کاروانیانی هستند که از همان هنگام که در این دنیا فرود آمده اند، راننده آنان بر آنان فریاد می زند که کوچ کنید.

416 و به فرزندش حسن علیه السلام فرمود:

چیزی از دنیا پس از خودت بر جای مگذار، زیرا تو آن را به یکی از این دو شخص واگذار می کنی: یا شخصی که با آن مال عمل به اطاعت خداوندی می کند، پس او به سعادت می رسد به وسیله چیزی که تو درباره آن دچار شقاوت شده بودی و یا شخصی که با آنچه برای او جمع کرده ای به معصیت خداوندی عمل می کند و تو او را یاری کرده ای و هیچ يك از این دو شخص شایسته آن نیست که تو او را بر خود مقدم بداری.

سید رضی گفته است و این سخن به شکل دیگری نیز روایت می شود و آن چنین است:

اما بعد، تحقیقا آنچه از دنیا در دست توست، برای آن پیش از تو صاحبی بوده است و بعد از تو به دودمانی خواهد رسید و جز این نیست که تو این مال دنیا را برای یکی از این دو مرد جمع می کنی: یا مردی که در آنچه جمع کرده ای به اطاعت خداوند خواهد کرد، پس او سعادت مند شده به وسیله آن چه تو به خاطر آن شقی گشته ای. یا مردی که عمل به معصیت خداوندی خواهد نمود. پس تو به خاطر آنچه که برای او جمع کرده ای شقی گشته ای. هیچ يك از این دو مرد، شایسته آن نیست که او را بر خودت مقدم بداری و یا بار معصیت او را به پشت خود حمل کنی، پس امیدوار باش به رحمت خداوند برای آن کس که در گذشته است و به روزی خداوندی برای آن کسی که باقی است.

417 و به گوینده ای که در حضور آن حضرت گفت: «طلب بخشش می کنم از خداوند» فرمود:

مادر به عزایت بنشیند. آیا می دانی استغفار (طلب بخشش) چیست؟ استغفار درجه انسان های نایل به عالم علیین است و این کلمه اسمی است که شش معنی دارد: اول پشیمانی از آنچه گذشته. دوم تصمیم بر برنگشتن به طرف آن برای همیشه. سوم حقوق مخلوقات را به خود آنان برگردانی. تا در کمال پاکی خدا را دیدار کنی و بار هیچ گناهی را بر دوش خود نکشی و چهارم درباره هر تکلیفی که برای تو لازم الاجرا بوده دقت نمایی و آنچه را که ضایع کرده ای حق آن را ادا کنی و پنجم گوشتی را که از حرام در بدنت روییده است، با اندوه پشیمانی ذوب کنی تا پوست بر استخوان بچسبد و گوشت تازه ای مابین آن ها برآید و ششم این که سختی اطاعت را بر جسمت بچشانی همان گونه که شیرینی گناه را بر آن چشانده ای. در این موقع است که می توانی بگویی:

«استغفر الله».

418 و فرمود:

بردباری برای انسان همانند عشیره و قبیله است.

419 و فرمود:

بینوا آدمیزاد که اجلش مخفی است و بیماری هایش پنهان، و عملش ثبت شده. پشه ای ناراحتش کند و يك گلوگیری او را می کشد و عرق بویش را عفونی نماید.

ص: 604

420 و روایت شده است که آن حضرت علیه السّلام در میان یارانش نشسته بود. زنی زیبا از آن جا می گذشت، یاران به او نگرستند. پس آن حضرت علیه السّلام فرمود:

چشمان این مردان دارای نگرش شهوانی است و همین باعث شد که این مردان با دیدن آن زن به هیجان درآمدند. پس هنگامی که یکی از شما به زنی نگاه کرد که برای او خوشایند بود، پس با زن خود نزدیکی کند، زیرا جز این نیست که او هم زنی است مانند زن او.

پس مردی از خوارج گفت: «خدا این... را بکشد! چه فقیه بزرگی است!» یاران حضرت حمله کردند تا او را بکشند. فرمود: صبر کنید و او را مکشید، جز این نیست که ناسزایی گفته است. پاسخ او يك ناسزا است یا بخشیدن گناه است!

421 و فرمود:

برای تو از عقلی که داری همین قدر کافی است که راه های گمراهی را از رستگاری ات روشن بسازد.

422 و فرمود:

کار خیر را انجام بدهید و هیچ چیزی را کوچک مشمارید، زیرا کار نیکو کوچکش بزرگ است و اندکش فراوان، و هیچ کس از شما نگوید: کسی (دیگر) برای انجام کار نیکو از من شایسته تر است زیرا سوگند به خدا که ممکن است با این تلقین چنین شود. قطعی است که برای هر يك از خیر و شر اهلی است، اگر شما یکی از آن ها را رها کردید، کسانی هستند که جای شما را بگیرند.

423 و فرمود:

هر کس درون خود را اصلاح کند خداوند هم آشکار او را اصلاح فرماید و هر کس برای دین خود عمل کند خداوند برای امر دنیای او کفایت کند و هر کس رابطه مابین خود و خدا را نیکو نماید خداوند رابطه بین او و مردم را نیکو فرماید.

424 و فرمود:

بردباری پرده ایست پوشاننده و عقل شمشیربست بران، پس عیوب اخلاقی خود را با بردباریت بپوشان و هوایت را با عقلت بکش.

425 و فرمود:

برای خداوند بندگانی است که آنان را به وسیله نعمت ها برای منافع بندگانش مخصوص می سازد. پس آن نعمت ها را در دست های آنان نگه می دارد مادامی که آن ها را به بندگانش بذل نمایند و هنگامی که از بخشش آن نعمت ها بر مردم خودداری کنند، نعمت ها را از آنان می گیرد و در اختیار دیگران قرار می دهد.

426 و فرمود:

شایسته نیست برای بنده که به دو خصلت تکیه کند: تندرستی و بی نیازی. در همان هنگام که بنده را تندرست می بینی، ناگهان بیمار می شود، و در همان موقع که او را بی نیاز می بینی، فقیر و نیازمند می گردد.

427 و فرمود:

هر کس احتیاجی را به مؤمن عرضه کند مانند اینست که آن را به خدا عرضه کرده است و هر کس آن را با کافری مطرح کند گویی از خدا شکایت کرده است.

428 و در یکی از روزهای عید فرمود:

جز این نیست که امروز برای کسی عید است که خداوند روزه او را قبول کرده و قیام (نماز و نیایش های) او را پذیرفته است و هر روزی که معصیت در آن صورت نگیرد، همان روز عید است.

429 و فرمود:

بزرگترین حسرت ها در روز قیامت حسرت مردی است که مالی را از راهی خلاف اطاعت خداوندی بیندوزد، پس از وی مردی آن مال را

از او ارث ببرد که آن را در اطاعت خداوند سبحان مصرف کند و از همین راه داخل بهشت شود و آن شخص اول که مال را اندوخته بود، به خاطر همان مال داخل آتش شود.

ص: 606

430 و فرمود:

زیانکارترین مردم از حیث کالا- و محرومترین آنان از جهت تلاش مردی است که بدن خود را در طلب مال ناتوان ساخت و فرسود ولی مقدرات، اراده او را یاری نکرد، پس با حسرت همان مال خارج شد از دنیا و با نتیجه فاسد آن وارد آخرت شد.

431 و فرمود:

رزق (روزی) بر دو قسم است: روزی که تو را می جوید و روزی که تو آن را می جویی. پس هر کس دنیا را بجوید مرگ او را طلب کند تا این که او را از دنیا بیرونش کند و کسی که آخرت را طلب کند، دنیا او را می جوید تا روزی او را کاملاً به او برساند.

432 و فرمود:

قطعی است که اولیاء الله (دوستان خداوندی) کسانی هستند که به باطن دنیا نگریستند در حالی که مردم معمولی به ظاهر آن نگاه می کنند. اولیاء الله به آخر دنیا (پس از مرگ) می نگرند در آن هنگام که مردم به آنچه که در دنیا به سرعت می گذرد، می نگرند. پس اولیاء الله از این دنیا می رانند آنچه را که ترسیدند آنان را بمیراند و رها کردند از دنیا آنچه را که می دانستند که به زودی آنان را رها خواهد کرد. و آنچه را که دیگران افزون گرایی (تکاثر) می دیدند اینان آن را تمایل به ناچیز گرایی تلقی نمودند و آنچه را که دیگران دریافت گمان کردند، اولیاء الله آن را از دست دادن تلقی کردند. و دشمن چیزی بودند که مردم با آن سر آشتی داشتند و با چیزی آشتی بودند که مردم آن را دشمن می دانستند.

به وسیله اولیاء الله بود که قرآن شناخته شد و با همین قرآن بود که به علم دست یافتند و قرآن با آنان برپا شد و خود آنان با قرآن قیام کردند. آنان به فوق آنچه امیدوارند، امیدی ندارند و از فوق آنچه از آن می ترسند، بیمی ندارند.

433 و فرمود:

همواره به یاد داشته باشید پایان یافتن لذایذ را و دوام و بقای نتایج سوء آن ها را.

434 و فرمود:

[هنگامی که ظاهر يك شخص تو را به شگفتی وادارد] تجربه کن [باشد] که او را دشمن خواهی داشت.

سید رضی گفته است: و بعضی از مردم این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و از آنچه که اسناد آن را به امیر المؤمنین تقویت می کند آنست که ثعلب از ابن الاعرابی نقل کرده که مأمون گفته است: اگر علی علیه السلام نفرموده بود «اخبار تمله» می گفتم «أقله تخبر».

ص: 607

435 و فرمود:

خداوند هرگز در شکرگزاری را بر بنده ای باز نمی کند که در افزایش را به روی او ببندد. [و همچنان] خداوند در دعا را بر بنده ای باز نمی کند که در پذیرش دعا را به روی او ببندد و چنان نیست که در توبه را بر بنده ای باز کند و در بخشایش را بر او ببندد.

436 و فرمود:

شایسته ترین مردم به کرامت کسی است که مردمان با کرامت به وسیله او شناخته می شوند.

437 و از آن حضرت سؤال شد: آیا عدالت برتر است یا جود و بخشش؟ آن حضرت علیه السلام فرمود:

عدالت امور حیات را در جاهای خود قرار می دهد و جود و بخشش امور را از جهت خود خارج می سازد [و ابعاد عاطفی مردم را اشباع می کند]. عدالت مدیر عام زندگی است. جود پدیده عارضی مخصوصی است. پس در مقایسه این دو با هم عدالت اشرف و برتر است.

438 و فرمود:

مردم، دشمن آن چیزی هستند که آن را نمی دانند.

439 و فرمود:

همه پارسایی و زهد میان دو کلمه از قرآن است. خداوند سبحان فرمود: «تا به آنچه از شما فوت شده است، متأسف نشوید و دریغ نخورید به آنچه به شما داده شده است شادمان مباشید.» و هر کس بر گذشته دریغ نخورد و اندوهگین نشود و به آینده خوشحال نگردد، هر دو طرف زهد و پارسایی را به دست آورده است.

440 و فرمود:

چه بسا تصمیم های روزانه که خواب آن ها را شکست.

441 و فرمود:

حکمرمایی ها میدان هایی برای مسابقه مردانند.

ص: 608

442 و فرمود:

هیچ شهر و یا کشوری برای تو شایسته تر از دیگری نیست.

بهترین شهر یا کشور برای تو جایی است که زندگی تو را تنظیم و آماده کند.

443 و هنگامی که خبر مرگ مالک اشتر رحمه الله را شنید فرمود:

مالک، چه مالکی! چه با عظمت بود مالک! سوگند به خدا، اگر کوهی بود، بسیار بزرگ و بی نظیر بود و اگر سنگ بود بسیار سخت و غیر قابل شکست بود، چنان بلندی داشت که چارپای سم دار به قله آن نمی رسید و پرنده بر فراز آن ارتفاع نمی گرفت.

سید رضی گفته است: «الفند» کوه یگانه (از نظر بزرگی و عظمت) است.

444 و فرمود:

اندکی که دوام داشته باشد بهتر است از بسیاری که مایه ملالت و تنگدلی باشد.

445 و فرمود:

اگر در مردی يك خصلت زیبا و با عظمت دیدید، نظایر آن خصلت را در او انتظار داشته باشید.

446 آن حضرت به غالب بن صعصقه پدر فرزددق در میان سخنی که مابین آن دو در جریان بود، فرمود:

شتران فراوانت را چه کردی؟ عرض کرد یا امیر المؤمنین حقوق، آن ها را متفرق ساخت و از بین برد. پس آن حضرت فرمود: بهترین راه آن همین بود.

447 و فرمود:

هر کس بدون آشنایی با فقه به تجارت پرداخت، خود را در معرض ربا قرار داد.

448 و فرمود:

هر کس مصیبت های کوچک را بزرگ شمرد، خداوند به مصیبت های بزرگ مبتلایش می کند.

ص: 609

449

449 و فرمود:

هر کس که نفسش برایش دارای کرامت و حیثیت باشد، شهوات و تمایلات برای او پست می شود.

450

450 و فرمود:

هیچ مردی شوخی نکرد مگر این که چیزی از عقلش را بیرون انداخت.

451

451 و فرمود:

اعراض کردن تو از آنچه رغبتی به تو دارد، کاهشی در نصیب توست. و رغبت و میل تو درباره کسی که از تو رویگردان است، ذلت و پستی نفس است.

452

452 و فرمود:

[ملاك] توانگری و فقر پس از عرضه اعمال [و حاصل زندگی] بر خدا است.

453

453 و فرمود:

همواره زبیر مردی از ما اهل بیت بود تا این که فرزند شوم و پلید او عبد الله متولد شد.

454

454 و فرمود:

برای چه فرزند آدم فخر و مباهات کند [با این که] آغاز وجودش نطفه است و آخرش لاشه و نمی تواند خود را روزی بدهد و نمی تواند مرگش را از خویشتن دور کند.

455

455 و از آن حضرت علیه السلام پرسیده شد که بهترین شاعر کیست. پس فرمود:

شعرا در يك ميدان مسابقه نداده اند كه خط پايان آن شناخته شده باشد و اگر لازم باشد [من حيث المجموع] آن پادشاه گمراه است
(امريء القيس كه 40 سال پيش از بعثت از دنيا رفت).

ص: 610

456 و فرمود:

آیا آزادمردی نیست که این ته مانده در دهان را برای علاقمندانش رها کند؟ قطعی است که برای نفس های شما ارزشی جز بهشت نیست، پس آن را جز در برابر همین ارزش به چیزی نفروشید.

457 و فرمود:

دو گرسنه (جوینده حریص) هستند که هرگز سیر نمی شوند: جوینده علم و جوینده دنیا.

458 و فرمود:

از مختصات ایمان است که صدق (راستی) را بر کذب مقدم بداری آن جا که صدق ضرری به تو برساند و دروغ به نفع تو باشد و در گفتارت برتری از عمل تو دیده نشود و هنگامی که درباره دیگری سخن می گویی، از خدا بترسی.

459 و فرمود:

قدر الهی بر تدبیر پیروز شود تا آن جا که آفت در تدبیر باشد.

سید رضی گفته است: در گذشته این معنی طی روایتی با الفاظ متفاوت بیان شد.

460 و فرمود:

بردباری و آرامش دو همتایند که بزرگی همت آن دورا به وجود می آورد.

461 و فرمود:

غیبت کردن کوشش ناتوان است.

462 و فرمود:

بسا شیفته خویشان که به سبب سخنان نیکو درباره او گرفتار شده است.

463

463 و فرمود:

دنیا برای حقیقتی دیگر آفریده شده است نه برای خویشان.

ص: 611

464 و فرمود:

به بنی امیه زمانی مهلت داده شده است که در آن حرکت می کنند و اگر مابین خود اختلاف کنند گفتارها بر آنان با مکر و حيله پيروز گردند.

سید رضی گفته است و «المروء» در این جا بر وزن مفعول از «ارواد» است و آن مهلت و فرصت دادن است و این از فصیح ترین و شگفت انگیزترین سخنان است گویی آن حضرت علیه السلام فرموده باشد مهلتی که به آنان داده شده است مانند میدانی است که تا پایان آن در حرکتند، و هنگامی که به پایان میدان رسیدند، نظام زندگی آنان متلاشی می گردد.

465 و در مدح انصار چنین فرمود:

سوگند به خدا، آنان اسلام را رویانندند، همان گونه که کره اسب را بزرگ می کنند با توانگریشان، سخاوت در دستشان و شدت و مهارت در زبانشان.

466 و فرمود:

چشم چون سر بند است برای نشستگاه و هنگامی که خواب در چشم آید، بند بسته باز شود.

سید رضی گفته است: و این جمله از استعارات شگفت انگیز است. گویا نشستگاه را به ظرف و چشم را به بند تشبیه فرموده است که وقتی بند، باز شود انضباط ظرف از بین می رود و مشهورتر و ظاهرتر اینست که این سخن از سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و جمعی از مردم این کلام را از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند. این مطلب را «مبدر» در کتاب «المقتضب» در باب «اللفظ بالحروف» ذکر کرده است و ما درباره این استعاره در کتاب خود (مجازات الآثار النبویه) مورد بررسی قرار دادیم.

467 و آن حضرت در سخنی فرمود:

و حاکمی بر آنان حکومت کرد و استقامت به خرج داد تا دین گردن به زمین خوابانند.

468 و فرمود:

زمانی سخت بر مردم فرا می رسد که آن کس که توانمند است بر آنچه در دست دارد سخت امساک می کند، در حالی که او به این بخل

دستور داده نشده است. خداوند سبحان فرموده است: «و فضل و احسان را در میان خود فراموش مکنید.» در آن زمان اشرار بالا می روند و عزت می یابند و نیکان ذلیل و پست می شوند و با کسانی که برای معامله اضطرار دارند، معامله می کنند، در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خرید و فروش با مردم مضطر نهی فرموده است.

ص: 612

469 و فرمود:

دربارهٔ من دو گروه به هلاکت افتادند: گروهی که مرا دوست می دارند و در دوستی من مبالغه می کنند و گروهی دیگر که مرا دشمن می دارند و در آن مبالغه می نمایند.

470

470 و دربارهٔ توحید و عدل از آن حضرت سؤال شد. در پاسخ فرمود:

توحید آن است که خدا را در توهم نیاوری و عدالت آن است که او را متهم نسازی.

471

471 و فرمود:

خیری در سکوت از حکم نیست، چنان که خیری در سخن گفتن از روی نادانی وجود ندارد.

472

472 و در دعایی که برای طلب باران می نمود، چنین عرض کرد:

خداوندا، ما را از ابرهای آرام سیراب فرما، نه از سخت های آن ها.

سید رضی گفته است: و این از سخنانی است که دارای فصاحت شگفت انگیزی است، زیرا آن حضرت علیه السلام ابری را که دارای رعد و برق و بادهای تند و صاعقه ها است به شتران سر سختی تشبیه فرموده است که بارهای خود را با بلند کردن و به زمین زدن پاهایشان بلند می کنند و بر زمین می زنند و ابری را که از این پدیده ها خالی است به شتران آرامی تشبیه فرموده است که شیرشان با کمال اطاعت و تسلیم دوشیده می شود و به آرامی در پشت آنان می نشینند.

473

473 و به آن حضرت علیه السلام گفته شد: چرا رنگ محاسنت را تغییر نمی دهی؟ فرمود:

خضاب زینت است و ما گروهی مصیبت زده هستیم (منظور آن حضرت وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود).

474

474 و فرمود:

پادشاه مجاهدی که در راه خدا شهید شده است با عظمت تر از کسی نیست که قدرت پیدا کند و عفو نماید. نزدیک است که عقیف (پاکدامن) فرشته ای از فرشتگان خداوندی باشد.

ص: 613

475 و فرمود:

قناعت مالی است تمام نشدنی.

سید رضی گفته است: بعضی از راویان، این سخن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند.

476 آن حضرت به زیاد بن ابیه موقعی که او را به جای عبد الله بن عباس بر فارس و پیرامون آن حاکم فرموده بود، در يك سخن طولانی مابین آن دو که گرفتن مالیات را پیش از موقعش در آن نهی فرموده بود، چنین دستور داد:

عدالت را اجرا کن و از ظلم و تجاوز بر حذر باش، زیرا ظلم آبادی ها را ویران می سازد و تجاوز انگیزه ای برای کشیدن شمشیر است.

477 و فرمود:

بدترین گناهان، آن گناه است که مرتکب شونده آن، آن را سبک شمارد.

478 و فرمود:

خداوند مردم نادان را برای تعلم مسؤول قرار نداد مگر این که نخست اهل علم را برای تعلیم آنان قرار داد.

479 و فرمود:

بدترین برادران کسی است که برادران به خاطر او دچار تکلف شوند.

سید رضی گفته است: زیرا تکلف مستلزم مشقت است و مشقت شری است از برادری که به خاطر او تکلف تحمل می شود، پس او بدترین برادران است.

480 و فرمود:

وقتی که مؤمن برادرش را به غضب درآورد، از او مفارقت کرده است.

سید رضی گفته است: حشمه و احشمه، وقتی که او را به غضب درآورد و گفته شده است وقتی «به وسیله غرور یا چیز دیگر» برادرش را خشمگین ساخت، حتما از او جدا شده است.

و اینک سخنان برگزیده امام امیر المؤمنین علیه السلام را در این جا به پایان می‌رسانیم در حالی که سپاس می‌گزاریم خداوند سبحان را به احسانی که به وسیله توفیق بر ما عنایت فرمود تا آنچه را که از سخنان آن حضرت متفرق بود جمع نمودیم و آنچه را که از ابعاد آن سخنان دیدیم به همدیگر نزدیک تر کردیم و همان گونه که در اول این کتاب شرط کردیم، تصمیم گرفتیم که در آخر هر بابی از ابواب این مجموعه مقداری اوراق سفید داشته باشیم، تا آنچه که از نظر دور شده جمع کنیم و آنچه که وارد در باب است، ملحق نماییم. باشد که همین جمع آوری ها چیزهایی را پس از مشکل بودن آن ها برای ما روشن نماید و پس از خروج از دست ما، آن را پیدا کنیم و نیست توفیق ما مگر از خدا، توکل بر او نمودیم و اوست کفایت کننده ما و اوست بهترین وکیل.

تکمیل بیان این سخنان در ماه رجب سال 400 از هجرت، و درود خداوندی بر سرور ما محمد خاتم رسولان و هدایت کننده به بهترین راه ها و به دودمان پاک او و یاران او که ستارگان یقینند.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

